

Handwritten text in Urdu script, possibly a title or a short passage, located in the upper left quadrant of the page.



Handwritten text in Urdu script, located in the lower left quadrant of the page, enclosed within a smaller rectangular frame.





# شرح سووی برحافظ

ترجمہ و تکریمت سارزادہ



جلد چہارم

87893

~~90343~~



انتشارات نگاه



انتشارات زرین

انتشارات نگاه/مقابل دانشگاه/خیابان فروردین/تلفن ۶۴۰۸۹۷۱

انتشارات زرین/خیابان بهار-خیابان شهید کارگر (مزین الدوله) - بلاک ۵۳

شرح سودی بر حافظ

محمد سودی بسوی

ترجمه دکتر عصمت ستارزاده

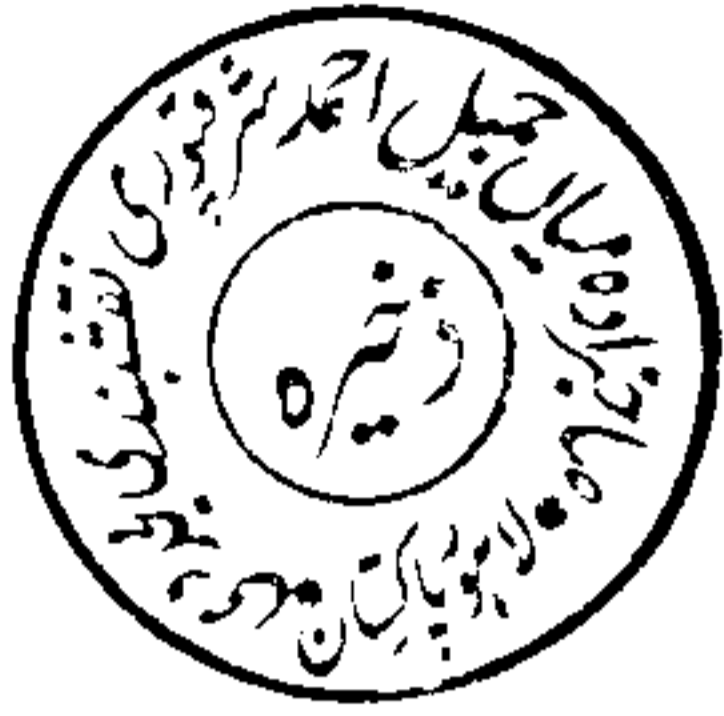
چاپ ششم (چاپ دوم زرین و نگاه) ۱۳۷۰

تیراژ ۲۰۰۰ دوره

چاپ ارزنگ

حق چاپ محفوظ





تقدیم از روح معنوم دحیرم

### سخنبر

حمیرای عزیزم - در آن هنگام کہ برای داشتن  
 یث فرزند و مادر شدن تلاش میکردی و زندگیانی  
 شیرین را فقط در وجود بچه محسوس ناگهان تندباد  
 اجل چراغ زندگیات را خاموش کرد هماندم شع  
 قلب پر از امید منجم شده شد آن زمان کہ دست مرگ  
 مرحم بدگن وجود ترا بر سر برد آرزوهای و شادیهای  
 مراهم همراه آمدندی تو بحالک - پرد، اکنون دردم  
 تو خون میگریه و زاریت حالک - و سخن میگویند  
 درخز داری و درخز جایی من سابق همشده همراه من  
 دحیر عزیز و مهر بانیم چگونه باور کنم کہ تو در  
 عین جوانی در آغوش حالک آرامیده‌ای اما من بی ز  
 زبده مانده‌ام و زندگیانی منکم .

آه افسوس و عزیزان افسوس بددانه‌ای مادر  
 داغ‌دیده‌ات را میشنوی و بدگرنه‌ای طمن برم در  
 را می بینی .

فلت، زین ماتم عظمی عجب شوری پرتدی ،  
 زبده‌ام میدانم چقدر تودی ، چقدر تودی ، چدها  
 تودی ، فقط نوبت مادری را دیم فرزند شکستی  
 حمیرای عزیزم اشکهای گرمی که بر حالک سرد  
 مزایت میریزم آنش قلب مرا چه عوش نمکند ایست  
 این اثر را کہ برای همیشه خواهد ماند تمام تو می‌کنم  
 و به روح یاکت تقدیم میدارم هر وقت کہ چشمه طمن  
 بپزند بگویم :

گر نقش و از میانه بر جاست

اندوه تو خاوردانه بر جاست

هفت آرزوی من رسیدن به است

مادر داغ‌دیده‌ات

دحیر عسرت مدارانده







## استدراکات جلد چهارم

ص ۲۱۴۲. دانی آخر که بنا کام چه خواهد بودن. بدادان معمولی. نا کام. آنکه به کام دل نرسد. مفهوم مصراع: می دانی عاقبت ناگام چه خواهد بود می دانی آخر بنا کام چه می رسد.

ص ۲۱۴۳. پیرمیخانه همی خواند... از خط حامد... حامهی سراب دهفت خط معروف بوده: ۱) خط جور؛ ۲) خط بغداد؛ ۳) خط بصره؛ ۴) خط ازرق. با خط سناه، یا خط شب؛ ۵) خط رشک، یا خط خطر؛ ۶) خط کاسه گر؛ ۷) خط فردوبه (عمد و افکار خواجه، ص ۱۷۵). شادروان پژمان نوشته: ۵) خط در شکر با اشک؛ ۷) خط فرودینه یا مزور (لسان الغیب، ص ۵۴۸، چاپ امیر کبیر).

ص ۲۱۶۱. زدر در آو شستان مامنور کن. «شستان: خوانگاه، حرم سرا و آن فتم از مسجدی بزرگ که دارای سقف می باشد.» فرهنگ عمده.

ص ۲۱۶۴. حوالتیم بدان لعل همچو شکر کن. در (حوالتیم) بای وحدت و مبسم ضمیر بدحوالت ملحق شده، یعنی یک بار مرا بدلعن همچو شکر حوالت کن.

ص ۲۱۶۵. از آن شمائل والطاق خلق خوش که تراست. این بیت درسخدهای معتبر از جمله در حافظ قزوینی، قریب، پژمان و انجوی بست. قافیه هم تکرار شده است، محتوا هم حشو قبیح است.

ص ۲۱۶۶. از این مزوجه و خرقه... مزوجه کلاهش برک استردار و بنه دوزی شده را گویند.

ص ۲۱۶۹. هان ای پسر که پیرشوی پندگوش کن. ای پسر، که امیدوارم و دعا می کنم به پیری برسی و عمر زیاد کنی، پندگوش کن. «که پیرشوی» عبارت دعائیه است و به قول شارح حشوملیح، آن وقت معلوم نیست چرا در شرح گفته «حتی تا زمانی که پیرشوی».

ص ۲۱۷۶. از آب دیده برسر آتش... این بیت در اغلب نسخه ها نیست و قافیه هم مکرر است.



ص ۲۱۷۸. نقشی بر آب می‌زنم از گریه... یعنی گریه‌ی من در حکم نقش بر آب زدن است. می‌دانیم که آب نقش نمی‌پذیرد و نقش بر آب زدن بی‌حاصل است. پس نقش روی آب در حکم مجاز است و تحقق نمی‌یابد. بنابراین شاعر از روی نومیستی می‌فرماید: تا کی شود قرین حقیقت مجاز من. اظهارات شارح در مورد گریستن از روی مکر و حيله‌گری «من عندی» است و «از معنای بیت دور افتاده».

ص ۲۱۸۵. ای ملامتگو خدارا رومبین و رومبین. یعنی ای که ما را سرزنش می‌کنی، از آفتاب طرفداری مکن و روی دلبر ما - بین. روی دیدن یعنی جانبداری. شارح در اینجا «من عندی» شرح کرده است.

ص ۲۱۸۶. پیش از این خاطر نشان شدیم که هندو به معنی غلام سیاه است و اظهارات شارح اعتبار ندارد.

ص ۲۱۸۸. شراب لعل کش و روی مه جینان بین. خلاف مذهب آنان جمال اینان بین. کمابیش در همه‌ی نسخه‌ها این بیت به همین صورت است، ولی نویسنده‌ی این سطور نتوانست معنی درستی استخراج کند: منظور از مذهب آنان چیست و آنان اشاره به کیان است؟ شراب لعل که مذهب ندارد. درست است در بیت بعدی تعریف به صوفیان وجود دارد، ولی چنین طرز بیانی موجه به نظر نمی‌رسد. البته دور از خرد است از شاعر بخواهیم مناسب ذوق ما شعر گفته باشد، ولی در بیان او و در شیوه‌ی معاصرانش هم چنین چیزی را ندیده‌ام. البته این مطلب فقط برای توجه اهل فن نوشته شد و هیچ اعتبار و سندیت ندارد.

ص ۲۱۸۹. دماغ و کبر گدایان خوشه‌چینان بین. معنی خوشه‌چین دروگراست، اما معنی دیگری هم دارد و آن این است که مستی مردم فقیر، پس از پایان درو یا میوه‌چینی، به کشتزارها و باغها می‌روند و خوشه‌هایی را که به زمین ریخته، یا درونشده و میوه‌هایی را که احیاناً بر شاخه‌ها رها شده می‌چینند. در ارومیه این کار را پشاری (بروزن‌فشاری) گویند. احتمالاً مراد حافظ از خوشه‌چینان این گونه مردمانند. بنابراین باید مطابق تمام نسخه‌های معتبر میان گدایان و خوشه‌چینان و او عطف باشد و بیان سودی درست نیست، ولو اینکه خوشه‌چین را به همان معنی دروگر بگیریم.

ص ۲۱۹۶. مرغ دلم ظایر است... همچنانکه شارح یادآور شده، این غزل در نسخه‌های معتبر نیست و «به کلمات خواجه شباهت ندارد». همچنین غزل بعدی با مطلع در بدخشان لعل اگر... درجایی دیده نشد.

ص ۲۲۰۱. که نیست در سر من جز هوای خدمت او. هوا به معنی میل و آرزوست. ص ۲۲۰۴. غافل ز حفظ جانب یاران خودم شو. در اینجا مراد از یاران نفس متکلم - یار است و نه کسان دیگر. یار عتاب می‌کند، تو که عمری است اسیر زلفم بوده‌ای، حال روی چون ماه تمام مرا گذاشته‌ای و رفته‌ای دنبال تماشای ماه نو؟ این رسم عاشقی نیست، تو باید هوای جانب یاران را داشته باشی و آنجا که یار است از اغیار - ماه نو - چشم پیوشی.

ص ۲۲۰۶. از افسر سیامک و ترک کلاه زو. سیامک پسر کیومرث است و زو بازای مفتوح یا مضموم پسر تهماسب.

ص ۲۲۵۹. تکیه بر اختر شب دزد مکن... اختر شب دزد همان ستاره‌ی کاروان کش است.

ص ۲۲۱۵. بیدقی راند که برد... یعنی خال تو پیاده‌ای سرکت داد که ماه و خورشید را با آن مات کرد.

ص ۲۲۲۱. ای قبا‌ی پادشاهی راست بر بالای تو. مخاطب این غزل مسلم نیست و اظهار شارح بی‌مأخذ است. اما قرینه نشان می‌دهد باید خطاب به شاه شجاع باشد، زیرا: ۱. بیت در رسوم شرع و حکمت... اشاره‌ای به اطلاعات فقهی اوست؛ ۲. آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد، اشاره به شاعری و نویسندگی اوست. در میان حکام معاصر حافظ، مورخان این دو صفت را در مورد شاه شجاع به کار برده‌اند.

ص ۲۲۲۶. تاب بنفشه می‌دهد... تاب دادن یعنی خشمگین کردن و به خشم آوردن.

ص ۲۲۳۸. آیا در این خیال... آیا ادات استفهام، یعنی واژه‌ی پرسش است. عجا ادا ت تعجب و تحسین است.

ص ۲۲۴۴. آن می‌که در سبو... سبو با سین مهمله است، به معنی کوزه‌ی دهان گشاد.

ص ۲۲۴۴. با ما سر چه داشت بیا ای صبا بگو، این مصراع در نسخدهای موجود چنین است: با ما سر چه داشت زبهر خدا بگو و درست هم همین است، و گرنه قافیه تکرار می‌شد. بیت بعدی تنها در حافظ قریب دیده می‌شود، اما بیان بد شیوه‌ی حافظ می‌ماند.

ص ۲۲۴۶. خنک نسیم... نسیم باد بسیار ملایم را گویند. ششامه بوی خوش را گویند، نه بوی مطلق را. برخاست در مورد باد به کار می‌رود. معنبر یعنی عنبر آگین؛ عنبر از نوعی ماهی به دست می‌آید و ماده‌ای خوشبوست.

ص ۲۲۵۵. گه جام زرکش گه لعل دلخواه. شادروان پثرمان این مصراع را جنس ترجیح می‌دهد: گه جام زرکش گه کام دلخواه. البته این مصراع در نسخه‌ها بسیار مغشوش است. در حافظ جلالی نایینی آمده: گه جام زرکش از لعل دلخواه. در حافظ قریب آمده: یا جام زرکش با قصه کوتاه.

ص ۲۲۶۱. سبو کشان همه در بند گیش... سبو کش خدمتکار میخانه و آنکه کار حمل سبوی می‌است. معنی بیت می‌شود: خدمتکاران میخانه همگی در بندگی پیر میخانه کمر خدمت بسته بودند، ولی کلاهشان بالای ابر بود و لی در عین بندگی پیر معان فخر بر آسمان می‌سودند.

ص ۲۲۶۲. شکسته و سه و بر برگ گل... این مصراع در اغلب نسخه‌ها شکسته کسه و... آمده. کسه ساچ یا کسه تل هنوز هم در ارومیه به کار می‌رود و مراد از آن بخشی از زلف است که به صورت چتری بر روی پیشانی می‌ریزند. زلف شکستن در اصطلاح حافظ پریشان کردن زلف است.

ص ۲۲۸۲. حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین. به جان شیرین یعنی در برابر یا در بهای جان شیرین حافظ خواست جامی بستاند و جان شیرین بدهد. جان شیرین در اینجا عبارت سوگند نیست.

ص ۲۲۸۵. به غیر خال سیاهش که دید به دانه. نشیده و نخوانده‌ام دانه‌ی بهرا به جای اسپند در آتش افکنند. احتمال می‌دهم معنی بیت چنین باشد: هیچکس دانه‌ای بهتر از خال



سباهش ندید که به جای اسپند بر آتش رویش نهند. این اظهار باقید احتیاط تلقی شود، چون محتاج تحقیق اهل فن است.

ص ۲۲۹۹. دریای خار هجران افتاده در کشاکش، یعنی در کنار خار هجران افتاده ام و در کشا کشم.

ص ۲۳۵۵. این غزل، همچنانکه شارح اظهار داشته، در نسخه‌ها نیست، ولی بر خلاف اظهار وی به سبک حافظ است و «به کلام خواجه شباخت» دارد.

ص ۲۳۵۱. عید است و موسم گل ساقی بیار باده... این غزل در نسخه‌های معروف نیست.

ص ۲۳۵۵. این غزل هم در نسخه‌های معروف نیست. هر دو غزل فاقد لطف بیان و عمق معناست.

ص ۲۳۱۵. در ده به یاد حاتم طی جام یک منی. شارح می‌فرماید «جام یک منی قدحی را گویند که ظرفیت دامن شراب داشته باشد» لابد یک نفر هم یعنی دونفر! به قول خودش «فتامل».

ص ۲۳۴۸. مفروش به باغ ارم و نخوت شداد. آیا ممکن است اشاره به باغ ارم و صاحب آن باشد؟ آیا باغ ارم در آن زمان هم بوده؟ این مطلب محتاج تحقیق است. به هر حال، عبارت شارح در مورد بهشت نسیه و غیره بی‌محل است.

ص ۲۳۵۵. چون بالش زرنیست... بالش زر، کیسه‌های کوچکی بود که در آن هشت مثقال زر، معادل دوهزار دینار زر می‌دوختند. بالش زردوزی اختراع شارح است. خواجه می‌فرماید: چون زرن داریم که اسباب تجمل فراهم کنیم - باخشی می‌سازیم. دروازه‌های بالش و خشت مراعات نظیر وجود دارد.

ص ۲۳۵۵. در آتش ارخیال رخت دست می‌دهد. حافظ قریب این بیت را ندارد. در بقیه «خیال رخش» آمده، که درستتر است.

ص ۲۳۵۸. تراول رو یکی لولی بوادی. در حافظ قزوینی: تراول آن روی نهکو بوادی. معنی شده است تراول باید آن روی نیکو را دیده باشی، اما در نسخه‌های ایاصوفیه تراول روی نکو لولی بوادی، که قریب به شرح سودی است، یعنی «روی نکو» شده «روی یکی».

ص ۲۳۵۸. به پی ماچان غرامت بسپریمن. قزوینی بدیای ماچان را ایستادن در صف نعال ترجمه کرده است. با اینهمه ترجمه سودی معقول به نظر می‌رسد:

ص ۲۳۶۸. پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی. آنچه از مفهوم بیت، مخصوصاً مصراع دوم به ذهن من می‌رسد با شرح سودی متضاد است: ای یوسف مصری، که سلطنت مشغولت کرد، آخر از حال پدرت پرسشی کن - پس مهر فرزند پدری کجا رفت؟ اگر جز این بود، دلیلی برای ذکر اشتغال یوسف وجود نداشت.

ص ۲۳۷۱. که باخوارزمیان کردند ترکان سمرقندی. همچنانکه شارح خاطر نشان شده، این بیت در نسخه‌ها متفاوت است. ظاهراً صورت فعلی اشاره‌ای به کشتار تیمور است در خوارزم. آیا محتمل است این غزل ناشی از انفعال و دماغ سوختگی حافظ در مورد حسن ظنش نسبت به تیمور و جواب شعر سابقش باشد (خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی)؟

ص ۲۳۷۲. عیان شدی که بما چیست... یعنی اگر عمر جاودان وجود داشت در بهای خاکپایش صرف می‌شد.

ص ۲۳۸۵. هر تار موی حافظ در دست زلف شوخی. در حافظ قزوینی، پرممان وانجوی به همین صورت است و دکتر قریب هم به همین قیاس تصحیح کرده، ولی در نسخه‌ای که اساس بوده، در دست خیره شوخی آمده: در حافظ جلالی نایینی هم «در دست یارشوخیست» آمده. فهم اینکه هر تار موی حافظ در دست زلف شوخی هم برای من میسر نیست. شاید از قلت تحقیق با نقصان ذوق باشد. به هر حال می‌شود هر تار موی در دست یارشوخی باشد و این کنایه از «علافی» و نداشتن فریادرس و افتادن زیر دست و پای اقسام مقامات از شاه و وزیر و زاهد و مفتی و محتسب است.

ص ۲۳۸۶. میان مجمع خوبان کنی میاننداری. میاندار پهلوانی را گویند که در وسط گود زورخانه ورزش کند و دیگران از او تبعیت کنند (فرهنگ عمید). میاندار مجلس یا مجمع نیز کسی است که گفتگوها یا کارها را می‌چرخاند. میاندار رامیانجی گفتن «من عندی» است.

ص ۲۳۸۷. مکن عتاب... بکن هر آنچه توانی که جای آن داری. احتمالاً معنی بیت چنین باشد: بیش از این عتاب و بردلم جور مکن - بلکه - تا می‌توانی کارهایی بکن که جایش است - یعنی بر ازنده‌ی توست.

ص ۲۳۸۷. به اختیارات اگر صد هزار تیر جفاست. تفسیر دیگری هم می‌شود کرد: اگر صد هزار تیر جفا در اختیارت است، همه را به قصد جان من خسته در کمان کرده‌ای.

ص ۲۳۸۸. چو ذکر لعل لبش... این بیت در نسخه‌های معروف نیست. حافظ قریب اصلاً این غزل را ندارد. «حدیث باشکراست» را نفهمیدم. می‌شد گفت حدیث یا شکر است؟ یعنی حدیث است یا شکر؟ در هر صورت بیت معیوب است، چون در مصراع اول گفته‌ن‌وشنیدن ذکر شده و در مصراع دوم فقط بحث دهان به میان آمده و این مخالف لفظ و نشر است.

ص ۲۴۵۷. بندگان را نه به وضع دیگران می‌داری. صورت دیگری هم این است: بندگانت را آن‌طور نگه نمی‌داری که دیگران - بندگان را - نگه می‌دارند.

ص ۲۴۳۵. که بیش از پنج روزی نیست حکم میرنوروزی. شارح معنی میرنوروزی را نمی‌دانسته و لاجرم تأویلات بیهوده کرده است. از آیینهای نوروز در روزگار ساسانی یکی این بود که شاه شخصی از عامه‌ی مردم را در ایام نوروز به جای خویش می‌نشاند و مدت پنج روز فرمانهای او اجرا می‌شد و با او همچون شاه رفتار می‌کردند. چنین کسی را میرنوروزی نامیده‌اند.

ص ۲۴۳۴. چه شکرهاست در این شهر که قانع شده‌اند. معنی بیت چنین است: ببین در این شهر چه شکرها وجود دارد که شاهبازان طریقت را به مقام مگس قانع ساخته است!

ص ۲۴۳۶. هر که مشهور جهان گشت به مشکین نفسی. خوش نفس در بیت تاجسو مجمر... صفت جانشین اسم است و همراه یای نکره. مشکین نفسی مصدر است. ظاهراً آوردن واژه‌هایی با حالت‌های دستوری متفاوت به صورت قافیه مرسوم بوده است و از عیبهای شعر محسوب نمی‌شده.



ص ۲۴۴۶. کاروان رفت و تو در خواب... مراد کاروان عمر است و گذشت روزگار.

ص ۲۴۶۲. عذرا به معنی دوشیزه و باکره است. عجیب است از سودی که در جلد اول در تفسیر اشهی لنا و احلی من قبله العذرا این واژه را به معنی فرزندان دختر ترجمه کرده بود و در اینجا به معنی پسر نوری!

ص ۲۴۶۵. کتب قصه شوقی و مدمعی باکی. شارح در شرح الفاظ عربی گاه اہمال کرده است، از جمله در این مصراع که باید می گفت قصه اشتیاقم را نوشتم و چشم گریان است.

ص ۲۴۶۸. اثر نماد زمین بی شمایت. گفتیم از معنیهای شمایل تصویر و صورت و چهره است. جالب است که سودی در معنی آن می نویسد جمع شمال - که البته یکی از معنیهایش است. ولی در شرحش می گوید: ای جانان بدون شمایت (در دوری رویت) ... ص ۲۴۷۵. البته غزال هم بچهی آهوست!

ص ۲۴۸۵. تاریخ خانی ربطی به تاریخ جلالی یا ملکشاهی ندارد، بلکه منسوب به غازان خان است، که تاریخ غازانی هم گویند. البته آن هم بر اساس سال شمسی بوده است.

ص ۲۵۰۲. که به کوی میفروشان دوهزار جم به جامی. البته خوانندهی امروزی بخوبی می داند که اظهارات سودی در مورد جمشید و سلیمان هیچ اساس منطقی ندارد و میان این دو نسبتی نیست، بلکه پس از اسلام جمعی از مورخان جعلیاتی در این باره یافته اند. اما جالب است که بر اساس همان جعلیات حافظ به سخافت طبع یا بیان متهم می شود!

ص ۲۵۰۶. گر این شراب... معنی بیت چنین استنباط می شود: اگر شراب خام و حریف پخته است، این خام (شراب) از هزار پخته (حریف) بهتر است. ص ۲۵۰۶. بگشای تیر... رها کردن تیر را از کمان گشودن گویند، نیز گشادن و گشاد دادن.

ص ۲۵۱۸. خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم. محققان مخاطب این بیت را امیر تیمور گورکان می دانند.

ص ۲۵۲۰. رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی، جهانسوز کسی را گویند که آتش در جهان زند و این لقب تیمور بوده است.

ص ۲۵۳۴. دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم. طبل زیر گلیم نهادن معادل «شترسواری دولا دولا»، یعنی تلاش بیهوده برای پنهان کردن امری. سعدی فرماید: آواز دهل نهان نماید در زیر گلیم و عشق بنهان. علم بر افراشتن نشانه از اظهار و اعلان امری است.

ص ۲۵۲۹. دیده نادیده به اقبال تو ایمان آورد. یعنی با اینکه چشم تو را ندیده، به اقبال ایمان آورد. حافظ هرگز سلطان احمد ایلکانی را ندیده و این غزل را به رسم هدیه به دربارش فرستاده است. (قطعا پس از سال ۷۸۴ که سال جلوس اوست)، در بیت دیگری تصریح می کند: گرچه دوریم به یاد تو قدح می نوشیم...

اظهارات شارح در مورد بیلاق شیراز و غیره بی مورد است.  
ص ۲۵۳۱. بخشش و گوش خاقانی و چنگیزخانی. شادروان پژمان معتقد بود.  
بخشش قاآنی صحیح است. با انتساب به اکتای قاآن پسر چنگیز و قاآن در لغت مغولی  
به معنی پادشاه و فرمانرواست. چنگیز را در نسخه‌ها بدون یا نوشته‌اند و صحیح است.

ص ۲۵۲۷. خم شکن نمی‌داند این قدر که صوفی را جمله استفهامی است و خم شکن  
احتمالاً اشاره به امیر مبارزالدین است، مضمون بیت این است: محتسب این را نمی‌داند که  
صوفی در خانه شراب همچون لعل سرخ دارد؟ او خوب می‌داند، اما خم شکنی‌اش دامی  
برای فریب مردم است، نه نهی از منکر. کوتاه سخن، در تاریخ ما این گونه گیرودار هر  
چند سال یکبار پیش آمده است.

ص ۲۵۳۹. دل زناوڪ چشمت... عیب زاکانی معاصر حافظ هم گوید: زلفت به  
پیشانی دل برد به پیشانی دل برد به پیشانی زلفت به پیشانی. با توجه به اینکه عیب خود  
استاد فن تضمین است. شعر حافظ در زیبایی و لطف معنی سبق برده، حدس می‌زنم  
- فقط حدس - حافظ غزل عیب را تضمین کرده باشد.

ص ۲۵۴۳. خم جعدت بنامیزد... این بیت در بسیاری از نسخه‌ها نیست، ولی بیان  
حافظی است.

ص ۲۵۴۷. مؤلف در ترکی واژه‌ی قاین را آورده، که مترجم در مورد معادل  
فارسی آن مردد است و من هم بطریق اولی. آنجا قاین در ترکی درخت کرب یا کرف  
را گویند از تیره‌ی افرایان. آقای محمد پیفون قاین را معادل درخت‌گان دانسته‌اند  
(فرهنگ آنزبایجانی).

ص ۲۵۵۷. از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت. سموم باسین مفتوح باد گرم  
و سوزان را گویند.

ص ۲۵۶۰. شو بافتح شین. امروز غالباً درس خوانندگان شو را باضم شین تلفظ  
می‌کنند، ولی احتمال دارد این تلفظ در گذشته فرق می‌کرده است. به هر حال گاه دیده  
می‌شود تلفظ‌هایی که سودی داده، با تلفظ امروزی متفاوت است، ولی نمی‌توان آن‌را ناشی  
از بی‌اطلاعی سودی دانست و بسیار احتمال دارد او آنها را از ایرانیانی که می‌شناخته  
تحقیق کرده باشد.

ص ۲۵۹۵. تا از درخت نکته‌ی توحید بشنوی. اشاره است به آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی  
قصص، که وقتی موسی بادیدن روشنایی به دنبال آتش می‌رود از درختی صدایی می‌شنود  
که می‌گوید: یا موسی انی انالله رب العالمین (ای موسی من خداوندگار جهانیانم).  
همچنانکه شاعر دیگری در اشاره بدین آیه با تعجب یا برسیل استدلال و بیان حجت  
می‌گوید: زوا باشد انالحق از درختی چرا نبود زوا از نیکبختی (یعنی رواست درخت  
انالحق گو باشد چرا منصور نتواند؟).

ص ۲۶۱۷. جور از فلک نیاید. این بیت در غالب نسخه‌ها نیست و ظاهراً الحاقی است.

ص ۲۶۲۸. ز سنگین دلان خواستن مومیایی. مومیایی نوعی قیر طبیعی است که  
در گذشته برای شکسته‌بندی و درمان زخمها کاربرد داشت.



ص ۲۶۴۱. طرفی هنری بر بند. در اغلب نسخه‌ها طرف هنری آمده و همین درست است.

ص ۲۶۵۶. ای ز شرم عارضت... این غزل در اغلب نسخه‌ها نیست و مطالبش هم معیوش و سست است.

ص ۲۶۶۵. بیار باده... این غزل در اغلب نسخه‌ها نیست.

ص ۲۶۶۴. ریحان تو کجا و سبز خطش اوتازده و تو غبارداری. ظاهراً شاعر در مورد خط و ریحان و غبار صنعت مراعات نظیر به کار برده و ایکاش نمی‌برد. پیداست خیلی زور زده و هیچ بهره‌ای از ذوق نبرده است.

ص ۲۷۴۱. طرز زرد را ظاهراً در انتساب به طبرستان چنین گفتند، یعنی قند طبرستان، اظهارات مرحوم سودی بی‌باید است.

ص ۲۷۴۵. میوه بهستی برابر با ۷۷۸ است و شارحان هر سه اشتباه کرده‌اند

ص ۲۶۸۸. شاه غازی خسرو گیتی‌ستان. اطلاعات تاریخی مرحوم سودی بسیار محدود بوده و غالباً خطا محب کرده است. این قطعه در مورد امیر مبارزالدین گفته شده. کد برش شاه شجاع میل در چشمش کشید. شاه منصور در جنگ با امیر تیمور کشته شد (۷۹۵).

ص ۲۷۵۱. شیخ مجدالدین اسمعیل بن رکن‌الدین یحیی سیرافی (۶۷۵-۷۵۶ هـ ق) قاضی القضاة فارس. در مورد شیخ امین‌الدین کازرونی قبلاً توضیح داده شد و حاجی قوام‌الدین حسن تمغاجی از ندیمان و یاران شاه شجاع و دوست و حامی حافظ. ص ۲۷۵۲. به دست آصف صاحب عیاربایستی. قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع.

ص ۲۷۵۷. ومن يتقوالله... از آیه‌های ۲ و ۳ سوره‌ی طلاق: ومن يتقوالله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب.

ص ۲۷۵۸. بر تو خوانم زد دفتر اخلاق. از این یمین است بنابر تحقیق مرحوم پژمان بختیاری تضمین بیت سنایی است: آنکه سیمت نداد زربخشش وانکه پایت برسد سر بخشش.

ص ۲۷۲۴. آنکه ده باهفت ونیم آورد... شان نزول این اشعار به‌طوری که غالب تذکره‌نویسان گفته‌اند این است که «چون شاه منصور شاه یحیی را از شیراز راند... یکی از اهل استیفا مبلغی از وظیفه‌ی اهل علم کسر نمود... چون شاه منصور مطلع شد گفت هر چه پدران من در باره‌ی اهل علم مقرر داشته‌اند باید پرداخته شود.» (تلخیص از تاریخ عمر حافظ ص ۴۱۶) این هفت ونیم اشاره به ۲۵ درصد کسر مواجب است، که حافظ بدخاطر الغای آن از شاه تشکر کرده است.

ص ۲۷۴۷. این قطعه در تاریخ مرگ شاه شجاع است و ظاهراً رحمان با الف باید محاسبه شود مطابق ۷۸۶.

ص ۲۷۴۹. این قطعه در تاریخ مرگ بهاء‌الدین عثمان کوه‌گیلویی است.

ص ۲۷۵۵. این قطعه در تاریخ مرگ مجدالدین اسمعیل مذکور در ص ۲۷۵۱ است.

ص ۲۷۵۲. این قطعه در تاریخ وفات قوام‌الدین محمد صاحب عیار است.

ص ۲۷۵۴. شتر گربه با کاف فارسی صحیح است و کنایه از ترکیب اجزای نامتجانس.

ص ۲۷۵۸. **سال وفال و....** این قطعه از امیر معزی است.  
ص ۲۷۹۱. باز آی که جانم... این دوبیت رباعی نیست و وزن مصراع سوم هم ناقص است.

ص ۲۷۹۳. ترسیدمی من کز تو... وزن غلط است و باید باشد می ترسیدم کز تو شوم روزی دور...  
ص ۲۸۵۷. دودام در کمین... مصراع سکنه دارد. در نسخه‌های دیگر به صورت دودامت در کمین، دوراهت در کمین، دد و دامت کمین آمده، که اولی مناسبتر به نظر می‌رسد.

ص ۲۸۱۷. **پرجبریل را اینجا بسوزند بدان تا کودکان آتش فروزند.** معنی بیت احتمالاً چنین باشد: در اینجا کودکان پرجبرئیل را می‌سوزند تا با آن آتش روشن کنند یعنی تمام مقدسات بازیچه‌ی دست کودکان شده است. همچنانکه در جای دیگر گفته: یار من طفل است و دلداری نمی‌داند هنوز خون عاشق را به جای شیر مادر می‌خورد. البته در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم به صورت به‌دامن کودکان آتش فروزند آمده که معنی بیت یکسر عوض می‌شود. ولی بیت زیرین گواه آن است که باید حدس ما درست باشد.

ص ۲۸۴۲. **که پنداری هرگز در اینجا نبود.** مصراع سکنه دارد.

ص ۲۸۶۱. **تو بادرویش از حسن گل مزن لاف.** مصراع سکنه دارد.

ص ۲۸۶۲. **چه پندشان چه آواز خطیبان.** مصراع سکنه دارد.

ص ۲۸۷۲. **دولت نهاده رخت بقا زیر کنده‌لان.** کندلان با کاف مصموم یا مفتوح و بدون ها «خیمه‌ی بزرگ که در پیش درگاه منوک برپای دارند» (از تعلیقات شادروان محمد قزوینی بر دیوان حافظ).

ص ۲۸۸۵. **به‌شکر تهمت تکفیر کرمیان برخاست.** این بیت و ابیات بعدی گواده‌آن است که داستان تکفیر حافظ جعلی و ساخته‌ی قصیدرنازان نیست و واقعیت داشتند است. توجه: برادب دوستان پوشیده نیست که اشعار الحاقی در نسخه‌های مختلف دیوان حافظ زیاد است. همچنین، نسخه‌ها از دخالت کاتبان مصون نبوده. محققان امروزی تعداد غزل‌های موجود حافظ را کمتر از پانصد می‌دانند. بسیاری از قطعات و رباعیات مسنون به حافظ هم از دیگران است.

سودی، مؤلف این کتاب عزیز را می‌توان از پیشگامان تحقیق ادبی دانست. او در کار خود به بررسی نسخه‌ها و دقت در سبک و کلام حافظ توجه داشته است. کار او مورد استفاده‌ی محققان بعدی قرار گرفت و هم‌امروز برای آشنایی با حافظ کتابی بسیار سودمند است. آنچه اندکی بر این شاهکار لطمه می‌زند، یکی از انده‌ی محمدرهای جعلی از قماش خیزیدن و بینیدن و مانند آنهاست و دیگری دشمنی عنان گسیخته‌اش باد و شارحش از خود - یعنی سرور و شمع.

غلام‌حسین صدیقی افشار





## استدراکات جلد چهارم

در صفحه ۲۷۵۶ راجع به حبه خضرا مطابق آنچه صریحاً از تمام کتب معتبر و معروف طبیبی از قبیل الابنیه فی حقایق الادویه ، تحفه حکیم مؤمن ، اختیارات بدیعی و مخزن الادویه ، برمیاید :

محصولیست دارویی که هر زهری را منفعت کند و دارای فواید طبیبی بسیار است و شرح و تفصیل آن در صفحه ۵۴ کتاب الابنیه فی حقایق الادویه مذکور تألیف موفق هروی بخط شاعر شهیر اسدی طوسی و تصحیح مرحوم بهمنیار مندرجست . اما باید گفت شخص سودی مرحوم در تفسیر بیت :

زان لقمه که صوفی را در معرفت اندازد  
یک ذره و صدمستی یک دانه و صد سیم رخ  
(جلد سوم متن ترکی ص ۴۰۲) گفته است: این بیت تعریضی است به صوفیانی که بنگ میخورند. که عیناً در صفحه ۲۷۵۷ جلد چهارم بفارسی نقل شده است.

در صفحه ۲۷۰۱ (حاشیه) راجع به مواقف قاضی ایجی که از کتب بسیار معروف در حکمت و کلام است مصنف آن معاصر خواجه شیراز بوده است یعنی در سده هشتم هجری میزیسته و در سال ۷۵۵ یا ۷۵۶ هجری در گذشته است پس تاریخ ۱۳۵۵ هجری در حاشیه میلادی است .

ایضاً در صفحه ۲۷۱۹ (حاشیه) حادثه مربوط به دوره جاهلیت و پیش از اسلام است و تاریخ میلادی منظور نظر است که لازم است بعد از : سنه ۴۹۰ کلمه میلادی اضافه شود چون همیشه متبادر بذهن هجریست .

در صفحه ۲۹۰۳ (فهرست اعلام) در شرح حال تنوخی ، وی متولد ۳۳۰ و متوفی ۳۸۴ هجری است پس تاریخ ۹۴۱-۹۹۴ میلادی است .

مآخذ : قاموس الاعلام شمس سامی ، اعلام زرکلی ، دائرة المعارف اسلامی ، ریحانة الادب ، اداب اللغة العربیه جرجی زیدان .

ضمناً راجع به موضوع و سراینده قصیده برده که در حاشیه ص ۲۰۸۸ جلد سوم ترجمه اشاره شده که در صفحه ۱۷۳۴ نیز مورد استشهاد شارح فاضل بوده :

چکامه برده از بوسیری ( ابو عبدالله شرف الدین محمد بن سعید منہاجی ) از مشاهیر شعرای عربست منسوب به بوسیر واقع در سعید مصر که میگویند به بیماری

سختی مبتلا بوده است در رؤیا می بیند که حضرت رسول اکرم برده (عبای) خود را بروی وی کشید و بلافاصله شفا یافت ، پس در مدح آن حضرت بنظم قصیده برده پرداخت که معروفست به :

الكواكب الدرية في مدح خير البرية

ومطلع آن اینست :

امن تذكر حيران بذي سلم مزجت دمعاً حبري من مقلّة بدم

این چکامه شیوا را بیش از نود شرح پارسی ، عربی و ترکی و بربريست .  
و چنین بنظر میرسد که خواجه حافظ نیز در سرودن بیت مندرج در صفحه ۱۷۳۴ :  
(جلد سوم) ترجمه

ما لاسلمی و من بذي سلم این جیرا ننا و کیف الحال

به مصرع نخست مطلع قصیده برده بوضیری نظر داشته است .

بوضیری در سال ۶۰۸ متولد و در سنه ۶۹۴ یا ۶۹۵ یا ۶۹۶ یا ۶۹۷ هجری قمری در گذشته است . مزارش در اسکندریه مصر مطاف اهل ادبست .

مآخذ شرح حال گوینده چکامه برده و نسخ معروف و موجود آن :

- ۱- کشف الظنون حاجی خلیفه .
- ۲- آداب اللغة العربیه جرجی زیدان
- ۳- قاموس الاعلام شمس سامی
- ۴- دائرة المعارف اسلام (ضمیمه)
- ۵- هدیة العارفين
- ۶- تاریخ ادبیات عرب : برو کلمان
- ۷- تاریخ ادبیات عرب : (بلاشه)
- ۸- ریحانة الادب

اینک از فرصت استفاده نموده بمناسبت اینکه مطالب فوق را جناب آقای محمد عباسی دانشمند یگانه و محقق فاضل در اختیار اینجانب گذاشته اند سپاسگزاری عمیق خود را نسبت به ایشان که در کشف مشکلات و نکات مبهم این اثر مرا یاری نموده و منابع و مآخذ مطالب مذکور را که توضیحش ضرورت داشت بمن ارائه نموده اند بجامیآورم و از صمیم قلب برای ایشان سلامت و توفیق آرزو میکنم .

مترجم

از بحر رجز مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن

## غزل چهارصدوسی و هشتم

فاتحه چو آمدی بر سر خسته بخوان  
لب بگشا که میدهد لعل لببت بمرده جان

فاتحه - یا حرف وحدت و همزه حرف توصل. خسته، هم همینطور است و جایز است متعلق باشد به جمله «بر سر آمدی» و یا به فعل «بخوان».  
**محمول بیت -** وقتی بر سر خسته آمدی، يك فاتحه بخوان و لببت را باز کن که لب لعل تو به مرده جان بدهد، یا خود میدهد.  
گویا خواجه مریض بوده و پیر گلرنگ به عیادتش رفته است و شاعر بهمین مناسبت این غزل را فرموده است.

آنکه به پرسش آمد و فاتحه خواند و میرود  
گو نفسی که روخ را میکنم از پیش روان

پرسش - اسم مصدر. گو، خطاب عام. نفسی، یا حرف وحدت، تقدیرش نفسی صبر کن که به ضرورت وزن حذف شده. که، حرف بیانی  
**محمول بیت -** آن کسیکه برای عیادت آمد و فاتحه خواند و رفت، بگویش يك دم صبر کند که روخ را از پیش روان کنم.  
در جمع «روح و روان» لطافتی وجود دارد، زیرا به روح انسانی «روان» گویند ولی در اینجا روان، به معنای روانه شدن و رفتن است. پس روان کنم یعنی ارسال کنم.

ص ۱۴۲ جلد سوم شرح



ای کہ طبیب خستہ روی زبان من ببین  
کین دم و دود سینهام بار دلست بر زبان

ای - حرف ندا و منادی محذوف ، تقدیرش : ای آن کس کہ ، میباشد .  
طبیب خستہ ، اسم فاعل بہ مفعولش اضافه گشتہ . خستہ ، یاضمیر خطاب . روی زبان  
من ، اضافه‌ها لامیہ

کین ، دراصل کہ این است : کہ حرف تعلیل . دم ، در اینجا بہ معنای «نفس»  
و دود سینه اضافه لامیہ ، بار دل ، ہکذا . بار دراصل بہ معنای «حمل» در عربی است  
ولی در اینجا مراد ثقلت میباشد .

**محصول بیت -** ای آنکہ طبیب معالج مریضی ، روی زبان مرا بہ بین ، یعنی  
بہ بین کہ این نفس و این دود سینهام روی زبانم بار دلم است : از دلم خارج گشتہ روی  
زبانم جمع شدہ است .

حاصل بیان ، درد و غصہ‌های دلم ہمراہ نفس و آہ سینهام بالا آمدہ و بار  
گران زبانم میشود .

گر چہ تب استخوان من کرد ز مہر گرم و رفت  
ہمچو تبم نمی رود آتش مہراز استخوان

تب - مبتدا . استخوان من ، اضافه لامیہ . کرد ، خبر مبتدا . تبم ، «تبم» از  
لحاظ معنا مربوط بہ استخوان است . آتش مہر ، مجازاً اضافه لامیہ .

مہر اول بہ معنای «خورشید» و مہر دوم بہ معنای «محبت» میباشد

**محصول بیت -** اگر چہ تب استخوان مرا از خورشید گرمتر کردہ یعنی از  
حرارت آفتاب بیشتر گرم کرد ، مراد استخوان مرا بسیار و شدیداً گرم کرد و سپس  
زایل شد ، اما آتش عشق چون تب از استخوانم زایل نمیشود . مراد : ہر قدر ہم  
مرض شدت یابد مہر جانان در استخوانم چون مغز ثابت است .

جملہ «ہمچو تبم نمی رود» احتمال دو وجہ دارد: یعنی همانطور کہ «تب» قطع  
نمیشود آتش مہر ہم ثابت است یا : آتش عشق زایل نمیشود زیرا چون تب نیست

که قطع شد و از بین رفت .

حال دلم چو خال تو هست بر آتشش و وطن  
جسمم از آن چو چشم تو خسته شد دست و ناتوان

**محصول بیت -** دل من چون خال تو جایش روی آتش است . مراد : همانطور که خال تو روی آتش رخسارت قرار گرفته . دل منم روی آتش عشق و یا آتش تب جایش است . یعنی هر دو آتش را وطن کرده اند . پس تنم چون در آتش قرار گرفته ، لذا مانند چشمت خسته و ناتوان شده .  
مشهور است به چشم محبوبان حالت ضعف و خمودگی اضافه میکنند . زیرا در نگاه بعضی از زیبا یان نوعی فتور ملاحظه میشود .

باز نشان حرارتم ز آب دود دیده و بمین  
نبض مرا که میدهد هیچ ز زندگی نشان

**باز -** ادات تأکید . نشان ، فعل امر مفرد مخاطب از نشانیدن ، لفظ مشترك است : آتش خاموش کردن ، و يك چیز را در زمین کاشتن است . بین ، مرهون مصراع دوم . نبض مرا ، اضافه لامیه . که ، حرف بیان . میدهد ، فعل مضارع مفرد غایب ، و متضمن معنای استفهامی است .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : با اشک دو چشم حرارت مرا خاموش کن آنوقت نبض را بگیر و بین هیچ از زندگی نشانی میدهد ؟ یعنی بین که از حیات در من اثری هست ؟ الحاصل مرض در من اثری از حیات نگذاشته است .

آن که مدام شیشه ام از پی عیش داده بود  
شیشه ام از چه میبرد پیش طبیب هر زمان

**مدام -** به معنای دائم است و به قرینه شیشه با «باده» مناسبتی دارد . در این بیت مراد از شیشه «قدح» است . «پی» ادات تعلیل . مراد از «عیش» ذوق و صفای حاصل از باده است . مقصود از شیشه دوم «قاروره» میباشد که مریض به داخلش بول میکند و بوسیله قاروره بول مریض را به طبیب نشان میدهند .

**محصول بیت -** آنکه به من صراحی شیشه‌ای را داده بود که دائم باده بنوشم.  
پس برای چه هر آن قاروره مرا پیش طبیب میبرد .  
الحاصل چون مرضم بسیار شدید شده از ترس اینکه مبادا بمیرم قاروره مرا  
به طبیب نشان میدهد .

**حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربت  
ترك طبیب کن بیا نسخه شربت بخوان**

ترك طبیب - از قبیل اضافه مصدر به مفعولش . نسخه شربت، اضافه لامیه  
**محصول بیت -** ای حافظ شعر تو از آب حیات شربت داد. یعنی شربت آب  
زندگانی است .

حافظ میفرماید : پس حالا طبیب را ترك کن و بیا نسخه شربت مرا بخوان  
یعنی شعر من آب حیات است ، بیاو آن را بخوان که حیات ابدی بیابی .  
خواجه از خطاب به متکلم التفات کرده است .

وله ایضاً



ار بحر متقارب فعلن فعولن فعلن فعولن

## غزل چهارصد و سی و نهم

چندانکه گفتم غم با طبیبان  
درمان نکردند مسکین غریبان

ممکن است مراد از مسکین غریبان ، عاشقان مغموم باشد که خواجه هم جزو آنهاست ، و یا جایز است منظورش طبیبان ، باشد که تحفیفاً بانها با این لحن اشاره میکند. و نیز احتمال دارد جمله مسکین غریبان، کلام مستقل باشد و به ماقبل و مابعدش ارتباطی نداشته باشد و بروجه تحسر و تحزن اینطور بگوید . چنانچه در زبان ترکی در مقام تحزن گویند : هی بیچاره غریبان هی ،

اگر مراد از غریبان ، مغمومان باشد . به تقدیر : مسکین غریبان را . مفعول فعل نکرد محسوب میشود به معنای «غریبان را»

**محصول بیت -** با آنکه آنهمه غم و غصه امرابه طبیبان گفتم ، اما با وجود این بیچارگان غریب را درمان نکردند یعنی درد عاشقان غمگین را علاج نکردند یا خود ، طبیبان مسکین علاج غم عاشقان را نشناختند و بهمان سبب درمان نکردند یا : ای بیچاره عاشقان غریب که علاجشان پیدا نشد .

درج محبت بر مهر خود نیست  
یارب مبادا گم رقیبمان

درج محبت - اضافه بیانیه ، درج در لغت «حقه» را گویند  
ص ۱۱۹ جلد سوم شرح

مهر، به ضم میم و سکون «ها» کلمه فارسی است. عربی آن «خاتم» است. مهر خود، اضافه لامیه. یارب، در اینجا منادی است به معنای «یاالله». مبادا، فعل نهی غایب در مقام دعا بکار میرود: ای خدا رقیبان به مرادشان نرسند و کامشان بر آورده نشود. کام رقیبان، اضافه لامیه.

**محصول بیت -** درج محبت جانان بر مهر خود نیست. مراد مهر سابق را ندارد. یعنی به مهر و محبت جانان نقصانی وارد شده، زیرا چون سابق نیست، مگر رقیبا اغواش کرده باشند. خدایا این رقیبا هرگز کامروا نگردند چون مقصودشان اینست که جانان را نسبت بما سرد کنند، پس مرادشان بر آورده نشود. حقیقه از سردی جانان کنایه است.

آن گل که هر دم در دست خاریست  
گو شرم بادت از عند لیبان

گو - خطاب عام. باد، فعل امر غایب و در مقام دعا باید بکار رود. تا، ضمیر خطاب

**محصول بیت -** آن گل که هر دم و هر ساعت در دست خاری است: آن دلبری که هر آن مصاحب و هم نشین یک ناکس و دنی است. بان گل بگو از بلبلان خجالت بکش یعنی بان دلبر بگو: از عاشقان صادق شرم کن که با اشخاص پست و ناشایست مصاحب شده ای.

یارب امان ده تا بازینند  
چشم محبوبان روی جیبیان

باز - در این بیت ادات «تأکید» است.

اضافه های واقع در مصراع دوم همگی لامیه است.

**محصول بیت -** خدایا به عمر امان ده آنقدر که عاشقان روی معشوقان را به بینند. مراد: تا آن زمان که روی محبوبان را به بینند از اجل اما نشان بده.

هـ-ا درد پنهان با یار گفتیم  
توان نهفتن درد از طبیبان

**محصول بیت -** ما درد نهانی خودمان را به یار گفتیم . چونکه یار طبیب  
بیماران عشق است و درد را از طبیب نهان داشتن جایز نیست . زیرا تا طبیب درد را  
نشناسد چگونه ممکن است علاج نماید .

ای منعم آخر بر خوان و صلت  
تا چند باشیم از بی نصیبان

**منعم -** به ضم «میم» و کسر «عین» . شخص صاحب نعمت را گویند. آخرادات  
تأکید بر خوان و صلت ، مرهون مصرع ثانی . تا ، اینجا به معنای «الی» . تا چند :  
تا کی . در اینجا مراد از منعم ، جانان است .

**محصول بیت -** ای منعم : ای جانان در سفره وصل تو ، ما تا کی از محرومان  
باشیم مراد : از نعمت و صلت تا کی بی نصیب بمانیم الحاصل چقدر مهجور باشیم  
پس روزی از نعمت و صلت سوری بماند .

حافظ نگشتی شیدای گیتی  
گر می شنیدی پند ادیبان

**محصول بیت -** حافظ اگر پند ادیبان را گوش میکرد ، شیدای جهان نمیگشت .  
یعنی اگر سخن استادان عاقل را می شنید ، دیگر نمیتوانست شیدای عالم شود .  
وله ایضاً



از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

## غزل چهارصد و چهلیم

میسوزم از فراق روی از جفا بگردان  
هجران بلای ما شد یارب بلا بگردان

**محصول بیت -** خطاب به جانان میفرماید : از فراق میسوزم رویت را از جفا بگردان یعنی جفا را ترک کن . زیرا هجران بلای ما شد، ای خدا بلارا از ما بگردان : ما را از بلا حفظ کن .

مه جلوه مینماید بر سبز خنگ گردون  
تا او بسر در آید بر رخس پا بگردان

**سبز خنگ -** به سکون «زا» و کسر «خا» اسب کبود رنگ را گویند. از قبیل ترکیب مزجی است خنگ گردون، اضافه بیانی . تا ، ادات تعلیل . بسر در آید : با سر بزمین بیفتد یا با کله به زمین بخورد . رخس . اسب ابلق یا خود مطلق اسب است.  
**محصول بیت -** ماه در روی اسب فلک جلوه گری میکند ، برای اینکه او با سر به زمین بیفتد بر رخس پا بگردان یعنی سوار اسبت شو . الحاصل به اسبت سوار شو تا که ماه مغلوب و منهزم گردد و تا مغرب بدود .

یغمای عقل و دین را بیرون خرام سرمست  
بر سر کلاه بشکن در بر قبا بگردان

**یغمای عقل و دین -** از قبیل اضافه مصدر به مفعولش میباشد و «را» ادات تعلیل کلاه بشکن ، یعنی کلاه را لوطی منش بگذار . شکستن و شکنیدن ، در این قبیل جاها به معنای خم کردن لبه کلاه است . در بر قبا بگردان : جاهلان عجم و تاتار

ص ۱۴۷ جلد سوم شرح

۴۰۳۹۳

۸۷۸۹۳

فراجه را سردوششان میانداختند و آستینهای آن را نمی پوشیدند و فقط يك د کمه اش را می بستند و مقداری از فراجه را به طرف سینه میکشیدند و دست راست را از آن بیرون میاوردند .

پس مرادش از : در بر قبا بگردان ، یعنی قبا را باین وضع به پوش . حاصل کلام قبایت را لوطی منش به پوش و کلاهت را هم جاهل منش بگذار .

**محصول بیت -** برای اینکه عقل و دین عشاق را به یغما به بری سرمست به بیرون خرام : مستانه لبه کلاهت را خم کن و فراجهات را جاهل منش به پوش و بیرون برو .

حاصل بیان قبا را لوطی منش به تن کن .

**مرغول را بر افشان یعنی برغم سنبل  
گرد چمن بخوری همچون صبا بگردان**

مرغول - به فتح و یا ضم «میم» به زبان پهلوی کاکل را گویند . بر افشان ، بر حرف تأکید ، افشان ، فعل امر مفرد مخاطب . برغم ، با حرف صله . رغم : تقریباً به کوری چشم معنا میدهد . برغم سنبل ، اضافه لامیه و مرهون مصراع دوم . گردچمن ، اضافه لامیه : اطراف چمن . بخوری : به فتح «با» چیزی که بصورت بخار در میاورند ، خلاصه بخاریکه از يك چیز معطر حاصل میشود ، یا حرف وحدت یا تنکیر .

**محصول بیت -** کاکلت را بتکان : بکوری چشم سنبل در گردچمن چون صبا بخوری بگردان یعنی اطراف چمن را مبخر و معطر کن .

در بعضی نسخهها مصراع دوم : گرد بخور عنبر گرد صبا بگردان واقع شده . محصول معنای مصراع : گرد بخور عنبر را در اطراف صبا بگردان تا که صبا عالم را از آن معطر و مبخر کند . چنانکه شأن صباست بوی خوب و خوش را در همه جا نشر میکند و پنخش مینماید .

ای نور چشم مستان در عین انتظارم  
چنگ حزین و جامی بنواز یا بگردان

از عین انتظار مراد محض انتظار است به طور مطلق. حزین، در اینجا به معنای «نرم» میباشد یعنی «ملایم». به نواز، فعل امر مخاطب، در لغت به معنای نوازش است. اما در این قبیل جاها به معنای نواختن میباشد. چنگی و جامی: یاها، از برای وحدت است.

**محصول بیت -** ای نور چشم مستان در کمال بی صبری انتظار میکشم، چنگ ملایمی بزن و یا قدح باده را بگردان. یعنی یا چنگ بزن که آرام شویم و یا قدح باده را بگردان که بنوشیم و آسوده گردیم. حاصل سخن از این دو کار یکی را انجام بده در مصراع دوم. لف و نشر، رعایت شده است.

دوران چو مینوید بر عارضت خطی خوش  
یارب نوشته بد از یار ما بگردان

**محصول بیت -** دوران که بر عارضت خطی مینگارد، یارب نوشته بد را از یار ما بگردان. مراد: دوران بر عارضت خط خوب بنویسد نه خط بد. حاصل بیان خط، عارضت زیبایت را کدر نکند. یعنی لطافتش را از بین نبرد.

حافظ ز خوب رویان بخت جز آن قدر نیست  
گر نیست رضائی حکم قضا بگردان

رضایی - یا، برای تنکیر است.

**محصول بیت -** ای حافظ از زیبا رویان نصیب از این مقدار بیشتر نیست یعنی بیشتر از این اقبال فعلی که داری نیست. پس اگر باین طالع رضا نیستی حکم قضا و قدر را عوض کن. الحاصل در ازل نصیب و قسمت تو این بوده که از زیبا رویان جفا به بینی، حال اگر نمی پسندی حکم ازلی را بگردان و طوری کن که بروفق میل و مراد تو باشد. این قبیل سخنان حواله به محال است.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلاتن فعلاتن فعلات

## غزل چار صد و چهل و یکم

یارب آن آهوی مشکین بختن بازسان  
و آن سہی سروروان را بچمن بازسان

آهوی مشکین - مراد آهویی است کہ مشک حاصل میدہد .

**محصول بیت -** خدایا آن آهوی مشکین را باز بہ ختن برسان ، و آن سرو

سہی و روان : آن سرو قامت را باز بہ چمن برسان . از چمن و ختن ، مراد شہر خود شاعر است . گویا جانان خواجہ بہ غربت رفتہ بودہ کہ باز گشتش را تمنا میکند .

بخت پژمرده ما را بنسیمی بنواز  
یعنی آن جان زتن رفتہ بتن بازسان

**محصول بیت -** طالع پژمرده ما را با ارسال يك نسیم بنواز : با ارسال يك

قاصد کہ حامل خبری از جانان باشد طالع ما را سعد کن . مصراع دوم مقصود را شرح میدہد . یعنی آن جانی کہ از تن جدا شدہ باز بہ جسم برسان .

حاصل اینکہ من تن بی جانم ، پس روح را بہ جسم برسان ، یعنی جانان را بہ من برسان .

ماہ و خورشید بمنزل چو بامر تو رسند  
یار مہروی مرا نیز بمن بازسان

یار مہروی ، اضافہ بیانی . مہروی ، صفت مرکب .

ص ۱۵۱ جلد سوم شرح

**محصول بیت -** یارب چون ماه و خورشید با امر تو در گردش و حرکت اند.  
پس یار مہروی مرا ہم بہ من برسان .

دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد  
یارب آن کو کبرخشان بہ یمن بازرسان

یمانی : منسوب بہ یمن ، این نوع علامت نسبت بر خلاف قیاس است .  
لعل یمانی ، این اضافہ ادعائی است ، چونکہ در یمن لعل نیست بلکہ عقیق  
است . رخشان ، صفت مشبہہ : تابان .

**محصول بیت -** چشمہایمان در جستجوی لعل یمانی خون شد، خدایا آن  
کو کب تابان را باز بہ یمن برسان ؛ مراد : بہ شہر شیراز بفرست .

سخن اینست کہ مایی تو نخواہیم حیات  
بشنوای پیک خبر گیر سخن بازرسان

خبر گیر - ترکیب وصفی . خبر گیرندہ

**محصول بیت -** خطاب بہ جانانی کہ غایب است .

سخن اینست کہ ما بی تو زندگی نمیخواہیم ، ای پیک خبر گیر سخنی کہ  
گفتم بشنو و باز ہم از جانان خبری برای ما بیار : خبری بہ ما برسان .

بروای طائر میمون ہمایون آثار  
پیش عنقا سخن زاغ و زغن بازرسان

زاغ و زغن: کلاغ و زاغچہ

**محصول بیت -** خواجہ خطاب بہ پیک جانان میفرماید : ای پرندہ مبارک  
آثار، برو سخن زاغ و زغن را بہ پیش عنقا ببر یعنی جانان کہ بہ مثال عنقاست، ومن  
نسبت باو بہ منزلهٔ زاغ و زغن ہستم ، پس حال سخن مرا باو برسان .

آنکہ بودی وطنش دیدہ حافظ یارب  
بمرا دش ز غریبی بوطن بازرسان



محصول بیت - جانانی کہ دیدہ حافظ وطنش بود ، یارب آن جانان را بہ  
مرادش ، یا بہ مراد حافظ ، باز بوطنش برسان یعنی صحیح و سلامت بہ شہر شیراز  
واصل کن.

ولہ ایضاً

از بحرہزج : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

## فزل چہار صد و چہل و دوم

خدا را کم نشین با خرقہ پوشان  
رخ از رندان بی سامان میپوشان

خدارا - را، تخصیص . کم ، در این قبیل موارد به کل ترك کردن معنای میدهد،  
یعنی هرگز نشین .

**محصول بیت -** برای خاطر خدا با خرقہ پوشان منشین ، یعنی با صوفیان  
صورت پرست معاشرت مکن . و اما رخترا از رندان بی سامان میپوشان : نہان مکن .  
الحاصل با خرقہ پوشان مرایی آمیزش مکن ولی از رندان صاف دل ہم کنارہ نگیر  
یعنی با این طبقہ اختلاط داشته باش .

درین خرقہ بسی آلودگی هست  
خوشا وقت قبای بادہ نوشان

آلودگی - یا حرف مصدر . خوشا ، بسیار خوش است . وقت قبای بادہ نوشان ،  
اضافہ لامیہ و بیانہ . وقت ، مبتدا و خوشا ، خبر مقدم اسناد خوشی ، بہ وقت  
مجازی است زیرا حقیقۃ این بادہ نوشاند کہ خوش میشوند کہ مظروف قباست .  
حاصل اینکہ از قبیل مجاز مرسل میباشد .

**محصول بیت -** در این خرقہ مذکور خیلی آلودگی وتلوٹ وجود دارد . اما  
قبای بادہ نوشان بسیار پاک و بی آلائش است یعنی طاہراست . حاصل بیان کسانی  
کہ آن خرقہ را میپوشند تماماً مرایی اندولی اشخاصی کہ قبا بہ تن میکنند ہمگی

ص ۱۲۶ جلد سوم شرح

مخلصین اند .

تو نازك طبعی و طاقت نداری

گرانیهای مشتی دلوق پوشان

گرانی - یا حرف مصدری . مشتی ، یا حرف وحدت .

**محمصول بیت -** تو طبعت لطیف است . لذا طاقت تحمل يك مشتی خرقه پوش

را نداری . یعنی حرکات و اعمال این خرقه پوشان را که از روی ریاست نمیتوانی

تحمل نمائی . این بیت برای بیت مطلع در مقام تعلیل قرار گرفته .

درین صوفی و شان دردی ندیدم

که صافی باد عیش درد نوشان

دردی - یا حرف سکیر . که ، حرف رابط .

**محمصول بیت -** درین صوفی و شان دردی ندیدم : یعنی در بین اینها اهل درد

ندیدم . انشاء الله عیش و صفای درد نوشان از ریاض و تزویر دور باشد . مراد : آنان يك

مشت مرئیان بی درد ند . صوفی و شان ، کنایه است از مقلدان مرایی و چون درد

نوشان ، پاک و بی ریا هستند ، لذا دعایشان میکند .

بیا وز غبن این سالوسیان بین

صراحی خون دل و بربط خروشان

غبن - به فتح غبن معجمه و سکون پای يك نقطه ، به معنای زیان و خسران

مراد از سالوس ، مرایی است ، یا حرف نسبت و الف و نون ، ادات جمع .

بین ، فعل امر مخاطب . خون دل ، از اقسام ترکیب وصفی . واو ، حرف عطف

بربط ، به فتح دو باو سکون را ، ساز را گویند . خروشان ، صفت مشبیه از خروشدن

در اینجا یعنی نالان .

**محمصول بیت -** بطریق خطاب عام میفرماید: از ضرر و زیانی که به سالوسیان

رسیده بیا بین که صراحی دل خون شده و بربط به ناله در آمده است . یعنی بواسطه

اینکه سالوسیان در نتیجه ریاکاری خودشان مغبون شده اند صراحی و بربط متأثر شده

و خونین دل و نالان اند.

چو مستم کرده مستور منشین

چو نوشم داده زهرم منوشان

**محصول بیت -** چون مستم کرده‌ای ، پس مستور منشین ، یعنی ازمن پرهیز مکن ، دوری مکن «ازمن فارغ مشو» . وقتی شربت لذیذم داده‌ای پس دنبالش زهرم منوشان . مراد : پس از لطف و احسان نسبت بمن ، جور و جفایم روا مدار .

لب میگون و چشم مست بگشای

که از شوقت می لعلست جوشان

بگشای - بین لب میگون و چشم مست مشترك است ، لب میگون گشودن ، کنایه است از تکلم . و چشم مست گشودن ، کنایه است از «نظر» با عین عبرت . که ، حرف تعلیل ، جوشان صفت مشبیه ، از جوشیدن : در حال جوشیدن **محصول بیت -** لب میگون و چشم مست را باز کن : به سخن در آ و با عین عبرت نگاه کن و بدین که باده قرمز ، چگونه از عشق تو به جوش در آمده و در حال جوشیدن است . یعنی از شدت اشتیاقش نسبت به تو ، چون عشاق مشتاق ، در جوش و خروش است . از آنجا که قافه این بیت با قافیه بیت مخلص یکی است و در اکثر دواوین پیدا نشد ، پس معلوم میگردد که از خواجه نیست .

ز دل گرمی حافظ بر حذر باش

که دارد سینه چون دیگ جوشان

دل گرم - از اقسام صفت مرکب است ، یا حرف مصدری و همزه بابت اضافه آمده دل گرمی حافظ ، لامیه ، که ، حرف تعلیل . سینه ، یا حرف تنکیر . چون ، ادات تشبیه . دیگ جوشان ، اضافه بیانی

**محصول بیت -** از سوز دل حافظ بر حذر باش ، تا که ترا نسوزاند . چونکه

سینه‌اش مانند دیگ جوشان است : چون گمچ<sup>۱</sup> جوشان است

۱ - گمچ با اصطلاح گیلکی ظرف گلی است که در پخت و پز بکار میرود .

الحاصل به حافظ جفا و آزار مکن تا از سوز دل آهی نکشد و روی چون گلت را  
پژمرده نکند .

در تفسیر مصراع اول : از حدت و تیزی حافظ بر حذر باش . این گوینده عجب  
طبع حاد و تیز داشته . رد شمعی

در معنای مصراع دوم : که سینه‌ای دارد چون کممج جوشان ، زیرا سینه‌ای دارد  
مانند کمجی که میجوشد . این گویندگان معنای شعر را خوب ادا نکرده‌اند .

رد سروری

وله ایضاً



ار بحر رمل : فاعلاتن فعلا تین فعلان فعلات

## غزل چہار صد و چہل و سوم

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان  
کہ بامژگان شکند قلب ہمہ صف شکنان

شاه شمشاد - اضافہ لامیہ . شمشاد قد ، ترکیب وصفی . شمشاد ، بہ فتح و یا بہ کسر شین درخت تزیینی است . قدان ، الف و نون ، ادات جمع است . خسرو شیرین دهنان ، اضافہ لامیہ شیرین دهن ، صفت مرکب ، الف و نون ، ادات جمع شاه ، مبتدا و بدل از خسروان . بیت ثانی ، خبر مبتدا و مصرع دوم صفت مبتدا کہ ، حرف رابطہ صفت . مراد از قلب در اینجا وسط لشکر است کہ مقر پادشاہان و سرداران است . قلب ہمہ ، اضافہ لامیہ . ہمہ ، صف شکنان را تا کید میکند . در زبان فارسی جایز است کہ ادات تا کید مقدم واقع شود . مراد از صف ، صف لشکر میباشد یعنی شاہی کہ صفوف لشکر را میشکند و منہزمشان میسازد . صف شکن ترکیب وصفی .

**محمول بیت -** شاه شمشاد قدان و شاه شیرین دهنان ، چنان شاہی کہ بامژگان  
قلب تمام بہادران را میشکند و متفرقشان میکند .

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت کای چشم و چراغ ہمہ شیرین سخنان

مست بگذشت ، خبر مبتدا . واو حرف عطف . نظر ، مفعول صریح فعل انداخت ،

ص ۱۳۷ جلد سوم شرح

و بر من ، مفعول غیر صریحش . من درویش ، اضافه بیانیہ .

**محمول بیت -** شاه مست بگذشت و بر من درویش نظر انداخت و گفت : که ای

چشم و نور چشم و روشنائی چشم همه شیرین سخنان .

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود

بنده من شو و بر خور ز همه سیم تنان

این بیت تتمه مقول قول است . یعنی آن بیت مرهون این بیت است .

**محمول بیت -** شاه به من درویش ، گفت : تا کی کیسه ات از سیم و زر خالی

خواهد بود . یعنی تا کی فقر و افلاس بکشی ، غلام من شو که از همه سیم تنان بر خوردار

و بهره مند گردی . مراد : غلام من که شدی تمام محبوبان مطیع و منتقادت میشو ند زیرا

که من شاه همه خوبانم .

که ترا از ذره نه پست مشو مهر به ورز

تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

این بیت هم تتمه مقول قول است .

**محمول بیت -** تو کمتر از ذره نیستی ، پست مشو ، یعنی حقارت را بپذیر

و در پستی نمان و مهر بانی نشان بده : سعی کن که با مهر و محبت باشی تا رقص کنان

به بخلوتگه خورشید رسی مراد : عاشق من شو تا که به مرتبه خورشید رسی چنانکه

ذرات ، چرخ چرخان از زمین بلند میشوند و به خورشید میرسند .

الحاصل عشق من ، ترا به چرخ چهارم میرساند .

بر جهان تکیه مکن و رقد حی می داری

شادی زهره جبینان خور و نازک بدان

قدحی - یا حرف وحدت . می داری ، دو وجه را متحمل است . یکی «می»

به فتح «میم» بد معنای شراب و دیگری به کسر «میم» ادات حال . پس به وجه اول

«می» باید متصل نوشته شود . اما به وجه دوم متصل . زهره جبین و نازک بدن ،

ترکیبات وصفی است . ستاره زهره ، چون یک کوکب بسیار درخشان است لذا به

جبین اسنادش میکنند . زهره جبین : پیشانی براق و روشن .

**محصول بیت -** این بیت هم از جمله مقول قول است .

بر جهان تکیه مکن : بردنیا اعتماد مکن . اگر قدحی شراب داری به عشق محبوبان زهره جبین و نازک بدن بخور و به وفای دنیا اعتماد مکن . الحاصل به عیش و نوش به پرداز و به کار دنیا اعتماد نداشته باش چونکه دنیا بقا ندارد یعنی به هیچ کس وفا نمیکند .

**پیر پیمانہ کش ما کہ روانش خوش باد**

**گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان**

پیمانہ کش - ترکیب وصفی ، از مصدر کشیدن : پیمانہ کشنده ، یعنی شراب خور . که روانش خوش باد : صنعت ملبیح است . پیمان شکن ، ترکیب وصفی یعنی عهد شکن : بی وفا و غدار .

**محصول بیت -** پیر پیمانہ کش و بادہ نوش ما کہ روح و روانش شاد با شد گفت کہ : از ہمنشینانی عهد شکنان بہ پرهیز یعنی از مصاحبیشان اعراض کن الحاصل بابتی و فایان و ستمگران معاشرت مکن .

**بصبا در چمن لاله سحر میگفتم**

**کہ شہیدان کہ اند این ہمہ خونین کفنان**

کہ - حرف رابط مقول قول . شہیدان کہ ، اضافہ لامیہ . کہ اسم است بہ معنای چہ کسی . اند ، جمع «است» کہ بر میگردد بہ «شہیدن» . خونین کفن ، صفت مرکب : کفن خون آلود

**محصول بیت -** در چمن لاله ، هنگام صبح بہ صبا گفتم : اینہمہ لالہای خونین کفن شہیدان کہ اند ؟

بہ طریق تجاہل لالہا را بہ خونین کفنان تشبیہ کرده است .

**گفت حافظ من و تو محرم این را زنہ ایم**

**ز می لعل حکایت کن وسیمین ذقنان**

**محصول بیت - صبا گفت که :** ای حافظ من و تو محرم این راز نیستیم. پس از شراب قرمز حکایت کن و از پسران سیمین دقن یعنی محسوسات را ترك مکن که از مغیبات بحث کنی، که فقط خدا از غیب خبر دارد و بس .  
الحاصل این قبیل کارها مربوط به قضا و قدر و مفوض به علم خداست. پس بحث از اینها نهی شده است .

**دامن دوست بدست آذر دشمن بگسل  
مردیزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان**

**محصول بیت -** این بیت هم از جمله مقول صباست.  
دامن دوست را بدست بیار و از دشمن بگسل ، یعنی از دشمن دوری گزین مراد: رو به خدا آرتا از شردیوان و شیاطین امین باشی . الحاصل خدا پرست باش که از شیاطین سالم بمانی و از شرشان برهی ، زیرا که خداوند دوستان خود را از گزند آنها محفوظ میدارد .

وله ایضاً

از بحر و جغت : معان فلاتن معان فعلن

## غزل چهارصد و چهل و چهارم

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن  
بشادی رخ گل بیخ غم زد دل بر کن

جایز است «بهار» فاعل فعل محذوف محسوب گردد به تقدیر : آمد بهار و نیز جایز است بهار ، مبتدا و گل معطوف بان و مابعدش خبر مبتدا باشد . به شادی ، با حرف سبب ، یا حرف مصدری . شادی رخ گل ، مجازاً اضافهها لامیه است . بیخ غم ، اضافه بیانیہ . بر کن ، از ریشه بکن و نابود کن .  
**محصول بیت -** بهار آمد و گل سرور شادی بوجود آورد و توبه را شکاند «توبه شکن شد» حال بیا بشادی رخ گل بیخ غم را از دل بر کن . مراد : در فصل گل می بنوش و غم را از دل بر طرف کن .

رسید باد صبا غنچه از هواداری  
زخود برون شد و برخود درید پیراهن

**محصول بیت -** همینکه باد صبا دمید غنچه از شدت شوق از خود برون شد یعنی از حالت غنچگی بیرون آمد و پیراهن برخود درید . مراد : باز شد و بحالت گل در آمد ، زیرا غنچه که باز شود گل میگردد . الحاصل همینکه باد صبا وزید غنچه باز شد و تبدیل به گل شد حالت و شکل اولیه را از دست داد .

ص ۱۲۲ جلد سوم .



**طریق صدق بیاموز از آب صافی دل  
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن**

طریق صدق - اضافه بیانیہ. آب صافی دل ، هکذا. صافی دل ، از اقسام صفت مرکب . براستی ، با حرف ظرف ، یا حرف مصاحبت . یا ، حرف مصدر . طلب ، فعل امر مخاطب : طلب کن ، یعنی بخواه .

**محصول بیت -** راه صداقت را از آب صاف دل بیاموز. یعنی صفای باطن اگر خواهی از آب صاف طلب کن ، چونکه ظاهر و باطنش یکی است و اگر چیزی هم داشته باشد در ظاهرش است نه در باطن .

در راستی یعنی راستی و آزادگی را از سرو چمن آموز . یعنی اگر خواهی که آزاده عالم شوی در هر خصوص چون سرو با استقامت باش . مراد : چون درخت سرو ، عاری از میوه است و مستقیم سبز میشود ، کسی چوب و سنگ پرتابش نمی کند .

**عروس غنچه بدین زیور و تبسم خوش  
بعینہ دل و دین میبرد بوجه حسن**

عروس غنچه - اضافه بیانی . زیور : زینت . تبسم خوش ، اضافه بیانی . بعینہ : آشکاره . بوجه حسن ، اضافه بیانی .

**محصول بیت -** عروس غنچه ، با این زینت و زیور و با این تبسم زیبا و شکل و شمایل قشنگ آشکارا دل و دین میبرد . یا خود ممکن است مقصود از «وجه حسن» طریق معقول باشد . یعنی به نحو پسندیده دل و دین را از آدم سلب میکند . مراد از زیور دانه های طلائی داخل غنچه و همچنین قرمزی گلبرگها و برگ سبز و ظرف و حالت تبسمش میباشد بدیہی است همه غنچه خندان را دیده اند و از آن خبر دارند .

**صفیر بلبل شوریده و نفیر ه-زار  
برای وصل گل آمد برون ز بیت حزن**

حزن - با فتحه «حاوزا» یعنی غم و غصه . مانند . «حزن» به ضم «ح» و سکون  
زا ، بیت حزن ، اضافه لامیه مجازاً . خانه ایکہ مخصوص غم خوردن باشد ، بیت الحزن  
گویند .

**محصول بیت -** صفر بلبل و ناله و فغان هزار بخاطر وصل گل از بیت الحزن  
بیرون آمد . مراد : فریاد و ناله اینها کہ از بیت الحزن شنیده شد ، برای وصل گل  
است . خلاصہ چون اینها عاشقند بہمین مناسبت برای رسیدن بوصل گل فریاد میکنند .

ز دستبرد صبا گرد گل کلاله نگر

شکنج گیسوی سنبل بین بروی سمن

دستبرد - بہ معنای «غلبہ» است . اما در این بیت مراد دست درازی یعنی «تعدی»  
است خلاصہ مقصود همان دست درازی است .

کلالہ - موی چین و شکن دار است کہ بہ عربی مجعد و بہ پہلوی نغولہ گویند  
شکنج ، جعد گیسوی پر پیچ را گویند کہ از پشت گوش جانان سرازیر شدہ بدور گردش  
می پیچد . شکنج گیسوی سنبل ، اضافه بیانہ . مراد از سمن ، روی جانان است .

**محصول بیت -** از دست درازی صبا در اطراف گل کلالہ را نگاہ کن . مراد:  
در اطراف روی جانان موہای پر چین و شکنج اش را تماشا کن . و نیز در روی سمن شکنج  
گیسوی سنبل را بہ بین . یعنی تماشا کن کہ باد صبا در اطراف روی جانان کا کل و  
گیسویش را چگونہ پریشان کردہ .

کسانیکہ فحوای این بیت را درک نکرده اند بانواع تصرفات در تفسیرش  
مبادرت نموده اند کہ شایستہ توجہ نمی باشد . رد سروری و شمعی

حدیث قصہ دوران ز جام جو حافظ

بقول مطرب و فتوی پیر صاحب فن

حدیث قصہ دوران - ہر دو اضافه لامیہ . جو ، فعل امر مفرد مخاطب ، از مصدر  
جویدن اینجا یعنی « بخواہ » : بقول ، با حرف مصاحبت ، بقول مطرب ، مصدر  
بہ فاعل خود اضافه گشتہ واو ، حرف عطف . فتوی پیر صاحب فن ، اضافه لامیہ  
و بیانہ .

**محصول بیت -** ای حافظ خبر قصه دوران را با آواز مطرب و به فتوای پیر  
 صاحب فن یعنی به فتوای پیرمغان ، از جام باده بخواه . مراد : چگونگی احوال  
 و اوضاع عالم را بقول و فتوای اینها از قدح باده بجو . الحاصل جام باده جام گیتی  
 نماست و مغیبات را آشکار میکند ، پس اسرار عالم را از آن بخواه .  
 از قرار معلوم خواجه این غزل را در فصل بهار فرموده است .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

## فزل چهار صد و چهل و پنجم

چو گل هر دم ببویت جامه در تن  
کنم چاک از گریبان تا بدامن

به بویت - بو، در اینجا احتمال دارد به معنای امید و یا به معنی معمولی خود کلمه باشد. در تن، قیاس بر این است که «بر تن» باشد. لکن تمام نسخه‌های موجود در نزدمان همینطور است، لذا ما هم به تقلید این نسخه را اختیار کردیم اما باعتبار «بر» معنا میکنیم.

جامه در تن، مرهون مصراع ثانی است. جامه، مبتدا. در تن، متعلق به خبر همچنین از گریبان بدامن متعلق به خبر.  
**محصول بیت -** دائماً به امید تو. یا در اثر بوی خوش تو، چون گل جامه را بر تن یا جامه‌تم را از یقه تا به دامن چاک میزنم.

تنت را دید گل گوئی که در باغ  
چو مستان جامه را بدرید بر تن

در این بیت «بر تن» واقع شده. در تمام نسخه‌ها غالباً قصد تفنن دارد.  
**محصول بیت -** گویا گل در باغ، تن ترا دیده که چون اشخاس مست، جامه‌اش را بر تن دریده.

قیاس این بوده که به جای گل «غنچه» ذکر شود، زیرا غنچه، همینکه جامه‌اش را چاک زد به «گل» تبدیل میشود. اما گل که جامه ندارد چاکش بزند مگر اینکه  
ص ۱۲۳ جلد سوم شرح

برای گل معنای «غنچه» را تضمین کنیم . یا خود به طریق تخیل ، پیرپاشدن گل را با چاک زدن تعبیر نمائیم و لکل وجهه .

من از دست غمت مشکل برم جان  
ولی دل را تو آسان بردی از من

دست غم - اضافه بیانی و یا مجازاً لامیه . مشکل برم یعنی نمی برم ، مراد نفی است  
محصول بیت - من از دست غم تو مشکل جان بدر برم : یعنی از غمت نمیتوانم  
جانم را خلاص کنم و نجات دهم . اما تو ، دل را با آسانی از من گرفتی ، یعنی به سهولت .  
خلاصه کار تو سهل است ، اما کار من دشوار .

بقول دشمنان برگشتی از دوست  
نگردد هیچکس با دوست دشمن

بر - حرف تأکید . گشتی ماضی مفرد مخاطب ، یعنی روگردان شدی و یا اعراض  
نمودی . فعل نگردد ، احتمال دارد اخباری یا انشائی باشد . یعنی نمیشود . یا نشود .  
محصول بیت - با حرف دشمن از دوست اعراض نمودی . هیچکس نباید با  
دوست دشمن شود . یا هیچکس با دوست دشمن نمیشود ، چه با حرف خصم و چه به  
علت دیگر .

کسانیکه : صیغه «نگردد» را فقط به وجه اخباری تخصیص داده اند ، کار  
بلا مختص کرده اند . رد سروری و شمع

مکن گز سینه ام آه جگر سوز  
برآید همچو دود از راه روزن

مکن - تقدیرش : کاری مکن یا از دوست برگشت مکن «اعراض مکن»  
چنانکه سابقاً ذکرش گذشت . مکن ، که ، حرف تعلیل و یا حرف بیان . آه جگر سوز  
مرهون مصراع ثانی . جگر سوز ، ترکیب وصفی : جگر سوزنده  
محصول بیت - کاری مکن یعنی از دوستان رومگردان که از سینه ام آه جگر  
سوز چنان در میاید که از راه روزن دود خارج میشود . یا همچو دود از روزن از



سینه‌ام آه جگر سوز درمی آید ، مراد : سبب مشو که من از دستت آه آتشین بکشم  
 زیرا برای توهم ضرر دارد ، چون آه عاشقان مؤثر است و به هر جا بخورد میسوزاند  
 و باتش میکشد . در معنای مجموعی بیت : مخالفت نکن که آه جگر سوز از سینه‌ام  
 بالا میاید همچو دودی که از راه روزن بالا آید . این گوینده حق معنا را ادا نکرده  
 است .

تنت در جامه چون در جام باده  
 دلت در سینه چون در سیم آهن

محصول بیت - تن تو در میان جامه نازک و لطیف ، چون باده در جام است .  
 یعنی همانطور که شراب در جام شیشه‌ای نمایان است تن توهم بواسطه نازکی و لطافت  
 لباست پیدا است . دلت هم در سینه چون آهن است در سیم . یعنی در سینه سفیدت  
 قلبت آهن است در میان سیم .

ببارای شمع اشک از دیده چون میغ  
 که شد سوز دلت بر خلاق روشن

محصول بیت - ای شمع از دیده ، اشک را چون ابر بریز ، زیرا سوز دلت  
 بر مردم روشن گشت . یعنی چون سر عشقت عیان و آشکار شده ، پس گریان و سوزان  
 باش .

دلیم را مشکن و در پا مینداز  
 که دارد در سر زلف تو مسکن

محصول بیت - دلم را مشکن و خوارد ذلیل مکن ، چونکه مسکنش در زلف  
 تو است یعنی باین طرز تحقیرش مکن ، چون به تو متعلق است ، نه به دیگری . پس  
 چنین در پا میندازش : خواری روایش مدار .

چو دل در زلف تو بستست حافظ  
 بدین سان کار او در پا میفکن

**محصول بیت -** از آنجا که حافظ دل به زلف تو بسته است . پس اینگونه کارش  
را درپا مینداز . یعنی اینطور تحقیرش مکن ، چونکه به تو متعلق است . الحاصل  
حافظ بنده تست ، پس بیش از این شایسته جفا نیست : جفا و تحقیر روایش مدار .  
وله ایضاً

بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

## فزل چهار صد و چهل و ششم

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو سمن

افسر سلطان گل ، اضافه‌های واقع در این عبارت بیانیه است . طرف چمن ،

اضافه لامیه . مقدم ، مصدر میمی ، به معنای قدوم .

این بیت کنایه است از جلوس مجدد شاه منصور به تخت سلطنت ، زیرا ترا کمه

شیرازی که مملکت را از دست این پادشاه در آوردند ، اما او قشونی تهیه دید و دشمنان

خود را مقهور ساخت و دوباره بر تخت سلطنت نشست .

مراد از سرو سمن ، اعیان مملکت میباشد .

محصول بیت - تاج سلطان گل در چمن پیدا و ظاهر گشت ، یارب قدومش

بر سرو سمن مبارک باشد .

از قرار معلوم گل سلطان شکوفه است بهمان جهت برایش افسری اثبات میکند .

خوش بجای خویشتن بود این نشست خـرـوی

تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن

بجای خویشتن ، با ، حرف ظرف و اضافه لامیه . خویشتن : خودش . بود ، ادات

خبر یعنی بجاست .

کلمه نشست ، مشترك است ما بین فعل ماضی و قعود . اما در این جا مخفف

ص ۱۱۱ جلد سوم شرح

نشستگاه است به معنای «تخت»

خسروی ، یا حرف نسبت . تا ، حرف تعلیل

**محصول بیت -** این جلوس شاهانه خیلی بجا بود . تا دگر هر کسی در جای خود به نشیند . منظور اینست : ترا کمه نسبت به امور سلطنت بیگانه هستند و شایسته تخت سلطنت نیستند . اما اکنون تخت ، آنکه را که لایق و شاهی حق او میباشد یافت . پس دیگران در جای خود به نشینند . مراد : وزرا و قضاة و عساکر و دفتر داران و سایر ارباب دیوان هر یکی وظیفه خود را بدانند و سر جای خود به نشینند .

**خاتم جم را بشارت ده بیمن خاتمت**

**کاسم اعظم کرد از و کوتاه دست اهرمن**

خاتم جم : مراد مهر سلیمان است که یکی از دیوان با حیلہ‌ای از او ربوده بود . بعد خداوند تعالی وسیله میسر کرد و سلیمان دوباره انگشتری را تصاحب کرد ، چنانکه در بعضی قصص انبیاء این مطلب مفصل آمده است .

خلاصه جدائی منصور را از تخت شاهی و دوباره تصاحب نمودنش آن را تنظیر میفرماید به جدائی حضرت سلیمان از انگشتریش و دوباره بدست آوردن آن . در اینجا مراد از اهرمن «دیو» است .

**محصول بیت -** عاقبت خیری و سرانجام نیک را به انگشتری حضرت سلیمان مرده بده زیرا اسم اعظم آن را از دست دیو در آورد . منظور : چون آن مهر مناسب و درخور دیو نبود ، لذا دوباره بدست سلیمان رسید .

در اینجا ترا کمه به دیو مشابه شده‌اند . پس حق تعالی ، ملک شیراز را از دست آنان خلاص نمود و به شاه منصور اعطا کرد که لایق و شایسته آن هست .

**تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش**

**هر نفس با بوی رحمن میوزد باد یمن**

تا ابد - تا ، برای انتهای غایت است . ابد : بی انتها . مراد از «خانه» سرای شاه منصور میباشد . کز ، حرف تعلیل و ما بعدش مرهون مصرع ثانی . ضمیر

بر میگردد به «خانه»

نفس ، درمقام ایهام واقع شده. با ، حرف مصاحبت . مراد از «بوی رحمان»  
ریح رحمان است چنانچه در حدیث شریف واقع است : انی لاجد ریح الرحمان من  
قبل الیمن . خواجه ، شاه منصور را به او پس قرنی تشبیه نموده این حدیث شریف را  
به طریق ترجمه ایراد فرموده است چونکه شاه منصور از جزو علما محسوب میشود.  
بوی رحمان و بادیمن ، اضافه هر دو لامیه است .

میوزد، می در اینجا حرف استمرار ، وزد ، فعل مضارع مفرد غایب مراد از  
«بوی رحمان» بوی حق است . چنانکه حدیث شریف هم اینطور فرموده است : بنا به  
عقیده اهل تأویل «بوی رحمان» فرمودن خواجه دلیل بر این است که در حدیث شریف  
«ریح» به معنای «بو» است

**محصول بیت -** این سرای تا ابد آبادان باشد ، زیرا از خاک در این خانه دائماً  
با بوی رحمان بادیمن میوزد . یعنی بوی عدالت و کرامت ظاهر میگردد .

**شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او**  
**در همه شاهنامهها شد داستان انجمن**

شوکت - يك كلمه عربی است که شدت خوف را گویند . اما در این قبیل جاها  
به معانی حدت و گاهی عظمت بکار میبرند .

شوکت پور پشنگ، هر دو اضافه لامیه. مراد از «پور» مرادف فرزند به معنای پسر  
است پشنگ<sup>۱</sup> ، بافتحههای بای عجمی و شین از اعلام رجال، نام يك عیار و دزد مشهور است  
این پشنگ پسری بسیار شجاع و بهادر داشت که در آن ایام سابق ظهور کرد و  
چون تیمور و قزلباش در اندک مدت ممالک بسیاری را متصرف شد . پس در زمان  
سلطنتش و بعد از آن در خصوص عظمت و شوکت او کتابهای تاریخ نوشته شد و شاهنامهها

۱- در شاهنامه پشنگ پدر افراساب و نبیره فریدون است، چنانکه در آمدن افراسیاب  
نزدیک پدر خود گوید :

زبان پرز گفتار و دل پردرنگ

به پیش پدر رفت پور پشنگ

و در آشتی خواستن پشنگ از کیقباد گوید :

بسیری همی سر به پیچد ز جنگ

نبیره فریدون فرخ پشنگ

بوجود آمد چنانکه در باره تیمور و قزلباش به عمی آمده است .  
 تیغ عالمگیر ، اضافه بیانیه . عالمگیر ، ترکیب وصفی از گیریدن عالم را  
 میگیرد و مالکش میشود مقصود اینست که همه جا را فتح میکند .  
**محصول بیت - شوکت و عظمت پسرپشنگ و وصف تیغ او که جهان را فتح**  
 کرده است در جمیع کتب تاریخ و شاهنامهها داستان مجالس است . یعنی در مجالس  
 خوانده و نقل میشود .

خواجده ، با اشاره ظریف شاه منصور را به مقهور ساختن تر کمانها ترغیب میفرماید .  
 یعنی قدرت و مکتب آنها در تو هم جمع است ، پس همان همت لازم است که در  
 تواریخ و شاهنامهها داستان انجمن شوی .

### خنک چو گانی چرخ رام شد در زیر زین شهسوارا چون بمیدان آمدی گوئی بزین

خنک - به معنای اسب کبود رنگ ، یا اسبی که به رنگ زرد روشن باشد  
 چو گانی ، یا حرف نسبت . اسب منسوب به چوگان : اسبی که مخصوص چوگان  
 بازی است چون اسب مصر و اسبان بغداد که بازی جریداً با آنها اجرا میشود .  
 زیرا با هر اسبی نمیشود چوگان بازی کرد .  
 در ، حرف تأکید . زیر زین ، اضافه به معنای «فی» است به تقدیر «زینت» شهسوارا ،  
 منادی . چون ، حرف تعلیل به معنای چونکه . بمیدان ، با حرف صله . گویی ،  
 یا حرف وحدت . مراد از «گویی» عملی است یعنی گوی عملی بزین . حاصل اینکه  
 کاری بکن که در عالم داستان شوی .

محصول بیت - خنک چو گانی فلك : اسب فلك ، در زیر زین تو رام شد .  
 یعنی فلك رام و مطیع تو شد . ای پادشاه ، حال که به میدان چوگان بازی وارد شده ای  
 برتوست که گوئی بزنی . یعنی حال که بر تخت سلطنت قدم نهادی به فتح ممالک  
 مشغول باش ، تا که در دنیا و در تاریخها و شاهنامهها نامت نوشته شود و یاد شود حاصل

۱- جرید بازی: المصاطلاً یرمی بهافی لب الجرید و هورمی الفرسان بعضهم بعضاً بالمصا  
 فی الميدان . المنجد



کلام ، شاه منصور را به فتح ممالک ترغیب میکند .

**جویبار ملك را آب روان شمشیرتست**

**تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن**

جویبار - در لغت کنار چشمه است . درخت عدل ، اضافه بیانیه . بنشان ، فعل امر مفرد مخاطب . با ، حرف تأکید . یعنی عدالت کن . بیخ بدخواهان : مراد ترا کمه را ریشه کن کن یعنی ایل و تبارشان را قلع و قمع کن .

**محصول بیت -** آب روان جویبار مملکت ، شمشیرتست . یعنی مملکت حیات از شمشیر یابد ، چونکه اصل و ریشه ستمگران را شمشیر قمع و قلع نماید . پس در اینصورت درخت داد و عدل بنشان و بیخ بدخواهان را بکن . مراد : چنان اولاد و انساب بدخواهان را از بین ببر که در عالم اثر و نشانشان نماند .

این بیت به فتح ممالک و ترویج عدالت ترغیب میکند .

**بعد از این نشکفت اگر با نکهت خلق خوشت**

**خیزد از صحرای ایرج نافه مشک ختن**

نشکفت - نون حرف نفی ، شکفت . «به کسر و ضم» شین لفظ مشترک است مابین باز شدن گل و تعجب<sup>۱</sup> مصدرش شکفیدن میاید .

با ، حرف سبب و یا حرف استعانت . نکهت ، به فتح نون و سکون کاف عربی و فتحها ، به معنای بوی خوش دهان اطفال است . لغتی است که از باب علم و حسب بکار رفته .

نکهت خلق ، اضافه لامیه «مجازاً» . خلق خوش ، اضافه بیانیه .

خیزد ، فعل مضارع مفرد غایب : بلند شود یعنی پیدا میشود . صحرای ایرج اضافه بیانیه ایرج ، به کسر همزه و جیم معجمه ، نام صحرا یی است واقع بین شیراز و لار ، خاک این صحرا بحدی شور است که هیچگونه نباتی در آنجا بعمل نمیاید . جایی است بی آب و علف .

۱ - شکفت - به کسر شین و کاف فارسی ، به معنای عجب است . مترجم

**محصول بیت -** اگر از این بہ بعد بہ سبب خلق خوش بوی تو، در صحرائی ایرج نافہ مشک ختن پیدا شود، جای تعجب نیست۔ مراد: در اثر و سبب خلق خوش تو اگر صحرائی ایرج بہ صحرائی ختن تبدیل گردد یعنی زمینی شود کہ مشک ختن از آن خیزد، ہیچ غرابت ندارد۔

**گوشہ گیران انتظار جلوہ خوش میکشند  
بر شکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن**

گوشہ گیر، ترکیب وصفی، گوشہ گیرندہ یعنی گوشہ نشین، گوشہ نشینان: اولیا و مشایخ انتظار جلوہ خوش میکشند در ترکیب اول، مصدر بہ مفعولش اضافہ شدہ، و ترکیب دوم اضافہ بیانہ است بر، حرف تأکید۔ بر شکن، فعل امر مفرد مخاطب، در اینجا یعنی خم کن۔

طرف کلاه، اضافہ لامیہ۔ و او، حرف عطف۔ برقع، رو بند است۔ بر، حرف تأکید، فکن، فعل امر مفرد مخاطب، اینجا یعنی رها کن۔

**محصول بیت -** اہل اللہ و مشایخ در انتظار جلوہ زیبای تو ہستند۔ پس گوشہ کلاہت را بر شکن و خم کن و رو بند را از رخت کنار بزن۔ یعنی احبا و دوستان منتظر دیدار جمال با کمال ہستند۔ پس عرض جمال کن کہ دعاہای زیاد در حقت کردہ شود۔

پادشاہ را بہ ملازمت اولیاء و مشایخ ترغیب میکند۔

**مشورت با عقل کردم گفت حافظ بادہ بنوش  
ساقیا می دہ بقول مستشار مؤتمن**

قول مستشار، مصدر بہ فاعلش اضافہ شدہ۔ مستشار مؤتمن، اضافہ بیانہ۔ مستشار، اسم مفعول از باب استفعال، طرف مشورت۔ مؤتمن صفت برای مستشار۔ اینہم مفعول از باب افتعال: کسیکہ امین شناختہ شدہ۔

**محصول بیت -** در بارہ احوال خودم با عقل مشورت کردم۔ گفت: ای حافظ بادہ بنوش۔ پس ای ساقی می دہ۔ یعنی باعتبار قول مستشار امین بادہ دہ۔ مراد:

عقل کہ مستشار امین است پس بنا بہ امرش می بده نوش کنیم . جمله : المستشار مؤتمن ، ضرب مثل و حدیث شریف است .

در جمیع نسخه‌ها کلمه مستشار از لام تعریف معرا واقع شده ، پس کسانی که معرف باللام ایراد نموده‌اند مخالف نسخه‌ها رفتار کرده‌اند .

نیز کسیکه گفته است : المستشار مؤتمن . یعنی کسیکه با او مشورت میشود از ضرر و بلا در امان است که بعد پشیمان نمیشود . این مفسر به معنای این حدیث شریف وارد نبوده است ،

**ای صبا بر ساقی بزم اتابک عرضه‌دار**

**تا از آن جام زرافشان جرعه بخشد بمن**

اتابک ، به معنای جمله الملك است . اما به معنای پادشاه بزرگ هم بکار می‌برند . عرضه ، های این کلمه حرف نقل است . تا ، حرف تعلیل .

جام زرافشان ، اضافه بیانیہ . جرعه ، یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل .

**محصول بیت - ای صبا به ساقی بزم اتابک از جانب حافظ عرض کن . تا که**

از آن جام زرافشان جرعه‌ای به من به بخشد .

مراد از این بیت حسن طلب است

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلن

## غزل چهارصد و چهل و هفتم

خوشر از فکرمی و جام چه خواهد بودن  
تا ببینم که سر انجام چه خواهد بودن

فکر می - مصدر به مفعولش اضافه گشته . تا ، انتهای غایت راست به معنای  
«الی» سر انجام : آخر و عاقبت .

**محصول بیت -** چه چیز میتواند بهتر و شیرینتر از فکرمی و جام باشد، هر چه  
فکر میکنم می بینم که از این مطلب شیرینتر و خوشتر فکری پیدا نمیشود .

غم دل چند توان خورد که ایام نماند  
گونه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن

ایام نماند - تقدیرش ایام ذوق و صفا نماند . گو ، خطاب عام . نه دل باش ،  
تقدیرش : نباشد اگر چه «باش» فعل امر و صیغه مخاطب است و ممکن است در اینجا  
به معنای امر گرفته شود ، کانه خطاب به دل میفرماید : ای دل نه تو باش و نه ایام  
فتأمل .

**محصول بیت -** تا کی میتوان غم و غصه خورد که دوران خوشی و صفا تمام  
شد . بگوای یار ، بگو که نه دل باشد و نه ایام . یا خود، ای دل نه تو باش در عالم  
و نه ایام باشد .

یکی مصرع اول را اینطور معنا کرده است : غم ایام مخورای یار که ایام  
نخواهد ماند ، باید گفت این گوینده عجب موزون نوشته است طیب الله انفاسه .

ص ۱۲۸ جلد سوم شرح

بادہ خورغم مخور و پند مقلد مشنو  
اعتبار سخن عام چہ خواهد بودن

**محصول بیت -** بادہ نوش کن و غم و غصہ مخور و نصیحت مقلد را ہم گوش نکن، چون حرف عوام چہ اعتبار خواهد داشت، مراد مقلد ہم جزو عوام است پس بہ سخن او ہم اعتبار نیست .

مرغ کم حوصلہ را گوغم خودخور کہ برو  
رحم آنکس کہ نہد دام چہ خواهد بودن

حوصلہ - در لغت بہ معنای چینہدان مرغ است . اما در این قبیل جاہا ، از «صبر» کنایہ است . گو، خطاب عام . کہ ، حرف تعلیل . برو، ضمیر « او » برمیگردد بہ مرغ و مرہون مصرع ثانی

**محصول بیت -** بہ مرغ بی حوصلہ : مرغ بی چینہدان ، بگو غم خودش را بخورد یا بگوغم خودت را بخور . زیرا آنکہ برای این مرغ دام مینہد ، چگونہ میتواند در عین حال ترحمش نماید : یعنی از راه ترحم آزادش نمیکند . منظورش از جملہ کم حوصلہ : در اظہار تمایل نسبت بمن سخت بی صبر و آرام است پس بدام افتادش حتمی است ، لذا باید نسبت بہ من تمایلی نشان نہد تا کہ گرفتار نشود

نصیحتی است خطاب بہ اہل دنیا کہ بہ دنیا زیاد طالب و پابند نشوند کہ عاقبتش ندامت و پریشانی است

دست رنج تو همان بہ کہ شود صرف بکام  
دانی آخر کہ بنا کام چہ خواهد بودن

دست رنج - ترکیب مزجی : محصول زحمات دست . بنا کام ، یعنی بالضرورہ **محصول بیت -** بطریق خطاب عام میفرماید : همان بہتر کہ دست رنج تو صرف مراد دلت شود، زیرا کاری کہ وقوعش ضروری است و حتمی و تو مسبوقی، یعنی میدانی کہ خواہی مرد و مالت را دیگران خواهند خورد العاصل . تا زندہ ای مالت را بخور کہ بعد از تو اغیار نخورند .

پیر میخانه همی خواند معمائی دوش  
از خط جام که فرجام چه خواهد بودن

که - حرف بیان ، فرجام ، چون انجام به معنای آخر و عاقبت است .  
**محصول بیت -** دیشب پیر میخانه از خط جام معمائی خواند که معلوم میکرد  
عاقبت کار چگونه خواهد بود . یعنی آن معما بیان میکند که آخر و عاقبت دنیا بی فایده است .

بردم از ره دل حافظ بدف و چنگ و غزل  
تا جزای من بد نام چه خواهد بودن

**محصول بیت -** دل حافظ را با دف و چنگ و غزل از راه بردم . یعنی با این  
چیزها حافظ را از راه بدر کردم . عجب جزای من بد نام ، چه خواهد بود . مراد: از  
اینکه يك فرد مسلمان و حافظ قرآن را به گمراهی کشانده ام ، کیفر عملم چه خواهد بود .  
وله ایضاً



از بحر مضارع: فعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

## فزل چهار صد و چهل و هشتم

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن  
در کوی او گزائی بر خسروی گزیدن

دانی - متضمن استفهام و که ، حرف بیان . بیت مشعر صنعت سؤال و جواب است .

محمصول بیت - خواهی میفرماید : آیا میدانی که دولت یعنی چه ؟ آنوقت خودش باین سؤال جواب میدهد : دولت یعنی دیدن روی یار ، الحاصل دیدن روی جانان در واقع دولت است ، همچنین گدائی کردن را در محله یار بر سلطنت ترجیح دادن خود یک دولت است .

از جان طمع بریدن آسان بود و لیکن  
از دوستان جانی مشکل توان بریدن

جانی - یا حرف نسبت

محمصول بیت - از جان قطع امید کردن آسان است ، اما بریدن از دوستانی که انسان از جان و دل دوستشان دارد محال است . یا خود از دوستان چون جان عزیز منقطع شدن مشکل است یعنی از این قبیل دوستان نمیشود برید .

خواهم شدن بیستان چون غنچه بادل تنگ  
و آنجا بنیکنامی پیراهنی دریدن

بیستان - با واو ، وبدون واو لغت است . به نیک ، با حرف سبب ، یا حرف

ص ۱۲۹ جلد سوم شرح

تخصیصی. نامی ، یا حرف مصدری . 'نیکنام ، صفت هر کب ، با «یا» : نیکنامی یعنی نام نیک داشتن و به خوبی شهرت یافتن .

**محصول بیت -** با دل تنگ چون غنچه: با اضطراب و تنگ دلی به باغ خواهم رفت ، و در آنجا به نیک نامی : برای کسب نام نیک پیراهنم را چاک خواهم زد. مراد: با اضطراب و دل تنگ به بوستان خواهم رفت و میخوامم در آنجا از حسرت جانان پیرهنم را چاک بزدم .

غنچه را بواسطه پیچیدگی شباهتی که به دل دارد با تنگ دلی وصف میکنند . مفسرینی که در معنای مصراع دوم نوشته اند : در آنجا با نیکنامی پیراهنی باید چاک زد، معنای بیت را چاک زده خرابش کرده اند

رد سروری و شمع

گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن

گه سیر عشقبازی از بلبلان شنیدن

مراد از «نسیم» در اینجا مطلقاً «باد» است . نهفته : مخفی

**محصول بیت -** به باغ که رفتم ، در آنجا گاهی راز نهانی را به گل خواهم گفت . و گاهی هم سرعشقبازی را از بلبل خواهم شنید .  
الحاصل : مقصود از رفتن به بوستان ، تسلی بخشیدن به دل است بهر وجه باشد.

بوسیدن لب یار اول زدست مگذار

کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن

مگذار - از دست مده . کاخر ، که حرف تعلیل . آخر ، در اینجا مقابل «اول» است . گردی ، به فتح کاف عجمی فعل مضارع مخاطب یعنی میشوی . حاصل اینکه معنای صیورت افاده نماید .

**محصول بیت -** اگر فرصت دست دهد ، بوسیدن لب یار را از دست مده .  
مراد : در فرصت مناسب از لب یار بوسه بگیر ، زیرا اگر لب یار را نبوسی ، از شدت تأسف لب و دستت را میگری و ملول و افسرده میشوی . یعنی اگر فرصت

بوسیدن لب یار را از دست بدهی ، از پشیمانی حاصل از این کار لب و دست درامیگری . چنانکه معمول است هر که در امری پشیمان گردد همین کار را میکند . در بعضی نسخهها : از دست لب گزیدن واقع شده « با حالت اضافی »

### فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

شمار - فعل امر مفرد مخاطب . فرصت شمار : فرصت بدان . کز ، که حرف تعلیل . راه ، های رسمی در این قبیل جاها معنای نسبت و اختصاص افاده نماید . دو راه : دارای دو راه .

**محصول بیت -** بطریق خطاب عام میفرماید : مصاحبت را با دوستان فرصت شمار یعنی غنیمت بدان . زیرا وقتی از این منزل دو راه دنیا بگذریم ، مراد : به خانه آخرت که رفتیم دیگر ممکن نیست بهم برسیم .

مقصود اینست : مصاحبت و همنشینی را با دوستان باید غنیمت شمرد ، زیرا پس از مرگ هیچگونه احتمال ملاقات وجود ندارد مگر در آخرت .

### گوی برفت حافظ از یاد شاه منصور یارب بیادش آور درویش پروریدن

گوی - احتمال دومعنا را دارد . یکی به معنای : گانه است مثل گویا . ومعنای دوم فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی تو میگوئی . بطریق خطاب عام . برفت با حرف تأکید ، در اکثر نسخ اینطور واقع شده . اما در برخی بجای « با » « که » قید شده . هر دو جایز است .

یادشاه منصور ، اضافه لامیه . یارب ، منادی . بیادش ، با حرف صله و ضمیر راجع است به «شاه منصور»

آور ، با الف ممدوده و فتح واو ، فعل امر مفرد مخاطب ، از آوردن .

پروریدن : تربیت کردن و اینجامرادتفقده میباشد

**محصول بیت -** مثل اینکه حافظ از خاطر شاه منصور فراموش شده است . یا

تو میگوئی کہ شاہ ، حافظ را فراموش کردہ است . ہمچنانکہ سلطان مراد سودی  
دعا گوی را از یاد بردہ است . ای خدا درویش پروری را بیادشاہ بیاور .  
مراد : تفقد و توجہ بہ حال درویشان را بہ یادشاہ بیار .

ولہ ایضاً

از بحر مجتث : مفاعن فعلا ت مفاعن فعلا ت مفاعن فعلا ت

## فزل چار صد و چهل و نهم

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن  
منم که دیده نیالوده ام ببدیدن

شهره شهر - اضافه لامیه . ورزیدن ، خو و عادت کردن به کاری یا کوشش و رنج بردن . نیالوده ام ، فعل ماضی منفی و متکلم وحده : آلوده نکرده ام . ببدیدن ، با حرف مصاحبت

**معصوم بیت -** منم که مشهور شهرم : به عشق ورزیدن مشهور شده ام یعنی به عاشقی مشهورم . و این منم که دیده ام را ببدیدن نیالوده ام ، مراد : با نگاه کردن به حرام چشم را ملوث نکردم یعنی گناهکار نکردم .

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم  
که در شریعت ما کافر است رنجیدن

کنیم و کشیم ، جایز است این افعال زمان مضارع و متکلم مع الفیر باشد . و نیز ممکن است هر یک اینها با ماقبلش ترکیب وصفی محسوب گردد . شریعت : راه یعنی طریق است .

رنجیدن و رنجاندن ، مابین لازم و متعدی مشترك است

**معصوم بیت -** وفا میکنیم : وفا داریم ، لوم و ملامت میکشیم . ملامت کشیم خوش هستیم : اوقات و ایام خود را به خوشی میگذرانیم . چونکه در طریق ما رنجاندن مردم و همچنین رنجیدن از مردم کافری است یعنی ممنوع است ، چونکه عاشق باید تحمل جفارا داشته باشد .

ص ۱۴۴ جلد سوم شرح

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات  
بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

**محصول بیت -** به پیر میکده گفتم در جهان راه نجات چیست : برای رهایی از درد و بلاچاره چیست؟ پیر هم جام می خواست و گفت : راز پوشیدن. مراد آسایش و راحتی در حفظ اسرار خلق است ، الحاصل در سرنگهداری است . و مقصودش از خواستن جام می ، یعنی حفظ اسرار باده نوشان هم راه نجات است .

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست  
بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

بدست مردم چشم - با حرف مصاحبت و اضافه ها لامیه. اثبات دست برای مردمک به طریق استعاره است

**محصول بیت -** به طریق سؤال و جواب میفرماید : مقصود ما از تماشای باغ عالم ، بوسیله مردم چشم از رخ تو گل چیدن است . یعنی با مردمک چشم رخ چون گل ترا تماشا کردن است . الحاصل دیدن جمال جمیل توست .

بمی پرستی از آن نقش خود بر آب زدم  
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

**محصول بیت -** به می پرستی : با باده نوشی از آن جهت نقش خود را بر آب زدم : نقش وجودم را چون نقش بر آب بی ثبات و بقا اعتبار کردم، که غرورم یعنی انانیت خود را از بین ببرم : برای افنای انانیتم نقش وجودم را در عدم ثبات و بقا به نقش روی آب تشبیه نمودم .

برحمت سر زلف تو واثقم ورنی  
کشش چون بود از آن سوچه سود کوشیدن

برحمت سر زلف تو - با حرف صله، اضافه هالامیه . واثق ، اسم فاعل به معنای معتمد . ورنی و گرنه . کشش ، اسم مصدر به معنای جذب .

**محصول بیت -** من به مرحمت سر زلف تو اعتماد دارم ، و گرنه از آن جانب



که کشش نباشد سعی و کوشش فایده ندارد مراد : به شکنج سر زلف تو اعتماد دارم که مرا به سوی تو بکشد یعنی جذب کند. والا گراز طرف تو کشش و جذب نباشد، کوشش من فایده نمی بخشد. یعنی اگر چین و شکن سر زلفت مرا بسویت نکشد، سعی و کوشش ما فایده ندارد.

ز خط یار بیاموز مهر بارخ خوب

که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن

مهر : محبت . بارخ خوب، با حرف صله و اضافه بیانیه . که، حرف تعلیل . گرد ، در اینجا به معنای اطراف است گرد عارض، اضافه لامیه . عارض خوبان ، هکذا

**محمول بیت -** مهرورزی را به رخ زیبا از خط یار بیاموز ، زیرا گرد صورت زیبایان گردیدن خوش آیند است . مراد : خط زیبایان نسبت به عارضشان اظهار محبت میکنند و از دور صورتشان هرگز دور نمیشوند و کنار نمیروند . جمله : گرد عارض خوبان ، نسبت به خط بسیار مناسب آمده ، زیرا جای خط همیشه در اطراف رخسار است

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس

که وعظ بی عملان واجبست نشیندن

تافت - فعل ماضی است ، و در اینجا معنای مصدری دارد «تافتن» . که، حرف

تعلیل

**محمول بیت -** میخواستیم از این مجلس عنانمان را به میکده بگردانیم، یعنی میخواستیم به سوی میکده برویم . زیرا نشیندن نصیحت و پند و اعظان بی عمل واجب است . مراد: واعظی که کردارش برخلاف گفتارش باشد، یعنی به حرفهای خود عمل نکند لازم نیست به وعظش گوش کرد . زیرا سخنش به شنوندگان تأثیر نمیکند.

مبوس جزاب معشوق و جام می حافظ

که دست زهد فروشان خطاست بسیندن

**محصول بیت -** ای حافظ غیر از لب معشوق و جام می چیزی را مبوس زیرا  
بوسیدن دست زهد فروشان مرایی خطاست . چونکه در شریعت به بوسیدن دست  
عزیزان اجازه داده شده ، اما بوسیدن دست واعظان مکار در هیچ مدتی جایز نیست .  
وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

## فزل چهار صد و پنجاهم

ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن  
خال و خط تو مرکز لطف و مدار حسن

روی ماه منظر، اضافه بیانی، ماه منظر تو، اضافه لامیه، ماه منظر، از اقسام  
ترکیبات وصفی مراد: روی چون ماه یعنی زیبا.

نو بهار حسن، اضافه لامیه «مجازاً». مرکز: در وسط دایره نقطه اتکاء پرگار  
را گویند. مرکز لطف، اضافه لامیه «مجازاً». واو، حرف عطف، مدار حسن، مجازاً  
اضافه لامیه.

**محصول بیت -** ای جانان روی زیبای تو، نو بهار حسن است. بهار تازہ  
زیبائی است. و خالت محل لطف و خطت مقام حسن. مقصود اینست همه جای لطف  
و زیبائی محض است

در مصرع ثانی، لف و نشر رعایت شده است.

در چشم پر خمار تو پنهان فسون سحر  
در زلف بیقرار تو پیدا قرار حسن

**محصول بیت -** در چشم پر خمار تو افسون سحر پنهان است: یعنی نسخه سحر  
در چشمت نهان است. و در زلف بیقرارت، ثبوت و قرار زیبائی ظاهر است. مراد:  
زلفت نماینده حسن و لطافت است

ص ۱۲۱ جلد سوم شرح

**ماهی نفاقت همچو تو از برج نیکوئی  
سروی نخاست چون قدت از جو یبار حسن**

**محصول بیت -** از برج زیبائی ماهی چون تو نتابید : از برج لطافت ، چون تو ماهی طلوع نکرد . و از جو یبار حسن ، چون قدت سروی نرست ، خلاصه نه چون تو ماهی ظاهر شد از اوج لطافت و نه چون قدت سروی رست از جو یبار حسن .

**خرم شد از ملاحی تو عهد دلبری  
فرخ شد از لطافت تو روزگار حسن**

**محصول بیت -** دوران دلبری از ملاحی تو خرم و شاد گشت : ملاحی تو سبب شده که دوران دلبری قدرت و رونق یافته و ایام حسن از لطافت تو مبارک شد . یعنی رونق و گرمی زمان و دوران حسن از وقتی شروع شده که تو لطافت یافته‌ای .

**از دام زلف و دانه خال تو در جهان  
یک مرغ دل نماند نگشته شکار حسن**

دام زلف و دانه خال و مرغ دل هر سه اضافه بیانی است .

**محصول بیت -** از دام زلف و دانه خال در دنیا هیچ مرغ دلی نماند که شکار حسن نگشت مراد : چون زلفت و دانه خال از جمله اسباب حسن میباشد ، بهمین سبب مرغ دل عاشق شکار حسن شد . یعنی عاشق زیبائی شد .

**گرد لببت بنفشه از آن تازه و ترست  
کاب حیات میخورد از چشمه سار حسن**

**محصول بیت -** بنفشه خط در اطراف لببت از آنجهت همیشه تر و تازه است که از سر چشمه حسن آب حیات میخورد . علت پلاسیده و پژمرده نشدنش اینست که از چشمه سار حسن و لطافت نشو و نما یافته ، پس همیشه تر و تازه میماند و پژمرده نمیشود .

**دائم بلطف دایه طبع از میان جان  
می پرورد بناز ترا در کنار حسن**

دایهٔ طبع - اضافه بیانی. زنی که بچه‌های شیرخوار را شیر میدهد دایه گویند. میان جان، اضافه لامیه. کنار در اینجا به معنای آغوش و نزد میباشد. **محصل بیت -** دایهٔ طبع از جان و دل، ترا همیشه در آغوش حسن می‌رورد، مراد: با ذوق و صفا در کنار حسن می‌رودت، یا تربیت میکند.

**حافظ طمع برید که بیند نظیر تو**

**دیار نیست جز رخت اندر دیار حسن**

دیار - به معنای احد است. دیار، به کسر دال جمع دار. یعنی خانه‌ها. **محصل بیت -** حافظ قطع امید کرد که بتواند نظیر ترا به بیند. زیرا در عالم بی نظیری و جز از رخت: غیر از تو در دیار حسن کسی نیست. پس بهمین سبب است که حافظ امید ندارد مثال ترا به بیند.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## فزل چهار صد و پنجاه و یکم

گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن

یعنی که رخ بیوش و جهانی خراب کن

مراد از گلبرگ رخ جانان است . از سنبل مشکین ، کاکل و گیسو و جایز است مراد زلف باشد. نقاب ، رو بند است . جهانی ، یا حرف تنکیر .

**محصول بیت - -** برگ گل را از سنبل مشکین نقاب کن ، مراد: رویت را با زلف و گیسو یا با کاکلت بیوشان که کسی نبیند. خلاصه رویت را بیوشان و جهان را خراب کن یعنی تمام عالم مشتاق دیدن روی توست ، پس وقتی صورتت را با زلف و گیسویت مستور بداری جمیع مردم عالم از حسرت اشتیاق از خود بی خبر میشو ند.

بنفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را

چون شیشه های دیده ما پر گلاب کن

بنفشان - فعل امر مفرد مخاطب در اصل بیفشان بوده به ضرورت وزن تخفیف

یافته

عرق : خوی. واو حرف عطف. اطراف باغ ، مرهون مصرع دوم. شیشه های دیده ، اضافه بیانی دیده ما ، اضافه لامیه .

**محصول بیت -** عرق چهره ات را بنفشان و اطراف باغ را چون شیشه های دیده ما پر از گلاب کن. در اینجا به اشک چشم گلاب اطلاق نموده زیرا چون گلاب صاف و شور<sup>۱</sup> است . این بیت کثرت عرق جانان را میرساند.

۱- برای مترجم معلوم نشد که گلاب چگونه شور است .



**بگشابشیوہ نرگس پر خواب مست را  
وزرشك چشم نرگس رعنا بخواب کن**

شیوہ - در اینجا به معنای «ناز» است . نرگس پر خواب مست ، اضافه ها بیانیه و در اینجا مراد چشم جانان است به طریق تشبیه کنایه - وزرشك ، واو حرف عطف ، رشك : حسد و غبطه را گویند - چشم ، مبتدا ، چشم نرگس ، اضافه لامیه مجازاً . نرگس مست ، اضافه بیانیه . بخواب ، با حرف صله . بخواب کن ، به خوابان .

**موصول بیت -** چشم مست و خمارت را باشیوہ و ناز باز کن و بعد از آن چشم نرگس رعنا را بخواب کن یعنی چشم نرگس را بخوابان . الحاصل نرگس از شیوہ و ناز چشمان مستانه تو متفعل گشته از رشك و حسد خود را بخواب میزند .

در معنای مصراع دوم کسیکه گفته است چشم نرگس رعنا را در خواب بگذار و از رشك چشم نرگس رعنا را در خواب کن این گویندگان چشمشان را روی هم گذاشته و از خود معانی ساخته اند .

**ایام گل چو عمر بر فتن شتاب کرد  
ساقی بدور بادہ گلگون شتاب کن**

بر فتن - با حرف صله . ساقی منادی . بدور بادہ گلگون ، با حرف صله و اضافه ها لامیه و بیانیه

**موصول بیت -** فصل گل مانند عمر به رفتن عجله کرد . وقتی اینطور است ، ای ساقی توهم به دور بادہ گلگون شتاب کن ، الحاصل توهم قدح شراب قرمز را تند تند بگردان ، قدح بادہ را به دورہ گرش در آر تا بادہ گلگون نوش کنیم .

**بوی بنفشہ بشنو و زلف نگار گیر  
بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن**

بوی بنفشہ ، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل «بشنو» . در اینجا «بشنو» به معنای «ببوی» میباشد ، چونکه حواس ظاهر به معنای یکدیگر بکار میرود . واو ، حرف عطف زلف نگار ، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل «گیر» . عزم شراب ، مصدر به مفعولش اضافه گشته

**محصول بیت** - بتفشه را بو کن آنوقت زلف نگار را بدست بگیر، زیرا که زلف نگار در رنگ و بوبه بتفشه شباهت دارد. به رنگ لاله نظر انداز یعنی لاله را تماشا کن و سپس عزم شراب کن، یعنی این چهارمی را با آن سه تاهمراه کن. الحاصل در ایام بهار باده نوش باش.

### همچون حباب دیده بروی قدح گشای وین خانه را قیاس اساس از حباب کن

حباب - به فتح «حای مهمله». کلاهک بادی است روی آب. اما به ضم «حای» به ماریسایه گویند. دیده را به حباب تشبیه نموده.  
بروی قدح، با حرف صله و اضافه لامیه. وین خانه را، واو، حرف عطف و مراد از خانه جهان میباشد. را، حرف تخصیص. قیاس اساس، مصدر به مفعولش اضافه شده

**محصول بیت** - دیده‌ات را چون حباب بروی قدح باز کن. یعنی چون حباب به قدح نگاه کن چونکه حباب در روی قدح پیدا میشود و آنگاه اساس و بقای این جهان را از حباب قیاس کن. یعنی بی بقا بودن حباب مشخص و مسلم است پس اساس دنیا را هم از این حباب قیاس گیر، یعنی چون حباب ثبات ندارد. حاصل اینکه، باده نوش باش و دنیا را چون حباب سست بنیاد و سریع الزوال اعتبار کن.

### ز آنجا که رسم و عادت عاشق کشی تست با دشمنان قدح کش و با ماعتاب کن

ز آنجا که - از این تر کیب معنای از آن مرتبه و از آن مقام گرفته میشود.  
عادت و رسم، بیک معناست. عاشق کش، تر کیب و صفی: عاشق کشنده. یا حرف مصدر. با دشمنان، با حرف مصاحبت. با ماعتاب، با حرف صله. عتاب: درشتی و آزار دادن و سر کوفت.

**محصول بیت** - از آنجا که عاشق کشی پیشه و عادت تست، یعنی چون کارتو عاشق کشی است پس با دشمنان باده بنوش و با ماعتاب کن: مارا ناراحت کن.

الحاصل با دشمنان پادہ نوشیدن وبما عتاب و آزار کردن برابر با مرگ ماست  
چونکہ ما عاشق توایم و توهم کہ بہ عاشق کشی عادت داری . یا عاشق کشی خوی  
تست .

**حافظ وصال میطلبد از ره دعا  
یارب دعای خسته دلان مستجاب کن**

ازره دعا - بطریق دعا یا بوسیله دعا : بادعا

**محصول بیت - حافظ با دعا وصال میخواهد .** یارب دعای خسته دلان را  
مستجاب کن . مراد: حافظ خسته دل دعا میکند کہ بہ وصال برسد، یارب دعایش را  
قبول کن یعنی بہ جانانش برسان .

وله ایضاً

از بحر مجتہ . مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## غزل چار صد و پنجاہ و دوم

صبحست ساقیا قدحی پر شراب کن  
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن

درنگ - به فتح ویا کسر دال - به معنای تأخیر ،

محصول بیت - ای ساقی صبح است قدحی پر از شراب کن به خوریم ، زیرا  
دور فلک تأخیر ندارد . یعنی درنگ نمیکند پس شتاب کن یعنی معطل مکن باده بده  
نوش کنیم . حاصل بیان فرصت غنیمت است و تأخیر جایز نیست .

زان پیشتر کہ عالم فانی شود خراب  
ما را ز جام بادہ گلگون خراب کن

محصول بیت ای ساقی پیش از آنکہ عالم فانی خراب شود ، یعنی قبل از خراب  
شدن عالم فانی ما را از جام بادہ گلگون خراب کن . حاصل سخن پیش از آنکہ دنیا  
خراب شود ما از مستی خراب شویم .

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد  
گر برگ عیش می طلبی ترک خواب کن

خورشید می و مشرق ساغر - هر دو اضافه بیانیہ . برگ ، در این قبیل جاها به  
معنای سبب حوایج است مثلاً برگ راه و برگ سفر گویند . برگ عیش ، اضافه لامیہ .  
ترک خواب ، مصدر به مفعولش اضافه شدہ

محصول بیت - ای ساقی ، خورشید باده از مشرق ساغر طلوع کرد . حال

صفحه ۱۴۱ جلد سوم

اگر وسیلہ‌ای میخواهی کہ عیش و عشرت نمائی ، خواب را ترك کن . مراد : اگر میخواهی باده نوشی کنی و از آن عیش لذت ببری بایستی شب نخوابی و مشغول باده‌گساری باشی .

چون باده نوشی در شب برای خود شاعر لذت بخش بوده است چنانکه در قافیه دال گذشت

روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند  
ز نهار کاسه سرما پر شراب کن

روزی - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . کوزه ، باهای رسمی فارسی است و بدون ها « کوز » عربی است . کاسه سرما ، اضافه بیانیه و لامیه .  
محصول بیت - آن روز که فلک از گل وجود ما کوزه‌ها بسازد . یعنی روزیکه وجودمان بکل پوسید و تبدیل بخاک شد ، ز نهار : البته کاسه کله . ارا پر از شراب کن . یعنی حتی در آن موقع هم بی باده نباشیم .

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم  
با ما بجام باده صافی خطاب کن

محصول بیت - ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم ، با ما از جام باده صاف حرف بزن ، یعنی خبر قدح شراب و باده صاف را به ما بده ، ما اهل صوفیگری نیستیم .

کار صواب باده پرستیت حافظا  
برخیز و روی عزم بکار صواب کن

کار صواب - اضافه بیانی . باده پرست ، ترکیب وصفی : مدمن خمر ، یا حرف مصدری . روی عزم ، اضافه بیانیه و یالامیه بطریق استعاره .

محصول بیت - ای حافظ باده پرستی کار خوبی است ، مراد راه درستی است پس حال برخیز و عزم و نیت بکار صواب کن . یعنی قصد و نیت باده پرستی باشد و از این نیت منصرف مشو .

وله ایضاً

از بحر معجت : مفاعیلن فعلائن مفاعیلن فعالات

## فزل چهار صد و پنجاه و سوم

ز در درآ و شبستان ما منور کن  
هوای مجلس روحانیان معطر کن

درآ - در این قبیل موارد ، لفظ « آ » بالف ممدوده . مخفف آی ، به معنای به درون آی ، میباشد . آی ، فعل امر مفرد مخاطب یعنی بیا از مصدر آیدن ، بالفظ « در » که ترکیب شود ، معنای « داخل شو » میدهد .

شبستان ، ظرف مکان ، به معنای : محل شب کردن ، است . اما اینجا مراد خانه است . منور - اسم مفعول ، از باب تفعیل . هوای مجلس روحانیان ، اضافه ها لامیه است . در این بیت مراد از هوا ، کره هواست . هوای مجلس هوایی است که مجلس را احاطه میکند و بوبه وسیله هوا منتشر میگردد . یعنی ریح ، بورا پخش میکند و دماغها از آن معطر میشوند . الحاصل به سبب حرکت نسیم است که بوها در هوا منتشر میگرددند و در نتیجه دماغها را معطر میسازند .

روحانیان ، جمع روحانی ، بضم « را » اسم منسوب روح است ، برخلاف قیاس زیرا قیاس « روحی » بوده . اما عرب بعضی اسماء را با شذوذ نسبت میدهد مانند کلمات : صنعانی و بهرانی که در اصل صنعاء و بهراء بوده باهمزه . پس قیاس صنعای و بهراوی بوده . و حال در این کلمه مورد بحث ما هم الف و نون علامت نسبت و بسیاق شاذ علاوه شده است .

اما در مورد کلمه روحانی ، به فتح « حاء » باید گفت به اسم « روحاء » منسوب

ص ۱۳۱ جلد سوم

است . که نام يك شهر ، يايك قبيله است . و در اين بيت چون صنعانی و بهرانی بر خلاف قیاس نسبت داده شده از قرار معلوم . هر چیز ذی روح مانند انس و جن و ملک در مقام نسبت به صورت روحانی میاید ، به ضم «راء» .

**محصول بیت -** از در داخل شو و شبستان مارا ، یعنی خانه مارا منور کن و هوای مجلس روحانیان را معطر کن . خلاصه مطلب ما را با قدومت مشرف کن .

**بچشم و ابروی جانان سپرده ام دل و جان  
بیا بیا و تماشای طاق و منظر کن**

بچشم - با حرف صله . سپرده ام : تسلیم کرده ام . طاق ، به معنای کمر است و منظر : روزن و پنجره .

**محصول بیت -** به طریق لف و نشر میفرماید : جان و دل را به چشم و ابروی جانان تسلیم نموده ام . پس حال بیا بیا طاق و منظر را تماشا کن ، یعنی چشم و ابروی جانان را تماشا کن ، که به طاق و منظر شباهت دارد .

کلمه «منظر» نسبت به چشم بسیار خواب واقع شده .

**ز خاک مجلس ما ای نسیم باغ بهشت  
ببر شمامه فردوس و عود مجمر کن**

**محصول بیت -** ای نسیم باغ جنت ، از خاک مجلس ماشمامه به بهشت ببر و عود مجمرش کن . مراد اینست باشمامه مجلس ما فردوس را معطر کن . در بعضی نسخهها این بیت اینطور واقع شده است :

**بگو به خازن جنت که خاک این مجلس  
بتحفه برسوی فردوس و عود مجمر کن**

بگو - خطاب عام است . به تحفه ، با حرف مقابله و یا حرف زائد .

**محصول بیت -** به خزینه دار بهشت بگو : خاک این مجلس را به عنوان تحفه یا بجای تحفه به فردوس ببر و عود مجمرش کن . مراد : با خاک مجلس ما ، فردوس را معطر کن .



در معنای مصراع دوم: همراه تحفه به جانب فردوس برو درمجموعه کن.  
این مفسر معنا را خوب پیش نبرده است.

**حجاب دیده ادراك شد شعاع جمال  
بیا و خرگه خورشید را منور کن**

حجاب دیده ادراك - هر دو اضافه لامیه . شعاع جمال : تقدیرش شعاع جمال  
جانان و یا شعاع جمالت ، میباشد . پس بنا به وجه اول التفات از غایب به مخاطب  
است. اما در وجه دوم التفات نیست .

خرگه - مخفف خرگاه : خانه سیاه عرب صحرا نشین و اکرادرا گویند.  
خرگه خورشید ، اضافه بیانی

**محصول بیت -** شعاع جمال دلبر حجاب دیده ادراك میشود. یعنی نگاه کردن  
به جمال جانان سبب اختطاف چشم میگردد. حال ای جانان بیا و خرگه خورشید را  
روشن کن ، یعنی همانطور که خورشید به ماه نور میدهد و منورش میکند ، تو هم با  
جمالت خورشید را منور کن .

**ستاره شب هجران نمی فشاند نور  
ببام قصر برآ و چراغ مه بر کن**

ستاره شب هجران - اضافه لامیه و بیانیه . نمی فشاند فعل نفی مضارع «اینجا  
به معنای استقبال آمده» نخواهد فشاند . نور ، مفعول فعل مذکور ببام ، با ، حرف  
صله . ببام قصر ، اضافه لامیه ، برآ ، بالالف ممدوده ، ببام قصر برآ : یعنی به پشت بام  
بیا ، چنانکه «درآ» گویند، یعنی داخل شو . الحاصل بالالف ممدوده فعل امر است  
به معنای «بیا»

واو ، حرف عطف . چراغ مه ، اضافه بیانیه . بر کن : یعنی شعله ور کن .  
الحاصل روشن کن .

**محصول بیت -** ستاره شب هجران نور ندارد و نور افشانی نخواهد کرد . مراد  
از ستاره در اینجا «ماه» میباشد . یا خود ممکن است برای شب هجران يك ستاره استعاره

نماید. پس حال به بام قصر برو و چراغ مه را روشن کن همانطور که خورشید ماه را روشن میکند. روی جانان را به خورشید تشبیه کرده است. و جایز است از چراغ مه مراد روی جانان باشد.

در تفسیر مصراع دوم گفته اند: به بام کوشک بر آ، و چراغ ماه را بالاتر کن: و نیز: به بام قصر بیا و چراغ ماه را از بین ببری یعنی با آمدن تو دیگر بآن احتیاج پیدا نمیشود. این گویندگان در مہمل گویی عجب پیرویکدیگر بوده اند،

**چو شاہدان چمن زیر دست حسن تواند  
گرشمہ بر سمن و نازبر صنوبر کن**

**محصول بیت -** از آنجا که محبوبان چمن تحت الشعاع زیبائی و جمال توقرار گرفته اند پس به سمن کرشمہ بفروش، و به صنوبر ناز و شیوہ کن. یعنی باینها فخر نشان بده یا فخر بفروش.

**فضول نفس حکایت بسی کند ساقی  
تو کار خود مده از دست و می بساغر کن**

فضول نفس، در اصل نفس فضول است. در هر دو صورت با اضافه تلفظ میشود و به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر یافته است. و به معنای نفس پست تعبیر میشود. ساقی منادی، و مرهون مصراع دوم، به سیاق سحر حلال.

**محصول بیت -** نفس پست، از خیلی چیزهای زائد دم میزند، اما ای ساقی تو کار خود را از دست مده و به قدح باده بریز. یعنی به فضولی نفس اعتنان کن و به کار خودت یعنی به آداب ساقیگری مشغول باش.

**طمع بنقد وصال تو حمد ما نبود  
حوالتیم بدان لعل همچو شکر کن**

به نقد وصال، با حرف صلہ و اضافه بیانی، وصال تو، اضافه لامیہ.

حوالتیم یم «ضمیر» متکلم مع الغیر. مراد: ما را حوالہ کن. بدان، با حرف

صلہ لعل همچو شکر، اضافه بیانیہ

**محصول بیت -** به نقد وصال طمع کردن حد ما نیست . پس ما را بآن لب  
لعل چون شکر حواله کن . مراد : ماشایستگی آن را نداریم که امید وصال ترا  
داشته باشیم پس لااقل ما را به بوسه لب حواله کن که از آن لذت ببریم «متمتع شویم»

**لب پیاله ببوس آنگهی بمستان ده  
بدین دقیقه دماغ خرد معنبر کن**

لب - اینجا مراد کنار است یعنی کنار پیاله و اضافه لامیه . بوس ، با حرف تأکید  
دقیقه : نکته و ظرافت . دماغ خرد ، اضافه لامیه مجازاً ، معنبر ، اسم مفعول از باب  
دحرج

**محصول بیت -** اول لب پیاله را به بوس . سپس آن را به مستان بده . این  
رسم است که وقتی به یک شخص محترم و بزرگ چیزی میدهند، اول آن شیئی را  
میبوسند و سپس تقدیمش میکنند . حال میفرماید : برای بزرگداشت مستان ، اول  
لب پیاله را به بوس و آنگاه بآنان بده . پس با این نکته دقیق و ظریف دماغ عقل را  
معنبر کن ، یعنی بسبب بوسیدن لب پیاله مشام خرد را تروتازه و شاداب کن .

**اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبارز  
پیاله بدهش بگو دماغ را تر کن**

**محصول بیت -** اگر فقیه پندت دهد که محبوب دوستی مکن ، تو پیاله ای  
بدهش و بگو دماغت را تروتازه کن . یعنی به فقیه بگو : دماغت بیس پیدا کرده  
با این پیاله ترش کن که ببوستش بر طرف گردد . الحاصل باده به خور که عقلت  
به سرت آید .

**از آن شمائل و الطاف خلق خوش که تراست  
میان بزم حریفان چو شمع سر بر کن**

شمائل - جمع شمال ، که در اینجا به معنای «خلق» است . واو، حرف عطف  
الطاف خلق خوش ، این اضافه ها بیانیه است . که ، حرف رابط صفت سر بر کن :  
سر بلند کن یعنی خودی نشان بده .

**محصول بیت -** آن خلق خوب و لطیفی کہ توداری . یعنی بواسطہ داشتن اخلاق پاکیزہ ، میان یاران بادہ نوش چون شمع سرفراز باش .

ازین مزوجہ و خرقہ نیک در تنگم  
بیک کرشمہ صوفی کشم قلندر کن

مزوجہ - همان چیز است کہ درروم «مجوزہ» گویند و احتیاج بہ تعریف ہم ندارد . اما دراین بیت ، مراد تاج صوفیان است بہ قرینہ خرقہ .

نیک ، در این قبیل جاہا بہ معنای «محکم» میباشد . بیک ، باحرف مصاحبہ صوفی کش ، صوفی کشندہ ، میم درمعنا بہ «قلندر» مصروف است .

**محصول بیت -** ازاین تاج و خرقہ سخت در تنگم . مراد: از کسوت صوفیان بسیار ناراحت و مضطربم . پس ای جانان بایک کرشمہ صوفی کش مرا قلندر کن یعنی کاری کن کہ مانع صوفیگری من گردد . مقصود حالتی دستم دہد کہ اسباب صوفیگری را در نزد پیرمغان در رهن شراب بگذارم .

الحاصل مراد از صوفی کش ، کاری است کہ مانع از صوفیگری میشود . درمعنای مصرع اول : کسیکہ گفته است : ازاین مزوجہ و خرقہ سخت در تنگنایم . حرف خوب نزده است .

درمصرع دوم ، مفسریکہ بہ جای «کش» «وش» نوشته و درمعنای بیت گفته است : بایک کرشمہ صوفیانه مرا قلندر کن . این مفسر علاوہ براینکہ بہ مراد بیت واقف نبوده معنای مصرع را ہم خراب کردہ است .

پس از ملازمت عیش و عشق مہرویان  
ز کارها کہ کنی شعر حافظ از بر کن

ملازمت عیش - از قبیل اضافہ مصدر بہ مفعولش میباشد .  
عشق ، معطوف بہ ما قبلش ، عشق مہرویان ، اضافہ لامیہ .  
کہ ، حرف رابطہ صفت .

**محصول بیت -** پس از عیش و عشرت و عشق ورزی و عشقبازی با مہرویان از

کارهایی که میکنی یکی هم این باشد که شعر حافظ را حفظ کنی یعنی بعد از انجام  
آن کارها کارت از بر کردن شعر حافظ باشد الحاصل بعد از آن باین کار مشغول  
باش.

وله ایضاً

از بحر مضارع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## فزل چهار صد و پنجاه و چهارم

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن  
چون ساغرت پرست بنوشان و نوش کن

**محصول بیت** - ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ، آن سخن مضمون  
مصرع ثانی است : چون ساغرت پرست پس بخور و بخوران ، یعنی حال که دولت به  
تو دست داده ، پس هم بخور و هم بخوران . پند خواجه است به ثروتمندان .

پیران سخن بتجربه گویند گفتمت  
هان ای پسر که پیرشوی پند گوش کن

پیران ، مبتدا ، سخن ، مقول گویند . به تجربه ، با حرف تخصیص و متعلق  
به فعل گویند و گویند ، خبر مبتدا .

گفتمت ، تا ضمیر خطاب مقول گفتمت و جایز است تماماً ما قبلش مقول باشد و  
ویا مصرع دوم باشد . بطریق سحر حلال . هان ، اسم فعل است به معنای زود «باش» :  
جلد باش جمله : که پیرشوی ، از قبیل حشوملیح میباشد .

**محصول بیت** - پیران سخن به تجربه گویند : هرگز کاریکه تجربه نکرده اند  
در باره اش حرف نمیزنند . گفتمت . یعنی حرفی که به تو گفتم سخن مجرب من است :  
حال هان ای پسر که پیرشوی نصیحت گوش کن . یعنی همیشه پند را گوش کن  
حتی تا زمانی که پیرشوی . الحاصل از پند پذیرفتن به پرهیز .

۱- هان برای تنبیه و نیز برای تأکید باشد . معنی آن «آگاه باش» جلد باش بر حذر  
باش . میباشد .

ص ۱۱۵ جلد سوم شرح

بر هوشمند سلسله نهباد دست عشق  
خواهی که زلف یار کشی ترك هوش کن

دست عشق ، اضافه لامیه « مجازاً » ترك هوش ، مصدر به مفعول خود اضافه گشته

**محصول بیت -** دست عشق شخص عاقل را به زنجیر نکشیده است : عشق و عقل از جمله اضدادند . بنا بر این عاقل عاشق نمیشود . مراد : عشق به آدم عاقل تعلق پیدا نمیکند چونکه مزاج عاشق غیر از طبع عاقل است . پس اگر مایلی که زلف یار را بکشی : زلف یار در دست باشد عقل را ترك کن . حاصل مطلب عاشق شو .

تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشد  
همت درین عمل طلب از میفروش کن

لذت مستی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدر . همت ، مفعول صریح فعل « طلب کن » و از می فروش غیر صریحش . طلب ، مصدر ، و در معنا به فعل « کن » مقید است به تقدیر : طلب کن .

**محصول بیت -** تسبیح و خرقه یعنی کسوت صوفیان ، لذت مستانگی نمی بخشد . پس در این کار ، از می فروش همت بخواء . مراد : لذت مستی از خماری حاصل میشود ، نه از زهاد و عباد .

مراد از « عمل » لذت ناشی از مستی است .

با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست  
صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن

مراد از « عمر » جان است . فدای یار ، مصدر به مفعولش اضافه شده .

یار نصیحت نیوش ، اضافه بیانیه و ترکیب وصفی از نیوشیدن به معنای گوش کردن . فدای یار ، در معنا به فعل « کن » مقید است . به تقدیر فدای یار کن .

**محصول بیت -** در مورد دوستان از جان و مال هیچگونه مضایقه نیست . مراد : در فدا کردن جان و مال به دوستان مضایقه جایز نیست . صد جان فدای دوستی کن



که نصیحت گوش میکند . مقصود اینست که از دوستان جان و مال دریغ مدار . ازمن - پند بشنو که صد جان فدایت شود .

در راه عشق و سوسه اهد - رمن بسیست  
هش دار و گوش دل به پیام سروش کن

هش - مخفف هوش با حذف «واو» . هش دار، یعنی عقلت را جمع کن ، یا بیدار باش . واو، حرف عطف . گوش دل ، اضافه لامیه «مجازاً» . به پیام سروش با، حرف صله و اضافه لامیه ، سروش ، فرشته را گویند .

گوش دل ، مفعول صریح و پیام سروش مفعول غیر صریح فعل «کن» .

**محصول بیت -** در راه عشق ، شیطان خیلی و سوسه میکند . پس عقلت را در سر جمع کن و گوش دل به پیام فرشته کن . مراد اینست پیام سروش کلام منزل است پس آن را گوش کن و بشنو و به آن عمل کن و از وساوس شیاطین بر حذر باش . الحاصل هر امری که از جانان میرسد گوش کن و سخن رقیب را اعتنا نکن .

برگ و نوا تبه شد و ساز طرب نماند  
ای چنگ ناله برکش و ای دف خروش کن

برگ و نوا - در اینجا مترادفند ، به معنای زاد و نعمت . تبه شد، یعنی فاسد گشت مخفف تباه که به معنای فاسد میباشد . ساز طرب، اضافه لامیه . ساز ، آلت موسیقی است . طرب : شادی

**محصول بیت -** توشه و زاد فاسد گشت و تباه شد و اسباب شادی از بین رفت پس ای چنگ ناله برکش : ناله کن ، و ای دف خروش کن . الحاصل به علت تباه شدن توشه و نعمت و از بین رفتن وسیله شادی و اسباب طرب باید فریاد و فغان کرد که مصیبتی است . یعنی برای اینکه وسیله ذوق و شوق و اسباب طرب نمانده است ماتم بگیرید . نوا و ساز و طرب و چنگ و ناله و دف و خروش ، از صنعت مراعات نظیر میباشد . در تحقیق این بیت بعضی از مفسرین تأویلات بسیار باری دارند که بهیچ وجه قابل توجه نیست .

ساقی که جامت از می صافی تہی مباد  
چشم عنایتی بمن درد نوش کن

ساقی ، منادی و مبتدا و مصرع ثانی خبر مبتدا

جملہ : کہ جامت از می تہی مباد، صنعت حشوملیح است. چشم عنایت ، اضافہ  
بیانہ «یا» حرف وحدت و یا تنکیر. بمن درد نوش کن ، با حرف صلہ و اضافہ با یا  
بطنی بیانہ است . چشم، مفعول صریح «به من» مفعول غیر صریح فعل «کن»  
محصول بیت - ای ساقی کہ قدحت از بادۂ صاف خالی مباد «خدا نکند کہ  
خالی گردد» نظر عنایتی بہ من درد کش کن . مراد : بہ من دردمند. با عن عنایت  
نظر کن .

سرمست در قبای زر افشان چو بگذری  
یک بوسہ نذر حافظ پشمینہ پوش کن

قبای زر افشان، اضافہ بیانہ. زر افشان ، ترکیب وصفی، از مصدر افشانیدن  
قبای زر افشان: لباسیکہ در تاروپودش زربکار رفتہ مثل اینکہ زرپاشیدہ اند. نذر حافظ  
مصدر بہ مفعولش اضافہ شدہ . حافظ پشمینہ پوش ، اضافہ بیانہ پشمینہ ، لباسی را  
گویند کہ از ازپشم تہیہ شدہ باشد .

محصول بیت - اگر چنانچہ مست و سرخوش در حالیکہ لباس زر افشان بتن  
داری از نزد بگذری و مستانہ با من برخورد کنی، نذر کن کہ در آنموقع یک بوسہ  
بہ حافظ بدہی ، یعنی یک بوسہ عطایش کن

وله ایضاً

از بحر مجتت : مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن

## غزل چهارصد و پنجاه و پنجم

کرشمه کن و بازار ساحری بشکن  
بغمزه رونق ناموس سامری بشکن

کرشمه - یا حرف وحدت ساحری، یا حرف مصدری . رونق ناموس، اضافه لامیه . ناموس ، در این قبیل جاها به معنای «عرض» است .

**محمول بیت -** کرشمه و نازی بکن و بازار ساحری را به شکن . یعنی جادوگری را باطل کن و غمزه ای بکن و عرض و رونق و رواج سحر سامری را بشکن : اعتبار و حیثیت کار سامری را بی ارزش کن . قصه سامری سابق بر این ذکر شده است . حاصل بیان با یک کرشمه تمام مردم را مسحور کن همچنانکه جادوگر بوسیله سحر میکند، پس مجال نده که سحر وجود یابد بلکه با یک کرشمه ابطالش کن .

بیاد ده سرود ستار عالمی یعنی  
کلاه گوشه بآیین دلبری بشکن

عالمی - یا حرف تنکیر . یعنی، مرهون مصرع دوم . بآیین ، با حرف مصاحبت آیین : رسم و قانون .

**محمول بیت -** سرود ستار مردم عالم را به باد ده : سرافکنده و پریشان دستار . شان کن . مراد : لبه کلاهت را طبق رسوم و آیین دلبری خم کن ، حاصل اینکه گوشه کلاهت را به اسلوب و شیوه دلبری خمی ده «به شکن» و باین وسیله عشاق را از خود غافل و دستارشان را پریشان کن خلاصه اهل عالم را دیوانه و مجنون کن .

ص ۱۴۹ جلد سوم شرح

بزلف گوی که آیین سرکشی بگذار

بغمزه گو که سپاه ستمگری بشکن

**محصول بیت -** به زلف بگو روش سرکشی را ترك كن به غمزه هم بگو

لشکر ظلم و ستم را به شکن . مراد اینست : سرکش و ظالم مباش .

برون خرام و بپر گوی خوبی از همه کس

سزای حور بنده رونق پری بشکن

**محصول بیت -** بیرون بیا : آشکار شو و گوی زیبایی را از تمام خوب رویان

بر بای، یعنی در حسن و لطافت سر آمد همه زیباییانی پس ظاهر شو و جلوه ای کن و

رونق زیبایی حور و پری را از بین ببر . مراد : آن لطافت و ظرافتی که حور و پری دارند

از رونق بپرداز که دیگر در نزد مردم اعتباری نداشته باشند .

بآهوان نظر شیر آفتاب بگیر

با بروان دوتا قوس مشتری بشکن

آهوان - جمع آهو و مراد زیباییان است . آهوان نظر ، اضافه بیانیه . شیر

آفتاب ، اضافه لامیه در اینجا مراد از شیر «برج اسد» است که برج منسوب به خورشید

است .

ابروان ، جمع ابرو . ابروان دوتا ، اضافه بیانیه قوس مشتری ، اضافه لامیه ،

مراد برج قوس است که منسوب به مشتری است .

**محصول بیت -** با چشمان زیبایت شیر آفتاب را شکار کن . یعنی به شیر آفتاب ،

نظری بیفکن که مفتونت گردد و شکارت شود . با ابروانت هم قوس مشتری را از ارزش

بپرداز : قدر و قیمت و رونق و اعتبارش را از بین ببر ، الحاصل تا ابروان قوسی تو هست

قوس مشتری اعتباری ندارد و احتیاجی بان نیست .

چو عطر سای شود زلف سنبل از دم باد

تو قیمتش بسر زلف عنبری بشکن

عطر سای - ترکیب وصفی . بعضی از مواد معطر اگر ساییده شود عطرشان بیشتر

منتشر میشود، خصوصاً مسک و عنبر و لخلخه .

**محصول بیت -** وقتی زلف سنبل از تنفس باد عطر سای شود : بوهای خوش دهد . تو با سر زلف عنبرینت قیمت آن را بشکن ، یعنی برایش جای اعتبارمگذار .

**چو عندلیب فصاحت فرودش دای حافظ**

**تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن**

**محصول بیت -** ای حافظ وقتی که عندلیب اظهار فصاحت می نماید تو قدر او را با سخن گفتن دری بشکن : با شعری به فارسی دری ارزش و رونق فصاحت او را کساد کن .

دری ، یا حرف نسبت : منسوب به در . زیرا تا زمان سلطنت بهرام گور احکام و بروات به زبان پهلوی بود . اما از آن تاریخ بعد بهرام قدغن کرد و دستور داد که : امور مربوط به مصالح سلطنتی به زبان فارسی نوشته شود . پس چون این لهجه منسوب بدر گاه اومیباشد به لهجه دری نامیده شده یعنی به زبان فارسی ، دری گفتند .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## فزل چهار صد و پنجاه و ششم

بالا بلند عشوه گر نقش باز من  
کوتاه کرد قصه زهد دراز من

بالا، در این بیت به معنای قدوقامت است. بالا بلند عشوه گر نقش باز :  
اضافه‌ها بیانیه است. نقشباز، یعنی حیلہ باز  
بالا بلند، مبتدا. کوتاه کرد خبرش. قصه زهد دراز، اضافه لامیه و بیانیه  
و مفعول فعل « کرد »

**محصول بیت -** محبوب قد بلند و عشوه گر و حیلہ باز من، قصه زهد دراز و  
طولانی مرا کوتاه کرد. یعنی مرا از زهد بیزار کرد و بهوای عشق انداخت و با  
ذکر و یاد خودش مشغولم کرد.

دیدنی دلا که آخر پیری و زهد و علم  
با من چه کرد دیده معشوقه باز من

دیدنی - فعل ماضی مفرد مخاطب. متضمن معنای استفهامی : دیدنی که. دلا،  
منادی. که، حرف بیان. آخر، مفعول فیه فعل « کرد » در مصرع ثانی یعنی ظرفش  
است. آخر پیری، این اضافه به معنای « فی » است. یا، حرف مصدری آخر پیری،  
با معطوف هون مصرع ثانی.

با، حرف صله، با من، مفعول غیر صریح فعل « کرد ». دیده معشوقه باز :  
اضافه بیانیه و صفت مرکب از بازیدن. معشوقه باز: کسی است هر که را به بیند دوستش  
بدارد. به معنای محبوب دوست

ص ۱۲ جلد سوم شرح

**محصول بیت -** ای دل دیدی کہ در آخر پیری وزهد و علم ، دیدہ معشوقہ بازم  
بامن چه کرد . مراد : در پایان عمر با وجود زهد و علم و تقوی چشم جانان را دید  
کہ تو عاشق شدی ، ای دل تو و دیدہ ام بہ سر من بلاها آوردید .

از آب دیدہ بر سر آتش نشسته ایم  
کو فاش کرد در همه آفاق راز من

بر سر آتش : روی آتش . کو ، کہ حرف تعلیل .

**محصول بیت -** از اشک چشم بر سر آتش نشسته ام : اشک چشم بہ محنت و  
وغم انداخت چونکہ راز نہانم را در تمام آفاق یعنی در عالم فاش کرد .  
الحاصل سبب افتادنم بہ آتش محنت و غم ، اینست کہ آب چشم راز نہانم را  
آشکار کرد . یعنی مردم گریستن مرا دیدند و در نتیجہ سر عشقم فاش گشت .

کسی کہ کاف «کوو کرد» را عجمی اعتبار نموده و فعل امر گرفته و در تفسیرش  
گفته است : بگور ازم در عالم فاش گردد راز کج طبعی خودش را فاش کردہ است .

گفتم بدلق زرق بیوشم نشان عشق  
غماز بود اشک و عیان کرد راز من

**محصول بیت -** گفتم کہ باخرقہ زرق وریا آثار و علائم عشق خود را مستور  
بدارم اما چشم غمازی کرد و راز عشقم را فاش کرد .

الحاصل از سخن چینی و غمازی اشک چشم شکایت است .

مستت یار و یاد حریفان نمی کند  
ذکرش بخیر ساقی مسکین نواز من

ذکرش - شین «ضمیر» ، بہ طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد بہ «ساقی» .  
یا خود ممکن است بہ «یار» راجع باشد : (مراد از ساقی مسکین نواز، یاد باشد)  
مسکین نواز ، ترکیب وصفی از نوازیدن : فقیر نواز .

**محصول بیت -** یار مست است و یادی از ہم پیاله ها نمیکند . ذکرش بخیر  
آن ساقی مسکین نواز من کہ دائماً یاران را با بادہ خوشگوار یاد میکرد . یعنی ہمیشہ



فیض نسبت باینها میرسد .

یا خود یار یادش به خیر : آن ساقی مسکین نواز من اگر یادی هم از ما نکند، ما دعا گویش هستیم .

میترسم از خرابی ایمان که میبرد  
محراب ابروی تو حضور نماز من

خرابی ایمان - اضافه لامیه. که ، حرف تعلیل . میبرد، مرهون مصرع ثانی  
**محصول بیت -** از زایل شدن ایمانم میترسم . چونکه محراب ابروی تو خلوص و صفای خاطر را از من میگیرد: از اینکه به محراب ابرویت تمایلی پیدا کرده ام، صفای عبادت را از دست دادم و همین است که از زایل شدن ایمانم میترسم زیرا وقتی به عبادت نقصانی برسد ایمان سست میشود .

بر خود چو شمع خنده زنان گریه میکنم

تا با تو سنگدل چه کند سوز و ساز من

خنده زنان - ترکیب وصفی . و الف نون مبالغه افاده نماید . یعنی در حالیکه میخندم. تا، در اینجا به معنای «عجبا» . با، حرف صله . سنگدل ، از اقسام ترکیبات وصفی است. حالت «خنده زنان»، نسبت به شمع ، نور و روشنائی و شعشعه آنست اما نسبت به شاعر سرور شادمانی اوست در عین گریستن و نیز گریه شاعر است در حال خندیدن .

و سوز ، نسبت به شمع ، بدیهی است ، اما نسبت به شاعر کنایه از تاب و اضطراب اوست . و ساز ، نسبت به شمع ، پیچ و تاب است که در شعله اش هنگام سوختن مشاهده میشود و اما نسبت به خودش (شاعر) کنایه از گریه دردناکی است توأم با صدایی که تقریباً در حالت سکسکه از سینه خارج میشود .

**محصول بیت -** خنده زنان چون شمع ، میگریم. عجبا این سوز و ناله و گریه من در تو سنگدل چه تأثیری بکند. مراد : گریه سوزناک من یا با سوز گریستنم البته که به تو تأثیر خواهد کرد .

نقشی بر آب میزنم از گریه حالیا  
تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

نقشی بر آب، یا حرف وحدت و یا تنکیر. «نقش» مفعول صریح، «بر آب» مفعول غیر صریح فعل «میزنم» و از گریه، متعلق به مفعول غیر صریح.

حالیا، حالا، الان - به معنای اکنون است

مراد از گریه نقش بر آب زدن از روی ریا و تزویر و حیلہ گریستنش میباشد. تا، به معنای عجباً. کی، چه موقع. مراد از «مجاز» گریه غیر واقعی است: همانطور که ذکر شد یعنی تظاهر به گریه.

**محصول بیت -** حالیا از گریه بر آب نقش میزنم: گریه‌ام مصنوعی است. الحاصل حال تظاهر به گریه میکنم: این گریه که میکنم به ظاهر و از روی حیلہ است و حقیقه نیست پس کی این گریه مجازی من به حقیقت خواهد پیوست؟ مراد: این گریه که میکنم ظاهری است کی حقیقه خواهم گریست. مقصود اینست که مجاز و حقیقت کی یکسان خواهد شد یعنی چه موقع گریه مجازیمان به گریه حقیقی مبدل خواهد شد.

کسیکه در تفسیر مصرع ثانی گفته است: در گریه و تفکر که بر حسب المجاز قنطرة الحقیقة، این عشق مجازی که در من وجود دارد کی به حقیقه مبدل میشود. این گوینده همانقدر که بین مجاز و حقیقت فاصله موجود است از معنای بیت دور افتاده است.

یارب کی آن صبا بوزد کزنسیم او  
گردد شمامه کرمش کارساز من

کلمه «یارب» را ارباب فرس در این قبیل موارد به معنای «عجباً» میگیرند. ولی بظاهر، «تعجب» معنای لازم و یا مجازیش باید باشد. و معنای حقیقی اش: یارب دلنا علی الخیر میباشد.

بوزد: فعل مضارع مفرد غائب. در «با» کسره و ضمه لغت است

کز - که، حرف رابط صفت. نسیم، در اینجا صرفاً برای «بو» تجرید شده است. ضمیر «او» بر میگردد به «صبا» کز نسیم او، مرهون مصرع ثانی. گردد، به فتح کاف عجمی، فعل مضارع، به معنای صیرورت است یعنی بشود. شمامه، لفظ مشترك است میان «بو» و دستنبو. دستنبو، در فصل خربزه و هندوانه پیدا میشود یعنی خربزه‌های کوچکی است، قدری بزرگتر از سیب و چون سیب مدور به شکل خربزه بسیار خوشبو و معطر است.

کارساز، ترکیب وصفی، یعنی کار را سر و سامان میدهد، خلاصه کار را بروفق صلاح و مصلحت انجام میدهد (مشکل گشا).

**محصول بیت -** عجباً کی آن صبا میوزد که بوی معطر نسیمش کار ساز من گردد، یعنی از اینکه آن نسیم از قبل جانان میوزد درمان دردم شود.

**زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود**

**هم مستی شبانه و سوز و نیاز من**

**محصول بیت -** ای زاهد، از آنجا که از نماز تو نتیجه حاصل نمیشود. یعنی

نمازیکه از روی ریا بجا میآوری فایده ندارد، پس باز مستی شبانه و سوز و نیاز ما بهتر است. مراد: چون آن نمازیکه تو با مکر و ریا میگزاری فایده ندارد، پس باز سوز و نیازیکه ما در مستی از خود نشان میدهیم بهتر است.

لفظ «هم» در این قبیل جاها «باز بهتر است» معنا میدهد

کسیکه در مصرع ثانی بجای لفظ «هم» «ور» آورده و در معنایش گفته است:

از مستی و سوز و گداز شبانه من نیز چیزی حاصل نمیشود بیهوده مغرور مشو.

این گوینده در لفظ و معنا مرتکب اشتباه شده است فتأمل. رد شمعی

**حافظ ز غصه سوخت بگو حالش ای صبا**

**باشاه دوست پرور و دشمن گداز من**

دوست پرور و دشمن گداز - هر دو ترکیب وصفی است

**محصول بیت -** حافظ از غصه سوخت. ای صبا وضع و حال حافظ را به شاهی

کہ دوستان را در کنف حمایت خود ندارد و دشمن را نابود میکند ، اعلام کن کہ حافظ را مورد تققد و توجه خود قرار دهد .

الحاصل کمبودی کہ فقر برایش ایجاد کرده است شاه جبران نماید .  
بیت باز متضمن حسن طلب میباشد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

## فزل چهار صد و پنجاه و هفتم

چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند ز من  
ور بگویم دل بگردان رو بگرداند ز من

چون - ادات تعلیل . در بعضی نسخهها ، بجای «چون» حرف شرط واقع شده است. دامن بیفشاند : تعبیر است از اعراض و انحراف . دل ، مفعول فعل «بگردان» بگردان ، فعل امر مفرد مخاطب . دل بگردان : شدت قهر و عداوتی که در دلت است . از دل بیرون کن .

**محمول بیت -** وقتی که خاک راه جانان می شوم ، یا اگر خاک راهش شوم ، از من نفرت میکند . و اگر بگویمش : ای جانان کینه و عداوت را از دل بیرون کن ، رویش را از من میگرداند یعنی به رویم نگاه نمیکند . الحاصل بهیچ وجه نسبت به من میل و التفاتی ندارد .

عارض رنگین بهر کس می نماید همه چو گل  
ور بگویم باز پوشان باز پوشاند ز من

عارض رنگین - بیانیه

**محمول بیت -** عارض رنگین چون گلش را به همه نشان میدهد ، اگر بگویم که : ای جانان رویت را به پوشان ، از من میپوشاند یعنی رویش را از من نهان میکند .

گر چو شمعش پیش میرم بر غمم خندد چو صبح

ور برنجم خاطر نازک برنجانند ز من

شمعش - شین «ضمیر» در معنا به «پیش» مقید است ، به تقدیر : پیشش بر غمم

س ۱۲۵ جلد سوم شرح

خندد، بر مغمومی من خندد . چو صبح : چون صبح خندد . اسناد خندیدن به صبح  
به مناسبت سپیدی و روشنائی آنست .

**محصل بیت -** اگر چون شمع پیش جانان بمیرم ، یعنی محزون و غمگین  
شوم ، چون صبح بر غمگینی من میخندد : سرور میگردد . اگر بر نجم از اینکه بر  
غم خندیده یعنی اگر ناراحت شوم ، خاطر ناز کش را از من میرنجاند : میرنجد  
که من چرا رنجیده ام . الحاصل جانان میگوید : از اینکه من به شوخی به تو  
میخندم تو میرنجی .

دیده را گفتم که آخر یکبظر سیرش بدین

گفت میخواهی مگر تا جوی خون راند ز من

**محصل بیت -** به دیده ام گفتم که آخر یک نظر سیر به بینش یعنی یکبار آن  
جانان را سیر تماشا کن : بروی پاکش خیلی نگاه کن . گفت : مگر میخواهی جوی  
خون جاری سازد از من : میخواهی مرا خون بگریاند . زیرا نظر از تماشایش سیر  
نمیشود و در نتیجه مرا عذاب میدهد .

او بخونم تشنه و ن بر لبش تا چون شود

کام بستانم از او یا داد بستاند ز من

مصراع دوم متضمن معنای استفهامی است .

**محصل بیت -** آن جانان به خون من تشنه است و من بر لب او . عجب میشود  
که من مرادم را از او بگیرم یا او از من انتقام بکشد ، یعنی عجب مرادم حاصل  
میشود یا مرادم او . الحاصل از لبش زندگی می یابم یا از حسرتش میمیرم .

دوستان جان دادم از بهره اش بنگرید

کو بچیزی مختصر چون باز میماند ز من

دوستان - منادی . بنگرید ، مرهون مصرع ثانی . کو ، که حرف بیانی . بچیزی  
مختصر یا حرف وحدت ، مراد دهان جانان است و مراد از اختصار ، کوچکی دهان  
است . باز میماند : در لغت یعنی نمیرسد و یا عقب میماند اما در اصطلاح عبارت از

عجز میباشد . مقصود : در دادن يك بوسه در مقابل يك جان عاجز میماند و نمیتواند معامله کند .

**محصول بیت -** ای دوستان برای خاطر يك بوسه از دهانش جان دادم ، اما او ، نگاه کنید که در سر يك چیز مختصر چگونه در مبیعه با من عاجز مانده یعنی نمیتواند مقابله کند .

**گر چو فرهادم بتلخی جان بر آید باك نیست  
بس حکایت‌های شیرین باز میماند ز من**

به تلخی - یا حرف مصدری . میماند ، در این بیت به معنای لغت است یعنی زایل نمیشود

**محصول بیت -** اگر چون فرهاد جانم به تلخی در آید ، باك نیست . یعنی اگر مانند فرهاد به شدیدترین وجه و با سخت‌ترین ظلم هلاک شوم ، برای من مهم نیست زیرا که از من حکایت‌های شیرین زیاد باز میماند ، همانطور که از فرهاد مانده است .

مراد : از مرگم در راه جانان هیچ با کم نیست . کاش در عالم چون فرهاد داستان شوم .

**ختم کن حافظ که گرزین گونه خوانی درس عشق  
عشق در هر گوشه افسانه خواند ز من**

حافظ - منادی . زین گونه : اینطور . گوشه ، افسانه - یاها ، از برای وحدت است .

**محصول بیت -** ای حافظ سخت را ختم کن که اگر درس عشق را اینطور بخوانی ، یعنی درس عشق را این چنین بخوانی ، عشق در هر گوشه از من افسانه‌ای خواهد ساخت . مراد : مرا در عالم داستان میکند .  
در بیت صنعت التفات وجود دارد .

وله ایضاً



از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

## فزل چهار صد و پنجاه و هشتم

نکته دلکش بگویم خال آن مهر و بزمین  
عقل و جان را بسته زنجیر آن گیسو ببین

نکته دلکش ، اضافه بیانیه . مهر و ، ترکیب وصفی . بسته زنجیر آن گیسو ،  
اضافه‌ها لامیه

محصول بیت - نکته دلکش یعنی سخنی که سبب انبساط خاطر میگردد . یا  
خود اگر منقطع از اضافه تلفظ شود در این صورت «یا» حرف وحدت و همزه حرف  
توصل و توسط میشود پس معنا : يك نکته دلکش بگویم ، خال آن مهر و را به بین  
و تماشا کن . مضمون نکته دلکش : «خال آن جانان را به بین» و عقل و جان را بسته  
زنجیر آن گیسو ببین ، میباشد . مقصود اینست که عقل و جان مقید گیسوی جانان است .  
مصراع دوم تتمه نکته دلکش میباشد .

عیب دل کردم که وحشی وضع و صحرائی مباش

گفت چشم نیم مست ترك آن آهو ببین

عیب دل - اضافه مصدر به مفعولش و مفعول فعل «کردم» . که ، حرف بیانی ،  
وحشی وضع از اقسام صفت مرکب ، مراد از وضع «طبع» میباشد . وحشی وضع ،  
یعنی دارای طبع وحشی و صحرائی ، یا حرف نسبت . مباش ، فعل نهی مخاطب . چشم  
نیم مست ، اضافه بیانیه کسیکه کاملاً مست نباشد ، نیم مست گویند . نیم مست ترك ،  
اضافه بیانیه . ترك آن ، اضافه لامیه

ص ۱۳۶ جلد سوم شرح

مراد از آہو جانان است

**محصول بیت -** از دلم ایراد گرفتم و گفتمش وحشی طبع و صحرائی مباش  
یعنی چون مجنون سر بہ کوهها منہ. دل جواب داد : چشم نیمہ مست ترک آن آہورا  
بہ بین . یعنی آنچه مرا کوهی و صحرائی کردہ ، چشم خمار و زیبای آن آہوست .

**حلقہ زلفش تماشاخانہ باد صباست**

**جان صد صاحب دل انجا بستہ ہرمو بہین**

**محصول بیت -** حلقہ زلف جانان، تماشاخانہ باد صباست ، یعنی محل گردش  
است . جان صد صاحب دل در حلقہ زلف جانان مقید بہ ہر تار مویش است . مراد  
اینست بہ ہر تار موی جانان جان صد صاحب دل گرفتار شدہ پس تماشایش کن و بہ بین

**عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند**

**ای ملامتگو خدا را رومبین و رومبین**

عابدان آفتاب - از قبیل اضافہ اسم فاعل بہ مفعولش ، دلبر ما ، اضافہ لامیہ .  
عابدان ، مبتدا . غافلند خبرش .

عبارت : رومبین و رومبین ، ضرب المثل است یعنی در جایی کہ میخواہند بگویند  
بہ سیرت نگاہ کن نہ بہ صورت ، این ضرب المثل را بکار میبرند چنانکہ خسرو میفرماید :

بیت - ز اهدا بہر خدا تورو مبین و رومبین گر کند دعوی برویش ماہ روی اومبین

**محصول بیت -** آفتاب پرستان از جانان ما غافلند . یعنی از ماہیت جانان ما

آگاہ نیستند ، والا بہ جای آفتاب او را میپرستیدند . پس ایکہ ملامت و سرزنشمان میکنی  
خدا را بہ روی ہر زیبائی نگاہ مکن ، بلکہ بہ روی جانان ما نگاہ کن کہ اعلا تر از  
آفتاب و لایق و شایستہ پرستش میباشد . پس بہ سبب اینکہ ما دوستش داریم ملامتمان  
مکن چون او در حسن بی نظیر است و ما بی اختیار دوستش داریم . یعنی در دوست  
داشتن او اختیاری از خود نداریم .

**زلف دل دزدش صبا را بند بر گردن نہاد**

**با ہوا خواہان رھرو حیالہ ہندو بہین**

دل دزد - تر کیب وصفی از دزدیدن . شین ، برمیگردد بہ جانان . ہوا

خواہ ، تر کیب وصفی از مصدر خواهیدن ، به معنای محب و دوستدار . هواخواهان رھرو ، اضافه بیانی رھرو ، تر کیب وصفی ، به کسانی کہ طی طریق میکنند و یا به سیاحان ، رھرو ، گویند . حیلہ ہندو ، اضافه لامیہ . ہندو ، : منسوب بہ ہند . با (واوویا) لغت است اما اگر با واو باشد مراد از آن کسی است کہ در مملکت ہند متولد شدہ و یا چیزی کہ در ہند حاصل شدہ است . با «یا» «ہندی» عام است چہ در دیار ہند حاصل شدہ باشد و چہ نباشد . لکن در اینجا بہ ضرورت قافیہ لازم است با «واو» باشد .

**محصول بیت - زلف دل دزد جانان ، بند بر گردن صبا نہاد : گردن صبارا**  
با زنجیر بست . حیلہ ہندو را بہ بین نسبت بہ رھرو هواخواہش یعنی «صبا» کہ رھروست و یارو ہمراہ زلف جانان است ، اما زلف با نیرنگی و حیلہ بر گردن صبا زنجیر زد

مراد از رھرو «صبا» و از ہندو زلف جانان است . برای صبا گردن و برای زلف بند استعارہ کردہ است . معلوم میشود کہ ہندیان مردمان خائن و گریز پا و مسافر کش و حیلہ بازند و بہ این مناسبت است کہ «حیلہ ہندو» فرمودہ است .

**آنکہ من در جستجوی او ز خود یکسو شدم**

**کس ندیدست و نبیند مثلش از ہر سو ببین**

**محصول بیت - آن جانانی کہ من در جستجویش از خود گذشتم : در طلبش**  
از خود گذشتم کسی نظیر او را ندیدہ و نخواہد دید .

حال تو ہمہ جا را بگرد ولی مثل او را نخواہی دید .

**حافظ ار در گوشہ محراب رومالدرواست**

**ای ملامتگو خدا را آن خم ابرو ببین**

**محصول بیت - حافظ اگر بہ گوشہ محراب رویش را بہ مالدرواست یعنی**  
کار بجایی میکند پس ایکہ مرا ملامت میکنی ابروی جانان را نگاہ کن کہ چگونہ بہ محراب شباهت دارد ، بہمین سبب است کہ رویم را بہ گوشہ محراب میمالم ، حال

آنکه مرا به خاطر این کار سرزنش و ملامت میکند باید معذورم بدارد .

از مراد شاه منصور ای فلک سر بر متاب  
تیزی شمشیر بنگر قوت بازو بمین

**محصول بیت -** ای فلک از مراد شاه منصور سر بر متاب : بروفق مرادش بگرد و تیزی شمشیر و قوت بازویش را بمین. یعنی شمشیرش برنده و بازویش نیرومند است حال از قدرتش به پرهیز و مخالف مرادش مباش. الحاصل مطیع و منقاد امرش باش .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعیلن فعلاطن مفاعیلن فعلاطن

## غزل چهارصد و پنجاه و نهم

شراب لعل کش و روی مـه جبینان بین  
خلاف مذهب آنان جمال اینان بین

محصول بیت - شراب قرمز نوش کن و به روی زیباییان نگاه کن: باده به نوش و محبوبان را تماشا کن: برخلاف مذهب صوفیان صورت پرست، جمال دلبران تماشا کن، یعنی محبوبان را نگاه کن.

بزیـر دلق ملامع کمندها دارند  
دراز دستی این کوتاه آستینان بین

خرقهای که با انواع رنگها وصله شده باشد دلق ملامع گویند. کمندها: کنایه از طنابی است که دزدها همراه داشتند چون در قدیم ایام دزدان با کمند دزدی میکردند. باین معنی که بوسیله کمند از دیوار خانه مورد نظرشان بالا میرفتند و بعد به کمک همان کمند بداخل خانه وارد میشدند و از اشیاء قیمتی هر چه بدستشان میرسید میدزدیدند و میرفتند.

جمله: دراز دستی، تقریر مذکور را تأیید میکند.

دراز دستی، مصدر و کوتاه آستین، از اقسام صفت مرکب. الف و

نون، ادات جمع است

محصول بیت - صوفیان ظاهری در زیر خرقة ملامع، کمند دزدان را دارند.

یعنی اسباب دزدی و فساد را همراه خود دارند و هیچوقت از خود متفک نمیکنند. دراز

ص ۱۳۴ جلد سوم شرح

دستی این کوتاه آستینان را به بین و تماشا کن . یعنی ظاهرشان صوفی و باطنشان دزد است. کسانی که این تقریر را نمیدانند در معنای این بیت خیلی چیزها از خود ساخته‌اند.

### بخرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند دماغ و کبر گدایان خوشه چینان بین

بخرمن - با حرف صله . خرمن دو جهان ، اضافه لامیه یا بیانیه . سر فرو نمی‌آرند : تنزل نمیکنند یعنی استغنا نشان میدهند . دماغ و کبر ، تفسیر عطف است . کبر گدایان خوشه چینان ، اضافه لامیه و بیانیه .

**محصول بیت -** پس از اثبات بعضی عیوب و قبایح به صوفیان ، آنوقت از استغناى عشاق بظاهر گدا تعریف نموده میفرماید : به خرمن دو عالم سر فرو نمی‌آرند . یعنی استغنا دارند و هرگز كوچك نمیشوند . مراد : تکبر و بی‌نیازی گدایان خوشه چین را تماشا کن . مراد از خوشه چینی احتیاجی است که به التفات و نظر جانان دارند یعنی به جز التفات جانان به هیچ چیز توجه ندارند و بخاطر هیچ چیز كوچك نمیشوند و بلکه از دنیا و آخرت مستغنی هستند .

کسانیکه کلمه خوشه چینان را به گدایان عطف کرده‌اند بدماغشان از ذوق فارسی چیزی نرسیده است .

### گره ز ابروی پرچین نمی‌گشاید یار نیاز اهل دل و نیاز نازنینان بین

در بعضی نسخه‌ها به جای «پرچین» «پرخم» واقع شده . معنای هر دو یکی است زیرا چین و خم هر دو به معنای پیچ است . اما اگر امعان نظر به عمل آید ، چین اعم از خم است .

**محصول بیت -** یار از ابروی پرچین گره نمی‌گشاید : از خشم و غضب بیرون نمی‌آید . مراد : هر قدر هم از طرف عشاق راز و نیازی اظهار شود و بیچارگی نشان داده شود ، باز جانان انبساط خاطر پیدا نمیکند و چین ابرورا بر طرف نمیکند .

پس نیاز اهل دل و ناز و استغنائی محبوبان را به بین الحاصل بیانی است از لزوم نیاز عشاق و ناز محبوبان .

### حدیث عهد محبت ز کس نمی شنوم وفای صحبت یاران و همنشینان بین

حدیث عهد محبت ، اضافه‌ها لامیه است . وفای صحبت ، هكذا . صحبت یاران این از نوع اضافه مصدر به فاعل و یا به مفعولش میباشد .  
واو ، حرف عطف . همنشینان معطوف به یاران

**محصول بیت** - سخن عهد و محبت را از کسی نمی شنوم : کسی را نشنیدم که در محبت وفادار باشد و عهد و پیمان وفا داری را همیشه رعایت کند . وفای صحبت یاران و همنشینان را به بین مراد : هیچ کس حق مصاحبت را رعایت نمیکند و دوستان و همنشینان همگی بی وفایند . یا خود رعایت حق وفای صحبت ، عادت یاران و همنشینان است نه دیگران .

### اسیر عشق شدن چاره خلاص منست ضمیر عاقبت اندیش پیش بینان بین

عاقبت - اگر با «فا» باشد به معنای سلامت است . و اما اگر «عاقبت» باشد به معنای پایان و آخر میباشد . در اینجا به هر دو احتمال میرود  
پیش بینان ، چون صفت ذوی العقول است با الف و نون جمع شده پیش بین ، ترکیب وصفی : کسیکه عاقبت و پایان کارها را فکر میکند . وصف خودش است (شاعر)  
**محصول بیت** - اسیر عشق شدن چاره ایست برای خلاص من از ابتلا به دنیا یعنی عشق سبب نجاتم از اضطراب دنیا است . الحاصل بسبب عاشق شدن از قیود دنیا خلاص یافتم ، پس فکر عاقبت اندیش عاشقان پیش بین را نگر ، یا عاشقان عاقبت بین را بین که پس و پیش کار را بررسی میکنند و درباره اش فکر میکنند . یعنی قدرت فکری اینان را ملاحظه کن .

حاصل کلام : چون پیش بین و عاقبت اندیش بودم عاشق شدم و از عذاب دنیا

خلاص یافت

غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق  
صفای آینه پاک پاک دینان بین

غبار خاطر حافظ ، اضافه‌ها لامیه . صیقل عشق ، اضافه بیانیه . صفای آینه پاک ، اضافه لامیه و بیانیه پاک پاک دینان اضافه لامیه .

محصول بیت - غبار خاطر حافظ را صیقل عشق زدود و پاک کرد ، یعنی صیقل عشن کدورت خاطرش را از بین برد ، صفای آینه پاک دینان را نگر ، مراد : صفای قلب پاک دینان است . چون در اینجا مراد از « آینه » قلب میباشد . یعنی چون حافظ دارای دل پاک است پس پاک دین هم میباشد و سبب صفای دلش عشق است کسانیکه به جای « پاک دینان » « پاک بینان » نوشته‌اند ، از عیوب تکرار قافیه مطلع نبوده‌اند .

وله ایضاً



از بحر عمل : فاعلان فعلان فعلان فعلات

## غزل چهار صد و شصتیم

میفکن بر صف رندان نظری بهتر ازین  
بر در میکرده میکن گزری بهتر ازین

میفکن - می ، در اینجا حرف تأکید است زیرا که «فکن» بدون آنهم معنا میدهد، در حالیکه برای امر مستقبل محلی دارد پس اگر «تأکید» گرفته نشود اجتماع ضدین لازم میاید . مصدرش افکندن و افکندن میاید، با تخفیف همزه هم لغت است «فکن» یعنی رها کن و اکثر در انداختن چیزی از دست بکار میرود مثلاً گویند فکن: از دست رها کن یعنی بینداز.

صف ، در این قبیل جاها یعنی گروه و دسته . نظری ، یا حرف وحدت یا تنکیر . بهتر، به: خوب و تر ، در زبان فارسی ادات تفضیل است.

ازین ، اشاره است به نظریکه بالفعل است. بر در میکرده: بر حرف صله. میکن هم در قواعد مانند «میفکن» میباشد . گزری : یا حرف وحدت یا تنکیر.

**محصل بیت -** ای جانان بر دستۀ رندان نظری بهتر از این بیفکن : نظری بهتر از نظریکه بالفعل داری و گذرت از جلومیخانه بهتر از گذر فعلی باشد حاصل بیان ادعای مذکور را با رونق و بهتر از اولی انجام بده .

در حق من لبث این لطف که میفرماید

سخت خوبست و لیکن قدری بهتر ازین

مراد از لطف در اینجا احسان است که لب دلبران با آن موصوف است. سخت،

ص ۱۴۵ جلد سوم

در اینجا به معنای «زیاد» میباشد. قدری، به فتح دال و سکون یا، به معنای مقدار است و یا حرف وحدت.

**محمول بیت -** این لطف و احسانی که لبث در حق من مبذول میفرماید، بسیار خوب و بسیار مورد پسندماست. اما بایستی يك مقدار بهتر از این باشد. مراد: احسانی که لبث بالفعل میکند قبول داریم، اما بهتر از آن را میخواهیم. الحاصل از لبث انواع لطفها و احسانهای زیاد آرزوست زیرا عاشق از آنها لذت میبرد.

**آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید**

**گو درین نکته بفرما نظری بهتر ازین**

آنکه - در اصل آنکس که، بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته. فکرش، «فکر» در اینجا به معنای ترتیب امور معلومه است، و به نظر هم فکر گویند. و شین «ضمیر» راجع است به کس معهود. گره، به کسر کاف عجمی و را در عربی «عقده» گویند به ضم عین.

از کار جهان، در اصل: از مشکلات کار جهان، بوده به جهت روشن بودن قرینه ترك شده است. بگشاید، با حرف تأکید گشاید، فعل مضارع مفرد غایب، فاعل ضمیر مستتر تحت فعل بر میگردد به «کس» یعنی باز کند.

گو، خطاب عام، نکته دقیق، یعنی سخن ظریف. درین نکته، این، اسم اشاره به نزدیک و مراد از نکته گشودن گره از کار جهان است. و مراد از «نظر» در اینجا آن فکری است که تعریف شد یا، حرف وحدت یا تنکیر.

**محمول بیت -** آن کسیکه فکرش مشکلات کار جهان را میگشاید، بگویش در این نکته یعنی در حل معضلات کار دنیا فکری بهتر از این کن: مراد آن نحوه ای که تا کنون بکار برده ای قبول داریم اما ترتیبی میخواهیم که بهتر از سابق باشد. الحاصل جانان که فکرش از کار عاشق جهان گره می گشاید. و عامل فتح و کشف میباشد، بگویش این ترتیب منتج و بسیار خوب است. اما ما ترتیبی بهتر از این

میخواہیم.

طبق این تقریر و تقدیر در اصل «از کار عشاق جهان» باید باشد، پس «عشاق» را طرد کردند.

**دل بدان رود گرامی چه کنم گر ندهم  
مادر دهر نزاید پسری بهتر ازین**

رود - در این بیت به معنای «پسر زیبا» است، الحاصل مراد «دلبر» است گرامی، به کسروضم کاف عجمی لغت است به معنای عزیز. رود گرامی: پسر عزیز چه کنم گر ندهم، این نوع نر کیبها معنای سؤالی را متضمن میباشد. چنانکه کسی که موارد استعمال اینگونه سؤالات را دیده معلومش است.

**محصول بیت -** دل بان پسر عزیز ندهم چه کنم. یعنی قادر نیستم دل ندهم. زیرا مادر گیتی پسری بهتر ازین نزاید. پس که قادر است باین پسر دل ندهد تا که من بتوانم.

**ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق  
گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر ازین**

**محصول بیت -** نصیحت گوئی به من گفت: که عشق غیر از غم چه هنر دارد. یعنی عشق مرضی است مر کب از درد و بلا و محنت. من به ناصر گفتم: ای خواجه عاقل هنری بهتر از این داری؟ یعنی کار بهتر از عشق و محبت وجود ندارد و پیدا نمیشود. و غم جانانه که در این مسائل مترتب است عطیه بزرگی است که هنری مقبولتر از آن دیده نمیشود.

**من که گویم که قدح گیر و لب ساقی بوس  
بشنوای جان که نگوید دگری بهتر ازین**

در بعضی نسخه‌ها بجای «من که گویم» «من چو گویم» واقع شده. در این صورت «چو» ادات تعلیل است به معنای چونکه.

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید: من اگر به تو بگویم: جام

بدست گیر یعنی باده بنوش و لب ساقی را به بوس، این حرف را ازمن بشنوای جان.  
 زیرا غیر ازمن کسی حرفی تازه تر و بهتر از این نمیگوید. مراد: این پند مرا بشنو و عمل  
 کن که کسی نصیحتی بهتر از این نمیدهدت.

**کلك حافظ شکرین میوه نباتت بچین**  
**که درین باغ نبینی ثمری بهتر ازین**

مراد از «کلك» در اینجا «قلم» است. شکرین، شکر دار. مراد از نبات جنس  
 چمن و یا حرف وحدت بچین، فعل امر مخاطب. که، حرف تعلیل مقصود از «درین  
 باغ» دنیا است. ثمر: میوه

**حصول بیت -** خواجه با نزاکت شعر خودش را تعریف میکند: قلم حافظ  
 نباتی است که میوه های شیرین دارد، بچین و غذای روحت کن زیرا در این باغ عالم  
 میوه بهتر از این پیدا نمیکنی.

الحاصل اشعاری بهتر از اشعار حافظ نخواهی یافت. پس بی درنگ از برش کن

وله ایضاً

از بحر منسرح : مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

## فزل چهار صد و شصت و یکم

مرغ دلم طائریست قدسی عرش آشیان  
از قفس تن ملول سیر شده از جهران

مرغ دلم - اضافه بیانیہ . طائریست ، یا حرف وحدت . قدسی عرش یا حرف نسبت ، اضافه بیانی . عرش آشیان ، ترکیب وصفی . قفس تن ، اضافه بیانی . سیر شده : بیزار گشته .

**محصول بیت -** مرغ دل من پرندۀ عرش آشیان است : مرغ پاکی است کہ پرواز گاهش عرش عظیم است . مراد مرغ بلند پروازی است کہ غیر از عرش در جای دیگر قرار نمیگیرد همین است کہ از قفس تن ملول گشته و از دنیا بیزار شده . الحاصل از عالم صغری بیزار است و در عرش نشیمن میکند .

از سر این خاکدان چون بپرد مرغ جان  
باز نشیمن کند بر در آن آستان

خاکدان - محل و جای خارو خاشاک . نشیمن ، به فتح و کسر نون ، محل نشستن و همچنین خفتنگاه شیرو نیز جایی کہ پرندگان شب هنگام مسکن میکنند .  
**محصول بیت -** هر وقت کہ مرغ جان از سر این خاکدان پرواز کند ، باز در آن آستان راقرار گاه خود می کند : یعنی عرش عظیم را نشیمن کند . حاصل کلام همینکہ از دنیا جدا شد در عرش قرار میگیرد .

ص ۱۵۰ جلد سوم شرح

چون بپرد مرغ دل سدره بود جای او  
تکیه گه باز ما کنگره عرش دان

تکیه گه - در اینجا به معنای قرار گاه است . تکیه گه بازما ، اضافه هر دو لامیه کنگره ، کاف اول عربی است و مضموم ، و کاف دوم عجمی و مضموم : بدنه حصار و نرده ای که در مناره و کنار پلها برای صیانت و جلوگیری از پرت شدن کار گذاشته میشود و از این قبیل چیزهاست . کنگره در این بیت مجازاً ذکر شده است . زیرا در نزد اهل شرع ، عرش فلک الافلاک را گویند که در آن کنگره متصور نیست .

**محصول بیت -** زمانیکه مرغ دل ما از این خاکدان دنیا پرواز کند ، مقام و جایگاهش سدره المنتهی خواهد بود . پس بدان که تکیه گاه و قرار گاه باز دل ما عرش است حاصل اینکه مقام دل ما عرش است .

سایه دولت فتمد بر سر عالم همه  
گر بکشد مرغ ما بال و پری بر جهان

بال - عضو پرواز مرغ است و پر ، جزئی از بال است .

**محصول بیت -** اگر مرغ دلمان بر جهان بال و پر بکشد ، یعنی پرواز کند بر سر تمام عالم سایه دولت میافتد . حاصل اینکه مرغ دلمان همایون آثار است . هر کجا به پرواز درآید و سایه اش بر سر هر که بیفتد آن شخص پادشاه و یا صاحب ثروت ، میشود چنانکه اثر سایه هاست .

در دو جهانش مکان نیست بجز فوق چرخ  
جسم وی از معدنست جان وی از لامکان

معدن - به کسردال : کان ، پس تقدیرش : از معدن ارواح است

**محصول بیت -** مکان مرغ دل ما به جز فوق فلک جای دیگر نیست . یعنی مکانش بالاتر از عناصر و جسمش از معدن ارواح و جانش از لامکان است ، مراد از عرش رحمان است .

عالم علوی بود جلوہ گہ مرغ ما  
آبخور او بود گلشن باغ جنان

آبخور - جایی کہ آب میخورند

محصول بیت - جلوہ گاہ مرغ دل ما، عالم علوی است، ومحل آب خوردنش،  
گلشن جنان یعنی تنعمش از گلشن بہشت است .

تا دم وحدت زدی حافظ شوریدہ حال  
خامہ توحید کش برورق انس و جان

حافظ - منادی

محصول بیت - ای حافظ شوریدہ حال بہ مجرد اینکہ دم از وحدت زدی ،  
باید برورق انس و جان «برہمہ موجودات» قلم توحید بکشی . مراد : انس و جان  
تعدد اقتضا کند ، اما وحدت عبارت است از یگانگی . پس حال با قلم توحید ورق  
انس و جان را باطل کن چنانکہ بر یک مطلب غلط قلم بطلان میکشی زیرا توحید مانع  
صرف تعدد است .

باید معلوم گردد کہ این غزل در دیوانہای موجود در نزد ما پیدا نشد . اما  
چون شارحان شرحش داده اند . ما ہم باین مقدار اکتفا کردیم ، اگرچہ بہ کلمات  
خواجہ شباهت ندارد .

ولہ ایضاً

۱- رجوع شود بہ صفحہ ۶۰ جلد اول

از بحر رمل : فاعلان فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

## فزل چهار صد و شصت و دوم

در بدخشان لعل اگر از سنگ می آید برون  
آب رکنی چون شکر از تنگ می آید برون

بدخشان - نام شهری است در ترکستان و در نزدیکی اش کوهی است که معدن لعل است. آب رکنی، نام آبی است در نزدیکی شیراز و جایی که آب مذکور از آنجا بیرون میاید، تنگ نامند، و هر دره عمیق را تنگ گویند، و تنگ شکر آن طرفی است که به داخلش شکر آب کرده «شربت» میریزند. یا شکر آب کنند.

**محصول بیت -** در ولایت بدخشان اگر لعل از سنگ بیرون میاید، آب رکناباد چون شکر از تنگ برون میریزد.

در درون شهر شیراز از در هر خانه  
دلبری رعناى شوخ سنگ می آید برون

**محصول بیت -** در شهر شیراز از در هر خانه ای يك دلبر شوخ سنگ و رعنا بیرون میاید، سنگ به معنای زیباست.

صفحه ۱۵۲ جلد سوم

۱ - بدخشان نام چندین کوه است در تاجکستان اتحاد جماهیر شوروی در ناحیه فلات پامیر غربی دارای ستیغهای خیلی بلند. ایالت بدخشان : واقع در کشور افغانستان در شمال سلسله جبال هندوکش محصور بین تاجکستان شوروی و پاکستان و سین کیانگ چین به وسعت ۴۵ هزار متر مربع ساکنینش از نژاد ایرانی هردمش به تربیت کرم ابریشم مشغولند و سنگهای قیمتی از آن سرزمین بیرون میاید گراند لاروس ۱۹۶۶



نگردد کہ آتش محبت جانان را به وجود ما انداخت .

جایز است کہ مراد از چراغ صاعقه «رخسار» و مقصود از «سحاب» زلف کا کل و گیسو باشد و ضمیر «او» بازهم بر گردد بد جانان . یعنی چراغ صاعقه رخ جانان در ابر زلفش دائماً روشن باشد . زیرا صاعقه رخس بر خرمن وجود ما آتش محبت جانان را زد . مراد : آتش عشق جانان را بر وجود و خاطر ما مسلط ساخت .

**بیار باده کہ دوشم سروش عالم غیب**

**نوید داد کہ عامت فیض رحمت او**

کہ - حرف تعلیل . سروش ، فرشته وحی را گویند . نوید : مژده . کہ ، حرف بیانی . فیض . در اینجا به معنای «باران» است . فیض رحمت ، از اقسام اضافه مصدر به فاعلش .

**محصول بیت -** باده بیار کہ دیشب فرشته عالم غیب مژده ام داد : کہ باران رحمت خداوند عمومی است و شامل جمیع موجودات ، پس لطف الہی شامل حال ما باده نوشان ہم میشود . حال کہ اینطور است باده بیار نوش کنیم کہ غم عالم را فراموش نمائیم و بہ رحمت و عفو خداوند امیدوار باشیم .

**بر آستانہ میخانہ گر سری بینی**

**مزن بیای کہ معلوم نیست نیت او**

**محصول بیت -** در آستانہ میخانہ اگر سری یعنی کله ای دیدی با پایت مزنش یعنی لگدش مکن ، زیرا نیتش معلوم نیست ، کسی نمیداند کہ مراد و نیتش از میخانہ رفتن چه بوده .

**مکن بچشم حقارت نگاه درمن مست**

**کہ نیست معصیت و زهد پی مشیت او**

معصیت - مصدر میمی ، بہ معنای عصیان ، مشیت ہم همینطور و بہ معنای ارادہ است .

**محصول بیت -** بطریق خطاب عام میفرماید : بہ من مست با چشم حقارت

نگاه مکن . زیرا معصیت و زهد بی‌مشیت یعنی بی‌اراده خداوند نیست . حاصل مطلب این خواست خداست که بعضی را عاصی و عده‌ای دیگر را مطیع میکند . در تعبیر کلمه «نگاه» گفته شده . در اینجا به معنای «حفظ» میباشد . این مفسر لغات عجم را خوب حفظ نکرده است .

نمی‌کنند دل مامیل زهد و توبه ولی

بنام خواجه بکوشیم و فرد دولت او

میل زهد - مصدر به مفعولش اضافه گشته . ولی ، مرهون مصراع دوم . بکوشیم ، با حرف تأکید . کوشیم فعل امر متکلم مع الغیر . فر ، در این بیت به معنای قوت و نیرو است .

**محصول بیت -** دل ماعلاقه به زهد و میل توبه ندارد . اما بنام مبارک خواجه و در سایه فر دولت او برای زهد و توبه بکوشیم که خداوند وسیله بسازد و میسرمان کند .

در معنای مصراع دوم : بنام خواجه و به خاطر فر دولت او سعی نمائیم . این گویندگان تماماً بی‌فر بوده‌اند .

رد سروری و شمعی

دلاطمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست

که میرسد همه را لطف بی‌نهایت او

**محصول بیت -** ای دل از لطف بی‌نهایت دوست طمع مبر : قطع امید مکن زیرا لطف بی‌نهایتش به عموم مخلوقات میرسد . پس لابد شامل حال توهم میشود .

مدام خرقة حافظ بیاده در گرو است

مگر ز خاک خرابات بود فطرت او

**محصول بیت -** خرقة حافظ مدام به خاطر بیاده در گرو است مگر فطرت و خلقت حافظ از خاک خرابات است : مگر از شراب میخانه خلق شده است ؟

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## غزل چهارصد و شصت و چهارم

گفتا برون شدی بتماشای ماه نو  
از ماه ابروان منت شرم باد رو

بتماشای ماه نو - با حرف صله و یا حرف تخصیص و اضافه‌ها لامیه و بیانیه .  
ماه ابروان منت - اضافه‌ها بیانیه و لامیه

**محمصول بیت -** جانان گفت : برای تماشای ماه نو بیرون رفتی ، یا بیرون رفتی که ماه نورا تماشا کنی . برو که از ماه ابروان من شرمت بیاید و خجالت بکشد . یعنی وقتی تماشای هلال ابروان من ممکن است رفتن تو برای تماشای هلال ماه شرم آور است .

عمریست نادلت ز اسپران زلف ماست  
غافل ز حفظ جانب یاران خوده شو

عمریست - عمر ، در لغت مدت حیات است . اما در اصطلاح کنایه از «زمان» میباشد . یا ، حرف وحدت . حفظ جانب یاران خود ، حفظ جانب ، مصدر به مفعولش اضافه گشته باقی همه اضافه لامیه است . مشو ، فعل نهی مفرد مخاطب از مصدر شویدن .  
**محمصول بیت -** جانان فرمود : ای حافظ مدتی است که دلت از اسرای زلف ماست ، اما با اینحال از حفظ وصیانت حق یارانت غافل مشو ، مراد : از ملاحظه و رعایت حال یارانت که چون دلت اسیر زلف ما هستند غافل مشو . حاصل اینکه حال اسیران دیگر زلف مرا تفقد کن .

ص ۱۷۳ جلد سوم شرح .

**مفروش عطر عقل بہندوی زلف یار  
کانجا ہزار نافۃ مشکین بہ نیم جو**

مفروش - خطاب عام، فعل نہی مفرد مخاطب . عطر عقل ، اضافہ بیانہ . عطر، بہ کسر عین و سکون «طا» بوی خوش را گویند . بہندوی زلف یار، با حرف صلہ و اضافہا بیانہ و لامیہ . کانجا ، کہ حرف تعلیل ، آنجا ظرف مکان ، مراد زلف یار است . نافۃ مشکین ، اضافہ بیانہ . بنیم جو، با حرف مقابلہ . یعنی برابر بانیم جو .

**محصول بیت -** عطر عقل را بہندوی زلف یار مفروش . زیرا در زلف یار ہزار نافۃ مشکین بارزش نیم جو است . مقصود اینست زانی یار بقدری معطر است کہ در برابر بوی خوش آن کسی برای نافۃ مشکین ارزش قائل نمیشود .

**تخم وفا و مہر درین کہنہ کشتزار  
آنکہ شود عیان کہ رسد موسم درو**

تخم وفا - اضافہ بیانی . مہر : محبت . کشتزار : محل کشت و زرع . عیان، بہ کسر عین مصدر دوم باب مفاعلہ .

**محصول بیت -** در این کہنہ کشتزار کہ مراد دنیا است تخم مہر و وفا یعنی ثمرۃ محبت و وفا ، زمانی آشکار میگردد کہ موسم درو برسد : زمان برداشت محصول فرارسد .

مراد : ہر عاشقی کہ مہر و محبت داشتہ باشد، ثمرۃ عشقش ہنگام وصال جانان حاصل میشود چنانکہ در این بیت میفرماید :

کیمدہ کیم عشقک نشانی واردر      عاقبت معشوقہ آنی ایر کورر

ترجمۃ شعر ترکی : در ہر کس کہ نشانۃ عشق باشد عاقبت او را بہ وصال معشوق میرساند .

ساقی بیار بادہ کہ رمزی بکویمت

از سر اختر کہن و سیر ماہ نو

از اختر کہن ، مراد «قمر» است و از ماہ نو «ہلال»

**محصول بیت -** ای ساقی بادہ بیار کہ از سرماہ قدیمی و از گردش ماہ نورمزی بگویمت یعنی از سراینکہ ماہ گاہی بشکل ہلال و زمانی بدر و گاہی ہم محاق است آگاہت کنم . حاصل بیان : از چگونگی سبعمہ سیارہ و از اوضاع و احکامشان خبر دارت کنم .

### شکل ہلال ہر سرمہ میدہد نشان از افسر سیامک و ترک کلاہ ژو

بعقیدہ بعضیہا سیامک پسر افراسیاب است اما عدہای دیگر گویند پسر پادشاہی است بنام کیومرث ، والعهده علی الراوی .

ژو ، بہ فتح ژای عجمی برادر رستم است ، در بعضی نسخہہا بجای «ژو» «گو» واقع شدہ بہ فتح کاف عجمی نام یک پهلوان بزن بہادر است .

**محصول بیت -** رمزی کہ بہ ساقی میگوید مضمون ہمین بیت است : شکل ہلال سر ہر ماہ از تاج سیامک و از ترک کلاہ ژو «گو» نشانہای است . یعنی تاج سیامک چون ہلال مدور بودہ و تاج و کلاہ ژو «گو» ہم از چند تکہ ہلالی شکل ترکیب یافتہ بود . اما عاقبت بامرور ایام نہ تاج ماند و نہ ترک کلاہ و نہ صاحبانشان بلکہ ہمہ بہ باد فنا رفتند .

### حافظ جناب پیر مغان مامن وفاست درس حدیث عشق بروخوان وزوشنو

حافظ - منادی . جناب پیر مغان - اضافہ لامیہ و بیانہ . بروخوان : برایش تفریر کن ، با قرینہ «بر»

**محصول بیت -** ای حافظ ، آستان پیر مغان ، مامن وفاست . یعنی جای امن و امان است پس درس حکایت عشق را برایش تفریر کن و همچنین از او بشنو و تعلیم گیر . حاصل بیان ، درس و سخن عشق را پیر مغان بہتر میداند بایست از او شنتت و آموخت .  
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلان

## غزل چهار صد و شصت و پنجم

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو  
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

مزرع سبز فلك - اضافه‌ها بیانیه، مه نو، هکذا - کشته خویش، اضافه لامیه.  
هنگام درو، اینهم لامیه است. درو، به فتح و کسر «دال» اسم، از درویدن  
محصول بیت - مزرعه فلك سبز یا مزرعه سبز فلك و داس ماه نو را دیدم و  
از کشته خویش و زمان درو آن یادم آمد. یعنی در دنیا عملم و در آخرت جزا و  
پاداشم به خاطر آمد. حاصل اینکه فلك را به کشت تازه که به سبزی می‌گراید  
تشبیه کرده و هلال را به داس.

گفتم ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید  
گفت با اینهمه از سابقه نو مید مشو

بخسبیدی - با، تأکید، فعل ماضی مفرد مخاطب. از خسبیدن به معنای  
خوابیدن. واو، حرف حال. خورشید، مبتدا و دمید خبرش از دمیدن: ظاهر شد  
یعنی طلوع کرد با اینهمه، در عربی به معنای معذالك، میباشد، در زبان ترکی هم  
با وجود این گویند. سابقه، یعنی رحمت سابقه. به کلام: سبقت رحمتی علی غضبی  
اشاره میکند نو مید مشو، یعنی مایوس مشو.

محصول بیت - خواجه میفرماید: که به بختم به طریق خطاب و عتاب گفتم:  
ای بخت تو خفته‌ای در حالیکه خورشید دمید، یعنی تا تو در خوابی من در رنج و

س ۱۲۰ جلد سوم شرح

الم خواهم بود ، چون قبلا گفته شد : طالعی که در خواب باشد ، صاحبش در محنت و رنج خواهد بود . اما اگر بیدار باشد ، صاحبش آسایش و آرامش دارد . منکه به طالعم اینگونه خطاب و عتاب کردم ، جوابم داد که با وجود این از رحمت سابقه خداوند مأیوس مباش . زیرا سبقت رحمتی علی غضبی ، شأن خداوند است . فعل بخشیدنی را بعضی از مفسرین بانون نوشته و در تعبیر مصراع گفته است : ای بخت نخسیدنی و خورشید طلوع کرد . یعنی کاری نکردی و عمر به آخر رسید . این گوینده بیچاره خودش هم در خواب بوده و معنای بیت را بر وجهی که تقریر شد مگر در خواب ببیند یکی دیگر نیز گفته است : «سابقه» به معنای لطف و نصیب بکار میرود ، اینهم در ساختن معانی از خودش عجب مهارت داشته . بالاخره یکی دیگر : با اینهمه را با این فراوانی معنی کرده است این مفسر هم معنای «مع ذلك» را نمیدانسته . ردش معنی

**گر روی پاک و مجرد چرمیحا بفاک**

**از چراغ تو بخورشید رسد صد پرتو**

روی - فعل مضارع مخاطب ، از رویدن ، با حرف شرط : اگر روی . پاک و مجرد ، بصورت تفسیر عطف است . چو ، ادات تشبیه . مسیحا ، مراد حضرت عیسی است باید معلوم گردد ، هر وقت کلمات : عیسی و مسیحا و مسیح ذکر شود یعنی هر جا یکی از کلمات مذکور بیاید کلمه «تجرد» هم همراهش است . چونکه حضرت عیسی در تمام عمرش تأهل نکرده است ، مانند سودی دعا گوی که عمرش با تجرد گذشته است چراغ تو ، اضافه لامیه ، تقدیرش : از چراغ عشق تو ، بوده که به ضرورت و روشن بودن قرینه حذف گشته است .

**محصول بیت -** اگر چنانچه مانند حضرت عیسی از این دنیای آلوده ، پاک و

مجرد از علایق و عوایق نفسانی به فلك عروج نمایی از تو ، به خورشید نور و پرتو فراوانی میرسد : همانطور که خورشید به ماه نور میرساند و روشنش میکند تو هم خورشید را مضی میکنی .

حاصل سخن . عاشقی که از آرزوی طبع و هوای نفس رهایی یابد ، البته که



پر تو عشقش به جانان تأثیر میکند و جانان از آن نور مستنیر میگردد .  
یکی در تفسیر مصراع دوم گفته است مراد از عبارت: از چراغ توبه خورشید  
رسد صد پر تو ، اینست که به سبب عشق الهی از آفتاب روشنتر و بلند مقامتر میشوی .  
این مفسر معنای مصراع را بطور واضح و روشن بیان نکرده است . رد شمع

**تکیه بر اختر شب دزد مکن کین عیار**

**تاج کاوس ببرد و کمر کیخسرو**

تکیه - مقید به مکن . تکیه مکن ، یعنی اعتماد مکن . اختر : ستاره . اختر  
شب دزد ، اضافه بیانیه و یالامیه . شب دزد: دزدیکه شبها دزدی میکند . تر کہا باین قبیل  
دزدها دزد «تاریکی» گویند . کین ، که حرف تعلیل . مراد از «عیار» شب دزد ، میباشد .  
تاج کاوس ، اضافه لامیه کاوس ، نام یکی از پادشاهان بزرگ قدیمی است که «کی» و  
گاهی هم کیکاوس ، گویند . کیخسرو ، اینهم پادشاه بزرگی بوده چون کیکاوس که صاحب  
تخت و کمر بود . و مقصود از «کمر کیخسرو» کمری است مربوط باین پادشاه که  
برابر نصف خراج دنیا ارزش داشت .

**محصول بیت -** بر اختر شب دزد اعتماد مکن : بر «دنیا» تکیه مکن زیرا یاز  
عیار تاج کاوس و کمر کیخسرو را ربوده است : این پادشاهان را بهلاکت رسانیده و  
از مقام سلطنت دورشان کرده است . جایز است مراد از «اختر» ماه ، باشد ، و شب  
دزدی اش باین مناسبت است که چون دزدان شب گرد شبها به گشت و سیر میپردازد . و  
نیز ممکن است مراد از اختر «طالع» باشد . و مقصود از «شب دزد» فلک و یا دنیا ،  
باشد ، به طریق تشبیه ، بجهت اینکه دنیا به هیچ کس رحم نمیکند و همه را هلاک  
مینماید . پس در این صورت اضافه لامیه است .

حاصل مطلب : به سازگاری و مساعدت چند روزه فلک اعتماد مکن ، زیرا  
عاقبت هلاکت میکند . چنانکه حضرت شیخ عطار میفرماید :

بیت - چرخ مردم خوار اگر روزی دو مردم پرور است

نیست از شفقت مگر پروا را اولافر است



آسمان گومفروش این عظمت کندر عشق  
خرمن مه بجوی خوشه پروین بدو جو

کندر - که حرف تعلیل . خرمن مه، اضافه بیانی . بجوی ، با حرف مقابله، جو، به فتح جیم و یا حرف وحدت . خوشه پروین، اضافه بیانی . خوشه، این کلمه را فقط در سه چیز: خوشه انگور ، خوشه گندم و جو، بکار میبرند  
پروین و پرن به فتح با هر دو نام ستاره ایست

**محصول بیت -** بطریق خطاب عام میفرماید : به آسمان بگو، اینهمه بزرگی و تکبر نفروشد . زیرا در عالم عشق ارزش خرمن ماه باندازه يك جو و ستاره پروین بدو جو است . مراد : در نزد عاشق غیر از معشوق هیچ چیز ارزش و اعتبار ندارد .

گوشوار درو لعل ارچه گران دارد گوش  
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو

گوشوار - به ضم کاف عجمی . «گران» در اینجا به معنای «وقر» در عربی است به «فتح واو و سکون قاف» و در این بیت کنایه است از پند پذیرفتن .  
دور خوبی، اضافه لامیه، و یا حرف مصدری . گذران ، صفت مشبیه : متغیرو غیر ثابت .

**محصول بیت -** اگرچه گوشواره طلا و لعل گوش را وقار میدهد، مقصود : صاحب خود را مغرور و پند ناپذیر میکند . اما بدان که دوران زیبایی میگذرد، پس نصیحت بشنو . مراد: نصیحت پذیر باش «منتصح باش» .  
خلاصه صاحبان قدرت و مکننت مغرورند و هرگز سخن نمی شنوند . اما پایست پند پذیر بود ، چونکه دنیا بريك قرار نیست و دائماً احوالش متغیر است .  
خواجه به جانانش نصیحت میکند که: به زیبایی خود اعتماد مکن که ناپایدار است .

چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حسن  
بیدقی راند که برد از مه خورشید گرو

چشم بد دور - جمله دعائیه، به تقدیر چشم بد دور باد . خال تو، اضافه لامیه

عرصه حسن ، اضافه بیانیه . عرصه ، مراد چیزی است چون پارچه کرباس و یا از جنس دیگر که اسباب شطرنج را رویش میچینند و بازی میکنند.

بیدقی - یا حرف وحدت . که حرف رابط صفت . گرو ، به کسر کاف عجمی و فتح «را» لفظ مشترك است . در این بیت مراد : آن چیزی است که هنگام بازی روی آن شرط و قرار میبندند و وسط میگذارند چون پول و اسباب.

**محصول بیت -** از خال تو چشم بد دور باشد زیرا در بساط حسن بیدقی راند که از ماه و خورشید گرو گرفت . مراد: در بساط حسن حالت کاری کرد که درزیبائی و برآزندگی به ماه و خورشید غالب گشت . چون گرو شرط را کسی میبرد که در بازی برنده باشد .

**آتش زرق و ریا خرمین دین خواهد سوخت**

**حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو**

آتش زرق - اضافه بیانیه . خرمین دین و خرقه پشمینه ، هکذا . بینداز ، «با» تأکید ، فعل امر مخاطب ، مقصود ترکش کن .

**محصول بیت -** ای حافظ آتش مکروریا خرمین دین را آتش خواهد زد . پس این خرقه پشمینه را ترک کن و برو . مراد : لباس مکروریاست ، از خود ، دورش کن ، و گرنه دینت را زایل میکند .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتب مفاعیل فاعلن

## فزل چهار صد و شصت و ششم

ای آفتاب آینه دار جمال تو

مشک سیاه مجمره گردان خال تو

ای - حرف ندا ، منادی محذوف . آینه دار ، ترکیب وصفی ، معنای این ترکیب سابقاً مفصل بیان شده است . آینه دار جمال تو ، اضافه لامیه . مشک سیاه ، اضافه بیانیه و مبتدا مجمره گردان ، ترکیب وصفی و خبر مبتدا . معنای عبارت «مجره گردان» هم سابقاً توضیح داده شده . مجمره گردان خال تو ، هر دو اضافه لامیه .  
**محصول بیت -** ای جانان ، آفتاب آینه دار جمال توست ، یعنی آفتاب آینه جمال تست و مشک سیاه هم مجمره گردان خالت است : مشک سیاه برای خالت مجمره میگیرد که با بخار آن مبخر گردیده و از دودش سیاه شده است . حاصل بیان جمالت خورشید و خالت مشک سیاه است . یا خود : آفتاب خدمتکارت است که آینه داریت می کند و مشک سیاه هم یک خدمتکار دیگر است که مجمره می گرداند .

صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود

کین گوشه نیست در خور خیل خیال تو

صحن سرای دیده - اضافه لامیه و بیانیه . عبارت : ولی چه سود ، مرهون مصرع دوم . کین ، که ، حرف تعلیل . در خور ، لایق و سزاوار . در خور خیل خیال تو ، اضافه لامیه و بیانیه و لامیه . خیل : دسته و قشون .

**محصول بیت -** صحن : میدان . میدان سرای دیده را شستم و پاک کردم ، اما

ص ۱۵۷ جلد سوم شرح

چه فایده که این گوشه دیده لایق خیل خیال تو نیست . مراد : با اشك، صحن دیده را پاك شستم اما با وجود این لایق و شایسته نزول خیل خیالت نیست . زیرا خراب شده با شستن آباد نمیشود .

### این نقطه سیاه که آمد مدار نور عکسیت در حدیقه بینش ز خال تو

نقطه سیاه - اضافه بیانیه . که ، حرف رابط صفت . مدار نور ، اضافه لامیه مراد «سبب نور» است . حدیقه بینش ، اضافه بیانی . حدیقه : باغچه . اما حدقه بدون یا ، سیاهی چشم را گویند . بینش ، اسم مصدر ، از بینیدن . نقطه سیاه ، مردمك چشم است از مدار نور هم ، مراد همین «مردمك چشم» است

**محصول بیت -** این نقطه سیاه که آمد مدار نور : باعث نور شد . یعنی هر دیده و رایش را بوسیله آن می بیند و تمیز و تشخیص میدهد ، پس نقطه مذکور عکسی است از خال تو در باغچه بینش . مقصود مردمك سیاه من در چشمم عکس خال تست . حاصل بیان ، مردم چشم عضو مستقلی نیست بلکه عکس خال تو است .

### تا پیش بخت باز شوم تهنیت کنان کو مژده ز مقدم عید وصال تو

حق این بوده که مصراع اول مؤخر واقع شود ، یعنی بجای مصراع دوم قرار بگیرد ، لیکن به ضرورت قافیه و بخاطر ردیف مقدم آمده .

تا ، حرف تعلیل . پیش بخت ، اضافه لامیه : پیشوازش یا به استقبالش . باز ، ادات تأکید شوم ، فعل مضارع متکلم و حده ، به معنای روم . تهنیت ، از باب تفعیل مصدر است ، یعنی از هنی یهنی یای مصدری حذف گشته و بجایش «تا» آمده ناقص باب تفعیل باین صورت میاید فنأمل . تهنیت کنان ، الف و نون مبالغه افاده کند زیر تهنیت کن ، ترکیب وصفی است :

تهنیت کننده یعنی در خصوص امری به کسی تبریک گفتن ، چنانکه در زبان فارسی مبارك باد ، گویند پس تهنیت کنان یعنی در حال تهنیت و مبارکباد گفتن . کو ، به

ضم کاف عربی به معنای «این» در عربی ، ادات استفهام است. مژده، یا حرف وحدت ویاتنکیر. مقدم ، مصدر میمی به معنای قدوم: آمدن. عید وصال تو، اضافه بیانیہ ولامیہ.  
**محصول بیت -** از عید وصال کو مژده ای ، تا تهنیت کنان پیشواز طالع مروم  
 یعنی به اقبال مبارکباد عید وصال گویم ، چنانکه رسم است در خصوص امری مردم  
 بهم مبارکباد گویند .

تا آسمان ز حلقه بگوشان ما شود  
 کو عشوه ز ابروی هم چون هلال تو

تا - حرف تعلیل. حلقه بگوش، از اقسام ترکیب وصفی واز اوصاف بندگان  
 است. الف و نون، ادات جمع . عشوه ، یا حرف وحدت .

در این بیت هم تقدیم و تأخیر دو مصرع لازم است بنا به علت سابقه .

**محصول بیت -** کونازو شیوه ابروان هلالی ات، تا که آسمان از غلامان حلقه

بگوش ما شود . مراد شیوه ابروانت را به بند و مفتون گردد و ناچار و بی اختیار  
 تسلیم ما شود و غلام ما گردد، به مناسبت عشقی که ما بتو داریم .

در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب حسن  
 یارب مباد تا بقیامت زوال تو

**محصول بیت -** ای آفتاب زیبائی در اوج ناز و نعمتی . یعنی در کمال ناز و

نعمتی . و من از خدا میخواهم که تا قیامت زوال نداشته باشی . تا قیامت مؤبد و باقی  
 بمانی .

در چین زلفش ای دل مسکین چگونه  
 کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو

**محصول بیت -** ای دل مسکین در چین زلف جانان حالت چگونه است . چونکه

باد صبا شرح حال ترا خیلی پریشان تعریف کرد .

یعنی، گفت که : در شکنج زلف جانان دل وضع آشفته و پریشان دارد .

مطبوع تر ز نقش تو صورت نسبت باز  
 طغرا نویس ابروی مشکین مثال تو

طغرا نویس - ترکیب وصفی ، طغرا نویس ابرو، از اقسام اضافه اسم فاعل به

مفعولش. مشکین مثال ، اضافه بیانیه.

**محصول بیت -** طغرانویس ابروان مشکین تو صورتی مطبوعتر و مقبولتر از روی تو نیست. مراد آنکه نقش ابروان ترا ریخته صورتی زیباتر و جالبتر از صورتت خلق نکرد. حاصل اینکه خلاق عالم زیباتر از نقش روی تو نقشی نیافریده است.

**برخاست بوی گل ز در آشتی در آی**

**ای نوبهار ما رخ فرخنده فال تو**

آشتی : صلح . در آی : داخل شو. ای ، حرف ندا و منادی محذوف . رخ فرخنده فال تو اضافه بیانیه و لامیه فرخنده فال از اقسام صفت مرکب یعنی مبارک فال. **محصول بیت -** بوی گل برخاست : بهار فرا رسید. ای جانان که رخ مبارک فال تو نوبهار ماست با ما صلح و آشتی کن که فصل بهار است . مراد : موسم گل است، ای جانان با ما آشتی کن که رخ زیبایت نوبهار ماست. در معنای مصرع دوم : ای کسیکه نوبهار ما رخ فرخنده فال توست . این مفسر در ادای مطلب خطا کرده است .

**در پیش خواجه عرض کدامین جفا کنم**

**شرح نیازمندی خود یا ملال تو**

مراد از خواجه وزیر اعظم است . عرض کدامین ، از اقسام اضافه مصدر به مفعولش. کدامین، یا حرف نسبت و نون حرف تأکید، کدام و کدامین در معنا مضاف بر جفاست یعنی همانطور که در عربی ای ، لازم الاضافه است در فارسی هم کدام و کدامین همان حال را دارد ، منتها اینکه اضافه اش لفظی نیست و تقدیری است . شرح نیازمندی خود ، اضافه لامیه است. ملال و ملالت : کدورت و قهر و رنجش است. **محصول بیت -** ای جانان در پیش وزیر اعظم کدام جفا را عرض کنم ، آیا نیازمندی خود را شرح دهم و یا قهر و رنجش ترا بگویم ، زیرا کدورت پیدا کردن و رنجش تو برایم جفاست .

**حافظ درین گمند سر سر کشان بسیمت**

**سودای کج میز که نباشد مجال تو**

مراد از «درین گمند» عشق است سر سر کشان، اضافه لامیه، سر کش، ترکیب

وصفی از کشیدن یعنی کسی که در مقابل هیچ کس سرفرو نمی آورد، الف و نون اادات جمع، بسیست، یا حرف تنکیر. سودای کج، اضافه بیانی. مپز فعل نھی مفرد مخاطب از پزیدن «پختن». که، حرف تعلیل. نباشد مجال تو: یعنی حد تو نیست

**محصول بیت -** ای حافظ در این کمند عشق سر سر کشان بسی است: خیلی پهلوانان فدایی گرفتار این کمندند، پس با این وصف خیال خام نکن که عاشقی حد تو نیست، یعنی درجایی که سر کشان مغلوب عشق شوند پس عاشق شدن در خود تو نیست.

وله ایضاً

از بحر، ضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## غزل چهارصد و شصت و هفتم

ای خونبهای نافه چین خاک راه تو  
خورشید سایه پرور طرف کلاه تو

ای ، حرف ندا منادی محذوف . خونبها ، ترکیب مزجی . خونبهای نافه  
چین ، اضافه لامیه . سایه پرور ، ترکیب وصفی و مضاف بر طرف کلاه «اضافه لامیه» .  
طرف کلاه ، هکذا

**محصول بیت -** ای جانان خونبهای نافه چین خاک راه توست : خاک راهت  
در عزو شرف و بها چون نافه چین پرارزش و ارجمند است . هه چنین خورشید سایه  
پرور گوشه کلاهت است یعنی در زیر سایه کلاه تو پرورش یافته و تربیت شده «مربای  
سایه کلاهت است» ، روی جانان را به خورشید تشبیه کرده است .  
در تفسیر مصرع اول گفته شده : ای که خاک راهت خونبهای نافه چین است ،  
این مفسر در تعبیرش خطا کرده است .

رد شمع

نرگس کرشمه میبرد از حد برون خرام  
ای جان فدای دیوه چشم سیاه تو

جمله «کرشمه میبرد» کلام مجازی است زیرا کرشمه چیزی نیست که آورده  
و برده شود پس معنای «میکند» را متضمن است ، منتها اینکه نسبت به عبارت «ازحد»  
«میبرد» ملایمتر است و کلمه «برون» در عبارت ماقبل و مابعدش قابل صرف است .

ص ۱۵۵ جلد سوم شرح



ای ، حرف ندا و منادی محذوف تقدیرش : برون خرام ای جانان .  
عبارت : جان فدای شیوه چشم سیاه تو باد ، جمله دعائی و از اقسام حشوملیح  
است .

**محصول بیت-** نر گس ناز و شیوه را از حد میبرد : از حد گذرانده پس ای  
جانان بیرون بیا ، یعنی بیا و نر گستان را تماشا کن تا نر گس کرشمه چشم ترا  
بیند و ناز و شیوه خودش را فراموش کند ، خلاصه شرمنده چشم مستت گردد . حال  
ای جانان بیرون بفرما که جان فدای شیوه چشم سیاهت شود ، بیرون بخرام که نر گس  
از حد خود تجاوز نکند .

در معنای مصرع اول مفسری گفته است : نر گس کرشمه و شیوه را بیش از  
حد میبرد ، بخرام ، این گوینده خودش ضعیف خرامیده است .

رد شمعی

در تفسیر مصرع دوم : ای کسیکه جان فدای شیوه چشم سیاهت گردد . این  
یکی هم در ادای مطلب خطا کرده است .

رد شمعی

**خونم بخور که هیچ ملک با چنین جمال  
از دل نیایدش که نوید گناه تو**

که - حرف تعلیل . هیچ ملک : هیچیک از ملائک . با چنین جمال ، با حرف  
مصاحبت چنین جمال ، مرهون مصراع دوم . از دل نیایدش ، ضمیر غایب بر میگردد  
به ملک : دلش روا نمیدارد ، یعنی از کمال زیبائی ات دلش نمیاید که گناهت را بنویسد .  
**محصول بیت-** ای جانان ، خون مرا بریز . زیرا هیچیک از ملائک از دلش  
نمیاید که گناه ترا ضبط کند . یعنی خون مرا که بریزی در مقابل بازخواستی نداری  
پس از کشتن من منصرف مشو .

**آرام خلق و خواب جهان را سبب توئی  
زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو**

آرام خلق - اضافہ لامیہ . خواب جهان ، ہکذا . زان : ادات تعلیل . کنار دیدہ ، اضافہ لامیہ .

**محصول بیت** - صفا و آرامش مردم و آسایش جهان را سبب توئی ، بہمان سبب دیدہ و دل ہمہ تکیہ گاہ توست . یعنی ہر گز از دل و دیدہ ہیچکس نمیروی .

با ہر ستارہ سرو و کاریست ہر شبم  
از حسرت فروغ رخ همچو ماہ تو

ستارہ - یا حرف وحدت . سرو کار : کاروبار . یا حرف وحدت . حسرت فروغ رخ همچو ماہ تو ، دو اضافہ اول لامیہ و سومی اضافہ بیانیہ و آخری ہم لامیہ است .  
**محصول بیت** - ہر شب با ہر یک از ستارگان سرو کاری دارم یعنی بہ ہر تک تکیہ نگاہ میکنم و توجہ دارم . مراد : از حسرت پر تو رخ چون ماہ تو بہ ہر یک از ستارگان علاقہ بستہ ام . خلاصہ از حسرت روی چون ماہ با ستارگان مشغول میشوم .

یاران ہمنشین ہمہ از ہم جدا شدند  
مائیم و آستانہ دولت پناہ تو

**محصول بیت** - دوستان ہمنشین ہمگی از ہم جدا شدند . اما ما با آستانہ سعادت پناہ تو ایم . مراد : یاران از ہم جدا شدند ، اما ما از آستانہ دولت مآبت جدا نشدیم و ملازمتش را ترک نکردیم .

حاصل سخن ، ثبات خود را در عشق و محبت و وفاداری بیان میکند .

حافظ طمع مبر ز عنایت کہ عاقبت  
آتش زند بخرمن غم دود آہ تو

ز عنایت - تقدیرش : ز عنایت خداست . کہ ، حرف تعلیل . عاقبت ، مرہون مصرع دوم . خرمن غم ، اضافہ بیانی .

**محصول بیت** - ای حافظ از عنایت خدا ناامید مباش ، زیرا عاقبت دود آہت خرمن غم را آتش میزند . یعنی آہ آتشبارت سبب ترحم جانان میگردد و وسیلہ

وصول میشود، در نتیجه از غم خلاص میشود.

در معنای مصراع دوم کسیکه گفته است: آه تو، به دود خرمن غم آتش میزند.

معنای بیت را با دود غم روسیاه کرده است .  
رد شمعی

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

## غزل چهارصد و شصت و هشتم

ای قباى پادشاهی راست بر بالای تو  
زینت تاج و نگین از گوهر والای تو

قباى پادشاهی - اضافه بیانی . پادشاهی ، یا حرف نسبت . راست ، در اینجا به معنای «تمام» است . راست بر بالای تو : یعنی نه بلند است و نه کوتاه . بالا . قد و قامت . زینت تاج ، اضافه لامیه . نگین ، در لغت گوهر انگشتری را گویند ، اما در این بیت مقصود از آن «خاتم سلطنت» است . گوهر والا ، اضافه بیانیه ، و مراد از گوهر ، اصل و ذات است . والا : بلند یعنی اعلا .

**محصول بیت** - ای شاه لباس سلطنت بر قامت تو تمام است ، یعنی زیبا و بر ازنده است بر تو . الحاصل پادشاهی شایسته و لایق توست ، و زینت و زیور تخت و تاج و انگشتری سلطنت از گوهر و ذات والای توست . خلاصه سبب زیب و زینت سلطنتی . به مناسبت جلوس شاه منصور برای بار دوم ، تخت سلطنت ، خواجه این غزل را سروده است .

آفتاب فتح را هر دم طلوعی میدهد  
از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو

آفتاب فتح - اضافه بیانی ، «را» ادات مفعول . طلوعی ، یا حرف تنکیر . رخسار : فاعل فعل «میدهد» ، از کلاه ، متعلق به فعل مذکور . خسروی ، یا حرف نسبت . رخسار مه سیمای تو اولی اضافه بیانیه ، دومی لامیه . مه سیمای : صفت مرکب ،

صفحه ۱۵۳ جلد سوم

یعنی روی چون ماه زیبا.

**محصول بیت -** روی زیبای چون ماهت، از زیر کلاه شاهانه دایم سبب طلوع آفتاب فتح میگردد.

**گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست  
روشنائی بخش چشم اوست خاک پای تو**

روشنائی بخش - ترکیب وصفی، از بخشیدن، یا حرف مصدری. روشنائی بخش چشم او، هر دو اضافه لامیه.

**محصول بیت -** اگر چه خورشید چشم و چراغ فلک عالم است، یعنی سبب روشنائی عالم است. اما آنچه سبب روشنی آن میشود خاک پای تست. مراد: همانطور که ماه از خورشید کسب نور میکند، خورشید هم از خاک پای تو ضیاء و نور مییابد.

**جلوه گاه طائر اقبال گردد هر کجا  
سایه اندازد همای چتر گردون سای تو**

طائر اقبال - اضافه بیانیه. هر کجا، مرهون مصراع دوم. همای چتر گردون سای، اضافه بیانیه و لامیه. چتر، سایه بانی است که در مسافرتها و روزهای تابستان بر بالای سر پادشاهان نگه میدارند. گردون سای، ترکیب وصفی، از ساییدن: له کردن و مالیدن و معنای دیگرش «لغزاندن» است. چتر گردون سای، یعنی چتری که با فلک مماس است در واقع عبارت است از رفعت مرتبه و مقام پادشاه. مراد چتر بلند.

**محصول بیت -** در هر کجا که همای چتر گردون سای توسایه اندازد، آنجا جلوه گاه و محل جولان مرغ دولت و اقبال میشود. مراد: چتر گردون سایت که اثر همایی دارد بر سر هر کشور که سایه اندازد، و یا بر بالای هر مملکتی که پرواز نماید، طائر دولت و اقبال در آن سرزمین به جلوه درمی آید. خلاصه سخن، دولت و اقبال، تابع چتر گردون سایت است

در معنای مصراع دوم: چادرت که با فلک مماس است، اگر سایه اندازد. این

مفسر از چتر اطلاع نداشته و نیز کسیکه گفته است: چتری که از فلك گردون سای میگذرد این گوینده هم مناسب محل معنا نکرده است

رد سروری و شمعی

### در رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف نکته هرگز نشد فوت از دل دانای تو

رسوم - جمع رسم به معنای قاعده و قانون . هزاران اختلاف : اشاره است به اختلافات زیادی که در این دو علم وجود دارد . نکته ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل .

**محصول بیت -** با وجود هزاران اختلاف در قواعد شرع و حکمت ، هرگز از دل دانای تو نکته‌ای فوت نشد . مراد : در این دو علم اختلافات بقدری زیاد است که حد و حصرشان ممکن نیست . اما با وجود این تو نکته‌ای از آنها را فراموش نکردی بلکه همه را احاطه نمودی و در خاطر ضبط کردی .

### آب حیوانش ز منقار بـلاغت میچکد طوطئی خوش لهجه یعنی کلك شکر خای تو

آب حیوانش - اضافه بیانی . شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر راجع است به طوطی . منقار ، دماغ مرغ را گویند ، مشتق از «نقر» ، به معنای کندن چیزی و یا جایی در اصل منقار اسم آلت است . منقار بلاغت ، اضافه بیانی .

میچکد ، فعل مضارع مفرد غایب . خوش لهجه صفت مرکب : از اقسام ترکیب وصفی . لهجه ، زبان را گویند . پس طوطی خوش لهجه ، اضافه بیانی : طوطی شیرین زبان . کلك : قلم است .

شکر ، تشدید به ضرورت وزن آمده . شکر خای ، ترکیب وصفی ، از خاییدن : شکر خاینده کلك شکر خای ، اضافه بیانیه .

**محصول بیت -** طوطی خوش لهجه تو که همان قلم شکر خای توست ، از منقار بلاغتش آب حیوان میچکد . مراد از منقار ، نوك قلم است ، یعنی نوك قلم که چیز

مینویسد. مقصود : از متقار طوطی قلمت شعر و انشاء مانند آب حیوان جاری میشود «صادر میگردد» .

قلم را به طوطی و نوکش را به متقار طوطی تشبیه کرده است. باید معلوم گردد که از ابتدای شرح تا اینجا فقط معانی منطوقی ابیات شرح داده شده ، و به صنایع شعریه تعرضی نشده مگر ندرتاً زیرا غرض از شروع این گونه کتابها تحصیل فارسی است علی الخصوص که مقصود از شرح کتاب حاضر تحصیل صنایع بیان و بدیع نیست. چون آموختن این قبیل قواعد بدون کتاب مربوط به صنایع شعر ممکن نیست.

آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار

جرعه بود از زلال جام جان افزای تو

جرعه - یا حرف وحدت . بود، حکایت حال ماضی .

زالال ، به ضم «زال معجمه» آب زلال : آب خوشگوار مراد آب صاف است که اینجا شراب ناب است . زلال جام ، اضافه لامیه . جام جان افزا ، اضافه بیانیه ، و ترکیب وصفی از افزاییدن «افزودن» . جام جان افزا : باده ای که سبب مسرت خاطر و آرامش جان است.

**محمصول بیت -** آن چیزیکه اسکندر در طلبش بود، اما روزگار ندادش، آن از زلال جام مسرت بخش و جان بخش تو جرعه ای بود. حاصل سخن آنچه طلب کرد از شراب قدح تو یک جرعه بود . لیکن میسرش نگشت ، والا نهی مرد و چون خضر حیات ابدی مییافت .

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست

راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو

عرض حاجت - اضافه مصدر به فاعلش . حریم حضرتت ، حریم . حول و حوش حریم حضرتت : این اضافه به معنای «فی» میباشد . اضافه دوم لامیه . با ، حرف مصاحبت . فروغ : ضیاء یعنی روشنائی . فروغ رای تو ، هر دو اضافه لامیه .  
**محمصول بیت -** خواهی که به طریق حسن طلب میفرماید: در حریم آستانت، مراد

در سعادتخانهات به عرض حاجت احتیاج نیست ، زیرا در برابر پر تورای و فکر تو  
 سر کسی مخفی نمیماند، یعنی فکر دقیق و روشن تو، اسرار همه را میخواند . پس  
 احتیاج به عرض حاجت نیست .  
 به قدرت فکری پادشاه اشاره میکند .

**خسروا پیرانه سر حافظ جوانی میکند  
 بر امید عفو جانبخش گنه بخشای تو**

خسروا - منادی. پیرانه سر: هنگام پیری . جوانی ، یا حرف مصدری امید  
 عفو جانبخش، اضافه لامیه و بیانیه. جانبخش، ترکیب وصفی از بخشیدن. گنه بخشای،  
 ترکیب وصفی از بخشاییدن «بخشودن» : ترحم و عفو کردن ، پس گنه بخشای یعنی  
 عفو کننده گناه.

**محصول بیت - ای پادشاه ، حافظ سر پیری جوانی میکند :** به امید عفو  
 جانبخش تو کارهایی میکند که مناسب و مقتضای سن جوانی است نه پیری . مقصود  
 جوانیها که میکند بامید عفو جانبخش و بخشایش توست .

وله ایضاً



از بحر رجز : مفعلمن ، فاعلمن مفعلمن مفاعلمن

## غزل چهارصد و شصت و نهم

تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو  
پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو

تاب - اسم مصدر است . تاب بنفشه، اضافه مصدر به مفعولش و تاب مقید به فعل «میدهد» تقدیرش : بنفشه را تاب میدهد. طره مشکسای، اضافه بیانیه و مشکسای، ترکیب وصفی از ساییدن و مجازاً تعبیری است از عطر زیاد یعنی بسیار معطر، زیرا مشک و عنبر و لخلخه در حالت ساییدگی عطرشان بیشتر منتشر میگردد .  
پرده غنچه، اضافه لامیه . خنده دلگشای تو، اضافه بیانیه و لامیه. دلگشای، ترکیب وصفی یعنی باعث مسرت خاطر .

**محصل بیت -** طره مشکسای تو، بنفشه را پیچ میدهد : مقصود اینست که بنفشه از حسادت طره تو پیچ و تاب پیدا کرده همچنین خنده دلگشای تو پرده غنچه را پاره میکند، یعنی پرده عرض ناموسش را میدرد . حاصل اینکه بنفشه از رشک زلفت پر تاب و پیچ شده و غنچه خندان از تبسمت پرده ناموسش پاره شده و رسوا گشته است .

مصراع اول را مفسری اینطور معنا کرده است : گیسوی مشکسایت، بنفشه را تاب و پیچ میدهد یعنی گیسویت که بوی معطری چون مشک ساییده دارد در خوشبوئی مشک را باطل نموده و بنفشه را پیچ و تاب میدهد . باید گفت این گوینده هرگز از معنای بیت بوئی نبرده است و نیز آنکه گفته است، طره مشکبوی تو بنفشه را

ص ۱۴۱ جلد سوم شرح

حرارت میدهد و مضطربش میکند . این مفسر هم حرارت عجیب داشته است  
رد سروری و رد شمعی

ای گل خوش نسیم من بابل خویش را مسوز  
کز سر صدق میکند شب همه شب دعای تو

**محصول بیت -** ای گل خوشبوی من، بابل خویش را مسوزان. زیرا سراسر  
شب با صدق نیت دعایت میکند. مراد: من که بابل توهستم، مسوزانم و آتش بدلم  
مزن، زیرا شب تا سحر بدعا گوئی تو مشغولم.

دولت عشق بین که چون از سرفخر و احتشام  
گوشه تاج سلطنت میشکند گدای تو

**محصول بیت -** عظمت و مقام عشق را ملاحظه کن تا چه حد است که گدای  
تو از لحاظ فخر و احتشام حتی تاج سلطنت را قبول ندارد.

مراد: ای جانان، عظمت عشقت را تماشا کن و به بین که به گدای عشقت چه  
اندازه فخر و بلند طبعی و بزرگی بخشیده که حتی برای تاج سلطنت ارزش قائل  
نیست. حاصل مطلب: من که گدای توام عار دارم از اینکه تاج سلطنت را بسم  
بگذارم. یعنی حاضر نیستم مقام تنزل کند: از مقام عشق به مقام سلطنت تنزل نمیکنم.  
کسی که بجای « گدای تو » « برای تو » نوشته و در معنای بیت گفته است:  
دولت عشق را بین که از سرفخر و احتشام چگونه برای تو گوشه تاج سلطنت را  
میشکند، این گوینده معنای بیت را شکسته است.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان  
قال و مقال عالمی میکشم از برای تو

عالمی - یا حرف تنکیر

**محصول بیت -** من که حتی از نفس کشیدن فرشتگان ملول میگشتم و ناراحت  
میشدم حال به خاطر تو قال و مقال و سرو صدای تمام مردم را تحمل میکنم. مراد  
اگر فرشتهای در نزد من نفس میکشید من ناراحت میشدم و عذاب میکشیدم. اما اکنون

به خاطر تو غوغا و سروصدای تمام عالم را میکشم .  
معنای مصراع اول من که از سخن فرشتگان ملول شدم . این مفسر . سخن را  
در جای خود نگفته است .

**عشق تو سر نوشت من خاک درت بهشت من  
مهر رخت سرشت من راحت من رضای تو**

سر نوشت یعنی آنچه از ازل برای هر کسی مقدر شده . سرشت : خلقت  
و طینت .

**محصول بیت -** عشق تو سر نوشت من است : از ازل مقدر شده است و خاک  
درت بهشت من . عشق و محبت رخت جزو سرشت من است یعنی از ازل وجودم با  
مهرت سرشته شده . رضای تو راحتی من است . الحاصل در عشق تو هر چه برایم  
پیش میاید تماماً از ازل مقدر شده ، تقلیدی و عارضی نیست .

**خرقه زهد و جام می گرچه نه در خور هم اند  
این همه نقش میزنم از جهت رضای تو**

در خور - با او رسمی : لایق . مراد از نقش «صورت» است . جهت رضای  
تو ، از اقسام اضافه مصدر به فاعل یا به مفعولش است ، رضای تو ، هکذا .  
**محصول بیت -** خرقه زهد و تقوی و جام می ، با هم مناسبت ندارند یعنی  
الضدان لایجتماعان . اما من اینهمه نقش و صورت سازی را به خاطر رضای تو انجام  
میدهم . مراد : برای اینکه رضایت تو حاصل گردد . و یا بتوانم ترا راضی سازم خرقه  
زهد و جام می را در یکجا جمع میکنم . مقصود اینست که برای ارضای تو هم زاهدم  
و هم باده نوش .

منظور از نقش و صورت سازی جمع این دو ضد است

**دلق گدای عشق را گنج بود در آستین  
زود بسلطنت رسد هر که بود گدای تو**

**محصول بیت -** در آستین دلق گدای عشق گنجی وجود دارد ، یعنی آستین

دلوق گدای عشق مخزن است . پس هر کس که گدای عشق تو باشد، زود به سلطنت میرسد . مراد : هر که عاشق تو شود در اندک زمان به پادشاهی میرسد .

شاه نشین چشم من تکیه گاه خیال تست  
جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو

شاه نشین چشم من - اضافه بیانیه . تکیه گاه ، ظرف مکان ، یعنی معتمد .  
تکیه گاه خیال تو ، هر دو اضافه لامیه . جای دعاست ، اضافه لامیه یعنی میتوان گفت  
موقع و محل دعاست . شاه من ، اضافه لامیه و منادا . «بی تو مباد جای تو» خبر منادا  
یعنی مقصود بالندا .

**محصول بیت -** ای جانان شاه نشین چشم من ، تکیه گاه خیال تست . در واقع  
جای دعاست که بگویم : ای شاه من ، بی تو مباد جای تو . یعنی همیشه جلو چشم  
مجسم باشی و بدون خیالت نباشم . حاصل مطلب از چشم و نظرم محو نباشی . شاه من ،  
به طریق سحر حلال در جمله ما قبل و ما بعدش قابل صرف است . فتأمل .

شور شراب و سرعشق آن نفسم رود ز سر  
کین سر پر هوس شود خاک در سرای تو

**محصول بیت -** شور شراب و غوغای سرعشق ، آن ساعت و آن وقت از سرم  
خارج میشود که این سر پر هوسم خاک در سرایت گردد . یعنی وقتی که سرم تبدیل به  
خاک درت شد دیگر دلم آسوده میشود و از همه گونه شور و تشویش فارغ البال میشود .

خوش چمنست عارضت خاصه که در بهار حسن  
حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو

عارض - در اینجا به معنای ریش است که مراد «خط» جانان است ، اما در  
اکثر اشعار به معنای «معروض» بکار رفته . خاصه ، در این بیت به معنای خصوصاً و  
مصدر است . که ، حرف بیان . بهار حسن ، اضافه بیانیه . و مرهون مصراع دوم . حافظ  
خوش کلام ، اضافه بیانیه . خوش کلام ، از اقسام ترکیبات وصفی : خوش سخن .  
مرغ سخن سرای تو ، اضافه بیانیه و لامیه . و سخن سرای ، ترکیب وصفی از سراییدن

به معنای سرودن.

سخن - درسین و خا ، فتحه و ضمه جایز است ، علی التماکس فتأمل .  
 محصول بیت - عارضت : خط تازهات چمن زیبائی است . خصوصاً که حافظ  
 شیرین سخن در بهار حسن و زیبائیات بلبل سخن سرایت شده .  
 حاصل کلام : خط و عارضت چمنی زیباست . خصوصاً که در طراوت و تازگی  
 حسنت، حافظ شیرین کلام بلبل دستان سرایت شده است . مراد: تو زیبایی و اینچنین  
 عاشق بی نظیر داری .

وله ایضاً

از بحر هزج مثنوی سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

## فزل چهار صد و هفتادوم

مرا چشمیست خون افشان ز دست آن کمان ابرو  
جهان پرفتنه خواهد شد از آن چشم و از آن ابرو

چشمی است - یا حرف تنکیر

**محمول بیت** - از دست آن کمان ابرو چشم خون افشان است : خون میگیریم  
چه کنم که حتی جهان از آن چشم و ابروی جانان پراز فتنه خواهد شد.

غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی  
نگارین گلشنش رویست و مشکین سایبان ابرو

غلام چشم آن ترکم ، اضافه‌ها لامیه . که ، حرف رابط صفت . خواب خوش  
مستی ، اضافه بیانیه و لامیه . نگارین ، یا حرف نسبت و نون تأکید . گلشنش رویست ،  
تقدیرش : گلشن است رویش ، است به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده .

**محمول بیت** - غلام چشم آن جانانم که در خواب شیرین مستی ، رویش گلشن  
مزین و منقش و ابرویش سایبان است .

شین «ضمیر» برمیگردد به «ترك»

هلالی شد تنم زین غم که با طغرای مشکینش  
که باشد که بنماید ز طاق آسمان ابرو

هلالی - یا حرف تنکیر . که ، حرف بیانی . طغرای مشکینش ، اضافه بیانیه ،  
طغرا : علامتی است که در بالای بروات و احکام ترسیم میشود ، اما در اینجا مراد از آن

ص ۱۶۷ جلد سوم شرح

ابروست. که ، اسم است به معنای چه کسی. که ، حرف بیانی . طاق : کمر ، طاق  
آسمان ، اضافه بیانی

**محصول بیت -** وجودم از این غصه هلالی شد که با وجود طغرای مشکین  
جانان یعنی با وجود ابروی مشکینش ، ماه کیست که از طاق آسمان ابرو نشان دهد.  
مراد از «مه» «هلال» میباشد . حاصل بیان در صورتیکه ابروی جانان هست ، هلال  
چه حقی دارد که از طاق آسمان خودی نشان دهد.

**تـ و کافر دل نمی بندی نقاب زلف و میترسم**

**که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو**

کافر دل - صفت مرکب : بی رحم و شفقت . نقاب زلف ، اضافه بیانی . واو ،  
حرف حال . میترسم ، مرهون مصراع دوم . که ، حرف بیانی . خم آن دلستان ابرو ،  
اضافه لامیه و بیانیه ، زیرا تقدیرش : خم آن ابروی دلستان است ، که به ضرورت وزن  
وقافیه و ردیف تأخیر افتاده است فتأمل .

**محصول بیت -** تو بی رحم و سنگدل نقاب زلفت را نمی بندی : رویت را با  
نقاب زلف نمی پوشانی چون از این میترسم که خم آن ابروی دلستان محرابم را  
بگرداند . یعنی از محراب مساجد مرا منصرف و مایل بخودش کند . مقصود از عبادت  
محرابم بگرداند : محراب معهود را ترك کنم و به جایش خم ابروی ترا محراب  
خویش سازم .

**روان گوشه گیران را جبینش طرفه گلزار است**

**که بر طرف چمن زارش همی گردد چمان ابرو**

گوشه گیر - ترکیب وصفی ، الف و نون ، ادات جمع ، «را» حرف تخصیص .  
جبین ، پیشانی است . طرفه : عجب . که ، حرف رابط صفت . طرف چمن زار ،  
اضافه لامیه . گردد ، فعل مضارع مفرد غایب ، ابرو فاعلش ، میگردد ، لفظ مشترك است  
بین : میشود و گردش میکند . چمان ، صفت مشبه یعنی تفرج کنان و خرامان .

**محصول بیت -** پیشانی جانان ، گوشه گیران یعنی عزیزان منزوی را گلزار

عجیبی است . و در کنار چمنزار یعنی ریش جانان ابرو وانش جلوه گری میکند  
پیشانی یار را به گلزار و ریشش را به چمنزار تشبیه نموده است .

همیشه چشم مستت را کمان حسن در زه باد  
که از شست تو تیر او کشد برمه کمان ابرو

**محمول بیت -** چشمان مستت دائماً در زه کمان حسن باشد ، یعنی همیشه زیبا  
باشد . در زه کمان بودن تیر کنایه از آماده و حاضر بودنش است برای تیر اندازی .  
در مصرع دوم میگوید : زیرا تیر چشمت با شست تو برمه کمان ابرو  
کشد .

رقیبان غافل و ما را از آن چشم و جبین هر دم  
هزاران گونه پیغامت و حاجب در میان ابرو

حاجب - بدو معناست : ابرو و دربان .

**محمول بیت -** رقیبان غافلند ، در حالیکه از چشم و پیشانی جانان هر دم  
هزار گونه پیغام بمامیرسد ، و واسطه خبر هم میانمان ابروست . خلاصه واسطه پیغام  
بین من و جانان ابرویش است .

دگر حورو پری را کس نگوید با چنان حسنی  
که این را اینچنین چشم است و آنرا آنچنان ابرو

حسنی - یا حرف تنکیر . که ، حرف بیانی

**محمول بیت -** با وجود حسن جانان ، دیگر کسی به حور و پری نمیگوید  
که : چشم این یکی این اینطور - و ابروی آن یکی آنطور است . مقصود اینست :  
در مقابل زیبائی جانان دیگر کسی چشم و ابروی حور و پری را نمی پسندد .  
در بیت لف و نشر مرتب رعایت شده است .

اگر چه مرغ زبرک بود حافظ در هوا داری  
بتیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو



**محصول بیت -** اگر چه جافظ در هواداری یعنی در عالم عشق و علاقہ چون مرغ زیر کی بود ، اما چشم آن کمان ابرو با غمزہ شکارش کرد . مراد : با وجود اینکہ خیلی زیرک بود باز شکار چشم جانان گشت و زیر کی فایده نبخشید .  
وله ایضاً

ار بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## فزل چهار صد و هفتاد و یکم

خط عذار یار ۵۵ بگرفت ماه از او  
خوش حلقه ایست لیک بدر نیست راه از او

خط عذار یار - هر دو اضافه لامیه . عذار : رستنگاه ریش است . بعضی گویند:  
عذار فاصله واقع بین ریش و گوش است . که ، حرف رابط صفت . بگرفت ، با حرف  
تأکید، گرفت در اینجا به طریق ایهام واقع شده : یک معنای آن خسوف است و  
معنای دیگرش یعنی منقل و شرمنده گشت .

جمله «بگرفت ماه» بدو وجه قابل تعبیر میباشد ، یکی بطریق ادعا که مراد  
خسوف ماه است . دومی مراد از ماه «روی یار» و مراد از گرفتگی ریش است که  
احاطه اش میکند، پس خط عذار چون ماه رویش را خسف کرد یعنی صورت یار زیر  
خط «ریش» ماند

محصول بیت - خط عذار یار که ماه از آن گرفت ، حلقه زیبایی است ، اما  
برای خروج از آن راهی نیست ، مراد: هر که بآن گرفتار گردد هرگز خلاصی  
نمی یابد .

اب-روی دوست گوشه محراب دولتست  
آنجا بمال چهره و حاجت بخواه از او

گوشه محراب دولت - مجازاً اضافه لامیه است . بمال ، با حرف تأکید  
مال فعل امر مفرد مخاطب از مصدر مالیدن .

ص ۱۶۳ جلد سوم شرح

**محصول بیت - ابروی دوست گوشه محراب دولت است :** دولت محض است پس چهرهات را بانجا بمال و از آن حاجت طلب کن که دولت وصال میسرت گردد. از قرار معلوم به جاهای مبارك که دعاها در آنجا مستجاب میشود، نیازمندان رویشان را میمالند و حاجت میخواهند. اما رو مالیدن به ابروی جانان ظاهراً مخالف این عادت است اگر چه کلام ادعائی است.

**ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاك د'ر  
کالینه ایست جام جهان بین که آه از او**

جرعه نوش - ترکیب وصفی . جرعه نوش مجلس جم ، هر دو اضافه لامیه . سینه ، مفعول اول و پاك مفعول دوم فعل «دار» . کالینه ، که حرف تعلیل . آینه‌ای است ، یا حرف وحدت . جام جهان بین ، اضافه بیانی و ترکیب وصفی از بینیدن : جهان بیننده یعنی جهان بوسیله آن دیده میشود لذا جهان بینش گفته اند ، اکثر جهان نما گویند یعنی نماینده دنیا .

**محصول بیت - ای جرعه نوش مجلس جم سینهات را پاك نگهدار :** در ضمیر و اندرون فکرم مخالف نکن زیرا جام جهان نما آینه‌ای است که آه از آن یعنی امان از آن آینه زیرا هیچ چیز را مخفی نگه نمی‌دارد و هر چه باشد تماماً آشکار و نمایان می‌سازد . مقصود : جام شاه آینه‌ای است دارای خواص مذکور ، پس هر چه از دلت بگذرد همه را سینمایاند .

سبب جمع آه و آینه در یکجا بدان جهت است که آینه با آه سازگار نیست و فوری از آه مکدر میگردد.

**کردار اهل صومعهام کرد می پرست**

**این دود بین که نامه من شد سیاه از او**

کردار - به فتح کاف عربی ترکیب وصفی است به معنای عمل و یا کار ، زیرا «کرد» در اینجا اسم است به معنای فعل و آر ، مخفف و از مصدر آریدن «کرد آرنده» یعنی به وجود آورنده فعل و عمل ، اما بعدها مطلقاً به عمل تخصیص دادند و کردار

زشت و کردار خوب گفتند : کار خوب و کاربرد.

صومعہام ، میم «ضمیر» در معنا بہ می پرست مر بوط است : می پرستم . مراد از دود ، کردار و یا کار اہل صومعہ است . کہ ، حرف بیانی .

**محصول بیت -** کار اہل صومعہ می پرستم کرد یعنی عامل عمل آنها بودن رسوایم کرد، بہین دود کردار صومعہ داران چہ تأثیری دارد کہ نامہ عمل من از آن سیاہ شد، اعمال اہل صومعہ گناہکارم کرد . خلاصہ مطلب سبب می پرستی من شد.

**شیطان غم ہر آنچہ تـواند بگو بکن  
مـن بردہام بیادہ فروشان پناہ از او**

شیطان غم - اضافہ بیانی . بگو ، خطاب عام . بکن ہم خطاب است .

**محصول بیت -** بہ شیطان غم و غصہ بگو ہر چہ از دستش برمیاید : بہ ہر چہ قادر است دربارہ من بکند کہ ترسی از آن ندارم . زیرا من از او بہ بادہ فروشان پناہ بردہام . مراد : من از شر شیطان بہ میکدہ پناہ بردہام لذا در امانم . حاصل اینکہ بہ بادہ نوش غم دست نمیدہد .

**ساقی چراغ می برہ آفتاب دار  
گو بر فروز مشعلہ صبحگاہ از او**

ساقی - منادی . چراغ می ، اضافہ بیانیہ . رہ آفتاب ، اضافہ لامیہ . گو ، خطاب بہ ساقی . بر ، حرف تأکید . فروز ، فعل امر مفرد مخاطب : روشن کن (شعلہ ور کن).

مشعلہ صبحگاہ ، اضافہ بیانیہ .

**محصول بیت -** ای ساقی چراغ می را بہ راہ آفتاب بگیر ، و بہ خورشید بگو مشعل صبحگاہی را از چراغ می روشن کن . مراد : بہ آفتاب بگو ، عالم را از ضیاء و نور می روشن و پر نور کن .

**آبی بـروزنامہ اعمال ما فشان  
بتوان مگر سترد حـروف گناہ از او**

آبی - یا حرف وحدت و یا تنکیر . بروز نامہ ، با حرف صلہ . و مراد از

روزنامه «دفتر» است روزنامه اعمال ما ، اضافه‌ها لامیه . فشان ، فعل امر مفرد مخاطب :  
پاش .

سترده ، در اینجا به معنای ستردن . حروف گناه ، اضافه بیانیه .  
**محصول بیت** - ای ساقی بروزنامه : به دفتر اعمالمان آبی پاش .  
مراد اینست دفتر اعمالمان را با پاده خیس کن . شاید که بتوان حروف گناه  
را از آن سترده . یعنی شاید که حروف گناهانمان را بتوانیم بشوئیم و از بین ببریم . دفتر  
گناهانمان را با می بشوئیم و پاکش کنیم .

**آیا درین خیال که دارد گدای شهر  
روزی بود که یاد کند پادشاه از او**

آیا - به معنای عجب است .

**محصول بیت** - عجباً روزی میشود که پادشاه باین خیال بیفتد که در این شهر  
گدائی هست و یادی از او بکند . یعنی خیال گدا در این است که پادشاه او را بخاطر  
بیاورد . مراد : عجباً روزی بود که شاه او را یاد کند . خلاصه مقصود اینست .  
عجباً جانان روزی عاشق خود را یاد میکند .

**حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد  
خالی مباد عرصه این بزمگاه از او**

که - حرف رابط صفت . ساز مجلس عشاق ، اضافه‌ها لامیه . راست کرد ،  
تکمیل کرد ، یعنی ساز را کوک کرد و آماده نواختن کرد . عرصه ، میدان یعنی فضای  
وسط سرای را گویند اما در این بیت مراد فضای وسط مجلس عشاق است .  
عرصه این بزمگاه - اضافه بیانیه .

**محصول بیت** - حافظ که اسباب و آلت نوازندگی مجلس عشاق را ترتیب  
داد و آماده و مهیا نمود ، پس عرصه بزمگاه عشاق از وجود او خالی نباشد . یعنی  
دائماً برای این گونه خدمت آماده باشد .

سازو عشاق و راست از اقسام مراعات نظیر میباشد .

وله ایضاً

از بحر رجز : مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن

## غزل چهار صد و هفتاد و دوم

گلبن عیش میدمد ساقی گلعداز کو  
باد بهار میوزد باده خشتگوار کو

گلبن - درخت گل . گلبن عیش ، اضافه بیانیه . میدمد ، فعل مضارع مفرد غایب ، در این بیت به معنای سبز میشود . ساقی گلعداز : از اقسام صفت مرکب یعنی ساقی که گونه‌هایش چون برک گل است . باد بهار ، اضافه لامیه . میوزد ، فعل مضارع مفرد غایب . باده خوشگوار ، اضافه بیانی : شرابی که سبب نشاط میگردد .

هر گل نوز گلرخی یاد همی دهد ولی  
گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو

گل نو - اضافه بیانی . گلرخ ، از اقسام صفت مرکب یعنی گونه‌ی چون گل . یا ، حرف وحدت . گوش سخن شنو ، اضافه بیانی . سخن شنو ، ترکیب وصفی ، از شنویدن : سخن شنونده . دیده اعتبار ، اضافه بیانیه .

**محصول بیت -** هر گل تازه ، یک زیبایی را به خاطر میاورد . اما گوش سخن شنو کجاست . مراد : چشم عبرت کجاست که از گل تازه معانی درک کند . یعنی اگر با نظر اعتبار بنگرند ، از هر نباتی که از زمین میروید ، پندی و عبرتی گرفته میشود .

مجلس بزم عیش را غالیه مراد نیست  
ای دم صبح خوش نفس نافع زلف یار کو

مجلس بزم عیش - هر دو اضافه لامیه . بزم اینجا به معنای صحبت است .

ص ۱۶۵ جلد سوم شرح

«را» ادات تخصیص. غالباً مراد، اضافه بیانیی غالبه. ترکیبی است از مشک و چیزهای دیگر. دم صبح خوش نفس، اضافه لامیه و بیانیه. خوش نفس، صفت مرکب. نافه زلف یار اضافه بیانیه و لامیه.

**محصول بیت - مجلس بزم عیش را غالباً مراد نیست:** صحبتها و گفتگوها مطابق مراد ما پیش نمیرود در مجلس عیش. مقصود: مجلس بزم عیش دلخواه ما نیست. ای دم صبح خوش نفس نافه زلف یار کجاست تکه مجلس ما را غالبه افشانی کند. یعنی احتیاج به نافه زلف یار داریم که مجلس عیش ما را معطر کند.

**حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا**

**دست زدم بخون دل بهر خدا نگار کو**

حسن فروشی - حسن فروش، ترکیب وصفی: فروشنده حسن. یا، حرف مصدری. حسن فروشی گل، اضافه لامیه، تقدیرش: حسن فروشی گل را تحمل نیست. به ضرورت وزن «را» ترك شده.

**محصول بیت - حسن فروشی گل را تحمل نیست،** ای صبا دست به خون دلم زدم خدا را نگار کو. دست به خون دل زدن، کنایه است از الم و محنت. مراد: ای صبا از رنج فراق جانان دل خون شدم، از نگار خبری بده، چونکه وقتی نگار حاضر باشد برای گل مجال حسن فروشی نمیماند.

**شمع سحر ز خیرگی لاف ز عارض توزد**

**خضم زبان دراز شد خنجر آبدار کو**

شمع سحر - اضافه لامیه. خیرگی، به معنای اختطاف است، اما در اینجا مراد: کم نوری و بی نوری و بی پرتوی است. عارض تو، اضافه لامیه. خضم مبتدا، زبان دراز شد، خبرش. زبان دراز، صفت مرکب. خنجر آبدار، اضافه بیانی و آبدار، ترکیب وصفی و در اینجا به دو معناست فتأمل.

**محصول بیت - شمع سحر از بی نوری و بی ضیائی لاف از عارض تو زد.** یعنی خودش را به صورت تو تشبیه کرد. پس دشمن زبان درازی است. خنجر آبدار کجاست

۱ - خیرگی: بی پروائی بی شرمی، مناسبتر است. مترجم

که سرش را از بدن جدا کنم . مراد از خنجر مقراض است .

**گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو**

**مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو**

**محصول بیت -** جانان گفت : مگر از لب لعل من آرزوی بوسه نداری ، یعنی آرزو نمیکنی که از لبم بوسه بگیری؟ گفتمش : در این آرزو مردم ، اما قدرت اختیار کو : برای بوسیدن لب من اختیار ندارم و گرنه هوس و آرزویم به نهایت درجه است . چه عاشق مراد و مقصودی جز بوسیدن لب معشوق ندارد .

**حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمت**

**از غم روزگار دون طبع سخنگزار کو**

خازن گنج - اضافه اسم فاعل به مفعولش . گنج حکمت ، اضافه بیانی . طبع سخنگزار ، اضافه بیانی . سخنگزار ، ترکیب وصفی : ادا کننده سخن .  
**محصول بیت -** اگر چه حافظ خزینه دار گنج حکمت است . مراد حافظ سخنانش حکیمانه است چونکه خودش اهل حکمت است . اما از دست غم روزگار طبع سخنگوی کو . یعنی غم روزگار مانع ادای سخنان حکیمانه است ، والا قدرت و توانائیش در سخنگزاری به حد کمال است .

وله ایضاً



از بحر مضارع : مفعول فاعلات و مفاعیل فاعلن

## فزل چهار صد و هفتاد و سوم

ای پیک راستان خبر یار ما بگو  
احوال گل به بلبل داستانرا بگو

داستان - مخفی داستان ، به معنای حکایت و قصه است .

**محصول بیت -** ای پیک درستکاران و راستان ، از یار ما خبری برسان بما و ضمناً حال گل را هم به بلبل داستانرا خبر بده . مراد : حال و احوال معشوق را به عاشق بیچاره بگو .

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور  
با یار آشنا سخن آشنا بگو

محرمان خلوت انس - اضافه ها لامیه است . یار آشنا ، اضافه بیانی . سخن آشنا اضافه لامیه .

**محصول بیت -** خطاب به پیک میفرماید : ما محرمان خلوت انسیم غم مخور ، یعنی خبر یار را به ما بگو و نترس که ما بیگانه نیستیم بلکه محرمان یاریم . به یار آشنا سخن آشنا بگو و غم مخور .

بر این فقیر نامه آن محتشم بخوان  
با این گدا حکایت آن پادشا بگو

**محصول بیت -** ای پیک برای این فقیر نامه آن محترم و بزرگوار را بخوان . مراد قصه آن پادشاه را برای این گدا تعریف کن .

ص ۱۶۸ جلد سوم شرح

**دلہا زدام طرہ چو بر خاک میفشاند  
با آن غریب ما چہ گذشت از ہوا بگو**

میفشاند - در این بیت ، ماضی صرف است بہ معنای «فشاند» . غریب ما ، اضافہ لامیہ و مراد از غریب «دل» و مقصود از ہوا ، «محبت» است .

**محصول بیت -** وقتی جانان ، دلہا را از طرہ اش بر خاک افشاند «انداخت» بگو بہ بینم بآن دل غریب ما از عشق چہ گذشت . یعنی از طرہ جانان کہ بر خاک افتاد چہ حالی پیدا کرد .

**گر دیگر ت بدان در دولت گذر بود  
بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو**

**محصول بیت -** ای پیک اگر بارد گر ، بآن در دولت گذرت افتاد : اگر بآن در دولت رسیدی ، پس از ادای خدمت و عرض دعا بگو :

**در راہ عشق فرق غنی و فقیر نیست  
ای پادشاہ حسن سخن با گدا بگو**

**محصول بیت -** این بیت مقول قول است . ای پادشاہ حسن ، در عالم عشق بین غنی و فقیر فرق نیست پس با گدا ہم حرف بزن یعنی در این صورت از مصاحبت با من گدا عار نداشته باش .

**ہر کس کہ گفت خاک در دوست تو تیاست  
گو این سخن معاینہ در چشم ما بگو**

گو - خطاب عام

**محصول بیت -** ہر کس کہ گفت : خاک در دوست تو تیاست ، تو بگویش کہ این سخن را آشکارا در پیش چشم ما بگو . مراد : خاک در دوست اکسیر است و بلکہ از اکسیر ہم عزیز تر است . چشم و توتیا و معاینہ ، نسبت بہم خوب واقع شدہ اند .

**صوفی کہ منع ما ز خرابات میکند  
گو در حضور پیر من این ماجرا بگو**

گو - باز خطاب عام است ، منع ما ، مصدر بہ مفعولش اضافہ گشتہ .

**محصول بیت -** صوفی که ما را از خرابات منع میکند، بگوش: این ماجرا را در حضور پیر ما بگو و به بین چه جوابی میشنوی . یعنی منع کردن ترا با ادله معقول رد میکند.

آن می که در صبودل صوفی بعشوه برد  
کی در قدح کرشمه کند ساقیا بگو

**محصول بیت -** خواجه به طریق ادعا میفرماید: آن می که در صبوست با عشوه دل از صوفی ربود و برد، به ساقی بگو: پس کی در قدح کرشمه خواهد کرد. مراد: کی به مجلس میاید که خورده شود و قتش را تعیین کن.

برهم چو میزد آن سر زلفین مشکبار  
با ما سرچه داشت بیا ای صبا بگو

برهم میزد - پریشان میکرد. میزد، جایز است، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» باشد و یا ماضی مطلق. فعل «داشت» هم همینطور است.

**محصول بیت -** وقتی که سر دوزلف مشکبار را پریشان میکرد، یا کرد، ای صبا بگو درباره ما چه خیال میکرد یا چه خیال داشت. مراد: ای صبا بگو با ما میخواست چه کار کند. یعنی منظورش از برهم زدن سر زلفینش پریشان حال کردن دل ماست.

مرغ چمن ز ناله من دوش میگریست  
آخر تو واقفی که چه رفت ای صبا بگو

مرغ چمن یعنی بلبل. رفت، در اینجا یعنی واقع شد و یا رخ داد. واقفی، یا «ضمیر» خطاب.

**محصول بیت -** بلبل، از ناله من دیشب میگریست و یا گریست. ای صبا تو واقفی که چه رخ داده پس بگو. مراد: ای صبا تو میدانی که بلبل از ناله من چرا میگریست، دلیلش را بگو. حاصل مطلب سبب گریه اش چیست بما خبر بده.

قافیه این بیت با بیت سابق یکسان است و چون بیت سابق در دواوین نایاب است لذا احتمال دارد که از آن حضرت خواجه نباشد.

جان پرورست قصۂ ارباب معرفت  
رمزی برو پیرس و حدیثی بیابگو

محصول بیت - خطاب بہ صبا میفرماید : ای صبا قصۂ ارباب معرفت جان  
پرور است پس حال برو از اہل معرفت رمزی پیرس و بیا و بہ ما خبر بگو

ہر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر  
شاهانہ ماجرای گناہ گدا بگو

محصول بیت - ہر چند کہ ما بدهستیم ، اما تو بہ سبب آن نقص ما را مورد  
مؤاخذہ قرار مدہ ، بلکہ چگونگی گناہ گدا را با اغماض شاہانہ تعریف کن . یعنی  
با عتاب و خطاب عقوبتیمان مکن .

حافظ گرت بہ مجلس او راہ میدہند  
می نوش و ترک زرق ز بہر خدا بگو

ضمیر او برمیگردد بہ شاہ

محصول بیت - ای حافظ اگر بہ مجلس شاہ راہت میدہند : اگر محرم  
مجلس شاہ ہستی بادہ بنوش و مکرو حیلہ را از بہر خدا ترک بگو ، یعنی بگو کہ زرق  
و ریا را ترک گفتم .

آن مفسر یکہ در این بیت «بگو» را بہ معنای «بکن» گرفتہ بدلیلی کہ با کلمۂ  
«ترک» بکار رفتہ است ، باید گفت اگر اینگونہ معانی از خود ساختہ را ترک میکرد  
بہتر بود .

رد شمع

ولہ ایضاً فی حرف الہاء

از بحر مجتہ : مفاعیلن فعلا تین مفاعیلن فعلا ت

## فزل چهار صد و هفتاد و چهارم

خنك نسیم معنبر شمامه دلخواه  
که در هوای تو برخاست بامداد پگاه

خنك - لفظ مشترك است ما بین «مبارك» و «سرد» و در این بیت به طریق ایهام ذکر شده .

نسیم، از بو تجرید شده . معنبر اسم مفعول از باب دحرج . شمامه ، در این بیت به معنای «بو» است . دلخواه، ترکیب وصفی از مصدر خواهیدن : چیزی که دل میخواهد و مورد علاقه اش است .

نسیم معنبر و شمامه دلخواه ، هر دو اضافه بیانی . که ، حرف رابط صفت و یا حرف تعلیل . هوای تو ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . برخاست : در لغت یعنی بلند شد اما اینجا یعنی ظاهر و هویدا گشت .

بامداد و بامدادن : صبح زود یا سحر . پگاه ، این کلمه را اعجام به فتح بای عجمی و کاف عجمی و رومیان با «بای عربی» میخوانند، دم صبح را پگاه گویند

**محصول بیت - نسیمی** که بامداد پگاه در عشق تو وزیدن گرفت میمون مبارک است . مراد : نسیم مبارکی است که در عشق تو صبح خیلی زود پیدا شد . یعنی آن نسیمی که صبح زود در آرزو و عشق تو ورزید همایون و نیرومند است . حاصل کلام آن نسیمی که به خاطر عشق تو برخاست طالع دار و سعادت مند است .

ص ۱۸۲ جلد سوم شرح .

**دلیل راه شوای طائر خجسته لقا**  
**که دیده آب شد از شوق خاک آن درگاه**

دلیل راه - اسم فاعل به مفعولش اضافه شده. شو، به فتح شین فعل امر مفرد مخاطب به معنای «کن» در عربی. طائر، در اینجا واسطه‌ای است چون پیک و کبوتر بین خودش «شاعر» و جانان. خجسته لقا، صفت مرکب: کسیکه صورت مبارک دارد که، حرف تعلیل.

دیده مبتدا. آب شد خبرش. شوق خاک، اضافه مصدر به مفعولش. خاک آن درگاه اضافه لامیه.

**محصول بیت -** ای طائر مبارک لقا، رهبر ما شو زیرا از شوق خاک درگاه جانان چشممان آب شد: از بس در انتظار خبری از آن جانب چشم بر راه ماندیم چشمهایمان کم سو شد. حاصل: از پیک خبر مسرت بخش از طرف جانان طلب میکند. یعنی اگر از جانب جانان اجازه هست دلیل راه ما شو بدان سو که از شوقش دیده ما آب شد.

**بیاد شخص نزارم که غرق خون دلست**  
**هلال را ز کنار شفق کنند نگاه**

بیاد شخص نزارم - با حرف مصاحبت، اضافه لامیه و بیانیه. یاد: بخاطر آوردن یعنی تذکار. مراد از «شخص» وجود خودش است (شاعر). نزارم - لاغر. که غرق خون دلست، که حرف رابط صفت، و اضافه‌ها لامیه. هلال را، «را» ادات مفعول در کنار افق، اضافه بیانیه. کنند، در اینجا فعل مضارع جمع غایب. احتمال دارد فعل امر جمع غایب باشد یعنی میکنند و بکنند. نگاه، نظر.

**محصول بیت -** بیاد تن ضعیف و لاغر من که غرق خون دل است، از کنار شفق به هلال نگاه میکنند، یا نگاه بکنند. مقصود: کسانی که مایلند تن ضعیف و رنجور مرا که غرق خون دل است به بینند از کنار شفق به هلال بنگرند. وجود خودش را به «هلال» و خون دلش را به شفق تشبیه کرده.

کسانی که بجای «شفق» افق نوشته‌اند، از تشبیه غافل بوده‌اند.

**بعشق روی تو روزی که از جهان بروم**  
**ز تربتم بدمد سرخ گل بجای گیاه**

**محصول بیت -** با عشق روی تو، روزیکہ از دنیا بروم، از قبرم بجای گیاه سبز گل سرخ میدمد . چونکہ رویت گل سرخ است .

منم کہ بی تو نفس میزنم زہی خجالت  
مگر تو عفو کنی ورنہ چیست عذر گناہ

**محصول بیت -** منم کہ بی تو نفس میزنم، یعنی زندہ مانده‌ام . زہی خجالت یعنی شرمندگی است کہ باوجود فراق تو زندہ‌ام . گناہم را مگر تو عفو کنی . وگرنہ من در مقابل گناہم هیچگونہ عذری ندارم . مراد : مگر تو گناہمرا عفو کنی ، والا من از بابت گناہ و تقصیراتم بہ هیچ عنوان نمیتوانم عذر بخوام . حاصل بیان بی تو زندہ ماندن گناہ بزرگی است .

زدستان تو آموخت در طریقہ مہر  
سپیدہ دم کہ ہوا چاک زد شعار سیاہ

شعار - لباس زیر است : لباسی کہ با تن مماس است چون پیراہن زیر . دثار، لباس روست چون فراجہ و پوستین .

**محصول بیت -** ہوا از دوستان تو یاد گرفت کہ سپیدہ دم در طریق محبت لباس سیاہ شب را چاک زد، مراد: پارہ کردن لباس سیاہ شب را در راه عشق، ہوا از دوستان تو تعلیم گرفت .

حاصل مطلب ، ہوادید کہ دوستان از شدت اشتیاق عشق نسبت بہ تو جامہ چاک میزنند، لذا اوہم لباس سیاہ شب را ہنگام صبح چاک رد و عالم را سفید کرد . کسانی کہ در معنای مجہوعی بیت گفتہ اند : از دوستان تو آموخت . و در طریق محبت در سپیدہ دم ہوا شعار سیاہ خود را چاک زد . این مفسرین معنای بیت را با ایہام عجیبی چاک زدہ اند .

مدہ بخاطر نازک ملالت از من زود  
کہ حافظ تو خود این لحظہ گفت بسم اللہ

**محصول بیت -** بہ خاطر نازکت از من زود ملالت مدہ : از من فوری رنجیدہ

مشو و مکدر مباش. حاصل بیان از اینکه از تو زیاد شکایت میکنم، فوری ناراحت و تنگدل مشو. زیرا حافظ تو تازه بسم الله گفته است. .  
 یعنی تازه به شکایت شروع کرده. پس هنوز وقت ملالت خاطرت نرسیده است صبر کن تا بلای هجران را تمام و کمال بیان کند.  
 کسیکه در مصراع اول بجای «زود» «راه» نوشته، به معنای بیت راه نیافته است.  
 و در مصراع دوم. نوشته اند: که حافظ تو، خود این لحظه بسم الله گفت یعنی مطیع او امرت هستم. این مفسر هم به امر بیت اطاعت نکرده است.

وله ایضاً



از بحر متقارب فعلن فعولن فعلن فعولن

## غزل چهار صد و هفتاد و پنجم

عیشم مدامت زان لعل دلخواه  
کارم بکامت الحمد لله

مدام - بطریق ایهام بیان شده . لعل دلخواه ، اضافه بیانی و دلخواه ترکیب وصفی از مصدر خواهیدن . لعل دلخواه : لعلی که دل پسند و مورد علاقه دل است .  
محصول بیت - عیش و صفای من از آن لب لعل دلر با همیشگی است . یعنی از لب جانان بکام دل و به مراد رسیده ام ، الحمد لله کارم بمرادم است .

ای بخت سرکش تنگش برکش  
که جام زرکش که لعل دلخواه

تنگ - در اینجا به معنای محکم و مراد از «بر» سینه است .

محصول بیت - ای بخت سرکش : ای طالع من که در مطاوعت من نیستی ، آن جانان را محکم به برت کش . مراد : میل و رغبتش را جلب کن و نسبت بخودت راغب کن و ضمناً اگر میسر گردد گاه قدح طلائی را سر بکش و زمانی لب لعل جانان را که دل در آرزویش است .

در خصوص خواسته های مذکور از طالعش یاری میطلبد .

مارا بمستی افسانه کردند  
پیران جاهل شیخان گمراه

محصول بیت - پیران نادان و شیخان گمراه ، ما را به مستی داستان کردند

ص ۱۹۴ جلد سوم شرح

یعنی شیخهای گمراه از راه حق: شیخان ضال.

از قول زاهد کردیم توبیه  
وز فعل عابد استغفرالله

محصول بیت - از قول زاهد توبه کردیم ، و از فعل عابد استغفار میکنیم .  
حاصل بیان نه به قول او و نه به فعل این ، با هیچکدام عمل نمیکنیم .

جانا چه گویم شرح فراق  
چشمی و صدنم جانی و صد آه

چشمی و جانی - یاها از برای وحدت است .

محصول بیت - ای جانان درد و محنت جدایی را چگونه برایت شرح دهم :  
بچه وجه بیان کنم چشمی و صدنم ، جانی و صد آه . یعنی چشم روزی صد بار میگرید  
و هر آن صد آه جانسوز میکشم و ناله میکنم .

کافر مبیناد این غم که دیدست  
از قیامت سرو از عارضت ماه

مبیناد - فعل نهی غایب ، موقع دعائی دارد : نبیند

محصول بیت - این غمی که سرو از قیامت و ماه از عارضت دیده کافر نبیند .  
دیدست در اصل دیده است بوده به ضرورت وزن های رسمی و همزه مجتلبه ترك شده  
است .

از صبر عاشق خوشتر نباشد  
صبر از خدا خواه صبر از خدا خواه

صبر عاشق - اضافه لامیه .

محصول بیت - هیچ چیز بهتر از صبر عاشق نیست : برای عاشق هیچ چیز بهتر  
از صبر کردن نیست ، پس صبر از خدا بخواه . مراد : تو نمیتوانی درد عشق را تحمل  
کنی ، از خداوند صبر بخواه . تکرار از اقسام تأکید لفظی است .

دلوق ملامع زنیار راهست  
صوفی بیند از این رسم و این راه

دلوق ملامع - اضافه بیانی: خردهای را گویند که از تکه پارچههای رنگارنگ

دوخته شده باشد، مانند خرقة بعضی ہندیان .

**محصول بیت -** خرقة ملمع زناہ راہ حق است یعنی نشانہ ریاست ، پس ای صوفی این رسم و این آئین را ترک کن، مقصود خرقة ملمع کہ نشان ریا و زناہ طریق حق است از خودت دور کن تا اہل توحید شوی .

مصراع اول را نوشته اند : دلق ملمع چون زناہ راہست ، این مفسر در وزن وہم در معنا خطا کردہ است .  
رد سروری

مصراع دوم را نوشته اند: صوفی ندارد این رسم و این راہ و در معنایش گفته اند: صوفی را این رسم و این راہ نیست ، این یکی ہم در لفظ و معنا خبط عشوا کرده است  
رد سروری

### وقتی برویش خوش بود وقتم از وصل جانان صد لوحش اللہ

لوحش اللہ - در اصل «لا لوحش اللہ» بودہ عربیاً «لوحش اللہ» گفته اند، یعنی خداوند تعالی وحشت ندهد ، در اینجا مراد : ما را از وصال جانان دور نکند.  
**محصول بیت -** زمانی بود کہ با روی جانان خوشوقت بودیم ، یعنی با وصالش خوشحال بودیم پس خداوند متعال در خصوص وصال جانان وحشتمان ندهد : ما را بہ وادی ہجران نیندازد. کلمہ صد برای تکثیر دعاست .

در معنای مصراع دوم : از وصل جانان صد لوحش اللہ یعنی «صد تحسین بہ وصال جانان» پس کسیکہ معتقد است: لوحش اللہ بہ معنای تحسین بکار میرود. سخنی نگفته است کہ قابل تحسین باشد.

### رخ برنتابیم از راہ خدمت سر برندارم از خاک درگاہ

**محصول بیت -** رخ برنتابیم از راہ خدمت، یعنی از خدمت جانان رو بر نمیگردانم «اعراض نمیکنم» و از خاک درگاہ ہم سر بر نمی دارم .

العشواء - الظلمة : الناقة التي لا تبصر امامها يقال هو يخطب خطب عشواء ، اي يتصرف في الامور على غير بصيرة . المنجد .

شوق رخت برد از یباد حافظ

ورد شبانه درس سحر گاه

های رسمی واقع در کلمه «شبانه» تخصیص افاده میکند .

**محصول بیت - عشق و شوق رخت، ورد شب و دعای سحر را از خاطر حافظ**

برد : از یادش برد . یعنی عبادت و طاعت را حافظ فراموش کرد و سبب این فراموشی

شوق رخت است .

وله ایضاً

از بحر متقارب : فعلن فعولن فعلن فعولن

## غزل چهارصد و هفتاد و ششم

گر تیغ بارد در کوی آن ماه  
گردن نهادیم الحکم لله

این دوغزل نظیر هم واقع شده یعنی هر دو دارای يك وزن و يك قافیه میباشد  
محصول بیت - اگر در محله آن ماه تیغ هم به بارد، ما گردن نهاده ایم الحکم لله.  
یعنی از تیغ جانان نمی گریزیم ، زیرا هر چه از جانان بما میرسد عین سعادت است.

آئین تقوی ما نیز دانیم  
لیکن چه چاره با بخت گمراه

محصول بیت - آئین و اسلوب تقوی را ما هم میدانیم، اما با اقبال ناسازگار  
چکنیم . یعنی بخت به عمل کمک نمیکند، و گرنه راه و رسم تقوی را خوب میدانیم.

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم  
یا جام باده یا قصه کوتاه

کمتر شناسیم - یعنی اصلاً نمیشناسیم ، چنانکه مکرر در این مطلب یعنی مفهوم  
کلمه کمتر را ضمن ابیات توضیح داده ایم .

محصول بیت - ما شیخ و واعظ نمی شناسیم . مراد . مقید نیستم که ملازمشان  
باشیم، پس یا بما جام باده بده و یا قصه را کوتاه کن . حاصل اینکه یا قدح باده بده و یا  
از اطاله مقامات خود داری کن .

من رند و عاشق آنکاه توبه  
استغفر الله استغفر الله

ص ۱۹۶ جلد سوم شرح

**محصول بیت -** من رند و عاشق باشم و توبه بکنم ، استغفر الله . یعنی من چنین کار را نمیکنم . مراد : از رندی و عاشقی دست نمیکشم و توبه نمیکنم .

**عکسی ز مهرت بر ما نیفتاد  
آئینه رویا آه از دلت آه**

**عکسی -** یا حرف وحدت و یا تنکیر . مهر ، اینجا به طریق ایهام واقع شده .  
**محصول بیت -** از رخ خورشیدت ، یا از مهر و محبت ، عکسی به روی ما نیفتاد یعنی نظری بر ما نکردی . ای جانان آئینه رو ، آه از دل چون فولادت : آه از دل بی رحم تو .

**الصبر مر و العمر فان  
یالیت شعری حتام القاه**

مصراع اول از دو جمله اسمیه ترکیب یافته . چون خیلی واضح است لذا احتیاج به اعراب گذاری ندارد . اما مصراع دوم را ان شاء الله ضمن تفسیر اعراب هم میگذاریم .  
یا ، حرف ندا . منادی محذوف ، بعضی از مفسرین : کلماتی نظیر قوم و اصحاب و صحب و غیر از اینها را منادی فرموده اند . و عده ای دیگر کلمه «صاح» را تعیین کرده اند ، «به کسر حاء» برخلاف قیاس «مرخم صاحبی» است به معنای صاحب و یار . یا ضمیر مجرور متصل کنایه از متکلم . پس یا صاح یعنی ای یار .

**لیت -** به فتح لام و تا ، وسکون یا ، حرفی است از حروف مشبیه بالفعل معنای تمنا افاده میکند یعنی در آرزوی چیزی بودن «چیزی را با حسرت آرزو کردن»  
شعری ، تقدیراً منصوب ، اسم لیت ، شعر و شعور ، هر دو مصدر است به معنای «علم» : آگهی یعنی دانستن مطلبی . پس در لغت شاعر یعنی عالم . یا ضمیر مجرور متصل ، کنایه از متکلم وحده . حتی ، در اینجا حرف «جر» به معنای «کی» یعنی حرف تعلیل است و میم مفتوحه از «ما» استفهام ، مجرور شده ، و پس از حذف الف خالی بصورت خودش مانده در اصلش «حتی ما» بوده باید معلوم شود که «ما استفهام» اگر مجرور گردد حذف الفش واجب میشود . چنانکه در نظم شریف در قصه بلقیس واقع

شده «فناظرة بم يرجع المرسلون». «بم» دراصل «بما» بوده بواسطه مجرور شدن با «باء الفش ساقط شده است.

همچنین عم يتساءلون، دراصل «عن ما» بوده بسبب مجرور شدن الفش افتاده «عم» باقی مانده.

باید دانست که آخر حتی، علی، الی درحین اتصال به میم به شکل الف نوشته میشود نه بصورت «یا» و حتام و اعلام و الام گویند. چنانکه خواجه فرموده است.

القاء، فعل مضارع متکلم وحده از «لقى یلقى» : ناقص یایی باب علم، به معنای یافتن.

**محصول بیت-** برای عاشق صبر کردن در برابر بلای عشق و محبت تلخ است: مشکل است، و عمر هم فانی است. مراد: برای صبر مدت مدید لازم است و عمر هم وفا نمیکند که عاشق بتواند با صبر بامید وصال باشد.

حاصل کلام معنای مجموعی مصراع اول: در تحمل درد عشق از تلخی صبر و سرعت مرور عمر شکایت میکند. و میگوید: کاش میدانستم جانان را چگونه میشود یافت «بدست آورد»

حاصل مطلب، صبر تلخ است و عمر فانی. پس کاش میدانستم، یعنی اطلاع داشتم از اینکه جانان را بچه نحو میشود پیدا کرد. مقصود برای پیدا کردن و یافتن جانان علمی و اطلاعی داشتم.

در معنای مصراع دوم: ای کاش اطلاع داشتم که چه وقت حصول مییابد، کاش میدانستم، عجب است این مفسر با تقدیر این کلمات قصدش چگونه معنایی است. و نیز آنکه بجای «حاتم القاه» متام لقا نوشته و در معنایش گفته است: کاش میدانستم چه وقت با او برخورد میکنم.

و گفته است: متام القاه، مخفف «متی ما القاه». این مفسر عجب عالم و فاضل دقیق بوده طیب الله انفاسه.

۱ - سورة نمل آیه شریفه : و (من مرسله الیهم بهدیه فناظرة بم يرجع المرسلون

حافظ چه نالی گروصل خواهی  
خون بایدت خورد در گاه و بیگاه

محصول بیت - ای حافظ برای چه اینقدر مینالی ، اگر وصل جانان را  
میخواهی وقت و بی وقت باید خون بخوری .  
حاصل بیان : اگر طالب وصل جانان هستی ، هر آن و هر زمان باید آماده درد  
و بلا باشی ، یعنی باید درد و محنت را قبول بکنی .

وله ایضاً



از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلان فعلن

## فزل چهار صد و هفتاد و هفتم

ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه  
مست از خانه برون تاخته‌ای یعنی چه

مراد از پرده «حجاب» است . «یا» واقع در قافیه ضمیر خطاب و همزه حرف  
توصل .

**محصول بیت** - ناگهان پرده برانداخته‌ای: حجاب را ترک نموده‌ای، یعنی چه  
غرضت از این کار چیست . و مست از خانه بیرون زده‌ای ، میخواهی چه بگوئی .  
خلاصه منظورت از این کارها چیست ؟

زلف در دست صبا گوش فرمان رقیب  
اینچنین با همه در ساخته‌ای یعنی چه

در ساخته‌ای - یعنی در آمیخته‌ای و اختلاط کرده‌ای ، یعنی آمیزش و امتزاج  
کرده‌ای .

**محصول بیت** - زلفت در دست صبا و گوشت به دستور رقیب است . همینطور با  
همه در آمیخته‌ای میخواهی چه بگوئی و غرضت از این کار چیست؟

شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای  
قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه

خوبانی و شده‌ای - یاها «ضمیر» خطاب است .

**محصول بیت** - تو شاه محبوبانی امامورد نظر و مورد پسند گدایان واقع شده‌ای  
س ۲۰۰ جلد سوم شرح

تو که قدر این مقام و مرتبه را ندانستی ، منظورت چیست ، میخواهی چه بگوئی ؟

نه سر زلف خود اول تو بدستم دادی  
بازم از پای در انداخته‌ای یعنی چه

**محصول بیت -** مگر سر زلف خود ترا اول بدست من ندادی ؟ استفهام انکاری

است. یعنی دادی. پس دوباره مرا از پای انداخته‌ای ، حرفت چیست ؟

حاصل سخن: اول رعایت کردی اما بعد اها تم نمودی، از اینگونه رفتار منظورت

چیست ؟

سخنت سر دهان گفت و کمر سرمیان  
وز میان تیغ بمن آخته یعنی چه

سخنت - تای خطاب در معنا به دهان مربوط است .

آخته ، فعل ماضی مفرد مخاطب، از مصدر آختن : بیرون آوردن شمشیر را از

غلافش بلا درنگ برای جنگ ، و یا شمشیر کشیدن را بروی کسی آختن گویند.

**محصول بیت -** کلاهت راز دهانت را گفت، و کمرت سرمیانت را اما در این

میان بر من شمشیر کشیده‌ای . چه میخواهی بگوئی : یعنی اسرار دهان و کمرت را

من فاش نکرده‌ام . پس دلیل شمشیر کشیدنت بمن چیست .

هر کس از مهره مهر تو بنقشی مشغول  
عاقبت با همه کج باخته‌ای یعنی چه

مراد از «مهره» در اینجا «زر» است که در بازی نرد با طاس بازی میکنند و

مقصود از «نقش» آن نقطه‌هایی است که روی «زر» دیده میشود. مهر، بدمعنای محبت

است .

**محصول بیت -** هر کسی از مهره محبت تو به نقشی مشغول است، یعنی یکی

نقش پنج و دیگری نقش شش میاندازد «هر کدام بنحوی» عاقبت، تو با همه بازیکنان

کج باخته‌ای، چه میخواهی بگوئی . یعنی با احباب نقش جفا را بازی کرده‌ای

حاصل اینکه به کسی که به تو محبت کرده جفا کردی ، دلیلش چیست ؟

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار  
خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه  
فرود آمد - قرار گرفت

پرداختن - مابین چند معنا مشترك است: يك چیز را تمام کردن. خالی کردن  
در اینجا نپرداخته‌ای: خالی نکرده‌ای.

**محصول بیت -** ای حافظ وقتی به دل تنگت یار فرود آمد: در دلت جای  
گرفت. پس چرا خانه دلت را از اغیار خالی نکرده‌ای، یعنی چه می‌خواهی بگوئی.  
یعنی چه، در زبان فارسی، معادلش در زبان ترکی «یعنی نه» است. پس کسانیکه  
گفته‌اند یعنی چه: به معنای «چه کار کردی» است. باین اشخاص باید گفت چه کار  
کرده‌اید؟

رد سروری و شمعی

وله ایضاً

۱ - فرود آمد را بالفظ «قوندی» تعبیر کرده که معادلش در زبان فارسی نیست لذا به  
به معنای قرار گرفت ترجمه شد. به صفحه ۲۵۰ جلد اول رجوع شود

## فزل چهار صد و هفتاد و هشتم

در سرای مغان رفته بود و آب زده  
نشسته پیر و صلابی بشیخ و شاب زده

**موصول بیت -** در سرای مغان رفته : جاروب کشیده و آب پاشیده بود، یعنی درمیخانه را پاک و تمیز و پاکیزه دیدم ، و خود پیر مغان هم به پیر و جوان صلازده و آماده نشسته بود . مراد : برای باده نوشیدن صلازده است . شیخ : پیر . شاب : جوان .

سبو کشان همه در بند گیش بسته کمر  
ولی ز ترك كله چتر بر سحاب زده

سبو کشان : تر کیب وصفی ، یعنی آنها که سبو حمل میکنند . همه ، ادات تأکید . بندگی ، یا حرف مصدری یعنی غلامی و شین «ضمیر» بر میگردد به «پیر» . بسته کمر : کمر بسته یعنی آماده بخدمت . ولی ، ادات اضراب . ترك كله ، اضافه لامیه .

چتر - درباره این کلمه سابقاً توضیح داده ایم ، همان ساییانی است که بالای سر سلاطین نگه میدارند . سحاب : ابر .

**موصول بیت -** سبو کشان و باده نوشان همگی در بندگی پیر آماده خدمتند . یعنی تماماً غلام و خدمتکارش هستند . و اما از خود پیر بگوئیم که : از ترك كلبش بر بالای ابر چتری گسترده شده . یعنی پیر مغان در رفعت و منزلت بدرجه ای رسیده که چتر بالای سرش از ابر گذشته است : بالاتر از ابر قرار گرفته .

فروغ جام و قدح نور ماه پوشیده

عذار مغبچگان راه آفتاب زده

فروغ جام ، اضافه لامیه ، نورماه و عذار مغبچگان ، هكذا

**محمول بیت -** ضیاء جام و قدح و صفای بادۀ پیر نامبرده ، نورماه را پوشانده ،

و صورت مغبچگان میخانه ، راه آفتاب را زده ، مراد : صفا و رونق روی مغبچگان  
ضیاء خورشید را باطل کرده است .

حاصل سخن ، هم بادۀ پیرمغان صاف و صفا بخش است و هم ساقیانش مجلس را

رونق و صفا میدهند.

ز ناز و عربده ساقیان شیرینکار

شکر شکسته سمن ریخته رباب زده

عربده - سر و صدا و جنجال مست را گویند . شیرینکار ، با کاف عجمی :

شیرین حرکت

**محمول بیت -** وضع مجلس پیرمغان را تعریف میکند: از ناز و سروصدا و

جنجال ساقیان شیرین حرکت ، شکر شکسته و سمن ریخته و رباب نواخته شده .

خلاصه از عربده ساقیان مجلس بهم ریخته و پریشان شده است.

عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز

شکسته و سمه و برزلف مشکناپ زده

در بعضی نسخهها ، « کشیده و سمه و بر برگ گل گلاب زده » قید شده است .

عروس بخت ، اضافه بیانیه . مراد از « حجله » سرای مغان است و مقصود از

جمله . شکسته و سمه ، یعنی وسمه و مازورا ساییده و نرم کرده و به ابرویش کشیده ،

چنانکه گفتیم در بعضی از نسخ « کشیده » واقع شده .

کلمه « زلف » را ممکن است به صورت منافی خواند ، و نیز جایز است مضاف

نباشد . ولکل وجهه

**محمول بیت -** عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز ، وسمه را آماده کرده

و به ابروانش کشیده و بر زلف مشکناپ زده بود. یعنی زلفش چون مشک سیاه بود. یا خود به زلف چون مشکناپش و سمه‌ای که ساییده و آماده کرده کشیده بود.

حاصل بیان، عروس بخت، با کمال حسن آراسته و پیراسته بود. به این قبیل کلمات، کلام ادعائی گویند، مقصود اظهار رضایت از طالعش است، یعنی اقبالمان خوب بود

گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت

ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده

گرفته - ها حرف ترتب: بدست گرفته. ساغر عشرت، اضافه بیانی و مفعول صریح فعل «گرفته». فرشته رحمت فاعلش و اضافه بیانی در اینجا مراد از فرشته رحمت ساقی پیر مغان است. زجرعه، تقدیرش: زجرعه ساغر عشرت است. رخ حور و پری، اضافه‌ها لامیه.

**محصول بیت -** فرشته رحمت، ساغر عشرت بدست گرفته، و از آن ساغر جرعه‌ای بر روی محبوبان چون حور و پری گلاب زده یعنی از شدت تأثیر باده صورتشان عرق کرده است. حاصل سخن ساقی جانان: ساقی پیر مغان ساغر عشرت را از پیر مغان گرفته و با یک جرعه آن محبوبان پری پیکر و حوروش صورتشان عرق کرده است چونکه حرارت خمر البته سبب عرق کردن میشود، خصوصاً که باده مخصوص پیر مغان باشد، چون پیر پیوسته باده گزیده و چکیده میخورد.

منظور از گلاب زدن بر برگ، عرق کردن صورت است.

سلام کردم و با من بروی خندان گفت

که ای خمار کش مفلس شراب زده

با - حرف صله. بروی خندان، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی. فاعل فعل

گفت، ضمیر تحت فعل که بر می‌گردد به «پیر». بجز این بیت دو بیت دیگر مقول قول پیر است. که، حرف رابط مقول قول. ای حرف ندا. خمار کش، «حماری کش» ترکیب وصفی: «مخمور». خمار کش مفلس شراب زده هر دو اضافه بیانی. مفلس، در اینجا به معنای فقیر است. شراب زده، از شدت خماری، کنایه است از اضافه‌های

«شین وسین» یای بطنی تولید شده.

**محصول بیت -** به پیر سلام کردم . و پیر با روی خندان به من گفت : ای خماری کش فقیر شراب زده :

**که این کند که تو کردی بضعف همت و رای  
ز کنج خانه شده خیمه بر خراب زده**

که - در اینجا اسم است به معنای چه کسی. که ، دوم حرف بیانی . عبارت : بضعف همت و رای ممکن است به دو فعل متعلق باشد. گنج خانه، به فتح کاف عجمی به معنای خزینہ میباشد و نیز جایز است به ضم کاف عربی «گنج» مضاف باشد. شده ، ها ترتب . خیمه ، مفعول صریح فعل «زده» و بر خراب ، غیر صریحش تقدیرش ، بر جای خراب است .

**محصول بیت -** این کار را که میکند که تو کردی ، که در اثر ضعف همت و ناتوانی فکر ، محلی را که وصال جانان برایت میسر میشود، ترک کردی . یا کنج خانه را ول کرده در جای خرابه که برای رسیدن به وصال شرایط مساعد ندارد ، چادر توطن زدی . حاصل مطلب ، وصال جانان در صحراها دست نمیدهد . پس آن را از بیابانها جستجو مکن .

در معنای مصرع دوم گفته اند : آن خزانه از دستت رفته و تو بر جای خراب چادر زده ای این مفسر تصور عجیبی از معنا فرموده است که فقط خودش میفهمد

رد سروری

یکی دیگر نوشته است : از کنج خانه رفته در خرابه چادر زده این گوینده در

ردشمعی

ربط کلام عجیب مهارت داشته

**وصال دولت بیدار ترسنت ندهند**

**که خفته تودر آغوش بخت تحواب زده**

وصال دولت - مصدر به مفعولش اضافه شده . دولت بیدار ، اضافه بیانی . وصال

دولت بیدار : وصال جانان است . ترسنت ، «تا» در معنا مقید به «ندهند» به تقدیر :

ندهندت. که ، حرف تعلیل ، خفته ، قسمی از ماضی و همزه حرف توصل ، یا ضمیر خطاب. تو ، یای خطاب ماقبلش را تأکید میکند .

آغوش بخت - اضافه لامیه . بخت خواب زده ، اضافه بیانی

**محصول بیت -** این بیت هم مقول قول پیر است . میترسم که وصال دولت

بیدار ندهندت چونکه تو در آغوش بخت خواب آلوده خفته‌ای . مراد اینست ،

مادامکه طالعت در خواب است وصال جانان برایت میسر نخواهد شد . حاصل بیان تا

بخت بیدار نگردد مرادت بر آورده نمیشود چونکه از بخت خواب آلوده ، یاری و

نصرت انتظار نمیرود .

**فلك جنیبه كمش شاه نصرت الدین است**

**بیا ببین ملكش دست در ركاب زده**

**جنیبه -** اسب ید کی است که پیشاپیش اکابر میبردندش . جنیبه کش ، ترکیب

وصفی : ید کچی ، جنیبه کش شاه ، اضافه لامیه . شاه نصرت الدین ، اضافه بیانیه .

دست در رکاب زده : رکابش را گرفته . معمول اینست هنگام سوار شدن

شخصیتهای معتبر برای رعایت احترام رکاب اسبش را نگه میدارند .

**محصول بیت -** فلك جنیبه كمش «ید کچی» شاه نصرت الدین است . اگر باور

نمیکنی ، بیا ببین که فرشته رکاب اسبش را گرفته است . رفعت شأن پادشاه را بیان

میکند .

**خرد که ملهم غیبست بهر کسب شرف**

**ز بام عرش صدش بوسه بر جناب زده**

که حرف رابط صفت . ملهم ، اسم فاعل از باب افعال ، الهام کننده : اعلام

کننده . ملهم غیب ، اضافه به مفعولش . جمله : بهر کسب شرف مرهون مصرع دوم .

بهر ، ادات تعلیل . بهر کسب . اضافه لامیه . کسب شرف ، اضافه مصدر به مفعولش .

بام عرش ، اضافه لامیه . صدش ، ضمیر در معنا به جناب مربوط است . به تقدیر

جنابش .



**محصول بیت - عقل جوهری است الهام کننده غیب و بسیار عزیز ، اما با وجود این برای کسب شرف ، از بالای عرش صدبوسه بر آستانت زده : برای تشریف جنابت را بوسیده است . حاصل سخن با اینکه عقل جوهری است شریف اما برای تحصیل دولت و سعادت آستانت را میبوسد .**

ظاهراً مراد از عقل، عقل اول است که در نزد حکما اول مخلوقات است .

**بیا بمیکده حافظ که بر تو عرض کنم  
هزار صف ز دعاهای مستجاب زده**

**محصول بیت - ای حافظ بیا به میکده که از دعاهای مستجاب شده و مقبول هزاران صف نشانت دهم . مراد : در میخانه از دعاهای مستجاب شده صفهای بسیار نشانت بدهم . حاصل بیان در میکده در هر خصوص دعا کرده شود مقبول و مستجاب واقع میگردد . چونکه دعاهای اهل میکده با خلوص طبع و صفای باطن انجام میگیرد .**

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلاتن فعلاتن فعلن

## فزل چهار صد و هفتاد و نهم

ای که با سلسله زلف دراز آمده  
فرصت باد که دیوانه نواز آمده

ای - حرف ندا ، منادی محذوف چنانچه کراراً بیان شده است .

که - حرف بیانی . سلسله زلف دراز ، اضافه ها بیانیه . که ، حرف تعلیل .  
دیوانه نواز ، ترکیب وصفی ، از مصدر نوازیدن : عبارت است از رعایت و تعهد .

**محصول بیت -** ای جانان با زلف بلند و دراز آمده ای که دیوانه ای را مورد نوازش قرار دهی : بازلفان بلند و پرپیچ آمدنت برای اینست که دلم گرفتار آن شود و این کار تو نسبت به عاشقت یکمروع بزرگداشت و رعایت حالش محسوب میگردد . پس خدا بکند که فرصت این کار را داشته باشی ، زیرا عمل پسندیده و معقول است .

ساعتی ناز مفرما و بگردان عادت  
چون بپرسیدن ارباب نیاز آمده

ساعتی - یا حرف وحدت

**محصول بیت -** ساعتی نازمکن . عادت بگردان ، یعنی عادتت را تغییر بده چونکه به احوالپرسی اهل نیاز «نیازمندان» آمده ای . مراد : با نیازمندان با رفق و ملامت احوالپرسی کن ، نه با خشونت و خشم که خاطرشان شکسته میگردد .

پیش بالای تو نازم چه بصلاح و چه بجنگ

که بهر حال برازنده ناز آمده

نازم - فعل مضارع متکلم وحده : قربان روم یا فدایت شوم .

صفحه ۱۷۴ جلد سوم

چه بصلح و چه بجنگ ، این عبارات از اصطلاحات روزمره عجمیان است ، یعنی چه در صلح و صفا و چه در حالت خشم و دشمنی . که ، حرف تعلیل برارنده ناز، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده یعنی شایسته و لایق ناز.

**محصول بیت - فدای قد و بالایت کردم ، چه بصلح و چه بجنگ :** چه در صلح و صفا باشی و چه نسبت بمن خشمناک و غضبناک باشی ، در هر صورت فدای قامت شوم ، زیرا در هر حال ناز زینده توست .

**آب و آتش بهم آمیخته زان لب لعل  
چشم بد دور که خوشش عبده باز آمده**

بهم آمیخته - مخلوط کرده ای .

**محصول بیت - از آن لب لعلت ، آب و آتش بهم آمیخته ای یعنی ممزوجشان کرده ای . چشم بد دور که خوب حقه باز و عیار از آب در آمدی .** خواجه بیرون یعنی خارج لب را به آب و داخلش را به آتش تشبیه فرموده است . مفسری همزه واقع در کلمه «آمده» را ضمیر خطاب گفته ، این مرد عجیب بیهوده گو بوده که قابل خطاب نیستش .

**آفرین بردل نرم تو که از بهر ثواب  
گشته غمزه خود را بنماز آمده**

دل نرم تو - اولی اضافه بیانیه، دومی اضافه لامیه . که ، حرف تعلیل . از بهر ثواب، مرهون مصراع دوم . گشته غمزه خود . اضافه اسم مفعول به قائم مقام فاعلش . همزه ها برای اضافه آمد .

غمزه خود، اضافه لامیه . بنماز ، با حرف صله

**محصول بیت - آفرین بردل ملایم و نرم تو ، که به خاطر ثواب ، بنماز گشته غمزه خود آمده ای مراد :** دل رئوف و رحیم تو قابل تحسین است ، که بقصد انجام کار ثواب ، بدون استنکاف ، بنماز کسی آمده ای که با شمشیر غمزات گشته شده .

**زهد من با تو چه سنجد که بیغمای دلم  
مست و آشفته بخلوتنگه راز آمده**

زهد من - اضافه لامیه ، با ، حرف صله . چه سنجد : چه ارزش دارد . یا بچه

میازرد.

که - حرف تعلیل . بیغمای دلم ، با حرف سبب و اضافه مصدر به مفعولش، و مرهون مصراع دوم. آشفته، درهم برهم «پیشان». بخلوتگه راز، با حرف صله و اضافه بیانی .

**محصول بیت - زهد من پیش توجه قیمت و ارزش دارد :** زهد مرا اهمیت نمیدهی و ارزشی برای آن قائل نیستی . زیرا برای بیغمای دلم به خلوتگه راز، مست و پریشان آمده‌ای . مقصود : به خلوتیکه اسرار عشق را با عشاق در آنجا گفتگو میکنیم ، آمده‌ای که دلم را غارت کنی پس زهد من به تو کارگر نیست . الحاصل بدون توجه و التفات به زهد من بسختی دل مرا بیغما میبری .

در معنای مصراع اول گفته شده: زهد من چگونه با تو مقابله کند که به بیغمای دلم آمده‌ای این مفسر با این معانی از خود یافته ، معنای بیت را به بیغما برده است.

**گفت حافظ دگر خرقه شراب آلودست  
مگر از مذهب این طایفه باز آمده**

شراب آلود ، صفت مرکب، مگر، در اینجا به معنای کانه است .  
باز آمده : رجوع کرده‌ای «برگشته‌ای»

**محصول بیت - جانان گفت :** ای حافظ باز خرقه‌ات شراب آلوده است، یعنی با شراب آلوده شده ، کانه از مذهب صوفیان برگشته‌ای «عدول کرده‌ای»  
مقصود: از مذهب صوفیان زراق و مکاربر گشته در طریق رندان سلوک کرده‌ای

وله ایضاً

از بحررمل : فاعلان فعلاتن فعلاتن فعلن

## فزل چهار صد و هشتادم

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده  
خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده

تر دامن - در لغت به معنای دامن خیس شده است، اما به معنای «ملوث» بکار  
میرود .

**محصول بیت -** دیشب به میکده خواب آلوده رفتم : -یشب درحالیکه خر قه ام  
ملوث و سجاده ام به شراب آلوده شده بود و خودم هم خواب آلوده بودم به میخانه رفتم.  
مقصود اینست خر قه و سجاده ام ، آغشته و آلوده شراب شده بود و من با همان حال  
به میکده رفتم .

آمد افسوس کنان مغیچه باده فروش  
گفت بیدارشو ای رهرو خواب آلوده

کلمه افسوس، با همزه و بی همزه ، در اینجا به معنای طعن و طنز میباشد .  
افسوس کن ، ترکیب وصفی ، والف و نون مبالغه افاده نماید، یعنی درحال طعنه زدن  
یا طعنه زنان. مغیچه باده فروش، اضافه بیانی. بیدارشو، مقصود خواب را ترک کن.  
رهرو خواب آلوده ، اضافه بیانی و مراد از رهرو، سالک طریق عشق است . و مقصود  
از «خواب آلوده» غافل میباشد .

**محصول بیت -** يك مغیچه باده فروش با طعنه آمد ، طعنه زنان آمد و گفت :  
ای سالک غافل بیدارشو. مراد : ای عاشقی که از طلب وصال جانان غافلی

ص ۱۸۶ جلد سوم شرح

بیدار شو که با خواب دامن مراد دست نمیدههد .

شستشویی بکن آنگه بخرابات خرام  
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

**محصول بیت-** مغیبه گفت اول شست و شو کن. یعنی اول خودت را شست و شوئی بده و پاک شو آنگاه به خرابات بیا تا که این دیر خراب از تو آلوده نشود. مقصود پاک بیا که میخانه ما از تو آلوده نگردد .

حاصل مطلب عاشق بایست از آرزوی طبع و هوای نفس پاک باشد تا که دیر خراب عشق را ملوث و آلوده نسازد .

کسیکه گفته است : مراد از دیر ، در این بیت «دنیا» است ، در سیاق و سباق کلام فکر نکرده است . یعنی کسی نبوده که در این مورد تدبیری داشته باشد

رد شمعی

**بطهارت گذران منزل پیری و مکن  
خلعت شیب به تشریف شباب آلوده**

در بعضی از نسخهها «چو تشریف» واقع گشته . با ادات تشبیه معناها متقارب است. بطهارت ، با حرف مصاحبت و متعلق به «گذران» . الف و نون گذران ادات تعدیه است زیرا گذشتن و گذریدن فعل لازم است و اما گذرانیدن متعدی است. منزل پیری ، اضافه بیانی و مفعول صریح فعل «گذران» . واو حرف عطف . مکن ، فعل نهی ، مفرد مخاطب و مرهون مصراع دوم . خلعت شیب ، اضافه بیانی. خلعت پیری

به تشریف شباب ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی

از قرار معلوم در اصطلاح اینها «ایرانیان» خلعت و تشریف به یک معناست . چنانکه خواجه فرموده است :

بیت : هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

**محصول بیت -** مغبچه گفت: منزل پیری را با پاکی گذران، مقصود دوران پیری را دور از فسق و جدال و آلودگیها یعنی پاک بگذران. حاصل اینکه به مقتضای پیری رفتار کن و خلعت پیری را با تشریف جوانی آلوده نکن. زیرا اگرچه جوانی و پیری هر دو احسان خداوند است. اما پیری را از جوانی جدا کرده است، یعنی مقتضیات جوانی را از مقتضیات پیری متمایز و مشخص گردانیده است. پس حالا مقتضیات دو دوران را با هم مخلوط نکن که ایام پیری مانند جوانی ات با غفلت نگردد.

**بهوای لب شیرین دهنان چند کنی  
جوهر روح بیاقوت مذاب آلوده**

بهوای لب شیرین دهنان، با حرف مصاحبت، هر دو اضافه لامیه است. شیرین دهن صفت مرکب. الف و نون، ادات جمع. چند کنی، مرهون مصراع دوم جوهر روح، اضافه بیانی. بیاقوت مذاب، با حرف مصاحبت. یاقوت مذاب اضافه بیانی، مذاب اسم مفعول از باب افعال: از اذاب یذیب، در اینجا مراد از یاقوت مذاب، شراب قرمز است.

**محصول بیت -** این بیت هم از جمله مقول مغبچه است

تا کی در آرزوی لب شیرین دهنان، جوهر روح را بیاقوت مذاب آلوده میکنی: تا چند روح را با باده چون یاقوت مذاب و با لب چون یاقوت ناب دلبران آلوده میکنی. حاصل اینکه دائماً روح در آرزوی این چیزها آلوده است چونکه فکرت در اطراف این مسائل دور میزند.

در معنای مجموعی بیت: در آرزوی لب شیرین پسران چگونه جوهر جان را با شراب آلوده میکنی. معلوم میشود این گوینده نپیدانسته که مقصود از «یاقوت مذاب» چیست در این بیت زیرا تخصیص بلا مخصص کرده است

ردشعی

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق  
غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده

آشنایان - جمع آشنا و آشنا لفظ مشترك است بین آموخته و شناگر در آب .  
آشنایان ره عشق، اضافهها لامیه است بحر عمیق، اضافه بیانیه: دریای ژرف مرادش  
دریای عشق است

**محصول بیت -** آشنایان طریق عشق در این دریای عمیق عشق غرق گشتند.  
اما با آب دریای عشق آلوده نشدند یعنی عاشقان چنان در دریای عشق غوطه خوردند  
که کسی از حال آنان آگاه نگشت .

حاصل بیان . بی نشان شدند یعنی علائم عشق در آنها دیده نشد چنانکه کسی  
نتوانست اثر عشق را در آنها مشاهده کند.

کلمات : آشنا و بحر عمیق و غرقه و آب، از اقسام مراعات نظیر است .  
در معنای مصراع اول گفته شده : آشنایان راه عشق در این بحر عمیق که مراد  
دنیاست . این مفسر، از بحر عمیق اطلاع نداشته  
رد شمع

**باك و صافی شو و از چاه طبیعت بدرای**

**که صفائی ندهد آب تراب آلوده**

چاه طبیعت، اضافه بیانی . بدرای، یعنی خارج شو . که ، حرف تعلیل .  
صفایی . یا حرف تنکیر . آب تراب آلوده، اضافه بیانی .

**محصول بیت -** از چاه طبیعت بیرون بیاو پاک و صاف شو، یعنی از مقتضای  
طبع خلاص شو . زیرا آب خاک آلوده صفا نمی بخشد . مقصود : تو مانند آب صاف  
هستی پس خود ترا با خاک طبیعت آلوده مکن تا به عالم صفا وضیا دهی .

**گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست**

**گر شود فصل بهار از می ناب آلوده**

جان جهان - اضافه لامیه . دفتر گل، اضافه بیانیه و مبتدا . عیبی نیست خبرش  
جمله اسمیه مقید با شرط . می ناب ، اضافه بیانی

**محصول بیت -** به جانان گفتم : ای جان جهان ، عیبی نیست اگر دفتر گل  
در فصل بهار از می آلوده گردد . مراد : در فصل بهار، همراه گل باده نوشیدن عیب نیست .



**گفت حافظ لغز و نکتہ بیاران مفروش  
آہ ازین لطف بانواع عتاب آلودہ**

حافظ - منادی. لغز و نکتہ، در این بیت به معنای کلام دقیق میباشد. بیاران، با حرف صله، مفروش فعل نہی مفرد مخاطب. لطف بانواع عتاب؛ هر دو اضافه بیانی **محصول بیت -** جانان در جوابم گفت: ای حافظ به بیاران لغز و نکتہ و معما مفروش. یعنی به بادہ نوشی آشکارا اشارت کن نہ با تعمیمہ والغاز. خواجہ میفرماید: آہ از این لطف آلودہ بانواع عتاب. مراد: آہ از این لطف عتاب آمیز کہ جانان از خود نشان میدہد یا از طرف جانان دیدہ میشود.

ولہ ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

## غزل چهار صد و هشتاد و یکم

دامن کشان همی رفت در شرب زر کشیده  
صد ماهر و زرشکش جیب قصب دریده

دامن کشان ، تر کیب وصفی و الف و نون ، مبالغه را میرساند . همی رفت : حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» در بعضی نسخه‌ها «همی شد» واقع شده اما معنای هر دو یکسان است .

شرب ، به فتح شین و سکون را ، یکنوع پارچه زیبای کتانی است چون پارچه خمسینی<sup>۱</sup> مصر که بعدها به لباسها و روسریهایی که از جنس کتان مذکور تهیه میشد اطلاق کردند . گاهی یقه پیراهن بعضی کودکان و بانوان جوان را که از کتان فوق الذکر دوخته میشد با صرمه و گلابتون کار میکردند ، باین نوع پیراهنها «شرب زر کشیده» میگفتند «اضافه بیانی است» قصب هم لباسی است از یکنوع کتان بسیار زیبا و ظریف ، اما قصب با شرب فرق دارد .

**محمول بیت - جانان با کمال تبختر دامن کشان میرفت ، دامنش از جنس شرب زر کشیده بود :** دامن که حاشیه‌اش از صرمه و گلابتون زینت یافته بود و جنس آن از نوع پارچه معروف به «شرب» بود . پس درحالیکه با طمأنینه دامن خود را میکشید و میرفت «دامن کشان رفت» ، صدزیبای ماهر و از شدت حسادت یقه پیراهن قصبی خود را چاک زدند . مراد : زیبایان که راه رفتن جانان را با چنین لباس دیدند

۱ - دامن کشان ، الف و نون حال یا حالت را میرساند . ۲ - پارچه خمسینی؟

بی اختیار یقه پیراهن قصبی خود را چاک زدند.

مولانا مصلح‌الدین لاری، معنای این بیت را بشرحی که گذشت فرموده‌اند، بنا بقول ایشان لباس مذکور چون قبای نرگسی در این روز گاران متروک و غیر معمول شده است. پس کسیکه در معنای مصرع اول گفته‌است: دامن کشان میرفت و لباس طلائی از جنس قطیفه<sup>۱</sup> به تن داشت، این مفسر از معنای «شرب» اطلاع نداشته.

یکی دیگر گفته است: زر کشیده به معنای «شیب» است این یکی هم نه «شرب» و نه معنای عبارت «زر کشیده» را فهمیده است.

از تاب آتش می بر گرد عارضش خوی

چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده

تاب - حرارت. تاب آتش می، اضافه لامیه و بیانیه. گرد عارض، به کسر کاف عجمی: دور صورت، شین «ضمیر» بر میگردد به جانان. خوی، به فتح خا و واو رسمی یعنی عرق. چکیده: قطره قطره ریخته، فاعل فعل «خوی» است.

محصول بیت - در اثر حرارت آتش شراب در گرد رخسار جانان قطره‌های عرق، چون دانه‌های شبنمی است که بر برگ گل نشسته.

حاصل: عارض جانان را به برگ گل و عرقش را به قطرات شبنم تشبیه کرده است

لفظی فصیح و شیرین قدی بلند و چابک

روئی لطیف و دلکش چشمی خوش و کشیده

لفظی - یا حرف تنکیر. باید دانست که یاهای واقع در این بیت تماماً حرف تنکیر است. اگر بجای «یا» «شین» ضمیر واقع میشد، برای فهم مبتدی خیلی آسان بود. خوش کشیده، اضافه بیانی. در کتاب انیس عشاق، کشیده یعنی چشم تاتار، چون چشم تاتارها تنگ است و پشتش مثل اینکله بهم چسبیده است. چون کاف کوفی که کاف مسطحش خوانند. مثل این «ک». چنانچه بعضی دلبران پر ناز چشمشان را حالتی

۱ - قطیفه: نوعی پارچه از مصل

میدهند که گویا فتوری در چشم دارند.

**محمول بیت -** دلبری که نامش را بردیم لفظش شیرین و فصیح و قدش بلند و خودش چابک و رویش لطیف و دلکش و چشمش زیبا و کشیده است « کشیده به معنای پرفتور ». حاصل اینکه دلبر با این صفتها متصف بود.

**یا قوت جانفزایش از آب لطف زاده**

**شمشاد خوش خرامش در ناز پروریده**

یا قوت جانفزایش ، اضافه بیانی . جانفزا ، ترکیب وصفی : روح فزا . شمشاد خوش خرامش ، اضافه بیانی . خوش خرام ، ترکیب وصفی : خوش روش .  
**محمول بیت -** لبان چون یا قوت روحفزایش ، از آب لطف زاده یعنی از آب حیات حاصل شده و قامت خوش خرام چون شمشادش در ناز پرورش یافته یعنی با ذوق و صفا پرورده شده است .

**آن لعل دلکش بین و آن خنده پر آشوب**

**و آن رفتن خوشش بین و آن تمام آرمیده**

**محمول بیت -** آن لب لعل دلکش جانان را به بین و آن خنده پر آشوب و آن راه رفتن زیبا و آن گامهای آرام آرام برداشتنش را تماشا کن .  
خلاصه باناز خرامیدنش را تماشا کن .

**آن آهوی سیه چشم از دام ما برون شد**

**یاران چه چاره سازیم با این دل رمیده**

**محمول بیت -** آن آهوی سیه چشم ، از دام ما گریخت ، ای یاران چاره این دل رمیده چیست . یعنی دلی که از فراق آن آهوی سیاه چشم و حشت زده شده ، چگونه علاجش کنیم .

**زنهار تا توانی اهل نظر میازار**

**دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده**

**محمول بیت -** زنهار تا میتوانی : تا آنجا که برایت مقدور است عاشقان

اہل نظر را میازار. زیرا کہ دنیا وفا ندارد، ای نور ہر دو دیدہ ام.

تاکی کشم عتابت زان چشم دلفریبت  
روزی کرشمہ کن ای یار برگزیدہ

زان چشم پر عتابت، بہ مصراع دوم مرہون است.

**محصول بیت -** ای جانان، از آن چشم دلفریبت تاکی عتاب بکشم، ای یار برگزیدہ من لا اقل روزی کرشمہ ای کن، یعنی ہمیشہ جفا کار مباح گاہی ہم ابراز وفا کن (وفائی نشان بدہ)

گر خاطر شریف رنجیدہ شد ز حافظ  
باز آ کہ توبہ کردیم از گفتہ و شنیدہ

**محصول بیت -** اگر خاطر شریف از حافظ رنجیدہ است، حال از رنجش بیرون بیا: آزر دگی را فراموش کن کہ ما از آنچه در بینمان واقع شدہ توبہ کردیم. مراد: از بگو مگوہایی کہ بینمان گذشت ما صرف نظر کردیم، ماضی ماضی پس تو ہم بگذر

حافظ از جانان مصالحہ میخواہد.

بس شکر ہا کہ گویم از بندگی خواجہ  
گر او فتد بدستم آن میوہ رسیدہ

اوفتد - با واو و بی واو (افتد) لغت است و در اینجا یعنی واقع باشد. مراد از میوہ رسیدہ جانان است.

**محصول بیت -** از بندگی خواجہ شکرہای بسیار بجا میاورم: یعنی از اینکہ بندہ و غلام وزیر اعظم شدہ ام خیلی شکر میکنم، چہ اگر آن جانان بدستم برسد: اگر مال من باشد فقط باعث اینست کہ غلام وزیر شدہ ام، زیرا در اثر انتساب بہ ایشان معزز و محترم شدہ ام

ولہ ایضاً

ار بحر مضارع: مفعول فاعلان مفعول فاعلان

## فزل چهار صد و هشتاد و دوم

از خون دل نوشتم نزدیک یار نامه  
انی رأیت دهرا من هجرک القیامه

خون دل - اضافه لامیه. نزدیک، به فتح «نون» در اینجا به معنای «قید» است چون «عند» در عربی، بدون کاف هم لغت است: «نزد» گویند. نزدیک یار، اضافه لامیه. نامه، مفعول صریح و از خون مفعول غیر صریح فعل «نوشتم». و نزدیک، مفعول فیهش. انی، ان با کسر همزه حرفی از حروف مشبیه بالفعل، یا ضمیر متکلم و حده محلا منصوب اسم ان، رأیت با ما بعدش محلا مرفوع خبر ان.

و رأیت، فعلی از افعال قلوب بدو مفعول تعدیه میشود. در اینجا مفعول اولش «دهرا» و مفعول دومش «قیامه». من هجرک، مفعول غیر صریحش.

**محصول بیت -** از خون دل به حضور یار نامه ای نوشتم: با خون دل به یار نامه ای نوشتم مندرجات آن مکتوب مضمون مصراع دوم است: ای جانان از هجرانت واقعاً عالم قیامت را دیدم. یعنی دردوری تو عالم بنظرم قیامت آمد. الحاصل هجرانت هلاکم کرد.

دارم من از فراق در دیده صد غلامت

لیست دموع عینی هذا لنا العلامه

دارم من - مراست .

لیست - با فتحه - «لام وسین» از افعال ناقصه . دموع، لفظاً مرفوع اسم لیس

ص ۱۷۶ جلد سوم شرح

جمع دمع : اشکهای چشم. عینی، تقدیراً مجرور «مضاف الیه» و یا ضمیر متکلم و حده. هذا، اسم اشاره، اشاره میکند به دموع و از لحاظ معنا نعتش است. لیکن قیاس «هذه» بوده زیرا «دموع» جمع است و در اشاره به «عین» هم محذوری وجود دارد زیرا عین تأنیث معنوی است. پس باید بعد از «هذا» يك لفظ تقدیر کرد که معنا مستقیم در آید. لذا، جارمع المجرور خبر مقدم، العلامه مبتدای مؤخر و تقدیراً مرفوع.

جملة اسمیه محال منسوب خبر لیس

**محصول بیت -** این بیت هم جزو مضمون مکتوب مذکور در بیت قبلی است. خواجه میفرماید : ای جانان از فراق در دیده ام صد گونه علامت عشق وجود دارد، چه تنها اشک چشم علامت عشق ما نیست : اشک چشم نشانه وجود عشق در ما نیست بلکه در دیده ام غیر از آن هزاران علایم دیگر هست، مثلاً خون دیده و خوناب دیده و غیر از اینها چند علامت دیگر هست که همه دلیل عشق ماست.

در محصول بیت، گفته اند : در چشم از فراقش این اشکهای چشم برایم صد علامت نیست. این مفسر با آن عزیزی که گفته است : از فراقش صد علامت در چشم دارم، هر دو خیلی مغلق حرف زده اند که معنای سخنانشان فهمیده نمیشود. یکی دیگر گفته است : عینی در اصل عینین بوده به سبب اضافه «نون» ساقط شده است عجباً این فاضل بچه اضافه میکند که معلوم گردد تا نسبت بآن قال و قیلی راه بیفتد. زیرا اضافه به هذا غلط است.

**هر چند کازمودم از وی نبود سودم**

**من جرب المجرّب حلت به الندامه**

از وی - ضمیر بر میگردد به جانان.

**حلت -** فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه : حلول نمود یعنی نزول کرد. حاصل اینکه به معنای رسید میباشد. به، ضمیرش بر میگردد به «من»، جارمع المجرور متعلق به حلت و مفعول غیر صریحش.

**محصول بیت -** هر قدر که توانستم آزمودم بالاخره از آن جانان فایده ای

ندیدم زیرا کسیکه، آزموده را بیازماید جز پشیمانی چیزی عایدش نمیشود: پشیمان میشود. حاصل مطلب با علم از بی وفائی جانان تکرار تجربه ندامت بار میآورد. علی کل حال اگر کسی شخصی و یا چیزی را پس از یکبار آزمایش دوباره تجربه نماید لابد پشیمان میگردد.

این مصراع در اصله يك ضرب المثل است. با اسکان «بای مجرب» موزونش کرده و مصرع ثانی قرار داده است.

پرسیدم از طبیعی احوال دوست گفتم  
فی قربها عذاب فی بعدها السلامه

طبیعی - یا حرف وحدت. ضمیر مؤنث واقع در کلمات: قربها و بعدها راجع است به دوست باعتبار معشوقه.

**محصل بیت - احوال و اطوار دوست را از طبیعی سؤال کردم: از طیب پرسیدم که اختلاط و امتزاج با دوست بچه وجه باید باشد؟ جواب داد:**  
در قربش عذاب و در دوریش سلامت و عفت است. یعنی اگر به معشوقه نزدیک شوی اغیار و اضداد و رقبا برایت مزاحمت ایجاد میکنند. اما اگر دور باشی، کسی با تو کاری ندارد

کسیکه گفته است: روشن است که مراد از دوست در اینجا «نفس» میباشد این مفسر معنی دوست را ندانسته.

رد شمع

باد صبا ز ماهم ناگه نقاب برداشت

كالشمس فی الضحاء تطلع من الغمامه

ز ماهم - از ماه من یعنی از روی جانانم

ضحاء، به فتح ضاد و الف ممدوده: هنگام صبح «چاشتگاه»، مذکر است و

الفش برای تأنیث نیست. تطلع، به سکون عین «به ضرورت وزن» اگرچه شعرای

عرب رسمشان نیست بدون عامل مصارع را جزم دهند.

غمامه، مفرد غمام، اسم جنس: ابر



**محصول بیت** - باد صبا از ماهم یعنی از روی جانانم ناگهان نقابش را بلند کرد و روی جانان ظاهر و آشکار گشت ، چون خورشید که هنگام صبح از زیر ابر نمایان میگردد. مقصود اینست، همینکه نقاب از روی جانان کنار رفت ، رویش مانند خورشیدیکه وقت صبح از زیر ابر طلوع میکند ، آشکار و روشن گشت . کسیکه مصراع اول را اینطور معنا کرده است : باد صبا از ماهم نقاب برداشت خطای این گوینده چون خورشید روشن است .

**گفتم ملامت آرد گر گرد کوت مردم  
و الله ما رأیتما حبا بلا ملامه**

حب - به ضم «ح» چون محبت اسم است . ملامت و لوم : سرزنش یعنی کسی را آزار دادن . مصراع دوم ، مقول يك فعل مقدر «گفت» است .

**محصول بیت** - به جانان گفتم اگر در اطراف کوی و محلت بگردم برایم باعث ملامت و توبیخ میشود . مراد : رقبا و اغیار با ملامت و سرزنش آزارم میدهند و رنجیده خاطر میکنند . جانان در جوابم گفت : والله ما محبت بدون ملامت ندیدیم . مقصود : عاشق از ملامت مصون و بر کنار نیست .

**حافظ چو طالب آمد جامی بجان شیرین  
حتی ینذوق منه کأساً من الکرامه**

چو - در اینجا ادات تعلیل است . جامی ، یا حرف و حدت ، تقدیرش : جامی بده . بجان شیرین ، با حرف تخصیص و اضافه بیانی ، تقدیرش : بجان شیرینت حتی ، در اینجا ادات تعلیل است چون «تا» در زبان فارسی .

ینذوق ، بعد از حتی با «ان» مقدر منصوب فعل مضارع واجوف .

کأساً ، مفعول صریح و منه «جارمع المجرور» مفعول غیر صریحش

من الکرامه ، صفت از برای کلمه «کأساً» . کرامت : نیکی است اما به

معنای سخاوت «مقابل خست» هم بکار میرود .

**محصول بیت** - از آنجا که حافظ طالب عشقت آمد : طالب عشق توست

بخاطر جان شیرینت، جامی اعطایش کن تا از آن جام اعطائی و کرامتی شما کاسه‌ای  
 بچشد . یعنی نوش کند . مراد : از جام کرامتی شما کاسه‌ای بنوشد .  
 معنای مجموعی بیت رب یکی از مفسرین اینطور گفته است : حافظ چون  
 باجان شیرین طالب قدحی است تا که از آن يك کاسه کرامت بچشد . این گوینده  
 هرگز از معنای مستقیم و درست چیزی نچشیده است

وله ایضاً

۱- کاسه بجای کلمه «چناق» که عبارت از کاسه چوبی است بکاررفته، چون چناق، مادش  
 در زبان فارسی نیست. مترجم

از بحر مجتث : مفاعیلن فعلا تین مفاعیلن فعلا تین

## فزل چهار صد و هشتاد و سوم

چراغ روی ترا گشته شمع پروانه  
مرا از حال تو با حال خویش پروانه

چراغ - به فتح جیم عجمی : آتشی که در فتیله شمع شعله میکشد  
چراغ روی ترا، اضافه بیانیه و لامیه . «پروانه» واقع در قافیه مصراع دوم  
از دو لفظ «پروا» و «نه» ترکیب یافته، پس از نظر محسنات لفظیه تجنیس مر کب است .  
**محصول بیت** - شمع پروانه آتش روی تو گشته : عاشقت شده است . از حال  
تو مرا با حال خویش پروا نیست : عشق خالت مرا نسبت بخودم بی پروا کرده یعنی  
هیچگونه ترسی و باکی ندارم از اینکه در راه عشقت فدا شوم .

خرد که قید مجانین عشق میفرمود  
ببوی حلقه زلف تو گشت دیوانه

که - حرف رابط صفت . قید مجانین عشق ، اضافه ها لامیه . میفرمود ،  
حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . ببوی حلقه زلف تو ، اضافه بیانیه و دو اضافه  
آخر لامیه است . گشت دیوانه اسمش ضمیر واقع تحت فعل که بر میگردد به «خرد»  
و خبرش «دیوانه» . ببوی ، متعلق به «گشت» ، بوی در اینجا به طریق ایهام ذکر شده .  
**محصول بیت** - عقل که برای دیوانگان عشق دستور قید و بند میداد ، خودش  
به امید حلقه زلفت ، یا در اثر بوی زلف پر پیچ و خمت دیوانه گشت .

مفسری گفته است : «بوی» در این بیت به معنای امید است نه «رایحه» چون  
ص ۱۹۲ جلد سوم شرح .

حلقه خود قرینه این معنی میباشد، باید گفت این شخص خودش دیوانه‌ای است لایق قید و بند، چونکه در اینجا حلقه مناسب قید است و هیچگونه نسبتی به «بـ و و امید» ندارد .  
رد شمع

### بمژده جان بصبا داد شمع در نفسی ز شمع روی تو اش چون رساند پروانه

بمژده - با حرف صله . جان مفعول صریح و به صبا مفعول غیر صریح فعل «داد» و شمع فاعلش . نفسی: فی الحال . شمع روی تو، اضافه بیانی و لامیه، شین «ضمیر» در معنا مقید به فعل «رساند» «رساندش» که بر میگردد به شمع . پروانه ، در این بیت خط همایونی است که سابقاً به تفصیل مکرر در باره اش سخن رفته .

**محصول بیت -** همینکه صبا از شمع رویت خط همایونی به شمع رسانید، شمع فی الحال جانش را بابت مژدگانی به صبا تسلیم کرد.

مراد از جان دادن شمع، خاموش گشتنش است، زیرا همینکه باد به شمع بخورد کشته شدنش حتمی است، پس این معنا را با جمله: جان به مژده داد، تعبیر کرده است .

### ببوی زلف تو گر جان بباد رفت چه شد هزار جان گرامی فدای جانانه

ببوی زلف تو - با حرف مصاحبت اضافه‌ها لامیه . بوی در این بیت به طریق ایهام آمده . بباد، با حرف صله . گرامی، به کسر کاف عجمی و یا بضم آن و بایای اصلی لغت است به معنای عزیز .

**محصول بیت -** اگر به بویا به امید زلفت جان به باد رفت هیچ مهم نیست . یعنی اگر هلاک شد اهمیت ندارد ، يك جان چیست بلکه هزاران جان عزیز فدای جانان گردد . حاصل: میارزد اینکه در راه جانان هزاران جان عزیز فدا شود .

### بر آتش رخ زیبای او بجای سپند بغیر خال سیاهش که دید به دانه

آتش رخ زیبای او - اضافه لامیه و بیانیه و لامیه . بجای سپند، با حرف صله

واضافہ لامیہ . بغیر خال سیاہش با حرف تا کید و اضافہ بیانیہ و لامیہ . سابقاً گفتیم کہ اضافہ بر ضمائر لامیہ است . کہ ، اسم : چہ کسی بہ دانہ : دانہ بہ

**محصول بیت -** بر روی آتش رخ زیبای جانان ، بجای سپند بجز خال سیاہش کہ بہ دانہ دیدہ . معمول اینست کہ برای جلو گیری از چشم زخم اسفند دود میکنند اما بر روی آتش رخ جانان بجای اسپند بغیر از خالش ، کہ دیدہ کہ بہ دانہ بہ آتش بریزند .

مراد : خالش بہ دانہ ایست کہ بر آتش رخس بجای اسپند نہادہ شدہ ، تا از عین کمال (چشم زخم) مصون بماند .

در معنای مجموعی بیت گفتہ شدہ : بر روی آتش رخ زیبای تو بجای اسپند ، بغیر از خال سیاہ آن رخ ، کہ دانہ بہتری دیدہ .

و نیز : بر روی آتش صورت زیبایش ، بجای اسپند دانہ بہتر از خال سیاہ او کہ دیدہ ؟ این مفسرین معنای «بہ دانہ» را ندانستہ اند .

من رمیدہ ز غیرت فتادم از پا دوش

نگار خویش چو دیدم بدست بیگانه

من رمیدہ - اضافہ بیانی . نگار خویش ، اضافہ لامیہ . بدست بیگانه ، با حرف ظرف و اضافہ لامیہ .

**محصول بیت -** من وحشت زدہ دیشب از غیرتم از پا افتادم ، یعنی پایم لغزید و خوردم بزمین ، زیرا کہ نگار خویش را در دست بیگانه دیدم . حاصل سخن نگارم را کہ با بیگانان دیدم سخت مضطرب گشتم .

چہ نقشہا کہ برانگیختیم و سود نداشت

فسون ما بر او گشتہ است افسانہ

چہ - در اینجا مبالغہ را میرساند . نقشہا : مراد حیلہ ہاست . کہ ، حرف بیانی . بر حرف تا کید . انگیختیم ، فعل ماضی متکلم مع الغیر و در اینجا بہ معنای پیدا کردیم و بکار بردیم . و او حرف حال . فسون بہ ضم «فا» مخفف افسون بہ معنای سحر و حیلہ

مکر . براو، اضافه لامیه.

**محصول بیت -** حیلہ و تزویرهای بسیاری بکار بردیم، و حال آنکه هیچکدام فایده نداد پس حیلہ و مکرما پیش او افسانه‌ای بیش نبود. یعنی يك امر زائدی شد.

مرا بدور لب دوست هست پیمانی  
که بر زبان نبرم جز حدیث پیمانه

بدور لب دوست - با حرف ظرف، اضافه‌ها لامیه. پیمانی، یا، حرف وحدت یا تنکیر. که حرف بیانی . نبرم، فعل نفی مضارع متکلم و حده.

**محصول بیت -** عهدی بسته‌ام که در دور لب دوست، جز از سخن قدح چیزی بر زبان نرانم یعنی سخنی نگویم جز حرف پیاله و پیمانه.

حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز  
فتاد در سر حافظ هوای میخانه

مگوی - خطاب عام. که حرف تعلیل. باز، در اینجا ادات تأکید است و به معنای «دوباره» هم قابل تفسیر میباشد . در سر حافظ، در حرف صله، سر حافظ، اضافه لامیه هوای میخانه، مصدر به مفعولش اضافه گشته .

**محصول بیت -** بمن سخن از مدرسه و خانقاه مگو: درباره این چیزها با من حرف مزن زیرا باز بر سر حافظ سودا و آرزوی میخانه افتاده است. پس وقت مدرسه و خانقاه نیست. از خطاب به غیبت التفات فرموده است.

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

## فزل چهار صد و هشتاد و چهارم

سحر گاهان که مخمور شبانه  
گرفتم باده با چنگ و چغانه

سحر گاهان - جمع سحر گاه و الف و نون<sup>۱</sup> ادات جمع است اما در مقام مفرد بکار میرود چون سحر گاه و سحر گه ، چنانکه بامدادان در مقام بامداد بکار میرود . مخمور شبانه، اضافه بیانی : حالت خماری که در اثر مستی شب دست میدهد «پس از زایل شدن مستی حاصل از باده نوشی در هنگام شب». مخمور، حال از برای فاعل فعل «گرفتم».

چغانه، لفظ مشترك است: یکی از آلات ساز را گویند که پولک هایی چون پولک های دایره دارد ، به کمانچه هم چغانه گویند چنانچه در قصیده<sup>۲</sup> شعره آمده  
محصول بیت - هنگام سحر در حالی که هنوز از باده<sup>۳</sup> شبانه خمار بودم، همراه آهنگ چنگ و چغانه باده بدست گرفتم . مراد با سازیکه وقت سحر زده میشد باده نوشیدم

این بیت مرهون بیت آتی است.

نهادم عقل را ره توشه از می  
بشهر مستیش کردم روانه

عقل را، مفعول اول، توشه مفعول دوم فعل «نهادم» و از می، مفعول غیر صریحش

۱- سحر گاهان، رجوع شود به صفحه ۱۲۷ جلد اول

۲- قصیده شعره، راجع به موضوع و گوینده قصیده مذکور در منابع و ماخذی که در دسترس بود چیزی دیده نشد، شاید غلط چاپی رخ داده و حرفی از آن ساقط شده است. مترجم

ص ۱۹۶ جلد سوم شرح

ره توشه در اصل توشهٔ ره بوده «با اضافه» با تقدیم و تأخیر تر کیب مزجی کردند .  
یعنی آذوقهٔ راه . به شهر مستیش کردم روانه ، با حرف صله و اضافه بیانیه و شین بر میگردد  
به عقل تقدیرش : به شهر مستی کرده ش روانه . پس شین مفعول اول و روانه مفعول  
دوم و به شهر مفعول غیر صریح فعل «کردم»

**محصول بیت -** وقت سحر : صبح سحر در حالیکه از بادهٔ شبانه خمار بودم ، با  
آهنگ چنگ و چغانه باده خوردم و توشهٔ راه عقلم را از باده کردم : شراب را توشهٔ  
راه عقلم کردم و به شهر مستی روانه اش کردم یعنی فرستادم . حاصل بیان بوسیلهٔ  
باده مستش کردم ، زیرا کسیکه باده خورد مسلماً مست میشود .  
خواجه مستی خود را در اول سحر بیان میکند .

مصراع دوم این بیت در دیوانها به صورتهای مختلف واقع شده ، اما من هم  
این نسخه را اختیار کردم زیرا برای مبتدی این نسخه آسان است .

نگار میفروشم عشوه داد

که ایمن گشتم از مکر زمانه

نگار می فروش ، اضافه بیانی و یا لامیه . میم «ضمیر» در معنا به فعل «داد»  
مقید است به تقدیر : دادم . که ، حرف تعلیل . ایمن ، به کسر همزه و میم ، به معنای  
امین است در عربی مکر زمانه ، اضافه لامیه .

**محصول بیت -** معنای این بیت مناسب بیت سابق است .

نگار میفروش ، یا نگاریکه مال میفروش است ، عشوه ای بمن داد : چنان دلم  
را با يك فریب گول زد که از مکر زمانه امین گشتم . مراد : باده ای به من خورداند  
و مست لایعقلم کرد ، و از مکر دنیا فارغ و آزادم ساخت .

ز ساقی کمان ابرو شنیدم

که ای تیر ملامت را نشانه

**محصول بیت -** از ساقی کمان ابرویمان شنیدم ، بمن گفت : ای عاشقی که



هدف و نشانه تیر ملامت قرار گرفته‌ای.

نه بندی زان میان طرفی کمر وار

اگر خود را بینی در میانه

این بیت - در نسخه‌ها به دو وجه واقع گشته: نه بندی و به بینی، با تقدیم نون

نافیه و با . و بر عکسش یعنی بندی و نه بینی . با تقدیم با و نون

**محصول بیت -** نه بندی زان میان طرفی کمر وار : از میان جانان فایده‌ای

نمیری، چنانکه کمر بند را از آن بهره‌ای نیست.

معنای مجموعی بیت، اگر خود را بینی در میانه، یعنی برای خودت وجودی

قائل شوی و غروری داشته باشی. مراد : اگر خود بین باشی، از میان جانان، چون

کمر هیچگونه فایده نمی‌بینی. مقصود: همانطور که کمر را از میان جانان، فایده و

بهره‌ای عاید نمیشود، تو هم از آن بی بهره میمانی. یا خود بر عکس آنچه بیان شد

معنا شود :

اگر خود را بینی در میانه: غرورت را بکشی و وجودی نداشته باشی، حاصل

مطلب اگر خود بین نباشی، جانان نسبت به تو التفاتی ابراز میدارد، و بالاخره وصالش

را برایت میسر میکند. ولکل وجهه .

آنچه از ساقی کمان ابرو شنیده مضمون همین بیت است .

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقا را بلند دست آشیانه

مراد از «دام» در اینجا «مکرو حیل» است. که ، حرف تعلیل. مراد از «عنقا»

جانان میباشد.

**محصول بیت -** این بیت هم از ساقی شنیده شده : این دام را برو برای مرغ

دیگر بنه چونکه آشیانه عنقا بلند است . یعنی با این مکرو حیل نمیتوانی به وصال

جانان دست یابی ، چونکه او عالیجناب است و گول هر مکرو حیل را نمیخورد پس

این دام مکر را برای کسی غیر از جانان بنه که مقصودت دست دهد.

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست  
خیال آب و گل در ره بهانه

مراد از آب و گل ، وجود ساقی و مطرب است

**محصل بیت -** ندیم مصاحب مجلس است . مقصود از : مطرب و ساقی همه اوست یعنی همه عبارت از «جانان» است . پس خیال آب و گل ، یعنی وجود هر يك «ندیم و ساقی و مطرب» در طریق عشق بهانه است .

حاصل سخن وسیله تشخیص و تمییز ندیم و ساقی و مطرب از هم عناصر است والا در روح فرقی نیست بلکه فرق به اعتبار این اعراض میباشد . والله اعلم .

بده کشتی می تا خوش بر آئیم  
ازین دریای ناپیدا کرانه

مراد از کشتی می - قدح است . تا ، حرف تعلیل . بر آئیم ، بیرون آئیم . مراد از دریای «ناپیدا کرانه» دریای غم است .

**محصل بیت -** کشتی باده را بده تا که ازین دریای بی انتها باسانی بیرون آئیم . یعنی باده بده که مست شویم و از غم بی حد عالم خلاصی یابیم .

که بندد طرف حسن از وصل شاهی  
که با خود عشق بازد جاودانه

که - اسم است : چه کسی . طرف حسن ، اضافه بیانی ، وصل شاه ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . با حرف صله عشق بازد : محبوب دوستی کند . جاودانه : ابدی .

**محصل بیت -** که بندد طرف حسن از وصل شاهی : که میتواند از وصل پادشاهی برخوردار گردد .

معنای مجموعی بیت : کسیکه دایم با خودش عشق بازی کند یعنی خودش دوست بدارد پس به عشق جانان بزرگوار محتاج نیست ، بنابراین چنین شخص از وصل جانان فایده نمیرد . از وصل جانان بی بهره میماند .

**وجود ما معمائست حافظ**  
**که تحقیقش فسون است وفسانه**

**محصول بیت -** ای حافظ وجود ما معمائی است که تحقیق آن معما افسانه است . یعنی فانی است و بقا ندارد . مراد : وجود باقی ذات خداوند است، وجود ما چون ظل زائل میباشد که هیچ اعتبار ندارد ، پس به حق میگوید که وجود ما فسون وفسانه است.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات ، فاعیل فاعلن

## فزل چهار صد و هشتاد و پنجم

از من جدا مشو که توام نور دیده  
آرام جان و مونس قلب رمیده

که - حرف تعلیل. آرام جان ، اضافه لامیه. رمیده از رمیدن : فرار توأم با ترس .

**محصول بیت -** ای جانان از من جدا مشو که نور دیده ام هستی ، و همچنین سبب آرامش و راحت جان و مونس قلب رمیده ام توای . حاصل مطلب از من جدا مشو خیلی احتیاج به تودارم .

تمام نسخه ها بهمین طرز بود که نوشته شد ، اما قیاس این بوده که کلمه «آرام» به «نور دیده» عطف شود فتأمل .

از چشم زخم خلق مبادت گزند از آنک  
در دلبری بغایت خوبی رسیده

چشم زخم خلق - اضافه لامیه . نظر خوردن را چشم زخم گویند . مبادت : تا در معنا به کلمه گزند مقید است .

دلبری و خوبی ، یا در هر دو مصدریه است . بغایت خوبی ، با حرف صله و اضافه لامیه . همزه واقع در قافیه حرف توصل و یا ضمیر خطاب است .

**محصول بیت -** از چشم زخم مردم گزندت مرصاد : از نظر خوردن مصون بمانی چونکه در دلبری به نهایت زیبایی رسیده ای . حاصل سخن ، تو بغایت زیبایی خداوند تعالی

ص ۱۷۸ جلد سوم شرح

از چشم بد حفظت کند .

از دامن تو دست ندارند عاشقان  
پیراهن صبوری ایشان دریده

دست ندارند - دست نمیکشند. پیراهن صبوری ایشان ، اضافه بیانیہ و لامیہ صبوری، یا وحدت راست .

**محصول بیت -** عاشقان از دامن تو دست بر نمیدارند. زیرا کہ پیراهن صبوری آنان را نو دریده‌ای . مراد : با عشق و محبت خود عاشقان را بی صبر و قرار کرده‌ای همین است کہ ترکت نمیکند.

دل بدمدارهان کہ رسی ہم بروز وصل  
شبهها چو زهر فرقت جانان چشیده

هان - در این قبیل جاها ادات تنبیہ است. کہ، حرف تعلیل .

بروز وصل، با حرف دلمہ و اضافه لامیہ. زهر فرقت جانان، اضافه بیانیہ و لامیہ. چشیده، یعنی خورده‌ای و از مرہاش خبر داری .

**محصول بیت -** آگاہ شو و مضطرب خاطر مباش، زیرا بالآخرہ بہروزوصل میرسی، چونکہ شبہا زهر جدایی و ہجران جانان را چشیده‌ای .  
« کسیکہ زنج و تلخی فراق را صبر کند حتماً بہوصال میرسد » زیرا کسیکہ بیمار شود، غمخواری اش کنند .

منعم مکن ز عشق وی ای مفتی زمان  
معذور دارمت کہ تو او را ندیده

**محصول بیت -** ای مفتی وقت مرا از عشق و محبت آن جانان منع مکن :  
بد من مگو کہ : عشق آن جانان را ترک کن، و ہر چہ در این مورد بگویی معذورت میدارم چونکہ تو آن جانان را ندیده‌ای، و اگر میدیدی ز عشقش منعم نمیکردی ، بلکه خودت ہم عاشقش میگشتی .

این سرزنش کہ کرد ترا دوست حافظا  
بیش از گلیم خویش مگر پا کشیده

**محصول بیت -** ای حافظ این تو بیخی کہ یار ترا کرد عبث و بیہودہ نیست

مگر پائت را از گلیم خویش بیشتر دراز کردہ ای؟ یعنی از حد و مقدار خود تجاوز  
کردہ ای کہ تو بیخست کرد.

در بعضی از نسخہ ہا، بجای «دوست» «دوش» واقع شدہ، پس با این تقدیر فاعل  
فعل «کرد» «مفتی زمان» میشود اللہ اعلم.

ولہ ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

## فزل چار صد و هشتاد و ششم

ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده

مانند چشم مست چشم جهان نسدیده

ای - حرف ندا و منادی محذوف : ای جانان. فروغ رویت ، اضافه لامیه : ضیاء و نور رویت چراغ دیده، اضافه بیانی. مانند چشم، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته. چشم مست، اضافه بیانی. چشم جهان، اضافه لامیه «مجازاً» تقدیرش چشم اهل جهان است.

ندیده، نون حرف نفی و دیده نوعی از ماضی : دیده است ، ندیده : ندیده است. چشم جهان مبتدای مؤخر و مانند خبر مقدم.

**محصول بیت -** نور و فروغ رویت سبب روشنی چراغ چشم ماست : روشنی و نور چشم ما از فروغ روی توست، چنانکه ماه از خورشید مستنیر میشود. حاصل ای جانان بینائی چشم را سبب توئی. و نظیر و مشابه چشمان خمارت را چشم مردم دنیا ندیده است. مراد: تو بی مانندای. مصراع دوم بدل مصراع اول است.

**همچون تو نازنینی سرتا پیا لطافت**

**گیتی نشان نداده ایزد نیافریده**

نازنینی - یا وحدت راست. سرتاپا : سراپا. گیتی ، به کسر کاف عجمی : جهان. ایزد، به کسر «همزه و زا» : خدا.

**محصول بیت -** نازنینی سراپا لطیف چون تو، دنیا نشان نداده و خدا خلق

ص ۱۷۹ جلد سوم شرح

نکرده است. مراد : وجود لطیف و شریفی چون تونه در دنیا دیده شده و نه خداوند آفریده است .

بر قصد خون عشاق ابرو و چشم مست  
گاه این کمین گشاده گاه آن کمان کشیده

قصد خون - مصدر به مفعولش اضافه شده . خون عشاق ، اضافه لامیه . چشم مست ، اضافه بیانی

**محصول بیت -** ابروان و چشمان خمارت به قصد ریختن خون عاشقان در کمین اند: چشم مست کمین کرده یعنی دام نهاده و ابروانت کمان کشیده اند خلاصه برای کشتن عشاق گاهی این کمین میکند و گاهی آن کمان میکشد. در این بیت شاعر لف و نشر و صنعت اشتقاق رعایت کرده است

تاکی کبوتر دل چون مرغ نیم بسمل  
از زخم تیر چرخ در خاک و خون طپیده

تا - از برای انتهای غایت است. کی : چه وقت، مؤدای هر دو «تا چند» است چون «الی و متی» در عربی . کبوتر دل، اضافه بیانی . مرغ نیم بسمل، هکذا . نیم بسمل : مرغی که بطور کامل سر بریده نشده و هنوز نیمه جان است . چون مرغ نیم بسمل، مرهون مصراع دوم. زخم تیر چرخ، هر دو اضافه لامیه. کمانی که زهش کشیده شود دوسرش چون چنبر در یکجا جمع میشود به چنین کمان چرخ گویند. طپیده ، در اینجا : آلوده و آغشته است.

**محصول بیت -** کبوتر دل تاکی چون مرغ نیمه کشته از زخم کمان ابرویت در خاک و خون به غلظد : آغشته و آلوده خاک و خون گردد . مراد : کبوتر دل تا چند از تیر ابروانت زخمی شود و در خاک و خون چون مرغ نیم بسمل پریزند.

از سوز سینه هر دم دودم بسر بر آید  
چون عود چند باشم در آتش آرمیده

دودم - میم در معنا «به سر» مقید است به تقدیر «به سرم» بسر بر آید: اینجا بسر



میزند. عود، در لغت به هر درختی گفته میشود، اما نوعی درخت است که فقط از جانب هندوستان میاورند و از بخورش استفاده میشود یعنی اسباب و غیره را با دود درخت مذکور معطر میکنند و بآن هم عود گویند در این بیت مراد همین نوعش است .

آرمیده، در اینجا یعنی ثابت و برقرار : همیشه و مقید است به باشم به تقدیر : آرمیده باشم همانطور که در بیت سابق کلمه «طپیده» به باشد مقید است.

**محصول بیت -** از سوز دلم هر آن چون عود دود از سرم درمیاید، تا کی در آتش مستقر باشم : تا کی دائم در میان آتش باشم . خلاصه تا چند چون عود قماری پیوسته در آتش بسوزم .

خواجه از فراق جانان شکایت میکند.

گر زانکه رام گردد بخت رمیده با من

هم زان دهن بر آرم کام دل رمیده

گرزانکه - اگر چنانکه رام گردد : مطیع و منقاد شود. گردد، به فتح کاف عجمی : شود یا میشود، یعنی در واقع به معنای صیرورت است از مصدر گردیدن مشتق شده که در اصل : چرخیدن است چنانکه سابق بر این در باره اش مفصل سخن رفته است . بخت رمیده، اضافه بیانیہ . بامن، با حرف صلہ . بر آرم : در اینجا تحصیل میکنم یعنی میگیرم . کام دل رمیده ، اضافه لامیہ و بیانیہ . کام مفعول صریح فعل «بر آرم»، رمیده اینجا : وحشی .

**محصول بیت -** بخت و اقبال رمیده ام اگر مطیع و منقادم گردد : بختم اگر بمن یاری کند از دهان جانان کام دل وحشی ام را میگیرم، یعنی از دهان جانان مراد دلم را میستانم .

میلی اگر ندارد با عارض تو ابرو

پیوسته از چه باشد چون قدم خمیده

میلی - یا حرف تنکیر . با عارض تو، با حرف صلہ و اضافه لامیہ . ابرو، فاعل

فعل «ندارد» . خمیده : منحنی .

**محصول بیت - ابروانت** اگر میل به عارضت ندارند : نسبت به صورتت تمایلی ندارند، پس چرا پیوسته مانند قد من خمیده اند یعنی بجانب صورتت انحنا پیدا کرده اند. حاصل : نوک ابرویت بطرف صورتت برگشته است .

گر بر لبم نهی لب یابم حیات باقی  
آن دم که جان شیرین باشد لب رسیده

**محصول بیت -** اگر آن دم که جان شیرینم لب میرسد، تولبت را بر لب من بگذاری، حیات ابدی مییابم : در آن حالت نزعم اگر لب بر لب من نهی حیات جاویدان یابم.

تا کی فرو گذاری چون زلف خود دلم را  
سرگشته و پریشان ای نور هر دو دیده

فرو گذاری، اینجا یعنی ترك میکنی و مرهون مصرع دوم.

**محصول بیت -** ای نور دید گانم، تا کی دلم را چون زلفانت سرگشته و پریشان خواهی کرد : دلم را رعایت نمیکنی، و درباره اش اهمال روا میداری یعنی نسبت به دلم مرحمت و شفقتی اظهار نمیکنی .

در معنای مصرع اول: تا کی چون زلفت دلم را آشفته میکنی، این مفسر معنای بیت را خیلی پایین آورده .

یکی دیگر گفته است : تا کی زلفت را به پایین رها میکنی چون دل من، اینکه دیگر معنای شعر را خیلی خیلی تنزل داده است .

در پای خار هجران افتاده در کشاکش  
وز گشایش وصال هرگز گلی نجیده

جایز است پای خار مضاف بر هجران باشد، پس در اینصورت مراد از «پای» «بن و ته» است یعنی در بن خار هجران «در منتهای محنت هجران» و جایز است، خار هجران مبتدای مؤخر و در پای خبر مقدم باشد، پس میتوان گفت : خار هجران در پای دلم .

افتاده، فاعلش «دل» است. «دل منزه کور در بیت قبلی». در، حرف صله. کشا کش: گیرودار و کشمکش. گلشن وصال، اضافه بیانی.

**محصول بیت -** دلم از شدت رنج و محنت هجران در کشا کش است. مراد: به اضطراب هجران گرفتار شده و هرگز از گلشن وصال گلی نچیده است. یعنی تا کنون هرگز از وصلت متمتع نگشته و دائماً رنج هجران و فراق کشیده است.

**ما را بضاعت اینست گرد در مذاقت افتد  
در های شعر حافظ بنویس در جریده**

**بضاعت -** سرمایه. درهای شعر حافظ، اضافه بیانیه و لامیه. جمله: گرد در مذاقت افتد، مرهون مصراع دوم.

**جریده،** جنگ زیبایی است که شیرازه ندارد بلکه از دو جانبش قابل خواندن میباشد.

**محصول بیت -** سرمایه ما این شعر آبدار است، اگر به مذاقت سازگار است یعنی ذوق داری جواهر شعر حافظ را در جریده بنویس.

حاصل سخن، سرمایه ما نظم کلام است، اگر خوشت میاید درهای شعر حافظ را در مجموعه خودت بنویس و از بر کن.

خواجه از متکلم به غایب التفات فرموده.

**گر دست من نگیری با خواجه باز گویم  
کز عاشقان مسکین دل برده بدیده**

**محصول بیت -** گرد دست من نگیری. اگر معین و ظهیر من نباشی، بدوزیر اعظم شکایت میکنم که با چشمان فتانت دل عاشقان بیچاره را ربوده ای. مقصود: دلشان را برده ای.

این غزل در دیوانهای موجود در نزدمان پیدا نشد. لیکن چون شارحان نوشته اند، ما هم بدان سبب به تقلید آنان نوشتیم اگر چه به کلام خواجه شباهت ندارد. وله ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

## فزل چهار صد و هشتاد و هفتم

عیدست و موسم گل ساقی بیار باد  
هنگام گل که دیده بی می قدح نهاده

**محصول بیت -** ای ساقی باده بیار که عید است و زمان گل ، چون در فصل  
گل که دیده قدح بی می باشد، مراد: در موسم گل که دیده که جام خالی از باده باشد؟

زین زهد و پارسائی بگرفت خاطر من  
ساقی بده شرابی تا دل شود گشاده

**بگرفت -** اینجا یعنی زده شد . شرابی ، یا حرف تنکیر ، تا حرف تعلیل .  
**محصول بیت -** از این زهد و پارسائی دلم بگرفت ، یعنی متنفر شدم ای ساقی  
شراب بده تا دلمان باز شود . گشایش خاطر پیدا کنیم .

صوفی که دی نصیحت میکرد عاشقانرا  
امروز دیدمش مست تقوی بباد داده

**محصول بیت -** صوفی که دیروز به عاشقان نصیحت میکرد ، امروز مست  
دیدمش : امروز دیدم تقوی را بباد داده یعنی فاسق گشته .

این یک دو روز دیگر گل را غنیمتی دان  
گر عاشقی طرب جوی با ساقیان ساده

**غنیمتی -** یا حرف تنکیر . عاشقی یا ضمیر خطاب . جوی فعل امر مخاطب :  
بخواه . طرب ، مفعول مقدم فعل «جو»

صفحه ۱۹۷ جلد سوم

**محصول بیت -** این يك دو روز كه از فصل گل باقی مانده غنیمت بدان: اگر واقعاً عاشقی با ساقیان ساده رو باده بنوش و خوش باش. مراد: فصل گل را رایگان از دست مده، بلکه با ساقیان ساده رو باده بنوش و خوش بگذران.

**گل رفت ای حریفان غافل چرانشینید  
بی بانگ رود و چنگ و بی یار و جام باده**

رود - در این بیت به معنای «زه» ساز می باشد.

**محصول بیت -** ای یاران فصل گل تمام شد، پس چرا غافل نشسته اید: چرا زه ساز بی آواز است و شما بدون یار و بی جام باده هستید. مقصود موسم گل تمام شد، چرا وقتتان را با غفلت میگذرانید. یعنی چرا بی ساز و آواز، و بی یار و باده نشسته اید.

**در مجلس صبوحي دانی چه خوش نماید  
عکس عذار ساقی در جام می فتاده**

دانی - فعل مضارع مفرد مخاطب، متضمن استفهام

عکس عذار ساقی، هر دو اضافه لامیه

**محصول بیت -** در مجلس صبوحي، میدانی چقدر زیبا دیده میشود عکس روی ساقی که در جام باده افتاده باشد. یعنی بسیار لطیف مینماید.

**مطرب چو پرده سازد شاید اگر بخواند  
از طرز شعر حافظ در بزم شاهزاده**

مراد از پرده، آهنگ و نوای ساز است، جمله شاید اگر بخواند، مرهون مصراع دوم. طرز: اسلوب و قاعده.

مراد از شاهزاده، پسر سلطان منصور است که در قصیده: جوزا سحر، ذکرش گذشت.

**محصول بیت -** مطرب وقتی آهنگی میزند، خیلی بجاست که در مجلس شاهزاده به طرز شعر حافظ چیزی بخواند.

مراد : شعری به طرز و سبک شعر حافظ که عاشقانه و سوزناک باشد۔  
بخواند .

مقصودش اینست که شعر حافظ را بخواند.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعِلن فعلا تَن مفاعِلن فعلا ت

## فزل چہار صد و ہشتاد و ہشتم

نصیب من چو خرابات کردہ است اللہ  
درین میانہ بگو ز اہدا مرا چہ گناہ

محصول بیت - چون حق تعالیٰ بادہ نوشی را نصیب و قسمت من کردہ است،  
پس ای ز اہد بگو ببینم من چہ تقصیر دارم : گناہ من چیست .

مراد : در روز اول سر نوشت و مقدرات من این بودہ کہ بادہ نوش باشم : بادہ  
نوشی قسمت من بودہ پس من چہ گناہ دارم کہ بادہ میخورم .

کسی کہ در ازلش جام ہی نصیب افتاد  
چرا بحشر کنند این گناہ ازو درخواہ

کسی - یا حرف وحدت . ازلش ، شین «ضمیر» در معنا بہ نصیب مربوط است .  
درخواہ : طلب

محصول بیت - کسیکہ در روز ازل بادہ نوشی مقدرش شدہ ، پس چرا روز  
حشر این گناہ را از او بازخواست میکنند : وقتی امری و مصلحتی در ازل مقدر و معین  
شدہ باشد، بندہ در آن خصوص چہ گناہی دارد کہ مورد عتاب و خطاب قرار گیرد .

بگو بصوفی سالوس خرقہ پوش دورو  
کہ کردہ دست درازی و آستین کوتاہ

بگو - خطاب عام . بہ صوفی سالوس خرقہ پوش دورو . با حرف صلہ و اضافہا

ص ۱۹۸ جلد سوم شرح

بیانی. که ، حرف رابط صفت . دست دراز، صفت مرکب ، یا حرف مصدری و مفعول فعل «کرده» . واو حرف عطف . آستین معطوف به دست ، تقدیرش : و آستین کوتاه کرده است .

**محصول بیت -** به صوفی دورو و ریاکار و خرقة پوش بگو : آن صوفی که ریاکار است جمله «دست درازی و آستین کوتاه» کنایه از ریاکاری است. خلاصه به آن صوفی که این دو کار را کرده است بگو.  
مقول قول مضمون بیت آتی است .

تو خرقة را ز برای ریا همی پوشی  
که تا بزرق بری بندگان حق از راه

که - حرف بیا . تا حرف تعلیل . بزرق، با حرف سبب. بری ، فعل مضارع مفرد مخاطب از راه بری ، به عربی اضلال است . بندگان ، مفعول صریح و بزرق مفعول غیر صریح فعل «بری» «از راه» اینهم غیر صریح است .

**محصول بیت -** ای صوفی، تو خرقة را برای تظاهر و ریا میپوشی که بندگان خدا را گمراه کنی، یعنی بخاطر اضلال بندگان خدا خرقة ریا میپوشی، بلکه بگمان فاسد خود قصد داری خدا را هم گول بزنی.

غلام همت رندان بی سرو پایم  
که هر دو کون نیرزد به پیش شان يك گاه

غلام همت رندان بی سر - اضافه لامیه و بیانیه . بی سرو پا : یعنی آدم لاقید و بی پروا و لاابالی . که - حرف تعلیل ، نیرزد. فعل نفی مضارع، مفرد غایب: ارزش ندارد . به ، حرف ظرف. پیش شان، اضافه لامیه ، شین «ضمیر» غایب ، الف و نون ادات جمع . ضمائر با الف و نون جمع بسته میشود. مثلاً پیش شان و پیش تان، گویند، و همیشه ما قبل ضمائر مفتوح است ، مگر به ضرورت وزن در بعضی موارد ساکن خوانده میشود . چنانکه حضرت مولانا جامی در سبحة الابرار هر دو را در یکجا جمع کرده است .



بیت : عشق بحر از دلشان سر پرزد و آتش شوق بجانشان در زد

**محصول بیت -** غلام همت رندان لا ابالی و بی سرو پایم ، که دو عالم در پیششان به یک پر گاه نمی ارزد، مراد از کمال استغنا برای دو جهان یک پر گاه ارزش قائل نیستند.

مراد من ز خرابات چونکه شد حاصل  
دلیم ز مدرسه و خانقاه گشت سیاه

**محصول بیت -** چون مرادم از میخانه حاصل شد، دیگر دلم از مدرسه و خانقاه زده شده یعنی دلم سرد شد. و از مدرسه و خانقاه بیزار گشته ام .

برو گدای در هر گدا مشو حافظ  
مراد خویش نیابی مگر بشی لله

گدا - کسی را گویند که از روی نیاز چیزی بخواهد . یعنی فقیر .

**محصول بیت -** ای حافظ برو و گدای در هر فقیر مشو، یعنی محتاج کسی مباش که او خودش هم محتاج است: محتاج محتاج مباش زیرا بمرادت نمیرسی مگر باشی لله . مقصود : مرادت را از اغنیای معانی یابی نه از کسانی که از معانی خالی و عریان هستند . یعنی اگر وصول الی الله را طالبی، از واصل شدگان بخواه که فیض یابی . اصل شی لله «شیأ لله» میباشد، و مفعول يك فعل مقدر است . مراد: «اعطنی واحسن لی شیأ» است پس در اثر کثرت استعمال عامل متروک و مهجور گشته است .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

## فزل چهار صد و هشتاد و نهم

وصال او ز عمر جاودان به  
خداوندا مرا آن ده که آن به

**محصول بیت -** وصال جانان از حیات جاودان بهتر است، یعنی از عمر باقی بهتر است یارب بمن آنچه بهترین است بده : وصال جانان را نصیب کن که از عمر بهتر است یا خود : یارب به من آن چیزی که از همه چیز بهتر است بده ، یعنی وصال جانان و عمر ابدی هر کدام از این دو که بهتر است به من مرحمت کن.

بشمیرم زد و با کس نگفتم  
که راز دوست از دشمن نهان به

**محصول بیت -** مرا با شمیر زد ، اما من به کسی نگفتم . چونکه سر دوست بهتر است که از دشمن مخفی بماند . مراد : مکتوم ماندن و فاش نگشتن راز جانان خوب است.

دلادائم گدای کوی او باش  
بحکم آن که دولت جاودان به

**محصول بیت -** ای دل همیشه گدای محله جانان باش، به دلیل آنکه دولت ابدی یافتن خیلی بهتر از همه چیز است. یعنی گدائی کوی جانان خود دولت جاویدان است .

بحکم آنکه : به سبب آنکه

ص ۲۰۱ جلد سوم شرح

**بخلدم دعوت ای زاهد مفرما**

**کہ این سیب ذقن زان بوستان به**

**محصول بیت -** ای زاهد، مرا به بہشت دعوت مفرما . زیرا سیب زرخ جانان از آن باغ جنت بہتر است . یعنی از نسیۂ باغ بہشت نقد وصال جانان بہتر است .  
ذقن و زرخ - ہر دو بیک معناست .

**بداغ بندگی مردن درین در**

**بجان او کہ از ملک جہان به**

**محصول بیت -** در این در با داغ بندگی مردن، بجان جانان ، بہتر از پادشاہی جہان است

ملک، بہ ضم میم و سکون لام ، بہ معنای مملکت و پادشاہی است:

**گلی کان پایمال سرو ماشد**

**بود خاکش ز خون ارغوان به**

در لغت. گل مطلق زہر است . اما در اینجا مراد گل سرخ است و مقصود از «سرو» جانان می باشد.

**محصول بیت -** گلی کہ لگد مال سرو ما باشد : یعنی جانان آن را زیر پایش بمالد، با اصطلاح لگد مالش کند ، خاک آن از خون ارغوان بہتر است . اسناد بہتری نسبت بہ خون مجازی است لیکن مراد نفس ارغوان است .

**خدا را از طبیب من پرسید**

**کہ آخر کی شود این ناتوان به**

خدا را - را ، ادات تخصیصی . پرسید : با حرف تاکید، فعل امر مخاطب : سؤال کنید . کہ ، حرف بیانی . آخر ، ادات تاکید . کی : چہ وقت .

**محصول بیت -** برای رضای خدا از طبیب من سؤال کنید کہ این بیمار کی خوب میشود : چہ وقت از مرض خلاص میگردد . حاصل اینکه کی از مرض عشق شفا مییابد . مراد: از طبیب جانانش است .

جوانا سر متاب از پند پیران  
که رأی پیر از بخت جوان به

جوانا - منادی : ای جوان. متاب، فعل نہی مخاطب یعنی اعراض مکن. سر، مفعول صریح ازپند، مفعول غیر صریح فعل «متاب».

که ، حرف تعلیل . رأی، مهموزالین معتل اللام به فتح «را» و سکون همزه یعنی فکر درعربی با تلین همزه هم جایز است مانند «رأس» ، اما عجم دائماً تلین میکند. رأی پیر، اضافه لامیہ.

رأی پیر ، مبتدا و مابعدش خبر مبتدا . از بخت، متعلق بہ کلمہ «به». بخت جوان ، بخت مضاف : اضافه بیانیہ یا لامیہ یعنی طالع بلند و خوب و مساعد یا بخت شخص جوان .

**محصول بیت -** ای جوان از نصیحت پیران سر متاب یعنی اعراض مکن . زیرا فکر و تدبیر پیر از بخت جوان ویا از طالع و اقبال آدم جوان بہتر است . مراد پند پیر از بخت خوش و بلند بہتر است .

حاصل بیان : با پند پیران منتصح شدن بہتر از اعتماد بہ طالع خویش است .

شبہ میگفت چشم کس ندیدست  
ز مروارید گوشم در جہان بہ

مروارید - بہ ضم «میم» و سکون «را» مضاف : اضافه لامیہ

**محصول بیت -** جانان شبہ میگفت کہ : در دنیا مرواریدی چون مروارید گوش من کسی ندیدہ است . مقصود: مروارید من در عالم بی نظیر است . پس خواجہ میفرماید کہ :

سخن اندر دہان دوست گوہر  
و لیکن گفتہ حافظ از آن بہ

مراد از دوست ، فاعل میگفت یعنی جانان است :

گوہر، اصلش : گوہرست میباشد بہ ضرورت وزن تخفیف دادہ شدہ . گفتہ

حافظ ، اضافه لامیه ، مقصود بقول حافظ است . یعنی نظم شریفش . از آن : به  
 مروارید جانان اشاره است .

**محصول بیت** - در دهان دوست «جانان» سخن گوهر است . چونکه جانان  
 مروارید گوشم گفته بود . پس به فحوای کلام باید گفت سخن یار در باره گوهر است . اما  
 نظم حافظ بهتر از مرواریدی است که جانان تعریفش کرد چونکه الی یوم القيامة  
 باقی است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## غزل چهار صد و نودم

ای دل بکوی دوست گذاری نکرده  
فرست زدست داده و کاری نکرده

این غزل را عیناً با تبدیل ردیف در حرف «یا» آورده‌اند، با این مطلع  
بیت : ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی فرصت ز دست داده و کاری نمیکنی  
در کلیه دیوانهای موجود در نزدمان ، غزل مذکور همانطور که اشاره شده  
جزو حرف «یا» قید شده است و در هیچکدام جزو حرف «ها» دیده نشد ، مگر در  
شرح آقای سروری پس انشاءالله شرحش را ضمن ردیف «یا» با ردیف «نمیکنی» ( با  
هر دو ردیف) توضیح خواهیم داد.

در حرف لام و الف هم غزلی آمده است، آن را هم در دیوانها در پایان حرف  
الف ذکر کرده‌اند. بنابراین جزو ردیف الف شرح گذشته است .

وله ایضاً حرف الباء

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلین

## فزل چهار صد و نود و یکم

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می  
طامات تا بچند و خرافات تا بکی

ساقی - منادی. که ، حرف بیان. قدح لاله ، اضافه بیانی. طامات ، عادات و کارهای بی پایه صوفیه را گویند. تا، اینجا به معنای «الی» میباشد. خرافات ، به ضم «خا» : قصه‌ها و حکایاتی که شبها تعریف میشود، در این بیت مراد همین معناست و یک معنای دیگر هم دارد که سابقاً در قافیۀ میم ذکرش گذشت . چنانکه در بیت :  
خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم  
گفته است .

**محصول بیت -** ای ساقی بیا که قدح لاله از باده پر شده است ، یعنی فصل بهار فرا رسیده . قرمزی لاله را به قدح شیشه‌ای پر از شراب تشبیه کرده اند .  
میگوید : رسوم و عادات صوفیه تا کی و افسانه‌ها و قصه‌های شبانه تا کی . یعنی با چیزها و کارهای بی اساس که احتمال وقوعشان کم است تا کی عمرت را میگذرانی .  
پس باده بیار که از عشق و محبت صحبت کنیم .

بگذر ز سمر و ناز که دیدست روزگار

چین قبای قیصر و ترک سلاله کی

بگذر - خطاب عام و یا به ساقی مذکور خطاب میشود .

که ، حرف تعلیل . دیدست ، در اصل دیده است میباشد چنانکه مکرر این

ص ۳۱۵ جلد سوم شرح

مطلب را گفته است. روزگار ، فاعل فعل دیده است.

چین قبای قیصر، هر دو اضافه لامیه و چین ، مفعول دیدست ، ترك كلاه کی، اضافهها لامیه. قیصر ، لقب پادشاهان روم است یعنی اصطلاح است و کی ، نام پادشاه بزرگی است.

**محصول بیت -** از کبر و ناز بگذر : کبر و ناز را ترك کن ، زیرا روزگار چین قبای قیصر و ترك كلاه شاهی چون کی را دیده است. مراد این دنیا عجوزه ایست که پادشاهان زیاد دیده است . حاصل عجوزه ای است که داماد های بسیار بخود دیده است .

هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان  
بیدار شو که خواب عدم در پیست هی

هی - غافل مشو.

**محصول بیت -** خطاب به مخاطب سابق میفرماید : هشیار شو یعنی بیدار باش، زیرا مرغ چمن یعنی بلبل با عشق گل مست گشت . پس از خواب غفلت بیدار شو آگاه باش که خواب عدم در پی است .

مراد: بلبل که يك حیوان بیش نیست اما از عشق و محبت بی بهره نیست همین است که با شراب عشق گل مست گشته است . بنا بر این آگاه باش که توهم باید از باده عشق مست شوی، و همچنین غافل مشو که خواب عدم ما را خواهد گرفت ، پس چون حیوانات عمرت را به غفلت مگذران ، بلکه مانند بلبل با عشق جانان صرف کن.

خوش ناز کانه میچمی ای شاخ نو بهار  
کاشفتگی مبادت از آسیب باد دی

میچمی - فعل مضارع مفرد مخاطب . شاخ نوبهار، اضافه لامیه . که، حرف رابط دعا . آشفته: پریشان. آشفستگی: های رسمی به گاف بدل شده به خاطر یا مصدری. مبادت ، تا ضمیر، خطاب به شاخ نوبهار.



آسیب، در لغت به معنای : در قرب<sup>۱</sup> و جنب است اما در این قبیل جاها مراد از آن اضطراب و مشقت میباشد. باد دی، اضافه لامیه. در تاریخ جلالی دی نام ماه اول زمستان است، اما در اینجا مراد زمستان میباشد،

**محصول بیت -** ای شاخ نو بهار «ای جانان» خیلی با ناز و آرام راه میروی. خداوند ترا از پریشانی باد تند زمستان حفظ کند. در اینجا تخصیص به باد دی باعتبار شاخ است که مراد جانان میباشد، والا دعا برای سلامتی جانان باید برای همه وقت باشد.

**بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست  
ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی**

مهر چرخ - اضافه لامیه مراد محبت چرخ است. ای، حرف ندا، نادانی محذوف. مراد: ای یار است. وای، در فارسی و عربی به معنای «ویل» میباشد که به معنای عذاب جهنم است. که، حرف رابط صفت. ایمن، به کسر همزه و میم به معنای «امین» است. مکر وی، اضافه لامیه. وی، به فتح و اوض میر غایب چون او

**محصول بیت -** بر سازگاری و مساعدت و همچنین بر گردش چرخ اعتماد نیست. پس ای یاران وای بر کسی که از مکر چرخ امین باشد.

**فردا شراب کوثر و حور از برای ماست  
و امروز نیز ساقی مهر و و جام می**

**محصول بیت -** فردا در بهشت شراب کوثر و حور از برای ماست. امروز نیز ساقی زیبا و جام شراب برای ما و در اختیار ماست. مراد: ذوق و صفای دنیا و آخرت برای مومنین است، حاصل سخن همه اینها حق مومنین است.

۱- مرحوم سودی در معنای آسیب کلمه ترکی «یانباش» آورده که به معنای : در قرب و نزد و جنب و کنار میباشد. اما در فرهنگهای فارسی آسیب به معنای : صدمه، رنج، درد، مشقت و مصیبت آمده. مترجم

**باد صبا ز عهد صبا یاد میدهد  
جان داروئی که غم ببرد در ده ای صبی**

عهد - در اینجا به معنای زمان است . صبا ، به کسر صاد از صبوت میاید به معنای میل اما در این قبیل موارد زمان بچگی مراد است یعنی دوران طراوت و تازگی .  
جان دارو : علاج جان و دراصل داروی جان بوده «به حالت اضافه» پس با تقدیم و تأخیر ترکیب مزجی کرده اند . یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت .  
صبی ، به ضم صاد و فتح با مصغر صبی است : کودکی

**محصول بیت -** باد صبا از زمان صبا یاد میدهد : دوران طراوت را به خاطر میاورد . خلاصه فصل تازه بهار است . پس ای جوان نارس جان دارویی که غم و غصه را میبرد بده . یعنی باده بده بخوریم که غم و غصه مان را زایل کند .

**حشمت مهین و سلطنت گل که گسترده**

**فراش باد هر ورقش را بزیرپی**

به تقدیر کلام : حشمت و سلطنت گل مهین ، میباشند . که ، حرف تعلیل .  
گسترده ، فعل مضارع مفرد غایب . در بعضی نسخه ها بجای گسترده «بسپرد» واقع شده ، به کسر و ضم «با» لغت است در اینجا مراد از سپردن به زیرپی یعنی میریزد .  
برای تعبیر به هر دو وجه قرینه وجود دارد فتأمل .

فراش باد صبا ، اضافه بیانی . هر ورقش ، شین «ضمیر» بر میگردد به گل . را ، ادات مفعول . بزیرپی ، با حرف صله و اضافه لامیه . پی ، مخفف «پا» ست .  
**محصول بیت -** به حشمت و سلطنت گل نگاه مکن که فراش باد هر برگ آن را در زیر پا میگسترده ، یا به زیر پا میریزد . مراد : به لطافت و صفای ظاهر گل توجه نکن که سریع الزوال است .

**در ده بیاد حاتم طی جام يك منی**

**تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی**

درده - در حرف تأکید . وده ، به کسر دال فعل امر مفرد مخاطب . يك منی ،

سابقاً باین مطلب اشاره کردم که منی در اصل «منا» بوده با الف ، عجم در این کلمه تصرف نموده «منی» گفته است چنانکه به عیسا «عیسی» و به موسا «موسی» گفته اند . خلاصه جام يك منی ، قدحی را گویند که ظرفیت دومن شراب را داشته باشد . تا ، حرف تعلیل . نامه سیاه بخیلان ، اضافه بیانی و لامیه .  
نامه سیاه ، از دفتر اعمال سیات کنایه است .

بخیلان ، در این بیت به معنای خسیسان میباشد . نامه ، مفعول اول فعل «کنیم» و طی مفعول دومش . طی کنیم یعنی برچینیم .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : به یاد حاتم طی جام يك منی بده ، یعنی قدحی بده که محتوی دومن شراب باشد ، تا دفتر سیاه بخیلان و خسیسان را برچینیم . مراد : بآنان عرض حاجت نکنیم ، یعنی بآن مجرمین احتیاج نداشته باشیم .

در معنای مصراع اول . به یاد حاتم طی قدح يك منی بده . و یکی دیگر گفته است : به شوق حاتم طی جام يك منی بده . این مفسرین حق معنا را ادا نکرده اند .

**آن می که داد رنگ لطافت بارغوان**

**بیرون فکند لطف مزاج از رخس بخوی**

که - حرف رابط صفت . بارغوان ، با حرف صله . آن می ، مبتدا بیرون فکند خبر مبتدا . لطف مزاج ، اضافه لامیه و فاعل فعل «فکند» . رنگ و لطافت ، مفعول . رخس ، شین «ضمیر» بر میگردد به ارغوان . بخوی ، با حرف مصاحبت . خوی ، با واو رسمی یعنی عرق .

**محصول بیت -** آن می که بارغوان رنگ و لطافت بخشید ، آنگاه با لطف مزاج خود آن رنگ و لطافت را با عرق بیرون فکند ، یعنی ظاهر ساخت .

مراد : آن رنگ و لطافتی که ارغوان دارد ، در اثر لطف مزاج باده ای است که خورده است و با عرق آشکار شده است . الحاصل رنگ و لطافت ارغوان اثر

باده ایست که خورده و بوسیله عرق در رخس ظاهر شده است .

مسند بیباغ بر که بخدمت چو بندگان

استاده است سرو و کمر بسته است نی

مسند - تکیه گاه است . بیباغ ، با حرف صله ، بر ، فعل امر مفرد مخاطب .

که ، حرف تعلیل . بخدمت ، با حرف تعلیل و یا حرف ظرف . چو بندگان ، مرهون

مصراع دوم .

استاده - نوعی از اقسام فعل ماضی است یعنی قیام کرده .

کمر ، در اینجا به معنای شال کمر و یا پارچه دراز و باریکی است که بدور کمر

می پیچند ، اگر چه جایز است به معنای میان هم تعبیر شود .

**محصول بیت -** تکیه گاهت را بیباغ ببر که برای خدمت بتو ، یا در خدمت

تو سرو چون بندگان سر پا ایستاده و نی آماده خدمت است . یعنی منتظر قدم

تواند .

**بشنو که مطربان چمن راست کرده اند**

**آهنگ چنگ و بربط و آواز عود و نی**

راست کرده اند - یعنی آماده کرده اند و برای نواختن منظم نموده اند .

**محصول بیت -** به طریق ادعا میفرماید: بشنو که مطربان چمن آهنگ چنگ

و بربط را سرداده و آواز عود و نی را به صدا در آورده اند . یعنی مرغان چمن هر

یک آواز دلکشی میخوانند و همگی با هم همساز و هم آواز گشته اند . فقط سمع

عبرت لازم است که بشنود و پند بگیرد .

آنکه «مطربان چمن» را به معنای نباتات گرفته باید مؤاخذه شود .

**حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید**

**تا حد مصر و چین و باقصای روم وری**

حافظ - منادی . حدیث سحر فریب خوشت ، اضافه ها بیانی . سحر فریب ،

صفت مرکب از فریبیدن : فریب دهنده سحر یعنی سحر ، مسحور و فریفته سخن

توست. رسید، مرهون مصراع دوم. تا، انتها از برای غایت است به معنای الی.  
 باقصای، با حرف صله و باقصای روم، اضافه لامیه.  
 ری، نام شهری است و معطوف به روم.  
 محصول بیت - ای حافظ سخن زیبای سحر فریب تو تا سرحد مصر و چین و  
 تا انتهای روم و ری رسیده است.  
 یعنی در تمام عالم منتشر گشته است.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

## فَزل چَهار صَد و نوَد و دوَم

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می  
علاج کسی کنت کاخر الدواء الکی

بصوت - با حرف مصاحبت . صوت : آواز . صوت بلبل ، اضافه لامیه . واو  
حرف عطف . علاج کی ، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل کنت . و تا ضمیر خطاب .  
که ، حرف تعلیل . آخر الدواء اضافه لامیه و مبتدا و کی خبر مبتدا . « کی » در هر دو  
جا به معنای « داغ » و عربی است .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : اگر با آواز بلبل و قمری  
شراب نخوری : اگر در فصل بهار باده ننوشی با داغ کردن علاجت میکنم ، زیرا  
در حدیث شریف میفرماید : آخر الدواء الکی ، یعنی اگر کسی مبتلا به مرضی شود  
که با انواع و اقسام ادویه علاج نپذیرد بالاخره بوسیله داغ کردن علاج میشود .  
پس بهمین جهت میفرماید : اگر در فصل بهار باده نخوری یقین دیوانهای لذا باید  
داغت کرد که عقلت بسرت بیاید . چون برای دفع جنون سر را داغ میزنند . پس  
معنای منظوقی تر کیب : یعنی آخرین دوا داغ است .

کسانیکه « کی » اول را لفظ فارسی گمان کرده اند اشتباه نموده اند .

رد درة الحقایق و سروری

چو گل نقاب بر افکند و مرغ زده هو هو

منه ز دست بیاله چه میکنی هی هی

**محصول بیت -** وقتی گل نقاب بر افکند یعنی باز شد ، و مرغ چمن یعنی  
ص ۲۴۷ جلد سوم شرح .

بلبل فریاد و فغان را سرداد ، پیاله را از دست مگذار: ترك مکن . چه میکنی هی  
هی یعنی باده را از دست مده که بعدپشیمان میشوی . هی هی<sup>۱</sup> ، از اقسام تأکید لفظی  
است و در مقام تحسر و تغابن بکار میرود . و در زبان ترکی هم معمول است چنانچه  
گویند : هی چکار میکنی

کسانیکه دو لفظ هی را « مکن مکن » تعبیر کرده اند ، از جانب خود معنا  
در آورده اند . و نیز کسی که گفته است : هی هی یعنی مکن مکن و به معنای تحسر هم  
میاید و خود شعر را اینطور معنا کرده است : پیاله را از دست مگذار حسرت چرا  
میخوری ، این مفسر زیان بزرگ کرده است .

### چو هست آب حیات بدست تشنه ممیر فلاتمت و من الماء کل شیء حی

حیاتت - تا در معنا به دست مربوط است . ممیر ، فعل نهی مفرد مخاطب از  
مصدر میریدن . مراد از آب حیات در اینجا باده است .

فلاتمت ، «فا» به جواب شرط محذوف داخل شده است . لاتمت فعل نهی مفرد  
مخاطب : هلاک مشو . واو حرف ابتدا . من الماء متعلق به لفظ «حی» . کل ، لفظاً  
مرفوع مبتدا و اضافه بیانی و «حی» خبرش به ضرورت وزن تخفیف یافته است .

**محمول بیت -** چون آب حیات در دستت هست : باده ایکه اثر آب زندگانی  
را دارد برایت میسر است ، پس تشنه نمیر . مراد اینست : باده بنوش که حیات یابی  
زیرا همه چیز از آب زنده است . حاصل : آب سبب حیات تمام چیزهاست حال که  
اینطور است بی آب از تشنگی هلاک مشو بلکه شراب بنوش .

### ذخیره بنه از رنگ و بوی فصل بهار که میرسند ز پی رهنان بهمن ودی

ذخیره - یا حرف وحدت و یا تنکیر . بنه فعل امر مفرد مخاطب . که ، حرف

تعلیل . پی ، به فتح بای عجمی به معنای رد پا و دنبال .

۱ - هی ادات تنبیه است .



رہزن ، تر کیب وصفی یعنی حرامی والف و نون ادات جمع . رہزن بہمن ،  
 اضافہ بیانی . دی ، بہ فتح دال ماہ اول فصل زمستان و بہمن ماہ وسطش  
**محصول بیت** - از رنگ و بوی فصل بہار ذخیرہ ای بکن : تا طراوت فصل  
 بہار است استفادہ کن چونکہ پس از بہار و تابستان حرامیان زمستان میرسند و در  
 آنموقع دیگر از بہار اثری نیست . حاصل اینکہ این بیت نصیحتی است از برای مال  
 اندیشی .

درمعنای مصراع دوم گفته شدہ : رہزنان زمستان و پائیز از عقب میرسند . و  
 دی ، ماہ زمستان و بہمن ، ماہ وسطی فصل زمستان گفته اند .  
 این دو مفسر سرد سخن بودہ اند .

زمانہ هیچ نبخشد کہ باز نستاند  
 مجوز سفله مرؤت کہ شیئہ لاشی

شیئہ - ضمیر این کلمہ بر میگردد بہ «سفلہ» . سفلہ ، بہ ضم سین و یا بکسر آن  
 لغت است بہ معنای پست و دنی . لاشیئ : شیئی نیست یعنی چیزی نیست .  
**محصول بیت** - زمانہ هیچ چیز نمی بخشد کہ پس نگیرد : ہر چہ دادہ دوبارہ  
 میگیرد پس از دنی و سفلہ انتظار مروت نداشتہ باش کہ آنچه دادہ خیلی بی ارزش  
 است و چیزی نیست . یعنی چیزیکہ از فرومایہ و دنی میرسد مانند خودش بی ارزش  
 است و کوچک . پس از فرومایہ امید احسان و مروت نداشتہ باش .

شکوہ سلطنت و حکم کی ثباتی داشت  
 ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی

ثباتی - یا حرف تنکیر . سخنی ، یا حرف وحدت . افسر کی ، اضافہ لامیہ ،  
 کی ، اسم پادشاهی است .

**محصول بیت** - شکوہ و عظمت سلطنت و شوکت حکومت ، کی ثبات داشت . یعنی  
 پادشاهی و حکومت برای کسی باقی نمی ماند . چنانکہ از تخت سلیمان و افسر کی فقط  
 حرفی مانده است : یعنی از اینہا فقط نامی مانده است و رسمشان محو شدہ و از بین رفتہ است .



مراد : عالم و هر چه در عالم است تماماً فانی است و باقی همان خالق است.

**خزینہ داری میراث خوارگان کفرست  
بقول مطرب و ساقی بفتوی دف و نی**

خزینہ دار - تر کیب و صفی از داریدن و یا حرف مصدری . خزینہ داری میراث خوارگان ، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش . میراث خوار هم تر کیب و صفی است یعنی وارث . و الف و نون ادات جمع .

**محصول بیت -** خزینہ داری وارثین کفر است : یعنی يك نفر که مالی و ثروتی دارد اما از خساست اموالش را نمیتواند بخورد و برای بعضی امور خیریه و حسنات هم صرف نمیکند ، پس مسلماً برای وراثت حفظ میکند و خزینہ دار آنان است . و مراد شاعر از کفر همین امساک و خساست است که با کلمه «خزینہ داری» تعبیر کرده . و این امساک و خساست بقول مطرب و ساقی و به فتوی دف و نی کفر است . یعنی در واقع صفت مذموم و مطرود است نه کفر اما بقول و فتوی اینها کفر است و زمره رندان<sup>۱</sup> هم شاهد کفر بودن اینگونه مال هستند .

**نوشته اند بر ایوان جنت المأوی  
که هر که عشوة دنیی خرید وای بوی**

ایوان جنت المأوی - اضافه بیانی و در این بیت مراد از ایوان قصر جنت میباشد مأوی ، در لغت یعنی پناهگاه مثلاً طیور و وحوشی که هنگام شب یا موقع روز بجایی باعتقاد مأمن پناه میبرند مأوی گویند . و اهل ایمان هم که به جنت مأوی گویند باین جهت است که از آتش جهنم بدانجا پناه میبرند .

عشوه ، به کسر عین در اصطلاحات عجم فریب دادن دل است بهر وجه که باشد . عشوة دنیی ، اضافه لامیه «مجازاً» . خرید ، فعل ماضی مفرد غایب : ابتیاع کرد . اما در اینجا یعنی گول خورد .

وای ، در عربی به معنای «ویل» است و به جهنم و به عذاب ویل گویند . بوی ،

۱- بعد از رندان کلمه «بأسر» آمده ، معنایش برای مترجم معلوم نشد .

با حرف صله. وی، به فتح واو ضمیر غایب مرفوع منفصل.

**محصول بیت -** بر قصر جنت مأوی و فردوس اعلان نوشته اند که: هر کس گول و فریب و خدعه دنیا را بخورد وای بوی. یفنی وای بحال کسی که مغرور لذات دنیا گردد و غافل باشد. این بیت ترغیب و تحریضی است برای ترک مزخرفات دنیا.

**سخانماند سخن طی کنم شراب کجاست  
بده بشادئی روح و روان حاتم طی**

سخن - مفعول اول و طی مفعول دوم فعل «کنم». شراب، مبتدا. کجاست خیر مبتدا. بده، با حرف تأکید. ده، به کسر دال فعل امر مفرد مخاطب.

بشادی، با حرف تخصیص و یا حرف مصدر. بشادئی روح، از اقسام اضافه مصدر به فاعلش. روح و روان، از قبیل عطف الخاص علی العام میباشد، زیرا روان فقط روح انسان است و روح اعم است. روان حاتم، اضافه لامیه. حاتم طی، همکذا. حاتم، در عربی اسم فاعل است به معنای واجب اما بعدها برای شخصی علم قرار داده باز هم به کسر «تا» حاتم گفتند. اما عجم در بعضی اسماء که بر وزن فاعل است به قصد تصرف و نظرف عین الفعلها را مفتوح خوانده است مثلاً: عارض و خاتم کافر گویند. به فتح «عین» چنانکه در حواشی رساله<sup>۱</sup> مفصل بیان شده است.

بعضیها در تالی «حاتم» فتحه را جایز ندانسته اند چون از قوافی اشعار اطلاع نداشته اند چنانکه در حواشی رساله روشن شده است.

طی، نام قبیله ایست که حاتم از آن قبیله است.

**محصول بیت -** سخا و کرم تمام شد سخن را طی کنم یعنی دراز نکنم، شراب کجاست ای ساقی پیاله بده. یعنی بشادی روح و روان خاتم طی قدح بده چونکه او

۱ - اگر منظور سودی این باشد که روان فقط در مورد انسان بکار میرود بنظر درست نماید چون در ادبیات فارسی روان را درباره حیوانات هم بکار برده اند (روان گوسفند از وی بنالید) سعدی.

۲ - معلوم نکرده که رساله در چه موضوع بحث میکند و نامش چیست.

سخی ترین مردم زمانه بود پس از سخاوت دیگران حرف نمیزنم که کلام را طول ندهم زیرا سخای دیگران نسبت به سخاوت حاتم قابل بحث نیست.

**بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ**

**بیاله گیر و کرم و رزو الضمان علی**

**محصل بیت -** ای حافظ بخیل از رحمت خداوند غافل است، گوش کن آنچه میگویم: باده بنوش و کرم کن که گناهان ترا ضمانت میکنم.

مراد: بحر رحمت خداوند وسیعتر از گناه و عصیان توست. پس باده بخور و آنکه سخاو کرم و رز که من ضمانت گناه ترا قبول دارم. یعنی بر عفو گناهت از خدا من ضامن. پس مقصودش از «الضمان علی» یعنی کفالت بر عهده من؛ من کفیلم. وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

## فزل چهارصد و نود و سوم

لبش میبوسم و در میکشم می  
باب زندگانی برده ام پی

لبش - ضمیر این کلمه بر میگردد به جانانی که در دل مر کوز است ، و مفعول مقدم «میبوسم» واو ، حرف عطف . در ، حرف تأکید . میکشم ، فعل حال متکلم و حده : نوش میکنم . می مفعولش . باب زندگانی ، با حرف صله و اضافه لامیه و یا حرف مصدری .

پی ، در این بیت به معنای راه و معنای دیگرش ردپاست

محصول بیت - لب جانان را میبوسم و باده مینوشم ، خلاصه اینکه باب زندگانی پی برده ام . یعنی لب معشوقه و باده هر دو آب حیات است ، پس من بهر دو رسیده ام .

نه رازش میتوانم گفت با کس

نه کس را میتوانم دید باوی

محصول بیت - نه رازش را میتوانم به کسی بگویم ، و نه میتوانم کسی را با وی بینم . حاصل اینکه این دو مطلب عاجز کرده .

لبش می بوسد و خون میخورد جام

رخش می بیند و گل میکند خوی

محصول بیت - جام لب جانان را میبوسد و خون میخورد ، و گل ، رخسارش را

ص ۳۵۳ جلد سوم شرح

می بیند و عرق میریزد، یعنی جام از حسرت لبش خون میخورد و گل از دیدن رخسار جانان شرم میکند و عرق میریزد.

**گل از خلوت بباغ آورد مسند  
بساط زهد را چون غنچه کن طی**

**محصول بیت -** گل از خلوت بباغ آورد مسند : یعنی گل ابتدا در کتم عدم بود، سپس بصورت غنچه در آمد، و حال باز شده «شکفته شده» و گل شده است : موجود شده است. خلاصه اشاره است به ظهور گل در فصل بهار.

پس بساط زهد را چون غنچه طی کن : جمع کن.

مراد : فصل گل است زهد را ترك کن و باذه بنوش.

**بده جام می و از جم مکن یاد  
که می داند که جم کی بود و کی کی**

که - اول اسم است : چه کسی ، اما «که» دوم حرف بیانی است. کی، دوم نام پادشاهی است و «کی» اول و سوم ادات استفهام در زمان : چه وقت و چه زمان. **محصول بیت -** ای ساقی جام میم ده و از جم یاد مکن : جم را بخاطر میار، زیرا که مبداند که «جم» چه زمان بوده و سلطان کی در چه تاریخ پادشاهی داشت. مقصود : سخن سلاطین گذشته را رها کن و باذه بنوش کن، زیرا از یاد آوری و ذکرشان فایده ای مترتب حالت نمیشود.

**بزن در چنگ چنگ ای ماه مطرب  
رگش بخراش تا بخروشم از وی**

**چنگ -** اول نوعی ساز است. چنگ دوم به معنای پنجه حیوانات درنده است، اما در این بیت مراد از آن «دست» است. ماه مطرب، اضافه بیانی. رگش، شین «ضمیر» بر میگردد به «چنگ». بخراش، فعل امر مفرد مخاطب در اینجا یعنی تارهای چنگ را «زههای چنگ» بصدا در آر: بزن. تا، حرف تعلیل. بخروشم، فعل مضارع متکلم وحده یعنی فغان و ناله کنم : همراه چنگ آواز بخوانم. اگر ضمیر «وی»

بر گردد به جانان پس «از» حرف ابتداست اما اگر به چنگ زاجع باشد، سببیت افاده کند، چون من اجلیه .

**محصول بیت -** ای ماه مطرب بزنی در چنگ چنگ : یعنی چنگ را بزنی .  
مصراع دوم چنگ زدن را به چنگ بیان میکند یعنی تارهایش را بصدا در آر «بزنی» تا که از درد جانان ناله و فغان کنیم .

یا خود با خروش و فریاد چنگ ناله کنم ، خلاصه با آواز آن بنالم .

**چو چشمش مست را مخمور مگذار**

**بیاد لعلش ای ساقی بده می**

**محصول بیت -** ای ساقی ، مست چون چشم جانان را مخمور مگذار، بلکه بیاد لعلش باده بده ، یعنی ما که چون چشم جانان مست مخموریم بیاد لب لعلش : به شوق لبش باده بده .

**نجوید جان از آن قالب جدائی**

**که باشد خون جامش در رگ و پی**

**قالب -** این کلمه در عرب و عجم به فتح لام بکار میرود و در اینجا مراد قالب انسان است ، که عجم «کالبد» گوید به فتح لام .

جدایی ، یا حرف مصدر ، که حرف رابط صفت . از «خون جام» مراد باده است . رگ ، به فتح را و کاف عجمی است . پی : عصب

**محصول بیت -** قالبی که خون جام یعنی باده در رگ و پیش باشد ، جان نمی خواهد از آن جدا شود، مراد: تنی که با باده پرورش یافته جان حاضر نیست از آن تن جدا شود.

**چو مرغ صبح میگوید که هوهو**

**منه از دست جام باده هی هی**

مرغ صبح - اضافه لامیه . هوهو، در اینجا از اصوات طیور کنایه است . وهی هی ، ادات تنبیه و تکرارش برای تأکید است .

محصول بیت - وقتی مرغ صبح نغمات را سرمیدهد، یعنی ترنم میکنند، البته جام باده را از دست منه.

در فصل بهار با نغمات و ترنمات پرندگان به باده نوشی ترغیب میکند.

زبان درکش ای حافظ زمانی

زبان بی زبانان بشنو از نی

محصول بیت - ای حافظ مدتی زبان را نگهدار: خاموش باش، پس زبان بی زبانان را از نی بیاموز، یعنی اگر چه بی ظاهر آبی زبان است، اما از گفتگو خالی نیست ما حاصل. یکی از خواص انسانی قوه ناطقه است، در اینجا اشاره است به تحصیل قوه مذکور از بعضی جمادات.

وله ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلان مفعول فاعلان

## فزل چهار صد و نود و چهارم

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی  
پر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

مخمور جام عشقم ، اضافه لامیه و بیانیه . ساقی ، منادی . شرابی ، یا حرف وحدت یا تنکیر . که ، حرف تعلیل . آبی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . در اینجا مراد از آب «رونق» است چنانکه در لغت عرب گویند : رونق السیف ماء .

**محصول بیت -** ای ساقی مخمور جام عشقم شراب بده ، قدح را پر کن که بی باده مجلس رونق ندارد . یعنی مجلس بی می صفا نمیدهد .

عشقرخ چوماهش در پرده راست ناید  
مطرب بزن نوائی ساقی بده شرابی

عشق - در اینجا به معنای محبت است . عشقرخ ، اضافه مصدر به مفعولش . رخ چوماهش ، اضافه بیانیه . مطرب ، منادی . نوا ، نام نغمه ایست و نوعی ساز را هم گویند در این بیت احتمال هر دو معناست ، و یا حرف وحدت و یا تنکیر . ساقی منادی . شرابی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

**محصول بیت -** در پشت پرده ماندن عشق زخ چون ماه جانان صحیح نیست : عشق ورزیدن نسبت به جانان بطور نهانی مناسب نیست ، خلاصه عشق جانان باید فاش گردد پس ای مطرب به عشقش نغمه نوا بخوان یا ساز نوا را بزن ، و ای ساقی به عشق جانان شراب بده نوش کنیم . که عشق جانان مستور نماند و

صفحه ۳۵۵ جلد سوم شرح



فاش گردد. مصراع اول را: عشق رخ چو ماهش در پرده راست ناید، مستور نمیشود  
معنا کرده اند، این مفسر خیلی پوشیده سخن گفته است.

شد حلقه قامت من تا بعد ازین رقیبت  
زین در دگر نراند ما را بهیچ بابی

بهیچ بابی - با حرف سبب و یا حرف صله . و یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** قامت حلقه شد تا که بعد از این رقیبت از این در بهیچ وجه  
مرا نراند. یا خود از این در به هیچ در نراند خلاصه حلقه شدن قامت برای اینست  
که از درت جدا نشوم . چون حلقه در .

در انتظار رویت ما و امیدواری  
در عشوه وصال ما و خیال و خوابی

**محصول بیت -** در انتظار رویت ما و امیدواری: یعنی امید داریم که ترا  
بینیم . در عشوه وصال هم ما با خیال و خوابیم : یعنی از وصال جز خیال و خواب  
چیزی حاصلمان نشده ، الحاصل: مگر وصال را در خواب بینیم یا مگر خیال  
وصال را در خواب بینیم و گرنه وصال کی بر ایمان میسر میگردد .

بعضی ها مصراع اول را : در انتظار رویت ما را امیدواری ، نوشته اند ، باید  
گفت این نسخه را مخالف تمام نسخه های صحیح نوشته اند

مخمور آن دو چشمم آخر کم از سؤالی  
بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی

در هر دو مصراع لفظ «آخر» ادب تأکید است

کم از سؤالی و کم از جوابی : معنای این الفاظ یعنی آیا از سؤال و جواب  
هم کمترم . یعنی به يك سؤال و جواب نمی‌ارزم ، حاصل مطلب ایا لایق يك سؤال  
و جواب نیستم .

**محصول بیت -** مخمور آن دو چشمم، آیا ارزش آن را ندارم که حال مرا بپرسی  
و بیمار آن دو لب لعلم، آیا کمتر از آنم که جوابی بمن بدهی. یعنی می‌ارزم و شایستگی

سؤال و جواب را با تو دارم. به طریق استفہام انکاری حاصل مطلب بہر وجہ کہ باشد سزاوار سؤال و جواب ہستم .

**حافظ چہ می نہی دل تو در خیال خوبان  
کی تشنہ سیر گردد از لعمۃ سرابی**

در خیال خوبان۔ در حرف صلہ و اضافہ لامیہ، گردد: میشود و فعل لازم است یعنی معنای صیروت افادہ میکند. لعمۃ سرابی، اضافہ لامیہ و یا حرف وحدت: درخشیدن سرابی .

**محصول بیت -** ای حافظ چرا بہ خیال محبوبان دل مینہی : یعنی چرا بہ زیبایان دل می بندی ، از لعمۃ سرابی کی يك تشنہ سیر میگردد . مراد : خیال دلبران بہ لعمۃ سرابی میماند کہ تشنہ را از آن جز خیال آب چیزی حاصل نمیشود .  
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

## غزل چهار صد و نود و پنجم

ایکه بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی  
لطف کردی سایه بر آفتاب انداختی

ای - حرف ندا ، منادی محذوف . که ، حرف رابط صفت . سایه ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

**محصول بیت** - ای جانان که بر روی چون ماهت از خط مشکین نقاب زدی : رویت را خط سیاه پوشانیده است ؛ این سایه انداختنت بر آفتاب در واقع يك لطف و زیبائی است . یعنی بر رخ چون آفتاب خط سیاهت را مانند سایه انداختی . حاصل خطت : ریش روی سفیدت را پوشانده است .

تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگ عارضت  
حالیما نیرنگ نقش خود بر آب انداختی

تا - در این بیت یعنی «عجبا» . چه خواهد کرد : چه معامله خواهد کرد . با ، حرف صلّه . آب و رنگ هر دو مضاف بر عارض ، زیرا «آب» در اینجا به معنای رونق است . رنگ : رنگ معروف است . عارض ، به کسر «را» و عربی است اما عجم در جایی که ضرورت قافیه ایجاب کند به فتح آن میخوانند ، خلاصه رستنگاه ریش است .

نیرنگ نقش خود ، هر دو اضافه لامیه . نیرنگ : معمول است نقاشان قبل از نقاشی چیزی ابتدا با رنگ سفید اندودش میکنند و سپس روی آن رنگ سفید نقاشی میکنند ، آن رنگ سفید را نقاشان عجم «نیرنگ» گویند ، و نیز جایی که باید نقش

ص ۲۲۶ جلد سوم شرح

شود ابتدا ترسیم میکنند و بآن رسم هم «نیرنگ» گویند. در مصراع اول آب به مناسبت نقش ذکر شده است و در مصراع دوم آب به مناسبت عارض آمده.

**محصول بیت -** عجا آب ورنگ رخت باماچه خواهد کرد : رونق و لطافتش زیرا تازه نیرنگ نقشت را بر آب انداختی، یعنی تازه شروع کرده‌ای به زیبائی: یعنی ابتدای زیبائیت است، تعجب اینجاست که رفته رفته بر زیبائی و طنازیت افزوده خواهد شد، پس حسنت با ما چه خواهد کرد.

مراد: در ابتدای حسنت ما را چنین بی تاب و توان کردی، عجا وقتی بکمال حسن بررسی حال ما چگونه خواهد شد.

یکی در تفسیر مصراع دوم گفته است: حالیا رسم نقش خود را بر آب انداختی، این مفسر معنای بیت را در واقع بر آب انداخته است. رد سروری

یکی دیگر گفته است: حالیا نیرنگ نقش خود را بر روی آب انداختی این یکی هم معنای صحیح را بر صحرای انداخته است. رد شمععی

**گوی خوبی بردی از خوبان عالم شاد باش  
جام کیخسرو طلب کفراسیاب انداختی**

از جام - مراد جام جم است. کیخسرو<sup>۱</sup>: از شاهان قدیم الایام پادشاه مشهوری بوده هکذا افراسیاب<sup>۲</sup>. طلب، فعل امر مفرد مخاطب. که، حرف تعلیل. انداختی، یا ضمیر خطاب اینجا یعنی از پادشاه آوردی و هلاک کردی.

**محصول بیت -** از جمیع زیباییان عالم گوی زیبائی را ربودی پس شاد و خرم باش و جام کیخسرو بخواه: جام باده طلب کن و بزمنی بگستر و مسرور باش، چونکه پادشاه عالی شانی چون افراسیاب را بزمن افکندی یعنی هلاک کردی.

حاصل: گوی خوبی را از تمام زیباییان عالم ربودن یعنی در حسن و جمال از همه زیباییان بالاتر بودن در واقع به منزله هلاک کردن دشمن قهاری چون افراسیاب

۱ - کیخسرو: پسر سیاوش و از سلسله کیان است

۲ - افراسیاب: پسر پشنگ پادشاه توران

میباشد، پس حال بادہ بنوش و مسرور باش .

درمعنای این بیت به تزییق و تأویل بعضی از مفسرین اعتبار نشود کہ سبب  
صداع میگردد .  
رد شمعنی

**گنج عشق خود نہادی در دل ویران ما  
سایہ رحمت برین گنج خراب انداختی**

گنج - خزانه است . گنج عشق ، اضافه بیانی . عشق خود ، اضافه لامیہ .  
نہادی ، فعل ماضی مفرد مخاطب : قرار دادی و یا گذاشتی . دل ویران ، اضافه بیانی  
ویران ما ، اضافه لامیہ . سایہ رحمت ، اضافه بیانی . گنج ، به ضم کاف عربی : گوشہ .  
گنج خراب ، اضافه بیانی .

**محصول بیت -** ای جانان گنج عشق خود را در دل ویران ما نہادی : ما را  
به خودت عاشق کردی و سایہ رحمت را بر این گنج خراب انداختی .  
مراد : عشق و محبت تو سایہ رحمت است و این لطف توست کہ آن را بردلم  
انداختی .

**هر کسی با شمع رخسارت بوجہی عشق باخت  
زان میان پروانہ را در اضطراب انداختی**

**محصول بیت -** هر کسی به شمع رخسارت بوجہی عشق باخت : هر کسی به  
نحوی عاشقت شد از آن میان فقط پروانہ بیچارہ را به اضطراب انداختی .  
مراد : همه کس عاشق شمع رخت است ، اما هیچ کس پروانہ و ش سوخت . یعنی  
همان پروانہ است کہ بآتش شمع رخسارت سوخت .

**طاعت من گرچہ از مستی خرابم رد مکن  
کاندرین شغلم بامید ثواب انداختی**

گر چہ از مستی خرابم ، جملہ معترضہ است . طاعت ، مفعول مقدم فعل رد  
مکن . کاندین ، کہ حرف تعلیل .

**محصول بیت -** اگر چہ از شدت مستی خرابم اما طاعت مرا رد مکن ، زیرا

مراباین کار عشق و محبت بامید ثواب انداختی . پس اگر طاعتم مردود شود ثوابی بدست نمی آورم .

پرده از رخ بر فکندی يك نظر در جلوه گاه  
و زحیا حوروپری را در حجاب انداختی

**محصول بیت -** در جلوه گاه فقط يك نگاه نقاب از رخ برداشتی: نقاب را از رویت کنار زدی اما از شرم و حیا حور و پری را به حجاب واداشتی .  
مراد : از وقتی که روی ترا دیده اند محتجب گشته اند و دیگر دیده نمیشوند.

خواب بیداران بستی وانگه از نقش خیال  
تهمتی بر شبروان خیل خواب انداختی

خواب بیداران - اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل «بستی» . تهمتی ، یا حرف تنکیر . شبروان خیل خواب ، اضافه بیانی . شبرو ، ترکیب وصفی ، الف و نون ادات جمع . خیل : قشون و گروه

**محصول بیت -** خواب را از چشم بیداران گرفتی و آنگه از نقش خیال روی خود بر شبروان لشکر خواب تهمت زدی . یعنی به دزدان قشون خواب تهمت زدی که خواب بیداران را آنها گرفتند.

مقصود : تا کسی خیال رویت را بخواب نه بیند راه خواب را بر بیداران بستی و تهمت بردزدان شب زدی که آنان مانع خواب میشوند .

از فریب نرگس مخمور و لعل می پرست  
حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی

فریب نرگس مخمور - اضافه لامیه و بیانیه . لعل می پرست ، اضافه بیانی می پرست ، ترکیب وصفی ، به معنای باده نوش .

اسناد می پرستی به «لب» به مناسبت رنگ لب است که مشابه «می» میباشد.  
**محصول بیت -** از فریب نرگس مخمور و لب میگون : از فریب چشم و لب حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی : باده نوش کردی .

حاصل کلام : به چشم و لبث عاشق نمودی و می پرستش کردی .

وز برای صید دل درگردنش زنجیر زلف  
چون کمند خسرو مالک رقاب انداختی

واو - حرف عطف. صید دل ، اضافه مصدر به مفعولش. گردنش ، شین «ضمیر»  
برمیگردد به حافظ . زنجیر زلف ، اضافه بیانی .

کمند خسرو مالک رقاب ، اضافه لامیه و بیانیه. رقاب ، جمع رقبه یعنی گردنہا  
مالک رقاب ، مالک گردنہا ، از اقسام ذکر جزء و ارادۂ کل میباشد ، چون مراد از  
مالک رقاب مالک صاحبان آن گردنہا ، است .

**محمصول بیت -** از آنها گذشته برای صید دلش (دل حافظ) زنجیر زلفت را  
چون کمند خسرو مالک رقاب در گردنش انداختی .

مراد : همانطور کہ پادشاہ کمند لطف و احسان بر گردن بند گانش میاندازد  
برای صید دل حافظ زنجیر زلفت را بر گردنش انداختی .

نصرة الدین شاه یحیی ایکه خصم ملک را  
از تف شمشیر چون آتش در آب انداختی

نصرة الدین - لقب و شاه یحیی عطف بیان «خسرو». ای ، حرف ندا. تقدیرش :  
ای نصرة الدین شاه یحیی. کہ ، حرف رابط صفت . خصم ملک ، اضافه لامیه و «را»  
ادات مفعول. تف ، در اینجا به معنای «شعله» است . تف شمشیر ، اضافه لامیه «مجازاً» .  
چون ، ادات تشبیه ، آتش مشبه به و شمشیر مشبه

**محمصول بیت -** خواجه از غایب به مخاطب التفات نموده و میفرماید : خسرو  
مالک رقابی کہ به لقب نصرة الدین ملقب شده است : لقب نصرة الدین گرفته شاه یحیی  
است. ای شاه یحیی کہ خصم و عدوی مملکت و سلطنت را با تف و تاب شمشیر چون  
آتش در آب انداختی .

در آب انداختن دشمن با شمشیر آبدار ، کنایه است از اینکه سردشمن را بریده  
است. شمشیر را در حدت به آتش و در رونق به آب تشبیه نموده است .



در معنای مجموعی بیت گفته‌اند: نصرت دین شاه یحیی که خصم ملك را از لب شمشیر چون آتش بر آب انداخت. این مفسر معنای حرفی که زده فقط خودش میداند.

رد سروری

یکی دیگر در معنای مصراع دوم: دشمن ملك را از حرارت شمشیر چون آتش در آب انداخت این مفسر هم در تفسیر معنای بیت پیرو اولی بوده است. رد شمعی. و آن‌انکه «شمشیر» را با اضافه نخوانده‌اند تشبیهات عجیبی کرده‌اند که از هیچ شخص عاقل دیده نشده.

رد سروری

و نیز کسیکه گفته است: «نصرت» در اینجا به معنای «ناصر» میباشد، عجبا بچه مناسبت این حکم را داده است.

رد شمعی

**داور دارا شکوه ای آن که تاج آفتاب**

**از سر تعظیم بر خاک جناب انداختی**

داور دارا شکوه - اضافه بیانیه. داور: حاکم را گویند. و دارا: نام بابای اسکندر ذوالقرنین است. شکوه: عظمت. دارا شکوه: ترکیب وصفی یعنی در عظمت چون داراست. ای حرف ندا. منادی: شاه یحیی مذکور. تقدیرش: ای آن شاه یحیی. که، حرف رابط صفت. تاج آفتاب، اضافه بیانیه و یا لامیه «مجازاً» و مرهون مصراع دوم. سر تعظیم، اضافه لامیه، سر، اینجا به معنای جهت و اوج، میباشد. خاک جناب، اضافه لامیه.

**محصول بیت - شاه یحیی داور است دارا شکوه: در عظمت و شوکت، بشکوه داراست، ای شاه یحیی که آفتاب تاجش را یا تاج آفتاب را از سر تعظیم بر خاک آستان انداختی: عظمتی برای آفتاب قائل شدی که تاجش را بر خاک جناب انداختی. حاصل: شأن و منزلت تو بقدری است که تاج آفتاب با افتادن بر خاک آستان شرف کسب کند زیرا خاک در گاهت بمراتب از خورشید شریفتر است.**

در معنای مجموعی بیت: آنکه تاج آفتاب را از سر تعظیم بر روی خاک جنابش انداخت پادشاه دارا شکوه است. این مفسر با معنای بیت خیلی فاصله گرفته.

رد شمعی



یکی دیگر گفته است : در فعل «انداختی» در هر دو بیت یا برای خطاب نیست، این مفسر نہ معنای «منادی» را میدانسته و نہ از ضمیر خطاب اطلاع داشته.

**بادہ نوش از جام عالم بین چو بر اورنگ جم**  
**شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی**

بادہ نوش - فعل امر مفرد مخاطب . بادہ، مفعول مقدمش  
از جام عالم بین، مراد جام جهان نماست . چنانکہ مفصلاً بیان شدہ است . و  
راجع بہ عالم بینی این جام نیز سابقاً وصفی گفته شدہ .  
چو، حرف تعلیل اورنگ جم ، اضافہ لامیہ ، اورنگ : تخت . و مراد از  
«جم» حضرت سلیمان است کہ، اقلیم فارس مقر سلطنتش بود «تخت سلیمان» بہمین جهت  
است کہ «اورنگ جم» فرمودہ است . شاهد مقصود، اضافہ بیانی و «را» ادات مفعول.  
**محصول بیت -** ای شاہ یحیی از جام جهان نما بادہ نوش کن ، زیرا بر تخت  
سلیمان شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی : نقاب را از رویشی برداشتی ، یعنی  
شاهد مقصود را بدست آوردی خلاصہ بہ مقصودت رسیدی . پس از این ببعد بہ عیش  
و نوش پردازد و ذوق و صفا کن .

**زینہار از آب شمشیرت کہ شیرانرا از آن**  
**تشنہ لب کردی و گردان را در آب انداختی**

در بعضی نسخہها : تشنہ لب کشتی نہنگان را در آب انداختی واقع شدہ .  
یعنی عدہای از دشمنان قوی را تشنہ تشنہ ہلاک کردی و برخی را ہم در آب غرق  
نمودی مقصود با شمشیر چون آب بقتل رساندی .

زینہار، بعد از «زا» با یای سا کن بہ معنای «امان» است، و گاہی ممکن است  
بدون یا باشد «زینہار» گویند چنانکہ در گلستان ہر دورا در یک مصرع جمع کردہ است  
مصرع : زینہار از قرین بد زینہار.

آب شمشیر، اضافہ بیانی یا لامیہ «مجازاً» و تا ضمیر خطاب، کہ، حرف رابط  
صفت و یا حرف تعلیل.

شیران را، «را» ادات مفعول: مفعول اول فعل «کردی» و تشنه لب مفعول دومش از آن، آن اشاره به شمشیر اسم اشاره. کردی، فعل ماضی مفرد مخاطب. گردان، به ضم کاف عجمی و سکون «را» جمع گرد است: بهادر و الف و نون ادات جمع.

**محمول بیت** - ای شاه یحیی امان از آب شمشیرت، یعنی امان از شمشیرت که با آن شیران را تشنه لب کردی و گردان و بهادران را به آب انداختی: با دم شمشیری تیز و صاف چون آب هلاکشان کردی.

ممکن است مراد تشبیه نباشد و کلمه آب به معنای خودش باشد. یعنی بعضی از دشمنان مقتدر را در حالیکه تشنه لب بودند و عده‌ای را هم با غرق کردن در آب بهلاکت رساندی.

وله ایضاً

۱- آن ضمیر اشاره (اشاره بدور و عهد ذهنی)

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

## فزل چهار صد و نود و ششم

ای دل مباش خالی یکدم ز عشق و مستی  
آنکه برو که رستی از نیستی و هستی

**محصول بیت -** ای دل دمی از عشق و مستی فارغ مباش. و آنکه برو که رستی از نیستی و هستی یعنی آنکه از قیود دنیا نجات مییابی که عاشق و مست شوی. کسانی که قبل از «آنکه» یک حرف «زا» ایراد نموده اند، کار زائد کرده اند.

گر خرقه پوش بینی مشغول کار خود باش  
هر قبله که باشد بهتر ز خود پرستی

**محصول بیت -** اگر خرقه پوشی دیدی مشغول کار خود باش، یعنی گولش را مخور و تابعش مشو زیرا آن خرقه برایش به منزله بت است، پس اگر تابع خرقه پوش شوی، بت پرست میشوی. حتی تابع شدن به هر قبله ای که اصحاب ادیان مختلف دارند بهتر از تابع شدن به صوفی خود پرست میباشد، چونکه پیروان هر دین خدا را عبادت میکنند، اما صوفی مرایی نفس و شیطان را، بنابراین اجتناب از او لازم و ضروری است.

در مذهب طریقت خامی نشان کفر است  
آری طریق رندی چالا کیست و چستی

**محصول بیت -** در مذهب و روش طریقت خامی علامت کفر است. یعنی بی بهره بودن از درویشی نشانه انکار است و انکار هم در طریقت کفر است. بلی طریق رندی

ص ۲۴۳ جلد سوم شرح

چستی و چاپکی است. الحاصل عاشقی و رندی کارپختگان است نه کارخامان .

**تا عقل و فضل بینی بی معرفت نشینی**  
**یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی**

تا - ادات توقیت. بینی، جایز است فعل مضارع و مفرد مخاطب محسوب شود. یا اینکه عقل و فضل بین، یعنی ترکیب وصفی باشد نکته ات، تایی خطاب در معنا، به فعل «بگویم» مقید است که، حرف بیانی .

**محصول بیت -** مادامکه عقل و فضلت سبب غرورت گردد یعنی با تکیا به عقل و فضل خود بین باشی، یا خود مادامکه عاقل بین و فاضل بین باشی بی معرفت میمانی . حاصل سخن این کارها سبب غرور است و مانع معرفت جانان . خلاصه یک نکته بگویمت: اگر از خود بینی رستی پس نجات یافتی یعنی آنچه سبب غرور است اگر از خود دور کنی نجات پیدا میکنی.

**آنروز دیده بودم این فتنه ها که برخاست**  
**کز سرکشی زمانی با ما نمی نشست**

**محصول بیت -** آنروز دیده بودم این فتنه ها که برخاست: از اینکه از کمال استغنا با ما نمی نشست یعنی با ما نشست و برخاست نمیکردی، من همان زمان این فتنه ها را که حال پیدا شده میدیدم . مقصود اینست هر بلایی که به ما رسیده استغنائی تو سبب شده .

**سلطان من خدا را زلفت شکست ما را**  
**تا کی کند سیاهی چندین دراز دستی**

سلطان - منادی . سلطان من، اضافه لامیه . خدا را ، «را» ادات تخصیص و یا قسم . سیاهی ، یا حرف وحدت.

**محصول بیت -** ای شاه من محض خاطر خدا مددم کن که سودای زلفت شکسته حالم کرد، آخر تا کی یک سیاه اینقدر دراز دستی کند . یعنی اجازه اش در دست توست پس مگذار که اینقدر ظلم و تعدی نماید .

دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم  
با کافران چه کارت گرت بت نمی پرستی

محصول بیت - دیشب در مجلس مغان آن صنم به من چه خوش گفت : یعنی بسیار خوب حرف زد و گفتش : با کافران چه کار داری، مراد اگر بت پرست نیستی پس با اینها چرا سروکار داری .

از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت  
با جمله سر بلندی شد پایمال پستی

محصول بیت - حافظ تا زلف پستت را از راه دیده دید، یعنی تا زلف بلندی را دید در کمال سر بلندی پایمال پستی شد. مقصود: با اینکه سر بلند و عالیقدر بود اما پست و زبون شد .

در دیوانهای موجود در نزدمان ، اکثر ابیات این غزل داخل غزلی به مطلع زیر شده است .

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی  
و بعضی ابیاتش هیچ اصل ندارد بهمین جهت شرحش با جمال گذشت.  
وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان ، مفعول فاعلان

## غزل چهار صد و نود و هفتم

با مدعی مگوئید اسرار عشق مستی  
تا بیخبر بمیرد در درد خود پرستی

**محصل بیت -** به مدعی اسرار عشق و مستی را مگوئید : یعنی از سر عشق و مستی آگاهش مکنید ، تا که در درد خود پرستی بی خبر بمیرد . مراد اینست که در غرور و انانیت هلاک گردد .

باضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش  
بیماری اندرین ره خوشتر ز تن درستی

**محصل بیت -** با ضعف و ناتوانی چون نسیم خوش باش ، یعنی در عین ناتوانی و عدم قدرت چون نسیم ، قانع و راضی باش (چونکه وزش نسیم آهسته و ضعیف است) و در این راه رنجوری و ناتوانی از تندرستی خوشتر است . مراد : در طریق عشق ناتوانی و ضعف بهتر است چون مقتضای عشق اینست .

در گوشه سلامت مستور چون توان بود  
تا فرگس تو گوید با ما رموز مستی

تا حرف توقیت . مراد از «فرگس» چشم است . با ما ، با حرف صله

**محصل بیت -** در گوشه سلامت مستوری چگونه ممکن است ؟ یعنی مادامکه چشم مستت رموز عشق را به ما میگوید ، چگونه میشود در گوشه سلامت آسایش پیدا کرد . مقصود : تا چشمان خمارت اسرار عشق را به ما بروز میدهد ، غیر ممکن  
ص ۲۴۲ جلد سوم شرح

است ما طریق پرهیز کاری داشته باشیم ، پس ما هم مست میشویم .

عاشق شوارنه روزی کار جهان سر آید  
ناخوانده نقش مقصود از کار گاه هستی

محصول بیت - عاشق شو و گر نه روزی کار جهان سر آید و بنهایت رسد . یعنی .

هنوز از کارخانه هستی نقش مقصود را نه خوانده اجل میرسد .

مراد : عاشق شو و گر نه قبل از اینکه از روزگار مرادت را بگیری اجل

میرسد و نامراد میبردت .

در آستان جانان از آسمان میندیش

کز اوج سر بلندی افتی بخاک پستی

محصول بیت - در آستان جانان از آسمان پروا نداشته باش . یعنی از فلک

ترس چونکه اگر بررسی از اوج سر بلندی به خاک مذلت میافتی .

مراد : آستان جانان که رفعت فلکی دارد «در عظمت و مرتبت» چون فلک

است . پس با وجود اتکاء بدان آستان اگر از فلک ترس و واهمه داشته باشی ، خوار

و ذلیل میشوی . الحاصل : وقتی مأمنی چون آستان جانان هست نباید از مکر فلک

ترسید . جایز است « که » در اینجا فعل « میندیش » را بیان کند فتأمل .

خار ارچه جان بکاهد عمل عذر آن بخواهد

سهاست تلخی می در جنب ذوق مستی

محصول بیت - اگر چه خار سبب اذیت و محنت جان است ، اما گل عذر آن

را میخواهد ، یعنی جفایی که از خار میرسد تلافی و جبران میکند . مراد : تلخی و

عذاب خار را گل جبران میکند .

مصراع دوم را برای این مثل قرار داده میفرماید : در مقابل ذوق مستی تلخی

شراب خیلی ناچیز است . حاصل مطلب مراد از خار «خماری» و مقصود از «گل» ذوق

مستی است . پس همانطور که گل ناراحتی و رنج حاصل از خار را عوض میکند

ذوق مستی هم تلخی شراب و خماری ناشی از آن را بر طرف میکند .

صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرداز  
ای کوتاه آستینان تاکی در از دستی

پیاله پیما - ترکیب وصفی : پیاله پیماینده : پیاله خور . قرابه پرداز : اینهم  
ترکیب وصفی است ، یعنی کسیکه صراحی را خالی میکند باصطلاح صراحی پر از  
شراب را میخورد. کوتاه آستین ، اینهم صفت مرکب است و کنایه از صوفی و الف  
و نون ادات جمع.

محصول بیت - صوفی پیاله پیما : با پیاله باده مینوشد و حافظ با قرابه  
ای صوفیان کوتاه آستین ، دراز دستی تاکی . یعنی آستینان کوتاه است اما دستتان  
بسوی شراب دراز شده پس با صوفیگری شراب خوردن قبیحترین صفات است ، تاکی  
باید این کار را نکنید.

وله ایضاً



از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول

## فزل چهار صد و نود و هشتم

آن غالیه خط گرسوی ما نامه نوشتی  
گردون ورق هستی ما در نوشتی

غالیه خط - صفت مرکب در، حرف تأکید . نوشتی ، فعل ماضی حکایت حال . نوشتی ، نون حرف نفی نوشتن : تحریر و به معنای پیچیدن مکتوب و طومار هم است .

**محصول بیت -** اگز آن غالیه خط برای ما نامه و مکتوب مینوشت ، فلك ورق وجود و دفتر هستی ما را نمی پیچید یعنی ما را هلاك نمی کرد .

نوشتن : در نوردیدن و نسبت به نامه بسیار ملایم است .

هر چند که هجران ثمر وصل بر آرد  
دهقان جهان کاج که این تخم نکشتی

ثمر - میوه را گویند . بر آرد : حاصل میدهد . در کلمه «بر» ایهام وجود دارد  
دهقان : زارع یعنی کسیکه کارش کشت و زرع میباشد . دهقان جهان ، اضافه بیانی  
کاج : کاشك . نکشتی ، حکایت حال ماضی «نمی کاشت» .

**محصول بیت -** هر چند که هجران میوه وصل حاصل میکند : سبب وصل میشود  
چونکه فراق واسطه وصل است . اما کاش زارع جهان این تخم را نمی کاشت .

مراد : درست است که هجران در دنبال خود وصال می آورد اما بهتر بود که  
اصلا در دنیا وجود نداشت و همان «وصال» تنها بود، اگر چه اشیاء با اضداد خویش

ص ۲۱۹ جلد سوم شرح

بہتر شناخته میشوند . کسیکہ گفته است : مراد از دہقان جہان «خداست» «خدارا»  
شناخته .  
ردشمعی

کلمت کہ مریزاد زبان شکر ینش  
مہر از تو ندیدار نہ جوابی بنوشتی

کہ - حرف بیانی . مریزاد ، فعل نہی<sup>۱</sup> غایب و مراد دعاست «نریزد» : نابود  
نشود . زبان شکرین اضافه بیانی و شین «ضمیر» بر میگردد بہ کلمت . یعنی زبان شیرین  
قلم . مہر : محبت . جوابی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . بنوشتی با «با» تأکید فعل  
ماضی حکایت حال «ماضی استمراری» .

**محصول بیت -** ای جانان قامت کہ ہر گز مریزاد زبان شکر ینش : خدا  
نکند کہ پوسیدہ و خراب شود از ظرف تو نسبت بہ ما محبتی ندیدہ و گر نہ جوابی  
می نوشت .

نامہ ایکہ برایت ارسال داشتہ ایم جوابش را مینوشت . یعنی قلمت مایل است  
بما نامہ بنویسد اما در اثر عدم مساعدت تو اہمال میکند .

معمار وجود از نزدی نقش تو بر عشق  
ذرات مہر محبت گل آدم سرشتی

معمار وجود - یعنی خالق اشیاء و موجودات . از ، مخفف اگر . نزدی ، نون  
حرف نفی . زدی حکایت حال ماضی : نمیزد «ماضی استمراری» . مراد از نقش صورت  
و شکل است . نقش تو ، اضافه لامیہ . ذرات محبت ، اضافه بیانی . گل آدم ، اضافه لامیہ  
سرشتی<sup>۲</sup> .

**محصول بیت -** خواجہ بہ طریق غلو میفرماید : کہ ای جانان اگر خالق  
وجود ، نقش ترا بر عشق نمیزد : عشق با صورت و شکل تو متشکل نمیشد ، حاصل  
اینکہ اگر صورتت در عشق منقش نبود ذرات محبت گل آدم را نمی سرشت .  
مقصود اینست اگر عشق و محبت در عالم وجود نداشت آدم صفی خلق نمیشد .

۱- فعل نہی مخصوص زبان عربی است در فارسی این فعل را امر منفی گویند فعلی است  
منفی و انشائی کہ ترک کار را در زمان حال یا آیندہ میخواید .

۲- در اینجا کلمہ (بقوردی) آورده کہ معنای آن بہ فارسی خمیر کرد میشود .

### زاهد مکن از نسیه حکایت که بنقدم یاریست چو حوری و سرایی چو بهشتی

به تقدم - بالفعل برایم . یاری، یا حرف وحدت . حوری، یا حرف تنکیر .  
واو حرف عطف . سرایی ، یا حرف وحدت . بهشتی، یا حرف تنکیر .  
**محمصول بیت -** ای زاهد بالفعل برایم از جنت سخن مگو: از چگونگی بهشتی  
که در آخرت وجود خواهد داشت برایم تعریف مکن . زیرا فعلا من یاری چون  
حوری و سرایی چون بهشت دارم یعنی جانانم عین حوری و خانه‌ای معادل بهشت  
دارم . پس از جنتی که نسیه است برایم حکایت مکن زیرا ذوق و صفایی که در جنت  
برایم حاصل خواهد شد فعلا برایم موجود است . در بعضی از نسخه‌ها این بیت به  
صورت زیر واقع شده است .

### آمزشش نقدست کسی را که در اینجا یاریست چو حوری و سرایی چو بهشتی

آمزش - اسم مصدر است به معنای مغفرت . نقد : بالفعل یعنی حاضر . کسی  
را : یا حرف وحدت و «را» حرف تخصیص . که ، حرف رابط صفت . در اینجا، در  
حرف تأکید، اینجا : در این دنیا .

**محمصول بیت -** کسیکه در این دنیا یاری چون حوری و مسکنی چون بهشت  
دارد، در حال حاضر آمرزیده است: یعنی کسیکه در این دنیا این چیزها در اختیارش  
است بالفعل بنده مغفوع و مرضی خداوند است .

### مفروش بباغ ارم و نخوت شداد یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی

با - حرف مقابله . باغ ارم : جنتی که شداد ساخته است . واو، حرف عطف  
نخوت به فتح «نون و واو» و سکون «خای» معجمه کنایه است از «تکبر» . نخوت  
شداد ، اضافه لامیه .

نوش لب - ترکیب وصفی : دلبری شیرین لب . لب کشتی، اضافه لامیه و یا

حرف وحدت .

**محصول بیت -** يك شیشه باده و يك دلبر شیرین لب و کنار کشتی را به باغ ارم و تکبر شداد مفروش . یعنی همه اینها را با باغ نسیم بهشت معاوضه مکن . حاصل اینکه ذوق و صفای بالفعل را با ذوق صفائیکه در آخرت خواهد بود عوض مکن .

**جهل من و علم تو فلك را چه تفاوت  
آنجا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی**

جهل من و علم تو - هر دو اضافه لامیه . فلك را : برای فلك یعنی نسبت به فلك خوبی و زشتی ، یاها حرف تنکیر .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : جهل من و علم تو برای فلك هیچ تفاوت ندارد .

مراد : عالم و جاهل پیش فلك برابر اند چونکه فلك بصر و بصیرتی ندارد که این دورا ازهم تشخیص دهد . پس در آنجا که بصر و بصیرت نباشد خوب و بد ازهم تمیز داده نمیشود یعنی پیش چشم بی بصیرت زشت و زیبا برابر است .

کسی که یاهای «خوبی و زشتی» را حرف مصدر گرفته از حرف قافیه اطلاع نداشته  
ردسروری و شمعی

**تنها نه منم کعبه دل بتکده کرده  
در هر قدمی صومعه هست و کنشتی**

کعبه دل - اضافه بیانی . بتکده : بتخانه یعنی کلیسا .  
قدمی ، یا حرف وحدت . کنشتی ، یا حرف وحدت

**محصول بیت -** تنها من نیستم که کعبه دل را بتخانه کرده ام . بلکه در هر قدم روی زمین يك صومعه و يك کنشت وجود دارد . مسلمان و کافر هر کجا باشند خدا را عبادت میکنند و رو به سوی خدا دارند و امید به مغفرت خدا دارند چنانکه خواجه خسرو میفرماید :

۱ - کلیسا عبادتگاه مو منان است نه بت پرستان . مترجم

بیت - در صومعه و دیر رخت قبله دلهاست

چون رو به تو دارند چه مسجد چه کنشتی

و نیز خواجه فرموده است :

بیت - آنجا که حسن صومعه را جلوه میدهند

ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست

حاصل مطلب کفر و ایمان نسبت بهم متبیین اند .

مراد از بتکده کردن کعبه دل ، مصورو مشکل ساختن آن است با اشکال

دلبران .

در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد

چون بالش زر نیست بسازیم بخششی

مصطبه عشق - اضافه بیانی . تنعم : درناز و نعمت بودن .

بسازیم ، فعل مضارع متکلم مع الغیر و یا فعل امر متکلم مع الغیر . یعنی قناعت

میکنیم یا قناعت بکنیم . بخششی : با حرف مصاحبت و یا حرف وحدت . و خشت ،

به کسر «خا» آجر خام است .

**محصول بیت -** در مصطبه عشق نمیشود با ناز و نعمت و راحتی زیست : در

عاشقی نمیشود با آسایش زندگی کرد . خلاصه در عاشقی راحتی نیست . پس چون

بالش زردوزی شده نیست به خشتی بسازیم یا میسازیم یعنی قناعت بکنیم .

حاصل : در صفة عشق تنعم میسر نمیگردد باید باننداری و فقیری بسازیم .

خشت را بالش کردن کنایه از فقیری است .

مراد : در صورتیکه غنا ممکن نگردد بالضرورة به فقیری قانع میشویم . زیرا

که طریق عشق فنا اقتضا میکند چنانکه گفته اند : تجردتصل .

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا

حیفست ز خوبی که شود عاشق زشتی

تا انتها برای غایت است به معنای «الی». دنیای دنی، اضافه بیانی، دل دانا،  
هكذا. خوبی وزشتی، یاها از برای وحدت است

**محمول بیت -** ای دل دانا، غم دنیای دنی را کشیدن تا کی : تا کی به  
خاطر دنیای پست مضرب و ناراحت شوی، زیرا حیف است زیبایی عاشق زشتی  
شود.

مراد : خطاب به دل، تو انسان مکرمی اما دنیا جیفه‌ای بیش نیست، پس  
تعلق يك مكرم و معزز به جیفه ظلم است.

حاصل بیان حیف است که يك شخص زیبا به يك نفر زشت تمایل داشته باشد.

**آلودگی خرقه خرابی جهانست  
کوراھروی اهل دلی پاک سرشتی**

آلودگی - یا حرف مصدری. آلودگی خرقه، اضافه لامیه. خرابی جهان  
هكذا. راهرو، ترکیب وصفی : کسی که سالک طریق عشق است. دلی و سرشتی،  
یاها تماماً معنای وحدت افاده میکند.

اهل دل، اضافه لامیه. پاک سرشت، صفت هر کب : کسیکه نهادش پاک یعنی  
پاک آفریده شده است.

**محمول بیت -** آلودگی خرقه خرابی جهانست : خرقه را از روی ریا و  
تزویر پوشیدن باعث خرابی جهانست زیرا مردم را گمراه میکند. پس کویک پاک  
سرشت و یک اهل دل و یک سالک طریق عشق. مقصود اینست که همه خرقه پوشان  
مراپی اند و مزور پس کجاست يك عاشق صادق و پاک دل و پاک طینت و پاک رو. یعنی خرقه  
پوشی که متصف باین اوصاف باشد پیدا نمیشود. به طریق استفهام انکاری.

**از دست چرا هشت سر زلف تو حافظ  
تقدیر چنین بود چه کردی که نهشتی**

هشت - فعل ماضی مفرد غایب. نهشتی، فعل حکایت حال ماضی : ترك نمی کرد  
**محمول بیت -** به طریق سؤال و جواب میفرماید : حافظ سر زلف ترا چرا

از دست داد یعنی چرا سرزلفت را ترك گفت.  
 جواب میدهد: که تقدیر خدا چنین بود، اگر ترك نمی گفت چه میکرد یعنی  
 چگونه میتوانست ترك نگوید.  
 حاصل سخن: درمقابل تقدیر خدا قادر نبود که سرزلفت را از دست ندهد.  
 زیرا آنچه مقدر شده البته وجود مییابد.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## غزل چهارصد و نود و نهم

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی  
شرح جمال حور ز رویت روایتی

ای - حرف ندا . منادی جانان . قصه بهشت ، اضافه لامیه . حکایتی ، یا  
حرف وحدت . شرح جمال حور ، هر دو اضافه لامیه . روایتی ، یا حرف وحدت .  
حرف وصل واقع در این غزل تا پایان غزل وحدت راست .

**محصول بیت -** ای جانان قصه بهشت از کویت حکایتی است : از جمله حکایاتی  
که دارد یکی هم حکایت جنت است . و شرح زیبائی حور از رویت روایتی است یعنی  
زیبائی و جمال تو روایتها دارد که یکی از آنها روایت جمال حور است .

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه

و آب خضر ز نوش دهانت کنایتی

**محصول بیت -** انفاس حضرت عیسی که مرده ها را زنده میگرد ، لطیفه ایست  
از لب لعلت . از لب خاصیت لطیفی است . همچنین آب حیوان از دهان شیرینت  
کنایتی است . مراد : آب حیوانی که تعریفش میکنند کنایتی است از کنایات دهانت ،  
یعنی آب حیات که اینهمه درباره اش سخن گفته میشود ، همان دهان توست . کسیکه  
گفته است : همزه واقع در «لطیفه» از برای وحدت است لطیف نگفته است .

رد شمعی

ص ۲۳۶ جلد سوم شرح



## هرپاره از دل من و از غصه قصه

## هرسطری از خصال تو از رحمت آیتی

در مصراع اول «واو» حرف سکنه است پس ننوشتنش بهتر است. اما چون در نسخه‌ها قید شده ما هم به تقلید نوشتیم. از غصه قصه، پاره دلی، اضافه بیانی. سطری، یا حرف وحدت. خصال تو، اضافه لامیه. از رحمت آیتی: هرسطری از رحمت حق آیتی است.

**محصول بیت** - هرپاره از دل من قصه ایست از غم و غصه. و هرسطری از خوی و خصال تو علامتی و آیتی است از رحمت حق. الحاصل هر تك تك خصال و اخلاقت از رحمت حق آیتی است و هرپاره‌ای از دل من داستانی است از غم و غصه.

در مصراع اول، مفسریکه «واو» را حرف عطف گرفته و در معنای شعر گفته است از دل من از هر يك پاره و غصه، قصه ایست، این مفسر از نحوه ربط کلام بی خبر بوده

رد شمعی

در مصراع دوم: کسیکه «واو» نوشته است در حالیکه احتیاج بآن نیست، و در معنای شعر گفته است: هرسطری از خوبیهات از رحمت آیتی است. این گوینده مسکین از مذاق زبان فارسی بی بهره بوده.

رد شمعی

## کی عطرسای مجلس روحانیان شدی

## گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی

عطرسای - ترکیب وصفی از ساییدن، کنایه از منتشر ساختن بوی خوش است بحد و فور و زیاد چونکه عنبر و مشک و لخلخه در حالت ساییدگی بوی معطر بیشتری منتشر میسازند.

عطرسای مجلس روحانیان، اضافه ها لامیه.

شدی، حکایت حال ماضی را میرساند: ماضی استمراری، گل را، «را» ادات مفعول: از برای گل. نه، ادات نفی و مقید به فعل «کردی»: نکردی، چون منفصل نوشته شده لذا احتیاج به های رسمی پیدا کرده

کردی ، این فعل هم حال ماضی را حکایت میکند «ماضی استمراری»  
**محصول بیت -** اگر بوی تو بوی گل را تکمیل نمیکرد کی می توانست  
 عطرسای مجلس روحانیان باشد. مراد: بوی گل به ضم بوی تو خوش و معطر گشته  
 است. الحاصل بوی گل از بوی تو مستعار است .

**در آرزوی خاک ره یار سوختیم**  
**یاد آور ای صبا که نکردی حمایتی**

آرزوی خاک ره یار - اضافه ها لامیه . یاد ، مفعول فعل «آور» . آور فعل  
 امر مفرد مخاطب : بخاطر بیاور . از آوردن ، گاهی واو ش را حذف نموده «آر»  
 گویند. که ، حرف بیانی . نکردی ، فعل ماضی مفرد مخاطب.  
**محصول بیت -** در آرزوی خاک پای یار سوختیم ، ای صبا بخاطر بیاور که از  
 ما حمایتی نکردی یعنی خاک راه یار را نیاوردی که توتیای چشمان کنیم . پس در  
 خاطرت باشد که در موقعش با هم صحبت میکنیم .

**در آتش از خیال رخت دست میدهد**  
**ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی**

**محصول بیت -** در آتش دوزخ اگر خیال رویت دستم دهد یعنی بخاطر م بیاید  
 ای ساقی بیا که از جهنم شکایتی ندارم . مقصود : در آتش دوزخ یاد رخت بر ایم به  
 منزله تعویذی است که مرا از آتش مصون میدارد . حاصل اینکه یاد از رخت مرا  
 از آتش مصون و حفظ میکند . پس از دوزخ شکایتی نخواهیم داشت .

**بوی دل کباب من آفاق را گرفت**  
**وین سوز اندرون بکند هم سرایتی**

بوی دل کباب من - اضافه لامیه ، بیانیه و لامیه . در این قبیل موارد مراد از  
 «آفاق» اطراف و اکناف عالم است. و مقصود از سوز اندرون : سوز دل و جگر میباشد  
**محصول بیت -** بوی دل کباب شده من تمام اطراف عالم را گرفت . مسلماً  
 این سوز دل هم سرایت خواهد کرد . یعنی این سوز دلم هم دنیا را خراب خواهد

الحاصل همانطور که بوی دل کباب شده ام همه جا را گرفته ، سوز دلم هم تمام دنیا را خواهد گرفت .

### ای دل بهرزه دانش و عمرت زدست رفت صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

محصول بیت - ای دل علم و عمرت به عبث از دست رفت ، با وجود اینکه سرمایه بزرگی در دستت بود اما بآن اکتفا نکردی . مقصود : سرمایه تحصیل عشق ، علم و عمر بود ، و تو اینها را بیهوده صرف کردی و نتوانستی علم و عمرت را واسطه تحصیل عشق قرار دهی . الحاصل برای حصول مرادت این دو کفایت نکرد چونکه به عبث و بیهوده صرف شده .

### دانی مراد حافظ ازین درس غصه چیست از تو کرشمه و ز خسرو عنایتی

دانی - فعل مضارع مخاطب و متضمن معنای استفهامی : آیا میدانی .  
درس غصه ، اضافه بیانی . کرشمه ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل : خطاب به ساقی میفرماید : ازتویک کرشمه .

محصول بیت - آیا میدانی که مقصود حافظ از خواندن درس غم و غصه چیست ؟ ازتویک ناز و شیوه و ازپادشاه یک لطف و احسان است .  
یعنی مرادش از خواندن درس عشق ، التفاتی ازتو و لطف و گرمی از شاه است الحاصل تو بعنوان اینکه حافظ عاشق من است ، ناز و کرشمه های بکن و شاه هم باین عنوان که شاعر عاشق پیشه من است رعایتش بکند . کسیکه گفته است : همزه واقع در کرشمه ، از برای وحدت است مخالف معنای واقعی سخن گفته است . ردشعی  
وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

## فزل پانصدم

سَبَتِ سَلْمَى بَصَدَغِيهَا فَوَادِي  
و رُوْحَى كَلَّ يَوْمَ لَى يِنَادِي

در بعضی نسخه‌ها بجای «لی ینادی» «فی تنادی» واقع شده. تنادی، مصدر از باب تفاعل برای صیانت «یا» دال مکسور شده است، ثلاثی اش «ندا» ست : صدادزدن. سبت، فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه «سبی» یعنی اسیر کرد از سبی یسبی از باب ضرب. سلمی، تقدیراً مرفوع فاعلش.

بصدغیها، صدغ به ضم صاد و باغین معجمه به معنای زلف و در این بیت تشبیه واقع شده و بواسطه اضافه نون تشبیه ساقط شده و ضمیر بر میگردد به سلمی.

جارو مجرور مفعول غیر صریح فعل «سبت» و «فوادی» تقدیراً منصوب مفعول صریحش. فواد : قلب و یا ضمیر متکلم. واو، حرف حال. روحی، تقدیراً مرفوع مبتدا. کل یوم، اضافه لامیه و منصوب به سبب ظرفیت. لی، جار مع المجرور، متعلق به ینادی.

ینادی، فعل مضارع مفرد مذکر غایب از باب مفاعله : مرا صدا میزند یعنی فریاد و فغان میکند جمله فعلیه از اعراب محلا مرفوع خبر مبتدا.

**محصول بیت - سلمی با دوزلفش دلم را اسیر کرد : دلم را ربود، و حال آنکه روح هر روز از زلف سلمی بمن شکایت میکند و صدایم میزند، یا خود در فریاد و فغان است.**

ص ۳۷۲ جلد سوم شرح.

### خدا را برهن بیدل پینخشای و واصلنی علی رغم الاعادی

خدارا - «را» ادات تخصیص : برای خدا . واو، حرف عطف . واصل، فعل امر مفرد مخاطب از باب مفاعله ، نون حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل : مرا واصل کن .

علی رغم ، جار مجرور متعلق به «واصل» . رغم، به معنای رشك است که در زبان ترکی به کوری چشم تعبیر میکنند. رغم الاعادی ، اضافه لامیه و جمع عدو .  
**محصول بیت -** ای جانان محض خاطر خدا برهن بیدل ترحم کن، و بکوری چشم دشمنان مرا بخودت نزدیک کن : بمن نزدیک شو .

### امن انکرتنی عن عشق سلمی تزاوول رو یکی لولی بوادی

امن - همزه حرف ندا ، من اسم موصول منادی . انکرت ، فعل ماضی مفرد مخاطب از باب افعال نون ، حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل .

عن عشق سلمی ، جارو مجرور متعلق به فعل . عشق سلمی ، اضافه لامیه .

این غزل ملمعی است به زبان عربی و یک لهجه مخصوص شیرازی .

تزاوول، به ضم «تا» یعنی تو، فارسی اش: «توزاول» است یعنی تواز اول. رویکی، در اصل روی یکی بوده. لولی : نام طایفه‌ای است که بآنها لولیان گویند. مفردش لولی است ، سابقاً راجع باین بحثی شده است .

بوادی، به ضم با «بوا» یعنی بیاید و دی یعنی دید. پس بوادی یعنی بیاید دید.

**محصول بیت -** ای کسیکه منکر عشق من بودی نسبت به سلمی : ای کسی

که عشق و محبت مرا به سلمی انکار کردی ، تو از اول بایستی روی یک لولی را دیده باشی ، یعنی از اول بایستی با کیفیت عشق آشنا میشدی تا عشق مرا انکار نمیکردی .

۱- رغم در اصل: بینی به خاک مالیدن که کنایه از ذلت و خواری است . پس رغم به معنای (رشك) معنای مجازی است . مترجم

که همچون مت ببوتن دل و ایره  
غریق العشق فی بحر الودادی

مت - به فتح میم ، میم ضمیر متکلم و تا ضمیر خطاب یعنی همچون من ترا  
ببوتن ، به ضم دو باو کسر «تا» : ببودن یعنی باید باشد .  
و ایره ، به فتح واو و کسر همزه و سکون یا و فتح را یعنی یکباره یا یکبارگی  
غریق العشق ، اضافه اسم فاعل به مفعولش یعنی کسی که غرق عشق شده . فی بحر-  
الوداد، جار و مجرور متعلق به غریق . بحر الوداد ، اضافه بیانی . و داد، به فتح واو  
به معنای محبت است و یا حرف اطلاق .

**محصول بیت -** همچون من دل تو یکبارگی غریق عشق در دریای دوستی  
شود یعنی ای که عشق مرا انکار میکنی بایستی چون من دل تو در دریای محبت غریق  
عشق میشد تا که میدانستی من عاشقم و در طریق عشق چه میکشم .

به پی ما چان غرامت بسپر یمن  
غرت یک دی روشنی تزامادی

پی - به معنای «پای» و فارسی است . چان ، با سه نقطه به معنای جان است ،  
غرامت ، عربی است به معنای جزا و عوض است . بسپر یمن یعنی بسپاریم .  
غرت ، غر : اگر ، ادات شرط است و تا ضمیر خطاب : اگر تو . یک ، فارسی است .  
دی روشنی ، به کسر دال و را و واو به معنای بی روشنی که از ترك ادب کنایه  
است . تزاما : ازما . دی ، به کسر دال یعنی دیدی .

**محصول بیت -** ما جانمان را به غرامت بسپاریم ، اگر تو از ما حرکتی  
برخلاف ادب دیدی . مراد : اگر تو ازما تقصیری و گناهی و حرکتی برخلاف آیین  
و رسوم دیدی ما بغرامت آن جان بیایت میسپاریم .

غم این دل بوات خورد ناچار  
و غرنه واهنی انجت نشادی

بواتت - به ضم با : بیاید ترا . واو حرف عطف . غر ، ادات شرط . نه ،

فارسی است به معنای «الا». و ابنی و ابینی یعنی بینی. آنچه فارسی است آنچه ترا. نشادی، به فتح و کسر نون لهجه شیرازی است یعنی نشاید دید.

**محصول بیت -** ترا ناچار غم این دل بپاید خورد، و گرنه خواهی دید آنچه را که دیدن آن ترا نشاید: مراد غم دل را بخور و گرنه خواهی دید آنچه را دیدنش شایسته تو نباشد.

نگارا در غم سودای عشقت  
تو کلنا علی رب العبادی

العباد - جمع عبد یعنی بندگان، سیوطی در شرح منظومه تلخیص بیست نوع جمع کلمه عبد را ایراد کرده است. اما اینجا محل توضیح کاملش نیست، و یا حرف اطلاق.

**محصول بیت -** ای نگار در غم سودای عشقت، به پروردگار غلامان تو کل کردیم، یعنی تو کل بخدا کردیم. حاصل: در غم عشقت وضع و حالمان را بخدا سپردیم.

دل حافظ شد اندر چین زلفت  
بلیل و مظلم و الهادی

شد - اینجا به معنای «رفت» است. اندر، بای صله. بلیل، با حرف ظرف متعلق به هادی. مظلم، به ضم میم اسم فاعل از باب افعال. درجایی که لازم باشد یعنی میخواهند بگویند: تاریکی شب همه جا را فرا گرفت، اظلم اللیل گویند. واو، حرف ابتدا، الله، لفظاً مرفوع مبتدا و هادی، تقدیراً مرفوع خبر مبتدا هادی، اسم فاعل از هدی یهدی یعنی از ناقص یایی باب ضرب. دلیل: پیشوا و رهنما.

**محصول بیت -** خطاب به جانان میفرماید: دل حافظ در چینهای زلفت کم شد. در میان زلفت کم گشت. در شب تاریک خداوند راهنمای گمشدگان است. حاصل: زلف تو شب تاریکی است، دلم در آن تاریکی کم شده، خداوند راهنمای است برای

نجات او از آن ظلمت .

در این جا اخبار در مقام انشاء واقع شده : یعنی خداوند از آن ظلمت  
نجاتش دهد .

وله ایضاً



از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## فزل پانصد و یکم

دیدم بخواب دوش که ماهی بر آمدی  
کز عکس روی او شب هجران سر آمدی

بخواب۔ مضاف بودن این کلمه اشکال ندارد، اما بهتر است که به صورت مضاف خوانده نشود، ماهی، یا حرف وحدت .

بر آمدی، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری»: طلوع میکرد.

کز، که حرف رابط صفت . عکس روی او، هر دو اضافه لامیه . شب هجران، اضافه بیانی . سر آمدی، حکایت حال ماضی : تمام میشد یعنی بانتهای میرسید.

**محصول بیت**۔ دیشب در خواب دیدم که ماهی طلوع کرد، چنان ماه درخشانی بود که از عکس رویش شب هجران بانتهای میرسید. یعنی با طلوع آن ماه شب جدائی پایان میپذیرفت .

در معنای مجموعی بیت گفته شده : دیشب در خواب دیدم ماهی طلوع کرد که از عکس رویش شب فراق به پایان رسید . این گوینده خیلی خوب ادا کرده است .

تعبیر چیست یار سفر کرده، میرسد  
ای کاج هرچه زودتر از در درآمدی

تعبیر چیست - سؤال، یار سفر کرده میرسد، جواب.

ای، حرف ندا و منادی محذوف، تقدیرش : ای یار، میباشد. کاج و کاش و

ص ۲۷۳ جلد سوم شرح

کاشکی ، هر سه به يك معناست .

هر چه زودتر از در در آمدی: از شدت اشتیاق تمنا میکند که یار زودتر بیاید.  
**محصول بیت -** این بیت تعبیر آن خوابی است که در مطلع دیده است .  
 میفرماید: تعبیر چیست؟ یعنی خوابی که ذکرش گذشت تعبیرش چیست؟ تعبیر اینست که: یار سفر کرده میرسد. ای کاش هر چه زودتر یار از در وارد میشود، یعنی کاشکی معطل نمیشد و بیدرنگ از در داخل میشد.

ذکرش بخیر ساقی فرخنده فال من  
 کز در مدام با قدح و ساغر آمدی

ذکرش - شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد به ساقی بخیر، تقدیرش: ذکرش بخیر باد، میباشد به ضرورت وزن «باد» ترك گشته است.  
 فرخنده فال، از اقسام ترکیب وصفی: مبارك فال. فال من، اضافه لامیه. کز، که حرف تعلیل. در، اینجا: به عربی باب است.

**محصول بیت -** ذکرش به خیر باد ساقی مبارك فال من. مراد: قدح گردان فرخنده پی من به خیر و خوبی یادشود، زیرا مدام با قدح و ساغر از در داخل میشود، یعنی تهی دست نمی آید، همیشه همراهش باده میآورد.

جایز است شین «ضمیر» به «یار سفر کرده» راجع باشد در اینصورت «ساقی» منادی میشود و بلکه همین بهتر است تقدیرش: ای ساقی مبارك فال، یار سفر کرده ذکرش به خیر، زیرا دائماً پیش ما با باده میآید.

کلمه «مدام» به مناسبت قدح و ساغر به طریق ایهام آمده .

خوش بودی از بخواب بدیدی دیار خویش

تا یاد صحبتش سوی ما رهبر آمدی

تا - حرف تعلیل . یاد صحبت، اضافه لامیه . «شین» در معنا به «رهبر» بستگی دارد، به تقدیر: رهبرش.

**محصول بیت -** چقدر خوب بود اگر شهر خود را در خواب میدید، آنوقت

خاطره آن مصاحبتی که با ما داشت اورا تحریک میکرد که به جانب ما بیاید .  
مقصود : کاش شهر شیراز را در خواب میدید و ضمناً همنشینی و صحبتی که با ما  
داشت به خاطرش میاهد، و همین یاد کردن از مصاحبت گذشته سبب میشود که به جانب  
ما بیاید، یعنی تجدید خاطره صحبتهای ایام گذشته تمایزش را بر می انگیزد و در  
نتیجه به سوی ما رهسپار میگشت .

آن کو ترا به سنگ دلی کرد رهنمون  
ای کاشکی که پاش به سنگی بر آمدی

سنگدل - صفت مرکب : کنایه از قساوت قلب است. یا حرف مصدری. رهنمون  
و رهنما به معنای پیشوا و رهبر است . ای، حرف ندا منادی : جانان . پاش شین  
«ضمیر» بر میگردد بآن کسیکه رهنما شده است. به سنگی با حرف صله. بر، معنای  
«به» را تأکید میکند.

محصول بیت - ای جانان آنکه ترا به سنگ دلی تشویق کرد، یعنی در جفا  
کاری رهبر و رهنمای توشد. کاش پایش به سنگی میخورد. مراد آنکه مانع آمدنت  
به سوی ما شده کاش پایش به سنگ میخورد و سقط میشود .

فیض ازل بزور زر ار آمدی بدست  
آب خضر نصیبه اسکندر آمدی

نصیبه - های رسمی این کلمه بجای «تای» نقلی است

محصول بیت - اگر لطف و فیض ازل خداوند بازور و زرمیسر میشود مسلماً  
آب حیات نصیب اسکندر میشود، چونکه وی پادشاه مقتدری بود که به تمام دنیا مالک  
بود و زر و زور بی حد و بی قیاس داشت .

جانش نثار کردمی آن دلنواز اگر  
چون روح محض جاوه کنان در بر آمدی

جانش - شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد به «دلنواز» .  
دلنواز، ترکیب وصفی : نوازش دهنده دل یعنی کسیکه خاطر آدمی را رعایت میکند .

اگر، مرهون مصراع دوم . روح محض، اضافه بیانی . جلوہ کنان، تر کیب  
وصفی یعنی کسیکه عرض جمال میکند و الف و نون ادات مبالغه است. در حال جلوہ  
کردن . در، حرف صلہ . بر: نزد به معنای عندواسم است .

**محصول بیت -** اگر آن دلنواز چون روح محض جلوہ کنان به نزد میامد  
جانم را نثارش میکردم .

در معنای مصراع دوم گفته اند: اگر چون روح محض جلوہ کنان به سینه میامد.  
این مفسرین خطای محضشان در سینه بوده . رد سروری و شمعی

آن عہد یاد باد کہ از بام و در مرا  
دائم پیام یار و خط دلبر آمدی

پیام یار - اضافه لامیہ . خط دلبر، احتمال دارد اضافه لامیہ یا بیانیہ باشد .  
در خط دلبر، ایہام وجود دارد .

**محصول بیت -** آن زمان فراموش نشود و ہمیشہ در خاطر مان باشد، کہ دائماً  
از بام و در خبر یار و ہمچنین خط دلبرش بہ من میرسید .  
مراد : یاد باد آن زمان کہ بینمان مکاتبہ و مراسلہ برقرار بود .

کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم  
مظلومی از شبی بدر داور آمدی

مظلومی - یا حرف وحدت . ار، مخفف اگر شبی یا حرف وحدت . داور: حاکم  
مراد پادشاہ وقت است .

**محصول بیت -** رقیب کی اینہمہ قدرت و مجال ظلم کردن پیدا می کرد اگر  
مظلومی شبی بر در حاکم میرفت و تظلم میکرد . مراد : فریاد و فغانش مسموع و واقع  
میشد و از ترس پادشاہ وقت کسی جرئت نمی کرد احدی را ظلم کند .

خامان رہ نرفته چہ دانند ذوق عشق  
دریا دلی بجوی و دلیری سرآمدی

دلی، دلیری، و سرآمدی . در ہر سہ یا از برای وحدت است .

دلیر: بہادر . سر آمد: ماهر ، و کامل .

**محصول بیت -** خامان، یعنی کسانی کہ بہ طریق عشق آشنا نیستند: مراد عاشق نشدہ اند و از عاشقی خبر ندارند، ذوق عشق را چگونہ دریا بند.  
پس برای مصاحبت عشق يك عاشق کامل و ماهر کہ در عین حال دلیر و بہادر ہم باشد بخوہ .

### ور دیگری بشیوہ حافظ زدی رقم مقبول طبع شاه هنر پرور آمدی

این بیت بایستی بعد از بیت: کی یافتی رقیب تو، نوشته میشود، اما ما ہم تابع شارحان گشتیم ہمین ترتیب را رعایت کردیم ولی بعد پشیمان شدیم .  
ور ، مخفف «واگر» . دیگری، یا حرف وحدت . بشیوہ ، با حرف مصاحبت شیوہ، صنعت . شیوہ حافظ ، اضافہ لامیہ .

زدی ، حکایت حال ماضی : میزد . رقم مفعول صریح و بہ شیوہ غیر صریحش مصراع دوم جواب شرط واقع شدہ .

مقبول طبع شاه هنر پرور، اضافہ ہا لامیہ و بیانیہ . هنر پرور ، ترکیب وصفی پرورندہ ہنر مراد اہل ہنر میباشد .

**محصول بیت -** اگر کس دیگری بہ طرز وسبک حافظ رقم میزد: یعنی شعری بہ نظم در میاورد و مینوشت ، حاصل اینکہ اگر يك شخص دیگری ہم مثل حافظ چنین شعر آبدار و روح افزا میسرود مساماً نظم او ہم مانند شعر حافظ مقبول طبع شاه هنر پرور واقع میگشت .

پادشاہ خود را از اینکہ برای مردم ہنر مند ارزش قائل است تعریف میکند .

ولہ ایضاً

از بحر ہزج سالم : مفاعیلان مفاعیلان مفاعیلان مفاعیلان

## فزل پانصد و دوم

سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی  
خطاب آمد کہ واثق شو با لطف خداوندی

سحر - ظرف زمان، یا، حرف صلہ. میگفتم، حکایت حال ماضی « ماضی استمراری ». آرزومند، آرزو : اشتیاق است و مندادات نسبت و یا حرف مصدری . کہ، حرف بیانی، واثق، اسم فاعل است از باب حسب. واثق شو، یعنی مؤتمن و معتمد شو. شو، بہ فتح شین فعل امر مفرد مخاطب از مصدر شویدن .  
بالطف، با حرف صلہ . الطاف، جمع لطف یعنی احسان اما در اصل بہ معنای ملایمت و نرمی است. خداوندی، یا حرف نسبت.

**محصول بیت -** هنگام سحر بہ باد سخن اشتیاق و آرزومندی خود را میگفتم :  
بہ باد میگفتم کہ شدت اشتیاق و محبت مرا بہ عرض جانان برسان . خطاب و ندا آمد کہ بہ الطاف بی نہایت خدا مؤتمن و معتمد شو. یعنی اتکاء بہ لطف و احسان خداوند داشته باش، کہ ترا بآنچہ کہ مشتاقی میرساند

در بعضی از نسخہها مصراع دوم: بہ وصلم مژد گانی داد الطاف خداوندی واقع شدہ. بہ وصلم، با حرف صلہ. مژد گانی : چیز یکہ من باب مژدہ دادہ میشود .  
**محصول مصراع -** الطاف بالانہایت خداوند مژدہ وصلم داد .

۱ - سودی مرحوم در این شرح اکثر موارد در قواعد و دستور زبان فارسی دچار اشتباہ شدہ است راجع بہ مند، رجوع شود بہ صفحہ ۳۱ جلد اول مترجم

ص ۲۹۸ جلد سوم شرح

**قلم را آن زبان نبود که سرعشق گوید باز  
ورای حد تقریر است شرح آرزومندی**

قلم را - «را» حرف تخصیص . که، حرف بیانی . سرعشق، اضافه لامیه و مفعول فعل گوید . باز، ادات تأکید و جایز است در اینجا به معنای واضح و روشن معنا شود و را ، پشت یک چیز یعنی آن طرف و یا آن سو .

ورای حد تقدیرست، اضافه لامیه است . شرح آرزومندی، مصدر به مفعولش اضافه گشته و یا حرف مصدری .

**محصول بیت -** قلم آن زبان را ندارد که سرعشق را بگوید، زیرا شرح و بیان اشتیاق از حد تقدیر خارج است، مراد شرح آرزومندی بی حد و پایان است.

**دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن  
که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی**

دل مفعول مقدم فعل «بند» . اندر، ادات صلہ . زلف لیلی ، اضافه لامیه ، بند، فعل امر مفرد مخاطب . واو، حرف عطف . از، در اینجا به معنای «بای» مصاحبت میباشد کار، مفعول صریح فعل «کن» و از عقل مجنون، مفعول غیر صریح و اضافه لامیه ، و یا بیانیه مجازاً . که، حرف تعلیل .

عاشق را ، مفعول اول و زیان مفعول دوم فعل «دارد» و مقالات فاعلش . خردمند : عاقل و یا حرف مصدری .

**محصول بیت -** دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن، یعنی عاشق شو و با عقل مجنون کار کن زیرا کسیکه عاشق باشد و از روی عقل رفتار کند به ضررش تمام میشود . خلاصه عاشق باید باقتضای عشق عمل کند و پیرو عقل نباشد .

**الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مشغول  
پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی**

که - حرف رابط صفت . کردت ، تا ضمیر خطاب یعنی ضمیر منصوب متصل . سلطنت، فاعل فعل مذکور و مشغول مفعول دومش . پدر را، «را» ادات مفعول . باز،



ادات تأکید پرس، فعل امر مفرد مخاطب: سؤال کن. آخر، ادات تأکید. کجا تقدیرش تا کجاست و الامعناى شعر درست درنماید. شد، اینجا به معنای «رفت» میباشد.

مهر فرزند، اضافه مصدر به مفعولش، و یا حرف مصدری.

**محصول بیت - آگاه باش ای یوسف مصری که سلطنت ترا بخود مشغول ساخته است.** اما از قدرت سؤال کن که محبت فرزندی به چه حد و به چه درجه رسیده است. مراد: از بابایت پرس که فراق پسر ترا به چه حال انداخته است. و در دوری فرزند با مهرش چه میکنی.

در معنای مصرع دوم: بازپدر را پرس، آخر محبت فرزندی کجا رفت. این مفسر به مقصود بیت پی نبرده است.

**سحر غمزه فتان دوا بخشى و درد انگيز**

**بچين زلف مشك افشان دلارامى و دلبندى**

سحر غمزه فتان - اضافهها لامیه و بیانیه است. دوا بخش، تر کیب وصفی: دوا بخشنده و یا ضمیر خطاب. واو، حرف عطف. درد انگیز، تر کیب وصفی از انگیز. یدن: یعنی درد را بوجود میآورد و سبب پیدایش درد میشود و يك یاى خطاب مقدر است: درد انگیزی.

بچین زلف مشك افشان، اضافه لامیه و بیانیه. دلارام، اینهم تر کیب وصفی است از آرامیدن: باعث تسلاى دل یعنی سبب آرامش دل و خوشنودی خاطر و یا ضمیر خطاب.

دلبند، اینهم صفت مرکب است: یعنی سبب تعلق خاطر با اصطلاح کسی که دل را بسوی خود جلب میکند.

**محصول بیت - تو با سحر غمزه فتان دوا بخش درد عاشقی در عین حال دردمندش هم میکنی.** مراد: غمزه فتان چنان ساحری است که حتی اضداد را در یکجا جمع میکند، با زلف مجعد مشك افشان هم دلارام و دلبندی: هم سبب آرامش خاطر و هم دل را بخودت علاقمند میکنی: دل نسبت به تو تعلق پیدا میکند.



جهان پير رعنا را ترحم در جبلت نيست  
زمهر او چه مي جوئي و درو همت چه مي بندي

جهان پير رعنا - هر دو اضافه بياني است . رعنا ، به فتح «را» يعني دورو «را»  
ادات تخصیصی . جبلت به معنای خلقت است .

مهر او ، احتمال دارد مصدر به مفعول یا به فاعلش اضافه شده باشد . در ، حرف  
صله واو «ضمیر» بر میگردد به جهان .

**محصول بیت -** در خلقت جهان پیر دورو رحم نیست : مقصود اینست که خلقتش  
مبنی بر خیانت و بی وفائی است ، پس در این صورت از او چه انتظار محبت داری و به چه  
چیزش امیدواری و برای چه باو همت میبندی .

در این بازار اگر سودیست بدرویش خرسند است  
خدا یا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

درین بازار - مراد بازار دنیا است . سودی ، یا حرف وحدت . درویش خرسند ،  
اضافه بیانی . منعمم ، میم «ضمیر» در معنا مربوط است به فعل «گردان» به تقدیر منعم  
گردانم ، الف و نون ادات تعدیه است ، زیرا «گرد» در اصل فعل لازم است یعنی باش .  
بدرویشی ، با حرف مصاحبت و یا حرف مصدر . خرسند : قانع و یا حرف مصدری .  
**محصول بیت -** در این بازار دنیا اگر فایده ای باشد ، آنهم بدرویش قانع است .  
پس خدایا مرا با درویشی و قناعت توانگر کن . یعنی یارب مرا درویش قانع کن .  
کسیکه گفته است : منعم اسم مفعول است که به تقدیر منعم علیه است که حذف  
جامع المجرور سماعی است . این مفسر جاهل ، در لغت عرب عجب تصرفی داشته .

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است

بدین راه و روش میرو که با دلدار پیوندی

دعای صبح - به معنای اضافه «فی» و مبتداست . آه شب هم همینطور است .  
کلید گنج مقصود ، خبر مبتدا و اضافه ها لامیه و بیانیه ، بدین ، همزه به دال قلب شده .  
روش ، اسم مصدر : سلوک . میرو ، می حرف تأکید و رو ، فعل امر مفرد مخاطب یعنی

برو، که، حرف تعلیل . با حرف صله . دلدار، ترکیب وصفی : محبوب، پیوندی، فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی به وصل برسی .

**محصول بیت -** دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است پس با این روش واسلوب بروتا که به دلدار برسی . مراد همواره به دعای صبح مشغول باش و آه شب راترك مکن که به جانان برسی چون گنج مقصود اوست .

**همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی  
دریغ آن سایه دولت که بر نااهل افکندی**

همایی - یا حرف وحدت . حرص استخوان، اضافه مصدر به مفعولش . تا ، از برای انتهای غایت است به معنای «الی» . سایه دولت ، اضافه بیانی . که ، حرف رابط صفت . افکندی ، فعل ماضی مفرد مخاطب یعنی انداختی .

**محصول بیت -** همایی عالیقدری چون تو حرص استخوان، تا کی . مراد: تو مانند همای عالیقدری ، پس حرص استخوان بودن تا کی، دریغ از آن سایه دولت که بر نااهل افکندی . مراد : تو که يك جانان شریفی حیف است که نسبت به ادانی تمایل داشته باشی و سایه همایونت را بر سر نااهل اندازی .

**بخوبان دل مده حافظ ببین آن بیوفائیرها  
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی**

که - حرف تعلیل، با حرف صله . خوارزم : نام شهری است که آن طرف سمرقند واقع شده . یا، حرف نسبت و الف و نون ادات جمع . ترك ، قوم تاتار را گویند . سمرقندی ، یا حرف نسبت :

از قرار معلوم این بیت تلمیحی است به قصه ای که سمرقندیها در باره خوارزمیان روا داشته اند . اصل داستان اینست که پس از خروج هلاکو بین پادشاه سمرقند و پادشاه خوارزم اختلاف افتاد و میانشان شقاق واقع شد، اما بعد شاه سمرقند حاضر به مصالحه شد و صلح کرد . مگر غرضش از این صلح حيله بوده چنانکه بعد از خاتمه موضوع صلح روزی پادشاه خوارزم را غافلگیر میکند و سرش را از بدن جدا میکند و

قشونش مملکت خوارزم را غارت میکند .

**محصول بیت** - ای حافظ به زیبایان دل مدہ ، و آن بیوفائیا کہ ترکان سمرقندی نسبت به خوارزمیان روا داشتند بہ خاطر بیار . یعنی توہم بہ ترکان شیرازی دل مہند کہ اینہا بسیار ستمگر و بی وفایند، و دربادہ توہمان عملی خواہند کرد کہ ترکان سمرقندی نسبت بہ خوارزمیان کردند : همان بی وفائی و بی مہری را نسبت بہ توہم میکنند .

در بعضی از نسخہہا مخلص بیت اینگونہ واقع شدہ :

بشعر حافظ شیرازی میرقصند و میغلطند

سیہ چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

کشمیر - نام مملکتی است کہ زیبایانش سیاہ چشم و ابرو بودہ اند .

**محصول بیت** - سیہ چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی چنان تحت تأثیر

شعر حافظ قرار میگیرند کہ بی اختیار میرقصند و میغلطند .

مقصود اینست : شعر حافظ چنان باینہا جذبہ میدہد کہ بی اختیار بعضی میرقصند

و برخی میغلطند .

ولہ ایضاً

از بحر و جنت : مفاعیلن فاعلان مفاعیلن فعلین

## غزل پانصد و سوم

چه بودی اردل آن یار مهربان بودی  
که حال مانه چنین بودی ارچنان بودی

محصل بیت - چه میشد اگر دل آن یار مهر و محبت داشت : اگر آن یار مهربان بود حال ما اینطور نمیشد ، یعنی حال ما باین درجه سخت نبود ، اگر آن یار با ما مهربان بود.

گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز  
سریر عزتم آن خاک آستان بودی

گرم - میم ، از لحاظ معنا به «سرافراز» مربوط است ، به تقدیر سرافرازم داشتی. سریر عزت ، اضافه بیانی. خاک آستان ، اضافه لامیه .

محصل بیت - اگر زمانه مرا عزیز و سرافراز میداشت : اگر معزز و مکرم میداشت ، خلاصه اگر میخواست که عزت و احترامم بیشتر گردد، سریر عزتم : سریر حشمت و عزتم خاک آستان جانان میشد . چونکه عزت و شرف در آن آستان است .

عیان شدی که بها چیست خاک پایش را  
اگر حیات گرانمایه جاودان بودی

محصل بیت - اگر حیات گرانمایه ابدی بود، معلوم میشد که بهای خاک پای جانان چیست : چقدر قیمت دارد . یعنی خاک پایش مانند عمر عزیز میشد اگر باقی

ص ۲۶۱ جلد سوم شرح

وجاودان میماند . الحاصل : خاک پای یار بها ندارد چونکه خیلی عزیز است .

**بگفتمی که چه ارزد نسیم طره دوست**

**گرم بهر سرموئی هزار جان بودی**

بگفتمی - حکایت حال ماضی . که ، حرف رابط مقول قول . ازرد ، فعل مضارع مفرد غایب از ارزیدن . نسیم طره دوست ، هر دو اضافه لامیه . گرم ، میم در معنا به جان مربوط است ، به تقدیر جانم . موئی ، یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** اگر بهر سرمویم هزار جان داشتم ، بهای بوی معطر طره دوست را تعیین میکردم . میگفتم که قیمتش چندانست .

مراد : بوی طره اش به هزاران جان میارزد .

**برات خوشدلی ما چه کم شدی یارب**

**گرش نشان امان از بد زمان بودی**

برات خوشدلی ما - اضافه بیانی و لامیه . چه کم شدی : چه نقصان میدید . یارب ، در اینجا احتمال دو معنا را دارد : منادا و عجب .

گرش ، شین ، در معنا مربوط به «زمان» میباشد . نشان امان ، اضافه بیانی . بد زمان ، اضافه لامیه .

**محصول بیت -** یارب خوشی و صفای خاطر ما چه چیز را کم میکرد : سبب چه نقصانی میشد اگر از نامالایمات روزگار طغرای امان داشت .

حاصل اینکه چه ضرر داشت اگر برات خوشدلی ما از نامالایمات و ناسازگاری روزگار طغرای امان داشت .

مقصود اینست که اگر دائماً صفای خاطر داشتیم ، چه چیز کم میشد .

در معنای این بیت کسیکه گفته است : بعلت مشکل بودن باین وجه شرح داده شد ، این مفسر تقریر خوبی داشته طیب الله انفاسه .

**ز پرده کاش برون آمدی چو قطره اشک**

**که بر دو دیده ما حکم او روان بودی**

کاش - با شین و نیز با جیم «کاج» لغت است ، بمعنای کاشکی . که ، حرف تعلیل .

روان : جاری .

**محصول بیت -** کاشکی جانان از پرده بیرون میامد، چون قطره اشک :  
همانطور که قطرات اشک از پرده بیرون میاید کاش جانان هم از سرایش بیرون  
میامد و حکمش بر دو چشم ما روان و جاری میشد.

مراد: کاش از خانه اش بیرون آید و بر ما فرمان دهد .

**اگر نه دائره عشق راه بر بستی  
چون نقطه حافظ بیدل نه در میان بودی**

اگر نه، نه ادات نفی و در معنا به فعل «بر بستی» مربوط است. به تقدیر بر بستی  
«بر نبستی» نه در میان، نه ادات نفی و مربوط به فعل «بودی» به تقدیر نبودی .

**محصول بیت -** اگر دائره عشق راه را نمی بست: مانع خروج از دایره نمیشد  
حافظ بیدل چون نقطه در وسط دائره عشق نمی ماند. یعنی چون دایره در کنار میگشت  
و چون نقطه مرکز دایره واقع نمیشد.

حاصل گفتار: اگر امکان خلاصی از بلای عشق وجود داشت هرگز درد عشق  
را تحمل نمی کردم بلکه از آن فرار میکردم و خلاص میگشتم .

یکی مصراع دوم را نوشته است : چون نقطه حافظ بیدل در آن میان بودی این  
صورت مخالف تمام دیوانهای موجود در نزدمان است .

وله ایضاً

از بحر مجتہ : • اعلن فہلاتن مفاعلن فعلن

## فزل پانصد و چہارم

بجان او کہ گرم دست رس بجان بودی  
کمینہ پیشکش بند گانش آن بودی

بجان او - با حرف تخصیص یا حرف قسم . کہ ، حرف بیان . گرم ، گر ، حرف شرط و میم ضمیر متکلم و وحدہ یعنی اگر مرا . دسترس ، ترکیب مزجی بہ معنی قدرت و توانائی است . بجان ، با حرف صلہ . بودی ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . کمینہ ، کم : اندک و یا حرف نسبت و نون و ہا ادات تأکید یعنی کمترین و ناچیزترین پیشکش بند گانش ، اضافہ لامیہ . اگر مراد از بندگان «عشاق» باشد . پس پیشکش عشاق بہ جانان ، تعبیر میشود اما اگر مراد غلامان جانان باشد ، باید گفت پیشکش عاشقان بہ بندگان جانان . آن ، اسم 'اشارہ : اشارہ بہ جان مذکور در مصرع اول .

**محصول بیت -** بہ بقا و جان جانان قسم ، اگر دسترسی بجان داشتم ، یعنی قدرت داشتم کہ جان را بدست بیارم ، الحاصل جانم اگر در دستم بود ، کمترین پیشکش بہ بندگان جانان همان جانم بود یعنی جانم را از بند گانش دریغ نمیداشتم .

اگر دلہم نشدی بنای بند طرہ او

کیم قرار درین تیرہ خاکدان بودی

کیم - میم در معنای بوط بہ قرار است . تیرہ ، کدر و تاریک و غیر صاف . خاکدان  
جای خاک و خار و خاشاک .

۱ - آن ضمیر اشارہ (اشارہ بہ دور و نهد ذہنی)

صفحہ ۲۶۰ جلد سوم شرح

**محصول بیت -** اگر دلم پای بند طره جانان نبود : گرفتار زلفش نبود، کی در این خاکدان تیره قرار میگرفت، یعنی کی در خاکدان دنیا قرار میگرفتم. الحاصل اگر عشق جانان نبود در خانه دنیا ساعتی قرار نمیگرفتم .

**در آمدی ز درم کاشکی چو امعه نور  
که بر دو دیده من حکم او روان بودی**

**محصول بیت -** کاشکی از درم چون درخشش نور در میامد و حکمش بر دو دیده ام جاری و روان میشد. مراد: چون نور چشم بر دو دیده ام حکمش روان میشد : حاکم دو چشم من میشد. در معنای مصراع دوم : که حکمش بر دو دیده ام روان بود این مفسر معنای بیت را روان و روشن نگفته است .

**برخ چو مهر فلک بی نظیر آفاقت  
بدل دریغ که يك ذره مهربان بودی**

برخ - با حرف مصاحبت . بدل ، با حرف ظرف .

**محصول بیت -** با داشتن صورت زیبایی چون خورشید فلک در دنیا بی نظیر است اما حیف که در دل يك ذره محبت ندارد : یا کاش در دلش هم ذره مهربانی وجود داشت. در معنای مصراع دوم گفته اند : حیف بردلش که ذره ای مهربان بودی ، این مفسر از معانی حروف اطلاع نداشته .

**بخواب نیز نمی بینمش چه جای وصال  
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی**

چه جای وصال - چه محل وصال است یعنی وصال ممکن نیست . این<sup>۱</sup>، اسم اشاره ، اشاره به وصال آن<sup>۲</sup> ، اسم اشاره ، اشاره به دیدن وصال در خواب .

**محصول بیت -** جانان را در خواب هم نمی بینم کجا مانده که وصالش برایم میسر گردد. پس وصال که دستم نداد و نشانی هم از آن ندیدیم باری آن بودی: یعنی

۱ - این ضمیر اشاره (اشاره به نزدیک)

۲ - آن رجوع شود به پاورقی صفحه ۲۳۷۶



چون وصال میسر نگشت باری جانان را در خواب میدیدم .

به بندگی قدش سرو معترف گشتی  
اگر چو سوسن آزاده اش زبان بودی

**محصول بیت -** به بندگی جانان سرو اعتراف میکرد : اقرار میکرد که من بنده و غلام جانانم اگر چنانچه چون سوسن آزاده زبان داشت. یعنی اگر چون سوسن آزاده زبان داشت و میتوانست حرف بزند، اقرار میکرد که من بنده جانانم.

ز پرده ناله حافظ برون کی افتادی  
اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی

پرده - به طریق ایهام ذکر شده است . یعنی به معنای نغمه و ساز و پرده عرض (آبرو). همدم مرغان صبح خوان ، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد، و اضافه بیانی مرغ صبح خوان ، ترکیب وصفی : مرغی که هنگام صبح نغمه سرایی می کند.

**محصول بیت -** ناله حافظ کی از پرده بیرون میافتاد : یعنی کی مشهور عالم میشد، اگر چنانچه با مرغان سحر خوان همدم وهم آواز نمیگشت .  
مراد: فریاد و فغان حافظ داستان عالم نمیشد اگر چنانچه با بلبلها هم آهنگ نمی شد.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعیلن فعلا تین مفاعیلن فعلین

## فزل پانصد و پنجم

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری  
خورد ز غیرت روی تو هر گلی خاری

بخرامی - فعل مضارع مفرد مخاطب. دمی، یا حرف وحدت. بگلزاری، با حرف صله و یا حرف وحدت. خورد، فعل مضارع مفرد غایب در اینجا معنای «اکل» نمیدهد بلکه به معنای فرو رفتن نیش خار است. مراد از عبارت خورد هر گلی خاری: هر گلی همراه خاری است.

**محصول بیت -** اگر چون سرو ساعتی به گلزاری بخرامی: بآرامی در گلزار بگردی از غیرت رویت هر گل خاری خورد، یعنی هر گل همراه خاری میشود. حاصل: هر تك تك گلهای پرپر میشود و پریشان میگردد.

ز کفر زلف تو هر حلقه و آشوبی  
ز سحر چشم تو هر گوشه و بیماری

حلقه - یا حرف وحدت و همزه حرف توصل، واو، حرف مع. آشوبی، یا حرف وحدت. گوشه، اینهم مانند حلقه است. بیماری، یا حرف وحدت.

**محصول بیت -** از کفر زلفت با هر حلقه فتنه و آشوبی است: در هر حلقه که متعلق به زلفت است فتنه و غوغایی برپا میشود و از سحر چشمت در هر گوشه بیماری است: در هر گوشه بیماری خوابیده.

ص ۳۳۵ جلد سوم شرح

**مرو چو بخت من ای چشم مست یار بخواب**  
**کہ در پیت ز هر سوی آہ بیداری**

چشم مست یار - اضافه بیانیه و لامیہ . کہ ، حرف تعلیل . پی ، اینجا به معنای دنبال و عقب میباشد . آہ بیداری ، اضافه لامیہ و یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** ای چشم مست یار چون بخت و طالع من مخواب ، چونکہ بدنالت از هر سو آہ بیداری است : از هر جانب بخاطر تو عاشق بیداری آہی میکشد پس بیدار باش و از تیر آہ عاشق حذر کن .

**نثار خاک رھت نقد جان من هر چند**  
**کہ نیست نقد روان را بر تو مقداری**

نثارخاک - مصدر به مفعولش اضافه شدہ . خاک رہ ، اضافه لامیہ . نقد جان ، اضافه بیانیه و مبتدای مؤخر و نثار خبر مقدم . بہ تقدیر : نقد جان نثار خاک رھت باد . جان من ، اضافه لامیہ . هر چند مرهون مصرع دوم . کہ ، حرف بیان . نقد روان ، اضافه بیانیه و «را» ادات تخصیصی . نقد روان ، در این بیت بہ طریق ایہام ذکر شدہ است : بہ معنای جان و رایج فتأمل . بر تو ، اضافه لامیہ : نزد تو . مقداری ، یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** نقد جان نثار وفدای خاک رھت گردد ، هر چند کہ نقد رایج و نقد جان پیش تو ارزش ندارد . حاصل کلام من جانم را نثارخاک رھت میکنم ، حال چہ قبول بکنی و چہ نکنی .

**دلا همیشه مزن رای زلف دلبندان**  
**چو تیرہ رای شدی کی گشایدت کاری**

رای - فکر است . رای زلف ، مصدر بہ مفعولش اضافه گشته . زلف دلبندان ، اضافه لامیہ و دلبند ، ترکیب وصفی یعنی دلبری کہ دل عاشق را بسوی خود میکشد و بخود علاقمندشان میکند . الف و نون ، ادات جمع . تیرہ در اینجا ظلمت است یعنی تاریک ، تیرہ رای : کسی کہ تاریک فکر است . کاری ، یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** ای دل دائماً به فکر زلف محبوبان مباش : فکر زلف آنها را مکن ، چون وقتی تیره رای باشی ، در کارت گشایشی حاصل نمیشود . منظور اینست به فکر زلف دلبران بودن خود تیره رای است و کسیکه تیره رای باشد ، کارش گشایش پیدا نمیکند، پس فکر زلف دلبران را ترك کن تا کارت پیش رود . کسانی که بجای «رای زلف» «لاف زلف» نوشته اند، از مناسبت تیره رای غافل بوده اند.

**سرم برفت و زمانی بسر نشد این کار  
دلم گرفت و نبودت غم گرفتاری**

زمانی - یا حرف وحدت . بسر نشد : نهایت نیافت ، پایان پذیرفت . این کار : عشق و محبت . گرفت در این بیت یعنی متقبض شد . گرفتار ، ترکیب وصفی از مصدر آریدن یعنی کسیکه با مشکلات زیاد روبرو باشد .

**محصول بیت -** در راه عشق و محبت سرم رفت ، در حالیکه این کار (عشق) نهایت نیافت، و دلم گرفتار شد در حالیکه تو غم گرفتاری را نخوردی . مراد : دلم به درد عشق مبتلا گشت و اما تو هرگز از غم گرفتاری آن غم نداشتی . خلاصه غم دل گرفتار مرا نخوردی و فکری بحالش نکردی .

مفسرینی که بجای دلم گرفت «دلم برفت» نوشته اند، از گرفتار و مناسبت آن در این بیت غفلت کرده اند.

**چو نقطه گفتمش اندر میان دائره آی  
بخنده گفت که حافظ تو در چه پر گاری**

آی - با الف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب : بیا . در چه پر گاری : معنای لازم این ترکیب یعنی در چه حیرت و در چه سرگردانی هستی ، چونکه سرگردانی از امور لازم پر گار است .

**محصول بیت -** وقتی به جانان گفتم : چون نقطه به میان دائره بیا یعنی به حلقه عشاق داخل شو، بخنده گفت که، ای حافظ تو تا چه حد سرگردانی یعنی به وادی

۱ - گرفتار صفت مفعولی است .

حیرت افتاده‌ای و سرگردان و بیقرار گشته‌ای، زیرا میان آن حلقه مقام من نیست.

کسیکه مصراع دوم را نوشته‌است: بخنده گفت که حافظ این چه پرکاری.  
این شخص جز اینکه ناموزون نوشته سخنش هیچ نوع معنا ندارد. رد شمع  
وله‌ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

## فزل پانصد و ششم

شهریست پر ظریفان وز هر طرف نگاری  
یاران صلاى عشقت گر میکنند کاری

خواجه مردم شهر شیراز را وصف میکند که همگی زیبايند.

محصول بیت - شهر ما ، شهری است پر از ظرفا ، و از هر جانب نگاری به  
چشم میخورد. ای یاران صلاى عشق است اگر خیال کاری دارید ، بکنید. یعنی اگر  
عاشقی میکنید محلش است .

چشم جهان نبیند زین تازه تر جوانی  
در دست کس نیفتد زین خوبتر نگاری

چشم جهان - اضافه لامیه ، تقدیرش چشم اهل جهان است.

محصول بیت - چشم مردم دنیا جوانی تازه تر از این ندیده است . به جوانی  
معهود اشاره می کند. پس میگوید: نگاری بهتر و زیباتر از این بدست کسی نمی افتد.

جسمی که دیده باشد از روح آفریده  
زین خاکیان مبادا بردامنش غباری

جسمی - یا حرف وحدت. که، اسم. چه کسی . مراد از خاکیان : مردمیکه  
در خاک سکنی دارند . زیرا «یا» حرف نسبت و الف و نون ادات جمع است. یعنی  
به خاک نسبت داده میشوند.

مبادا، با الف و مبادا، بدون الف ، لغت است ، به صورت نهی غایب است که در  
ص ۳۱۸ جلد سوم شرح

دعا بکار میرود. غباری، یا حرف تنکیر.

**محصول بیت -** که دیده است جسمی را که از روح آفریده شده باشد: که دیده است از این خاکیان کسی را که برداشش غباری ننشسته باشد یعنی بردامن یا کش از اغیار گردی ننشسته باشد.  
از عدم تلویث کنایه است.

**چون من شکسته را از پیش خود چه رانی**  
**کم غایت توقع بوسیت یا کناری**

شکسته - یا حرف وحدت و همزه حرف توصل، و را، ادات مفعول. رانی، فعل مضارع مفرد مخاطب از مصدر رانیدن «راندن». کم، که حرف تعلیل و میم متکلم در معنا به «توقع» مقید است به تقدیر توقعم. بوسی، یا حرف وحدت. یا، در اینجا حرف عطف است به معنای «او» و «ام» در عربی. کناری، این یا هم از برای وحدت است.

**محصول بیت -** دل شکسته ای چون مرا برای چه از نزد خود میرانی: یعنی مرا از پیش خود مران چونکه منتهای توقع و امیدم از تو فقط یک بوسه است و یا یک کنار. پس به خاطر این چیز جزوی انصاف نیست که مرا از خود دور کنی.

**می بیغشت بشتاب وقتی خوشست دریاب**  
**سالی دگر که دارد امید نوبهاری**

غش - به کسر غین و شین مشدد اسم است به معنای جرم از باب نصر مصدرش غشاش میاید به کسر «غین» اما عجم به فتح «غین» میخواند به معنای مذکور.  
وقتی، یا حرف تنکیر. دریاب: غنیمت بدان. سالی دگر، یا حرف وحدت. که، اسم است: چه کسی. نوبهاری، یا حرف تنکیر.

**محصول بیت -** می صاف است پس به خوردنش عجله کن، وقت هم خوش است غنیمت دان. مراد: قدر وقت را بدان زیرا که امید دارد که سال دیگر به بهار برسد. پس در نوبهار امسال باید نوشیدن می بیغش را غنیمت دانست.

در بوستان حریفان مانند لاله و گل  
هر يك گرفته جامی بر یاد روی یاری

جامی ویاری، یاها وحدت راست .

**محمول بیت -** در بوستان باده نوشان ، هر يك چون گل و لاله به یاد یاری  
جامی بدست گرفته اند. مراد هر یکشان به شوق نگاری پیاله نوش شده است. لاله را  
به قدح پایه دار و گل را به قدح بی پایه تشبیه کرده اند .

چون این گره گشایم وین راز چون نمایم  
دردی و سخت دردی کاری و صعب کاری

چون - باواو اصلی یعنی چگونه : به معنای کیف. گره ، به کسر کاف عجمی  
و را ، در اینجا به معنای مشکل عشق تعبیر میشود. و مراد از «راز» هم راز عشق است.  
دردی و کاری، یاها وحدت راست و واوها ، حالت را افاده کند.

**محمول بیت -** این گره عشق را چگونه باز کنم و این راز عشق را چگونه  
نشان دهم . چون این دردی است اما درد مشکل ، و همچنین ابراز سرعشق کاری  
است اما کار بسیار دشوار. یا خود و حال آنکه درد سخت و کار مشکلی است.

مراد : درد دنیا هیچ مشکلی سخت تر از مشکل عشق نیست.

هر تاره موی حافظ در دست زلف شوخیست

مشکل بود نشستن در اینچنین دیاری

تاره .. باهای رسمی و تار ، بیها یعنی يك دانه مو. شوخی ، یا حرف وحدت

**محمول بیت -** هر تار موی حافظ در دست زلف شوخیست ، پس در چنین

دیاری ماندن مشکل است . مراد : در شهری که اینهمه غارتگر و یغما گر داشته باشد  
سکونت در آنجا خیلی مشکل است ، خدا نجات بدهد.

وله ایضاً



از بحر مجتہد : مفاعیلن فاعلان مفاعیلن فاعلن

## فزل پانصد و ہفتم

ترا کہ ہرچہ مرادست در جہان داری  
چہ غم ز حال ضعیفان ناتوان داری

**محصول بیت -** تو ہرچہ میخوای در این دنیا داری : تمام آرزوہایت فراہم شدہ . حاصل : بہ مرادات دنیوی رسیدہ ای ، پس از حال ضعیفای ناتوان چہ غصہ و غم داری ، یعنی چون بہ مرادت رسیدہ ای و آرزوہایت بر آوردہ شدہ ، دیگر بفکر این نیستی : متوجہ این مطلب نیستی کہ آیا ناتوانان بہ مرادشان رسیدہ اند یا نہ .

بخواہ جان و دل از بندہ و روان بستان  
کہ حکم بر سر آزادگان روان داری

**محصول بیت -** از من بندہ جان و دل بخواہ و فوری بستان : بدون تانی و درنگ جان و دل را قبضہ کن ، چونکہ حکمت بر سر آزادگان جاری است . یعنی من از جزو آزادگانم و امرت دربارہ من فوری اجرا میشود : امرت در من نفوذ دارد .

میان نداری و دارم عجب کہ ہر ساعت  
میان مجمع خوبان کنی میان داری

میان داری - این را عجم میانجی گری میگویند، یا حرف مصدری .

**محصول بیت -** تو میان نداری : میانست معدوم است، اما تعجبم از اینست کہ ہر دم و ساعت میان مجمع محبوبان میانجی گری میکنی . یعنی با وجود نداشتن میان  
ص ۳۳۳ جلد سوم شرح .

میانداری عجیب است .

بعضی گفته اند : میاندار به معنای حکم و مصلح قوم است ، علی کل حال به معنای صدر نشین نیست .

### بیاض روی ترانیست نقش درخور از آنک سوادی از خط مشکین بر ارغوان داری

بیاض - به رنگ سفید و کاغذ هم گویند ، و در اینجا به طریق ایهام ذکر شده . پس بیاض روی اضافه بیانی ، روی ترا ، اضافه لامیه . در خور با واو رسمی : لایق از آنک : ادات تعلیل و مرهون مصراع دوم . سوادی ، یا حرف وحدت یا تنکیر . خط مشکین اضافه بیانیه . مراد از ارغوان ، رخسار جانان است .

**محصول بیت -** سفیدی رویت را هیچ نقشی شایسته نیست ، چونکه روی ارغوان رخت از خط مشکین سواد یعنی رقمی داری ، پس وقتی این رقم را داری به نقش دیگر احتیاج نیست . حاصل : وقتی روی چهره سفیدت خط سیاه از قدرت نوشته شده ، پس نقش عارضی شایسته آن نیست .

### بنوش می که سبک روحی ای ظریف مدام علی الخصوص درین دم که سرگران داری

**محصول بیت -** ای ظریف باده بنوش که دائماً سبک روحی ، (شادی) خصوصاً در این دم که از خماری سرگران داری ، یعنی باده خوردن هر آن مناسب حال توست بخصوص حالا که از خماری سرت سنگین شده است : حالا ظریفتر شده ای .

### مکن عتاب ازین پیش و جور بردل من بکن هر آنچه توانی که جای آن داری

**محصول بیت -** ازین بیشتر بمن عتاب و بردلم جور مکن ، بلکه بهره قادری و از دست برمیاید درباره من بکن که محلش است . مراد آنچه درباره عشاق میتوانی بکنی و قادری بکن چونکه توشایسته آن کاری .

### باختیارت اگر صد هزار تیر جفاست بقصد جان من خسته در کمان داری

جفاست - سین و قاء، از لحاظ معنای مربوط به «اختیار» است به تقدیر با اختیار تست .

جزا مقدم واقع شدہ و شرط مؤخر. قصد جان، اضافه مصدر به مفعولش. جان من، اضافه لامیہ، من خستہ، اضافه بیانیہ.

**محصول بیت -** اختیار با خودت است، اگر صد هزار تیر جفا به قصد جان من خستہ در کمان داشته باشی. مراد اگر به قصد زدن به جان من خستہ صد هزار تیر در کمان نہی، اختیار با تست، خواهی جان ناشادم را با تیر بزن و خواهی دست نگهدار خلاصہ ہمہ جور اختیار با تست.

**بکش جفای رقیبان مدام و خوش دل باش**

**کہ سہل باشد اگر یار مہربان داری**

**محصول بیت -** بہ طریق خطاب عام میفرماید: جور و جفای رقیبا را بکش و دائماً خوشدل باش، زیرا تحمل این چیزها سہل است در صورتیکہ یار مہربان داشته باشی. مقصود: یاری مہربان و با مہر و شفقت اگر داری جور و جفای رقیبان مہم نیست و ضرر نمی‌رساند باید ہم تحملشان کرد.

**بوصل دوست گرت دست میرسد یکدم**

**برو کہ ہرچہ مرادست در جہان داری**

**محصول بیت -** اگر دمی و یا نفسی بہ وصل دوست دستت میرسد: اگر دمی بہ وصل دوست برسی، برو کہ در دنیا ہر آرزویی داری بر آورده شدہ. مراد رسیدن بہ وصال دوست عیناً مانند اینست کہ بہ مرادہای دنیوی رسیدہ باشی.

**چو ذکر لعل لبش میکنی ومی شنوی**

**حدیث باشکرت آنچه در دہان داری**

چو - حرف تعلیل. ذکر لعل، اضافه مصدر بہ مفعولش، لعل لبش، اضافه بیانی حدیث با شکر، اضافه بیانی.

**محصول بیت -** بہ طریق خطاب عام میفرماید: وقتیکہ راجع بہ لب لعل جانان صحبت میکنی و از آن میشنوی: ہم خودت در بارہ اش سخن میگوئی و ہم دیگران کہ تعریفش میکنند تو میشنوی. پس آنچه میگوئی سخن لذیذ و شیرینی است،

چون موضوع سخن درباره لب لعل جانان است لذا آن کلام باید هم شیرین و شکرین باشد خلاصه از کلام شیرین کنایه است .

**چو گل بدامن ازین باغ میبری حافظ  
چه غم ز ناله و فریاد باغبان داری**

چو - ادات تعلیل : چونکه . بدامن ، با حرف مصاحبت . از این باغ : مراد وصال جانان است و مراد از باغبان رقیب است .

**محصول بیت -** ای حافظ وقتی از باغ وصال جانان گل را با دامن میبری یعنی تو که گل وصال جانان را به مراد دل میچینی و بدلت خواه خود از آن بهره مند میشوی ، پس از ناله و فریاد و فغان رقیبیت چه غم داری : از شکایتش چه غم داری ؟

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعِلن فَعَلاتن مفاعِلن فَعَلات

## فزل پانصد و هشتم

صبا تو نکہت آن زلف مشکبو داری  
بیادگار بمانی کہ بوی او داری

صبا - منادی . نکہت، دراصل بہ معنای بوی خوش دہان است ، اما در اینجا مطلقاً مراد بوی خوش است . زلف مشکبو، اضافہ بیانی و مشکبو صفت مرکب . بیادگار ، با مقحم است از برای تأکید . یادگار : چیزیکہ سبب یادآوری میشود بہ معنای تحفہ . بمانی، با حرف تأکید، مانی، فعل مضارع مخاطب . کہ، حرف تعلیل . بوی او . اضافہ لامیہ .

**محصول بیت** - ای صبا تو بوی آن زلف مشکبو را داری ، پس در روزگار بیادگار بمانی کہ بوی او را داری . یعنی چون بوی خوش تو همان بوی زلف معطر جانان است ، پس در روزگار بہ یادگار بمان . مراد مدتہای مدید پایدار بمان و یا میمانی .

خلاصہ . فعل «مانی» احتمال دارد وجہ اخباری یا انشایی باشد . کسیکہ فعل «مانی» را بہ معنای شباهت گرفتہ : شبیہ ہستی گفتہ ، نتوانستہ بہ معنای واقعی تشبیہ کند .

دلہ کہ گوہر اسرار حسن و عشق دروست

توان بدست تو دادن گرش نکو داری

کہ - حرف رابطہ صفت . گرش، شین بر میگردد بہ دل . گوہر اسرار حسن،

ص ۳۲۰ جلد سوم شرح

اضافه بیانیه و لامیه .

**محصول بیت** - دل من که اسرار حسن و جوهر عشق در آن نهفته است، اگر بتوانی خوب نگهش داری میشود به توداد. مراد اسرار و گوهر عشق و حسن در دل من است، و میشود آن را به تو تسلیم کرد اما به شرط آنکه رعایتش کنی

**قبای حسن فروشی ترا بر ازد و بس  
که همچو گل همه آئین رنگ و بوداری**

قبای حسن فروشی - اضافه بیانیه . حسن فروش تر کیب وصفی از فروشیدن: فروشنده زیبایی و یا حرف مصدری. بر ازد، فعل مضارع مفرد غایب: زبید از مصدر برازیدن. و بس، با واو: چون فقط در عربی. که، حرف تعلیل. آئین به معنای قانون و اسلوب است.

**محصول بیت** - قبای حسن فروشی ترا زبید و بس: عرض جمال و زیبایی فقط شایسته توست، زیرا چون گل تمام آئین رنگ و بو را داری، یعنی چون گل سراسر رنگ و بویی. پس جلوه گری و عرض جمال شایسته توست.

**دم از ممالک خوبی چو آفتاب زدن  
ترا رسد که غلامان ماهر و داری**

دم - نفس. ممالک خوبی، اضافه بیانیه. رسد، در این قبیل جاها به معنای لایق است چنانکه در بوستان آمده.

**بیت:** مرا و را رسد کبریا و منی که ملکش قدیمست و ذاتش غنی که، حرف تعلیل.

**محصول بیت** - چون آفتاب دم زدن از زیبایی شایسته توست، چون این توئی که غلامان ماهر و داری. مقصود: ادعای داشتن زیبایی چو آفتاب بر ازنده توست که بندگان زیبایی در اختیار داری.

**در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت  
جز این قدر که رقیبان تند خوداری**

شمایل - جمع شمال به معنای اخلاق است. شمایل مطبوع، اضافه بیانی.

**محصول بیت -** خطاب بہ جانان میفرماید : درباره آن اخلاق پسندیده هیچ سخنی نمیتوان گفت : راجع بآن اخلاق حمیدہات هیچگونه ایراد نمیشود گرفت، جز اینکه رقیبانت تند خویند و هیچ کس را بہ نزدت راہ نمیدهند .

**نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد  
کہ گوش هوش بمرغان ہرزہ گو داری**

**محصول بیت -** ای گل نوای بلبل کی مورد پسندت قرار میگیرد وقتی گوشت بہ مرغان بیہودہ گو باشد : ترنمات بلبل کی پسندت افتد کہ تو صدای مرغان ہرزہ گو را گوش میکنی . مراد اینست : ترنمات و ترنمات حافظ را چگونه ممکن است بہ پسندی درحالیکہ گوش هوش بہ رقیبان داری یعنی سخنان آنان را گوش میکنی .

**بجرعہ تو سرم مست گشت نوشت باد  
خود از کدام خمست این کہ در سبوداری**

بجرعہ تو - با حرف مصاحبہ و اضافہ لامیہ . نوشت باد، از قبیل حشو ملیح است . خود ، در اینجا متضمن معنای «تہجب» است و نیز جایز است محض تأکید افادہ نماید .

این : اشارہ است بہ بادہ ایکہ در سبوست .

**محصول بیت -** بایک جرعه می ات مست گشتم، نوشت باد بادہ ایکہ خوردہ ای . عجب است این بادہ ایکہ در سبوداری از کدام خم است ؟ مراد شرابی کہ در سبویت است از کدام خم است بما نشان بدہ کہ گاہ گاہی از آن نوش کنیم .

**بسرکشی خود ای سرو جویبار مناز  
کہ گر باورسی از شرم سرفرود آری**

کہ - حرف تعلیل . باو، با حرف صلہ و ضمیر بر میگرد بہ جانانی کہ در دل مر کوز است . رسی ، فعل مضارع مفرد مخاطب اینجا یعنی بر خورد کنی ، چون فعل شرط است . فرود آری ، این ترکیب محتمل دو وجہ می باشد : ممکن است «واو» مانند واو واقع در ابیات سابق ، حرف روی و «داری» ردیف باشد .

یا اینکه قافیہ معمولہ باشد کہ از دو لفظ «فرود و آری» ترکیب شدہ است .  
پس با انتقال فتحہ واقع در ہمزہ «آری» بہ «دال فرود» شکل «فرود آری» پیدا کردہ  
است . معمولی کہ باین اسلوب واقع گردد طریق تجزیہ گویند چنانکہ نجاتی در غزلی  
کہ با مطلع زیر شروع میکند این سبک را رعایت کردہ است .

مطلع : بر آلائی اولدی پری شیوہ لی آہو بکلر

گوزی آہولرک آلاینہ یاہو بکلر

ترجمہ غزل ترکی : آہوان پری شیوہ یک گروہ شدند، چشم عاشق در انتظار  
آن گروہ آہوان است .

در این غزل ہم گفته است : رخت و بختم کوتری اودہ اور رسک طوتمز

برایکی گون بزی بودنیدہ محبوبکلر .

ترجمہ : اگر رخت و ہمہ چیز مرا آتش بزنی مہم نیست چون در این یکی  
دو روز دنیا محبوب است کہ مارا سر گرم میکند .

یعنی بای «محبوب» را با لفظ «آکلر» ترکیب کردہ کہ صورت محبوبکلر  
پیدا کردہ است .

**محصول بیت** - ای سرو جویبار بسر کشی خود مناز : فخر مکن ، زیرا اگر  
با آن جانان برخورد کنی یا اگر او را «بینی» از شرم سرفرود آری یعنی سر تسلیم  
فرود آری . حاصل اینکہ در برابر طنازی جانان تسلیم میشوی .

دعاش کردم و خندان بزیر لب میگفت

کہ کیستی تو و با من چه گفتگو داری

میگفت - مرہون مصراع دوم .

کہ ، حرف رابط مقول قول . کیستی : یا ضمیر خطاب .

واوہا ، حرف عطف . گفتگو : صحبت کردن و سخن گفتن بین دو نفر است .

**محصول بیت** - جانان را دعا کردم ، او ہم بزیر لب در حالیکہ میخندید گفت :

تو کیستی و با من چه حرف «گفتگو» داری . مراد : با من مناسبتی نداری پس بچہ  
دلیل دعایم کردی .



ز کنج صومعه حافظ مجوی جوهر عشق  
قدم برون نه اگر میل جستجو داری

محمول بیت - ای حافظ از کنج صومعه جوهر عشق مجو : صومعه داران  
فاقد عشق اند، پس از آنان انتظار عشق نداشته باش ، بلکه برای تحصیل عشق قدم  
از صومعه بیرون نه : از صومعه بیرون بیا .

مراد : اگر میل جستجوی عشق داری یعنی طالب تحصیل عشقی صومعه را  
ترك کن و به میکده برو که جوهر عشق در آنجاست .

وله ایضاً

## فزل پانصد و نہم

بیا با ما - ورز این کینہ داری

کہ حق صحبت دیرینہ داری

در بعضی از نسخہا بجای «بیا» «بتا» واقع شدہ .

مورز، فعل نہی<sup>۱</sup> مفرد مخاطب از مصدر ورزیدن : عادت کردن بہ چیزی یا خو گرفتن بہ چیزی. کینہ دار، تر کیب وصفی : کینہ دارندہ و یا حرف مصدری. کہ، حرف تعلیل. حق صحبت دیرینہ، اضافہ لامیہ و بیانہ. داری، فعل مضارع مفرد مخاطب **محصول بیت** - ای جانان بیا و با ما کینہ داری را عادت مکن : با ما کینہ دارمباش زیرا با ما حق صحبت دیرینہ داری . یعنی از قدیم ما با تو دوست و صاحب بودیم ، پس نسبت بما کینہ نداشته باش .

نصیحت گوش کن کین در بسی بہ

از آن گوہر کہ در گنجینہ داری

کین - کہ حرف تعلیل . این، اسم اشارہ : اشارہ بہ نصیحت کہ «در» کنایہ از آن است. کہ ، حرف رابطہ صفت . گنجینہ : خزانہ است.

**محصول بیت** - بہ طریق خطاب عام میفرماید : نصیحت گوش کن، زیرا این در، از آن گوہری کہ در خزانہ داری بہتر است . مراد: نصیحت مانند در گرانبہائی است و از تمام جواہراتی کہ در گنجینہ داری سودمندتر است .

۱ - رجوع شود بہ پاورقی صفحہ ۲۳۴۷

ص ۲۵۶ جلد سوم شرح

**بفریاد خمار مفلسان رس  
خدا را گرمی دوش-ینہ داری**

بفریاد خمار مفلسان - با حرف صله و اضافہا لامیہ است . رس ، فعل امر مفرد مخاطب . خدا را ، «را» حرف تخصیص . گر ، ادات شرط . می دوشینہ ، اضافہ بیانی . دوش ، یعنی دیشب و یا حرف نسبت<sup>۱</sup> و نون وها نسبت را تأکید میکند .  
داری ، فعل مضارع مفرد مخاطب و فعل شرط یعنی مصراع دوم شرط و مصراع اول جزاست .

**محصول بیت -** بہ فریاد خمار مفلسان رس : خماری مفلسان را درمان کن محض خاطر خدا . یعنی اگر شرابی از شراب دیشبی داری خماری بی چیزان را علاج کن . خلاصہ اگر شرابی از دیشب مانده داری محض خاطر خدا با آن خماری بیچارگان را چاره کن .

در معنای مصراع دوم : اگر شرابی بہ مقدار شراب دیشبی داری . این مفسرین معنای بیت را خوب ادا نکرده اند .

**ولیکن کسی نمائی رخ برندان  
تو کز خورشید و ماہ آئینہ داری**

نمایی - فعل مضارع مخاطب . رخ ، مفعول صریح و برندان مفعول غیر صریحش . کز ، کہ حرف بیان .

**محصول بیت -** این بیت از لحاظ معنا بر میگردد بہ بیت سابق . یعنی ما درمان بیچارگان را بہ تو تکلیف کردیم ، اما تو کی بہرندان رخ نشان میدہی کہ از خورشید و ماہ آئینہ داری یعنی مہر و ماہ آئینہ های تو است . حاصل اینکه با اینہمہ رفعت شأن تو کی بہرندان مفلس رخ مینمائی

**بدرندان مگو ای شیخ و ہشدار**

**کہ با مہر خدایی کینہ داری**

بدرندان - اضافہ لامیہ و مقول قول فعل «مگو» . واو ، حرف عطف . ہش ،

۱ - دوشینہ : بن وینہ صفت نسبی است . مترجم

مخفف هوش به معنای عقل. دار، فعل امر مفرد مخاطب: عقلمت را جمع کن. که، حرف بیان. با، حرف صلہ. مہر: محبت. خدایی: یا حرف نسبت، تقدیرش با صاحب مہر خدا: (کسی کہ خدا را دوست دارد) بہ ضرورت وزن مضاف حذف گشته است. کینہ، مفعول مقدم فعل «داری». و جایز است کینہ دار، ترکیب وصفی باشد و یا ضمیر خطاب. **محصول بیت** - ای شیخ بد گوئی رندان را ممکن و عقلمت را در سرت جمع کن کہ بہ دوستداران خدا کینہ میورزی. یا با دوستان خدا کینہ داری. یعنی دشمن دوستداران خدائی. حاصل اینکہ عداوت و دشمنی با دوستان خدا همان عداوت با خداوند است.

نمی ترسی ز آہ آتشینم  
تو دانی خرقہ پشمینہ داری

نمی ترسی - احتمال دارد وجہ اخباری و یا انشائی باشد: نمی ترسی یعنی بترس «وجہ انشائی» خرقہ پشمینہ، تقدیرش: کہ خرقہ پشمینہ داری، بوده کہ بہ ضرورت وزن «کہ» رابط ترک شده است.

پشمینہ، یا حرف نسبت و نون و ہا ادات تأکید. خرقہ پشمینہ: خرقہ پشمی. **محصول بیت** - خطاب بہ شیخ مذکور در بیت قبل میفرماید: از آہم نمی ترسی. یا از آہ آتشین من نمی ترسی «بترس» ای شیخ خودت کہ میدانی خرقہ پشمینہ داری (بتن میکنی) یعنی از آہ آتشین من بترس کہ خودت و خرقہات را یکجا میسوزاند.

در معنای مصراع دوم گفته اند: تو میدانی کہ خرقہ پشمی داری کہ در برابر آتش اصلاً دوام ندارد. سخن عجیبی این مفسر گفته است آیا معنای حرفش را خودش میفہمد.

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ  
بقرائنی کہ اندر سینہ داری

با - حرف قسم و یا، حرف وحدت یا حرف تنکیر. کہ، حرف رابط صفت.

محصول بیت - ای حافظ قسم بآن قرانی کہ در سینه داری شعری بہتر از  
شعر تو ندیدم . یعنی بہ حق قرانی کہ در سینهات مستور است من شعری لطیف تر از  
شعر تو ندیدم .

ولہ ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلان

## فزل پانصد و دهم

ایکه در کوی خرابات مقامی داری  
جم وقت خودی ار دست بجامی داری

ای - حرف ندا . منادی ، عام . مقامی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . جم وقت خودی ، اضافه لامیه . جم : نام پادشاهی است که جام جهان نما را پیدا کرده است . بنا به قول بعضیها جم همان حضرت سلیمان است . به عقیده خواجه هم همینطور است .

اما در این بیت جم کنایه از پادشاه میباشد . جم وقت خودی پادشاه زمان خود هستی . ار ، به فتح همزه مخفف «اگر»

ار دست بجامی داری ، جمله شرطیه و ماقبلش جزا و جوابش . این عبارت کنایه است از قدرت یعنی اگر دستت برسد و توانائی بدست آوردن جامی را داشته باشی .

**محصول بیت -** ای آنکه در کوی خرابات مقامی داری یا در کوی خرابات اقامت داری اگر دسترسی به جام باده داری در واقع پادشاه زمان خودی : اگر صاحب يك جام می هستی . الحاصل در کوی خرابات اقامت داشتن و به جامی باده مالک بودن ، در معنا پادشاهی است .

ایکه با زلف و رخ یار گذاری شب و روز  
فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری

گذاری - فعل مضارع مفرد مخاطب : میگذرانی . شب و روز ، مفعول فعل

ص ۲۲۴ جلد سوم شرح

گذاری. که، حرف تعلیل و یا حرف بیان. صبحی و شامی، یاها از برای وحدت و یا تنکیر است. داری، فعل مضارع مخاطب مفرد: مالکی.

**محصول بیت -** به طریق لف و نشر میفرماید: ای آنکه با رخ وزلف جانان شب و روزت را میگذرانی. یعنی شب و روز به وصل جانان رسیده‌ای فرصت باد که صبح و شامی بسیار خوش میگذرانی، یعنی صبحی چون رخ جانان و شامی چون زلفش داری. خلاصه خدا فرصت دهد که حال خوبی داری،

**وای که با وصل دل آرام گزیدی خلوت  
بغنیمت شمر این لحظه که کامی داری**

واو - حرف عطف. وای، حرف ندا. همزه‌اش به سبب وصل ساقط شده است. که، حرف رابط صفت. وصل دل آرام، مصدر به مفعول یا به فاعلش اضافه شده حاصل اینکه احتمال دارد اضافه لامیه یا بیانه باشد.

دل آرام - صفت مرکب از آرامیدن: سبب آرامش دل یعنی وصلی که سبب آرامش دل می‌باشد. حاصل کلام وصلی که سبب راحتی و آسایش دل است. گزیدی، به ضم کاف عجمی و به کسر «زا» فعل ماضی مفرد مخاطب: اختیار کردی (خلوت گزیدی یعنی برای خودت مسکن و نشیمن خلوت اختیار کردی) خلوت، مفعول صریح فعل گزیدی. با وصل مفعول غیر صریحش.

به غنیمت - با حرف تأکید و برای تحسین لفظ و تکمیل وزن آمده است. شهر، به ضم «شین» و فتح «میم» لغت است یعنی فعل امر مفرد و مخاطب: بشمار. مراد از «لحظه» در اینجا وقت و ساعت می‌باشد. که، حرف تعلیل. کامی، یا حرف وحدت.

**محصول بیت -** وای آنکه با وصل دل آرام خلوت گزیدی، این وقت و این ساعت را غنیمت شمار که بکام رسیدی یعنی مرادت حاصل شده: حصول مرادت را غنیمت بدان.

در معنای مصراع دوم گفته شده: این لحظه را غنیمت شمار که مرادی داری

این گوینده نامراد از ادای معنای شعر مراد نگرفته است . رد شمعی

ای صبا سوختگان بر سر راه منتظرند  
گر از آن یار سفر کرده پیامی داری

**محصول بیت -** ای صبا عاشقان سوخته دل بر سر راه منتظر خبرند . پس اگر از آن یار سفر کرده خبری داری حالا وقتش است . یعنی عشاق در انتظار تواند که از جانان خبر بیاوری . پس اگر خبر و پیامی داری برسان .

گو بهنگام وفا گرچه ثبات نبود  
میکنم شکر که بر جور دوامی داری

گو - به صبا خطاب میکند.

بهنگام ، با حرف ظرف . هنگام : وقت . دوام ، مصدر از دام یدوم به معنای قائم و ثابت بودن و یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** خطاب به صبا میفرماید : ای صبا به جانان بگو : اگر چه بهنگام وفا ثبات و قرارنداری یعنی در وفا ثابت قدم نیستی ، اما من شکر میکنم که در جور و جفا ثبات داری . مراد : دائماً جور و جفا میکنی .

کسیکه در معنای مصرع دوم گفته است : شکر میکنم در جور يك دوام داری . این مفسر بین يك و دو فرق نگذاشته . رد شمعی

خال سرسبز تو خوش دانه عیش است ولی  
بر کنار چمنش وه که چه دامی داری

خال سرسبز - اضافه بیانی . سرسبز تو ، اضافه لامیه . دانه عیش ، هکذا . مراد از دانه «تخم» است . ولی ، مرهون مصرع دوم . کنار چمن ، اضافه لامیه . شین ، بر میگردد به «خال» . وه ، مخفف «واه» ادات تحسر و تغابن است . که ، حرف بیانی . چه ، ادات مبالغه . دامی ، یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** خال تر و تازه و سبز تو تخم خوب یعنی وسیله خوبی است برای



عیش، اما حیف که در کنار چمنش دامی عجیب داری. مراد خالت تخم خوبی است برای عیش و صفا اما چون دانه ایست که در دام نهاده شده پس باید از آن احتراز نمود که سبب هلاکت نگردد.

حاصل بیان در نزدیکی دانه خالت دام زلفت نهاده شده پس باید از آن حذر نمود مراد از «چمن» خط سبز است که زلف در کنارش قرار گرفته.

کسیکه معتقد است: مراد از «چمن» روی است این لایعقل «خط» را از روی تشخیص و تمییز نداده است.

رد شمع

**بوی جان از لب خندان قدح میشنوم  
بشنوای خواجه اگر زانکه مشامی داری**

بوی جان - اضافه لامیه. لب خندان قدح، اضافه بیانی و لامیه.

اگر زانکه: اگر چنانکه، درجایی که ایجاب کند بجای اگر چنانکه، اگر زانکه بکارمیرند. مشامی - یا حرف تنکیر.

**محصول بیت -** از لب خندان قدح بوی جان میشنوم: احساس میکنم که جام باده حیات میبخشد. ای خواجه توهم اگر مشام داری بوی جان را از آن بشنو. مراد: اگر دماغی داری که بوی باده را احساس کند از لب خندان جام بوی جان و حیات را بشنو. حاصل مطلب بوی باده همان بوی حیات است.

کسیکه در معنای مصرع دوم گفته است: ای مرد بشنو اگر از آنکه مشامی داری این مفسر در مشامش بوی استقامت نبوده که معنای بیت را ادا نماید.

رد شمع

**نامی ارمی طلبد از تو غریبی چه شود  
تویی امر و زدر این شهر که نامی داری**

نامی - یا حرف تنکیر. غریبی، یا حرف وحدت. تویی، یا ضمیر خطاب. که

نامی، یا حرف تنکیر.

**محصول بیت -** اگر شخص غریبی از تو نامت را پرسد: از تو بخواهد که

نام شریف را باوبگوئی ، چه میشود مهم نیست چونکه امروز تویی که در این شهر  
نامی داری : امروز تویی که در این شهر نامداری . مقصود اینست تو که اسم و رسمی  
داری و مشهوری اگر غریبی نامت را سؤال کند هیچ مهم نیست چه میشود .

در معنای مجموعی بیت - مفسری گفته است : اگر غریبی از تو نامی بخواهد  
چه میشود . چون تویی که امروز در این شهر نامی داری . عجب تصویری از معنای  
بیت داشته است عفا لله عنه . یکی دیگر بجای « نامی » « لطفی » نوشته و در معنای مجموعی  
بیت نوشته است اگر غریبی از تو لطفی بخواهد چه میشود چون تویی که امروز در  
این شهر نامی داری این مفسر هم در مقام تحقیق دنبال مفسر اول رفته است طیب الله انفاسه

رد شمع

**بس دعای سحر ت حارس جان خواهد بود  
تو که چون حافظ شبخیز غلامی داری**

سحر - ت ای ضمیر در معنا به « جان » مربوط است . شبخیز ، تر کیب وصفی  
از خیزیدن : کسیکه شب از خواب بیدار میشود و احیای لیل دارد یعنی متعبداست .  
غلامی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

**محصول بیت -** دعاهای زیاد دم صبح نگهدار جان تو خواهد بود : جانت را  
از گزند و ناملایمات ، حافظ و نگهدار خواهد بود .

مراد : تو که چون حافظ غلامی متقی و متعبده داری ، حتماً دعاهای سحریش  
جان ترا از بلاها و گزندها مصون خواهد داشت یعنی دعا گویی چون حافظ داری  
که دعاهای دم صبحش حارس و پاسبان جان عزیزت خواهد بود .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

## غزل پانصد و یازدهم

ای که مهجوری عشاق روا میداری  
عاشقان را زبرخویش جدا میداری

ای - حرف ندا و منادی محذوف تقدیرش ای جانان است. که، حرف رابط صفت مهجوری، یا حرف مصدری. مهجوری عشاق، این اضافه از اقسام اضافه اسم مفعول به قائم مقام فاعلش میباشد.

روا - به فتح «را» : جایز. بر خویش، اضافه لامیه.

موصول بیت - ای جانان که مهجوری عشاق را روا میداری. و نیز ای جانان که عاشقان را از خود دور میکنی : روا میداری که عشقت در محنت و رنج جدائی باشند.

این بیت تماماً صفت منادا است به طریق بدل و مقصود بالندا بیتی است که بعد از این میاید.

تشنه بادیه را هم بزلالی دریاب

بامیدی که درین ره بخدا میداری

موصول بیت - تشنگان بادیه عشق را بزلال وصالی دریاب. یعنی باوصال تشنه عشقت را مورد تفقد قرار بده، بامیدی که درین ره بخدا میداری : بامیدی که در طریق عشق بخدا داری تشنه عشقت را بزلال وصال سیراب کن.

در معنای مجموعی بیت : به تشنه بادیه هم با زلالی شفا بده به حق امید که

صفحه ۲۲۲ جلد سوم شرح

در این راه به خدا داری

این مفسر در ساختن معانی از خودش عجب ماهر بوده .

دل ربودی و بجل کردمت ای جان لیکن

به ازین دار نگاهش که مرا میداری

بجل - به فتح با و کسر حای مهمله : حلال

محصول بیت - دل مرا ربودی و منم حلالیت کردم اما ای جان دل مرا به از

آن دار که خود مرا میداری. یعنی نسبت بآن التفاتت بیشتر از التفاتی باشد که فعلا در

حق من داری چونکه نازک مزاج است با جزئی توجه تسلی پیدا نمیکند.

ساغر ما که حریفان دگر مینوشند

ما تحمل بکنیم از تورا میداری

محصول بیت - ساغر ما را که باده نوشان دیگر مینوشند ، ما تحمل میکنیم

اگر تورا امیداری یعنی آن التفاتی که در حق ما مبدول میداشتی حال نسبت بدیگران

داری . ما قبول داریم اگر تو جایز میدانی .

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

محصول بیت - ای مگس مقام سیمرغ جولانگه تو نیست : جایی نیست که

بتوانی در آنجا بال و پر بزنی . پس عرض خود را ضایع میکنی و ضمناً سبب زحمت

ما میشوی .

مراد : ای رقیب قرب جانان مقام و منزلی نیست که تو لیاقت آن را داشته

باشی . پس مواظب باش که عرض خود را از بین میبری و بما هم زحمت میدهی .

حاصل اینکه از تقریب به جانان خیلی مضطربیم .

کسیکه گفته است مراد از سیمرغ «خداست» معنی خدا را ندانسته است .

تو بتقصیر خود افناری ازین در محروم

از که مینالی و فریاد چرا میداری

به تقصیر خود -- با حرف سبب و اضافه مصدر به فاعلش . که ، اسم است :

چہ کسی .

**محصول بیت -** بہ رقیبی کہ مگش خوانده خطاب میکند و میفرماید : تو بہ سبب فرومایگی خود از این در دورافتادی و محروم شدی، پس از کہ مینالی و چرا فریاد میکنی .

مراد : از توست کہ بر توست پس از کہ شکایت میکنی .

**حافظ از پادشہان پایہ بخدمت طلبند**

**کار ناکرد، چہ امید عطا میداری**

پایہ - در اینجا بہ معنای جاہ و منصب است . امید عطا ، مصدر بہ مفعولش اضافه شدہ .

**محصول بیت -** ای حافظ جاہ و منصب را از پادشاہان درازاء خدمت میخواستند

«طلب میکنند» پس تو کہ کاری نکرده ای چہ امید عطا داری .

مراد : بدون خدمت امید عطا نداشته باش .

وله ایضاً

ار بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلان فعلن

## غزل پانصد و دوازدهم

روزگاریست که ما را نگران میداری  
بندگان را نه بوضع دگران میداری

روزگاری است - یا وحدت راست . که ، حرف بیانی . ما را ، مفعول اول و نگران مفعول دوم فعل «میداری» . نگران ، صفت مشبیه به معنای منتظر . بندگان را ، مفعول صریح فعل میداری . نه ، ادات نفی در معنا به فعل میداری مربوط است تقدیرش : نمیداری به ضرورت وزن و قافیه با های رسمی و متصل نوشته شده .

**محصول بیت -** خطاب به جانان میفرماید : مدت مدیدی است که ما را در حال انتظار و نگران گذاشتی ، مثل اینکه بندگانت را آنطور که نسبت به دیگران توجه داری رعایت نمیکنی یعنی آن التفات و اعتباریکه در حق دیگران مبذول میفرمائی نسبت به عشاق بیدل نمیکنی .  
خواجه به طریق تعریض به جانان میفرماید : از آنجا که از مقادیر مردم بی اطلاعی اغیار را به یار ترجیح میدهی .

گوشه چشم رضائی بمنت باز نشد  
اینچنین عزت صاحب نظران میداری

گوشه چشم رننا - اضافه لامیه و بیانیه و یا حرف تنکیر . بمنت ، با حرف

ص ۲۷۵ جلد سوم شرح

صله . مصراع دوم متضمن معنای استفهامی است .

**محصول بیت** - گوشه چشم رضایت به من باز نشد، یعنی با نظر رضایت به من نگاه نکردی ، آیا عزت و احترام عاشقان صاحب نظر را اینگونه بجا میاورند .  
مراد : آیا به عاشقان اهل نظر اینگونه التفات میکنی .

کسیکه یای «رضایی» را حرف نسبت گرفته و در معنای مصراع گفته است :  
گوشه چشم رضایت به من نگاه نکرد، این مفسر با چشم رضا و رغبت به معنای شعر  
نگریسته است .

رد سروری

نه گل از داغ غمت رست نه بلبل در باغ

همه را جامه دران نعره زنان میداری

در باغ - به گل و بلبل مقید است . جامه در، تر کیب وصفی از مصدر دریدن  
والف و نون ادات مبالغه یعنی جامه درنده : کسیکه جامه بر تن پاره کند .

نعره زن ، اینهم تر کیب وصفی و الف و نون ادات مبالغه است ، نعره زنان  
در حالیکه نعره میزند .

**محصول بیت** - به طریق لف و نشر میفرماید: از داغ غمت در باغ نه گل خلاصی  
یافت نه بلبل ، زیرا غمت همه را جامه دران و نعره زنان کرده است . مراد : از سوز  
غم توست که گل جامه اش را میدرد و بلبل فریاد و فغان میکند حاصل ، همه را  
آشفته و شیدا کرده ای .

آنکه گفته است : در مصرع دوم قاعده تقسیم احاد الی الاحاد وجود دارد ،  
بین تقسیم و اف و نشر فرقی قائل نشده است، و نیز آنکه تقسیم را در محل اقسام بکار  
برده دلیل بر جهالتش میباشد .

سعد آن به که بیوشی تو چو از بهر نگار

دست در خون دل پر هنران میداری

سعد - از آرنج تا میج ، سعد است . نگار، در این قبیل موارد به معنای ماده

۱ - شاید منظورش صنعت تقسیم باشد که چند چیز را بشمارند سپس هر يك را جدا گانه  
وصف کنند .

رنگی است چون حنا و رنگ و غیره که برای رنگ کردن دست و پا از آن استفاده میکنند چنانکه خواجه سلمان میفرماید :

بیت : آمد نگار من به چمن درنگار دست

شست از نگار سرو ز دست نگار دست

خون دل پر هنران ، اضافه‌ها لامیه .

**محصول بیت -** بهتر آن است که ساعت را بیوشانی، زیرا برای رنگ کردن

آن دست به خون هنرمندان میزنی: دستت را بجای رنگ و حنا با خون دل هنرمندان

رنگین میکنی . خلاصه بجای حنا دستت را با خون دل عاشقان رنگ میکنی ، پس

برای اینکه کسی این وضع ترا نفهمد دست و بازویت را بیوشان که ترا خون نگویند.

بعضی به جای «با» «نون» نوشته‌اند و در معنای مجموعی بیت : بهتر آنست که

ساعتت را بیوشانی تو که برای رنگ و نقش، دست به خون بسیاری از هنرمندان

میزنی

یکی دیگر گفته است : آن بهتر که ساعتت را بیوشانی چونکه بجای حنا

دستت را با خون دل پر هنران رنگین میکنی ، این مفسرین رنگ عجیبی به معنای

بیت داده‌اند عفا الله عنهما .

**پدر تجربه آخر تویی ای دل زچه روی**

**طمع مهر و وفا زین پسران میداری**

عرب وقتی قصد مبالغه در يك معنا داشته باشد با کلمات : اب و ام تصدیر نموده

و ابوالفلان و ام الفلان گویند مثلاً چون ابوالفساد و ام الخبائث. پس در این بیت مراد

از پدر تجربه به طریق مبالغه بابای تجربه است یعنی مجرب روزگار.

آخر، ادات تأکید است تویی یا خطاب یعنی توهستی. طمع مهر، مصدر

به مفعولش اضافه گشته. مراد از پسران ، دلبران میباشد.

**محصول بیت -** ای دل تو خودت پدر تجربه‌ای ، پس بچه جهت از این پسران

انتظار مهر و وفاداری یعنی تو در حالیکه خودت مجرب روزگاری به چه جهت و برای



چه از این دلبران بی وفا امید وفا داری .

کیسه سیم و زرت پاك بیايد پرداخت

زین طمعها که تو از سیمبران میداری

کیسه سیم - اضافه لامیه . پرداخت در اینجا به معنای پرداختن میباشد چونکه مقارن مضارع است پرداختن در این بیت به معنای خالی کردن است . سیمبران ، تقدیرش دلبران سیمبران است :

**محصول بیت -** این طمعی که تو از دلبران سیمبران داری ، کیسه سیم و زرت را پاك باید خالی کنی . یعنی برای رسیدن به وصال دلبران سیمبران باید هر چه طلا و نقره داری در راهشان صرف کنی . حاصل سخن اگر طمع وصال دلبران را داری مایملك خود را باید در راه رسیدن بوصولشان بذل کنی .

دل و دین رفت ولی راست نیارم گفتن

که من سوخته دل را تو بر آن میداری

راست در اینجا به معنای واقعاً و درست تعبیر میشود . نیارم ، فعل نفی مستقبل متکلم وحده : قادر نیستم زیرا «یارا» اسم است به معنای قدرت . که ، حرف بیانی . آن ، اسم اشاره «اشاره به دل و دین رفته»

**محصول بیت -** دل و دینم در راه عشق جانان رفت یعنی تلف شد، اما با این حال قادر نیستم که حقیقت امر را بگویم ، چونکه من سوخته دل را تو واداشتی که دین و دلم از دستم برود . مراد : با اینکه دل و دینم در عشق جانان از دستم رفته، اما راستش را نمی توانم بگویم که تو مرا بی دین و دل کرده ای : این مطلب را بکسی فاش نمیکنم . الحاصل قادر بشکایت نیستم .

در معنای مصراع دوم : که من سوخته دل را تو بر آن واداشتی ، یکی دیگر : من سوخته دل را تو بر آن میداری یعنی میگیری . از آنجا که این دو مفسر معنای بیت را ندانسته اند لذا مبهمش کرده اند .

رد سروری و شمعی

گرچه رندی و خرابی گناه ماست همه  
عاشقی گفت که تو بنده بر آن میداری

رندی و خرابی - یاها مصدری است .

**محمول بیت -** اگرچه رندی و خرابی گناه خود ماست فقط ، اما عاشقی به جانان گفت: بنده عاشق را تو به رندی و خرابی و امیداری. مراد: چون عاشق تحمل هجران را ندارد لذا گاهی به باده پناه میبرد و زمانی به چیز دیگر اعتیاد پیدا میکند. پس آنچه سبب رندی عاشق میشود و خرابش میکند فراق معشوق است .

ای که در دلق ملامع طلبی ذوق حضور  
چشم سری عجب از بیخبران میداری

دلق ملامع - چون دلق مرقع، خر قهای را گویند که از تکه پارچه های رنگارنگ دوخته شده باشد .

طلبی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : طاب میکنی . ذوق حضور : تقدیرش ذوق حضور قلب و صفای باطن است . چشم سری ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت، به معنای چشم امید میباشد .

عجب ، صفت از برای «سر» .

**محمول بیت -** ای آنکه از صاحبان دلق ملامع انتظار ذوق حضور قلب و صفای باطن داری، بدانکه از بی خبران امید یک سر عجیب را داری . مقصود: آنانکه خر قه مرقع دارند «میپوشند» همگی مرأیان ظاهر پرستند و در آنان عشق و محبت جانان وجود ندارد ، پس چگونه ممکن است ذوق حضور باطن داشته باشند .

نر گس باغ نظر چون تویی ای چشم و چراغ  
سر چرا با من دلخسته گران میداری

نر گس باغ نظر ، اضافه لامیه و بیانی . تویی ، یا ضمیر خطاب و «تو» را تأکید میکند .

چشم و چراغ ، تفسیر عطف . سر ، مفعول صریح اول و گران مفعول دوم فعل

«میداری» و بامن مفعول غیر صریح فعل مذکور، و با حرف صله . دلخسته ، از اقسام صفت مرکب .

**محصول بیت -** چون نر گس باغ نظر تویی ، پس ای چشم و چراغ چرا به من دلخسته سر گرانی نشان میدهی و استغنا میورزی و تکبر میکنی . مراد: تو که مانند نر گس منظور باغ نظر منی پس چرا نسبت به من دلخسته التفات نداری و با عین عنایت نظرم نمیکنی .

**ناصری بر گل و بلبل ورق حسن آخواند**

**همه را شیفته حال و نگران میداری**

تا - از برای ابتدای غایت است در زمان چون «منذ» در عربی . بر ، حرف صله . ورق حسن تو ، اضافه بیانی و لامیه . ورق ، مفعول صریح و بر گل مفعول غیر صریح فعل «خواند» شیفته و آشفته ، هر دو به يك معنا و در این قبیل موارد به معنای پریشان میباشد و شیفته وابسته به گل و نگران به بلبل متوجه است .

**محصول بیت -** از آن وقت که صبا بر گل و بلبل ورق حسن ترا خواند، یعنی وصف زیبائی ترا برای گل و بلبل تعریف کرد ، توهمة آنها را پریشان حال و نگران کرده ای یعنی گل از شوق حسن تو پریشان حال گشته و بلبل در حال انتظار است که کی به باغ قدم بگذاری . (در حال انتظار است که به باغ قدم نهی)

**گوهر جام جم از کان جهانی دگرست**

**تو تمنا ز گل کوزه گران میداری**

جهانی - یا حرف وحدت . گل کوزه گران ، اضافه لامیه . کوزه گر : کسی است که کوزه میسازد .

**محصول بیت -** اصل و جوهر جام جم از معدن جهان دگر است ، اما تو آن جوهر را از گل کوزه گران تمنا میکنی .

لازم بود این بیت بعد از بیت دلق ملمع نوشته شود . لکن تابع شارحان گشتیم و همین ترتیب را رعایت کردیم اگر چه مناسب این محل نیست .

### مگذران روز سلامت بملامت حافظ چه توقع ز جهان مگذران میداری

مگذران - فعل نهی مخاطب از مصدر گذرانیدن . روز سلامت، اضافه لامیه و مفعول صریح فعل مگذران و به ملامت مفعول غیر صریح فعل مذکور.  
حافظ ، منادی . توقع ، مصدر از باب تفعّل به معنای امید . گذران ، صفت مشبّهه : غیر ثابت .

**محصول بیت -** ای حافظ روز خوش خود را با ملامت مگذران : روزت را با مشقت و سختی مگذران چون از جهان گذران چه امیدداری . مراد: از فلک متحول- الامور و متغیر و از جهانی که دایم در تغییر و تبدیل است چه توقع لطف و احسان داری . پس اگر از جهان و فلک قطع امید بکنی و انتظار کمک نداشته باشی از ملامتش هم خلاص میشوی . الحاصل برای اینکه روز گار آدم به سلامت بگذرد باید از قیود دنیا چشم پوشد چونکه دنیا اعتبار ندارد .

وله ایضاً

از بحر، ضارع : مفعول فاعلان مفاعیل فاعلن

## غزل پانصد و سیزدهم

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری  
تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری

یاور - به فتح واو: کمک و یا حرف مصدری. داور، حاکم و یا حرف مصدری.  
تا، عجا .

**محصول بیت -** این غزل زمانی گفته شده که شاه منصور با ترا کمه جنگ  
و کشتار داشته .

خواجه میفرماید: روز جنگ با ترا کمه فلک خوب کمکت کرد. عجا چگونه  
شکر این نعمت را گزاری و در مقابل این لطف و احسان خدا شکرانه چه خواهی داد؟  
یعنی از اینکه دشمن را مغلوب ساختی باید صدقات و شکرانه زیاد بدهی.

در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرنند

اقرار بندگی کن و دعوی چاکری

کوی عشق - اضافه بیانی. شوکت شاهی، هکذا. اقرار بندگی، مصدر به  
مفعولش اضافه گشته. دعوی چاکری، هکذا.

**محصول بیت -** در کوی عشق و محبت، شوکت و عظمت شاهی نمی خرنند،  
یعنی در آنجا کبریائی مذموم است. پس نسبت به خدا اقرار بندگی کن و دعوی  
چاکری .

مراد: اظهار عبودیت و بندگی کن و کبریایی را ترک کن .

ص ۲۶۶ جلد سوم شرح

آن کس که او فتاد و خدایش گرفت دست  
گو بر تو باد تا غم افتاد گمان خوری

گو - فعل امر مفرد مخاطب ، به طریق خطاب عام .

بر تو باد : بر تو واجب است .

**محمصول بیت -** آنکه افتادگی کرد و متواضع شد و خدایش دست گرفت :

یعنی به علت تواضع و افتاد گیش خدا یار و یاورش شد . به چنین شخص بگو بر تو هم لازم است که غم افتادگان خوری .

مراد: به شکرانه اینکه خداوند یار و یاورت است باید ، غم بیچارگان خوری

و مورد مرحمتشان قرار دهی .

ساقی بمژدگانی عیش از درم درای

تا یکدم از دلم غم دنیا بدر بری

**محمصول بیت -** ای ساقی به مژدگانی عیش و صفا از درم در آی ، مژده عیش و

عشرت را به من بده تا که ساعتی غم دنیا را از دلم در بیاوری .

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسیست

آن به گزین گریوه سبکبار بگذری

شاهراه - راه بزرگ . شاهراه جاه ، اضافه بیانی . بسیست ، یا حرف اصلی

است . گریوه ، به فتح و کسریا عجمی گردنه کوه است ، سبکبار صفت مرکب: راحت

و بی دغغه خاطر .

**محمصول بیت -** در شاهراه مقام و منصب بلند خطر بسیار است . یعنی پادشاهی

و مقام بزرگ خطرها در بردارد . پس آن بهتر که از این گریوه بگذری ، یعنی هوس

جاه و جلال و منصب نکنی . حاصل بیان : آن بهتر که بدینا علاقه نبندی تا در

آخرت از سوال و عذاب خلاس گردی .

سلطان و فکر لشکر و سودای گنج و تاج

درویش و امن خاطر و گنج قلندری

فکر لشکر - اضافه مصدر به مفعولش . سودای گنج و تاج ، هکذا . امن خاطر ،

مصدر به فاعلش اضافه گشته و اوها ، افاده معیت میکند . کنج ، به ضم کاف عربی : گوشه و یا به فتح کاف عجمی : خزانه و مال . قلندر : از ابدالان عجم طایفه‌ای است و تقریباً نوعی مباحی‌اند خذلهم الله . البته مراد خواجه در اینجا درویشان است به ضرورت قافیه «قلندر» ذکر کرده است . و یا حرف نسبت .

**محمول بیت** - پادشاه به فکر لشکر و خزینه و تاج و تخت است : از فکر و تدبیر امور سلطنت دمی فارغ نیست و آرام و قرار از او سلب شده . اما برعکس درویش با آسایش خاطر در کنج قلندری آرمیده است . یا درویش با گنج قلندری : با گنج درویشی مشغول ذوق و صفاست .

الحاصل درویش در دنیای فانی در ذوق و خوشی است . اما پادشاه در رنج و الم و تشویش قشون و گنج و مال را دارد .

بیت ترکی : عالمك ذوق و صفا سن بر گدا سورهمین

پادشاه دهر اولان انجق قوری غوغا چکر

ترجمه : ذوق و صفای دنیا را فقط گدا می بیند اما آنکه پادشاه دنیا است غیر از تشویش و غوغای سلطنت چیز دیگر حاصلش نمیشود .

نیل مراد بر حسب فکر و همتست

از شاه نذر خیر و ز توفیق یاوری

نیل مراد - اضافه مصدر به مفعول . نیل ، به فتح نون : رسیدن و موفق شدن .

حسب : در اینجا به معنای مقدار است . مراد از توفیق : توفیق خداست .

**محمول بیت** - رسیدن به مراد بستگی دارد به درجه تفکر و همت : یعنی

شخص بلند همت به مقام بلند میرسد و کامیاب است . پس از شاه نذر خیر و از توفیق خدا کمک و نصرت باید خواست .

مراد : وقتی شاه نیتش خیر باشد ، توفیق خدا یار و یاورش میشود .

يك حرف صوفیانه بگویم اجازه هست

ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

**محمول بیت** - يك حرف صوفیانه بگویم ، یعنی اگر اجازه هست نصیحتی

بگویم .

مضمون نصیحت مصراع دوم است . ای نور دیده صلح، از جنگ و خصومت  
بہتر است .

مراد : آنچه مسلم است دوستی و صلح و صفا خیلی بہتر از جنگ و دشمنی و  
کشتار است .

از قرار معلوم پندی کہ مختصر و مفید باشد ایرانیان چنین نصیحت را با يك  
یاد و حرف تعبیر میکنند، چنانکہ در قافیۃ الف دو فقرہ مطلب را با دو حرف تعبیر کردہ  
است . یعنی فرمودہ است با دوستان تطف با دشمنان مدارا .

**حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی**

**کین خاک بہتر از عمل کیمیا گری**

**محصولیت** - ای حافظ غبار فقر و قناعت از رخ مشوی ، یعنی از فقر و قناعت  
بیزار باش و طالب غنا مشو، زیرا خاک فقر و قناعت بہتر از عمل کیمیا گری است .  
مراد : در حقیقت فقیر بودن خیلی بہتر و عالیتر از ثروت مندی است زیرا فقر شعار انبیاء  
و اولیاء است . و ثروت و مکننت اکثر سبب گناہ میگردد و بہ فسق سوق میدہد . الحاصل  
از غنا و ثروت حظ نفس حاصل میشود . اما فقر و قناعت سبب حظ روح میگردد .  
و سعادت آن کسی است کہ از فقر و قناعت حظ ببرد ولی این، کار ہمہ کس نیست چونکہ  
فقر پیراہنی است از آتش مگر اینکہ اثر محبت در دل آدمی ثابت باشد . و دلش بہ  
عشق زندہ باشد .

وله ایضاً



از بحر مجتہ : مفاعیلن فعلاطن مفاعیلن فعطن

## غزل پانصد و چہار دہم

طفیل ہستی عشقند آدمی و پری

ارادتہی بنما تا سعادتہی بیری

طفیل و طفیلی صورت تصغیر دارد و در لغت بہ کسی گویند کہ بدون دعوت بہ  
مہمانی برود ، امامعمولا طفیلی کسی را گویند کہ بدنبال شخصی کہ بہ ضیافت دعوت  
شدہ بیفتد و بہ مہمانی برود یعنی تابع . ہستی : وجود . عشقند ، نون و دال جمع «است» .  
آدمی ، مبتدا و پری معطوف بہ آدمی و طفیل باد و مضاف الیہ اش خبر مقدم و اضافہ ہا لامیہ .  
ارادتہی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر و مفعول مقدم فعل «بنما» . بنما ، با بای تأکید  
فعل امر مفرد مخاطب : ارادت نشان بدہ . تا ، حرف تعلیل . سعادتہی ، یا حرف تنکیر .  
بیری ، با با تأکید فعل مضارع مفرد مخاطب .

**محصول بیت**۔ انسان و پری طفیل وجود عشقند . مراد : اینہا برای محبت اللہ  
خلق شدہ اند . خلاصہ انسان و جن برای عشق خلق شدہ اند ، اگر در عالم عشق و  
محبت وجود نہ داشت این دو ہم نبودند .

پس این بیت خیالی مخالف مدعای مذکور است .

بیت : کلمۂ عشاق صاتلمز کساد و رقتی

اشلمز اولدی محبت شہرینک کارخانہ سی

خلاصہ ترجمہ بیت ترکی : عشاق طالب ندارند چونکہ کارخانہ شہر عشق کار

نمیکنند یعنی عشق رواج ندارد .

اگر سیلان محبت در موجودات نبود کائنات رو بہ فنا میرفت ، عشق تنہا مخصوص

ص ۳۲۲ جلد سوم شرح

انسان نیست بلکہ در جمیع حیوانات وجود دارد ، پس حال کہ اینطور است ارادتی نشان بدہ تا سعادت بیبری، یعنی عاشق شو تا سعادت نصیب شود.

**چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی  
کہ جام جم نکند سود وقت بی بصری**

مستعد - اسم فاعل از باب استفعال بہ کسی کہ استعداد و قابلیت داشته باشد  
مستعد گویند. مستعد نظر، اضافہ اسم فاعل بہ مفعولش. مجوی، فعل نہی مفرد مخاطب:  
مخواہ .

وصال، مفعول مقدم فعل مذکور. کہ، حرف تعلیل .

**محصول بیت -** چو مستعد نظر نیستی : یعنی چون صاحب نظر نیستی پس طالب وصال جانان مباش، زیرا جام جم بابتی بصری فایده ندارد. مراد : جام جم را ہم مانند آئینہ، چشم باید کہ آنچہ نشان میدہد بتواند ببیند. حال کسیکہ اہل نظر نیست نباید طالب وصال جانان باشد، یعنی علاقہ مند بودن شخص بی بصر بہ وصال جانان عیناً مانند نگریستن کور است در آئینہ و جام فایده ندارد .

**می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند  
بعذر نیم شبی کوش و گریہ سحری**

شکر خواب - از خواب شیرین کنایہ است . شبی و سحری، یاہا حرف نسبت است .

**محصول بیت -** صبحی ( شرابی کہ هنگام صبح خوردہ میشود ) و خواب شیرین تا کی، پس سعی کن کہ نیمہ شبہا استغفار کنی و وقت سحر گریہ. مراد: نیم شب بہ جہت آن معاصی کہ مرتکب شدہ ای آمرزش بخواہ و استغفار کن و هنگام سحر ہم بہ گریہ مشغول باش : گریہ کن .

**بیا و سلطنت از ما بخر بہایہ حسن  
وزین معاملہ غافل مشو کہ حیف خوری**

**محصول بیت -** خطاب بہ جانان میفرماید: بیا و با سرمایہ حسن، سلطنت را

ازما بخر و از این معامله غافل مشو که افسوس میخوری . مقصود : بیا و زیبائیت را  
 در مصاحبت ما صرف کن (از زیبائیت ما لذت ببریم) و تو پادشاهی برس و از این بیع  
 و شرا غافل مشو که پشیمانی میبری و حیف میخوری .

**بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش**  
**که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری**

خواجه - منادی .

**محصل بیت -** ای خواجه سعی کن که از عشق بی بهره نباشی ، زیرا هیچ  
 کس بنده بی هنر را نمیخرد ، یعنی عشق هنر بزرگی است پس بی هنر مباش که معزز  
 و مکرم گردی .

**چوهر خبر که شنیدم دری بحیرت داشت**  
**ازین سپس من مستی و وضع بی خبری**

دری - یا حرف تنکیر : بحیرت ، با حرف صله . سپس ، به فتح و کسر «سین» :  
 بعد چون پس . واوها ، به معنای معیت است چنانکه مکرر بیان شده است .  
 مستی و بی خبری ، یاها مصدری است .

**محصل بیت -** چوهر خبر که شنیدم دری بحیرت داشت : چون هر خبریکه  
 در خصوص عشق شنیدم همه حیرت میدهد ، پس از این بعد من با مستی و در وضع  
 بی خبری بسر خواهم برد چونکه بی خبری بعدش حیرت است . بنابراین باید مست  
 و بی خبر شوم یعنی عالم بی خبری را اختیار کنم .

**تو خود چه لعبتی ای نازنین شعبده باز**  
**نه در برابر چشمی نه غایب از نظری**

لعبت - به ضم لام : عروسک و به مونوجوقهایی که دختر بچهها بازی میکنند نیز  
 لعبت گویند . یا ، حرف خطاب . شعبده باز : حقه باز و عروسک باز .

**محصل بیت -** ای نازنین حقه باز توجه لعبتی که نه در برابر چشمی و نه از نظر  
 غایبی . خلاصه با فن سحاری حالتی پیدا کرده ای که نه در جلو چشم هستی و نه غایب

از نظری . در بعضی از نسخ مصراع اول باین شکل است :

ز هجرو وصل تو در حیرتم چه چاره کنم . معنا آشکار است .

هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت

که هر صبح و مسا شمع مجلس دگری

مجلس دگری - اضافه بیانیه و یا لامیه : مجلس دیگر یا مجلس شخص دیگر

محصول بیت - هزار جان : جانهای فراوان . هزار جان پاک از این غیرت

سوخت که هر صبح و شب شمع مجلس دیگری ، یا شمع مجلس شخص دیگری هستی  
یعنی مجلسهای تازه تازه را روشن و منور میسازی .

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند

چرا بگوشه چشمی بمانم نگری

چشمی - یا حرف وحدت و یا تنکیر . نمی نگری ، فعل نفی استقبال مفرد

مخاطب : نگاه نمی کنی و نظر نمی اندازی .

محصول بیت - خواجه خود را گوشه نشین معرفی میکند : ادعا میکند که

گوشه نشین است بنابراین میفرماید : دعای گوشه نشینان بامر خداوند بلا بگرداند :

قضای مقدر را دفع میکند یعنی به عون خدا سپر قضا میشود . پس خطاب به جانان

میفرماید : حال که اینطور است چرا بگوشه چشمی بمانم نظر نمی کنی .

حاصل : اگر میخواهی از بلا مصون بمانی عین عنایت را از ما دریغ مدار .

ز من بحضرت آصف که میبرد پیغام

که یادگیر دو مصرع ز من بنظم دری

در این بیت مراد از «آصف» وزیر اعظم میباشد . که ، اسم است : چه کسی .

پیغام ، مفعول فعل میبرد . که حرف بیانی ، یاد ، مفعول دوم و دو مصراع مفعول

اول فعل «گیر» . بنظم دری ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی . دری : فارسی .

مرادش از دو مصراع بیت آتی است .

مصراع با الف وبدون الف به معنای نصف بیت است .

**محصول بیت -** ازمن به حضرت وزیر کہ پیغام میبرد: کہ ای وزیر ازمن دو مصرع از نظم فارسی حفظ کن، یعنی مضمون يك بیت را ازمن یاد بگیر و حفظ کن. آن بیت مضمون بیت زیر است .

بیا کہ وضع جهان را چنانکہ می بینم  
گر امتحان بکنی می خوری و غم نمیخوری

**محصول بیت -** بیا کہ وضع دنیا را آنطور کہ من می بینم ، اگر امتحان بکنی باده میخوری و هرگز غم و غصه نمیخوری . حاصل اینکه جهان را آنطور کہ من دیدہ ام اگر امتحان کنی می نوش میکنی و غم نمیخوری .

کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن  
کہ زیب بخت و سزاوارتخت و تاج زری

کلاه سروریت - اضافه . بیانیه و «یا» حرف نسبت یا حرف مصدر و «تا» ضمیر خطاب . کج ، مقابل راست ، کج مباد بر سر حسن ، حشو و ملیح . کہ حرف بیان . زیب بخت ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . سزاوارتخت ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته یعنی لایق تخت . واو ، حرف عطف . تاج زری ، اضافه بیانیه و یا ضمیر خطاب .

**محصول بیت -** کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن : بہ کلاہت از روزگار آسیبی و خللی نرسد ، زیرا تو زینت طالع و لایق تخت و شایستہ تاج زری . حاصل بیان باید ہم ترا دعا کرد زیرا شایستہ وزارت سلطنتی چونکہ ہم عادل و ہم سخی و کریمی .

طریق عشق طریق عشق خطرناکت  
نعمود بالله اگر رہ بمأمنی نبری

طریق عشق - اضافه لایق . طریق ، یا حرف وحدت . رہ ، مفعول صریح و بمأمن مفعول غیر صریح فعل «نبری» . نبری ، فعل نفی استقبال فعل شرط . و نعمود ، فعل مضارع متکلم مع الغیر از اجوف باب نصر جواب مقدم و جزای شرط .

**محصول بیت -** راه عشق عجب راه خطر ناک و ترسناکی است . نعوذ بالله اگر به مأمنی ره نبری . یعنی نعوذ بالله اگر در طریق عشق تکمیل نشوی به مقام امن نمیرسی . خلاصه اگر با نقصانی که داری وارد طریق عشق شوی مغبون خواهی شد زیرا کسیکه در عشق به کمال برسد از خوف بری است و لایق وصال جانان .

**بیوی زلف و رخت می روند و می آیند  
صبا بغالیه سایی و گل جلوه گیری**

بیوی زلف و رخت - با حرف مصاحبت و اضافه لامیه ، بوی ، به معنای امید است . غالیه سا ، ترکیب وصفی از سایدن : غالیه ساینده و یا حرف مصدری از قرار معلوم مشک و عنبر و غالیه و لخلخه و چیزهای معطر دیگر چون اینها ، هر قدر بیشتر ساینده شوند بیشتر عطرشان منتشر میگردد .

با ، هر دو جا حرف مصاحبت است . جلوه گر : عرض جمال را گویند و یا حرف مصدری .

**محصول بیت -** شاعر در بیت صنعت لاف و نشر مر تب رعایت کرده است و میفرماید : با امید زلف و رخت صبا برای غالیه سایی و گل برای جلوه گیری می آیند و می روند . مراد صبا به تقلید زلفت غالیه سایی است و گل برای اینکه خود را به رخت مانند کند جلوه گیری میکند .

در معنای مصراع دوم : صبا از بوی زلفت به غالیه سایی و گل از رنگ رخت به جلوه گیری . این مفسر معنای بیت را درک نکرده است

رد شععی

**بیمن همت حافظ امید هست که باز  
اری اسامر لیلی لیلی القهری**

که - حرف بیان . باز ، مرهون مصراع دوم . اری ، فعل مضارع صیغه متکلم وحده از باب فتح اینجا : ببینم .

اسامر - فعل مضارع متکلم وحده از باب مفاعله : مسامره ، مصاحبتی که در

شب مہتابی صورت گیرد مسامرہ گویند.

لیلا، نام معشوقہ مشہوری است، تقدیراً منصوب و مفعول اسامر. لیلۃ، لفظاً  
منصوب مفعول فیہ اسامر لیلۃ القمری، اضافہ لامیہ ویا حرف اطلاق.

**محصول بیت۔** بہ یمن و مبار کی ہمت حافظ امید است کہ باز درشب مہتابی،  
لیلای خود را بہ بینم و ہم صحبتش شوم. مراد: امیدوارم کہ بہ یمن ہمت حافظ باز  
مصاحبت جانان درشب مہتابی نصیبم شود. حاصل اینکہ امیدہست درچنین شبی خودمرا  
با لیلای ہم صحبت بہ بینم.

ولہ ایضاً

از بحر خفیف : فاعلاتن مفاعیلن فعلن

**غزل پانصد و پانزدهم**

ایکه دائم بخویش مغروری  
گر ترا عشق نیست معذوری

محصول بیت - ای آنکه دائماً مغرور کار خویشی، اگر عشق نداری معذوری.  
یعنی اگر به عشق جانان مبتلا نیستی، معذوری، چونکه جزو انسان بشمار نمیایی.

گرد دیوانگان عشق مگرد  
۳-۴ بعقل عقیله مشهوری

عقیله - به معنای شریف و نفیس است .

محصول بیت - گرد دیوانگان عشق مگرد: به آنان نزدیک شو، چونکه تو  
بداشتن عقل شریف و نفیس مشهوری . حاصل اینکه اهل عقل با عاشقان مناسبتی ندارند.  
پس به گرد اهل عشق مگرد .

این بیت به طریق خطاب عام واقع گشته است .

مستی عشق نیست در سر تو  
روکه مست شراب انگوری

محصول بیت - در سر تو مستی عشق نیست : تو مستانه عشق نیستی ، پس برو  
که مست شراب انگوری . مراد : تو به مستان عشق نزدیک مباش و به نزدشان مرو،  
چونکه تو مست شراب انگوری : یعنی مست عشق نیستی .

روی زرد است و آه درد آلود  
عاشقان را گواه رنجوری

محصول بیت - شاهد مرض عاشقان ، روی زرد و آه درد آلودشان است .

صفحه ۲۲۳ جلد سوم شرح



مراد : نشانه و دلیل درد عشق، رنگ روی زرد و آہ دردناک است .

نبود باغ خالد را رونق

بی می راوق و لب حوری

راوق - به فتح «واو» یعنی خالص و صافی .

لب حور، اضافه لامیه و یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** بی می صاف و خالص و بدون لب حوری، باغ جنت صفا و رونق

ندارد . مراد : جایی که باده و لب دلبر نباشد، در آنجا رونق و صفا وجود ندارد .

مهر آن ماه بایدت ورزید

گرچه چون آفتاب مشهوری

**محصول بیت -** باید سعی کنی که عشق آن جانان را در دل بگیری: باید محبت

آن جانان را در دلت بگیری و دوستش بداری ، ولو اینکه در اقبال و سعادت چون

آفتاب مشهور باشی . حاصل : بخت و سعادت عبارت است از همان عشق جانان پس

باید آن را اختیار نمود و در کسب آن سعی نمود .

بگذر از نام و ننگ خود حافظ

ساغر می طلب که مخموری

**محصول بیت -** ای حافظ از نام و ننگ خود بگذر: از عمار و ناموست چشم پوش

و ساغر می طلب کن که مخموری . یعنی برای دفع خماری عشق ساغر باده بخواه .

زیرا باده هموم و غموم را بر طرف میکند : سبب دفع هم و غم است .

وله ایضاً

از بحر هزج - الم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

## غزل پانصد و شانزدهم

خ کوی یار میاید نسیم باد نوروزی

ازین بادار مدد خواهی چراغ دل بر افروزی

کوی یار - اضافه لامیه . نسیم باد ، اضافه الخاص الی العام . چونکه «نسیم»  
در اینجا به معنای بوی خوش است . باد نوروزی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .  
چراغ دل ، اضافه بیانی .

بر افروزی ، بر حرف تأکید افروزی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : مشتعل  
میسازی .

**محمول بیت** - از کوی یار نسیم باد نوروزی میوزد، اگر از این باد کمک بگیری  
میتوانی چراغ دل را مشتعل کنی زیرا باد که به آتش بخورد سبب شعله ور شدنش  
میگردد. یعنی آتش را تیزتر میکند.

**چو گل گر خردۀ داری خدارا صرف عشرت کن**

**که قارونرا غلطها داد سودای زر اندوزی**

خردۀ - یا حرف تنکیر . خدارا ، «را» حرف تخصیص . صرف عشرت ، اضافه  
مصدر به مفعولش . کن ، فعل امر مخاطب . که ، حرف تعلیل . قارون معروف است .  
و «را» ادات مفعول و مفعول اول فعل «داد» و غلطها ، دوم و سودا فاعلش .  
سودای زر اندوزی ، اضافه مصدر به مفعولش . زر اندوز ، ترکیب وصفی از مصدر  
اندوزیدن ، اندوختن : ذخیره و پس انداز کردن ، و یا حرف مصدری .

ص ۲۸۵ جلد سوم شرح

**محصول بیت -** اگر چون گل خرده طلا داری : اگر پولی و مالی داری محض خاطر خدا صرف عیش و عشرت کن و ذخیره نکن زیرا سودای مال اندوزی قارون را دچار اشتباه کرد و به خطرها انداخت . مراد : اگر چون گل که صاحب خرده زراست توهم به طلا و پول دسترسی داری برای خودت خرج عیش و صفا کن و از مال استفاده کن و چون قارون جمع نکن . زیرا هوس مال اندوزی و ثروت جمع کردن قارون را هلاک کرد . یعنی هوس زر اندوزی مانع از آن بود که صدقه و زکوٰۃ بدهد . آخر الامر خدای تعالی خودش و مالش را یکجا به قعر زمین فروبرد . پس عاقل آنکسی است که از عمل قارون عبرت بگیرد و مالش را برای ورثه حفظ نکند که عاقبتش حسرت و ندامت است .

در میان گل ذرات ریز زرد رنگ وجود دارد ، از قرار معلوم شعر آن دانه های طلائی را به خرده زر تشبیه کرده اند .

**میی دارم چو جان صافی و صوفی میکنند عیبش  
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی**

میی - یا حرف وحدت . روزی ، یا اصلی است : رزق و نصیب .

**محصول بیت -** شرابی دارم چون جان صاف و بیغش است ، اما صوفی عیبش میکند یعنی ایرادش میگیرد . یارب هیچ عاقل را بخت بد نصیب نشود . مراد ، صوفی از بد بختیش است که به شراب صاف ایراد میگیرد .

در معنای مصراع دوم : ای خدا به هیچ عاقل بخت ، «روز بد داشتن» نصیب نشود این مفسر خودش روز بد داشته است .

**طریق کام جستن چیست ترك کام خود کردن  
کلاه سروری آنست کز این ترك بردوزی**

مصراع اول ، متضمن سؤال و جواب است . طریق کام جستن ، اضافه لامیه و کام مفعول مقدم فعل جستن . چیست ، ادات سؤال و مابعدش جواب . ترك کام ، اضافه مصدر به مفعولش .

کام خود ، اضافه لامیه . ترك ، مفعول مقدم فعل « کردن » .  
 کلاه سروری ، اضافه بیانی و مبتدا و آنست . خبرش  
 کز - که حرف بیان . این ترك : اشاره به ترك کام . بر ، حرف تأکید دوزی ،  
 فعل مضارع مفرد مخاطب از دوزیدن . بدوزی : بدوزی .

**محصول بیت -** سؤال میکنی که طریق کام جستن چیست؟ جواب : ترك کام و  
 مراد خود گفتن است . یعنی اگر از خواسته‌ها و آرزوهای دنیوی خود چشم پوشی  
 به تمام آمالت میرسی :

پس کلاه سروری آنست که از این ترك بدوزی و یا کلاه سروری آنست که آن  
 را از ترك کام گفتن بدوزی . حاصل کلام سروری در ترك مرادات دنیا است .  
 در بین کلمات : ترك و کلاه و دوزی . صنعت مراعات نظیر وجود دارد .  
 در معنای مصراع دوم : کلاه سروری آنست اگر این ترك را بدوزی .  
 این مفسر معنای مستقیم شعر را ترك گفته است . رد سروری

**ندانم نوحه قمری بطرف جویبار از چیست**

**مگر اونیز همچون من غمی دارد شبانروزی**

نوحه - به فتح نون : گریه و زاری و اکثر به معنای ندبه و زاری است که  
 بالای سرمیت میکنند .

نوحه قمری ، اضافه لامیه . جویبار : کنار چشمه را گویند . مگر : کانه  
 غمی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر شبانروزی : شب و روز ، یا حرف نسبت .  
**محصول بیت -** نمیدانم گریه و ناله قمری در کنار جوی برای چیست ، مگر  
 اوهم مثل من شب و روز غم میخورد . مراد : کانه قمری هم مانند من به غم دائم  
 مبتلاست .

خلاصه قوقوقو گفتن قمری از سرور و شادی نیست ، بلکه در واقع ناله و انین  
 است که در فراق یارش میکند .

یکی گفته است :

(در معنای مصراع دوم) نکند اوهم چون من شبها و روزها غم دارد، باید گفت این مفسر غمی عجیب داشته .  
رد شمعی

**جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع  
که حکم آسمانست این اگر سازی و گرسوزی**

یار شیرین - اضافه بیانی و مراد از آن «عسل» است که، حرف تعلیل .  
حکم آسمان ، اضافه لامیه . اگر صابر و قانع باشی .  
**محمول بیت -** خطاب به شمع میفرماید : یار شیرینت از تو جدا شد . حال  
وقت آنست که تنها نشینی ای شمع، چونکه این جدایی حکم آسمانی است ، پس چه  
بسوزی و نابود شوی و چه صبر کنی و بسازی همین است .  
مراد : فراق بنا به اقتضای فلك است ، حال چه راضی باشی و چه برخلاف  
میلت باشد بالاخره ممکن نیست مقدرات را تغییر دهی و چاره ای نداری جز اینکه  
غم جدائی را بکشی و بسوزی :

**سخن در پرده میگویم ز خود چون غنچه بیرون آی  
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی**

سخن - مقول قول در پرده میگویم . که ، حرف تعلیل . بیش ، به کسر بای  
عجمی : زیاده . پنج روزی : کنایه از زمان کوتاه است و یا حرف تنکیر .  
حکم میر نوروزی ، اضافه لامیه و بیانیه و یا حرف نسبت .

**محمول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : سخن را در پرده میگویم یعنی  
نهانی و بطور پوشیده نصیحتت میکنم . مضمون پند اینست : ز خود چون غنچه بیرون  
آی ، یعنی تکبر و خودنمائی را کنار بگذار که حکم سلطان نوروزی بیش از پنج  
روز نیست .

مقصود : مبادا روی اعتماد به عمر نازنین در غفلت بسر ببری و مغرور باشی .  
مراد از بیت تمثیل است . حاصل اینکه مدت عمر چون فصل نوروز سلطانی  
زود میگذرد . پس هرگز اعتماد به دوام عمر نداشته باش و از غنچه غفلت بیرون بیا

چون گل . و بدر گاه جناب عزت کبریا تضرع و نیاز کن .

بعجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم  
بیا ساقی که جاهل را مهین تر میرسد روزی

بعجب علم - با حرف سبب و عجب : تکبر است و اضافه لامیه . نتوان شد : نتوان شدن . اسباب طرب ، اضافه لامیه . که ، حرف تعلیل . جاهل را «را» حرف مفعول . مهین ، مه ، به کسر میم و هاء اصلی یعنی بزرگ و یا کبیر و یا حرف نسبت و نون تأکید : بزرگتر اینجا یعنی بیشتر . میرسد ، فعل مضارع مفرد غایب . روزی با یا اصلی به معنای رزق است .

**محمول بیت -** عجب ناشی از علم نباید سبب محرومیت از خوشی و طرب گردد یعنی غروریکه در نتیجه دانش اندوزی و علم به انسان دست میدهد ، نباید مانع از آن باشد که انسان از باده و ساز و نغمات بی بهره و محروم بماند . و این کار معتولی نیست حاصل : به بهانه اینکه من اهل علمم یعنی عالمم پس باید هم از کارهاییکه سبب سرور خاطر میگردد بر کنار و از وسایل شادی بی بهره باشم ، صحیح نیست و این کار اشخاص عاقل نیست ، پس ای ساقی بیا که روزی جاهل بیشتر است ، زیرا جمله : الجاهل مرزوق مشهور است . حال که روزی نادان بیشتر از همه است بیا تکبر ناشی از علم را ترك نمائیم و جهل را اختیار کنیم تا از کارهایی که باعث نشاط و شادی میگردد محروم نمائیم .

چنانکه سخن شاعر هم با این مطلب موافق مطابق است .

و جاهل جاهل تلفاه مرزوقا	و صیر العالم النحریر زندیقا	تجاهلت حتی ظن انی جاهل	ز نادان تنگ روزی تر نبودی	که صد دانا درو حیران بماند .
کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه	هذا الذی ترك الا وهام حائرة	ولما رايت الجهل فی الناس فاشیا	اگر روزی بدانش در فزودی	به نادانان چنان روزی رساند

برو می نوش ورندی ورز و ترك زرق کنای دل  
گزین بهتر عجب دارم طریقی گر بیاموزی

رندی - مفعول مقدم فعل «ورز». ورز، فعل امر مفرد مخاطب از ورزیدن به معنای عادت کردن و سعی و کوشش نمودن است.

ترك زرق. مصدر به مفعولش مضاف شده و مفعول مقدم فعل «کن». گزین، که حرف تعلیل و این اشاره بآن چیزهایی که در مصراع اول ذکر شده. طریقی، یا حرف وحدت.

**محصول بیت** - ای دل، برو باده بنوش و رندی کن و زرق وریا را ترك کن، زیرا راهی بهتر از این یعنی کاری بهتر از اینها اگر تو پیدا کردی سبب تعجب من خواهد شد.

بستان رو که از بلبل رموز عشق گیری یاد  
بمجلس آسه از حافظ غزل گفتن بیاموزی

**محصول بیت** - خطاب به دل خویش میفرماید: به بستان برو که از بلبل اسرار عشق را بیاموزی به مجلس بیا که از حافظ غزل گفتن یادگیری.  
مراد: همانطور که بلبل در نغمه سرایی استاد ماهر است. حافظ هم در غزاسرایی همچنان استاد کامل است.

چون قافیه این بیت با قافیه بیت سابق یکی است و در دیوانها هم دیده نشد پس معلوم میشود که بیت سابق از آن خواجه نیست.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلاتن فعلاتن فعلن

## فزل پانصد و هفدهم

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی

ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

بوالهوس ، مخفف ابوالهوس ، به سیاق مبالغه . تعبیری است از هوی و هوس زیاد در لفظ یعنی پدر هوس . بیحاصلی ، بوالهوسی ، پیری ، یاها هر سه مصدری است . که ، حرف رابط دعا . برسی ، فعل مضارع مفرد مخاطب و یا ضمیر خطاب .  
**محصول بیت - عمر بیهوده و با بوالهوسی گذشت : ضایع شد و تلف گشت ،**  
پس ای پسر بمن جام باده بده که به پیری برسی .

مقصود : عمریکه بدون بادنوشی بگذرد ، بیهوده ضایع است . حال جام میم ده که بقیه عمرم بیهوده صرف نشود و انشاءالله به پیری برسی یعنی پیرشوی .

لمع البرق من الطور و آنست به

فلمعلی لك آت بشهاب قبسی

لمع - فعل مفرد مذکر غایب یعنی درخشید . برق ، لفظاً مرفوع فاعلش .  
من الطور ، به تقدیر من جانب الطور . در این بیت مراد از «طور» کوی جانان است و مقصود از «برق» اثر وصال است ، جارمع المعجور و متعلق به فعل «لمع» و مفعول غیر صریح فعل مذکور . واو ، حرف عطف .

آنست ، فعل ماضی نفس متکلم و حده از باب افعال یعنی دیدم به معنای «بصرت»  
آنسته و آنست به گویند یعنی با «با» وهم بی با بکار میرود .

ص ۳۴۳ جلد سوم شرح .



فلعلی، «فا» رابط جزای شرط محذوف است، تقدیرش: اذا آنت به فلعلی. لعلی، حرف ترجیح از حروف مشبیه بالفعل و «یا» ضمیر متصل محلاً منصوب اسمش و «لك» جارمع المجرور خبرمقدم.

وآت، اسم فاعل نفس متکلم وحده، تقدیراً مرفوع مبتدای مؤخر، جمله اسمیه از اعراب محلاً مرفوع خبر لعل، ولعل با ما بعدش محلی از اعراب ندارد و جواب شرط محذوف.

بشهاب، با حرف تعدیه، زیرا اتی یأتی از باب ضرب فعل لازم است، پس آت شهاب را با «با» تعدیه کرده. شهاب، لفظاً مجرور بوسیله «با» و متعلق به کلمه «آت». شهاب، به کسر شین شعله آتش را گویند، و قبس نیز شعله است منتها پاره آتشی است که میشود با آن آتش دیگر افروخت، قبس بدل از شهاب است.

**محصل بیت -** از کوی جانان اثر وصال ظاهر و آشکار شد، منہم آن را دیدم، بنا بر این امیدوارم که بتوانم شهاب قبس: شعله گیراننده بیاورم، یعنی امیدوارم که وصال جانان بر این نمایان گردد. حاصل سخن انتظار دارم وصال جانان میسر گردد. «یا» در قبسی حرف اطلاق است.

این بیت تلمیحی است به قصه حضرت موسی در قرآن شریف:

چه شکرهاست درین شهر که قانع شده اند  
شاهبازان طریقت بمقام مگسی

شکرها - به فتح شین جمع شکر کنایه از چیزهای لذیذ است.

مراد از شهر «شیراز» است. که، حرف بیان. قانع شده اند، مرهون مصرع

دوم. شاهبازان طریقت، اضافه لامیه.

بمقام، با حرف مصاحبت یا حرف ظرف. مقام مگس، اضافه لامیه و یا حرف

مصدری: با مقام مگسی یا در مقام مگسی.

۱ - اشاره است بایه شریفه سوره طه: فقال لاهله مکثوانی آنت ناراً لعلی آتیکم منها

بقبس او اجد علی النار هدی.

**محصول بیت -** چه شکرها و چه چیزهای لذیذی در این شهر است : چه خوشیها و چه صفاها در این شهر شیراز فراهم است اما شاهبازان طریقت به مقام مگسی قانع شده اند. یعنی با وجود خوشیهای زیادی که در این شهر موجود است ، عاشقان به کمترین التفات جانان قانع شده اند .

مراد : با وجود خوشیها و لذایذی که در شهر شیراز فراهم است ، عاشقان به کمترینش که التفات جانان است قانع شده اند.

**دوش درخ-یل غلامان درش میرفتم  
گفت کای بیکس بیچاره تو باری چه کسی**

دوش ، دیشب است . درخیل غلامان درش : در میان غلامان درش . میرفتم : حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . کای ، که حرف رابط مقول قول . بیکس بیچاره ، اضافه بیانی . باری چه کسی ، چه ادات استفهام و یا ضمیر خطاب .

**محصول بیت -** دیشب در میان غلامان درجان داشتم میرفتم که جانان گفت : ای بیچاره بیکس تو دیگر که هستی که در میان غلامان من میروی . یعنی جانان به طریق تجاهل میفرماید که من ترا نمی شناسم .

آنکه لفظ «در» را به معنای بای صله گرفته از آن اطلاع نداشته .

رد شمعی

**تا چو مجمر نفسی دامن جانان بگیریم  
دل نهادیم بر آتش ز بی خوش نفسی**

تا - ادات تعلیل . مجمر ، اسم آلت از جمر ، چیزی است که آتش را برای مدت موقت نگه میدارد . خلاصه مجمر همان بخوردان است .

نفسی ، یا حرف وحدت . پی ، در اینجا ادات تعلیل است . خوش نفس ، صفت مرکب و یا حرف مصدری .

**محصول بیت -** برای اینکه چون مجمر نفسی دامن جانان را بگیریم ، دل بر آتش نهادیم تا خوش نفس شویم یعنی برای تعلق یا خود برای اینکه ملازم جانان

شوم ، بایستی خوش نفس باشم: چون عود و حصلبان<sup>۱</sup> باید معطر بود ، پس بخاطر همین خوش بو شدن دل مرا روی آتش نهادم .

از قرار معلوم مجمر را زیر دامن میگیرند تا بوی خوش آنچه در آن میسوزد به لباسهای شخص مورد نظر که مجمر را بخاطر او گرفته اند برسد .  
اما در این بیت کنایه است از سوختن در آتش عشق .

**بادل خون شده چون نافه خوشش باید بود  
هر که مشهور جهان گشت بمشکین نفسی**

خوشش - شین « ضمیر » بر میگردد به « که » واقع در مصراع دوم به طریق اضمار قبل الذکر .

**محصول بیت -** هر که مشهور جهان گشت به مشکین نفسی ، باید با دل خون شده چون نافه خوش باشد: کسانی که به کمال و معرفت مشهور گشته اند اکثر پایمال حوادث روزگارند ، چونکه اهل فضل همیشه محروم است . چنانکه خواجه مکرر این موضوع را تصریح فرموده است .

در این غزل خواجه قافیه مکرر واقع شده ، از قرار معلوم غزل مذکور را خواجه در حالت سکر گفته است ، زیرا در حالت صحو اگر میگفت قافیه را تکرار نمیکرد .

**کاروان رفت و تودر جای کمین گاه بخواب  
وه که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی**

**محصول بیت -** کاروان رفت و حال آنکه تودر کمینگاه در خوابی ، وه که از غلغل اینهمه جرس بی خبری : اینهمه نفوس به آخرت پیوست ، اما توهنوز در خواب غفلتی ، حیف که از سخنان اینهمه مرشد بی خبری ، حاصل : مرشدها دائماً متوجهات میکنند که توشه آخرت را فراموش مکن ، اما توازشدت غفلت متنبه نمیشوی .

**بال بگشا و صفیر از شجر طوی زن  
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی**

صفیر<sup>۲</sup> - تنگی و بیشه و یا جایی که درختان بی حد نزدیک هم بروید ، و صدای

۱ - معنای این کلمه برای من روشن نشد . مترجم

۲ - صفیر: کل صوت یمتدولا یغلظ وهو خال من الحروف المنجد .

یکنوع مرغ شکاری است . شجر طوبی ، اضافہ بیانی . زن ، فعل امر مفرد مخاطب .  
مرغی ، یا حرف وحدت . قفسی ، یا ضمیر خطاب .

**محصول بیت**۔ حیف است مرغی چون تو اسیر قفس گردد ، پس بال ہمت باز  
کن و از درخت طوبی صغیر بزن . یعنی مقام تو بلند است ، حیف است کہ تو در این  
مکان سفلی قرار بگیری . مراد : مرغ چون ترا چنین مقام حیف است .

چند پوید بہوای تو بہر سو حافظ

یسر اللہ ط۔ریقہ۔ا۔بک۔یا۔ملتہ۔مسی

یسر ۔ فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب تفعیل . یسر اللہ : خداوند میسر  
کند . اللہ ، لفظاً مرفوع فاعلش ، طریفاً ، لفظاً منصوب مفعول صریحش و بک ، جار مع  
المجرور ، مفعول غیر صریحش ، یا ، حرف ندا . ملتہ مسی ، اسم مفعول از باب افتعال  
منادی و یا محلاً مجرور . و مضاف الیہ .

**محصول بیت**۔ حافظ تا کی بہ عشق تو بہر طرف بدود ، خداوند تعالی راہی  
و وسیلہ ای برای رسیدن بتو میسرش کند ، ای مطلوب من ، ای جانان کہ مراد من  
توئی خداوند تعالی راہ وصول او را بتو میسر کند .

ولہ ایضاً

ار بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

## فزل پانصد و هجدهم

نوبهارست در آن کوش که خوشدل باشی  
که بسی گل بدمد باز و تودر گل باشی

محصول بیت - فصل بهار است سعی کن که خوشدل باشی: در ایام بهار کاری  
کن که دلت خوش باشد، زیرا باز گل خواهد شکفت، اما آن موقع دیگر تو در  
زیر گل خفته‌ای.

مراد: تا دنیا هست فصل بهار و ایام گل خواهد آمد، ولی آنموقع دیگر تو  
مرده‌ای و زیر خاکی پس تا زنده‌ای در نوبهار وضعی برای خودت ایجاد کن که  
خوشدل باشی.

چنگ در پرد، همین میدهدت پند ولی  
وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی

محصول بیت - چنگ در پرده یعنی در خفی مضمون بیت مذکور را پندت  
میدهد، اما وقتی پند مفید حالت است که قابل باشی: وقتی تأثیرت میکند که  
مستعد پذیرفتن پند باشی. در بیان چنگ و پرده لطف خفی وجود دارد.

من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش  
که تو دانی که امر زبرک و عاقل باشی

محصول بیت - من به تو نمی گویم که اکنون با که نشین و چه بنوش: در  
این موقع راجع بآنکه باچه کسی باید رفت و آمد داشته باشی و آمیزش کنی و یا

ص ۳۵۷ جلد سوم شرح

در خصوص خوردن فلان چیز حرفی بتو نمی‌زنم، زیرا آنچه باید بگویمت اگر  
زیرك و عاقل باشی خودت میدانی.

**در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست  
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی**

ورقی - یا حرف وحدت، دفتر حال، اضافه لامیه و یا حرف وحدت.

**محمصول بیت -** در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست : هر برگی دفتری است  
از صنوع پروردگار. چنانکه حضرت شیخ سعدی فرموده است :

**بیت -** برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتر معرفت کردگار  
پس چون در چمن هر برگی دفتری است که بر صنعی از صنایع خداوند دلالت  
میکند، حیف است که تو از حال آنها غافل باشی یعنی از مصنوعات صانع آگاه نباشی.  
در بیت شیخ، یای «ورقی» وحدت است، دفتر معرفت کردگار، اضافه‌های بیه  
و لامیه است تقدیر کلام : هر ورقی دفتر معرفت کردگارست، به ضرورت وزن «سین  
وتا» تراک شده است از قرار معلوم کسانی که مصرع دوم را: هر ورقی دفتریست نوشته‌اند،  
در دفتر دانششان مذاق فارسی نوشته نشده، تأمل.

**گرچه راهیست پراز بیم ز ما تا بردوست  
رفتن آسان بود از واقف منزل باشی**

راهیست - یا حرف وحدت - تا، انتها برای غایت است به معنای «الی»، بر  
دوست، اضافه لامیه : تا نزدیکی دوست. واقف منزل، اسم فاعل به مفعولش اضافه  
گشته.

**محمصول بیت -** اگرچه از ما تا بردوست راهی است پراز ترس و بیم، یعنی در  
فاصله واقع بین ما و کوی جانان خوف از رقیبا و اغیار زیاد است، اما اگر واقف منزل  
باشی رفتن به آنجا آسان است. مراد منزل و کوی جانان را اگر واقعاً بشناسی رفتن  
بدانجا آسان میشود.

**نقد عمرت ببرد غصه دنیا بگزاف  
گر شب و روز درین قصه مشکل باشی**

نقد عمر - اضافه بیانیه تا ضمیر خطاب. ببرد، فعل مضارع مفرد غایب، غصه

فاعلش. غصه دنیا، اضافه لامیه .

نقد عمر، مفعول صریح فعل برد و بگزاف غیر صریحش، گزاف اینجا یعنی بیہودہ. عربها تعریب کردہ «جزاف» گویند. دراین، درادات ظرفیہ و این اسم اشارہ (اشارہ بہ غصہ دنیا)

**محصول بیت -** مصراع دوم جمله شرطیہ و مصراع اول جزائیہ واقع شدہ. میفرماید: نقد عمرت را غصہ دنیا بیہودہ و ضایع میکند، یعنی اگر شب و روز غصہ دنیا را بخوری عمرت ضایع میشود: حاصل اگر شب و روز برای دنیا غم و غصہ بخوری عمر نازنینت بیہودہ صرف میشود.

**حافظا** گیر مدد از بخت بلندت باشد

صيد آن شاهد مطبوع شمائل باشی

صيد آن شاهد، مصدر بہ فاعلش اضافه شدہ. شاهد مطبوع، اضافه بیانیہ. شمائل، نایب عن الفاعل مطبوع است.

**محصول بیت -** ای حافظ اگر از بخت بلندت مددی باشدت: طالع بلندت بار و یاورت باشد، صید آن شاهد مطبوع شمائل میشود، صید و شکار آن جانان خوش اخلاق میشود. حاصل: ترا بخودش اختصاص میدہد و تو بندہ مکرم و معززش میشود، پس نظر همان در عون و عنایت طالع است.

وله ايضاً

از بحر مجتث : مفاعلتن فاعلاتن مفاعلتن فاعلتن

## فزل پانصد و نوزدهم

هزار جهد بکردم که یارمن باشی

مراد بخش دل بیقرار من باشی

مراد بخش ، تر کیب وصفی . مراد بخش دل ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . دل بیقرار، اضافه بیانی .

**محصول بیت - خیلی سعی کردم که یارمن باشی و مراد بخش دل بیقرار من باشی :** بسیار کوشیدم که یار من باشی و مراد دل مرا بدهی .

دمی بکلبه احزان - عاشقان آئی

شبی انیس دل سو کوار<sup>۱</sup> من باشی

دمی - یا حرف وحدت . بکلبه ، یا حرف صله و کلبه به ضم کاف عجمی در اینجا به معنای حجره است . کلبه احزان ، اضافه لامیه «مجازاً» کلبه احزان عاشقان ، اضافه لامیه تحقیقاً .

آئی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : بیائی . شبی ، یا حرف وحدت ، انیس دل ، اضافه اسم فاعل به مفعولش . دل سو کوار ، اضافه بیانیه ، سو کوار : ماتمزده یعنی عزادار .

**محصول بیت - این بیت بدل از بیت سابق است . یعنی بسیار جهد کردم که**

۱ - در فرهنگ سروری «سوک» بضم سین : ماتم و مصیبت با کاف عربی آمده ولی در فرهنگهای فارسی با کاف فارسی است .



یکدم بہ کلبہ احزان عاشقان بیائی و شبی انیس دل سو گوار من باشی .  
مقصود : شبی یارو مصاحب من باشی .

چراغ دیدہ شب زندہ دار من گردی  
انیس خاطر امیدوار من باشی

محصول بیت - چراغ دیدہ شب زندہ دار من باشی ، یعنی چراغ روشنائی  
بخش چشمان بیدارم باشی : نوروضیاء چشمانم باشی کہ شب تا صبح نمیخواہند یعنی  
ہزار جہد کردم کہ اینطور باشی .

من این مراد ببینم بخواب نیم شبی  
بجای اشگ روان در کنار من باشی

بینم - متضمن معنای استفہامی است : آیا می بینم .

محصول بیت - آیا من باین آرزو میرسم ! عجباً در خواب نیمہ شبی ام می بینم  
کہ بجای اشگ روان در کنار من هستی . عجب . آیا این مراد بمن دست میدہد کہ  
بجای اشگ چشم روی سینہ ام تو باشی .

از آن عقیق کہ خونین دلم ز عشوہ او  
اگر کنم گملہ راز دار من باشی

مراد از «عقیق» لب است . کہ ، حرف رابطہ صفت .

محصول بیت - اگر از آن لب عقیق کہ از عشوہ اش خونین دلم شکایت بکنم ،  
سرنگہدار من باشی . مراد : آیا این معنا را ہم در خواب می بینم ؟

چو خسروان ملاححت ببندگان نازند  
تو در میانہ خداوند گار من باشی

ببندگان ، با حرف صلہ و یا حرف مصاحبیت .

محصول بیت - رسم پادشاہان ملاححت است کہ بہ بندگان شان ناز و فخر فروشد ،

آرزو دارم کہ در میان آنان تو خداوند گارو سرور بمن باشی .

شود غزاله خورشید صید لاغر من

گر آهوئی چو تو یکدم شکار من باشی

غزاله خورشید ، اضافه العام الی الخاص ، زیرا «غزاله» لفظ مشترك است و چندین معنا دارد و در این بیت بواسطه اضافه شدن به خورشید کسب تخصیص کرده است ، چونکه عرب به خورشید هم غزاله گوید .

صید لاغر ، اضافه بیانی . آهوئی ، یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** اگر آهوئی چون تو شکار من گردد ، غزاله خورشید صید لاغر

من شود یعنی صید جزئی ام میشود . مراد : اگر تو شکار من شوی غزاله خورشید کمترین شکار میشود .

ذکر کلمات : غزاله و صید و آهو و شکار مراعات نظیر است .

سه بوسه کز دولت کرده وظیفه من

اگر ادا نکنی قرض دار من باشی

**محصول بیت -** از دو لبت که سه بوسه مستمری من کرده ای ، اگر ادا نکنی

قرض دار من باشی یعنی بدهکار من میشوی ، خلاصه سه بوسه که از دو لبت برایم تعیین فرموده ای اگر ندهی به حسابت میگذارم که در موقعش بگیرم .

در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند

گرت ز دست بر آید نگار من باشی

**محصول بیت -** در آن چمن که دلبران دست عاشقان خود را میگیرند ، اگر

از دست بر آید : اگر توانستی توهم دلبر من شو ، یعنی در آن موقع که معشوقهها نسبت به عاشقانشان لطف و احسان ابراز میدارند ، اگر میتوانی تو هم نسبت به من لطف و احسان کن و متسلی خاطر م باش .

من از چه حافظ شهرم جوی نمی ارزم

مگر تو از گرم خویش یار من باشی

محصول بیت - اگرچه من حافظ شهرم اما جوی نمی‌ارزم، مگر از لطف  
و کرمی که داری یا رمن باشی. یعنی من در سایه وجود تو در حین قبولم و الا بدون توبه یک  
جو نمی‌ارزم.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلن

## فزل پانصد و بیستم

ای دل آندم که خراب از می گلگون باشی  
بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی

خراب - در اصل «مست خراب» بوده در اثر کثرت استعمال کلمه «مست» ترک شده خصوصاً که «می گلگون» قرینہ اش است .

محصل بیت - ای دل آن موقع که از می گلگون مست و خراب میشوی ، بی زر و گنج به صد برابر عظمت قارون میرسی : صد برابر حشمت و عظمت قارون را صاحب میشوی .

حاصل اینکه در اثر مستی و مستانگی از دنیا و مافیها بی نیاز میگردی .

در مقامی که صدارت بفقیران بخشند  
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی

مقامی - یا حرف وحدت. که ، حرف رابط صفت . صدارت ، صدر ، به اول هر چیز گویند بهمین مناسبت است که قسمت بالای مجلس را « صدر مجلس » گویند ، مصدرش « صدارت » است اما در این بیت به معنای حشمت و عظمت ، تعبیر میشود . اینجا « چشم » به معنای امید است . که ، حرف بیانی . بجاه ، با حرف طرف ، جاه ، منصب است

محصل بیت - در آنجا که عزت و حشمت به فقیران می بخشند ، امیدوارم

ص ۲۰۴ جلد سوم شرح

کہ در مقام و منصب از همه بالاتر باشی. یعنی اگر بنا باشد هر که فقیرتر باشد بیشتر رعایت گردد، پس من که افقر نامم باید بیشتر و زیادتر رعایت کنم.

**در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن  
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی**

که - رابط صفت و یا حرف بیان. خطر در این بیت به معنای «خوف» است.  
**محصول بیت -** در راه منزل لیلی که خطرهای فراوانی وجود دارد، شرط قدم اول در آن راه آنست که مجنون باشی. مراد: در راه عشق جانان اولین قدم جنون است و شرط دوم از سر گذشتن.

**نقطه عشق نمودم بتوهان سهو مکن  
ورنه چون بنگری ازدائره بیرون باشی**

نقطه عشق نمودم - اضافه بیانی و مفعول صریح، بتو، مفعول غیر صریح فعل «نمودم». هان، ادات تنبیه. سهو، مفعول مقدم فعل مکن، مکن فعل نهي مفرد مخاطب ورنه، مخفف «واگر نه» ادات استثنا به معنای «والا». بنگری، فعل مضارع مفرد مخاطب: نظر کنی.

**محصول بیت -** نقطه و مرکز عشق را به تو نشان دادم، مراد: در بیت سابق عین الفعل عشق را به تو تعلیم دادم. بنابراین آگاه باش و غفلت مکن. والا تا نگاه کنی ازدائره بیرونی یعنی نقطه عشق را از کلام من درک کن والا از دایره عشق بیرون میمانی و محروم میشوی.

**کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش  
کی روی ره ز که پرسى چه کنى چون باشى**

کاروان - با واو و «با» لغت است زیرا که مابین «واو و با» تبادل وجود دارد. مراد از «کاروان» در اینجا «موتا و مردگان» میباشد. واوها، حرف حال و منظور از «بیابان» سرای آخرت است، چونکه کسی نمیداند که در آنجا چه حالی پیدا خواهد کرد.

که، اسم به معنای چه کسی، پرسى، فعل، مضارع مخاطب. چون، با واو

اصلی به معنای کیف و اسم است .

**محصول بیت -** کاروان رفت در حالیکه تو در خواب غفلتی و در پیشت بیابانی است بی نهایت و بی پایان. پس رفتن بدنبال کاروانی که در حال حرکت است ضروری است اما تو در محض غفلتی و تأمل نمیکنی که کی خواهی رفت و در این بیابان بی حد و غایت راه را از که خواهی پرسید، و تک و تنها در این بیابان چه خواهی کرد و عاقبت چگونه خواهد بود .

حاصل سخن در اثر غفلت در فکر توشه آخرت نیستی .

**ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک افشان**

**چند چند از غم ایام جگر خون باشی**

ساغری - یا حرف وحدت . چند چند، از اقسام تأکید لفظی است . غم ایام ، اضافه لامیه . جگر خون ، ترکیب وصفی مراد «خونین جگر» است .

**محصول بیت -** ساغری باده نوش کن و از شوق و ذوق جرعه ای بر روی افلاک بریز : قدحی باده عشق و محبت نوش کن تا مقامت از افلاک بالاتر باشد آنوقت از ذوق باده عشق جرعه ای بر روی افلاک بپاشان . زیرا آندم افلاک نسبت به تو زمین محسوب میشود، آخر تا کی از غم ایام خونین جگر باشی . حاصل مطلب به محض اینکه باده عشق نوش کردی، غم ایام را فراموش خواهی کرد .

**تاج شاهی طلبی جوهر ذاتی بنمای**

**ور خود از جوهر جمشید و فریدون باشی**

تاج شاهی - اضافه بیانی . یا حرف نسبت : تاج منسوب به شاه یعنی تاج مرصع و مجوهری که مخصوص شاهان است . طلبی ، فعل مضارع مفرد مخاطب و متضمن معنای شرطی و جمله ما بعدش جوابش است . جوهر ذاتی ، اضافه بیانی .

بنمای ، فعل امر مخاطب : نشان بده . ور ، مخفف «واگر» . خود ، ادات تأکید جوهر در اینجا به معنای اصل و نسل ، مییاشد . جوهر جمشید ، اضافه لامیه . فریدون معطوف به جمشید .

**محصول بیت -** اگر در طلب تاج شاهی هستی : تاج دولت و سعادت میخواهی جوهر ذاتت را نشان بده . یعنی شایستگی و معلومات و مکسوبات خود را اظهار کن . مراد به انسابت اتکاء مکن بلکه معرفت و کمال معلومات و اطلاعات خود را بنمای که نسب بکار نمیاید چه پسر جمشید و فریدون باشی چه نباشی . چون فخر به اصل و نسب سبب فضیلت ذات شخص نمیشود یعنی افتخار به نسب فضیلت ذاتی نیست . این بیت حضرت خواجه پند بسیار لطیفی را متضمن است . طاب ثراه .

**حافظ از فقر مکن ناله که گر شعر اینست  
هیچ خوشدل نه پسندد که تو محزون باشی**

حافظ - منادی . مکن ، فعل نهی مخاطب . ناله مفعول صریح ، از فقر مفعول غیر صریح فعل مذکور . که ، حرف تعلیل . گر شعر اینست تقدیرش : شعر تو اگر اینست ، یا خود اگر اینست شعر تو و مرهون مصراع دوم .

خوشدل ، صفت مرکب . نه پسندد ، فعل نفی یعنی لایق نبیند . «روان دارد» . که ، حرف بیانی . محزون ، اسم مفعول از حزن به معنای مغموم .

**محصول بیت -** ای حافظ از فقر و افلاس ناله مکن : شکایت مکن . خلاصه فقر ترا مضطرب خاطر نکند زیرا این شعری که نوشته ای اگر مال تو است ، هیچ شخص عاقل و خوش طبع روا نمی بیند که تو محزون و مغموم باشی .

یعنی با چنین کمال و معرفت جایز نیست که محزون شوی ، بلکه باید بداشتن چنین نعمت عظمی و عطیه کبری شا کر باشی و بهمین قانع شوی .

حاصل سخن گیرم سیم و زر نداری اما در عوض به چنین جواهر گرانبهای نظم مالکی ، پس چرا ناراحت میشوی .

وله ایضاً

ار بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## فزل پانصد و بیست و یکم

زین خوش رقم که بر گل رخسار میکشی  
خط بر صحیفه گل و گلزار میکشی

زین - دراصل «ازاین» بوده تخفیف داده «زین» گفتند و در این بیت در مقام تعلیل واقع شده . خوش : خوب و زیبا . رقم به معنای خط است و در اینجا کنایه از خط جانان است . که ، حرف رابط صفت . بر گل رخسار ، متعلق به فعل «میکشی» هکذا زین خوش رقم . مراد از «خط» همان خطی است که به عنوان بطلان بر روی سهو و خطا میکشند . خط ، مفعول صریح فعل میکشی و بر صحیفه مفعول غیر صریحش . صحیفه گل ، اضافه بیانی . گلزار ، معطوف به گل .

**محمول بیت -** خطاب به جانان میفرماید : علت اینکه این رقم یعنی خط زیبارا بر گل رخسارت میکشی : مرادت از کشیدن خطی چون بنقشه بر گل رخسارت اینست که بر صحیفه گل و گلزار خط بطلان بکشی . .  
یعنی مقصودت اینست وقتی گل رخسار و خط بنقشات هست به گل و گلزار احتیاجی نیست . حاصل اینکه رخسار پار با خط مشک افشانش همه اینها را نسخ کرده است .

اسناد فعل «میکشی» به جانان به طریق ادعاست .

اشک حرم نشین نهانخانه مرا  
زان سوی هفت پرده بازار میکشی

اشک حرم نشین نهانخانه مرا - این اضافهها بیانی و لامیه است . حرم نشین ،

ص ۲۸۰ جلد سوم شرح



ترکیب وصفی: کسیکه در حرم می نشیند، نهانخانه، مخزن را گویند یعنی محلی که نقره و طلا و چیزهای دیگر را در آنجا نگهداری میکنند خلاصه جایی که اشیاء و اسباب قیمتی را در آنجا مینهند به عربی چنین محل را «مخدع»<sup>۱</sup> گویند. برون اسم آلت.

زان سوی هفت پرده، اضافه لامیه: از آن طرف و یا از آن جانب هفت پرده از قرار معلوم چنانکه سابقاً گفتیم چشم دارای هفت طبقه و سه نوع آب است پس مقصودش از بیان «پرده» اشاره به همان طبقات چشم است. بازار، با حرف صله: بازار معهود. **محصول بیت** - اشک حرم نشین نهانخانه مرا: یعنی اشک مرا که در پشت هفت پرده چشم قرار دارد علنی میکنی، اشکم را از پشت هفت پرده بیرون میکشی و ظاهر میسازی یعنی مرا گریبان میکنی.

مراد از بازار کشیدن تشهیر است یعنی مرا میگریانی و سر عشقم را آشکار میکنی. در معنای مصراع دوم: از جانب آن هفت پرده به بازار میکشی. این مفسرین نسبت به معنای شعر سوء ظن داشته اند.

**کاهل روی چو باد صبا را بیوی زلف**

**هر دم بقید و سلسله در کار میکشی**

کاهل - به کاف عربی و فتحها، عجم به کسی کاهل گوید که در انجام کاری چست و چابک نباشد یعنی تنبل باشد. کاهل رو، ترکیب وصفی: کسیکه رفتار و حرکاتش سست باشد. یا، حرف وحدت. چو، ادات تشبیه.

باد صبا، اضافه بیانی و «را» ادات مفعولی. بیوی زلف. با حرف سبب و اضافه لامیه و مرهون مصراع دوم.

قید، در لغت غل و سلسله زنجیر را گویند و در بعضی از نسخه ها به صورت اضافه «قید سلسله» واقع گشته، با این تقدیر به معنای «بند» میاید. بقید سلسله، با حرف مصاحبت. در کار، در حرف صله.

۱ - مخدع: بیت داخل البيت الكبير. المنجد

**محصول بیت -** با بوی زلفت بطئی الحر کتی چون باد صبا را هر دم با قید و زنجیر یا با قید زنجیر بکار میکشی .

مراد از کار کشیدن «وزش باد است»

و مراد از جمله : به قید و سلسله در کار کشیدن : حرکت و وزش آهسته باد صباست . زیرا کسیکه مقید و دست و پایش در بند باشد، حرکتش بطئی و کند میشود پس وزش ضعیف باد صبا را به حرکت شخصی تشبیه کرده که دست و پایش در زنجیر و حتی در گردنش هم غل باشد . چونکه باد صبا همیشه ملایم و آهسته میوزد چنانکه شاعر میفرماید :

صبا جانبخش اولوب هر دم اسر آهسته آهسته .

ترجمه شعر : صبا جانبخش شده و هر دم آهسته آهسته میوزد.

خواجه هم باد صبا را به مناسبت وزش آهسته و ضعیفش به بیمار تشبیه فرموده

است ، چنانکه در قافیه حرف دال فرموده است : بیت :

دل ضعیفم از آن میکشد بطرف چمن که جان زمرگ به بیماری صبا ببرد

در معنای مجموعی بیت - : کاهل روتر کیب وصفی است یعنی کسیکه چون

باد صبا به کندی حرکت میکند . و جمله کاهل روی چو باد صبا ، به اعتبار تعبیر

بالتقیض یعنی چابکی چون باد صبا را با بوی زلف هر دم با قید زنجیر بکار میکشی .

باید گفت این مفسر از اوصاف باد صبا بی اطلاع بوده . رد سروری

یکی دیگر در معنای مجموعی بیت گفته است: ممکن است مراد شعر این باشد.

کاهل روی چون باد صبا را تحت تأثیر اسرار قرار میدهی و آنگاه زنجیر کرده

هر دم بکار میکشی یعنی در کار بشوقش میآوری و همان شوق سبب چابکیش میگردد،

این مفسر هم در بیان معنای شعر خیلی کاهل بوده است . و پس از تقریرات مذکور در

معنای بیت نتیجه گرفته است: کسی را که نسبت به طاعت علاقه ندارد و در انجام آن

کاهل است، با اسرار خودت به سرشوق میآوری که برای انجام طاعت با جان و دل

سعی کند .

این مفسر هم از اسرار مکنون معنی بیت بی اطلاع بوده است . رد شمعی

هر دم بیاد آن لب میگون و چشم مست  
از خلوتم بخانه خمار میکشی

بیاد آن لب میگون - با حرف صله و اضافه لامیه. خمار، اسم فاعل که متضمن معنای مبالغه است: شراب فروش یعنی میخانچی.

**محصول بیت -** هر دم و هر آن بیاد آن چشم مست و آن لب می رنگ، مرا از خلوت به میخانه میکشی. مراد چون لب و چشم یار در رنگ و لون به رنگ شراب است اینست که بی اختیار به طرف میخانه کشیده می شوم.

در معنای این بیت گفته شده که این شعر خطاب به خداست.

این مفسر خطاب را در خلاف جهتش بکار برده است.

گفتی سر تو بسته فتراک ما سزد  
سهلست اگر تو زحمت این بار میکشی

سر تو و بسته فتراک ما - هر دو اضافه لامیه. زحمت این بار، هکذا

**محصول بیت -** خطاب به جانان میفرماید: تو گفتی که ای حافظ سر تو شایسته این است که به فتراک ما بسته شود، یعنی خیلی مناسب است که به ترک اسب ما بسته شود. خواه میفرماید: این مطلب آسانی است اگر چنانکه تو زحمت این بار را بکشی. مراد اگر تو این زحمت را قبول میکنی پس عمل کن که سبب حظ من خواهد بود یعنی من از این کارت حظ میبرم.

کسیکه گفته است: این بیت هم خطاب به خداست. فهم سخن برایش خیلی سهل بوده است.

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم  
وه زین کمان که بر من بیمار میکشی

**محصول بیت -** با چشم و ابرویت دل را چه چاره کنم، آه از این کمان که

بر من بیمار میکشی. یعنی داد و فریاد از چشم و ابرویت که هر دم دلم را هدف تیر بلا و جفا قرار میدهی.

بازا که چشم بد ز رخت دور میکنم  
ای تازه گل که دامن از این خار میکشی

باز - در اینجا ادات تأکید است . و «آ» با الف ممدوده فعل امر از مصدر آیدن یعنی بیا . که ، حرف بیانی و یا حرف تعلیل . چشم بد ، اضافه بیانی و مفعول اول فعل «میکنم» و «دور» مفعول دوم و «ز رخت» مفعول غیر صریحش . باز آ ، مرهون مصراع دوم و ما بعدش جمله معترضه . تقدیرش : باز آ ای تازه گل . که ، حرف رابط صفت . دامن ، مفعول صریح فعل «میکشی» و از این خار مفعول غیر صریحش .  
**محصول بیت -** ای تازه گل که دامن از این خار میکشی ، بیا که از رخت چشم بد دور کنم یعنی برای مصون ماندن از چشم زخم بعضی از دعاها که رفع بلا میکند بخوانم . مراد : ای تازه گلی که از من رو میگردانی ، بیا که بلای چشم بد را از رخت دفع کنم .

حافظ دگر چه میطلبی از نعیم دهر  
می میچشی و طره دلدار میکشی

حافظ - منادی . میطلبی ، فعل مضارع و مخاطب . نعیم دهر ، اضافه لامیه . میچشی ، فعل مضارع مخاطب . می ، مفعول مقدم فعل مذکور .  
طره دلدار ، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل میکشی .  
**محصول بیت -** ای حافظ از نعمتهای دنیا دیگر چه میخواهی ، شراب که میخوری و طره دلدار هم در دست است ، یعنی هم باده مینوشی و هم بوس و کنار دلدار برایت میسر است ، پس غیر از اینها دیگر از دنیا چه میخواهی .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

## غزل پانصد و بیست و دوم

سلیمی مند حلت با لعر اقی  
الاقی من هواها ما الاقی

سلیمی - تقدیراً مرفوع مبتدا و مصدر سلمی است . سلمی ، نام محبوبه‌ای است بروزن لیلی . مند، از برای ابتدای غایت است در زمان .

حلت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه از حلول : به معنای نزول، فاعلش ضمیر تحت فعل که برمیگردد به سلیمی .

بالعراق ، با حرف صله و مراد از عراق در اینجا عراق عجم است که شامل اصفهان میباشد و عراق عرب بغداد را گویند . به همین سبب است که سفر سلطان سلیمان را همراه ابراهیم پاشا به دیار قزلباش<sup>۱</sup> سفر عراقین گویند ، گویا در یک تابستان هر دو عراق را سیاحت کرد و در همان سفر بغداد را فتح کرد<sup>۲</sup>

عراق در لغت « گودی » را گویند، حتی عوام الناس عراق عرب را « گود بغداد » گویند . « یا » واقع در آخر عراق از کسره قاف پیدا شده که در فن قافیه بآن حرف اطلاق گویند یعنی اصطلاح کرده اند .

الاقی - فعل مضارع نفس متکلم وحده از باب مفاعله تقدیراً مرفوع خبر مبتدا

۱ - اتباع شاه اسماعیل را بواسطه کلاه قرمزی که بر سر داشتند قزلباش گویند . مترجم

۲ - در زمان شاه طهماسب اول شاه سلیمان عثمانی به آذربایجان وهم به بغداد حمله

کرد و بغداد را گرفت ص ۳۹۵ تاریخ مفصل ایران تألیف دکتر عبدالله رازی

ص ۲۹۲ جلد سوم شرح

با مابعدش : ملاقات میکنم . اینجا یعنی دچار میشوم و مصادف میشوم .  
 من ، حرف جر متعلق به الاقی . هوا به معنای محبت و عشق است و ضمیر  
 مؤنث بر میگردد به سلمی . در بعضی نسخهها بجای «هوا» «نوا» واقع شده که به معنای  
 بعد و فراق است . در اینجا هر دو جایز است و بلکه دومی از اولی هم مناسبتر و بهتر  
 است .

ما - اسم موصول و مفعول صریح فعل الاقی . و صلة «الاقی» واقع در قافیه  
 و ضمیر راجع به ما محذوف است چون ضمیر مفعول است ، تقدیرش : ما الاقیه  
 است .

**محصول بیت -** از زمانی که سلیمی به عراق نازل «وارد» شد از محبت او  
 یا از فراقش دچار درد و رنجی میشوم که دچار میشوم . یعنی از عشق و یا از جدائی او  
 و درد و بلا ملاقات میکنم (میکشم) . دو فعل مضارع به ضرورت وزن و قافیه آمده والا  
 نسبت به فعل «حلت» مقام فعل ماضی بوده .

در معنای مصراع اول گفته شده: سلمای کوچک از آن زمان که به عراق آمده.  
 این مفسر نتوانسته است مراد شعر را آنطور که لازم است بیان کند.

الا ای ساربان محمل دوست  
 الی ركبانکم طال اشتیاقی

الا - حرف تنبیه، ای حرف ندا . ساربان : شتربان چون بین «با» و «واو»  
 تبادل و تواخی وجود دارد ساروان هم گویند . ساربان محمل ، اضافه لامیه . محمل به  
 فتح میم اول و کسر میم دوم «بار» را گویند . محمل دوست ، اضافه لامیه . الی ، حرف  
 جر متعلق به فعل «طال» . ركبان ، به ضم «را» و سکون «کاف» نام جماعتی که را کب  
 شتراند .

کم ، ضمیر مجرور متصل بر میگردد به «ساربان» به طریق تعظیم .  
 طال ، فعل ماضی مفرد غایب : دراز شد اینجا یعنی زیاد شد و بیشتر گشت .  
 اشتیاقی ، تقدیراً مرفوع فاعلش زیرا «یا» ضمیر مجرور متصل است ، تقدیراً

مجرور مضاف الیه اشتیاق به معنای آرزوست .

**محصول بیت -** ای سازوان محمل جانان، آگاه باش که نسبت به جماعت شتر سوار شما ویا به شتر سواران شما میل و محبتم زیاد شد. حاصل اینکه علاقه و محبت نسبت بآنها بیشتر گشت .

در مصراع دوم. کسی که گفته است رکبان جمع را کب است و نسبت به را کبین شما اشتیاق داشتم . این مفسر از معنای «رکبان» اطلاع نداشته . رد شمع

درونم خون شد از نا دیدن دوست  
الا تعسا لایام الفراقی

تعساً - به فتح تا و سکون عین مصدر مطلق از باب فتح به معنای هلاک شدن است اما در اصل با رو بزمین افتادن است از مصدری است که وجوباً و سماعاً فعلش محذوف است. لایام، لام حرف جر و متعلق به مصدر تعساً. ایام الفراق، اضافه لامیه و یا حرف اطلاق .

**محصول بیت -** از اینکه دوست را نمی بینم درونم خون شد : از فراق جانان دلم خون شد آگاه باش که ایام فراق هلاک شود : روزهای جدایی نابود شود حتی در دنیا اثرش باقی نماند.

کسیکه در معنای مصراع دوم گفته است: آگاه باش ایام فراق را هلاک باشد، این مفسر معنای شعر را هلاک کرده است .

خرد در زنده رود انداز می نوش  
بگلبنانگ جوانان عراقی

زنده رود - به کسر «زا» رودی است در اصفهان ، چونکه رود به معنای نهر است. انداز، فعل امر مفرد مخاطب . به گلبنانگ جوانان عراقی، با حرف مصاحبت گلبنانگ ، آواز مطبوع و بلند را گویند و عراقی . یا حرف نسبت و اضافه لامیه و بیانی .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : عقلت را به زاینده رود بینداز

و باده بخور ، یعنی به مقتضای عقل تابع مشو و باده بنوش : به اقتضای عقل رفتار مکن بلکه همراه آواز بلند و مطبوع جوانان عراقی باده نوش کن .

### بازای مطرب خوشخوان و خوشگوی

### بشعر پارسی صوت عراقی

باز - با حرف تأکید و ساز فعل امر مفرد مخاطب یعنی بنواز . بشعر فارسی ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی و مفعول غیر سربریح فعل . «باز» و صوت مفعول صریحش صوت عراقی ، اضافه بیانی و در اینجا مراد از عراق «نغمه عراق» است و یا حرف نسبت .

**محصول بیت -** ای مطرب خوشخوان و خوشگوی ، شعر فارسی را همراه نغمه

عراقی بخوان یعنی اشعار فارسی را در نغمه عراقی بخوان .

### جوانی باز میآرد بیامدم

### سماع چنگ و دست افشان ساقی

جوانی - یا حرف مصدری . باز ، ادات تأکید . بیادم ، با حرف صله . سماع ، فاعل فعل می آرد . سماع چنگ ، اضافه لامیه . مراد از سماع در این بیت آواز چنگ است .

واو ، حرف عطف ، دست افشان ، ترکیب وصفی از افشاندن : کف زدن است که کار آوازخوانهاست یعنی وقتی میخواهند دست بزنند دو کف دست را بهم میزنند . دست افشان ساقی ، اضافه لامیه .

**محصول بیت -** آواز چنگ و کف زدن ساقی ، جوانی را بخاطرم میآورد :

عشق و هوس جوانی به من میدهد .

یکی لفظ «باز» را «دگر بار» معنا کرده و مصرع دوم را : سماع چنگ و دست

تکان دادن ساقی تعبیر کرده است . و یکی دیگر گفته است : سماع چنگ و رقص کردن ساقی . این مفسرین هر دو از معنای صحیح عقب مانده اند .



می باقی بده تا مست و خوشدل  
بیاران بر فشانیم عمر باقی

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: شراب باقی را بده تا که مست  
و خوشدل باقی عمر مرا به یاران بذل کنم یعنی فدا کنم ، الحاصل نثارشان کنم .

بیا ساقی بده رطل گرانم  
سقاك الله من كأس دهاقی

رطل - به فتح یا به کسر «را» و سکون «طا» به معنای نیم من است. اما در اینجا  
مراد قدحی است که ظرفیت نیم من شراب را دارد «قدح نیم منی». رطل گران ، اضافه  
بیانی .

کأس، قدحی را گویند که در داخلش شراب باشد یعنی خالی نباشد .  
دهاق ، به کسر دال یعنی مملو: لبالب پر ، دهاق صفت كأس است .

محصول بیت - ای ساقی بیا به من قدح سنگین بده «قدح لبالب پر»، خدای  
تعالی ترا از شراب و از قدح پر از شراب و یا با قدح پر سیرابت کند.  
مفسر یکه دهاق را معرف باللام ایراد کرده و كأس را بآن اضافه کرده . نه  
معنای كأس را میدانسته و نه دهاق را .  
دهاقی ، یا حرف اطلاق است .

دمی بانیکخواهان متفق باش  
غنیمت دان امور اتفاقی

دم -- يك نفس و حداقل زمان است . با حرف مصاحبت . نیکخواه ، صفت  
مرکب از مصدر خواهیدن یعنی خواستن . نیکخواه : کسی است که خیر مردم را  
میخواهد و آن و نون ادات جمع است .

باش ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر باشیدن .

غنیمت ، مفعول اول و امور مفعول دوم فعل دان .

امور اتفاقی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

**محصول بیت -** خطاب به ساقی است که در بیت سابق ذکرش گذشت .  
میفرماید : دمی با دوستان متفق باش ، یعنی هم مشرب باش و امور اتفاقی را  
غنیمت بدان مراد : با دوستان متفق شدن را غنیمت بشمار .  
در معنای مصراع دوم گفته اند : امور اتفاقی را غنیمت بدان ، این شخص با  
معنای بیت توافق نداشته .

ربیع العمر فی مرعی حماکم  
حماک الله یا عهد التلاقی

در بعضی از نسخهها بجای «ربیع العمر» «رعینا العشب» واقع شده .  
ربیع، در این بیت اولین فصل سال است : از ربیع الازمنه<sup>۱</sup> اولینش است، که  
فصل گل و چمن و سبزی است . و لفظاً مرفوع مبتدا . ربیع العمر، اضافه بیانی .  
فی ، حرف جر متعلق به «حاصل» مقدر .  
مرعی - تقدیراً مجرور بوسیله «فی» : چرا گاه .  
حمی ، به کسر «حا» قرقگاه است یعنی محلی که قرق و ممنوع از غیر باشد ،  
تقدیراً مجرور و مضاف الیه . کم، ضمیر و اضافه لامیه و برمیگردد به جانان به طریق  
تعظیم و جارو مجرور از لحاظ اعراب محال مرفوع خبر مبتدا .  
حماک - حما ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب و کاف ضمیر منصوب متصل مفعول  
صریحش و الله، اسم جلاله فاعلش، و جمله فعلیه . محلی از اعراب ندارد : جمله دعائیه  
یا حرف ندا . عهد، اینجا به معنای زمان است و مضاف بر تلاقی و منصوب است به مناسبت  
«یا» .

تلاقی، مصدر از باب تفاعل و کسره قاف برای صیانت «یا» است .

**محصول بیت -** بهار عمر یعنی زمان طراوت و تازگی عمر در چراگاه قرقگاه  
شماست . یعنی دوران شادی و صفای عمر در چراگاه وصال شماست . مراد بهار عمر مان  
زمانی است که به وصال شما برسیم، یا زمان تلاقی یعنی ای زمان وصال حق تعالی .

۱ - ربیع الازمنه : یکی از فصول سال و ربیع الاول و ربیع الاخر . مترجم

ترا از آفات و بلیات حفظ کند.

مقصود : زمانی از عمرمان لذت میبریم و خوش وقتیم که بوصول برسیم .  
خلاصه شادی و صفای عمر ما فقط زمانی است که در وصال تو بگذرد .  
پس ای وصال جانان خداوند ترا از زوال نگهدارد .

اما اگر روی نسخه رعینا العشب معنا شود : رعینا ، فعل ماضی متکلم مع الغیر  
از باب فتح یعنی چریدیم . عشب : تر و تازه است و مفعول صریح فعل «رعینا» و  
ما بعدش مفعول غیر صریح فعل مذکور .

**محصول بیت -** در چراگاه قر قگاه شما ، چمن و سبزی تر و تازه چریدیم .  
یعنی در چمن وصال شما صفاهای تازه تر از تازه دیدیم . «خوشیها کردیم»  
در بیت صنعت التفات وجود دارد .

### مضت فرص الوصال و ما شعرنا

### وانی الآن فی عین الفراقی

مضت - فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه از باب ضرب . فرص ، به ضم «فا» و فتح  
«را» جمع فرصت . فرص الوصال ، اضافه لامیه . واو ، حرف حال . وما ، حرف نفی  
شعرنا ، به فتح شین و عین ، فعل ماضی متکلم مع الغیر از باب فتح ، و ما شعرنا :  
یعنی در حالیکه ندانستیم واو ، حرف ابتدا .

انی ، ان ، از حروف مشبیه بالفعل و یا ضمیر متکلم و حده محلاً منصوب اسمش  
الان ، زمان حاضر را گویند که معرفه واقع شده ظرف غیر متمکن است و الف و لامش  
برای تعریف نیست بلکه وضعش هم منظور است .

فی ، حرف جر متعلق به کائن مقدر . عین ، مجرور است بواسطه فی . عین الفراق ،  
اضافه لامیه و یا حرف اطلاق . و جمله ظرفیه خبر ان . وان با اسم و خبرش از اعراب  
محلّی ندارد جمله مستأنفه .

**محصول بیت -** فرصتهای وصال گذشت در حالیکه قدرش را ندانستیم ، و  
من الان در عین فراقم ، یعنی از اینکه قدر زمان وصال را ندانستم الان به فراق

مبتلا شده ام .

عروس بس خوشی ای دختر رز  
ولی گه گه سزاوار طلاق

درا کثر نسخ «عروسی» بایا خطاب مینویسد، اما ما این نسخه را اختیار کردیم. عروس بس خوشی، اضافه بیانی ویا ضمیر خطاب. سزاوار طلاق، از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد، ویا ضمیر خطاب است. مراد از جمله سزاوار طلاق، یعنی گاه گاه که از شراب خوردن خود داری میشود مثلاً در ایام ماه رمضان و بعضی ایام شریف دیگر.

**محصل بیت** - ای دختر رز خیلی عروس قشنگی اما گاه گاه شایسته جدائی و طلاق یعنی گاهی وضع اقتضا میکند که از خوردن خود داری شود: با همه زیبائیت گاهی شایسته این هستی که خورده نشوی. این کلام ادعائی است در حقیقت بآن میارزد که هرگز خورده نشود.

مسیحای مجرد را برآزد  
که با خورشید سازدهم و ثاقی

مسیحا و مسیح - به زبان سریانی اسم شریف حضرت عیسا است. مجرد، صفت مسیحا است. مسیحای مجرد، اضافه بیانی و «را» حرف صله. حضرت عیسا را با صفت تجرید وصف میکنند زیرا تا اهل نکرده بود و از مال دنیا به هیچ چیز مالک نبوده حتی زمانیکه به فلك عروج کرد غیر از يك سوزن هیچ چیز همراهش نبود. یعنی فقط يك سوزن با خود برداشت که کهنه پاره های خود را وصله کند حتی گویند به سبب تعلق بآن سوزن در چرخ چهارم توقف کرد، والا چون حضرت محمد به عرش عروج میکرد. نجاتی میفرماید که:

بیت - سوزن دلدوز غمز کدر بکا حائل اولان

یوخسه ایلردم تجرد قصدینی عیسا کبی

ترجمه بیت ترکی: غمزوات چون سوزن دلدوزی است که مانع میشود، و گر نه

چون عیسا قصد مجرد میگردم .

برازد - به فتح با و یا بضم آن فعل مضارع مفرد غایب : می زبید . که ، حرف بیانی . با حرف مصاحبت . سازد : بکند . وثاق : به کسر واو قصر را گویند یعنی کوشک و یا حرف مصدری .

**محصول بیت - عیسی مجرد را شایسته است که با خورشید هم و ثاق گردد**  
یعنی هم منزل شود . مراد : برای هم وثاقتی با جانان باید چون عیسا از آرزوی طبع و هوای نفس پاک و مجرد شد . والاهر ناپاک شایسته وصالش نیست . و اینکه میفرماید :  
با خورشید هم منزل گردد ، زیرا عیسی هم چون خورشید در چرخ چهارم است .

### نہانی الشیب من وصل العذاری سوی تقبیل وجه و اعتناقی

نہانی - نہی ، فعل ماضی مفرد غایب : نہی کرد و نون حرف وقایہ و یا ضمیر منصوب متصل . الشیب ، لفظاً مرفوع فاعلش . شیب ، به فتح شین و سکون یا به معنای «پیری» است . من ، حرف جر متعلق به «نہی» . وصل العذاری ، اضافه لامیہ . عذاری ، به فتح و کسر «را» جمع عذراست پسر نوری (پسر با کرہ و پاک و چشم و گوش بسته) سوی : اگر به معنای «غیر» باشد سین ، چه مکسور و چه مضموم آخرش الف مقصورہ است : الیسوی و السوی . اما اگر سین مفتوح باشد با الف ممدودہ است : السواء : العدل . سوی تقبیل ، اضافه لامیہ . تقبیل وجه ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . واو ، حرف عطف . اعتناق ، مصدر از باب افتعال یعنی دست انداختن در گردن کسی و آغوش کشیدن : تعانق و همچنین معانقہ ہم گویند ، معطوف است به تقبیل و یا حرف اطلاق .

**محصول بیت - پیری مرا از بوسیدن روی پسران نوری و پاک و معصوم باز**  
داشته و همچنین مانع از آنست کہ دست در گردنشان بیندازم و بکنارم بکشمشان .  
خلاصہ پیری مرا از بوس و کنار و از کارهای دیگر نہی کرده است .

## دموعی بعد کم لاتحقروها

## فکم بحر جمعن من السواقی

دموع - جمع دمع : اشک چشم ، تقدیراً مرفوع مبتدا . بعد ، متعلق به کائن مقدر و خبر مبتدا . کم ، به ضم «کاف» ضمیر مجرور متصل برمیگردد به جانان به طریق تعظیم .

لا، ادات نهی . تحقرو، با «لا» منهی و علامت جزم سقوط نون جمع است ، خلاصه لاتحقرو فعل نهی جمع مخاطب از باب ضرب، تحقیر: کوچک و حقیر اعتبار کردن است .

ها، ضمیر منصوب متصل، راجع به «دموع» و جمله فعلیه و جواب شرط محذوف است . فکم ، فا حرف تعلیل و کم خبریه محلا مرفوع مبتدا . بحر ، لفظاً مجرور ممیزش .

جمعن ، فعل ماضی جمع مؤنث غایبه مبنی المفعول : مجتمع شد . من ، حرف جر متعلق به فعل «جمعن» . سواقی ، جمع ساقیه : نهر کوچکی است یا چشمه کوچک .

**محمول بیت -** اشکهای چشم من دنبال شماست ، پس آنبا را کوچک و حقیر شمارید . یعنی بی ارزش نوزئی اعتبار نکنید . زیرا چه بسا دریاها که از چشمه های کوچک تشکیل میشود مراد : اشک چشم مرا بی ارزش و کوچک شمارید زیرا قطره قطره جمع گردد و آننگهی دریا شود .

## وصال دوستان روزی مانیت

## بگو حافظ غزلهای عراقی

اضافه های واقع در مصراع اول همگی لامیه است . روزی ، اینجا به معنای رزق و نصیب است مراد از عراقی حضرت شیخ ابراهیم عراقی است که اشعارش به سوزناکی مشهور است .

محصول بیت - وصال دوستان نصیب ما نمیشود، پس ای حافظ غزلهای سوزناکی چون غزلهای عراقی بگو که دوستان نسبت به تو تمایلی پیدا کنند تا وصال میسر گردد. و جایز است گفته شود: ای حافظ غزلهای عراقی را بخوان، یعنی آواز بخوان و غزلهای عراقی را به نغمه در آر.

از قرار معلوم نظم فارسی این غزل به صورت بحر هزج مسدس محذوف است و اما نظم عربی به شکل بحر وافر که بعضی از اجزایش سالم و بعضی دیگر معصوب و برخی هم مقطوف است.

در مخلص بیت در معنای مصراع دوم مفسری گفته است: ای حافظ غزلهایی در وصف فراق بگو چون این نوع غزل مناسب حال توست. این گوینده غلط کرده است.

وله ایضاً

ار بحر مجنت : مفاعیلن فعلاّن مفاعیلن فعلاّن

## فزل پانصد و بیست و سوم

کتبت قصة شوقی و مدمعی باکی

بیاکه بی تو بجان آمدم ز غمناکی

کتبت - فعل ماضی متکلم و حده و تا فاعلش . وقصه ، به کسر قاف لفظاً منصوب مفعولش . قصة شوقی ، قصة مضاف به شوقی . شوقی مضاف به یای متکلم . واو ، حرف حال مدمع ، به فتح دویم اسم مکان از دمع یعنی محل اشک چشم : موضع الدمع خلاصه مراد چشم است و مضاف به ضمیر متکلم و تقدیراً مرفوع و مبتدا . و باکی ، اسم فاعل از یکی یکی : گریان تقدیراً مرفوع خبر مبتدا .

**محصول بیت -** قصة اشتیاق خود را برای جانان نوشتم ، آن قصه عبارت است از مضمون مصراع دوم : بیا که بی تو بجان آمدم ز غمناکی . یعنی از فراقت بجان آمدم : از جان سیر شدم .

بسا که گفته ام از شوق باد و دیده خویش

ایا منازل سلمی فاین سلماکی

بسا - به فتح بای عربی : بسیار . با دو ، با حرف صله . دیده خویش ، اضافه لامیه . ایا ، حرف ندا . منازل چون مساجد منتهای جموع لفظاً منصوب و منادای مضاف .

سلمی ، تقدیراً مجرور مضاف الیه . فاین ، این «فا» را فای زایده گویند ، هر وقت که خبر مبتدا متضمن معنای شرطی باشد این «فا» به خبر داخل میشود ، پس در

ص ۳۴۶ جلد سوم شرح



این بیت «این» خبر و سلمی ، تقدیراً مرفوع مبتدای مؤخر و روی قاعده عربیت مضاف شده به ضمیر خطاب که راجع است به منازل ، و «یا» متولد از کسره کاف (ضمیر) حرف اطلاق است .

**محصول بیت -** از شدت شوق و اشتیاق به دوچشم خیلی گفتم : که ای منزلهای سلمی کجاست سلمی شما ، یعنی خطاب به دو چشم که منازل سلمی است کردم و گفتم چطور شد سلمی شما ؟ حاصل : آن جانانی که هر دم در شما (درچشمانم) قرار میگرفت و شما جایگاهش بودید چطور شد .

خواجه به کنایه ازفراق جانان شکایت میکند .

ضمیر راجع به منازل ، به اعتبار کل جمع مؤنث ، ضمیر مؤنث است .

### عجیب واقعه و غریب حادثه ایست

### انا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی

واقعه - یا حرف وحدت . حادثه ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل : انا ، ضمیر مرفوع منقصل محلامرفوع مبتدا . اصطبرت ، فعل ماضی متکلم وحده از باب افتعال دراصل «اصتبرت» بوده چون «صاد» از حروف مستعلیه میباشد لذا «تا» به «طا» مبدل شده است چنانکه در کتب صرفی نوشته شده .

جمله فعلیه از لحاظ اعراب محلامرفوع خبر مبتدا . قتیل بر وزن فعیل به معنی مفعول لفظاً منصوب حال از برای فاعل فعل اصطبرت ، واو ، حرف حال .

قاتلی ، تقدیراً مرفوع مبتدا و اضافه شده به یای متکلم : اضافه لفظیه است : قاتل من . شاکی ، اسم فاعل از شکایشکی یعنی از ناقص واوی باب نصره : شکایت کننده تقدیراً مرفوع خبر مبتدا .

**محصول بیت -** واقعه عجیب و غریبی است ، من که مقتولم صبر میکنم و اما آنکه قاتل است شکایت دارد . مراد با اینکه من بقتل رسیدام صابرم ولی قاتلم شاکی است پس در واقع جای تعجب و استغراب است .

کرا رسد که کند عیب دامن پاکت  
که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی

کرا رسد - لایق و شایسته کیست . که ، حرف بیان . عیب دامن ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . دامن پاکت ، اضافه بیانیه . که حرف تعلیل . همچو ، ادات تشبیه . که ، حرف رابط صفت . برگ گل ، اضافه لامیه . چکد ، فعل مضارع مفرد غایب : میچکد . پاکی ، یا ضمیر خطاب .

**محصول بیت -** که جرئت میکند که دامن پاکت را لکه دار کند: که میتواند؟ به طریق استفهام انکاری.

زیرا تو چون برگ گلی که بر رویش قطره میچکد پاکی، یعنی تو مانند برگ گلی که بر رویش قطره شبنم مینشیند پاک هستی.

زخاک پای تو داد آب روی لاله و گل  
چو کلمک صنع قلم زد بر آبی و خاکی

خاک پای تو - هر دو اضافه لامیه . آب روی لاله ، مفعول صریح فعل «داد» و زخاک پای تو، مفعول غیر صریحش . کلمک صنع، اضافه لامیه مجازاً و مبتدا، رقم زد، خبر مبتدا آبی و خاکی، یاها تنکیر است.

**محصول بیت -** وقتی قلم صنع بر آب و خاک رقم زد، یعنی عناصر اربعه را نقوش عجیب و غریب زد، به لاله و گل آب روی را از خاک پای توداد.

مقصود: قلم صنع عناصر اربعه را که با نقشهای عجیب منقش کرد، و به هر یک از مخلوقات نوعی شکل داد، رونق و لطافت گل و لاله را از خاک پای تو داد.

صبا عبیر فشان گشت ساقیا برخیز  
وهات شمسه کرم مطیب زاکی

صبا - مبتدا . عبیر فشان گشت ، خبر مبتدا ، ساقیا برخیز ، مرهون مصرع دوم . واو، حرف عطف . هات ، به کسر «تا» اسم فعل یعنی بیاور . شمسه کرم ، اضافه لامیه و مفعول هات ، و مراد از شمسه کرم شراب است . مطیب، اسم مفعول از باب

تفعیل لفظاً مجرور و وصفت کرم، اما قیاس این بوده که صفت «شمسه» باشد. زا کی، اسم فاعل به معنای پاک و صفت بعد الصفت کرم، و «یا» مبدل از تنوین است چون حالت وقف.

**محصول بیت - صبا عبیر افشان گشت یعنی فصل بهار است، ای ساقی برخیز و باز شمسۀ خوش بوی و پاک رز را بیار، حاصل: بهار رسید باده بیار.**  
در معنای مصراع دوم: باز بیاور از انگوری که پاک است و خوش بو و آفتاب دیده این مفسر از معنای «شمسۀ کرم» اطلاع نداشته. رد سروری

**دع التکاسل تغنم فقد جری مثل**

**که زاد راه روان چستیت و چالاکی**

دع - به فتح دال اسم فعل است یعنی ترک کن. تکاسل، از باب تفاعل مصدر است به معنای کاهلی. تغنم، از باب علم فعل مضارع مفرد مخاطب در جواب امر مجزوم شده است یعنی غنیمت بدست بیار. فقد، فا حرف تعلیل قد، حرف تحقیق.

جری، فعل ماضی مفرد مذکر غایب: جاری شد، مثل، لفظاً مرفوع فاعلش «فاعل جری». که، حرف بیان. زاد راه روان، اضافه لامیه و مبتدا و چستیت، خبرش. چستی: چابکی و چالاکی، تفسیر عطف است و یاها حرف مصدری.

**محصول بیت - تکاسل را ترک کن: اہمال را ترک کن و در کار خود چالاک باش که مغتنم باشی یعنی غنیمت یابی، زیرا مثلی جاری و مشہور شده است کہ زاد و سرمایہ عاشقان در طریق عشق چستی و چابکی است.**

حاصل: باید اہمال را ترک کنی و در طریق عشق چست و چالاک باشی کہ بہ مرادت بررسی.

**اثر نمائد زمن بی شمایت آری**

**اری مائثر محیای من محیای**

شمایل - جمع شمال به معنای خلق و خوی است. آری به معنای بلی و نعم و مرہون مصراع دوم اری، فعل مضارع متکلم و حده از افعال قلوب یعنی می بینم در

اینجا میدانم .

مأثر، جمع مأثره ، مصدر میمی به معنای مکرمت یعنی نیکی‌ها و خوبیها ،  
ومفعول اول فعل «اری» محیا، به فتح میم یعنی حیات ، تقدیراً مجرور و مضاف الیه .  
یای متکلم ، محلاً مجرور مضاف الیه محیا . من محیا ، جار مع المجرور از  
اعراب محلاً منصوب ومفعول دوم فعل «اری» .

محیا، به ضم میم وفتح حا ویای مشدد به معنای «رو» است . و کاف مکسور محلاً  
مجرور مضاف الیه محیا ویا حرف اطلاق، چون خطاب به محبوسه است کاف «ضمیر»  
مکسور شده .

**محمول بیت -** ای جانان بدون شمایلت (در دوری رویت) از وجودم اثری  
نماند بلی مکارم و مفاخر زندگی خودم را از روی تو می بینم و میدانم . مراد سبب  
حیات من دیدن روی تست .

در معنای مصراع دوم یکی گفته است : محیا به معنای «رو» است و کاف خطاب  
آخرش به خاطر یای اشباع مکسور شده است این مفسر از معنای دور آگاه نبوده زیرا  
وجود «یا» به کسر موقوف است پس اگر کسر موقوف به یا باشد دور لازم میاید .

**زوصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند**

**که چون صفات الهی و رای ادراکی**

**محمول بیت -** حافظ از وصف حسن تو چگونه نطق زند: چگونه میتواند  
حسن ترا وصف کند یعنی نمیتواند وصفش کند، به طریق استفهام انکاری . زیرا چون  
صفات الهی به ادراک نمی گنجی . حاصل : از دایره عقل و ادراک خارجی . پس وصف  
زیبائی تو از روی عقل غیر ممکن است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

## فزل پانصد و بیست و چهارم

یا مبسما یحاکی در جا من اللالی  
یارب چه درخور آمد گردت خط هلالی

یا - حرف ندا . مبسما، منادای نکره . مبسم به فتح میم و سکون با و کسر سین، دهان را گویند در اصل اسم مکان است : جای تبسم .

یحاکی ، فعل مضارع مفرد مذکر غایب از باب مفاعله به معنای «یشابه» یعنی شبیه است. فاعلش ضمیر مستتر در تحت فعل راجع به مبسم . درجاً ، مفعول صریح و من اللالی مفعول غیر صریح فعل مذکور (یحاکی) و جایز است «من اللالی» به یک سفت محذوف متعلق باشد و تقدیرش: درجاً مملواً من اللالی، باشد.

درج : حقه جواهر را گویند حقه مخصوص نگهداری جواهر، لالی ، جمع لؤلؤ به معنای مروارید است .

یارب ، لفظ مشترك است ما بین «یاالله» و «عجب» و به هر دو معنا بکار میرود و در این بیت به هر دو احتمال دارد . درخور : لایق . گردت : گرد یعنی اطراف و ضمیر خطاب به مبسم راجع است .

خط ، فاعل «آمد» . خط هلالی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

**محصول بیت** - ای دهان شبیه به درج مملو از مروارید، عجباً چه زیباست در

اطرافت خط هلالی . از بر ازندگی سبیل جانان بر بالای لبش تعجب میکند .

حاصل : سبیل جانان را به هلال تشبیه میکند .

ص ۳۶۸ جلد سوم شرح .

کسیکه یا مبسما یحا کی را یا مبسما بحالی کرده و در معنایش گفته است :  
 ای کسیکه در جی از مرواریدها را بحال من میخندانی . عجب وجود شریف  
 مستخرجی بوده .  
 رد سروری

### حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبه تا خود چه نقش بازد این صورت خیالی

حالی و حالیا : اکنون یا حالا ، به معنای حال حاضر هم بکار میبرند . خیال  
 وصلت ، مصدر به مفعولش اضافه شده و به معنای تخیل میباشد تا ضمیر و خطاب به  
 جانان . فاعل «میدهد» ضمیر تحت فعل که راجع است به خیال . و فریب مفعولش .  
 تا ، اینجا به معنای عجب است . چه نقش بازد یعنی چه نقش نشان دهد و چه  
 شکل اظهار نماید . این صورت خیالی ، اضافه بیانی و اشاره بخيال وصل و یا حرف  
 نسبت .

**محمول بیت -** خطاب به جانان میفرماید : حالا تخیل وصلت خوش فریبه  
 میدهد یعنی خوب گولم میزند . عجب این صورت خیالی چه نقشی بازی خواهد کرد  
 و چه حالی نشان خواهد داد . مراد : در حال حاضر با گول زدن خیال وصلت آرامشی  
 داریم و تسلی پیدا میکنیم ، عجب عاقبتش بکجا خواهد رسید و چگونه خواهد بود .

دل رفت و دیده خون شد آن خست و جان زبون شد

### فی العشق معجبات یأتین بالتوالی

خست - فعل ماضی مفرد غایب : مجروح شد . این فعل بین لازم و متعدی مشترك  
 است ، و در این بیت لازم است . معجبات ، لفظ امر فوع مبتدای مؤخر . فی العشق ، خبر  
 مقدم و جمله اسمیه از اعراب محلی ندارد جمله تعلیلیه .

معجب ، اسم فاعل از باب افعال : اعجاب آوریا اعجاب انگیز و در عین حال  
 دلپسند .

در بعضی از نسخهها بجای معجبات «موتقات» واقع شده ، جمع موبق از باب  
 افعال به معنای مهلك است .

یأتین ، فعل مضارع جمع مؤنث غایبہ از اتی یأتی از باب ضرب یعنی میایند و نون ضمیر برمیگردد به معجیات . بالتوالی ، با حرف جر متعلق به فعل یأتین .  
توالی ، مصدر از باب تفاعل برای حفظ «یا» لام مکسور شده است .

**محصول بیت -** در راه عشق جانان ، دل رفت و چشم خون شد و تن مجروح گشت و جان خوار و زبون شد ، زیرا در طریق عشق عجایب زیادی است که دنبال هم میایند . مراد : در عالم عشق و محبت ، عاشق انواع بلاها و مصائب گوناگون می بیند .

**دل خون شدم زدستش و زیاد چشم مستش  
او ذیت بالرزایا ما للهوی و مالی**

دل خون شدم زدستش - میم ضمیر در معنا به دل مربوط است ، تقدیرش : دلم خون شد . اوذیت ، فعل ماضی متکلم و حده مبنی للمفعول از باب افعال ، مصدرش ایذا میابد : اذیت شدم .

بالرزایا ، با حرف جر متعلق به فعل اوذیت . رزایا ، جمع رزیه به معنای نصیبت است . ما ، اسم تعجب و یا اسم استفهام . للهوی ، لام به معنای بای صله و متعلق به حاصل مقدر وهوی : محبت است . ماللهوی ، یعنی به محبت چه رسید .  
واو ، حرف عطف و ما ، مانند سابق و جار مع المجرور باز متعلق به حاصل .

**محصول بیت -** از دست جانان و از ناز چشم مستش دلم خون شد . پس مصائبی که بر من رسیده سبب اذیتم شده است : از مصائب رنج بردم . در این صورت باید گفت به محبت چه رسیده و من چه حالی پیدا کرده ام که از شدت محبت این چنین مشقت میکشم و گرفتار بلا شده ام . مراد : خیلی عجیب است که محبت سبب بلاها و مصائب شده است .

**خوی تو گر نگرده هرگز دگر نگرده  
عاشق درین جوانب عارف درین حوالی**

دگر نگرده ، مرهون مصراع دوم . نگرده اولی عبارت است از تغییر .

**محصول بیت -** اگر خوی تو نگردد یعنی اگر خلقت ملایم و آرام نشود ، هرگز عاشق درین جوانب و عارف در این اطراف نمیگردد. یعنی تا تو نسبت به عاشق و عارف ملایم نباشی و روی خوش و خندان نشان ندهی ، آنها هرگز اطراف کویت قدم نمیگذارند و حتی بر سر کویت هم نمی آیند.

یار اکبا تبری عن موثقی و هادی  
ان تلق اهل نجد کلم بحسب حالی

تبری - فعل مضارع مفرد مخاطب از باب تفعیل، در اصل «تبری» بوده یکی از دو «تا» حذف شده است فاعلش ضمیر مستتر در تحت فعل که بر میگردد به را کب . و جمله فعلیه صفت را کب است. جایز است فعل تبری ماضی مفرد غایب محسوب شود و جمله فعلیه صفت را کب باشد ، فتأمل.

عن ، حرف جر متعلق به فعل «تبری» . موثقی ، مصدر میمی به معنای وثاق : عهد . با اضافه شدن به یای متکلم اعرابش تقدیری شده است .

واو ، حرف عطف، و هادی معطوف به موثقی و اعرابش باز هم تقدیری است . هادی ، اسم فاعل به معنای پیشوا و رهنما . ان ، حرف شرط .

تلق ، فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی ملاقات میکنی ، در اصل تلقی بود حذف «یا» علامت جزم است. اهل نجد ، اضافه لامیه و مفعول فعل «تلق» . نجد ، نام محلی است مابین مکه و بصره حاجیان بصره ناچارند از آنجا عبور کنند.

کلم ، فعل امر مفرد مخاطب از باب تفعیل یعنی تکلم کن : حرف بزن . بحسب ، با حرف صله . حسب ، به فتح جا و سکون سین به معنای اندازه و مقدار است و مفعول غیر صریح فعل «کلم» حسب حالی ، اضافه لامیه و به سبب اضافه شدن به یای متکلم اعرابش تقدیری شده است.

**محصول بیت -** ای را کبی که از عهد و هادی من اعراض کردی یا اعراض میکنی ، اگر اهل نجد را ملاقات کردی حسب حال مرا به آنها بگو .

خواجه شهر خود را به دیار نجد تشبیه میکند و به اسلوب عرب تکلم میفرماید.



**دلبر بعشقبازی خونم حلال دانست  
فتوی عشق چونست ای زمره موالی**

زمره - به معنای گروه و دسته است.

**محمصول بیت -** دلبر به سبب عشقبازی که من میکنم خونم را حلال دانست ، ای زمره موالی فتوی عشق چگونه است ؟ : آیا خونم به جانان حلال است . حاصل مطلب اگر مرا بکشد آیادیت باو تعلق میگیرد و یا قصاص میشود، جواب این را بمن بدهید و ثواب کنید.

**العین ما تنامت شوقا لاهل نجد  
والقلب ذاب و جدا فی دائه العضالی**

العین - لفظاً مرفوع مبتدا . ما ، حرف نفی . تنامت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه : نخواید . جمله فعلیه از اعراب محلاً مرفوع خبر مبتدا . شوقاً ، مفعول له فعل منفی . لاهل نجد ، لام حرف جر متعلق به شوق و اضافه لامیه والقلب ، لفظاً مرفوع مبتدا .

ذاب ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب : آب شد . و جدا ، لفظاً منصوب تمیز از فاعل ذاب جمله فعلیه از اعراب محلاً مرفوع خبر مبتدا .  
فی دائه ، جارمع المجرور متعلق به فعل ذاب . داء : درد و الم را گویند و ضمیرش بر میگردد به قلب .

عضال ، به ضم عین در لغت به معنای عقده تا گشودنی است اما استعمالش به معنای مشقت مشهور است حتی به درد بی درمان داء عضال گویند ، یا واقع در آخر عضال حرف اطلاق است .

**محمصول بیت -** از شدت اشتیاق به اهل نجد یعنی به شهر شیراز چشمم بخواب نرفت ، و از بس غم و غصه دردی درمان و درد علاج ناپذیر عشق و محبت را خوردم دلم هم آب شد ، یعنی دلم را غم و درد گرفته است .

حاصل . همانطور که از شور و اشتیاق شهرمان شیراز چشمم بی خواب مانده یعنی هرگز بخواب نمی رود ، قلبم هم از شدت درد و غم در حال آب شدن است .

لله ذات رمل كان الحبيب فيها  
طار العقول طراً من نظرة الغزالي

لله - جار و مجرور ، خبر مقدم . ذات رمل ، مبتدای مؤخر . ذات رمل بین  
مدینه و نجد اسم يك تپه شنی است . این قبیل جملهها در مقام مدح بکار میرود مثل  
جمله : لله در قایل .

الحبيب ، اسم كان . وفيها ، جار بامجرور خبرش و صفت جمله : ذات رمل  
طار ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب و العقول فاعلش ، طراً حال عقول  
من نظرة الغزالي ، جار و مجرور متعلق به فعل طاره . نظرة الغزال ، اضافه  
لامیه و یا آخرش حرف اطلاق است .  
مصراع دوم در مقام تحلیل مدح واقع شده .

**محصول بیت -** آن ذات رمل (تپه شنی) که حبيب در آنجاست مال خداوند  
است : منظور عین عنایت خداوند است ، زیرا همه عقلاً بايك نگاه غزال پریده است  
یعنی بايك نظر ، عقلاً را دیوانه کرد .

مراد از ذات رمل ، شهر خود شاعر است . و مقصود از عقول ، عقل عاشق است و مرا -  
از غزال ، جانانش میباشد . چونکه زیبا یان را به آهو تشبیه کرده اند و این نوع تشبیه  
معمول است خصوصاً که آهو بچه غزال است .

گر عاقلی و زیرک از چار چیز مگذر  
امن و شرابی غش معشوق و جای خالی

**محصول بیت -** اگر عاقل و زیرکی از چهار چیز مگذر : جای امن ، شراب صاف  
و معشوق و گوشه خالی که اغیار مزاحم نشوند . خلاصه اگر عاقلی از این چهار چیز  
جدا مشو .

می ده که گر چه گشتم نامه سیاه عالم

نومید کی توان بود از لطف لایزالی

نامه سیاه و سیاه نامه ، مجرم و گناهکار را گویند .

**محصول بیت -** ای ساقی بادہ بدہ ، اگر چہ رسوا و گناہکار عالم شدہ ام ،  
 امامگر میشود از لطف ازلی خداوند ناامید شد . یعنی ہر چند مجرم و گناہکار ہستم  
 اما از لطف خداوند قطع امید نمیکنم .

**ساقی بیار جامی وز خلوتم برون کن  
 تا در بدر بگردم قلاش ولا ابالی**

**محصول بیت -** ای ساقی قدحی بیار و از خلوت بیرونم کن : مرا از خلوت  
 بکش بیرون تا کہ چون گدایان در بدر قلاش ولا ابالی بگردم . قلاش : مفلس را گویند  
 ولا ابالی بہ شخص بی قید و بی پروا گویند . مراد : مستم کن تا کہ دنیا را مست و  
 بی پروا تماشا کنم .

**چون نیست نقش دوران بر هیچ حال ثابت  
 حافظ مکن شکایت تا می خوریم حالی**

**محصول بیت -** چون نقش دوران ہر گز بر یک حال ثابت نیست ، پس ای  
 حافظ از دور گردون و نقش دوران شکایت مکن ، تا کہ فعلاً بادہ بنوشیم و روزگار  
 را با فراغت بگذرانیم . مراد : چون وضع و گردش روزگار بر یک منوال نیست ،  
 پس نہ از مساعدت خوشنود باش ونہ از کجروی اش غمگین شو .

**صافیت جام خاطر در دور آصف عہد  
 قم فاسقنی رحیقاً اصفی من الزلالی**

صافیت - خبر مقدم ، جام خاطر اضافہ بیانہ و مبتدای مؤخر . دور آصف  
 عہد ، ہر دو اضافہ لامیہ .

قم - فعل امر مفرد مخاطب از قام یقوم : برخیز . فا ، حرف عطف . اسقنی ،  
 فعل امر مفرد مخاطب از سقی یسقی : سیرابم کن «بمن بخوران» . رحیقاً ، مفعول  
 فعل اسقنی و نون حرف وقایہ و یا ضمیر متکلم .

اصفی ، اسم تفضیل از صفا یصفوی یعنی صافتر . من الزلال ، جارو مجرور متعلق  
 بہ اصفی . زلال : آب گوارا

**محصول بیت -** در دوران وزیر اعظم زمانه جام خاطر و پیاله قلبمان صاف و پاک است : در ایام پر سعادت و زارتش، از گردش روزگار و از تبدلات زمانه هیچگونه کدورت خاطر نداریم ، پس ای ساقی برخیز و با بادهای صافتر از آب زلال سیرابم کن که در عهدش عشرت کنیم .

رحیق : شراب جنت را گویند . زلالی ، یا آخرش حرف اطلاق است .

**الملك قدیباهی من وجده وجده**

**یارب که جاودان باد این قدر و این معالی**

الملك - مبتدا ، قدیباهی جمله فعلیه محلاً مرفوع خبر مبتدا .

یباهی ، فعل مضارع از باب مفاعله به معنای مباحات و مفاخرت . من وجده ، متعلق به فعل یباهی ، وجد ، در این بیت : اشتیاق و آرزو و محبت است .

واو ، حرف عطف ، جد ، به معنای طالع و بخت است . معالی ، جمع علا : رفعت مقام و شرف .

**محصول بیت -** مملکت به محبت و طالع و دولت وزیر فخر میکند ، یارب این مقامها و این شرفها و این منزلتها جاودان بماند .

یعنی وجودش در دنیا از رفعت و شرف ابداً منقک نگردد .

**مسند فروز دولت کان شکوه و هیبت**

**برهان ملک و ملت بو نصر بو المعالی**

مسند فروز - ترکیب وصفی . مسند فروز دولت ، اضافه اسم فاعل به مفعولش کان شکوه ، اضافه لامیه . برهان ملک ، اضافه لامیه .

بو نصر بو المعالی ، تقدیرش بو نصر بن بو المعالی است یعنی ابو نصر پسر ابو المعالی .

**محصول بیت -** وزیریکه ذکرش گذشت مسند فروز دولت است یعنی صیب روشنی و شکوه دولت است و شخصاً معدن شکوه و هیبت میباشد آنکه واقعاً

برقراری سلطنت و ملت است ابوتصر پسر ابوالمعالی است خلاصه وزیری است که  
او صاف مذکور در او جمع شده و با این القاب معروف است .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

## غزل پانصد و بیست و پنجم

سلام الله ما کر اللیالی  
و جاوبت المثنائی و المثالی

سلام - لفظاً مرفوع مبتدا. لفظ «جلاله» مجرور ومضاف الیه. ما، حرف دوام. کر، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب نصر، ما کر : مادام که. لیالی: جمع لیل تقدیراً مرفوع و فاعل فعل کر. واو، حرف عطف. جاوبت، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبہ از باب مفاعله ومعطوف به فعل «کر».

مجاوبه، به معنای محاورت است یعنی محاورت بین الاثنین مقصود جواب گوئی دوتفررا به یکدیگر مجاوبه گویند.

مثنائی، جمع مثنی است، به معنای ساز، دوسیمه است چون طنبور مثالی، دراصل مثالت بوده تالی مثله به یا تبدیل شده مفردش مثلت بوده: ساز سه سیمه اینهم به شکل طنبورهای بزرگ است.

سلام اسم است به معنای تسلیم چون کلام که اسم و به معنای تکلم است. **محصول بیت** - این بیت مرهون بیت آتی است.

مادامکه شبها دنبال هم میایند و مادامکه سازها (سازهاییکه دو سیم و سه سیم دارند) با هم جوابگوئی میکنند یعنی صدا و آواز میدهند سلام وسلامت خدا.

علی وادی الاراک ومن علیها  
و دار با للوی فوق الرمالی

وادی الاراک - اضافه لامیه. وادی، دره است و اراک<sup>۱</sup>، درخت مسواک را

۱- اراک شجر ذوشوک طویل الساق، کثیر الورق والاعصان خوار العود، تتخذ منه المساویک المنجد.

ص ۳۰۳ جلد سوم شرح

گویند پس وادی الاراک یعنی دره درخت مسواک. وادی الاراک، نام دره مشہوری است.  
 جارمع المجرور، متعلق بہ فعل کان، ویا بہ اسم «کائن» از لحاظ اعراب محلاً  
 مرفوع خبر مبتدا. واو، حرف عطف.

من، اسم موصول بہ ذات ذوی العقول دلالت میکند.

علیہا، معطوف بہ وادی و متعلق بہ «حصل» کہ مقدر است و جملہ فعلیہ صلہ.  
 ودار، واو حرف عطف، دار، بہ معنای خانہ است. باللوی، با حرف ظرف.  
 لوی، بہ کسر «لام» وفتح «واو» اسباب و آلتی است کہ برای جمع کردن شن بکار  
 میرود و نوکش کج است.

جاربا مجرور متعلق بہ کلمہ «کائن» و از لحاظ اعراب محلاً مجرور و صفت  
 دار است.

لوا - در این بیت اسم محل معینی است کہ در اشعار عرب ذکر شدہ. فوق،  
 منصوب بہ ظرفیت و متعلق بہ کائن مقدر، از لحاظ اعراب محلاً مجرور و صفت بعد  
 الصفت دار، فوق الرمال، اضافہ لامیہ. رمال، بہ کسر را جمع رمل است یعنی «شن»  
 این کلام خواجہ دال بر اینست کہ شاید جانانش مسافرتی کردہ است از طریق  
 حج ویا از یک راہ دیگر.

**محصول بیت -** سلام خدا باشد بہ وادی ارک و بان کہ در ما بعدش است یعنی  
 بان کسیکہ در وادی ارک است همچنین سلام بان خانہ ایکہ بالاتر از رمال در لوا  
 واقع است.

این دو بیت بہ اسلوب اشعار عرب واقع شدہ است کسانیکہ از سبک این نوع  
 شعر بی اطلاع بودہ اند این بیت را محقق الوقوع تصور کردہ و در بارہ اش خیلی حرفہا  
 زدہ اند بہ سخنانشان نباید اعتماد کرد.

رد سروری و شمعی

دعا گوی غریبان جہانم  
 وادعو بالتواتر و التوالی

دعا گوی - ترکیب وصفی. دعا گوی غریبان، اسم فاعل بہ مفعولش اضافہ

گشته . غریبان جهان ، اضافه لامیه . واو ، حرف عطف . ادعو ، فعل مضارع متکلم  
 وحده از باب نصر : دعا میکنم . بالتواتر ، با ، اینجا متضمن معنای «علی» است . تواتر ،  
 از باب تفاعل مصدر است به معنای «تابع» یعنی پی در پی . والتوالی ، واو ، حرف عطف  
 اینهم مصدر است از باب تفاعل و کسر لام از برای صیانت «یا» است و دو مصدر به طریق  
 تفسیر عطف واقع شده .

**محصول بیت -** به غریبان جهان پی در پی دعای میکنم . حاصل اینکه به مسافران  
 دنیا دائماً دعا گویم ، چونکه جانان هم مسافر است . پس خاص را ضمن عام دعای میکنم  
 یعنی جانان را دعا میکنم ،

**بهر منزل که روی آرد خدایا  
 نگه دارش بحفظ لایزالی**

بهر - با حرف صله . که ، حرف رابط صفت . روی ، مفعول مقدم فعل «آرد» .  
 خدایا ، منادی نگه دارش ، شین «ضمیر» برمیگردد به جانان مسافر : آن جانان را  
 حفظ کن .

بحفظ لایزالی ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانیه . یای لایزالی چون یای  
 ابدی ، حرف نسبت است .

**محصول بیت -** یارب آن جانان سفر کرده به هر منزل که روی آرد یعنی  
 توجه کند ، وی را به حفظ لایزالی حفظ کن . مراد : هر گجا رود از بلایا نگهدارش .

**منال ایدل که در زنجیر زلفش  
 همه جمعیت است آشفته حالی**

منال - فعل نهی مخاطب از نالیدن . که ، حرف تعلیل . زنجیر زلف ، اضافه  
 بیانیه .

شین «ضمیر» برمیگردد به جانان ، همه ، در اینجا ادات تأکید است .  
 جمعیت است ، خبر مقدم . آشفته حالی ، مبتدای مؤخر . آشفته حال ، صفت  
 مرکب : پریشان حال و یا حرف مصدر .



**محصول بیت -** ای دل در زنجیر زلف جانان ناله مکن، زیرا در زنجیر زلفش آشفته حالی مجض جمعیت است. مراد: حبس شدن و بسته شدن با زنجیر زلف جانان آزادگی است و محض آسایش.

### اموت صباۃ یالیت شعری متی نطق البشیر عن الوصالی

اموت - فعل مضارع متکلم وحده از باب نصر : میمیرم : صباۃ : به معنای آرزو و اشتیاق شدید و لفظاً منصوب و تمیز اموت . یا، حرف ندا و منادی محذوف ، تقدیرش «یا صاح» است صاح (صوت بشده). لیت ، از حروف مشبیه بالفعل. شعر ، تقدیراً منصوب اسم لیت و یا ضمیر متکلم محلاً مجرور مضاف الیه شعر. متی، ظرف زمان . نطق، فعل ماضی از باب ضرب .

البشیر، لفظاً مرفوع فاعلش، آنکه مژده میاورد، بشیر گویند. عن ، حرف جر ، میتواند متعلق باشد به بشیر و یا به نطق . وصال، مجرور با عن ، لفظاً مجرور و یا حرف اطلاق .

**محصول بیت -** از شدت اشتیاق دارم میمیرم . یعنی در آرزوی جانان هلاک میشوم کاش میدانستم ، بشیر «مژده آورنده» کی از وصال سخن خواهد گفت . مراد مژده ورود جانان را از سفر کی میاورد.

### فحبک راحتی فی کل حین و ذکرک مونس فی کل حالی

فحبک - فا حرف تعلیل است از برای بیان علت اشتیاق مذکور در بیت قبلی و تمنای وصال. حب، به ضم «حا» مصدر است به معنای محبت از اعراب: لفظاً مرفوع مبتدا حبک ، حب مضاف و کاف مضاف الیه محلاً مجرور.

راحت، تقدیراً مرفوع خبر مبتدا و یا ضمیر متکلم محلاً مجرور مضاف الیه. فی ، حرف جر متعلق به راحت . جارو مجرور محلاً منصوب معقول فی . و غیر صریح راحت . حین، مضاف الیه کل است . لیکن در منون کردن حرف مجرور

نوفا صعوبتی وجود دارد. ویا، در «حین» در حالت وقف مبدل از تنوین است، اما اگر به مابعدش وصل گردد بازمنون خوانده میشود.

واو، حرف عطف. جمله اسمیه: ذکرك مونسى، معطوف به جمله اسمیه: حبك راحتى و اعرابش هم به همان منوال است. و اعراب فى كل حالى، بلا تفاوت مانند اعراب فى كل حین میباشد.

**محصول بیت -** ای جانان علت اشتیاق من نسبت به تو و اینکه خبر بشیر را آرزو میکنم، اینست که عشق تو همیشه و در هر موقع و حالی سبب راحتی من است و ذکر تو پیوسته یا رومونس من است. حاصل سخن اشتیاق و محبت من نسبت به تو به حد افراط است. خواجه از غایب به مخاطب التفات کرده است.

### سویدای دل من تا قیامت مباد از سوز و سودای تو خالی

سویدا - تصغیر سوداست، در مرکز قلب نقطه سیاهی است از خون دلمه شده آن را سویدا گویند. سویدای دل من، اضافهها لامیه است.

تا، انتها از برای غایت است به معنای «الی». مباد، فعل نهی مفرد غایب سودا در این بیت به معنای محبت است و در میان سویدا و سودا، صنعت اشتقاق وجود دارد.

**محصول بیت -** سویدای دل من: مرکز دل من تا قیامت از سوز سودای تو خالی نباشد: عشقت از دلم نرود و دلم از عشقت تهی نگردد. الحاصل آن جانان مسافری که در دلش جا گرفته و مرکز است مثل اینکه او را به شهر خود برگشته تصور میکند و میفرماید: تا قیامت عشق تو از دلم زایل نشود در بعضی از نسخ (از سر سودای تو) واقع شده «با اضافه» و لکل وجهه.

### کجا یابم وصال چون نوشاهی من بد نام رند لالابالی

یابم - فعل مضارع مفرد غایب از مصدر یابیدن و میم «ضمیر» فاعل.

وصال چون تو، اضافه لامیہ . شاهی، یا حرف وحدت .  
 من بدنام، اضافه بیانی و بدنام، صفت مرکب . بدنام رند، اضافه بیانی. رند  
 لا ابالی، هکذا. لا ابالی، فعل نفی مستقبل (مضارع) و متکلم وحده از باب مفاعله و  
 مضارعش بیالی، ومصدرش مبالات میاید، در لغت عرب لا ابالی، یعنی مقید نیستم اما  
 در اصطلاح در مورد دیگری بکار میبرند مثلا گویند فلانی لا ابالی است یعنی مقید  
 هیچ چیز نیست . لیکن در این قبیل مقامات به معنای بی پرواست.

**محصول بیت-** وصال چون تو شاهی را کجا بدست میاورم : من لا ابالی و  
 بی پروا رند بدنام چگونه میتوانم به وصال برسم . مراد : من بدنام هیچ مناسبتی با  
 آن نیکنام ندارم، زیرا کاملا برعکس و نقیض اوهستم .  
 کسانی که در مصراع دوم «واو» عاطفه ایراد کرده اند اشخاصی بوده اند که  
 هرگز به مرادشان نرسیده اند.  
 رد سروری و شمعی

### زخمت صد جمال دیگر افزود

### ۴۵ عمرت باد صد سال جلالی

خط - تای این کلمه در معنا به «جمال» میخورد، به تقدیر زخمت صد جمالت.  
 دیگر، در اینجا احتمال دارد به معنای «غیری» باشد. افزود، فعل ماضی مفرد غایب  
 یعنی افزودن، بین لازم و متعدی مشترك است، اما در اینجا لازم است: بیشتر گشت  
 از مصدر زیاد شد .

که، حرف رابط دعا . عمرت، «تا» در معنا به باد مربوط است. سال جلالی،  
 اضافه بیانی و یا، حرف نسبت

باید معلوم گردد که از زمان جمشید باینطرف هر شاه عظیم الشانی که بر تخت  
 سلطنت جلوس میکرد آن روز جلوس را تاریخ قرار میدادند تا اینکه نوبت به یزد  
 جرد بن شهریار بن کسری رسید که آخرین ملوک عجم است .

جلوس این پادشاه روزیست و دوم ماه ربیع الاول سال یازده هجرت بوده و این  
 تاریخ تا جلوس سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی پسر الب ارسلان برقرار و مستمر

گشت . در این هنگام علمای ارضاد برای عرض مبارکباد به حضور ملکشاه رسیدند و از جمله یکی از آنان عمر خیام بوده که یکی از اصحاب ازیاچ میباشد . پس علما اتفاق کردند که جلوس ملکشاه سلجوقی را مبدأ تاریخ قرار دهند. از قرار معلوم در همان روز شمس به برج حمل داخل شده بود پس باتفاق قرار گذاشتند که روز سالگرد جلوس شاه نامبرده را مردم شادیها و شادمانیها کنند و جشن بگیرند. مبنای این تاریخ بر سال شمسی است که سبصد و شصت و پنج روز و ربع روز است و اسامی ماههایش عیناً مانند اسماء ماههای یزدجردی است. پس خورشید که به رأس حمل داخل میشود روز اول ماه فروردین را تعیین میکنند. پس از فروردین، اردیبهشت ماه است چنانکه اسامی این ماهها را به نظم کشیده اند :

ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید

بمان خرداد و تیر آنگه که مردادت همی باید

پس از شهریور و از مهر و آبان آذر و دی دان

که بر بهمن جز اسفندارم ماهی نیفزاید

درفر هنگ : اسفندارم و در شرحها اسفندارم آمده

پس غرض خواجه از بیان سال جلالی، همان سال جلالی است که بر مبنای دور شمس وضع شده است و باین تاریخ: تاریخ جلالی و ملکشاهی و خانی و تاریخ جدید گفته اند و تسمیه کرده اند و بآن تاریخ اولی : تاریخ یزدجردی قدیم گویند یعنی نام نهاده اند. پس قید جلالی برای احترام از یزدجری بوده است .

**محمصول بیت -** از اینکه خط جانان سبز شده است دعا میکند. میفرماید: خط

که سبز شده زیبائیت دو صد چندان گشته یعنی حسنت چندین برابر شده است حاصل:

خط از جمله چیزهایی است که دو صد بر جمالت افزوده انشاء الله عمرت صد سال جلالی

باشد برای جانان طول بقا میخواهد و دعا میکند. یعنی جانان معمر گردد.

بر آن نقاش قدرت آفرین باد

که گردمه کشید از خط هلالی

**محمصول بیت -** روی جانان را به ماه و خطش را به هلال تشبیه کرده

میفرماید :

بر آن نقاش قدرت صد آفرین باد کہ گرد رخسار چون ماه خطی چون هلال  
میکشد . یعنی جانان کہ سادہ رو بودہ حال ریش در آورده است : نقاش قدرت خط  
هلالی بدور صورتش کشیده است . این دو بیت مشعر آنست کہ جانان وقتی عازم  
سفر بود سادہ رو بودہ اما با خط بر گشته است .

**تومی باید کہ باشی ورنہ سہلست  
زیان مایہ جاہی و مالی**

می باید - فعل مضارع مفرد غایب . باشی ، فعل مضارع مفرد مخاطب . ورنہ :  
والا . سہل : آسان اما در این قبیل جاہا مراد از آن «جزئی» است .  
زیان مایہ جاہی ، اضافہ لامیہ و بیانیہ . مالی ، معطوف بہ جاہی و یاہا ہر دو  
نسبت است .

**محصول بیت -** بہ جانان میفرماید : اصل کار اینست کہ تو باشی یعنی وجودت  
سلامت باشد ، والا زیان مال و منصب خیلی جزئی است .  
حاصل کلام ، حیات تو مهم است و باید تو زندہ باشی والا خسارت مال و جاہ  
در حیز اعتبار نیست .

این بیت دلالت میکند کہ جانان در سفریکہ رفتہ بود ضرری متوجہش شدہ  
یعنی زیانی دیدہ است .

**خدا داند کہ حافظ را غرض چیست  
و علم اللہ حسبی من سؤالی**

کہ - حرف بیان و «را» ادات تخصیص . واو ، حرف ابتدا . علم اللہ ، اضافہ  
لامیہ و مبتدا . حسبی ، خبر مبتدا از اسماء افعال است . بہ معنای یکفینی و کافی .  
من سؤالی ، جارمع المجرور متعلق بہ حسبی و یاضمیر متکلم محلاً مجرور مضاف  
الیہش .

**محصول بیت -** خطاب بہ جانان میفرماید : خدا میداند کہ غرض حافظ از

تو چیست . از آنچه من میخواهم فقط علم خدا آگاه است . مراد: از غرض من یعنی  
اینکه چه میخواهم و چه آرزو میکنم فقط علم خداوند آگاه و کافی است.  
حاصل : مراد من خداوند را معلوم است.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

فزول پانصد و بیست و ششم  
بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی  
خوش باش زانکه نبود این حسن را زوالی

کار حسنت - اضافه بیانی . کمالی ، یا حرف تنکیر . زان ، در اینجا ادات تعلیل است . زوالی ، یای اینهم حرف تنکیر میباشد .

محصول بیت - کارزیبائی تو چون عشق من بحد کمال رسید : همانطور که حسنت به کمال رسیده عشق منم کامل شده خلاصه همچنانکه تو در حسن و زیبائی به درجه کمال رسیده ای ، منم در عشق کاملم . پس ای جانان خوش باش که اینگونه حسن زوال ندارد . مقصود به جمال تو زوال و نقصان نمیرسد یعنی تو همیشه زیبائی و حسنت هرگز زوال نپذیرد . کسانی که یاها « کمالی و زوالی » را وحدت گرفته اند ، از ذوق زبان فارسی بی بهره بوده اند عفا الله عنها .  
رد سروری و شمعی

در وهم من نیاید کاندرا تصور عقل

آید . بهیچ معنی زین خوبتر جمالی

وهم من - اضافه لامیه . کاندرا ، که حرف بیانی . تصور عقل ، از اقسام اضافه مصدر بفاعلش میباشد . تصور ، لفظ مشترك است مابین ادراك و حاصل شدن صورت يك چیز در ذهن .

پس در اولی بنای مفعول مصدری است و در دومی بنای فاعل فتأمل .

بهیچ معنی ، بهیچ وجه . جمالی ، یا حرف وحدت .

ص ۲۵۱ حلد سوم شرح

**محصول بیت -** من خیال نمیکنم که عقل بتواند جمالی بهتر و زیباتر از این تصور کند . یعنی عقل قادر نیست تصور کند که جمالی بالاتر و بهتر از این وجود دارد یا پیدا میشود چونکه جمال جانان به حد کمال رسیده است .  
در معنای مجموعی بیت: به هیچ معنی دروهم نمی گنجد که در تصور عقل صورتی بهتر از این بیاید .

باز گفته اند : به وهم نمی آید که در تصور عقل به هیچ معنا بهتر از این صورت بیاید .

این مفسرین تصورات عجیب فرموده اند رد سروری و شمعی

**آندم که با تو باشم یکساله هست روزی**

**آندم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی**

**محصول بیت -** زمانی که با تو هستم یکسال برای من مثل یک روز است . ولی اگر بی تو باشم یک ساعت بنظرم یک سال میاید . چونکه زمان وصال هر قدر هم طولانی باشد به نظر عاشق کوتاه میاید (برای عاشق کوتاه است) . و برعکس ایام فراق هر قدر کوتاه هم باشد باز برایش طولانی است .

در بیت صنعت محتمل الضدین بکار رفته . مثلاً ممکن است یکساله مبتدا و روزی خبرش باشد و یا برعکس یک لحظه مبتدا و سالی خبره مبتدا و برعکس نیز جایز است .

**شد حظ عمر حاصل گرزان که با تو ما را**

**هر گز بعمر روزی روزی شود وصالی**

شد - در این بیت جواب شرط واقع شده . از قرار معلوم اگر فعل ماضی شرط و یا جواب شرط واقع گردد به معنای استقبال تعبیر میشود (خواهد شد)  
حظ عمر اضافه لامیه و مراد از حظ عمر ، فایده و نتیجه عمر است . گرزان : اگر چنانکه . جمله «با تو ما را» مرهون مصرع دوم . هر گز ، احاطه ازمینه را افاده میکند . بعمر ، با حرف ظرف . روزی ، یا حرف وحدت . روزی ، بایای اصلی به معنای رزق



و نصیب میباشد. وصالی، یا حرف تنکیر.

**محصول بیت -** اگر چنانکه در تمام عمر م یک روز وصالت میسرم گردد حظی از عمرم خواهم برد.

مراد: اگر در سراسر عمرم یکبار وصالت بمن دست دهد بدانکه عمرم بیپوده نگذشته و بلکه فایده و نتیجه‌ای از آن حاصل میشود.

مفسری در معنای مجموعی بیت: بهره‌ای از عمر حاصل میشود، اگر ترا با ما در تمام عمر یک روز وصال باشد.

دیگری گفته است: اگر چنانکه ترا با ما روزی وصالی میسر گردد حظی از عمر خواهم برد.

این مفسرین به خاطر این تریقات که اظهار داشته‌اند از عمرشان حظ عجیبی برده‌اند.  
رد سروری و شمعی

**چون من خیال رویت جانا بخواب بینم**

**کز خواب می‌نبیند چشمم بجز خیالی**

چون - با واو اصلی: چگونه، به معنای «کیف». کز، که حرف تعلیل. خواب در اینجا به معنای «رؤیاست». اما خواب دوم به معنای خودش یعنی «نوم» میباشد.

می‌نبیند: تقدیرش نمی‌بیند، به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده است. خیالی، یا حرف تنکیر.

**محصول بیت -** ای جانان خیال رویت را چگونه ممکن است، من در خواب به بینم که از خواب چشمم بجز خیال چیزی نمی‌بیند. یا خود اینطور معنا میشود: از خواب چشمم بجز خیال چیزی نمی‌بیند یعنی چشمم بخواب نمیرود که خواب به بیند چونکه رؤیا بعد از خوابیدن حاصل میشود همین است که چشم فقط خیال خواب را می‌بیند نه خواب را.

حاصل کلام خواب به چشم نمی‌آید.

رحم آر بردل من گز مهر روی خوبت  
شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی

رحم - مفعول صریح مقدم ، بردل من ، مفعول غیر صریح فعل «آر» .  
بر ، حرف صله . دل من ، اضافه لامیه . گز ، که حرف تعلیل . باریک : اینجا  
ضعیف . هلالی ، یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** بردل من رحم کن : دلم را مورد تفقد قرار بده ، زیرا بخاطر  
روی خوبت یعنی از مهر و محبت روی زیبایت وجود نزار و ناتوانم چون هلال باریک  
و نحیف شده . در معنای مصرع دوم : جسم ضعیف من چون یک هلال باریک شد . این  
مفسر بین یک و دو فرق نگذاشته است .

**حافظ مکن شکایت گروصل یار خواهی**  
زین بیشتر بیاید بر هجرت احتمالی

جمله : گروصل یار خواهی ، مرهون مصرع دوم است . و جایز است از اقسام  
سحر حلال باشد ، تأمل . احتمالی ، یا حرف تنکیر .  
**محصول بیت -** ای حافظ اگر طالب وصل یاری ، پس از فراق جانان شکایت  
مکن چونکه بر هجران بیشتر از اینها تحمل باید .  
مقصود اینست هجران مستلزم وصال میباشد . پس بر هجران صبر کن که به  
وصال برسی .

کسیکه در معنای مصرع دوم گفته است : تحمل توبه فراق بیشتر از اینها باید  
باشد . این گوینده در اثبات خطاهای گذشته خویش مصر بوده .

وله ایضاً

ار بحر، ضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## فزل پانصد و بیست و هفتم

رفتم بباغ صبحدمی تاچنم گلی  
آمد بگوش ناگهم آواز بلبلی

صبحدمی - یا حرف وحدت و تا حرف تعلیل . چنم، دراصل چینم بوده به  
ضرورت وزن «یا» حذف شده است . گلی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

ناگهم ، «ایم» درمعنا وابسته به گوش است . بلبلی، یا حرف وحدت .

محصول بیت - یک روز هنگام صبح به باغ رفتم تا که، گلی بچینم ، در آنجا

ناگاه آواز بلبلی بگوشم رسید، این بیت مرهون بیت ما بعدش است .

مسکین چونم بعشق گلی گشته مبتلا  
و اندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی

غلغلی - یا حرف تنکیر .

محصول بیت - بلبل مسکین هم چون من به عشق گلی مبتلا گشته ، همین

است که درچمن فریاد و فغان سرداده است . یعنی گلستان را با ناله و فغان پر کرده  
است .

میگشتم اندران چمن باغ دمبدم  
میگردم اندر آن گل و بلبل ناملی

محصول بیت - درچمن آن باغ میگشتم و جولان میدادم، و دمبدم وضع و حال

گل و بلبل را زیر نظر میگردم و ملاحظه میکردم : درباره گل و بلبل و چگونگی

ص ۲۷۹ جلد سوم شرح

حالشان فکر میکردم و تأمل مینمودم .

معنای این بیت هم به بیت زیر بستگی دارد .

**گل یار خار گشته و بلبل قرین عشق  
این را تغییری نه و آنرا تبدلی**

گل - مبتدا . یار خار ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . یار خار گشته ، خبر مبتدا . واو ، حرف عطف . بلبل ، معطوف به مبتدا و قرین عشق معطوف به خبر . تقدیرش : بلبل قرین عشق گشته . این ، اشاره به بلبل و آن اشاره به گل به طریق لف و نشر غیر مرتب .

**محصول بیت -** همینکه حال گل و وضع بلبل را ملاحظه کردم ، دیدم : گل قرین خار و بلبل قرین عشق گشته : گل همنشین خار گشته و بلبل به درد عشق مبتلا شده است . نه بلبل را تغییری و نه گل را تبدلی است ، یعنی هیچگونه دگر گونی در وضعشان رخ نمیدهد . حاصل : از ابتدای دنیا تا آخرش در هر فصل بهار گل بیک نحو جلوه میکند و بلبل هم به یک طرز نغمه سرائی میکند ، یعنی وضع جلوه گری گل و نغمه خوانی بلبل همیشه بیک حال و منوال بوده بدون کوچکترین تغییر . این بیت هم وابسته به بیت مابعدش است .

**چون کرد دردم اثر آواز عندلیب  
گشتم چنان که هیچ نماندم تحملی**

نماندم - «میم» از لحاظ معنا مربوط به «تحمل» میباشد و یا حرف تنکیر .  
**محصول بیت -** چون آواز عندلیب بردلم اثر کرد ، چنان حالی پیدا کردم که مجال تحمل برایم نماند : آواز بلبل شیفته حالم کرد . چنانکه تاب و توانم از دست رفت .

**بس گل شکفته میشود این باغ را ولی  
کس بی بلای خار نچیدست از او گلی**

**محصول بیت -** این باغ عالم را گلهای بسیار شکفته میشود ، اما هیچکس

بی بلای خار گلی از آن نچیده است . مراد: ذوق و صفای دنیا بدون محنت و بلامیسر  
نمیشود، چونکه اشیاء با اضداد مشخص میشوند.

**حافظ مدار امید فرح زین مدار کون  
دارد هزار عیب و ندارد تفضلی**

مدار - فعل نہی مفرد مخاطب . امید فرح ، اضافه لامیہ . مدار کون، هکذا  
مدار، اسم مکان است و ممکن است مصدر میمی هم باشد.  
مراد از « کون » فلک است . تفضل ، در اینجا به معنای لطف و احسان است.  
**محمصول بیت -** ای حافظ ازدور این چرخ امید فرح و فرج نداشته باش .  
یعنی از فلک امید شادی و سرور نداشته باش، چونکہ هزار عیب دارد و اما نہ  
یک ہنر و نہ لطفی و احسانی دارد.  
حاصل سخن ہزاران درد و بلا دارد و اما برای رفع دردهایش هیچ درمان و  
دوائی ندارد.

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیلین مفعول مفاعیلین

## غزل پانصد و بیست هشتم

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی  
وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی

**محمول بیت -** این خرقه که من دارم : خرقه ای که به من تعلق دارد یا از آن من است ، بهتر است در گرو شراب باشد : چون بوی ریا از آن میاید پس بهتر است که رهون باده باشد و این دفتر بی معنی یعنی این کتاب بی فایده که میخوانم بهتر است غرق شراب باشد چونکه برای درس عشق فایده ای از آن حاصل نمیشود.

چون عمر تبه کردم چندانکه نگه کردم  
در کنج خراباتی افتاده خراب اولی

**محمول بیت -** چون عمر مرا عبث و بیهوده تباه کردم . وقتی دیدم عمرم را بیجا و بیهوده تلف کرده ام و فایده ای از آن نبرده ام ، پس در کنج میخانه مست خراب افتادن را به همه چیز ترجیح دادم . مقصود : چون عمرم را در راه تحصیل درس عشق صرف نکردم و ضایع کردم بنابراین بهتر است بقیه عمرم در گوشه میخانه ای بگذرد.

چون مصلحت اندیشی دورست زدرویشی  
هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی

مصلحت اندیش - ترکیب وصفی از اندیشیدن و یا حرف مصدری .  
درویشی ، این یا هم مصدری است .

**محمول بیت -** از آنجا که مصلحت اندیشی مناسب مقام درویشی نیست پس  
ص ۲۳۸ جلد سوم شرح .

بہتر است سینه پر آتش و دیدہ پر آب باشد . مراد : چون فکر امور دنیا با مقام درویشی خیلی فاصلہ دارد پس بہتر است سینه از درد عشق و محبت پر از آتش و دیدہ پر از اشک باشد .

حاصل سخن عاشق شدن و اہل درد و سوز بودن بہتر است .

من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت

مین قصہ اگر گویم با چنگ و رباب اولی

محصول بیت - من حال زاهد را بہ مردم نخواہم گفت : این مطلب را پیش مردم یعنی خالق عالم افشا نخواہم کرد ، اگر ہم بگویم پس بہتر است با چنگ و رباب گفتہ شود . مراد : برای اینکہ حال و وضع زاهد در فکر و ذہن مردم اثر کند و برای ہمیشہ در خاطرشان ثابت بماند بہتر است بادہ نوشید و ہمراہ چنگ و چغانہ حال زاهد را تعریف کرد .

تا بی سروپا باشد اوضاع فلک زین دست

در سر هوس ساقی در دست شراب اولی

تا - بہ معنای «مادام» . زین دست : اینگونہ ، چنانکہ در بعضی نسخہہا «زینسان» واقع شدہ است و ہر دو بیک معناست .

محصول بیت - مادامکہ اوضاع فلک مثل وضع فعلیش بی سروپا باشد : یعنی احوالش ثابت نباشد و بلکہ گاہ نعمت و زمانی نعمت دہد ، پس بہتر است در سر ہوس ساقی و در دست شراب باشد . مراد : مادامکہ از فلک احوال و اوضاع گوناگونہ صادر میشود ، بہتر است در سر محبت ساقی و در دست جام بادہ باشد کہ اوضاع فلک بہیچ وجہ معلوم نگردد . زیرا کہ سیکہ مست باشد از اوضاع دنیا بی خبر میشود .

از همچو تو دلداری دل بر نکم آری

گر تاب کشم باری زان زلف بتاب اولی

دل بر نکم - محبت و عشق را ترک نمیکنم . آری : بلی . تاب ، در اینجا بہ

معنای سوز و اضطراب است . زلف بتاب ، اضافہ بیانی : زلف تابدار «مجمعد»

**محصول بیت -** از همچو تودلداری دل نمیکنم وعشقت راهم ترك نمیکنم .  
 زیرا اگر بنا باشد که سوز واضطراب عشق را بکشم چه بهتر که از آن زلف مجعد  
 بکشم .

مراد : اگر ایجاب کند یعنی کشیدن آتش عشق و محبت لازم باشد ، پس در  
 آتش زلف تابدار جانان سوختن اولی است چونکه جانان در عالم بی نظیر است .  
 چنانکه خواجه سلمان میفرماید :

بیت : دل اگر بار کشد بار نگاری باری

ور کسی یار گزیند چو تو یاری باری

چون پیرشدهی حافظ از میکده بیرون آی

رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

**محصول بیت -** ای حافظ چون پیرشدهای پس از میخانه بیرون بیا : میخانه  
 را ترك کن . زیرا رندی و هوسناکی در ایام جوانی مناسبتر و بهتر است .  
 مقصود: دنبال هوی هوس رفتن و تابع آرزوی نفس شدن مخصوص زمان جوانی  
 است و این کارها با دوران پیری مناسب نیست ندارد .

وله ایضاً



از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلن

## غزل پانصد و بیست و نهم

زان می عشق کزو پخته شود هر خامی  
گرچه ماه رمضانست بیاور جامی

می عشق - اضافه بیانی، کزو، که حرف رابط صفت . خامی ، یا حرف وحدت  
جامی ، هکذا .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : از آن باده عشق که هر خامی  
از آن پخته میشود یعنی آنکه هرگز از عشق خبر ندارد اگر از آن می بنوشد ، با  
کیفیت عشق آشنا میشود . پس : اگرچه ماه رمضان است اما باشد از آن می جامی  
برایم بیاور .

مقصود در ماه رمضان نوشیدن باده عشق و محبت مباح است ، پس احتیاط نکن  
بی محابا از آن باده به من بخوران .

روزها رفت که دست من مسکین نگرفت  
ساق شمشاد قدی ساعد سیم اندامی

روزها رفت - ایامی گذشت : یعنی خیلی وقت است . که ، حرف بیانی .  
دست من مسکین ، اضافه لامیه و بیانیه . ساق : مراد ساق پاست . شمشاد قد ،  
صفت مرکب : شمشاد قامت ، در «شین» فتحه و کسره جایز است . و یا حرف وحدت  
ساعد سیم اندام ، اضافه لامیه . ساعد : از آرنج تا میچ دست را ساعد گویند .  
سیم اندام ، صفت مرکب یعنی دلبری که اندام چون نقره دارد . و یا حرف وحدت

ص ۲۸۸ جلد سوم شرح

**محصول بیت -** خیلی وقت است که دست من مسکین به ساق دلبر شمشاد قدی  
نخورده و ساعد سیم اندامی را نگرفته است . مراد : مدت زمانی است که با جافانی  
عیش و عشرت بر ایم فراهم نشده است .

**روزه هر چند که مهمان عزیز است ای دل  
صحبتش موهبتی دان و شدن انعامی**

روزه - صوم را گویند . که ، حرف بیانی ، صحبتش : به معنای مصاحبتش و  
مقارنتش ، موهبتی ، موهبت : بخشش و یا حرث ، تنکیر . شدن ، یعنی رفتن . انعام : لطف  
واحسان و یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** ای دل ، روزه هر چند که مهمان عزیز است : فرا رسیدن  
ایام ماه رمضان خود موهبتی است و در رفتنش هم لطف واحسانی است . مراد : از  
آنجا که ماه روزه ماهی است پر نعمت و برکت پس در واقع فرا رسیدن ماه مبارک  
و گذراندن آن خود موهبتی است . و چون بعد از روزه ، روز های عیش و عشرت  
شروع میشود پس رفتنش هم لطف واحسان است .

**مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نپرد  
که نهادست بهر مجلس و عظمی دامی**

مرغ زیرک ، اضافه بیانی . بدر خانقه ، با حرف ظرف و اضافه لامیه ، که حرف  
تعلیل . نهادست دراصل نهاده است میباید چونکه ادات خبر به اسم داخل میشود نه به  
فعل و در اینجا اسم مفعول است : نهاده شده .

مجلس و عظم ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت . دامی ، یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** مرغ زیرک اکنون بدر خانقه نپرد . یعنی هیچ عاقلی باوضع  
فعلی به در خانقه نزدیک نمیشود زیرا در هر مجلس و عظم دامی نهاده شده .

مراد : چون و عاظ در این ماه مکر و ریا را بحد اعلای رسانیده اند ، لذا عقلا  
نصایحشان را استماع نمیکنند چونکه وعظشان مؤثر نیست .

**گله از زاهد بدخو نکند رسم اینست  
که چو صبحی بدمد در پیش افتد شامی**

گله - شکایت است . زاهد بدخو ، اضافه بیانی و بدخو صفت مرکب ، رسم

اینست ، مرهون مصرع دوم . که حرف بیانی . صبحی ، یا حرف تنکیر و یا حرف وحدت . بدمد ، طلوع کند . درپیش : دنبالش . افتد : واقع میشود . شامی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

**محصول بیت -** از زاهد بد خو گله نمیکنم ، چون قاعده اینست که وقتی صبح دمید درپیش شام واقع میشود . مراد : من که به منزله صبحم پس زاهد بدخو چون شام است یعنی چون شبی است که پس از روز آید . پس اگر در پشت سر من حرف بزند و غیبت کند جای عجب نیست زیرا پس از هر صبحی شامی واقع میشود .

**یارمن چون بخرامد بتماشای چمن**

**بـرسانش ز من ای پیک صبا پیغامی**

**محصول بیت -** ای پیک صبا وقتی یار من به تماشای چمن میرود ، از من پیغامی برسانش .

**گو حریفی که شب و روز می صاف کشد**

**بود آیا که کند یاد ز درد آشامی**

گو - با کاف عجمی فعل امر مخاطب «بگو» : ای پیک صبا بگو .

حریفی ، یا حرف وحدت ، مراد از حریف «یار» مذکور در بیت قبلی است و مراد از درد آشام خود خواجه است و یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** پیغامی که بوسیله باد صبا فرستاده مضمون همین بیت است .

پس خطاب به پیک صبا میفرماید : ای پیک صبا به یاربگو ، حریفی که شب

و روز باده صاف مینوشد عجبا ممکن است از درد آشامی یاد کند . مراد : جانان که

همیشه باده صاف میخورد و من که درد می آشامم عجبا هیچ یادی از من میکند .

حاصل سخن جانان که در سرور و صفا بسر میبرد عجبا یادی از من میکند که گرفتار

رنج و بلایم .

در معنای مصراع اول گفته اند . آن حریفی که شب و روز باده صاف کشد یعنی

نوش کند . این مفسر خودش حریف عجیبی بوده .

در معنای مجموعی بیت : حریفی که شب و روز شراب صاف نوش کند بود آیا  
که از يك درد آشام یاد کند ، طبق این معنا « کو » با کاف عربی به معنای « کجاست »  
تعبیر میشود و به مصراع دوم مربوط میگردد .

باید گفت این مفسرین بطور کل معنای بیت را در نیافته اند .

**حافظاً گر ندهد داد دلت آصف عهد  
کام دشوار بدست آوری از خود گامی**

داد - در این بیت به معنای « عدل » میباشد ، خود گام ، ترکیب وصفی ، در بین  
ایرانیان این صفت مذمومی است و معنای نزدیک به خودبین و خودپسند دارد .  
**محصول بیت -** ای حافظ اگر داد دلت را آصف دهر ندهد : یعنی مراد دلت  
را ندهد ، با خود رایی و خود بینی که توداری مشکل بتوانی به آرزویت برسی ، یعنی  
نمیتوانی به مرادت برسی . خلاصه اگر وزیر اعظم مرادت را ندهد ، تو خود از خود  
گامی و کامرانی به مقصود و مرادت واصل نخواهی شد . مراد حسن طلب است .  
وله ایضاً

از بحر عمل : فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

## فزل پانصد و سی ام

که برد بنزد شاهان ز من گدا پیامی  
که بکوی میفر و شان دوهزار جم بجامی

که - اسم به معنای چه کسی. برد، فعل مضارع مفرد غایب: که میبرد. بنزد شاهان، با حرف صله و اضافه لامیه. من گدا، اضافه بیانیه. پیامی، پیام خبر و یا حرف وحدت یا تنکیر. که، حرف بیان پیام. بکوی میفر و شان، با حرف ظرف و اضافه لامیه. میفرش، ترکیب وصفی: فروشنده شراب و الف و نون، ادات جمع دوهزار جم بجامی: با حرف مقابله و یا حرف وحدت.

**محصول بیت-** که از من گدا یک خبر به پادشاهان میبرد؟ چه کسی پیغامی به سلاطین میرساند، پیغام مضمون مصرع دوم است: در محله میفر و شان دوهزار جم بجامی است.

مراد: در آنجا رندان عاشقی هستند که پادشاهان دنیا را بیک قدح نمیخرند. حاصل: سلاطین دنیا در پیششان ارزش و اعتباری ندارند.

پیش از این در چند جا اشاره شده که مراد از «جم» حضرت سلیمان پیغمبر است، پس در این کلام که میگوید: دوهزار جم بجامی، نوعاً سخافت وجود دارد مگر اینکه مراد سلاطین دنیا باشد همانطور که بیان کردیم.

ص ۲۴۹ جلد سوم شرح

شده ام خراب و بد نام و هنوز امید دارم  
که بهمت عزیزان برسم به نیکنامی

در بعضی از نسخه‌ها «امیدوارم» آمده با واو معنای هر دو متقارب است.  
نیکنام، صفت مرکب: شخص که بخوبی معروف باشد نیکنام گویند و یا  
حرف وحدت.

**محمول بیت -** با اینکه بدنام و ذابع شدام، اما هنوز امید دارم که بهمت  
عزیزان نام نیکی پیدا کنم. یعنی هر قدر هم بدنام باشم ولی امیدوارم که بکمک  
مستجاب الدعوه‌ای نام و ننگی بدست بیارم.

کسانیکه در نیکنامی، یا را حرف مصدر گرفته‌اند، از حروف قافیه اطلاع  
نداشته‌اند. رد سروری و شمعی

تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ما کن  
که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی

کیمیا فروش - ترکیب وصفی: فروشنده کیمیا و یا ضمیر خطاب. نظری،  
یا حرف وحدت و یا تنکیر. بقلب ما، با حرف صله و اضافه لامیه. قلب در اینجا به  
طریق ایهام واقع شده به معنای: دغل و دل.

که، حرف تعلیل. بضاعت، به کسر با: سرمایه است و یا حرف وحدت.  
فکنده‌ایم: یکی از اقسام ماضی متکلم مع غیره (ماضی نقلی)، اینجا یعنی  
انداخته‌ایم و یا گسترده‌ایم. دامی، یا حرف وحدت و یا تنکیر.

**محمول بیت -** تو که کیمیا فروشی یعنی صاحب اکسیری<sup>۱</sup> و مال زیاد.  
پس نظری به قلب ما کن. مراد: به حال مغشوش و نابسامان ما التفاتی کن.  
و با اینکه سرمایه نداریم دامی گسترده‌ایم. در اینجا مراد از دام حيله است.

مقصود: اسباب و آلت کیمیاگری نداریم اما چون کیمیاگران دام حيله را

۱- بعد از اکسیر عبارت (حجر مکرم) آورده که معنی آن برای من روشن نیست لذا با  
احتیاط قید شد. مترجم

نهاده ایم برای گول زدن مردم .

**ز رهم میفکن ای شیخ بدانهای تسبیح**

**که چو مرغ زیرک افتد نفند بهیچ دامی**

بدانهای تسبیح -- با حرف مصاحبت و اضافه لامیه . که ، حرف تعلیل . مرغ ، مبتدا . زیرک افتد خبرش . افتد : در اینجا یعنی واقع شود ، نفند ، فعل نفی استقبال : نمی افتد . دامی ، یا حرف وحدت

**محصول بیت -** ای شیخ با دانه های تسبیح گمراهم مکن ، زیرا وقتی مرغ زیرک باشد بهیچ دامی نمی افتد . یعنی من مرغ زیرکی هستم که گول مکر و حیلۀ ترا نمیخورم .

خلاصه حیلۀ و خدعۀ بی اساس و پوچ غافلیم نمیکند که مطیع و منتقادت شوم . مراد از «دام اول» در بیت قبل مکر و حیلۀ است ، اما دام دوم به معنای خودش است که تکرار قافیه لازم نیاید .

**بروید پارسایان که برفت پارسایی**

**می ناب در کشیدیم و نماند ننگ و نامی**

بروید - فعل امر جمع مخاطب در اینجا یعنی دور شوید و مرا بحال خودم بگذارید . که ، حرف تعلیل . برفت ، فعل ماضی : ذهب . پارسایی ، یا حرف مصدری برفت پارسائی یعنی عابدی و زاهدی گذشت . ننگ و نامی ، یا حرف وحدت یا تنکیر .  
**محصول بیت -** ای پارسایان راهتان را بکشید و بروید و مرا بحال خودم بگذارید ، زیرا پارسایی تمام شد و رفت ، یعنی زهد و تقوی را ترك گفتم چونکه می خالص در کشیدم : نوشیدم پس ننگ و نامی بر ایم نماند : عار و ناموس نماند .

**عجب از وفای جانان که تفقدی نفرمود**

**نه بخامۀ سلامی نه بنامۀ پیامی**

تفقدی - یا حرف وحدت و یا تنکیر . بخامۀ سلامی ، یا حرف مصاحبت و اضافه لامیه بنامۀ پیامی ، هکذا . و یاها وحدت راست .

**محصول بیت -** از وفاداری جانان عجیب است که بنده اش را مورد تفقد قرار نداد . مراد: نه بایک قلم سلامی و نه بایک نامه ای که حامل پیغامش باشد یادم نکرد . خلاصه نه با سلامی و نه با پیامی متسلی خاطر م نشد .  
حاصل: بهیچ عنوانی از حالم پرسشی نکرد .

سر خدمت تو دارم بخرم بلطف و مفروش  
که چو بنده کمتر افتد بمبار کی غلامی

سر خدمت تو - اضافه ها لامیه است . بخرم ، با حرف تأکید ، خر ، به فتح «خا» فعل امر مفرد مخاطب و میم متکلم ضمیر منصوب متصل مفعولش . بلطف ، متعلق به فعل «بخر» و مفعول غیر صریحش . واو ، حرف عطف .  
مفروش ، فعل نهی مفرد مخاطب . که ، حرف تعلیل ، چو ، ادات تشبیه . مراد از بنده خود خواهه است . کمتر افتد : یعنی هیچ و هرگز بدست نمی افتد . بمبار کی ، با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . یا آخر ، حرف مصدری ، غلامی ، یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** سر خدمت تو دارم : آرزوی خدمت ترا دارم ، پس لطفت شامل حالم باشد یعنی لطفی کن و مرا بخر و اما مفروش زیرا هیچ غلامی به مبار کی این غلامت یا در مبار کی این غلامت بدست نیفتد پس مرا از خودت مران چه غلامی به مبار کی چون من پیدا نمیکنی . ذکر غلام و مبارک ، خالی از لطف نیست .  
در معنای جمله « کمتر افتد » کمتر را به معنای خود کلمه تعبیر کرده اند : « اندک » این مفسرین از این اصطلاح آگاه نبوده اند .  
رد سروری و شمع

بکجا برم شکایت بکه گویم این حکایت

که لب حیات مابود و نداشتی دوامی

که - حرف بیان . نداشتی ، فعل ماضی منفی مفرد مخاطب . اینجا : نکردی  
**محصول بیت -** این شکایت را کجا برم و این داستان را به که بگویم که لب حیات مایه حیات مابود ، اعداوم نکردی ، یعنی خیلی زود زندگی را از ما گرفتی .



حاصل : ذوق لبث مانند حیات سریع الزوال شد.

**اگر این شراب خامست و گر این حریف پخته**

**بہزار بار بہتر ز ہزار پختہ خامی**

خام، شرابی را گویند کہ هنوز در خمرہ و کپ بہ جوش در نیامدہ و تیر نینداختہ باشد با اصطلاح حالتی نزدیک بہ جوش آمدن داشتہ باشد . مراد از حریف مصاحب بادہ است .

بہزار، «با» مقحم است بہ ضرورت وزن . بار، اینجا بہ معنای «دفعہ» است پختہ ، در این بیت بہ طریق ایہام آمدہ ، زیرا یک معنای آن همان معنای معمولی امت مثل غذای پختہ . اما معنای دومش : شرابی کہ کاملاً بجوش آمدہ و سپس از جوش افتادہ است آن را ہم پختہ گویند مقابل خام ، خامی ، یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** اگر این شراب خام است و گر این حریف پختہ : یک خام،

ہزار بار از ہزار پختہ بہتر است، مراد یک شراب خام از ہزار شراب پختہ و یا از ہزار بادہ نوش پختہ بہتر است . ظاہراً مراد از «خام» شیرہ غلیظ و مایہ داری است کہ از انگور گرفتہ میشود کہ خواجہ بہ طریق ادعا آن را بہ شراب کہنہ ترجیح میدہد ، زیرا صوفیان بعنوان شیرہ لذیذ آن را میخوردند و مست لایعقل میشوند .

یکی گفتہ است : در اینجا منظور از خام شراب آتش ندیدہ است این مفسر خام

پختہ و خام را از ہم تشخیص ندادہ است . رد شمعی .

**بگشای تیرمژگان و بریز خون حافظ**

**کہ چنین کشندہای را نکند کس انتقامی**

بگشای - فعل امر مفرد مخاطب بحسب لغت : باز کن ، اما در اصطلاح یعنی

« گشاد بدہ» کہ در تیر اندازی بکار میرود . انداختن .

تیرمژگان ، اضافہ بیانیہ . کہ ، حرف تعلیل . کشندہ ، بہ ضم کاف عربسی

اسم فاعل از کشیدن « کشتن» یعنی قاتل . انتقامی ، یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** بہ تیرمژگان گانت گشادی بدہ و خون حافظ را بریز زیرا

از چنین قاتلی کسی انتقام نمیگیرد . یعنی از چنین کشته‌ای کسی قصاص نمیگیرد .  
حاصل : از چنین قاتلی دیت و قصاص گرفته نمیشود ، بلکه قتلی که کرده بهدر  
میرود یعنی مورد مؤاخذه قرار نمیگیرد .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلاتِن

## فزل پانصد و سی و یکم

اتت روایح رندالحمی و زاد غرامی

من المبلغ عنی الی سعاد سلامی

اتت - فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه مهموز الفامعتل اللام ازاتی یأتی : از باب ضرب یعنی آمد. روایح، لفظاً مرفوع فاعل نعل «اتت» جمع رایحه به معنای بوهای خوش مضاف به رند با اضافه معنویه .

رُند - به فتح «راء» و سکون «نون» نام درخت خوشبوست و مخصوص نواحی بری است از اصمعی منقول است که به «عود» هم رند گویند.  
رندالحمی ، مضاف و مضاف الیه با اضافه حقیقیه.

حمی، به کسر «حاء» و فتح «میم» به معنی قر قگاه است چون سبزه زار و چراگاهی که ممنوع از غیر باشد. اما در اینجا مراد از آن کوی جانان : محل اقامت جانان میباشد .

واو ، حرف عطف . زاد ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب ضرب اجوف یایی و مشترك است مابین لازم و متعدی. اگر لازم گرفته شود غرامی تقدیراً مرفوع فاعلش و غرام در اینجا به معنای عشق و محبت است اما اگر متعدی باشد فاعلش از فعل «اتت» مستفاد میشود که «اتیان» میشود، یعنی میشود گفت : اتیان روایح عشق و محبت مرا بیشتر کرد.

من ، ادات استفهام و استخبار. مبلغ ، اسم فاعل از باب تفعیل : کسیکه ابلاغ

ص ۲۱۲ جلد سوم شرح

میکند یعنی ایصال کننده . من ، به مقتضای صدر کلام مبتدا و «مبلغ» خبرش .  
عنی ، جارمع المجرور متعلق به مبلغ همچنین «الی سعاد» متعلق است به  
مبلغ .

سعاد ، به ضم سین اسم معشوقه و غیر منصرف بعلت تانیث و علمیت .  
سلامی ، تقدیراً منصوب مفعول صریح مبلغ ، یا ضمیر متکلم . یاها حرف وصل  
است .

**محصول بیت -** بوهای خوش رندحمی رسید و عشق و محبتم زیاد گشت . و یا  
روایحی که از رندحمی آمد سبب ازدیاد عشقم شد . یعنی عشقم را زیاد کرد چونکه  
ازحمای جانان میاید . پس که سلام را ازمن به سعاد میرساند : کیست که سلام مرا  
به سعاد برساند . مراد : که مراتب عشق و محبت مرا به عرض معشوقه برساند و سلام  
را باو ابلاغ کند؟

### پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت فدای خاک در دوست باد جان گرامی

پیام دوست ، اضافه لامیه و مفعول فعل «شنیدن» ندای خاک در دوست ، اضافه  
لامیه است . جان گرامی ، اضافه بیانی . گرامی ، به کسر و ضم کاف عجمی به معنای  
«عزیز» میباشد .

**محصول بیت -** شنیدن خبر دوست سعادت و سلامت است جان عزیز ، فدای  
خاک در دوست شود .

### بیا بشام غریبان و آب دیده ما بین بسان باده صافی در آبگینه شامی

بشام - با حرف ظرف . شام غریبان ، اضافه لامیه . آب دیده ما ، هر دو اضافه  
لامیه . بسان باده صافی ، هکذا لامیه . آبگینه شامی ، اضافه بیانیه . آبگینه : شیشه است  
ظاهراً ذکر «شام» به ضرورت قافیه آمده و الا شیشه حلب مشهور عالم است که  
در شهر طرسوس<sup>۱</sup> ساخته میشود و در حلب به فروش میرسد .

۱ - طرسوس - رجوع شود به پاورقی صفحه ۴۱۳ جلد اول

**محصول بیت۔** هنگام شام غریبان بیا و آب دیده ما را چون باده صاف در  
آبگینه شامی به بین.

چشم خود را به شیشه و اشک خونینش را به شراب قرمز تشبیه کرده است  
کسانیکه در معنای مصراع اول گفته اند :  
به شام غریبان بیا و اشک چشم مارا به بین. معنای «با» را در این کلمه در تاریکی  
شب کم کرده اند.

**وان رغبت بخلد و صرت ناقض عهد**

**فما تطیب نومی و ما استطاب منامی**

ان - حرف شرط . رغبت ، فعل ماضی متکلم وحده از باب علم ، فعل شرط .  
بخلد ، جار مع المجرور متعلق به «رغبت»  
خلد .. در اینجا به معنای «جنت» است. واو ، حرف عطف .  
صرت ، فعل ماضی متکلم وحده از افعال ناقصه اجوف یایی از باب ضرب .  
اسمش «تای» متکلم و خبرش «ناقض» : اسم فاعل . ناقض عهد ، اسم فاعل . به مفعولش  
اضافه گشته .

فما ، فا حرف رابط جواب شرط وما حرف نفی .

تطیب ، فعل ماضی از باب تفعیل ، فعل منقی است که موقع دعائی دارد یعنی  
طیب نباشد : خوش و گوارا نباشد .

نومی - تقدیر امر فوع فاعل تطیب . واو حرف عطف . ما ، معطوف به مای سابق .  
استطاب ، فعل ماضی از باب استفعال ، در اصل استطیب بوده به سبب اعلال  
استطاب شد . و «منامی» تقدیر امر فوع فاعلش مصدر میمی است به معنای «نوم»  
یعنی خواب .

**محصول بیت -** ای جانان اگر در گاه ترا بگذارم «ترك كنم» و به جنت رغبت  
نمایم . هر گز خوابهای لذت بخش و شیرین نشود خواب خوش بر ایم میسر نگردد و خواب  
حرامم باشد .

کسانیکه «منامی» را اسم مکان اعتبار کرده اند در خواب غفلت بوده اند.

رد سروری و شمعی

اذا تغرد عن ذی الاراک طائر خیر

فلا تغرد عن روضها انین حمامی

اذا - ادات شرط . تغرد، جایز است فعل ماضی از باب تفعل و یا با حذف تا فعل مضارع باشد یا اینکه از باب تفعیل صیغه مضارع باشد. زیرا «غرد» با فتحه های «غین ورا» و «غرد» به فتح «غین و سکون را» تغرید و تغرد : به معنای تغنی باشوق و طرب مرغان است مثلاً کبوتری که باد به گلومیاندازد والجان تغنی میکند «تغرد» گویند.

عن ذی الاراک، عن حرف جر و متعلق به «تغرد». ذی، از اسماء سته. ذی الاراک، مضاف و مضاف الیه. اراک، نام محلی است که در آنجا درخت مسواک بعمل می آید.

طائر، فاعل فعل «تغرد». طائر خیر، اضافه لامیه چونکه طائر اینجا به معنای «مرغ» میباشد. از قرار معلوم از عادت عرب بوده که وقتی به سفر میرفت یا اگر ایجاب میکرد که از خانه اش خارج شود اگر سر راهش پرنده ای قرار میگرفت، آن پرنده را میپراند، اگر به جانب راست پرواز میکرد تیمن مینمود ولی اگر به سمت چپ طیران میکرد تشأم مینمود، پس بهمین دلیل به مرغی که به سمت راست پرواز مینمود طائر خیر (مرغ فرخنده) و پرنده ای که به طرف چپ میپرید طائر شر گویند.

فلا، فا حرف رابط، جواب شرط و لا حرف نفی. فعل «تغرد» در مصرع دوم عیناً مانند فعلی است که در مصرع اول شرحش گذشت.

روضها، جمع روضه در اینجا به معنای چمن و سبزه زار است و ضمیر مؤنث مذکور بر میگردد به «سعاده».

میبایست این بیت دنبال بیت اول نوشته میشد لکن ما تابع ترتیب شارحان شدیم. انین، به فتح همزه و کسر نون یعنی «نال» انین حمامی : ناله کبوتر. حمامی،

فاعل فعل «تغرد» ولفظاً مجرور مضاف الیه «انین»

هر مرغی که در دور گردنش طوق باشد یعنی مطوق باشد حمام گویند ، مثل  
فاخته و قمری و نیز نوعی کبوتر است که طوقدار است و علاوه بر اینها به هر مرغ مطوق  
«حمام» گویند .

اسم جنس است و مفردش «حمامة» میاید ، «تا» حرف وحدت است . یا آخر  
«حمامی» حرف اطلاق است که از کسر میم متولد شده و این نوع «یا» را در فن قافیه  
حرف وصل گویند . احتمال دارد مصراع دوم وجه اخباری یا انشائی باشد .

**محصول بیت -** هر گاه که مرغ خیر در مجلی که ذی الاراک نامیده شده تغنی  
طرب انگیز کند در مرغزارهای سعادت انین حمام تغرد نمیکنند و یا نکنند . یعنی زمانیکه  
آن تغنی میکند اینها نمیکنند یا نکنند . حاصل اینکه اصوات و نغمات مرغ فرخنده  
بهبتر و بالاتر و طرب انگیز تر از تغنی مرغ مرغزارهای سعادت است ، پس زمانیکه آن تغنی  
میکند نباید اینها خوانندگی بکنند .

فلا تغرد . در اصل «فلا تتغرد» بوده یعنی از باب تفعل است . پس آن فاضلی  
که گفته است از باب تفعل نیست در بکار بردن لغات عرب عجیب تتبع داشته .

رد شمعی

بسی نماند که روز فراق یار سر آید

رأیت عن هضبات الحمی قیام خیامی

بسی نماند - یعنی زمان زیاد نمانده . نماند ، فعل ماضی منقی مفرد غایب . که ،  
حرف بیانی روز فراق یار ، هر دو اضافه لامید . سر آید ، پایان برسد : تمام شود .  
زیرا کلمه «سر» یعنی نوك و انتہا پس «سر آید» : منتهی گردد .

رأیت ، فعل ماضی متکلم و حده از افعال ناقص یایی یعنی مهموز العین معتل اللام :  
دیدم . «با حس بصری دیدم»

عن ، حرف جر متعلق به فعل «رأیت» . هضبات ، جمع هضبه به معنای پشته است :  
یعنی بلندیا که روی کوه قرار گرفته که بآن «ربوه» گویند . باید گفت که در جمع

کلمه هضبه علاوه بر هضبات قاعده دیگری هم هست اما اینجا محلش نیست . هضبات الحمی ، اضافه لامیه ، قیام خیام ، هکذا یعنی مصدر به فاعلش اضافه گشته . خیام ، به کسر «خا» جمع خیمه : چادر اما در اینجا مراد خانه های عرب صحرائشین است . «خیامی» یا حرف اطلاق است که از کسر «میم» متولد شده . قیام خیام : عبارت از چادرهای برپا ساخته یعنی چادرهای زده شده است .

**محصول بیت - خیلی** نمانده که روز فراق تمام شود : بهانتها برسد و پایان یابد چونکه در بالای تپه های حمای جانان چادرهای برپا ساخته و زده را دیدم ، پس این خود علامت وصلت است زیرا مادامکه جانان در سرای خود اقامت دارد وصال میسر نمیشود اما اگر در چادر باشد وصال میسر و ممکن میگردد .

پس مصراع دوم در مقام تعلیل مصراع اول واقع شده است . حاصل : چادر زدن جانان و اقامتش در آنجا علامت خیر و نشانه فرخندگی است . زیرا دلیل بر این است که وصلت دست خواهد داد .

کسیکه مصراع اول را نوشته است : بسی نمانده که روز فراق ما بسر آید ، در معنای مجعوعی بیت گفته است : خیلی نمانده که روز جدائی ما تمام شود و در تپه های حمی قیام خیمه ها را دیدم . این مفسر استنباط عجیب داشته که اینطور گفته است . طیب الله انفاسه .

### خوشادمی که در آبی و گویمت سلامت قدمت خیر قدوم نزلت خیر مقامی

خوشا - الف معنای «تعجب» افاده میکند : عجب خوش است «چقدر خوش است» .  
دمی - دم - به معنای نفس و حداقل ساعت است . یا حرف وحدت . که حرف رابط صفت و یا حرف بیانی . در آبی ، از در داخل شوی . واو ، حرف عطف و یا حرف حال .  
گویمت ، تاضمیر خطاب . سلامت جایز است متعلق به «گویمت» باشد ، تقدیرش :  
گویمت بشکرانه سلامت یعنی بران شکرانه سلامت به تو بگویم : مضمون مصراع دوم را بگویم و نیز جایز است «سلامت» به فعل «در آبی» متعلق باشد یعنی در آبی



بسلامت و بگویمت .

قدمت ، فعل ماضی مفرد مخاطب ، از باب علم : آمدی . «خیر» منصوب است چون مفعول مطلق است . خیر قدوم ، اضافه گشته به قدوم ، «قدوم» مصدر بـروزن دخول : آمدن . نزلت ، فعل ماضی مفرد مخاطب از باب ضرب ، وارد شدی و آمدی . خیر مقامی از لحاظ اعراب مانند «خیر قدوم» میباشد .

«مقامی» ، یا حرف اطلاق است و این «یا» را در بعضی دواوین عرب متصل از ماقبل مینویسد اما در بعض دیگر اصلاً ننوشته بلکه به همان کسر میم اکتفا کرده .

**محصول بیت -** چقدر خوش است آن ساعتی که تو بسلامت از در داخل شوی و من به تو بگویم : با قدم خیر آمدی و به مقام خیر وارد شدی . ظاهر این الفاظ اخباری است اما مقصود دعاست . یعنی آمدن و ورودت مبارک و خیر باشد .

در معنای مصرع اول یکی گفته است : خوش است آن دمی که تو داخل شوی و ضمن سلام کردنت من به تو بگویم ...

یکی دیگر اینطور معنا کرده است : چه خوش است آن دم که توییایی و من بسبب سلامت بتو بگویم ... این مفسرین سلامت باشند که در کلمات عجم تصرفات عجیبی دارند .

باز در معنای شعر گفته شده : تای واقع در کلمه «سلامت» از برای خطاب است . این یکی دیگر قابل خطاب نبوده است .

رد شمعی

امید هست که زودت بیخت نیک بینم

تو شاد گشته بفرماندهی و من بغلامی

که - حرف بیانی . زودت : تا ضمیر خطاب . بیخت ، با حرف مصاحبت . بخت نیک اضافه بیانی ، بفرماندهی ، بایای مصدری و بای مصاحبت ، ترکیب وصفی : کسیکه دستور میدهد و امر میکند . بغلامی : با حرف مصاحبت یا حرف مصدری ، **محصول بیت -** امیدوارم که طالع بلند یاریم کند و ترا هر چه زودتر بینم . پس تو بفرماندهی و من به فرمانبردای شاد گردیم . توبه پادشاهی خرسند گردی و من

از اینکه بنده توشده ام مسرور شوم .

من ارچه هیچ ندارم سزای صحبت شاهان  
ز بهر کار ثوابم قبول کن بگلامی

سزای صحبت شاهان - اضافه هالامیه است.

**محصول بیت -** اگر چه من هیچ چیز ندارم که لایق صحبت شاهان گردم :

سرمایه ای که مرا به تقرب شاهان برساند و لایق صحبتشان کند ندارم . پس محض  
خاطریک کار ثواب مرا به غلامی قبول کن . یعنی برای خدا مرا به بندگی بپذیر  
ولو اینکه لیاقت این کار را نداشته باشم .

چنانکه ملاحظه میشود قافیۀ این دو بیت یکسان است و این خود دلالت میکند  
که یکی از دو بیت مذکور مال خواجه نباشد . علی الخصوص که این بیت در نسخه  
های موجود در نزدمان موجود نیست .

**بعثت منك و قد صرت ذائبا کهلالی**

**اگر چه روی چو ماهت ندیدم تمامی**

بعثت - از باب حسن فعل ماضی متکلم و حده . و او حرف عطف و یا حرف حال  
صرت ، از افعال ناقص فعل ماضی متکلم و حده ، «تا» اسمش و ذائبا خبرش . ذائب .  
اسم فاعل از ذوبان یعنی ذوب کننده از ذاب یذوب : اجوف و او ی باب نصر . هلالی .  
یا حرف اطلاق

**محصول بیت -** ای جانان از تو که دور شدم ، چون هلال ذوب گشتم : از  
فراقت چون ماه نونحیف و ضعیف و نزار شدم ، اگر چه روی چون ماهت را بتمامی  
ندیدم . مراد : چون رویت را بالتمام ندیدم لذا مانند هلال زار و نزار و نحیف گشتم  
باید معلوم گردد که در تر کیب این بیت تر کیب و در تر تیش تفکیکی وجود دارد . فتأمل

**چوسلک در خوشابست نظم تو حافظ**

**که سماه لطف سبق میبرد ز نظم نظامی**

سلک - به کسر (سین) : رشته است

خوشاب : آبداری یعنی تازہ و طری . نظم پاک تو ، اضافہ بیانیہ و لامیہ .  
حافظ منادی . کہ ، حرف تعلیل . گاہ لطف ، اضافہ لامیہ . سبق ، مفعول مقدم فعل  
«میرد» . نظم نظامی ، اضافہ لامیہ .

معصوم بیت - ای حافظ نظم پاک تو ، چون سلك در خوشاب است زیرا در  
مقام لطف از نظم نظامی سبقت میرد : از نظم نظامی اعلا تر است چونکہ اشعار تو سلیس  
و آبدار است اما نظم نظامی پیچیدہ و تابدار .

وله ایضاً

از بحر رمل فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

## غزل پانصد و سی و دوم

سینه مالامال دردست ای دریغا مرهمی  
دل ز تنهایی بجان آمد خدایا همتی

مالامال - خیلی پر. ای حرف ندا. منادی محذوف مراد ای یاران است.  
دریغ به معنای حیف است: ادات تغابن والف حرف ندبه و جایز است منادی  
«دریغا» باشد به طریق مندوب: یعنی ای دریغا، پس «ای» در عربی به معنای «وا»  
میباشد.

مرهمی، یا حرف وحدت:

دل مبتدا، بجان آمد خبرش. ز تنهایی متعلق به «بجان آمد». خدایا، منادی.  
همدمی، همدم: مصاحب و یا حرف وحدت، مقصودش از ندا کردن خدا  
تمنی است.

**محصول بیت** - سینه از درد لبریز است، ای دریغ کاش برای این درد مرهمی  
بود یعنی کاش درمانی پیدا میشد که دل از تنهایی بجان آمد: دل از تنهایی خسته شد  
وازجان بیزار گشت یارب همدمی بر ایم برسان که مرا از تنهایی خلاص کند.  
خواجه از درد ورنج عشق و سوز فراق شکایت میکند.

چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو  
ساقیا جامی بیاور تا بیاسایم دمی

چشم آسایش - اضافه لامیه به معنای چشم امید است. آسایش، اسم مصدر

ص ۳۱۲ جلد سوم شرح

از آسایدن . کہ ، اسم به معنای چہ کسی . سپہر تیزرو ، اضافہ بیانی تیزرو ، ترکیب وصفی از رویدن : تندرو . جامی ، یا حرف وحدت . تا ، حرف تعلیل . بیاسایم ، فعل مضارع نفس متکلم وحده . دمی ، دم در اینجایک نفس وحد اقل ساعت است

**محصول بیت -** کہ میتواند از سپہر سریع السیر امید آسایش و راحتى داشته باشد .

مراد: هیچ کس امید آسایش و راحت از فلک ندارد پس ای ساقی قدحی باده بیاز تا دمی به فراغت و آسودگی بگذرانیم .

**خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دھیم**  
**کز نسیمش بوی جوی مولیان آیدھمی**

خیز - خطاب عام : بلندشو . تا ، حرف تعلیل . خاطر ، مفعول صریح و بدان ، مفعول غیر صریح فعل «دھیم» . ترک سمرقندی ، اضافہ بیانی ، ممکن است من باب تشبیه سمرقندی گفته باشد و یا حقیقۃ اهل سمرقند بوده . دھیم ، فعل مضارع متکلم مع غیره . و یا فعل امر متکلم مع غیره کز ، کہ حرف رابط صفت .

نسیم ، در این بیت به معنای باد است و شین «ضمیر» بر میگردد بہ «ترک» و یا بہ سمرقند . بوی جوی مولیان - اضافہ لامیہ و بیانی . جوی : رودخانه است . مولیان نام رود مشہوری است . آیدھمی ، در اصل «ھمی آید» بوده بہ ضرورت وزن و قافیہ تقدیم و تأخیر شدہ ، چنانکہ رود کی درغزلی کہ در مجلس سلطان نصر بن احمد سامانی گفته است بکار رفته :

بیت : بوی جوی مولیان آیدھمی یاد یارمہر بان آیدھمی

**محصول بیت -** بر خیز تا دل بدان محبوبہ سمرقندی دھیم ، کہ از نسیم آن «سمرقند» بوی جوی مولیان میاید .

زیر کی را گفتم این احوال بین خندید و گفت  
صعب کاری بوالعجب حالی پریشان عالمی

زیر کی را - یا حرف وحدت و را ادات مفعول . این احوال : بہ احوال عشق و

محبت اشاره میکند بین ، فعل امر مفرد مخاطب ، خندید و گفت ، مرهون مصراع دوم . مقول قول ، مصراع دوم است .

صعب : مشکل . کاری ، یا حرف وحدت . بوالعجب ، مخفف ابوالعجب یعنی بابای عجب اما در اینجامتضمن معنای مبالغه و کنایه از عجب میباشد . حالی ، یا حرف وحدت . عالمی ، یا هکذا .

**محصول بیت -** به يك شخص زيرك گفتم که : اوضاع واحوال عشق را بین و مطالعه کن ، اوهم خندید و گفت : این احوال عشق که میفرمائید کاری مشکل و عالمی پریشان و حال عجیبی است . یعنی عشق کنایه است از درد و بلا و محنت و الم همین است هر که به عشق مبتلا گردد هرگز روی راحتی و آسایش نمی بیند . بلکه دائماً چشمش اشک میریزد و دلش میسوزد .

**سو ختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل**

**شاه ترکان غافلست از حال ما کورستمی**

چاه صبر - اضافه بیانی . شمع چگل ، اضافه لامیه . شاه ترکان ، اضافه لامیه و مراد از آن افراسیاب است و این بیت تلمیحی است به یکی از قصه های شاهنامه که سابقاً در قافیۀ «میم» مفصل ذکرش گذشت . و آن غزل با این مطلع شروع میشود :

بی توای سرو روان با گل گلشن چه کنم

زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم

در همین غزل بایک بیت باین قصه تلمیح کرده است :

بیت - شاه ترکان چوپسندید و بیچاهم انداخت

دستگیر از نشود دست تهمتن چه کنم .

**محصول بیت -** در آرزوی آن محبوب چگل در چاه صبر سو ختم : از بسکه

برای رسیدن به جانان صبر کردم هلاک گشتم ، در حالیکه شاه ترکان یعنی جانان از حال و وضع ما غافل است ، پس کورستمی : کویار مشفق که ما را از رنج فراق نجات دهد و وصال جانان را وسیله شود .

همچنانکه که رستم بیژن را از چاه خلاص کرد و سبب وصال و سرورش شد  
محبوب را اختصاص داده به چگل زیرا شهر چگل در تر کستان واقع شده و  
افراسیاب هم شاه تر کستان بوده.

### در طریق عشقبازی امن و آسایش خطاست

### ریش باد آن دل که باد درد تو خواهد مرهمی

طریق عشقبازی - اضافه بیانی . عشقباز : محبوب دوست و یا حرف مصدری .  
ریش ، زخم است اما در اینجا به معنای مجروح است . که ، حرف رابط صفت مرهمی ،  
یا حرف تنکیر .

محصول بیت - در عالم عشقبازی و محبوب دوستی امن و آسایش بلاست ، یعنی  
در این راه آسایش و فراغت وجود ندارد ، بلکه فقط درد و بلاست . پس مجروح گردد  
آن دلی که برای علاج درد عشقت مرهم بخواهد . مراد : دلی که برای درد عشق  
درمان بجوید از درد و الم خلاص نشود

### اهل کام و نازرا در کوی رندان راه نیست

### رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی

نازرا - را ، ادات صله . و در ، به معنای بای صله است . رهرو ، ترکیب وصفی  
یعنی سالک عشق ، یا حرف وحدت ، جهانسوز ، اینهم ترکیب وصفی است : جهان  
سوزنده مراد از آن شخصی است که از جهان مستغنی است خلاصه مقصود تارك دنیا است .  
و یا ، حرف وحدت . خامی ، بی غمی ، این یاها از برای وحدت است .

محصول بیت - کامروایان و نازپروردگان را به کوی رندان راهی نیست .

یعنی این گروه نمیتوانند یارو همراه رندان باشند : مراد اینست که رندان يك فرقه  
دیگرند و اینان يك فرقه دیگر . یعنی بینشان هیچگونه تناسبی نیست ، پس طریق  
عشق را عاشقی سالک و جهانسوز لازم است عاشقی که از دنیا و مافیها گذشته باشد نه  
يك خام بی غم . یعنی خامی که درد و غم عشق را به خود همواره نساخته بدرد  
نمی خورد ،

در مصراع دوم بعضی از مفسرین یسها را حرف مصدر گرفته و در معنایش گفته‌اند: لازمهٔ سالکی جهان را ترك کردن است والا خامی و بی غمی بدرد نمیخورد این مفسر از معنای بیت و از قافیه اطلاع نداشته  
رد شمع

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست  
عالمی دیگر نباید ساخت و زنو آدمی

آدمی، یا حرف وحدت. عالم خاکی، اضافهٔ بیانی و یا حرف نسبت. عالمی، یا حرف وحدت و زنو آدمی، یا حرف وحدت و یا تنکیر.

**محصول بیت** - در عالم خاکی آدمی گیر نمی آید. آدم خوب پیدا نمیشود. پس عالم دیگری باید به وجود آورد و در آن عالم جدید از نو باید مردم خوب خلق نمود. خواجه از اینکه شخص خیر و کریم پیدا نمیشود شکایت میکند. مراد آدمی که از او خیر برسد و نیکی کند نایاب است. آنکه «یای» آدمی را در مصراع اول نسبت گرفته اشتباه کرده است.

گریهٔ حافظ چه سنجد پیش استغنائی عشق  
کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنمی

گریهٔ حافظ - اضافه لامیه. سنجد، فعل مضارع مفرد غایب. چه سنجد: چه ارزش دارد و یا چه تأثیر دارد. استغنائی عشق، اضافه لامیه. کاندَرین، که، حرف تعلیل و این: اشاره به استغنائی عشق. طوفان: جوش و خروش و تلاطم آب است که همه جا را فرا میگیرد. شبنمی، یا حرف وحدت.

**محصول بیت** - در مقابل استغنائی عشق گریهٔ حافظ چه ارزش دارد، یعنی اهمیتی ندارد. زیرا در مقابل طوفان استغنائی جانان، هفت دریا مانند يك شبنم به نظر میرسد. مراد: در مقابل دریای استغنائی جانان گریهٔ حافظ به قدر يك قطره ارزش و اعتبار ندارد. حاصل گریستن حافظ به استغنائی جانان تأثیر نخواهد کرد.

وله ایضاً



ار بحر مجتث : مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

## فِزَل پانصد و سی و سوم

ز دلبرم که رساند نوازش قلمی  
کجاست پیک صبا گر همی کند گرمی

که - اینجا اسم است یعنی چه کسی، رساند، فعل مضارع مفرد غایب و الف و نون ادات تعدیه : چه کسی میرساند. نوازش، اسم مصدر، نوازش قلم، اضافه لامیه مجازاً و یا حرف وحدت. پیک صبا، اضافه بیانی و مبتدای مؤخر، کجاست، خبر مقدم. و جمله اسمیه جزای شرط. گرم، مفعول فعل «کند» و یا حرف تنکیر. **محصول بیت -** چه کسی از دلبرم نوازش قلمی : نوشته‌ای بمن میرساند. حاصل : که میتواند از دلبرم نامه‌ای بمن برساند، پیک صبا کجاست اگر گرمی بکند. مراد : صبا قادر است مکتوبی از دلبرم به من برساند، اگر چنانکه گرمی کند. خلاصه این باد صباست که میتواند از جانب جانان نامه‌ای برای تسلی خاطرم بیاورد اگر چنانکه گرمی کند.

نمی‌کنم گله لیکن ابر رحمت دوست  
بکشتزار جگر تشنگان نداد نمی

گله - یا حرف تنکیر و همزه حرف توصل. ابر رحمت دوست، اضافه بیانی و لامیه. کشتزار : محل کشت و زرع. جگر تشنه : از اقسام صفت مرکب و الف و نون، ادات جمع. نمی، یا حرف وحدت و یا تنکیر.

**محصول بیت -** من که شکایت نمی‌کنم، اما ابر رحمت دوست بکشتزار جگر

ص ۲۸۲ جلد سوم شرح

تشنگان نمی نداد : به عشاق دلی سوخته التفاتی نکرد و مرحمتی ننمود. پس مقصود  
من شکایت نیست بلکه عرضحالی است که یکی از آن جگر تشنگان خود من هستم .  
کسانیکه در این بیت یاها را به وحدت اختصاص داده اند از ذوق کلام بی بهره  
بوده اند. رد سروری و شمعی

**قیاس کردم تدبیر عقل در ره عشق  
چو شبنم است که بر بحر میکشد رقمی**

تدبیر عقل - اضافه مصدر به فاعلش و مفعول اول فعل «کردم» و قیاس مفعول  
درمش . در ره عشق : ظرف مکان . شبنم ، ژاله و یا حرف وحدت.  
که ، حرف رابط صفت . رقمی یا حرف تنکیر  
**محصول بیت - در راه عشق تدبیر عقل را سنجیدم، دیدم چون قطره شبنمی**  
است که بر روی دریا افتاده باشد

مراد از رقم کشیدن بر بحر، روی دریا منتشر و پخش شدن است .  
حاصل بیان عقل نسبت به عشق به منزله شبنمی است نسبت به دریا.  
کسانیکه بعد از فعل «کردم» واوی آورده اند از معنای بیت بی اطلاع بوده اند .  
در معنای مصراع اول : قیاس کردم و تدبیر عقل نمودم . و نیز کسی که گفته  
است : تدبیر عقل را در راه عشق قیاس کردم . این مفسرین در معنا کردن هیچگونه  
تدبیر و تصرفی نداشته اند . رد سروری

در معنای مصراع دوم ، گفته شده چون شبنمی است که بر روی دریا رقمی  
میکشد یعنی اصلاً فایده ندارد این مفسر هم بیفایده حرف زده است . رد شمعی

**بیا که خرقة من گرچه وقف میکده هاست**

**ز مال وقف نبینی بنام من در می**

بیا - خطاب عام . که ، حرف بیانی . درم ، «به کسر دال و فتح راه پول را  
گویند و یا حرف وحدت

**محصول بیت - بیا که خرقة ام اگر چه وقف میخانه هاست ، اما از مال وقف**

دیناری بنام من نیست . یعنی اگر چه من باده نوشم و خر قہام وقف می‌کدهاست لیکن  
از مال وقف حتی دیناری استغاده نکرده‌ام . حاصل کلام هر وضعی داشته باشم و هر کاره  
باشم اما هر گز نان وقف نمی‌خورم .

چرا بیک نی قندش نمی‌خرند انکس  
که کرد صد شکر افشانی ازنی قلمی

بیک - با حرف مقابله . نی قند، اضافه لامیه مراد نیشکراست و شین «ضمیر»  
بر میگردد به «کس» به طریق اضماع قبل از ذکر . که ، حرف رابط صفت . شکر  
افشان ، ترکیب وصفی و یا حرف مصدری . نی قلم ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت .  
**محمول بیت -** آن کسیکه ازنی قلمش صد گونه شکر افشانی میکند ، چرا  
به بیک نی قندش نمی‌خرند . مراد : من که ازنی کلکم اینهمه اشعار و ابیات شیرین چون  
شکر صادر میشود پس چرا رعایت نمی‌کنند و با کوچکترین و کم ارزشترین چیز  
متسلی خاطر نمی‌شوند .

حاصل اینکه منظور از «کس» خود شاعر است .

دلہ گرفت ز سالوس و طبل زیر کلیم  
بیا کہ برد در میخانہ برکنم علمی

دلہ - مبتدا ، و گرفت ، خبرش . سالوس : ریا . واو ، حرف عطف .  
طبل زیر کلیم : مراد رندی و او باشی و محبوب دوستی و از این قبیل کارهاست  
که به ظاهر بطور مخفیانه و مستور از مردم انجام میگیرد .  
کہ ، حرف بیان ، بر ، اینجا به معنای ظرفیت است . برکنم ، یعنی بلند  
کنم : برافرازم علمی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . علم : بیریق  
**محمول بیت -** از ریا و رندی پنهانی و از عشقبازی ، خلاصه از این قبیل کارها  
کہ به طور مخفیانه از مردم انجام میدهم ، دلہ زده شد و دیگر خسته شدم . به طریق  
خطاب عام میفرماید : بیا کہ برد در میخانہ علمی برافرازم . یعنی آن کارهایی کہ به طور  
مخفیانه انجام میدادیم آشکارا بکنیم .

حاصل اینکه از ریا و تزویر خلاص گردیم .

طیب راه نشین درد عشق نشناسد  
برو بدست کن ای مرده دل مسیح دمی

طیب راه نشین - اضافه بیانی مراد آن اطبائی است که در سر راهها بساط طبابت میگسترند و مریضها را طبابت میکنند، مانند طبیبان حرم سلطان با یزید.  
درد عشق ، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل «نشناسد»

بدست کن : بدست بیار . ای، حرف ندا و منادی محذوف

مرده دل ، از اقسام صفت مرکب : مسیح دم ، هکذا ، و یا حرف وحدت.

**محصول بیت -** طیب راه نشین نمیتواند درد عشق را تشخیص دهد .

پس ای مرده دل برو جانان عیسا نفسی بدست بیار . مراد اطبا قادر نیستند درد عشق را چاره کنند، چونکه درمان درد عشق فقط وصلت جانان است . بنابراین جانان عیسا نفسی پیدا کن که دردت را درمان کند .

مراد از «مرده دل» دل غمناک و غصه دار است یعنی دلی که در اثر غم و غصه افسرده شده مثل اینکه مرده است .

تقدیرش : ای عاشق مغموم و مهموم ، جانانی بدست بیار که غم و غصهات را برطرف کند.

حدیث چون و چرا در دسر دهدای دل  
پیاله گیر و بیاساز عمر خویش دمی

چون - با واو اصلی برای پرسش است به معنای «کیف» . چرا : برای چه به معنای لم ، پس چون و چرا به معنای «کیف ولم» است .

بیاسا - فعل امر مخاطب : راحت کن و آسایش کن . عمر خویش ، اضافه لامیه  
دم : يك نفس .

**محصول بیت -** حدیث چون و چرا در دسر دهد: گفتگوی مردم سبب در دسر میگردد پس ای دل باده بنوش و دمی از عمرت راحت کن . مراد : به بگو مگوی

مردم توجه نداشته باش و بلکه دمی از عمرت آسوده بگذران .

**بیا که وقت شناسان دو کون بفروشند**

**بیک پیاله می صاف و صحبت صنمی**

وقت شناس - به کسی اطلاق میشود که فرصت را غنیمت بداند.

دو کون : دو عالم و مفعول مقدم فعل « بفروشند ». بیک : با حرف مقابله.

می صاف ، اضافه بیانی . صحبت صنمی ، احتمال دارد اضافه مصدر به فاعل و

یا به مفعولش باشد .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : بیا که وقت شناسان دو عالم

را به یک پیاله شراب صاف و به صحبت یک دلبر میفروشند . مراد : دو دنیا را به می و

محبوب بفروشند یعنی عوض کنند چنانکه شاعر میفرماید :

می و محبوبی اولماسه نسی و اریدی دنیانک . ترجمه : دنیا اگر می و محبوب

نداشت چه داشت .

**دوام عیش و تنعم نه شیوه عشقت**

**اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی**

دوام عیش - اضافه مصدر به فاعلش . واو ، حرف عطف تنعم : در میان ناز و

نعمت بودن است . شیوه عشق ، اضافه لامیه . معاشر ما ، اضافه اسم فاعل به مفعولش

و «یا» ضمیر خطاب . نیش غم ، اضافه بیانی و یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** همیشه در عیش و نعمت بودن برخلاف اقتضای عشق است پس

اگر با ما هم صحبت هستی نیش غم نوش کن . مقصود : ذوق و صفا و عیش شیوه عشق نیست ،

پس اگر یار موافق مایی غم و غصه بخور که مقتضای عشق و محبت ، درد و بلاست .

**سزای قدر توشاها بدست حافظ نیست**

**جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی**

سزا - اسم است به معنای لایق . سزای قدر ، اضافه اسم فاعل به مفعولش

قدر تو ، اضافه لامیه . شاها ، منادی الف حرف ندا . بدست حافظ ، با حرف

طرف و اضافه لامیه .

نیاز شبی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت یا حرف تنکیر ، واو ، حرف عطف .  
 دعای صبحدم ، این اضافه به معنای «فی» است و یا حرف تنکیر .  
**محصول بیت** - شاها جز از نیاز شبانه و دعای دم صبح ، حافظ چیزی ندارد  
 که لایق قدر بلند تو باشد : یعنی تنها تحفه و هدیه حافظ که لایق مقام توست همان ثنا و  
 نیازشها و دعای روزهاست . مقصود : حافظ شب و روز دعا گویت است .  
 در معنای مصراع دوم : جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی . نیاز منسوب به شب  
 و دعای منسوب به صبح گفته اند . این مفسر از علم قافیه بی بهره بوده زیرا اجتماع  
 یای وحدت و تنکیر با یای نسبت از عیوب قافیه میباشد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

## فزل پانصد و سی و چهارم

احمد الله على معدلة السلطاني

احمد شيخ اويس حسن ايلخاني

احمد الله ، فعل و فاعل و مفعول صريح . يعنى احمد ، فعل مضارع متكلم و حده  
از باب علم و لفظه الله ، لفظاً منصوب مفعول صريحش . معدلت ، به فتح ميم و به كسر  
و فتح دال به معنای «عدل» مصدر ميمي است . معدلة السلطاني ، اضافه لاميه .  
در كلمه سلطاني ، الف حرف ردف و نون حرف روى ، و ياي ساكن متولد از  
كسره نون حرف وصل .

احمد ، عطف بيان سلطان است .

لفظ «ابن» در هر دو جا محذوف است ، تقديرش : احمد بن شيخ اويس بن حسن  
ايلخاني است در ترا كيب حذف لفظ «ابن» شايع است چنانكه در گلستان واقع شده .  
مصراع : بنام سعد ابى بكر سعد بن زنگيست ، تقديرش : بنام سعد بن ابى بكر بن  
سعد بن زنگيست . ايلخاني ، يا حرف نسبت ، به سلاطين اسلامى كه از نسل هلاكو  
بودند ايلخانيان گویند . چنانكه به پادشاهان ما (تر كهها) عثمانيان گویند .

محصول بيت - به سبب عدالت پادشاه ، حق تعالى را حمد ميگويم . يعنى بواسطه  
اينكه پادشاه عدالت دارد (عادل است) حمد و شكر خدا را بجا ميآورم و آن پادشاه :  
سلطان احمد ، پسر شيخ اويس بن سلطان حسن ميباشد .

در معنای مجموعی بیت : حمد ميكنم به خاطر عدل سلطاني كه احمد شيخ اويس

ص ۲۰۷ جلد سوم شرح

پسر حسن ایلخانی است . این مفسر عبارت : احمد شیخ اویس ، را مبہم گفته است .

خان بن خان شہنشاہ شہنشاہ نژاد

آنکہ می زبید اگر جان جہانش خوانی

شہنشاہ - در اصل شاہنشاہ کہ اول بصورت شاہانشاہ بودہ و اصل اینہم شاہشاہان بود ہمانطور کہ در روم بہ پاشایان «بگلر بگی» گویند .

نژاد ، بہ فتح و یا بہ کسر نون بہ معنای اصل است . کہ ، حرف رابطہ صفت یا حرف بیانی ،

می زبید ، فعل مضارع مفرد غایب : بر ازندہ و لایق است . جان جہانش ، اضافہ لامیہ .

خوانی ، فعل مضارع مخاطب .

**محصول بیت -** خان مذکور پسر احمد خان بن خان و شہنشاہ شہنشاہ نژاد است یعنی آبا و اجدادش سلاطین بودند ، و اگر بگوئی کہ خان احمد جان و روح جہان است میزبیدش یعنی اوشایستگی این لقب را دارد و لایق است .

دیدہ نادیدہ باقبال تو ایمان آورد

مرحبا ای بچنین لطف خدا ارزانی

دیدہ - لفظ مشترک است بہ معنای «چشم» و «دیدہ است» نادیدہ : ندیدہ .

باقبال تو ، با حرف صلہ و اضافہ لامیہ و متعلق بہ فعل «آورد» یعنی مفعول غیر

صریح و ایمان مفعول صریحش .

مرحبا ، مفعول مطلق ، عاملش مقدر است چنانکہ در کتابہای نجوم بین است .

ای ، حرف ندا و منادایش «احمد» لیکن بعد از تمام بیت تقدیر میشود ، چنانکہ

در تصویر معنا معلوم میگردد .

بچنین ، با حرف صلہ متعلق بہ ارزانی ، لطف خدا ، اضافہ لامیہ ارزانی :

لایق .

**محصول بیت -** هنوز ترا چشم ندیدہ بود اما بہ دولت ایمان آورد . یعنی تو



هنوز شاهزاده بودی و مردم بدون اینکه ترا ببینند اقرار داشتند که سلطنت نصیب تو خواهد شد و این موضوع را یقین داشتند . یا خود با تقدیر يك «واو» اینطور معنا می شود :

چه آنها که ترا دیده بودند و چه آن عده که هنوز رویت نکرده بودند همگی بالاتفاق اقرار داشتند که دولت شاهی از آن تو خواهد بود . مراد : هنوز نهال بودی اما بقدری الطاف و اعطافت شامل همه بود که هر که دید و شنید گفت : دولت سلطنت مال تو و بتو خواهد رسید . مرحبا ای خان احمد که به چنین لطف و احسان خداوندی لایقی . یعنی احمدی لایق برای سلطنت .

ماه اگر بی تو بر آید بدو نیمش بزند  
دولت احمدی و معجزه سبحانی

بر آید - در اینجا یعنی طلوع نماید . بدو نیمش ، با حرف تأکید : دو نیم : دو پاره .

بزند : متضمن معنای بکنند . دولت احمدی ، اضافه بیانی ، و مراد از احمد در اینجا حضرت محمد علیه السلام میباشد . واو ، حرف عطف . معجزه سبحانی ، اضافه بیانی و یاها حرف نسبت .

محمول بیت - ماه فلك اگر بدون اجازه و امر تو طلوع نماید ، دولت محمدیه و معجزه صمدیه آن را دو پاره میکنند . مراد : کسیکه در برابر امرت نافرمانی کند ، کانه عاصی خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم است . زیرا که تو پادشاه عادل پس مخالفت با تو سبب خزی<sup>۱</sup> خذلان میباشد ، در واقع عصیان است در مقابل خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم .

جلوه بخت تو دل میبرد از شاه و گدا  
چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی

جلوه بخت تو - هر دو اضافه لامیه ، یعنی عرض جمال کردن تو (جلوه

خزی: خواری و ذلت. م

گری) جلوه ، مبتدا ، دل میبرد، خبر مبتدا . که، حرف تعلیل . جانی و جانانی ،  
یای هر دو برای خطاب است .

**محمول بیت - جلوه گری بخت ، از شاه و گدا دل میبرد.**

مراد : کمال و قدرت دولت و سعادت تمام عالم را مطیع و منقاد کرده.

چشم بد دورت باد که هم جان وهم جانان تمام عالمی .

یکی در توضیح معنای شعر یا های کلمه «جانی و جانانی» را نسبت گرفته است.

معلوم میشود این شخص یای خطاب و یای نسبت را نشناخته است .

**بر شکن کا کل تر کانه که در طالع تست**

**بخشش و کوشش خاقانی و چنگیز خانی**

بر شکن : پر چین کن . کا کل تر کانه : کا کل مخصوص به ترك . مراد کا کل

تر کانه را پر چین کن . که ، حرف تعلیل .

خاقان ، لقب پادشاهان چین است ، در اینجا قطع نظر از این مطلب ، در زمان

قدیم پادشاهی بوده خاقان نام و خیلی سخی بوده . او جد اعلا ی هلا کوی چنگیز

است که سلاطین ایلخانیه نسبتشان بهمین خاقان میرسد .

**محمول بیت - کا کلت را چون کا کل تر کانه پر شکن کن ، زیرا بخشش**

خاقانی و کوشش و سعی چنگیز خانی در دولت و طالع تست . کوشش و جدیت چنگیز -

خان در تواریخ ایلخانیه معلوم است چون با اینکه از نسل سلاطین نبود اما تمام عالم

را فتح نمود و به تصرف خویش در آورد چنانکه خروجش فتنه ای در عالم برپا ساخت

که تا قیامت از خاطره ها فراموش نخواهد شد . حاصل : خطاب به خان احمد ،

میگوید : افتخار کن که در طالعت اخلاق و اطوار دو پادشاه بزرگ مندرج است :

سخا و کرم خاقانی و کوشش و فتح چنگیز خانی . چنگیز خان اگر چه خودش کافر بود ،

اما بعضی از افراد نسل او بدین اسلام گرویدند و پادشاهان عادل بودند .

**گر چه دوریم بیاد تو قدح می نوشیم**

**بعد منزل نبود در سفر روحانی**

**محصول بیت -** اگر چه از تو دوریم اما به عشق تو جام باده نوش میکنیم .  
یعنی اگر چه به ظاهر از تو دوریم ، اما غائبانه به ذکر جمیلت مشغولیم ، چونکہ در سفر روحانی بعد منزل وجود ندارد .

مراد : نسبت به ارواح قرب و بعد متصور نمیشود . یعنی تنم در این جا و جانم در آن جا : نزد تو است .

گویا سلاطین ایلخانیه فصل تابستان را در شیراز بسر میبردند و در زمستان محل سکونتشان بغداد بوده . چونکہ شهر شیراز در اطراف خود محل ییلاقی زیاد دارد و بغداد هم شهر ساحلی است . پس هنگامیکہ خواجہ این غزل را سروده احمدخان در بغداد بوده است بنا بر این غزل را به بغداد ارسال فرموده است .

از گل فارسیم غنچہ عیشی نشکفت  
حبذا دجلہ بغداد و می ریحانی

گل فارسی - اضافه بیانی و مراد آب و هوای فارس است و یا حرف نسبت .  
غنچہ عیش ، اضافه بیانی یا حرف وحدت و یا تنکیر .

حبذا : از افعال مدح ، «حب» فعل و ذا فاعلش . دجلہ بغداد ، اضافه لامیه و مخصوص بالمدح و مبتدا و جمله فعلیه خبر مقدمش ، ما حاصل باید گفت از اقسام اعرابش يك قسمش این است . البته اقسام دیگر هم دارد اما اینجا مقام بیان همه اقسام به نحو کامل نیست .

دلیل اضافه دجلہ به بغداد اینست کہ به این شط جز در بغداد در هیچ جا «دجلہ» گفته نمیشود . می ریحانی اضافه بیانی و نوعی شراب است .

**محصول بیت -** از گل فارس برایم غنچہ عیش و صفا نشکفت : آب و هوای فارس به من ذوق و صفا نداد . چه خوش است رود بغداد و باده ریحانیش .

> ۱ مل : چون شاه احمد در شیراز نیست منم در این شهر آسایش ندارم اینست

۱ - الدجله : وقيل سمي بذلك لانه غطي الارض بمائه حين فاض . المنجد .

که آرزوی بغداد را میکنم چون شاه احمد در آنجاست . و تمام آمال و مرادهایم در سایه وجود شریف او به حصول می پیوندد.

سر عاشق که نه خاک در معشوق بود  
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی

سر عاشق - اضافه لامیه . که ، حرف رابط صفت . نه ، ادات نفی و در معنایه فعل «بود» متعلق است چون به ضرورت وزن منقصل شده لذا با «های» رسمی نوشته شده . یعنی مقتضای قواعد زبان نشان اینست که متصل باشد «نبوده» خاک در معشوق ، هر دو اضافه لامیه . خلاصش شین «ضمیر» به سر عاشق راجع است .

محنت سر گردانی ، اضافه بیانی شخصی سر گردان در لغت یعنی کسیکه سرش میچرخد . و چون لازمه اش «حیرت» است پس بجای کلمه «حیران» سر گردان بکار میبرند ، یا حرف مصدری .

**محصل بیت - عاشقی** که سرش خاک در معشوق نباشد، کی آن سر از محنت سر گردانی خلاص میگردد . بطریق استفهام انکاری یعنی هرگز از سر گردانی نجات نمی یابد . زیرا مادامکه آن سر زنده است همیشه سر گردان و حیران خواهد بود اما همینکه تبدیل به خاک شد خلاص میگردد، اما خاک در جانان بودنش بسیار بهتر و شایسته تر است.

در معنای مصراع دوم گفته اند: کی از محنت سر گردانی خلاص برایش ممکن میگردد این مفسر در ادای مطلب خیلی سر گرانی کرده است .  
دیگری گفته است: از محنت سر گردانی کی برایش خلاصی بود . این گوینده هم پیرو مفسر اول بوده است .

ای نسیم سعری خاک در یار بیار  
تا کند حافظ از و دیده دل نورانی

خاک در یار - هر دو اضافه لامیه . تا حرف تعلیل . از و ، ضمیر بر میگردد

به خاک در . دیده دل ، اضافه لامیه . نوزانی ، اسم منسوب : منور و روشن .  
**محصول بیت -** ای نسیم سحری ، خاک در یار را بیار ، تا که حافظ با آن  
 دیده دلش را روشن و مجلا کند . چونکه آن خاک کجیل بینش است .  
 وله ایضاً

از بحر هزج : فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن

## فزل پانصد و سی و پنجم

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی  
حاصل از حیات ای جان این دمست تا دانی

وقت - مفعول اول و غنیمت مفعول دوم فعل «دان». ورا ، ادات مفعول. که ، حرف بیان. تا ، اینجا ادات تنبیه. دانی ، فعل مضارع مفرد مخاطب .  
محصول بیت - تا میتوانی دوران صحت و سلامت را غنیمت بدان، زیرا بدان  
که حاصل از زندگی فقط این زمان صحت است . یعنی مقصود من از حیات همان دم  
صحت و سلامت است .

کام بخشی گردون عمر در عوض دارد  
چهد کن که از دولت داد عیش بستانی

کام بخش - تر کیب وصفی : مراد بخش ویا حرف مصدری. کام بخشی  
گردون ، اضافه لامیه .

کام ، مبتدا و عمر با ما بعدش خبر مبتدا . داد عیش ، اضافه لامیه .

محصول بیت - کام بخشی گردون عمر در عوض دازد: اگر فلک مراد و آرزوی  
کسی را بر آورده کند . یعنی اگر کسی را کامروا کند در عوض عمرش را میگیرد:  
هلاکش میکند خلاصه به هیچ کس چیزی را به رایگان نمیدهد . چنانکه حضرت  
شیخ عطار میفرماید :

ص ۳۶۱ جلد سوم شرح

بیت - چرخ مردم خوار اگر روزی دو مردم پرورست

نیست از شفقت مگر پروا در او لاغر است

پس در این صورت سعی کن از آن اقبالی که بواسطه سازگاری فلک به توری آورده داد عیش را بستانی یعنی آن زمان را که دولت به تو دست داده صرف ذوق و صفا کن : چون عمر بقا ندارد باری صرف عیش و صفا گردد.

پند عاشقان بشنو و ز در طرب بازای

کین همه نمی ارزد شغل عالم فانی

پند عاشقان - اضافه لامیه . در طرب ، اضافه بیانیہ . باز ، حرف تأکید . آی با الف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب . کین ، که حرف تعلیل و این همه : به کام بخشی گردون اشاره است .

نمی ارزد : ارزش ندارد . شغل عالم ، اضافه مصدر به مفعولش به معنای «فی» عالم فانی ، اضافه بیانی .

**محصول بیت -** پند عاشقان را بشنو و پذیر : شادی و شادمانی کن ، خلاصه به خاطر دنیا غم و غصه نخور ، زیرا همه آن کام بخشی و دولتی که میدهد به شغل عالم فانی نمی ارزد . مراد : رفعت و عزتی که گردون دون میدهد ، به مشقتی که در عالم فانی برای بدست آوردن آنها میکشی نمی ارزد .

پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت

با طبیب نامحرم حال درد پنهانی

دم - مفعول صریح و «از رندی» مفعول غیر صریح فعل «مزن» . و پیش زاهد ، مفعول فیه . که ، حرف تعلیل . نتوان گفت ، مرهون مصراع دوم . گفت ، در اینجا به معنای گفتن است . با طبیب نامحرم ، با حرف صله و اضافه بیانیہ و تمام مصراع دوم مفعول غیر صریح فعل «گفت» . و حال درد پنهانی ، مفعول صریحش و اضافه ها لامیه و بیانیہ .

پنهانی ، یا حرف نسبت .

**محصول بیت۔** پیش زاهد دم از رندی مزن: در نزد زاهد صحبت رندی ممکن  
 زیرا به طبیب نامحرم نمیشود درد پنهانی را گفت: با زاهد صحبت از رندی کردن  
 عیناً مانند گفتن درد پنهانی است به پزشک نامحرم.  
 آن مفسری که بجای طبیب، طبیبان ایراد کرده بین موزون و ناموزون فرقی  
 قائل نشده است.

رد شمع

**باغبان چو من زینجا بگذرم حرامت باد  
 گر بجای من سروی غیر دوست بنشانی**

باغبان، منادی. حرامت باد، مرهون مصرع دوم.

**محصول بیت۔** ای باغبان، وقتی من از این دنیا رفتم یعنی مردم، حرامت  
 باشد اگر بجای من: بر سر مقبره من غیر از دوست سروی بنشانی. مراد: بعد از  
 مرگم بر سر مزارم غیر از دوست سروی نشانده نشود. حاصل: احیاناً بر وفق مرادم  
 جانان بیاید و بر سر خاکم اندکی بنشیند، پس قرار گرفتن دوست بر سر خاکم بجای  
 سروی است که مینشانی.

کسیکه بجای «غیر دوست» «بغیر دوست» نوشته، عجب موزون بوده. رد شمع

**خم شکن نمی داند این قدر که صوفی را  
 جنس خانگی باشد همچو لعلِ رمانی**

خم شکن - ترکیب وصفی از شکنیدن: خم شکننده.

باید معلوم گردد و چندین بار هم باین مطلب اشاره شده که در دیار عجم امر  
 به معروف و نهی از منکر بامحتسبان است، پس باصطلاح آنها خم شکن همان محتسب  
 است اما در سرزمین ما این خدمت را آبدارباشیها انجام میدهند و محتسبان فقط به  
 مصالح مربوط به نرخ رسیدگی میکنند.

که، حرف بیان. صوفی را، مرهون مصرع دوم و را، ادات تخصیص.  
 جنس خانگی، تقدیرش جنس شراب خانگی است، چیزهایی که در خانه  
 تهیه و درست میشود خانگی گویند و یا حرف نسبت.



لعل رمانی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت : لعل قرمز چون دانہ انار . چون لعل قرمز بیشتر از رنگهای دیگرش ارزش دارد لذا با رنگ رمانی وصفش کرده .  
**محصول بیت -** محتسب تا این حد نمیداند که صوفی شراب خانگی چون لعل رمانی دارد : خبر ندارد که صوفی شراب قرمز اعلا دارد که در منزل تهیه شده .  
 به صوفیان ظاهر پرست «صورت پرست» مرایی تعریض است .

**میروی و مژگانت خون خلق میریزد  
 تند میروی جانا ترسمت فرومانی**

تند - در لغت تیز است اما اینجا مراد از آن زود و سریع ، میباشد .  
 ترسمت ، تا ضمیر منصوب متصل اما در معنا در مقام ضمیر مرفوع متصل قرار گرفته .

فرومانی ، فرو ، ادات تأکید ، مانی فعل مضارع مفرد مخاطب «بمانی» و میمانی اما در این بیت مراد : خسته بشونی و عاجز بمانی .  
**محصول بیت -** خطاب به جانان میفرماید : تو میروی و مژگانت خون مردم را میریزند ، ای جانان خیلی تند میروی میترسم که خسته شوی و درمانی . یعنی اکنون که زمان دلبری و طنازیت است دلبریت روی مردم خیلی اثر و نفوذ دارد . اما میترسم همینکه خطت در آمد نتوانی حکمت را اجرا کنی و عاجز بمانی .  
 مراد : حالا با غرور حسن میروی ، ولی میترسم از آن روزیکه حسنت زوال پذیرد و نتوانی این وضع خود را ادامه دهی .

**بادعای شبخیزان ای شکردهان مستیز  
 در پناه يك اسمست خاتم سلیمانی**

با - اینجا به معنای «مع» است . دعای شبخیزان ، اضافه لامیه و شبخیز ، ترکیب وصفی مراد کسانی است که احیای لیل میکنند ، الف و نون ادات جمع .  
 شکردهان ، از اقسام صفت مرکب : جانانی که شیرین دهان است .  
 مستیز ، فعل نهي مفرد مخاطب : عناد مودر . مصرع دوم در مقام تعلیل قرار گرفته

پناه يك اسم اضافه لامیه و خبرمقدم و خاتم سلیمانی، اضافه بیانیہ و مبتدا . مراد از «يك اسم» اسم اعظم میباشد که روی نگین خاتم سلیمان نقش شده بود.

**محصول بیت -** ای جانان شیرین دهان با دعای شب زنده داران عنادمورز یعنی از عزیزان دعای خیر بخواه زیرا خاتم و سلطنت حضرت سلیمان در پناه اسم اعظم است . حاصل : همانطور که انگشتری و سلطنت سلیمان در کتف حمایت يك اسم قرار گرفته بود، توهم در اثر آن دعایی که عزیزان در حقت میکنند از جمیع آفات و عاهات محفوظ و سالم میمانی ،

**دل زناوك چشمت گوش داشتم لیکن  
ابروی کماندارت میبرد به پیشانی**

گوش داشتم - نگهداشتم یعنی حفظ کردم . ابروی کماندار، اضافه بیانیہ و کماندار، ترکیب وصفی ، دارنده کمان: تعبیری است از ابروی مقوس .  
پیشانی ، لفظ مشترك است و در این بیت به معنای مکر و حیلہ میباشد .  
**محصول بیت -** دل مرا از تیر چشمت محافظت کردم و مصون نگهداشتم ، اما ابروی کمانیت با مکر و حیلہ آن را از من میگیرد و میبرد . یعنی در برابر ابروانت نتوانستم دل مرا نگهدارم بزور از من گرفتند و بردند .

**یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی  
کز غمش عجب دیدم حال پیر کنعانی**

یوسف عزیز، اضافه بیانی . رحمی ، یا حرف وحدت یا تنکیر و مفعول يك فعل مقدر تقدیرش: رحمی کنید . کز، که حرف تعلیل . غمش، شین «ضمیر» بر میگردد به یوسف . حال پیر کنعانی ، اضافه لامیه و بیانیہ مراد حضرت یعقوب نبی است در این بیت کنایه از خودش است (شاعر) .

**محصول بیت -** یوسف عزیزم رفت: جانانم عازم سفر شد، ای برادران رحمی بحالم بکنید که از غم فراقش حال پیر کنعانی سخت متقلب است . یعنی در فراق جانانش بی قرار و بی اختیار شده، حاصل: بسیار محزون و غمناک دیدمش .

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت  
عاقلاً مکن کاری کاورد پشیمانی

زاهد پشیمان - اضافه بیانی و «را» ادات مفعول . ذوق باده ، اضافه لامیه .  
کشت ، اینجا کشتن یعنی به کشتن خواهد داد . عاقلاً، منادی . کاری، یا حرف  
وحدت. کاورد، که حرف بیان ویا رابط صفت . پشیمانی ، یا حرف مصدر.  
محصول بیت - زاهدی را که از توبه کردن پشیمان گشته ، ذوق می خواهد  
کشت . پس ای عاقل کاری مکن که پشیمانی بار آورد: کاریکه موجب ندامت میگردد  
هرگز مکن .

حاصل : ای زاهد تو که پشیمان میشدی پس چرا تو به کردی .

از درم در روزی تازم ز شادی دست  
روشنی بمن پیوست راستی بمهمانی

از درم - میم ضمیر مجرور متصل منسوب . در آ ، در ادات تأکید و «آ» با  
الف ممدوده : بیا، چنانکه چندین بار در این کتاب تکرار شده است . روزی، یا حرف  
وحدت. تا ، حرف تعلیل. زتم، فعل مضارع متکلم وحده . ز شادی ، یا حرف مصدر.  
دست ، مفعول صریح وز شادی مفعول غیر صریح فعل «زتم» . روشنی با ما بعدش در  
مقام تعلیل یا خود در مقام بیان قرار گرفته است.

بمن، با حرف صله . پیوست : واصل گشت. راستی: حقیقه . بمهمانی ، با  
حرف مصاحبت و «یا» حرف وحدت یا تنذیر ویا حرف مصدری .

محصول بیت - يك روز بخاطر من از در داخل شو. از درم درآ : از در بمن  
وارد شو تا که از شادی و خوشحالی دست بزتم و بگویم که حقیقهً بايك مهمان یا مهمانی  
آمدنت روشنی بمن بخشید یعنی : آمدنت سبب سرور و نورم شد، این را بگویم و از  
شادی دست بزتم

در معنای مصرع دوم : روشنی بر من تابید به جهت برپا داشتن مهمانی و نیز آن  
که گفته است : در اثر حصول استقامت برای من روشنائی شد .

یکی دیگر گفته است : یعنی راستی سبب سرور شده. این مفسرین هیچکدام

معنای شعر را راست نگفته‌اند.

**جمع کن باحسانی حافظ پریشان را  
ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی**

باحسانی - با حرف مصاحبت و یا حرف تنکیر . ای ، حرف ندا و منادی  
محدوف تقدیرش : ای جانان . شکنج گیسو، اضافه لامیه و مبتدا . مجمع پریشانی  
اضافه لامیه و خبر مبتدا و یا حرف مصدری .

**محصول بیت - حافظ پریشان را با احسانت جمع کن : ای جانانی که چین  
و شکنج گیسویت مجمع پریشانی است حافظ پریشان را با احسانت جمع کن.**

**گر تو فارغی از من ای نگار سنگین دل  
حال خود بخوام گفت پیش آصف ثانی**

**محصول بیت - ای نگار سنگین دل «قسی القلب» اگر از من فارغی یعنی اگر  
مرا ترك کرده‌ای پس منم وضع و حال خودم را پیش آصف ثانی خواهم گفت، یعنی  
اگر مرا رها کنی و از من فارغ شوی منم از دست تو به وزیر اعظم شکایت خواهم  
کرد که انتصاف از تو بگیرد.**

وله ایضاً

از بحر هزج: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

## فزل پانصد و سی و ششم

هواخواه توام جانا و میدانم که میدانی  
که هم نادیده می بینی و هم ننوشته میخوانی

هواخواه توام - اضافه‌ها لامیه : خواستار عشق تو هستم یعنی محب توام .  
که ، حرف تعلیل .

**محصول بیت -** ای جانان علاقمند و دوستدار تو هستم و میدانم که علاقه‌مرا  
نسبت به خودت میدانی ، زیرا قابلیت و بینائی تو بقدری است که هم چیزهای ننوشته  
را میخوانی و هم چیزهای نادیده را می بینی . مراد : استعداد و قابلیت تو بدرجه ایست  
که با یک نظر محب خود را میشناسی .

ملك در سجده آدم زمين بوس تونیت کرد  
که در حسن تو چیزی یافت بیش از طور انسانی

**محصول بیت -** ملك در سجده آدم زمین بوسی ترا قصد کرد : یعنی مرادش  
از سجده آدم در واقع سجده کردن بر تو بود، زیرا در حسن تو چیزی ما فوق طور  
وعادت انسان یافت .

مقصود : در تو چیزی دید که آن در نوع انسان پیدا نمیشود اما در آدم موجود  
بود، پس بهمین سبب آدم را سجده کرد .

خم جعدت بنا میزد کنون مجموعه دلهاست  
از آن بادایمنی بادت که انگیزد پریشانی

خم جعد - اضافه لامیه، چونکه جعد از شکنج و شکن تجرید شده و به معنای  
ص ۳۶۵ جلد سوم شرح

زلف است. بنا میزد، این کلمه در مقام دعا و تحسین بکار می‌رود.

**محصول بیت - خم زلفت که اکنون مجموعه دلهاست، یعنی قرار گاه دلهاست**  
حق تعالی از چشم زخم محافظتش کند. و از آن بادیکه پریشانی می‌آورد در امان  
باشی.

مراد: از آن بادی که پریشانی بدنبال دارد خداوند زلفت و خودت را محافظت  
کند و در امان نگهدارد.

امید از بخت میدارم که بگشایم کمر بندش  
خدا را ای فلک از من گره بگشا پریشانی

گره بگشا پریشانی - یعنی بمن هداشت و بشاشت نشان بده، چونکه گره بر  
پریشانی انداختن از یک امر نامطلوب و گریه حاصل میشود، حاصل: تعبیری است از  
عدم رضایت. یعنی: با من دشمنی و عداوت نکن.

**محصول بیت - امیدوارم بختم یاری کند که کمر بند جانان را بگشایم:**  
وصالش نصیب گردد پس ای فلک بخاطر خدا نسبت بمن کینه و دشمنی نداشته باش.  
یعنی بر سر وصالش به من حسودی مکن.

بیفشان زلف و صوفی را بازی و برقص آور  
که از هر رقعه دلکش هزاران بت بر افشانی

**محصول بیت - زلفت را تکان بده و صوفی را بازی و برقص بیاور، تا که**  
از هر وصله خرقه‌اش چندین هزار بت بریزی. یعنی به عشق تو دچار گردد و رسوای  
عالم شود، آنوقت هر چه مکر و ریا در باطن دارد همه ظاهر شود.

چراغ افروز چشم ما نسیم زلف خوبانست  
مباد این جمع رایار بغم از باد پریشانی

چراغ افروز - ترکیب وصفی: روشن کننده چراغ. چراغ افروز چشم، از  
قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش. چشم ما، اضافه لامیه.

چراغ افروز، مبتدا و نسیم خبرش. نسیم زلف خوبان، هر دو اضافه لامیه.

مباد، فعل دعائی است به صورت نہی غایب . این جمع : به زلف خوبان اشارہ میکند . باد پریشانی ، اضافہ بیانی .

**محصول بیت -** آنچه چراغ چشم ما را روشن میکند ، نسیم زلف زیبایان است یارب این جمع را (زلف زیبایان) اغم از باد پریشانی نباشد، یعنی هرگز پریشان نگردد و همیشه مجموع باشد .

**ملامتگو چه دریابد ز راز عاشق و معشوق**

**نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی**

ملامتگو - ترکیب وصفی : سرزنش کننده . چه دریابد : چه میفہمد زیرا وقتی «یابد» با لفظ «در» بکار رود معنای فہم و ادراک میدہد .

**محصول بیت -** آنکہ عاشقان را ملامت میکند از راز عاشق و معشوق چه میفہمد: اوچہ میداند کہ عشق و محبت چیست . زیرا شخص کور چشمش ہیچ چیز نمی بیند خصوصاً راز نہانی را . خلاصہ آنچه آشکار است نمی بیند . تا چہ برسد بہ نہانی .

**ملول از ہمرہان بودن طریق کاردانی نیست**

**بکش دشواری منزل بیاد عہد آسانی**

**محصول بیت -** از ہمرہان ملول شدن طریقہ کاردانی نیست: شخص کاردان از رفقا مکدر نمیشود ، پس دشواری منزل را تحمل کن بہ یاد زمان آسانی . حاصل بہ یاد و امید صفا و آسایش آنجا کہ میروی سختی منزل را بکش .

**دریغ آن عیش شبگیری کہ چون باد سحر بگذشت**

**بدانی قدر وصل ای دل چو در ہجران فرومانی**

عیش شبگیری : عیش و عشرتی کہ سراسر شب ادامہ داشتہ باشد .

**محصول بیت -** حیف از آن عیش و عشرتی کہ تمام شب را داشتیم اما چون باد سحری گذشت ای دل قدر وصل را موقعی میفہمی کہ بہ ہجران مبتلا گردی . حاصل آنوقت کہ بہ درد فراق دچار شدی قدر وصل را دریابی . مراد : قدر عیش شبگیر را آن وقت میفہمی کہ بہ درد شب فراق گرفتار شوی .

خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ  
نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجیبانی

خیال چنبر زلفش - اضافه لامیه و دو اضافه آخر بیانیه است .

نگر ، فعل امر مفرد مخاطب : نظر کن اینجا یعنی مواظب باش .

تا ، ادات تعلیل . حلقه اقبال ناممکن ، اضافه ها بیانی است .

نجیبانی ، فعل نفی مضارع مفرد مخاطب : تکان ندهی .

**محصول بیت -** خیال حلقه زلف جانان گولت میزند ، پس ای حافظ مواظب

باش که حلقه اقبال غیر ممکن را نجیبانی .

مراد : برای دولتی که بدست نیاید کوشش نکنی .

حاصل : حلقه زلفش حلقه دولتی است که میسر نمیگردد پس در این صورت دست

از آن حلقه بردار که فتح باب میسر نمیشود .

وله ایضاً



از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول

فزل وانصدا و سنی وهنتیم  
گفتند خلاق که تویی یوسف ثانی  
چون نیک بدیدم بحقیقت به از آنی

که - حرف رابط مقول قول . تویی : توهستی ، یوسف ثانی ، اضافه بیانی .  
از آنی ، از سه کلمه تر کیب یافته : از ، آن ، ویای خطاب . آن ' اسم اشاره : اشاره  
به یوسف .

محصول بیت - مردم گفتند که تو یوسف ثانی هستی ، چون خوب نگاهت  
کردم دیدم در واقع یا حقیقه از او بهتری : از یوسف زیبا تر و اعلا تر چنانکه شاعر  
گوید .

مصرع زر کی : یوسفی بیلرم اما سنی اعلا بیلورم یعنی یوسف را نمیدانم  
اما تو اعلا و زیبا تر .

شیرین تر از آنی بشکر خنده که گویند  
ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی

محصول بیت - تو با خنده شیرینت ، شیرینتر از آنی که مردم گویند : شیرینتر  
از آنی که تعریف میکنند . ای پادشاه زیبا یان تو شیرین زمانه ای .  
غیر از مناسبت خسرو شیرین ، در عبارت « شیرین زمانی » ایهام وجود دارد .  
تأمل تدبر

تشبیه دهانت نتوان کرد بغنچه  
هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی

۱- سودی مرحوم در سراسر این کتاب بین اسم اشاره و ضمیر اشاره فرقی قائل نشده است . مترجم

ص ۲۵۱ جلد سوم شرح .

دهانی - یا حرف تنکیر و یا حرف مصدری است .

**محصول بیت -** دهان ترا نمیشود به غنچه تشبیه کرد، زیرا غنچه هر گز بدین تنگ دهانی نیست . مراد : غنچه اینطور تنگ دهان نمیشود که تویی ، یا خودباین تنگ دهانی نباشد .

گر سرو بماند از قد و رفتار تو بر جای  
بخرام که از سرو گذشتی بروانی

بروانی - با حرف سبب و یا حرف مصدر .

**محصول بیت -** اگر سرو از قد و بالا و خرامیدن تو حیرت زده شد و بر جای بماند بخرام که در راه رفتن از سرو گذشتی، یعنی سرو در یک نقطه ایستاده و حرکت نمیکند و فقط قامتی دارد و بس، اما تو هم خرامانی و هم روان ، پس در رفتار و قامت از سرو گذشتی .

صد بار بگفتی که دهم زین دهنتم کام  
چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی

**محصول بیت -** صد دفعه گفتی که از این دهنم کامت را میدهم ، چرا چون سوسن آزاده سر اسر زبانی . یعنی قولت را عمل نمیکنی : از دهانت کامم را نخواهی داد . کام ، در این بیت به طریق ایهام آمده فتأمل .

گفتی بدهم کامت و جانت بستانم  
ترسم ندهی کامم و جانم بستانی

**محصول بیت -** ای جانان گفتی که کامت را میدهم و در عوض جانت را میگیرم میترسم جانم را بگیری و اما کامم را ندهی

حاصل : میترسم در این بیع و شرا گولم بزنی ،

چشم تو خدنگ از سپر جان گذراند  
بیمار که دیدست بدین سخت کمانی

خدنگ - در لغت درخت گز را گویند، اما بعد به تیری که از چوب درخت مذکور

ساخته میشد اطلاق کردند، وهم به تیری که از درخت گز ساخته میشود خدنگ گویند یعنی تیریکه برای شکار پرندگان بکار میرود.

سپرجان، اضافه بیانیه. گذراند، فعل متعدی از گذرانیدن و الف و نون ادات تعدیه: میگذراند. که، اسم: چه کسی. دیدست: دراصل دیده است میباشد چنانکه مکرر ذکرش گذشته است و بیمار، مفعول مقدمش است.

سخت کمان، صفت مرکب، یا حرف مصدری:

**محصول بیت -** چشمت تیر خدنگ را از سپرجان میگذراند، اینچنین بیمار

سخت کمان: تیر انداز ما هر که دیده است؟

حاصل: بیماری که بدین سان تیر انداز ما هر باشد دیده نشده است به طریق

استفهام انکاری.

**چون اشگ بیندازیش از دیده مردم**

**آنرا که دمی از نظر خویش برانی**

بیندازیش - فعل مستقبل مفرد مخاطب، یای خطاب به ضرورت وزن باید

مفتوح باشد و شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد به لفظ «آن»

در مصراع دوم، و «را» ادات مفعولی. که حرف بیان. دمی، یا حرف

وحدت.

**محصول بیت -** آنرا که یکدم از نظر خویش بیندازی، چون اشگ از چشم

مردم هم میاندازی.

حاصل: کسی را که مردودش کنی مردود مردم هم هست.

**در راه تو حافظ چو قلم کرد ز سر پا**

**چون نامه چرا یکدمش از لطف نخوانی**

نخوانی - فعل نفی مضارع مفرد مخاطب.

**محصول بیت -** در راه عشق تو حافظ چون قلم از سر پا ساخته یعنی در راه

عشقت از کمال عظمت مقامت مانند قلم با سر راه میرود، پس چرا چون نامہ از لطفتم  
اورا دمی نمیخوانی .

مراد : چرا یکدم بہ نزدت دعوتش نمیکنی .

ولہ ایضاً

از بحر مجتث : مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلاتِن

## غزل پانصد و سی و هشتم

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی  
گذر بکوی فلان کن در آن زمان که تو دانی

نسیم -- منادی . نسیم صبح ، اضافه لامیه صبح سعادت ، اضافه بیانیه . بدان ،  
با حرف مصاحبت ، که حرف بیان و یا حرف رابط صفت . تا آخر غزل بهمین  
منوال است .

**محصل بیت -** ای نسیم صبح سعادت ، با آن نشانی که خودت داری هر وقت  
که مقتضی میدانی بکوی جانان گذری کن ، یعنی زمان و وقت رفتن به کوی جانان  
را تو میدانی ، پس در آن زمان بانجا گذری کن .

توپیک خلوت رازی و دیده بر سر راهست  
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تو دانی

رازی - یا ضمیر خطاب ، واو ، حرف حال . سر راه ، اضافه لامیه . بمردمی ،  
با حرف مصاحبت و یا حرف مصدری . بران ، فعل امر مفرد مخاطب اینجا یعنی  
زود برو .

**محصل بیت -** خطاب به نسیم میفرماید که : توپیک اسرار خلوتی ،  
بر سر راه منتظریم با وجود پیکی چون تو ما دیده براهیم ، پس محض خاطر  
انسانیت نه اینکه قصدمان فرمان باشد ، همانطور که خودت میدانی برو ، یعنی چون  
پیک خلوت رازی پس از جانان هر چه زودتر خبری برای ما بیار که بر سر راه منتظریم ،

ص ۳۵۹ جلد سوم شرح

البته در این خصوص دستور و امری بتو نمیدهیم بلکه مرادمان اینست که منتهی بر ما بگذاری .

بگو که جان ضعیفم ز دست رفت خدا را  
ز لعل روح فزایت ببخشش آنکه تودانی

خدا را - مرهون مصرع دوم و «را» ادات تخصیصی . لعل روح فزا ، اضافه بیانی روح فزا ، ترکیب وصفی ، لعل روح فزا : لب شادی بخش و روح بخش ببخشش ، شین «ضمیر» به خواهی بر میگردد به طریق التفات . در ضعیفم ، اگر بجای ضمیر «میم» «شین» بود خیلی مناسبتر میشد .

محصل بیت - خطاب به نسیم میفرماید : ای نسیم جان ناتوانم از دست رفت ، به جانان بگو که برای خاطر خدا از لعل روح بخشش به آنکه تو میدانی ببخشش .  
مراد : از لعلت بوسه های شیرین ببخش .

من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تودانی

محصل بیت - من این حروف را نوشتم بطوریکه کسی نفهمید ، پس تو هم از راه لطف و کرامت چنان بخوان که میدانی ، یعنی بکسی افشا و اظهار ممکن ممکن است خطاب به نسیم باشد و یا بجانان .

امید در کمر زرکشت چگونه نبندم

دقیقه ایست نگارا در آن میان که تودانی

در کمر - در حرف صله . کمر ، در اینجا به معنای شالی است که بدور کمر میپیچیدند کمر زرکش ، اضافه بیانیه : شال کمریکه زردوزی شده است ، باصطلاح در بافتش طلا بکار رفته . دقیقه ایست ، یا حرف وحدت .

محصل بیت - ای نگار به کمر زردوزی شده تو چگونه امید نبندم زیرا در آن میان دقیقه ایست که تو میدانی : میان خیال باریکی است که فقط خودت میدانی .  
در اینجا دقیقه کنایه است از میان یعنی از کمر باریک .

کلمات : کمرومیان و دقیقه بصورت مراعات نظیر است .

خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آبست  
اسیر خویش گرفتی بکش چنانکه تودانی

محصول بیت - خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آبست : همانطور کہ تشنه به  
آب راغب است ، ما هم به تیغ تو بہمان درجہ راغب و طالبیم پس اسیر خویش را کہ  
گرفتی ، بکش آنطور کہ میدانی .

مراد : من اسیر توام حال آنطور کہ خودت میدانی بقتلم برسان .  
حاصل : تیغت برای من بہ راحتی يك جرعه آب است ، آن را از من دریغ  
مدار هرطور کہ میدانی آن جرعه آب را بمن بخوران .

یکہست ترکی و تازی درین معامله حافظ

حدیث عشق بیان کن بہر زبان کہ تودانی

محصول بیت - ای حافظ در این معامله عشق زبان ترکی و زبان عربی یکہست ،  
پس تو با ہر زبان کہ میدانی سخن عشق را بگو ، یعنی اعتبار سخن با معنایش است  
نہ با الفاظ ، بنا بر این بیان اسرار عشق با ہر زبان ممکن است .

حاصل کلام : سر عشق يك امر معنوی است و با ہر زبان میشود بیان کرد پس  
مخصوص زبان عربی و یا ترکی و فارسی نیست .

ولہ ایضاً

از بحرءجث : مفاعلتن فعلاتن مفاعلتن فعلن

## فزل پانصد و سی و نهم

دویار زیرک و از باده کهن دوعنی  
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

منی - دراصل به صورت «منا» بوده با الف ، عجم دراین کلمه تصرف نموده است یعنی برای اینکه الف به یا قلب شود نون را مکسور خوانده اند . منا یعنی دومن ، من با تشدید نون هم لغت است اما بازهم به معنای «منا» میباشد . فراغتی ، یا حرف تنکیر و کتابی یا حرف وحدت و یای گوشه چمنی هم وحدت است .

**محصول بیت -** خواجه میفرماید : دو مصاحب زیرک و به مقدار دومن شراب کهنه هم باشد ، ضمناً با فراغت و آسایش خاطر یک کتاب شعر هم باشد . تمام این وسایل در کنار آب روان و گوشه چمن فراهم گردد . این بیت مرهون بیت آتی است .

من این مقام بدنی و آخرت ندهم  
اگر چه درپیم افتند هر دم انجمنی

درپیم افتند - یعنی غیبت کنند و ازمن بد گویند ، در اصطلاحات روزمره شان (ایرانیان) این عبارت را در مقام غیبت و مذمت بکارمیرند .  
انجمن : جماعت و یا حرف وحدت .

ص ۲۶۸ جلد سوم شرح



**محصول بیت -** خواجہ میفرماید : مقام و مرتبہ ایکہ من دراین مطلع بدان اشارہ کردہ ام بہ دنیا و آخرت نمی دہم : با دو عالم عوض نمیکنم : اگرچہ ہر دم و ساعت عدہ ای زیادہ غیبت می کنند و از من بد گوئی مینمایند . مراد : اگر چہ یک مشت مردم بی ذوق طعنہ ام میزنند و بخاطر این حرف در غیابم بد میگویند اما من در قولم مصرم .

در معنای مصرع دوم گفته شد : اگرچہ ہر دم جماعت بزرگی بدنبالم می افتند . نیز یکی دیگر گفته است . ہر دم عدہ زیادہ از مردم بدنبالم افتند . یعنی طالبم باشند . این دو مفسر در بیان حرف بی معنی بدنبال ہم افتادہ و عجیب از ہم پیروی کردہ اند .

**ہر آن کہ گنج قناعت بگنج دنیا داد**

**فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی**

ہر آنکہ - در اصل ہر آنکس بودہ بہ ضرورت وزن و محکم بودن قرینہ «کس» ترک شدہ است .

گنج ، بہ ضم کاف عربی : گوشہ و بہ فتح کاف عجمی بہ معنای خزانہ است و دراین بیت ہر دو جایز است .

گنج قناعت ، اضافہ بیانی . بگنج دنیا ، با حرف مقابلہ و اضافہ لامیہ کاف عجمی است .

یوسف مصری ، اضافہ بیانی و مفعول صریح فعل فروخت و بکمترین مفعول غیر صریحش و با حرف مقابلہ و ترادات تفضیل ، کمتر : نازلتر چون کم یعنی اندک و یا حرف نسبت و نون حرف تأکید .

ثمنی : یعنی بہا و قیمت و یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** ہر آنکس کہ گنج قناعت یا گنج دنیا عوض کرد : یعنی استبدال کرد حضرت یوسف پیغمبر را بہ قیمت خیلی ارزان فروختہ است : بہ ثمن بخش فروختہ است . مراد : کسیکہ گنج قناعت را با گنج دنیا عوض

کرد عیناً مانند کسی است که یوسف را با پول خیلی کم عوض نمود.  
مصراع دوم معنای به ثمن بخش را متضمن است .

بیا که فسحت این کار خانه کم نشود  
بزهد همچو توئی یا بفسق همچو منی

بیا ، خطاب عام است . فسحت در لفظ و معنا چون وسعت است . این کارخانه:  
دنیا .

کم : اندک . تویی و منی ، یاها وحدت راست .

**محصول بیت -** بیا که وسعت این کارخانه عالم به سبب زهد چون توئی  
رونق نمی یابد و بیشتر نمی شود و با زهد همچو منی از نظم و انتظام نمی افتد . حاصل  
سخن : دنیا با زهد عالم مرایی چون تو ترقی نمیکند و به سبب فسق فاسقی چون  
من چیزی از آن کم نمیشود.

کسانی که در معنای مصراع دوم گفته اند . بازهد شخصی چون تو و یا بافسق  
شخصی چون من .

این مفسرین حق معنا را خوب ادا نکرده اند.

رد سروری و شمعی

**بروز واقعه غم با شراب باید گفت**

**که اعتماد بکس نیست در چنین زمانی**

واقعه - در اینجا به معنای حادثه میباشد . غم ، مفعول مقدم فعل «باید گفت»  
با ، حرف صله . که ، حرف تعلیل . بکس ، با حرف صله . زمان : زمان و یا  
حرف وحدت .

**محصول بیت -** روزیکه حادثه ای رخ میدهد ، باید غم و غصه خود را به شراب  
گفت زیرا در يك چنین روزگار به کسی اعتماد نیست . مقصود : زمانمان زمانی است  
که نمیشود به کسی اعتماد کرد.

بگوشه بنشین خوشدل و تماشاکن  
که کس بیاد ندارد چنین عجب فتنی

بگوشه، با حرف ظرف و یا حرف وحدت. که، حرف تعلیل. فتن به کسر  
فا و فتح تا جمع فتنه است:

**محمول بیت -** در گوشه‌ای خوشدل و شاد بنشین و تماشا کن، زیرا کسی تا  
کنون چنین فتنه‌بی سابقه به یاد ندارد. مراد فتنه‌ایکه الان در شهر ما برپا شده کسی  
به خاطر ندارد یعنی نه دیده و نه شنیده است.

نگار خویش بدست خسان همی بینم  
چنین شناخت فلک حق خدمت چومنی

**محمول بیت -** نگار خویش بدست خسان همی بینم: می بینم که نگارم بدست  
فرومایگان و ادانی افتاده است: فلک حق خدمت شخص چون من را اینگونه شناخت  
مراد عکس مطلب است. یعنی حق خدمت مرا شناخت و رعایت نکرد.  
و جایز است مصراع دوم متضمن معنای استفهامی باشد. یعنی فلک حق خدمت  
چون من را اینگونه شناخت؟

بصبر کوش تو ای دل که حق رها نکند  
چنان عزیز نگینی بدست اهرمنی

بصبر - با حرف صله. که، حرف تعلیل. رها نکند: ترك نکند یا از روی  
عدم توجه رها نکند.

نگین به کسر نون و کاف عجمی در لغت، نگین انگشتری است اما در اینجا  
مراد مهر سلطنت میباشد اهرمن، دیو را گویند و یا حرف وحدت.

**محمول بیت -** ای دل تو صبر کن که خدا هر گز راضی نخواهد شد، چنان  
نگین عزیز و شریف بدست دیو باشد یعنی چنان مهر شریف سلطنتی در تصرف دیوی باشد.  
در ابیات گذشته خواندیم که ترا کمه شیراز را به قهر از دست شاه منصور  
در آورده بودند اما بعد شاه منصور به کمک لشکر عظیم اقلیم شیراز را از دست

دشمنانش گرفت و متصرف شد . پس خواجه این غزل را در همان زمان که حادثه مذکور اتفاق افتاده فرموده است .

و بهمین سبب میگوید : ای دل مضطرب مباش که خداوند دوباره شیراز را به شاه منصور اعطا میکند، زیرا چنین مقام بزرگ و شریف لایق آن ترا کمه دیوسیرت نمی باشد.

### ز تند باد حوادث نمی توان دیدن

### درین چمن که گلی بوده است یا سمنی

تند باد حوادث - اضافه بیانی . تند باد : باد خیلی شدید . که ، حرف بیانی گلی و سمنی ، یاها از برای وحدت است .

**محصول بیت -** شدت حوادث بقدری است که نمیتوان تشخیص داد آیا در شهر شیراز از ذکور و اناث زیبایی وجود دارد یا نه . یعنی بعضی از زیباییان اسیر ترا کمه شده اند و برخی هم برای اینکه جان سلامت ببرند از شهر فرار کرده اند .  
مراد از گل و سمن زیباییان است . مقصود : اکنون شیراز به وضعی دچار شده است که هرگز زیبایی در آن دیده نمیشود .

### ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت

### عجب که رنگ گلی ماند و بوی نسترنی

سموم - در اینجا از فتنه مذکور کنایه است . که ، حرف رابط صفت از طرف بوستان « مراد ملک شیراز میباشد

**محصول بیت -** از این سموم که بر طرف بوستان گذشت : از بوستان گذشت یعنی از بوستان عبور کرد . مراد : پس از گذشتن این سموم اگر گلی رنگ خودش را حفظ کرده باشد و یا نسترنی بویش باقی بماند خیلی عجیب است . یعنی عجیب است اگر در اثر حادثه مذکور رنگ روی زیباییان و بوی زلفشان باقی بماند . حاصل کلام از ترس یا غیان در زیباییان اثری از زیبایی نمانده است .

مزاج دھر تبه شد درین بلا حافظ  
کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

مزاج دھر - اضافه لامیه مجازاً . تبه شد : فاسد شد  
حکیمی و برهمنی ، یاها وحدت راست . برهمن : به حکیم هندوستان اطلاق  
میشود.

محصول بیت - ای حافظ مزاج دھر در اثر بالای مذکور تبه شد : دنیا از  
نظم و انتظام خارج گشت. کجاست حکیمی که با فکر صائب و محکم و برهمنی ما هر  
بارای درست امور مختل مملکت را با حسن تدبیر اصلاح نمایند.

حاصل گفتار : برای رفع این بلا از سر ما به حسن تدبیر عقلا و علما احتیاج داریم.

وله ایضاً

از بحررمل : واغلانن واغلانن فاعلن

## فزل پانصد و چهلیم

نوش کن جام شراب يك منی  
تا بدان بیخ غم از دل بر کنی

جام شراب يك منی ، اضافه لامیه و بیانیه : جامی که ظرفیت یکمن شراب دارد . با حرف تعلیل . بدان ، با حرف مصاحبت و آن ، اسم اشاره (اشاره به جام شراب) .

بیخ غم ، اضافه بیانی . بر کن . کندن : از ریشه در آوردن و از بیخ کندن یعنی بکل بر طرف کردن و از جا در آوردن .

**محصول بیت -** جام شراب يك منی را نوش کن ، تا بوسیله آن ریشه غم را بکل از دلت بر کنی . یعنی با نوشیدن شراب از غم خلاص یابی .

دل گشاده دار چون جام شراب  
سرگرفته چند چون خم دنی

خم سر گرفته - یعنی خمی که سرش محکم بسته شده .

باید معلوم گردد : شیرۀ تازه را که به خمره ریختند بلافاصله بدهانه خمره يك خشت میگذارند و با گل محکم اندودش میکنند تا هنگامیکه شیره بجوش میآید سررود به چنین خمره ، خم سر گرفته گویند .

خم دنی ، اضافه بیانیه .

خم ، عجم مطلقاً به خمره های بزرگ گلی خم گوید . اما در نزد عرب «دن»

ص ۳۶۰ جلد سوم شرح

بتشدید نون به خمی گفته میشود که بدنه اش در قسمت پائین مخروطی شکل و داخلش سیشه است ، پس از قبیل اضافه العام الی الخاص میباشد و یا ضمیر خطاب میشود.

**محصول بیت -** خاطرت را چون جام شراب گشاده دار، تا کی چون خم دن سر بسته باشی . حاصل تا کی افکار مشوش در سرو گرفته خاطر باشی . کسانی که در این بیت دنی را به معنای دنائت گرفته : چون خم دنی یعنی خم یست گفته اند ، خیلی پست در رفته اند فتأمل .

**چون زخم بیخودی رطلی کشی  
کم زنی از خویشتن لاف منی**

خم بیخودی ، اضافه بیانیه . تشدید در خم به ضرورت وزن است . رطلی ، یا حرف وحدت . کشی : بخوری .

**محصول بیت -** وقتی از خم بیخودی رطلی بخوری (با قدح يك منی شرابی که انانیت را از تو میگیرد) . هر گز از خودت لاف منیت نمی زنی . حاصل اگر شراب بیخودی را بخوری ، لاف غرور و انانیت را بکل ترك میکنی .

**سنگ سان شو در قدم نی همچو آب  
جمله رنگ آمیزی و تردامنی**

سان - ادات تشبیه است ، سنگ سان؛ مانند سنگ . شو به فتح شین فعل امر مفرد مخاطب : باش . رنگ آمیز ، ترکیب وصفی : رنگ آمیزنده و یا حرف مصدری و کنایه است از اینکه آب گاهی کدر و زمانی صاف است .

تردامن ، صفت مر کب، بحسب لغت یعنی کسیکه دامنش خیس و تراست اما در اصطلاحشان (ایرانیان) کنایه است از دنائت و فرومایگی .

**محصول بیت -** چون سنگ افتاده باش نه مثل آب که سراسر انواع رنگها را پذیرد و آلوده گردی یعنی آب که به رنگ پذیری و تری متصف است تو مثل آن نباش که آلوده گردی بلکه چون سنگ سنگین و بردبار باش و در برابر هر نامالایم صبر کن و متحمل باش که کمال نفس در همین است .

دل بہمی در بند تا مردانہ وار  
گردن سالوس و تقوی بشکنی

محصول بیت - دل بہ بادہ ببند یا دل بستگی بہ بادہ داشتہ باش تا کہ چون مردان گردن سالوس و تقوی را بشکنی، یعنی آبرو و عرض مکر و ریا را نابود کنی۔

خیز و جہدی کن چو حافظ تا مگر  
خویش را در پای معشوق افکنی

خیز - فعل امر مفرد مخاطب : پیا سو۔ واو، حرف عطف . جہدی ، یا حرف وحدت و یا حرف تنکیر . تا مگر ، مرہون مصرع دوم .

محصول بیت - برخیز و سعی کن کہ چون حافظ خودت را در پای جانان بیفکنی یعنی در راه جانان خاک شوی .

ولہ ایضاً



از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعل فاعلن

## فزل پانصد و چهل و یکم

صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی  
برگ صبح ساز و بده جام يك منی

صبحست - خبر مبتدای محذوف ، تقدیرش : این وقت صبح است ، میباشد .  
واو ، حرف حال .

ژاله ، مبتدا و میچکد خبرش . ابر بهمنی ، اضافه بیانیه ، بهمن با فتح با و  
میم و سکون ها نام دومین ماه فصل زمستان باصطلاح ماه وسط است و «یا» حرف نسبت .  
برگ صبح ، اضافه لامیه و مبتدا : مره شرابی که هنگام صبح خورده میشود .  
ساز ، فعل امر مفرد مخاطب خبر مبتدا . واو ، حرف عطف . بده ، فعل امر  
مفرد مخاطب از دهیدن .

جام يك منی ، اضافه بیانی و مفعول فعل «بده» . معنای کلمه «منی» سابقاً مکرر  
بیان شده است .

محصول بیت - خطاب به ساقی میفرماید : الان وقت صبح است و با اینکه از  
ابر بهمنی ژاله میبارد ، اما تو وسیله باده نوشی هنگام صبح را تهیه کن و قدح يك  
منی را بده . مراد وقت باده نوشی است ، وسایل باده نوشی را برای ما آماده کن .  
خلاصه آنچه از لوازم باده نوشی ماست که عبارت از مزه و باده است برایمان حاضر کن .  
ظاهر امر این است که در بهمن ماه برف میبارد نه ژاله ، مگر مجازاً ژاله  
تعبیری باشد از برف ، زیرا شهر شیراز زمستان سخت دارد .

صفحه ۳۴۲ جلد سوم شرح

خون پیاله خور که حال است خون او  
در کار باده باش که کاریست کردنی

در هر دو جا «که» از برای تعلیل است. کاری، یا وحدت راست. کردنی، یا حرف نسبت.

**محصول بیت -** خون پیاله را بخور که خوش حال است و در کار باده باش که کاری است کردنی: شایستگی آن را دارد که انجام گیرد.

مراد از «خون» باده است و اینکه میفرماید: حلال است ادعائی است یعنی به مناسبت اینکه غیر از این دین (اسلام) در ادیان دیگر حلال است.

در بعضی از نسخ مصراع دوم: در کاریار باش که کاری است کردنی، واقع شده، البته معنایش روشن است.

گر صبحدم خمار ترا درد سرد دهد  
پیشانی خمار همان به که بشکنی

پیشانی به معنای جبین است. بشکنی، فعل مضارع مفرد مخاطب.

**محصول بیت -** اگر وقت صبح خمار سبب درد سرت گردد، بهتر آنست که

پیشانی خمار را بشکنی، یعنی حالت خماریت را با باده دفع کنی.

ساقی بدست باش که غم در کمین ماست  
مطرب نگاهدار همین ره که میزنی

ساقی - منادی. بدست باش: زود باش. که، حرف تعلیل. در کمین بودن

ترصد است مراد از «ره» در این بیت «پرده» است. که، حرف رابط صفت.

**محصول بیت -** ای ساقی زود باش که غم در کمین ماست، و ای مطرب همین

که میزنی نگاهدار یعنی از این پرده به پرده دیگر منتقل مشو، حاصل: همین پرده زود بزن پرده دیگر مزن.

می ده که سر بگوش من آورد چنگ و کثفت  
خوش بگذران و بشنو ازین پیر منخی

بگذران - الف و نون، ادات تعدیه و مفعولش محذوف است، تقدیرش خوش

۱- بای لیاقت است. مترجم

بگذران روزگار : ایام و اوقات را خوش بگذران.

پیرمنحنی ، اضافه بیانی ، منحنی اسم فاعل از باب انفعال : خمیده

**محصول بیت -** خطاب به ساقی میفرماید : باده بده ، زیرا چنگ سر بگوش  
من نهاد و گفت : روزگار و اوقات خود را خوش بگذران ، و این حرف را از این  
پیر خمیده بشنو . مراد : کلام «باده بخور» را کہ سخن پیر خمیده پشت است بشنو و  
قبول کن .

**حافظ به بی نیازی رندان کہ می بخور  
تا بشنوی ز صوت مغنی هوالمغنی**

**محصول بیت -** ای حافظ به حق بی نیازی رندان شراب بخور ، تا کہ از  
آواز مغنی عبارت هوا لغنی را بشنوی ، یعنی خداوند غنی است .

وله ایضاً

از بحررمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلتن

## غزل پانصد و چهل و دوم

ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی  
سود و سرمایه بسوزی و مجابا نکنی

کشتن ما - مصدر به مفعولش اضافه شده . مدارا : مصدر از باب مفاعله از ناقص این باب عجم «تا» را حذف میکند، چنانکه سابقاً در این باب مفصل سخن رفته است .

مجابا هم مانند مدارا مصدر است از ناقص باب مفاعله : در این قبیل موارد بد معنای پروا و ملاحظه میباشد .

محصول بیت - ای جانانیکه در کشتن ما بهیچ وجه مدارا نمیکنی و بلکه بروفق مرادت ما را میکشی و سود و سرمایه عمرمان را بی مجابا باتش میکشی و هرگز ملاحظه نمیکنی . مقصود : سرمایه دل و دین ما را در آتش عشق میسوزانی و از گناهی که مرتکب میشوی ترس و وا همه نداری .

کسیکه گفته است : واضح است که مضمون این بیت خطاب عام است . این گوینده خودش قابل خطاب نبوده .  
رد شمععی

درد مندان بلا زهر هلاهل دارند

قصدا این قوم خطر باشد هان تا نکنی

زهر هلاهل - اضافه بیانی از قبیل اضافه العام الی الخاص میباشد، زیرا «هلاهل»

به تنهایی یعنی زهر کشنده ، پس زهر از هلاهل اعم است . زهر هلاهل دارند :

ص ۲۳۹ جلد سوم شرح

سم کشنده دارند ، حاصل اینکه طایفه‌ای زهر ناکند چونکه دائماً زهر عشق و محبت مینوشند.

قصد این قوم ، مصدر به مفعولش اضافه شده : بر علیه این قوم قصد کردن خطر ، در لغت به معنای اشراف علی الموت یعنی به مرگ نزدیک شدن . هان ، ادات تنبیه و «تا» ما قبل خود را تأکید میکند .

در بعضی از دیوانها بعد از کلمه «باشد» «واو» قید کرده‌اند لکن در شرحها دیده نشد .

**محصول بیت -** دردمندان بلا ، زهر هلاهل دارند ، یعنی قومی هستند که زهر عشق نوشیده‌اند . پس اینان زهر ناکند بنا بر این بر علیه این قوم قصد کردن خطاست و خطر در بر دارد : آگاه باش و غافل مشو و بر علیه اینان یعنی به ضررشان اقدام نکن چونکه مردمان مسمومند ، چنانکه در حق علما آمده : لحووم العلما مسمومة . پس لحووم اینها هم مسموم است چون که زهر عشق مینوشند .

**رنج ما را که توان برد بیک گوشه چشم  
شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی**

مداوا - مصدر است به معنای دوا و علاج .

**محصول بیت -** مرض ما را که با یک گوشه چشم میتوان از بین برد : مرضمان با یک گوشه چشم قابل علاج است ، الحاصل علاجمان به کمترین التفات بستگی دارد ، پس شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی . مراد : وقتی تقدیر این باشد که درد ما را تو علاج نمائی یعنی علاجمان در دست تو باشد ، پس شرط انصاف نیست که اعمال ورزی .

**دیده ما که بامید تو دریاست چرا  
بتفرج گذری بر لب دریا نکنی**

دیده ما - اضافه لامیه . که حرف رابط صفت . بامید تو ، یعنی بامید وصال تو بتفرج ، با حرف سبب . گذری ، یا حرف وحدت یا تنکیر . بر ، حرف صله ،

لب دریا اضافه لامیه .

**محصول بیت - چشم ما که بامید وصال دریا شده :** بامید اینکه گریه سبب وصال میشود ، از بس گریستیم که دیده‌مان را دریا کردیم . پس چرا بعنوان تفرج از کنار دریا نمیگذری ؟ مقصود: گردش در کنار دریا مفرح است، پس چرا من باب گردش بر کنار دریای چشم ما گذر نمیکنی

**نقل هر جور که از خلق کریمت کردند  
قول صاحب غرضانست تو آنها نکنی**

که - حرف رابط صفت . خلق ، به ضم «خا» به معنای خوی و عادت است . خلق کریم ، اضافه بیانیه . صاحب غرضان ، الف و نون ادات جمع، آنها ، ها ادات جمع ، عبارت است از هر جور

**محصول بیت - هر جور و جفایی که از خلق کریم و لطیفت نقل کردند ،** صحت ندارد چون قول صاحب غرضانست یعنی تو هر گز جوریکه از زبان مغرضان بتو نسبت میدهند نمیکنی ، مقصود : جور و جفا و ستمی که اصحاب غرض از تو نقل میکنند تماماً افتراست ، و کسی از تو ستم نمی‌بیند چون تو لطیفی و از شخص لطیف جز لطف چیزی دیده نمیشود .

**بر تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد  
از خدا جزمی و معشوق تمنا نکنی**

بر - حرف صله . تمنا ، مصدر از باب تفعیل . از ناقص بابهای تفاعل و تفاعل مصدر را عجم اینطور تصرف میکند ، یعنی ما قبل آخر را مفتوح کرده لام را به الف قلب میکنند .

**محصول بیت - ای زاهد اگر محبوب ما به تو عرض جمال کند :** در برابرت جلوه گری کند، از خداوند جز می و معشوق چیز دیگری تمنا نمیکنی .

**حافظا سجده ابروی چو مهر ایش کن  
که دعایی ز سر صدق جز اینجا نکنی**

سجده ابروی ، مصدر به مفعولش اضافه شده . ابروی چو محرابش ، اضافه<sup>۱</sup> بیانی . کہ ، حرف تعلیل . دعایی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - ای حافظ در برابر ابروی چون محراب جانان سجده کن ، زیرا غیر از آنجا در جای دیگر از سر صدق دعا نمیتوانی بکنی .

مراد : دعایی کہ مستجاب میشود ، دعایی است کہ در محراب ابروی جانان کرده شود . پس عبادت و دعا را در محراب ابروی بکن کہ مورد قبول واقع گردد .

وله ایضاً

۱- در اینجا اضافه نیست، ابرو مشبه، چون ادات تشبیه محراب مشبه به . مترجم

از بحر رمل : فاعلاتن فعلانن فعلانن فعلن

## فزل پانصد و چهل و سوم

بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی  
خون خوری گر طالب روزی ننهاده کنی

که - حرف تعلیل . روزی ننهاده ، اضافه بیانی .

**محصول بیت -** این نکته را بشنو تا خود را از زغم آزاد کنی : نکته عبارت است از مضمون مصرع دوم یعنی اگر طالب روزی مقدر نشده شوی خون خواهی خورد . مراد : اگر طالب و خواهان رزقی باشی که مقدر نشده بزحمت میافتی .

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد  
حالیاً فکر سبو کن که پراز باده کنی

**محصول بیت -** آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد : یعنی عاقبت خواهی مرد و خاک خواهی شد و از خاکت کوزه و سبودرست خواهند کرد . پس حالا که در حال حیاتی فکر سبو کن که از باده پر کنی . یعنی قبل از مرگ باده نوش باش : پیش از اینکه بمیری باده بنوش

گر از آن آدمیانی که بهشت هوست  
عیش با آدمئی چند پریزاده کنی

آدمیانی - یا حرف خطاب که ، حرف رابط صفت . آدم و آدمی

بعقیده بعضیها «یا» حرف نسبت است : مشوب به آدم یعنی نسل آدم .  
آدمئی چند ، اضافه بیانی و «یا» دوم حرف وحدت . پریزاده صفت آدمی .

**محصول بیت -** اگر از آن آدمیانی که هوس بهشت میکنی : اگر جزو آن

ص ۲۴۵ جلد سوم شرح



اشخاصی کہ آرزوی جنت دارند، پس باید بامردم چون حوری عیش و نوش کنی. یعنی باید بازیبایان حوری و ش مصاحبت نمائی. حاصل سخن جنتی کہ میگویند عبارت است از صحبت بادلبران.

**تکیہ بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف  
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی**

تکیہ - مقید بہ فعل نتوان زد. زد، در اینجا بہ معنای «زدن» میباشد: نتوان زد. بگزاف، با حرف مصاحبت. گزاف، بہ ضم کاف عجمی: لاف، در تعریب «جزاف» گویند، اسباب بزرگی، اضافه لامیہ و یا حرف مصدری. آمادہ: مہیا. **محصول بیت -** با لاف و گزاف نمیشود بر مقام بزرگان تکیہ زد: مکان و جای اکابر را بلاف نمیشود مجلس خود کرد. حاصل سخن بر جای بزرگان نشستن آسان نیست، مگر اینکه تمام وسایل بزرگی را حاضر و مہیا کنی.

**خاطرت کی رقم فیض پذیرد ہیہات  
مگر از نقش پراکنده ورق سادہ کنی**

رقم فیض - اضافه بیانی. ورق، بہ تقدیر ورق خاطرت، میباشد **محصول بیت -** بہ طریق خطاب عام میفرماید: خاطرت کی رقم فیض قبول میکند ہیہات. یعنی ہر گز خاطرت فیض نمی پذیرد، حاصل کلام ہر گز مستفیض نمیشود مگر اینکه ورق خاطرت را از نقوش پراکنده سادہ کنی یعنی از اوہام مختلف خالی نمائی. خلاصہ کدورات دنیوی را از خاطرت محو نمائی و در دل بہ ہیچ چیز تعلق نداشتہ باشی تا کہ بتوانی از نور روی جانان مستنیر و مستفیض گردی.

**اجرہا باشدت ای خسرو شیرین دہنان  
گر نگاہی سوی فرہاد دل افتادہ کنی**

اجرہا - جمع اجر بہ معنای پاداش و عوض (ثواب)

باشد. فعل مضارع مفرد غایب، فاعلش ضمیر مستتر در تحت فعل کہ بر میگردد بہ «اجرہا» و تالی خطاب بہ معنای ضمیر منصوب متصل، مفعول صریحش. و فعل با فاعل

ومفعولش ، خبر «اجرها» و جمله اسمیه جزای شرط واقع در مصرع دوم .  
 خسرو شیرین دهقان ، اضافه لامیه ، شیرین دهن ، صفت مرکب ، کسیکه دهقان  
 خوشمزه دارد دهن ، مخفف دهان و الف و نون ادات جمع . نگاهی ، یا حرف وحدت .  
 سوی فرهاد دل افتاده ، اضافه لامیه و بیانیه . دل افتاده ، از اقسام صفت  
 مرکب است .

محصول بیت - ای سلطان شیرین دهقان ، اگر به جانب فرهاد دل داده یکبار  
 نظری بکنی ، ثوابها حاصلت میشود . مراد : اگر به سوی من عاشق دل داده یکبار  
 نظر بیندازی حسنات فراوان میسرت میگردد .

کار خود گر بکرم باز گذاری حافظ  
 ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

کار خود - اضافه لامیه : مراد وضع و احوال خود است . بکرم : بکرم خدا  
 باز ، ادات تأکید .

گذاری ، فعل مضارع مفرد مخاطب ، کار مفعول صریح و بکرم مفعول غیر صریحش ،  
 جمله فعلیه در واقع جمله شرطیه است . حافظ منادی ، ای حرف ندا یا زهم در مصرع  
 دوم حافظ منادی است تقدیرش : ای حافظ میباشد .

بسا : بسیار که ، حرف بیانی . یا حرف مصاحبت . بخت خدا داده ، اضافه بیانی  
 کنی ، فعل مضارع مفرد مخاطب با ما قبلش جمله جزائیه است .

محصول بیت - ای حافظ اگر کار خود را به کرم خداوند تسلیم و تفویض نمائی  
 چه بسا ، ذوق و صفایی که با بخت خدا داده بکنی . مقصود : اگر تمام کارها و احوالت  
 را به مشیت و اراده خدام حول کنی . منظور حق قرار میگیری و در هر کاری بخت موافق  
 و مساعدت میشود . زیرا کریم را کرم لازم است که کریم به کرامت قائم است .

ای صبا بندگیء خواجه جلال الدین کن  
 تا جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی

بندگی - در اصل «بنده» بوده به سبب یای مصدری «های» رسمی به کاف عجمی  
 «گاف» بدل شده و به صورت بندگی درآمده و در این بیت مراد خدمت و غلامی است

خواجہ جلال الدین ، دفتر دار و مصاحب سلطان منصور بوده . پس وقتی پسرش به حکومت رسید جلال الدین و خواجہ حافظ را از پدرش خواست که حافظ را استاد و معلم و جلال الدین راللہ خودش کند . اما پدرش جواب داد: کہ تو میخواهی هنوز من نمرده پادشاهی مرا ضبط کنی ، بخاطر همین حرف پسر سلطان از این دو نفر دست کشید و رفت .

تا - حرف تعلیل . جهان ، مفعول مقدم فعل « کنی » تقدیرش « جهان را » میباشد و سمن و سوسن آزاده ، مفعول دوم فعل مذکور و مقوله اش .

**محصل بیت -** خواجہ به طریق غلو میفرماید: ای صبا ، خواجہ جلال الدین را بندگی کن تا در اثر خدمت باو جهان را پیر از سمن و سوسن نمائی .  
یعنی اخلاق حمیدہ اورا در عالم نشر دہی و جهان را پیر گل و سوسن نمائی

وله ایضاً

از بحرہ ضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## فزل پانصد و چهل و چہارم

ای دل بکوی دوست گزاری نمیکنی  
اسباب جمع داری و کاری نمیکنی

بکوی دوست، با حرف صد، و اضافه لامیه. گذار، حاصل مصدر: گذشتن و عبور کردن (بر حسب تصادف از یک محل و یا از یک جا گذشتن و رد شدن، مثلاً گویند گذرم بفلان جا افتاد).

گذاری یا حرف وحدت و یا تنکیر. نمیکنی، احتمال دارد وجه اخباری و یا انشائی باشد: نمیکنی و یا آیا نمیکنی بطریق استفهام.

اسباب جمع. اضافه بیانی، و مراد از عبارت اسباب جمع داری: وضع مساعدی داری. کاری، یا حرف وحدت و یا تنکیر. نمیکنی، این فعل هم محتمل وجه اخباری و انشائی است

**محصول بیت -** ای دل گذرت به محله جانان نمی افتد، یا خود ای دل از کوی جانان گذر نمیکنی؟

تو که برای این کار همه گونه وسیله مساعد داری، اما کاری نمیکنی، یا آیا کاری نمیکنی؟

دل خود را تو بیخ میکند و به ملازمت کوی جانان ترغیبش مینماید. اما در ردیف «نکرده» فقط وجه اخباری است، یعنی به کوی جانان گذر نکرده ای.

آنکه کلمه اسباب را مضاف نگرفته، صاحب اسباب جمع نبوده.

ص ۲۰۲ جلد سوم شرح

### چوگان کام در کف و گویی نمی زنی بازی چنین بدست و شکاری نمیکنی

چوگان کام - اضافه بیانیه . کام ، در اینجا به معنای مراد است . کف ، در این بیت به معنای «مشت» است . گویی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . نمی زنی ، فعل مضارع مفرد مخاطب احتمال دارد وجه اخباری یا انشائی باشد : نمی زنی یا آیا نمی زنی (بزن)

بازی ، یا حرف وحدت . بدست ، یا حرف ظرف . واوهای واقع در هر دو مصرع حرف حال یا ممکن است حرف عطف باشد

شکاری ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . نمیکنی ، این فعل هم بدو وجه مذکور : اخباری و انشائی قابل تفسیر است ، یعنی شکار نمیکنی (وجه اخباری) ، یا شکار نمیکنی (وجه انشائی)

مراد : شکاری بکن .

**محصول بیت -** خطاب به دلش میفرماید : با وجود اینکه چوگان مراد در دست است اما گویی نمی زنی : گوی مقصود را نمی ربائی . یا آیا گوی مراد را نمی ربائی ؟

و با چنین بازی که در اختیار تست شکار نمیکنی . یا آیا با داشتن چنین بازی شکار نمیکنی ؟

مقصود : با وجود اینکه چوگان فرصت در دست است ، گوی مراد را نمی زنی و نمی ربائی یا آیا گوی مقصود را نمی ربائی .

و چنین بازی در دست است اما دولت را شکار نمیکنی و یا آیا دولت را شکار نمیکنی ؟ یعنی باز مساعدت در دست است اما وصال جانان را شکار نمیکنی . یا : با داشتن همه گونه وسیله مساعد آیا برای وصال جانان کوشش نمیکنی .

لفظ «چنین» از الفاظ کنایه است ، یعنی فرصت مناسب و وضع مساعدی داری . ما حاصل : برای حصول مراد قدرت و توانائی داری ، لیکن در سعی جمیلت افعال وجود دارد .

این خون که موج میزند اندر جگر ترا  
در کار رنگ روی نگاری نمیکنی

که - حرف بیانی و یا حرف رابط صفت. در کار رنگ روی نگاری. در حرف  
صله و اضافه لامیه. نگاری، یا حرف وحدت. نمیکنی، به احتمال وجه اخباری و  
انشایی است.

**محصول بیت -** این خونی که در جگر موج میزند، آن را در کار رنگ  
روی نگاری صرف نمیکنی یعنی به عشق نگاری مبتلا نمیشوی که در اثر محبتش از  
چشم خون بریزد و آن را در رنگ روی آن نگار صرف کنی، مراد با اشک  
خونینت سرخ رویش نمیکنی. یا آیا با اشک خونین خود سرخ رویش نمیکنی؟  
حاصل مطلب خون جگر را باید در کار جانان صرف کرد

مشکین از آن نشد دم خلقت که چون صبا  
بر خاک کوی دوست گذاری نمیکنی

از آن - ادات تعلیل: از آن جهت. دم: نفس و خلق: خوی. که، حرف تعلیل.  
چون صبا، مرهون مصراع دوم. گذاری، یا حرف وحدت و یا تنکیر. نمیکنی در این  
بیت فقط به معنای وجه اخباری است.

**محصول بیت -** نفس خلقت از آن جهت مشکین و خوشبو نشده که بر خاک کوی  
دوست چون صبا گذری نکردی. مراد: علت خوشبوئی نفس صبا بواسطه مرورش  
از خاک کوی دوست و کسب رایحه طیبهاش میباشد.

برسم کزین چمن نبری آستین گل  
کز گلشنش تحمل خاری نمیکنی

برسم - فعل مضارع متکلم وحده: بیم دارم. کزین، که حرف بیانی نبری،  
فعل نفی مضارع. آستین گل، اضافه بیانی. کز، که حرف تعلیل. گلشنش، شین  
بر میگردد به «چمن» تحمل خاری، مصدر به فاعلش اضافه گشته. نمیکنی، وجه  
اخباری است.

**محصول بیت** - میترسم که از این چمن دنیا یا از چمن عشق آستین گل نبرتی، یعنی از گلش منتفع نگردی چونکه در گلشنش تحمل خاری نمیکنی. مراد: وصال جانان برایت میسر نمیگردد بدلیل اینکه طاقت تحمل زحمت اغیار ورقبارا نداری.

**ساغر لطیف و پرمی و می افکنی بخاک  
و اندیشه از بلای خماری نمیکنی**

ساغر لطیف و پرمی - مبتدا و خبر. واو، حرف عطف. واو دوم حرف حال. می افکنی فعل مضارع مفرد مخاطب: میاندازی. بلای خماری، اضافه بیانی. **محصول بیت** - ساغر لطیف و پرازمی است با اینحال تو آن را بخاک می افکنی خطاب به دل میفرماید: توبه ساغر لطیف و ظریف پرازباده میمانی، اما قدر خویش را نمیدانی و خود ترا خوار و خفیف میکنی و از بلای خماری اندیشه نمیکنی. مراد: خود را ضایع میکنی و از پشیمانی بعد اندیشه نمیکنی که اهمال ندامت بزرگی را بار میآورد.

**در آستین جان تو صد نافه مندرجست  
و آنرا فدای طره یاری نمیکنی**

در آستین جان تو - اضافه بیانی و لامیه. فدای طره، مصدر به مفعولش اضافه گشته. طره یاری، اضافه لامیه و یا حرف وحدت.

**محصول بیت** - در آستین جان تو صد نافه مندرج است. یعنی در جانت صد گونه نافه وجود دارد اما آن را در راه طره یاری صرف نمیکنی. مراد: تو صاحب صد گونه علوم و معارفی اما آنها را در محاش صرف نمیکنی.

**حافظ برو که بندگی بارگاه دوست  
گر جمله میکنند تو باری نمیکنی**

حافظ - منادی، که، حرف تعلیل. باری، به معنای هنوز است

**محصول بیت** - ای حافظ برو بکارت که اگر همه عشاق خدمت بارگاه دوست را انجام بدهند و بندگی اش بکنند باز هم تو نمیکنی؟ یعنی تو هم مانند همه عشاق نسبت

به دوست بندگی کن و از آنان عقب نمان .

در معنای مجموعی بیت گفته شده: ای حافظ برو که اگر خدمت در گاه دوست  
را جملگی بکنند حیف که تو... یا یکبار هم نمیکنی؟ این مفسر معنای بیت را حیف  
کرده است .

رد سروری

در معنای مصراع دوم: اگر جملگی بکنند حیف که تو نمیکنی، این گوینده  
پیر و مفسر اول بوده است.

رد شمعی

وله ایضاً



## فزل پانصد و چهل و پنجم

سحر گه ره روی در سر زمینی  
همی گفت این معما با قرینی

سحر گه -- هنگام سحر زهر و تر کیب وصفی یعنی رونده راه از مصدر رویدن  
یا حرف وحدت سر زمین به معنای سرحد است و یا حرف وحدت . همی گفت ،  
حکایت حال ماضی (ماضی استمراری) : میگفت . این معما ، اشاره است به بیت دوم .  
با ، حرف صله ، قرین : رفیق و همنشین را گویند یا حرف وحدت .  
**محصول بیت** - سالکی در سر زمینی صبح خیلی زود این معما را به رفیقش  
میگفت . مرادش از معما مضمون بیت بعدی است .

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف  
که در شیشه بر آرد اربعینی

که - حرف رابط مقول قول . بر آرد اربعینی : چهل روز بگذراند  
**محصول بیت** - ای صوفی شراب وقتی صاف میگردد که چهل روز در شیشه  
بماند . یعنی پس از آنکه انگور بصورت شیر در آمد : تبدیل به عصاره گشت باید چهل  
روز در ظرف بماند و کف کند و جوش آید آنگاه صاف گردد و این حالت یعنی تبدیل  
شدن شیر انگور به شراب ، تنها منحصر باین نیست که حتماً باید در شیشه باشد ، بلکه  
در کپها و خمرها هم استحاله صورت میگیرد . منتها ممکن است در ظرف شیشه ای  
هم تبدیل به شراب شود .

۱ - به معنای خطه است . مترجم

گر انگشت سلیمانی نباشد  
چه خاصیت دهد نقش نگینی

انگشت سلیمانی - اضافه بیانی. خاصیت با تشدید «یا» به معنی خاصه (فضیلت و رجحان)، نقش نگین، اضافه لامیه یا حرف وحدت.

**محمول بیت -** گر انگشت سلیمانی نباشد: اگر انگشتری حضرت سلیمان در دست خود او نبود، نقش نگین آن انگشتری چه فضیلتی بروز میداد. مراد: خاصیتی که مهر حضرت سلیمان داشت بواسطه این بود که در دست سلیمان بود، و گرنه در دست کس دیگر آن خاصیت را نشان نمیداد. حتی دیوی که مهر مذکور را تصاحب کرده بود خاصیت خود را بروز نداد.

خدا زان خرقه بیزارست صدبار  
که صدبت باشدش در آستینی

آستینی - یا حرف تنکیر.

**محمول بیت -** از آن خرقه‌ایکه در آستینش صدبت باشد، خداوند سخت بیزار است یعنی از آن خرقه‌ایکه از روی ریا پوشیده شود، خداوند بیزار است. ذکر محل و اراده حال است، یعنی مراد آن مرایی است که خرقه را از روی ریا بتن میکند. خلاصه خداوند از کسانی که لباس ریا میپوشند بیزار است.

درونها تیره شد باشد که از غیب  
چراغی بر کند خلوت نشینی

درونها - جمع درون به معنای اندرون و داخل است مثل داخل يك چیز چون خانه و مسجد، اما اینجا مراد «قلوب» است. منظور: دلها تیره و تاریک و کدر شده. جمله: باشد که از غیب، مرهون مصراع دوم است. چراغی، یا حرف وحدت بر کند، روشن کند. خلوت نشین، ترکیب وصفی: کسیکه در جای خالی دور از همه و تنها گوشه‌ای انتخاب کند:

**محمول بیت -** دلها تیره شده، باشد که خلوت نشینی از غیب چراغی روشن

کند . مراد: دل عاشق از فراق جانان تیره و مکدر شده، باشد که مستجاب الدعوه ای با همتش وصال جانان را سبب شود .

### مروت گرچه نامی بی نشان است نیازی عرضه کن بر نازنینی

مروت - لغت است به معنای مردانگی اما در این بیت مراد سخاو کرم میباشد نامی ، یا حرف وحدت . نیازی ، نازنینی ، این دو یاهم وحدت است .  
**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : مروت اگرچه نامی است بی نشان یعنی اسم دارد اما نشانه و علامتی که دال بر وجود مروت باشد نیست . با اینحال تو بر نازنینی عرض نیاز کن چه نیازت را بپذیرد و چه نپذیرد .  
 حاصل : اگرچه زمان قحط مروت است، اما تو عرض نیاز را از دست مده باشد که به دل جانان تأثیر کند .

### ثوابت باشد ای دارای خرمن اگر رحمی کنی بر خوشه چینی

دارای خرمن - اضافه اسم فاعل به مفعولش . دارا ، صفت مشبیه است اما در واقع در این قبیل جاها به معنای اسم فاعل میگیرند : دارنده .  
 رحمی ، یا حرف تنکیر . خوشه چین ، ترکیب وصفی از مصدر چینیدن و یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** ای دارای خرمن : ای صاحب خرمن و یا مالک خرمن، برایت ثواب دارد اگر بر خوشه چینی رحم کنی . مراد : ای جانانی که صاحب حسن و جمالی (زیبایی) اگر به دردمندان که عاشق دیدارت هستند التفات نمائی خیر و ثواب عایدت میشود .

### نمی بینم نشاط و عیش در کس نه درمان دلی نه درد دینی

نشاط - به فتح نون : خوشحالی و شادی است ، اما به کسر نون جمع ناشط

یعنی اسم فاعل است. درمان دلی ، مصدر به مفعولش اضافه گشته و یا حرف وحدت و یا تنکیر .

درد دین ، اضافه لامیه و یا حرف تنکیر .

**محمول بیت -** در هیچ کس شادی و ذوق و صفا نمی بینم: در هیچ کس سرور قلب و صفای باطنی نمی بینم، و نه دل دردمندی را درمانی و نه دین اسلام را دردی است ما حاصل هر کس به فکر خودش است .

خواجه از مردم زمان خود شکایت میکند .

**نه همت را امید سر بلندی**

**نه نقش عشق بر لوح جبینی**

همت را - را ، ادات تخصیص . امید سر بلندی ، اضافه لامیه . سر بلند یعنی عالیجناب و بلندمرتبه و یا حرف مصدری . نقش ، اینجا به معنای علامت و نشان است . نقش عشق ، اضافه لامیه مجازاً . لوح جبین ، اضافه بیانی و یا حرف وحدت .

**محمول بیت -** نه همت را امید سر بلندی می بینم: امید نیست که همت کسی بلند باشد، حاصل امید نیست که کسی همت عالی داشته باشد ، و نه بر لوح جبینی اثر عشقی می بینم یعنی در هیچ کس اثر عشق و محبت نمی بینم .

این اوضاع و احوالی که شاعر بیان میکند یا به سبب انقراض سلطنت است و یا در اثر تعدی سلطان جابری است و یا اینکه قحطی بزرگی مردم را چنان گرفتار کرده که عشق را فراموش کرده اند چنانکه در بوستان فرموده است :

**بیت :** چنان قحط شد سالی اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

**نه حافظ را حضور درس و خلوت**

**نه دانشمند را علم الیقینی**

**محمول بیت -** حافظ آسایشی برای درس و خلوت ندارد ، منظور اینست که این چیزها در موقع آسایش فراهم میشود . و نه علم الیقین دانشمند را می بینم ، یعنی در دوران ما تمام این کارها از بین رفته بحدی که حتی اسم و رسمشان هم متروک شده

چون در هیچ کس مشاهده نمیکنم ما حاصل عبارت : العالم متغیر آشکارا دیده میشود .

در میخانه بنما تا پرسم  
مأل خویش را از پیش بینی

تا - ادات تعلیل . تا پرسم مرهون مصراع دوم . مأل به فتح میم و الف  
ممدوده به معنای مرجع است یعنی عاقبت و پایان . مأل خویش ، اضافه لامیه و را  
ادات تخصیص پیش بین ، تر کیب وصفی ، از بینیدن یعنی عاقبت اندیش و یا حرف  
وحدت .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : چون احوال و اوضاع عالم  
اینگونه متغیر و متحول است ، پس در میخانه را به من نشان بده ، تا عاقبت کار  
خود را از یک مبدع پیش بین سؤال کنم : پرسم که با اینهمه تغییرات و دگر نونی عالم  
عاقبت کار من چه خواهد شد . الحاصل عاقبت حال من را از پیرمغان سؤال کنم که این  
مسائل را کسی بهتر از او نمیداند .

اگر چه رسم خوبان تند خوئی است  
چه باشد مگر بسازی با غمینی

تند - به معنای حاد و تیز هم میاید . تندخو ، تر کیب وصفی یعنی بدخلق و  
یا حرف مصدری . بسازی ، با بای مؤ کد فعل مضارع مفرد مخاطب ، اینجا یعنی  
همدردی کنی و من باب دلسوزی تو جبهش کنی و التفاتش نمائی . با ، معیت را میرساند .  
غمین ، یا حرف نسبت و نون حرف تأکید : غمگین .

**محصول بیت -** اگر چه عادت خوبان تندخوئی است ، اما چه میشود اگر با  
غمگینی همدردی کنی و تسلی خاطرش را فراهم سازی . مراد : هر چند که بدخوئی  
عادت زیباییان است یعنی خوب رویان بدخو میشوند ، اما چه میشود به یک عاشق  
غمدیده رحم کنی و مورد توجهش قرار دهی . مراد از غمین خود شاعر است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلاتن فعلاتن فعلن

## غزل پانصد و چهل و ششم

تومگر براب آبی بهوس نشینی  
ور نه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

**محصول بیت** - تومگر از روی هوی و هوس بر کنار آبی نشینی ، والا هر گونه عمل و حرکت نامعقولی که در آب می بینی تماماً از خودت ناشی است . مراد : در کنار آبی اگر نشسته باشی حرکات تو عیناً در آب منعکس میگردد ، پس هر شکل و وضعی که در آب به نظرت میرسد تماماً از خودت است ، چون آب مانند آینه صاف است و همین است که هر نوع شکل و حالت را منعکس میکند :

در بعضی نسخهها « بنشینی » واقع شده با « با » (فعل مثبت) . پس اینطور باید گفت : مگر اینکه تو در کنار آبی از روی هوس و غفلت بنشینی یعنی هیچ متوجه حال خودت نباشی ، در این صورت هر حرکتی که در آب بینی ناشی از خودت است ، مفسری از بیت نتیجه گیری کرده است : همان هوسیکه سبب میشود تو در کنار آب بنشینی باعث فتنه میگردد ، این گویند در تفسیر شعر خیلی زحمت کشیده است و علاوه بر این در تعبیر شعر کلمات بی نتیجه خیلی گفته است عفا الله عنه .

**بخدایی که توئی بنده بگزیده او**

**که برین چاکر دیرینه کسی نگزینی**

بخدایی که -- با حرف قسم . که ، حرف رابط صفت . تویی ، یا ضمیر خطاب . بنده بگزیده او اضافه بیانیه و لامیه ، بگزیده ، با حرف تأکید گزیده

صفحه ۲۶۳ جلد سوم شرح

اسم مفعول یعنی انتخاب شده. که ، حرف رابط قسم . چا کر دیرینه ، اضافه بیانی : خدمتکار قدیمی یا حرف نسبت و نون و هاء ادات تأکید نسبت .

کسی ، مفعول مقدم فعل نگزینی .

**محمصول بیت** - بحق آن خدایی که تو بنده بر گزیده او هستی مبادا کسی را بر این خدمتکار قدیمی ات ترجیح دهی و برای چا کریت قبول کنی .

مراد : مبادا مرا ترک کنی و به دیگری توجه نمائی ، فراموش مکن که در نزد بزرگان خدمتکار قدیمی اعتبارش بیشتر است .

**بعد از این ما و گدایی که سر منزل عشق**

**زهر روان را نبود چاره بجز مسکینی**

**محمصول بیت** - از این به بعد باید ما گدائی کنیم ، زیرا در سر منزل عشق ، زهر روان یعنی عاشقان چاره ای جز اظهار بیچارگی و مسکنت ندارند .

مراد : عشاقی که سالک یاریق عشقند ، باید هم در برابر جانان تضرع نمایند و عجز و بیچارگی خود را نشان دهند ، تا که جانان رحمتشان کند .

**ادب و شرم ترا خسرو مهر و بیان کرد**

**آفرین بر تو که شایسته صد چندینی**

خسرو مهر و بیان ، اضافه لامیه ، مهر و ، صفت مرکب : کسیکه صورتش چون ماه است و الف و نون ، ادات جمع بر ، اینجا حرف صله و که حرف تعلیل . شایسته ، به فتح و یا کسر «یا» به معنای لایق است .

شایسته صد ، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد .

چندینی ، چندین : اینقدر . «یا» ضمیر خطاب .

**محمصول بیت** - ادب و حیا ترا خسرو مهر و بیان کرد : شاه زیباییان شده ای .

آفرین بر تو که به صد برابر چنین مقام لایقی ، حاصل اینکه ارزش و لیاقت تو برای مقامهای خیلی بیشتر از اینهاست .

اسناد به ادب و حیا مجازی است .

**گرامانت بسلامت بپریم باکی نیست  
بی دلی سهل بود گر نبود بی دینی**

امانت - تقدیرش امانت ایمان است به ضرورت ترك شده باکی ، یا حرف تنکیر . بی دلی و بی دینی ، یاها حرف مصدری است .

**محصول بیت -** اگر امانت ایمان را بسلامت پریم : ایمان را حفظ کنم .

مراد اگر امانت ایمان را بسلامت نگهدارم باکی نیست ، چونکه بیدلی سهل است در مقابل بی دینی یعنی در راه عشق دل را از دست دادن خیلی ساده است تا اینکه آدم دین و ایمانش برود حاصل اینکه به دین و ایمان نقصی نرسد که باکی از بی دلی نیست .

**صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نکنم  
عاشقانرا نبود چاره بجز مسکینی**

**محصول بیت -** در برابر جور و ستم رقیبت چه کنم اگر صبر نکنم . مراد :

قادر نیستم بر جورش صبر نکنم ، چون عاشقان را جز تحمل جور و اظهار عجز و مسکنت چاره نیست .

الحاصل : برای متأثر کردن دل رقیب اظهار تواضع و بیچارگی لازم است .

این بیت در دیوانهای موجود در نزدمان پیدا نشد و از مکرر بودن قافیه اش گمان میرود که مال خواجه نباشد .

**سخنی بی غرض از بنده مخلص بشنو  
ای که منظور بزرگان حقیقت بینی**

سخنی - یا حرف وحدت . بنده مخلص ، اضافه بیانی . ای ، حرف ندا و منادی

جانان مقدر . که ، حرف رابط صفت . منظور بزرگان حقیقت بین ، اضافه لامیه و بیانی .

حقیقت بین ، ترکیب وصفی : بزرگانی که حقایق اشیاء و امور را درک میکنند ،

بینی ، یا ضمیر خطاب .

**محصول بیت -** ای جانان که منظور نظر بزرگان حقیقت بینی ، از بنده



مخلص سخنی بی غرض بشنو : سخنی کہ از روی ہیچگونہ غرض و علت نہیگویم آن سخن مضمون بیت زیر میباشد .

نازنینی چو تو پاکیزہ دل و پاک نهاد  
بہتر آنست کہ با مردم بد نشینی

نازنینی ، یا حرف وحدت . چو ، ادات تشبیہ . پاکیزہ دل و پاک نهاد ، ہر دو صفت مرکب

**محصول بیت -** تو نازنین پاک سرشت و پاکیزہ دلی ہستی پس بہتر آنست کہ با مردم بد نشینی . مراد جوان پاک و پاکیزہ ای چون تو بہتر کہ با اشخاص نامناسب معاشرت نکند . چون اگر ہیچ ضرری نبیند ، لااقل تہمت خوردنش حتمی است .

حیفم آید کہ خرامی بتماشای چمن  
کہ تو خوشتر ز گل و تازہ تر از سرینی

خرامی - یا ضمیر خطاب . کہ ، حرف تعلیل . سرین : نوعی گل سفید است .

**محصول بیت -** من حیفم میاید کہ تو بہ تماشای چمن بروی یا چمن را تماشا کنی زیرا تو زیباتر از گل و تازہ تر از سرینی . حاصل اینکہ تو از گل و سرین بہتری ،

عجب از لطف تو ای گل کہ نشینی باخار  
ظاہراً مصلحت وقت در آن می بینی

**محصول بیت -** از لطف تو تعجب است ای گل کہ باخار بنشینی : ظریف و نازنینی چون تو بعید است کہ با مردم ناباب و ناہموار معاشرت کند ، اما ظاہراً امر این را نشان میدہد کہ اقتضای وقت را رعایت میکنی ، یعنی ہمنشینیت با اینگونہ اشخاص بنا بر مصلحتی و ملاحظہ ای است و گر نہ بدون دلیل نمیباشد حاصل اینکہ ، بنا بر اقتضای وقت است .

شیشه بازی سرشکم نگری از چپ و راست  
گر برین منظر بینش نفسی بنشینی

شیشه باز - ترکیب وصفی ، یعنی کسی که با شیشه بازی میکند ، توضیح :  
در حمام گاهی بعضی از مردم لیف را صابون میزنند و آنگاه بوسیله فوت کردن لیف  
باد میکند و از آن حبابهایی<sup>۱</sup> به شکل حباب شیشه ای درست میشود پس کسیکه این کار  
را میکند و حبابهای مذکور را در هوا به پرواز در میآورد ، شیشه باز گویند .  
یا ، حرف مصدری شیشه بازی سرشکم ، از قبیل اضافه اسم فاعل به فاعلش .  
نگری ، فعل مضارع مفرد مخاطب و در جواب شرط واقع شده : نگاه کنی و  
به بینی از چپ و راست ، متعلق به فعل «نگری» . چپ باجیم و بای عجمی : یسار . یمین :  
راست . حاصل کلام مصراع دوم جمله شرطیه و مصراع اول جمله جزائیه است .  
منظر بینش ، اضافه بیانی و مراد چمن است چونکه بینش اسم مصدر است به  
معنای دیدن و منظر اسم مکان است به معنای محل نظر : نظر گاه و تماشا گاه .  
نفسی - یا حرف وحدت . بنشینی ، فعل شرط مفرد مخاطب .

محصول بیت - شیشه بازی اشکم را از چپ و راست یعنی از همه طرف

می بینی .

مراد : اگر بر این منظر بینش یعنی بر روی چشمم که محل بینش است قرار  
بگیری ، شیشه بازی سرشکم را از چپ و راست : از همه طرف تماشا میکنی .  
خلاصه اگر دمی روی چشمم قرار بگیری می بینی که چگونه گریه میکنم و از  
همه جانب چشمم اشک میریزم .

سپیل این اشک روان صبر دل حافظ برد  
بلغ الطاقة یا مقلة عینی بینی

سپیل این اشک روان - اضافه های این عبارت بیانی است . صبر دل حافظ ،  
هر دو اضافه لامیه است . بلغ - فعل ماضی مفرد مذکر غایب : رسید و متعدی است .

۱ حباب صابون . مترجم

طاقت ، لفظاً مرفوع فاعل فعل «بلغ» ومفعولش محذوف ، کلماتی چون حد و غایت مفعولش است تقدیرش : بلغ الطاقة الحد والغاية .

طاقت ، به معنای قدرت و توانائی است ، یا حرف ندا ، مقله ، منادای مضاف به همین مناسبت منصوب است .

مقله ، به سفیدی و سیاهی چشم یعنی به مجموعش مقله گویند . عینی ، تقدیراً مجرور و مضاف الیهش و یا ضمیر متکلم .

بینی ، فعل امر مفرد مؤنث مخاطب از «بان - بین» یعنی از باب ضرب ، چون بیعی از باع بیع . بینی از بینونت میاید یعنی از من جدا شو .

**محصول بیت -** سیل این اشک روان صبر دل حافظ را برد : یعنی صبرش را تمام کرد و طاقت و توانائی اش بانتهای رسید ، ای مقله چشم از من جدا شو .

مقصود : مقله چشم را ندا میزند : که از من جدا شو تا از سیلی که از چشم جاری است نجات یابم ، زیرا مادامکه تو هستی بی اشک نمیمانی .

کسیکه فعل «بین» را به فتح با گرفته و در تحقیقش گفته است :

بینی ، به معنای فراق و وصل میاید و در اینجا مراد معنای اول است که مضاف است به یای متکلم و مفعول فعل «بلغ» میباشد .

و معنای مصراع اینست : ای روغن چشم ، طاقت فراق رسید ، طاقت فراق و مجال از من سلب شد . این مفسر از لفظ و معنای بیت سه مدت راه یکساله دور افتاده است .

و نیز آنکه گفته است : بلغ فعل ماضی است یعنی به نهایت رسید .

اینهم سخن پسران نابالغ را زده است . رد سروری و شمعی .

تو بدین ناز کی و دلکشی ای شمع چگل

لایق بزمگه خواجه جلال الدینی

ناز کی ، یا حرف مصدری است . دلکشی اینهم همینطور است . دلکش ،

صفت مرکب ، از کشیدن یعنی دلربا . شمع چگل ، اضافه لامیه . مراد از شمع ، جانان

است . چگل ، به کسر هائی جیم و کاف عجمی نام شهری است از شهرهای واقع در سرحد ترکستان . که زن و مردشان با چهره های سفید و چشم و ابروی مشکی و بی نهایت زیبا بوده اند . حتی شعرای عجم محبوبان خود را در زیبائی باحسن و ظرافت زیبایان چگل وصف میکرده اند یعنی زیبایان چگل در بینشان مثل بوده است . چگل در اصل نام کلیسایی است که در داخل شهر نامبرده واقع بوده . لایق بزمگه خواجه ، اضافه ها لامه است ، بزمگه ، بزم یعنی صحبت و گه مخفف گاه ظرف مکان است .

جلال الدینی ، یا ضمیر خطاب .

**محمول بیت -** خواجه خطاب به يك محبوب میفرماید : ای زیبای چگل ، تو بدین ظرافت و دلبری لایق مجلس خواجه جلال الدینی ، سابق بر این ضمن غزلی ذکری از جلال الدین گذشت ، پس احتیاج به تکرار ندارد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلان فعلن

## فزل پانصد و چهل و هفتم

ساقیا سایه ابرست و بهار و لب جوی  
من نگویم چه کن اراهل دلی خود تو بگوی

ساقیا - منادی . سایه ابر ، اضافه لامیه . باید معلوم گردد چنانکه سابقاً اشاره شده ، در مقاله بیست و چهارم مقامات حریری چنین آمده که در فصل بهار در روز ابری البته ابریکه يك تکه سفید باشد و احتمال بارندگی نداشته باشد ، در چنین روزی باده نوشیدن در نزد باده نوشان خیلی ارزش دارد ولذت بخش است . بیان خواجه هم که میفرماید : سایه ابر است و بهار ، مشعر همین معناست و لب جوی در اینجا قید است . خود : جایز است تأکید یا به معای (خودت) تعبیر شود .

**محصول بیت -** ای ساقی روز بهاری است و سایه ابر و کنار جوی پس در این صورت من به تو نمیگویم چه کار باید بکنی ، اگر اهل دلی خودت بگو چه خواهی کرد . یعنی بگو که در چنین روزی و در چنین جایی باید باده نوشید . حاصل **مطلب بگو** : روز و وقت باده نوشی است .

بوی يك رنگی ازین نقش نمی آید خیز  
دلق آلوده صوفی بمی ناب بشوی

بوی یکرنگی ، اضافه بیانی و یا حرف مصدری . مراد از «نقش» صورت است . خیز ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر خیزیدن ، یعنی بلند شو و مرهون مصراع دوم . دلق آلوده صوفی ، اضافه بیانی و لامیه . بمی ناب ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی

ص ۲۰۱ جلد سوم شرح

**محصول بیت -** از این نقش و صورت بوی یکرنگی نمی آید . به طریق خطاب عام میفرماید : برخیز و دلخ صوفی را که باریا ملوث گشته ، با باده خالص بشوی و تطهیر کن .

مراد : شراب اگرچه حرام است اما از ریای صوفی مرایی بهتر و بلکه هم پاکتر است زیرا ریای کفر است و اما باده نوشیدن فسق است ،

**سفله طبیعت جهان در گرمش تکیه ممکن**

**ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی**

سفله - بدضم و یا کسر «سین» و سکون «فا» نقیض «علو» به ضم عین و یا به کسر آن و سکون «لام» است و در این بیت به معنای پست و دنی است .

عبارت «ای جهان دیده» را به طریق سحر حلال میتوان در مصراع اول و مصراع دوم بکار برد .

ثبات قدم ، مصدر به فاعلش اضافه گشته و مفعول صریح فعل «مجوی» و از سفله ، مفعول غیر صریح فعل مذکور .

**محصول بیت -** ای جهان دیده ، طبیعت جهان پست است ، پس بر گرمش اعتماد مکن ، یعنی ای دنیا دیده از پست فرومایه انتظار ثبات قدم نداشته باش . مراد : طبع پست اگر گرمی هم بکند در گرمش ثابت قدم نمیشود . حاصل گفتار از فرومایه و پست کرم و احسان دیده نمیشود اگر هم کرامتی بکند . بطور دائم نیست چون ثبات ندارد .

**گوش بگشای که بلبل بفرغان میگوید**

**خواجه تقصیر مفرما گل توفیق ببوی**

گوش - مفعول مقدم فعل «بگشای» ، که ، حرف تعلیل . بلبل ، مبتدا . به فرغان ، با حرف مصاحبت و متعلق به فعل «میگوید» و جمله فعلیه خبر مبتدا خواجه ، منادی و مفعول مقدم تقصیر مفرما . گل توفیق ، اضافه بیانی و مفعول مقدم فعل ببوی .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : گوشت را باز کن که بلبل

بافغان میگوید . یعنی بلبل با ترنمات و نغمه سرایی میگوید : ای خواجه در سعی و کوشش کوتاهی مکن که گل توفیق بیوئی . ما حاصل . در کارها سعی و کوشش کن و هرگز اعمال مورد تا مظهر توفیق و فیض خداوندی باشی .

**دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر  
از در عیش در آوربره عیب مپوی**

**محصول بیت -** دو نصیحت میکنمت بشنو و دو صد گنج ببر یعنی باشیدن و عمل بستن آن دو پند سودی معادل دو دست گنج بدست میاری .  
آن دو نصیحت مضمون مصراع دوم است که میگوید : همیشه خوش باش و با عیش و ذوق زندگی کن ، اما کسی را عیب مگیر . مزاد : در فکر آسایش و خوشی خودت باش و عیب بین مباش و بلکه ستار عیوب مردم باش که در عالم کاری مفید تر از این برایت نیست .

**روی جانان طلبی آینه را قابل ساز  
ورنه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی**

طلبی - فعل مضارع مفرد مخاطب و متضمن معنای شرطی است : اگر میخواهی آینه را ، : آینه دل را . ندمد ، فعل نفی مضارع یعنی نروید .  
**محصول بیت -** اگر طالب روی جانانی ، آینه دلت را قابل رؤیت روی جانان کن والا از آهن و روی گل و نسرين نمیروید . مراد : دل تو اگر چون آهن سیاه و چون روی باشد جانان در چنین دلی رخ نشان نمیدهد ، بلکه باید چون آینه پولاد پاک و مجلا شود تا قابل فیض و استفاضه گردد .

**پیش تر زانکه شوی خاک در میکدهها  
يك دوروزی بسرا پرده ميخانه بپوی**

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : پیش از آنکه خاک در میکدهها شوی دو سه روزی ملازم سرا پرده میخانه باش ، مقصود قبل از مرگ میخانه نشین باش و هیچوقت آنجا را ترك مکن .

شکر آنرا که دگر بار رسیدی به بهار

بیخ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی

شکر آن - اضافه لامیه و را ، حرف تعلیل . که ، حرف بیانی . بیخ : ریشه .  
نیکی ، یا حرف مصدری . بنشان ، با بای تأکید فعل امر مفرد مخاطب :  
بکار .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : به شکرانه آنکه بار دگر به  
بهار رسیدی بیخ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی : نیکی کن و از خدا توفیق کرم  
طلب کن .

باید معلوم گردد که چون این دو بیت فقط در یک نسخه موجود بود نوشته شد  
اگرچه قافیه‌هایشان مکرر واقع شده است .

گفتی از حافظ ما بوی ریا میاید

آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی

آفرین - این کلمه در مقام تحسین و استهزاء بکار میرود . در زبان ترکی  
هم بهمین دو وجه استعمال میشود .

**محصول بیت -** خطاب به جانان میفرماید : که ای جانان تو گفتی از حافظ  
ما بوی ریا میاید آفرین بر نفست باد که خوب بو بردی . مراد : احسنت که خوب  
فهمیدی .

آفرین در این بیت احتمال دو وجه مذکور را دارد تأمل .

وله ایضاً



از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## فزل پانصد و چهل و هشتم

بلبل زشاخ سرو بگلبانگ پهلوی  
میخواند دوش درس مقامات معنوی

بلبل - مبتدا ، و میخواند خبرش . شاخ سرو ، اضافه لامیه . بگلبانگ ،  
با حرف مصاحبت و گلبانگ : آواز بلند .

گلبانگ پهلوی اضافه بیانی . پهلوی در اصل «پهله» بوده به مناسبت آمدن  
یای نسبت های رسمی به «واو» قلب شده است . چونکه در زبان فارسی قاعده نسبت  
اینست : اسمی که در آخرش های رسمی باشد در موقع دخول یای نسبی ، ها به واو  
قلب میشود . مانند کلمات ادرنوی و بوسنوی . اما بعضیها عقیده دارند که «واو»  
اصل کلمه است و بدل های رسمی نیست ، و با این دو بیت استدلال کرده اند مثنوی :

همی بود تا یکزمان شهریار      ز پهلو برون شد ز بهر شکار  
بدان گوهر خویش کیخسروست      که یک موی او بهتر از پهلوست

اما اصل کلمه دهلوی ، دهله است که وطن خسرو و حسن میباشد و زبانشان  
پهلوی است . میخواند فعل ماضی . دوش : دیشب . درس مقامات معنوی ، هر دو اضافه  
بیانی است . معنوی ، اسم منسوب «معنا» است همانطور که «مثنوی» اسم منسوب  
«مثنی» میباشد یعنی در حالت نسبت الف به واو ، قلب میشود برای اینکه اجتماع  
«یاءات» لازم نیاید . از مقامات معنوی مراد عشق است : مقامات منسوب به معنا زیرا  
عشق یک امر معنوی است و کیفیت عشق را فقط عاشق میداند و بس .

ص ۲۵۳ جلد بیوم شرح

**محصول بیت-** دیشب بلبل از شاخ سرو به آواز پهلوی یعنی با لغت پهلہ یا پهلو (بزبان پهلوی) درس مقامات عشق را میخواند مراد: بازبان پهلوی نغمات بلند میخواند. آن درسی که میخواند مضمون بیت آتی است.

کسیکه گفته است: پهلوی به معنای فرس قدیم بکار میرود، افترا گفته است.

رد سروری

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل  
تا از درخت نکته توحید بشنوی

به طریق خطاب عام میفرماید: یعنی بیا که گل آتش موسی «آتش طور» را نشان داد. مراد: گل از حالت غنچه بیرون آمد و باز شد و چون آتش سرخ شد، خلاصه گل سرخ آتش شکفته گشت تا که چون موسی از درخت نکته توحید بشنوی: چون موسی از درخت سخن انی انالله بشنوی زیرا تجلی به موسی به شکل آتش نمودار شد در آن زمان که به آرزوی آتش رو بکوه نهاده بود.

در این بیت مراد از درخت، درخت گل میباشد، یعنی از درخت گل توحید کردن خالقش را بشنوی، بفهمی که مصنوع باید صانع خود را حمد گوید. زیرا بدانکه آن رنگ و بورا به گل صانع مطلق داده است. خواجه گل را به آتش موسی و درخت گل را به درخت موسی تشبیه فرموده است.

کسیکه در ذیل شرح بیت مذکور، بیت مشهور شیخ سعدی را نوشته: هر ورقی دفتر است. این مفسر در معنا و املا به صواب نرسیده است. زادالله معرفت.

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی  
تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی

مرغان باغ - اضافه لامیه و مبتدا. قافیه سنج، ترکیب وصفی و خبر مبتدا یعنی نغمه های مقفا میخوانند. و نون و دال آخر ادات جمع «است» میباشد. بذله گوی ترکیب وصفی و عطف به قافیه سنج. بذله، با ذال معجمه به معنای لطیفه میباشد. تا، حرف تعلیل. خواجه، مبتدای می خورد، خبرش. بغزلهای پهلوی، با حرف

مصاحبت و اضافه بیانی و مراد از خواجه در این بیت «وزیر» است .

**محصول بیت -** مرغان باغ نغمه های مقفا و مسجع میخوانند و نغمه های شادی بخش و لطیف میسر آیند که و زیر همراه غزلهای پهلوی باده بنوشد . : مرغان بزبان پهلوی غزلسرای می کنند که خواجه حظ کند و با نغمه های شان خوش باشد و باده نوش کند.

مفسر یکه در شرح بیت گفته است : دری ، فارسی فصیح را گویند و پهلوی غیر فصیح را . فصیح حرف نزده است .

و در معنای مصرع دوم : تا مرد باغزلهای پهلوی شراب بخورد . نفهمیده است که مراد از خواجه در این بیت چه کسی است .

و کسیکه اشاره به صعوبت زبان پهلوی کرده و اصطلاحات مشایخ را از نظر سختی بان زبان تشبیه نموده ، در واقع خودش خیلی صعوبت کشیده است .

### خوش وقت بوریای گدائی و خواب امن کین عیش نیست در خور اورنگ خسروی

خوش - احتمال دارد وجه اخباری و یا انشائی داشته باشد یعنی خوش است و یا خوش باشد. وقت بوریای ، اضافه لامیه . بـور یا نوعی حصیر زیباست که از نی میسازند و اکثر طبقه فقرا از آن استفاده میکنند چونکه از حصیر معمولی ارزانتر است .

بوریای گدائی ، اضافه بیانی . خواب امن ، اضافه لامیه و یا بیانیه ، در اصل خواب با امن بوده یعنی خواب با آسایش و اطمینان . کین ، در اصل که این بوده ، که حرف تعلیل .

این مصراع به مضمون مصرع اول اشاره میکند و کلمه «عیش» آن مضمون را تفسیر میکند. در خور ، به معنای لایق است . در خور اورنگ ، اضافه لامیه . اورنگ ، به فتح همزه و را ، در اینجا مراد از آن تخت پادشاهان است . اورنگ خسروی ، اضافه بیانیه و یا حرف نسبت .

**محصول بیت -** خوشا آن وقتی که بوریای گدائی باشد و خواب امن ، زیرا این عیش و صفا در تخت پادشاهی میسر نیست . مراد : خواب امن گذاروی حصیر خوش و گواراست و چنین خواب در تخت پادشاهان دست نمیدهد . چونکه شاهان همیشه با ترس و لرز و خوف بسر دبیرند . حتی در آن زمانها پادشاهان هنگام شب مراقب و نگهبانی برای حفظ جانشان میگماشتند ، چنانکه از این بیت ظهیر همین مطلب مفهوم است .

بیت : بعد از هزار سال پیام زحل رسد      گر پاسبان قصر تو سنگی کند رها .  
با همه این بعضی فدائیان با کمند بسرای شاهی داخل میشدند و به قتلش میرساندند .  
پس از ترس کشته شدن ، سلاطین در تخت خواب امن ندارند . بهمین سبب خواب با آسایش و راحت گذارا روی حصیر مدح میکند .

اسناد خوشی به وقت از اقسام اسناد مجازاً عقلی است .  
کسانیکه با بین بوریای و گدائی و او عاطفه ایراد کرده اند از ذوق زبان فارسی بی بهره بوده اند و کسی که یای کلمه « گدائی » را حرف وحدت گرفته تفرد کرده است .

### جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی

جمشید - نام پادشاهی است که جام جهان نمارا اختراع کرده . بعضی گویند که جم و جمشید همان سلیمان پیغمبر است و جام هم اختراع وی است و العلم عندالله .  
**محصول بیت -** با اینکه جمشید پادشاه بزرگی بود اما از اسباب دنیوی و امور سلطنت جز قصه جام در جهان چیز دیگری برایشی باقی نماند . مراد : آنچه نام جمشید را به خاطرها میآورد فقط همان جامی است که اختراع کرده بود . پس زنهار دل به اسباب دنیوی مبند که هیچ ارزش ندارد ، زیرا هر چه در این دنیا داری همه را در همینجا میگذاری و میروی .

۱- دجازعقلی: یعنی عملی را نسبت دهند بنیر فاعل حقیقی، اسنادشینی بنیر مآدوله. مترجم

### دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

دهقان - زارع و کشاورز و مالک ده . سالخورده : کهن سال یعنی مسن .  
با پسر ، تقدیرش با پسرش بوده به ضرورت وزن ضمیر حذف گشته است .  
کای، که حرف رابط مقول قول . ای ، حرف ندا . نور چشم من ، هر دو اضافه لامیه .  
از کشته ، در اصل از کشته‌ها بوده ضمیر به ضرورت وزن ترك شده است .  
ندروی ، نون حرف نفی و یا ضمیر خطاب و ندروی ، فعل مستقبل مفرد مخاطب  
در اصل «درو» فتحه و کسره دال هر دو جایز است اما اینجا به ضرورت وزن دال  
ساکن خوانده میشود

**محصول بیت -** دهقان پیر به پسرش حرف بسیار خوبی زد، یعنی گفتش ای نور  
دیده‌ام بجز از کشته‌ها چیز دیگری درو نخواهی کرد . سخن خوبی گفت . مراد:  
هر چه بکاری همان را درو خواهی کرد . معنای لازم این سخن کلام مشهوری است  
که الناس مجزیون باعمالهم ان خیراً فخیروان شراً فشر .

در میان تر کہا هم معمول است گویند : هر کسی کشته خود بدرود .

### چشمه بغمزه خانه مردم سیاه کرد

### مخموریت مباد که خوش مست میروی

بغمزه - یعنی به تیرو تیغ غمزه . مخموریت مباد ، به فتح یا : غرور خماری  
عارضت نگردد . که ، حرف تعلیل و یا حرف بیانی . خوش در اینجا به معنای محکم  
وزیاد است .

**محصول بیت -** چشمه خانه مردم را سیاه کرد : با غمزه مردم را ماتم زده  
کرد . یعنی مردم را از پا انداخت و هلاک کرد . هر گز خماری عارضت نشود که سخت  
مست میروی .

مراد : با اینکه اینهمه مردم را ماتم زده کردی اما نکبت عملت ترا پریشان  
نکند که سخت مست غروری ، مقصود اینست که این کارها را بی پروا میکنی .

این قصه عجب شنو از بخت واژگون  
ما را بکشت یار با انفاس عیسوی

بخت واژگون - اضافه بیانی . واژ ، به معنای «باز» میباشد چونکه بین «واو و با» تبادل و تواخی وجود دارد . مقتضای کلام : « که از بخت واژگون ما است . » که «رابط و ضمیر «ما» به ضرورت وزن ترك شده است و این عبارت مرهون مصراع دوم میباشد .

انفاس عیسوی ، اضافه بیانی . انفاس ، جمع نفس . عیسوی ، به مناسبت یای نسبت الف به واو قلب شده است ، چنانکه در شرح مطلع بیان این مطلب گذشت .  
**محصول بیت -** این قصه عجیب را بشنو که از بخت واژگون ما : از طالع نحس و بر گشته ما یار ، ما را با انفاس عیسوی اش کشت ، یعنی انفاس عیسی احیای موت میکرد اما در مورد ما اثر برعکس داد که سبب قتل ما شد . مقصود اینست که تکلم شیرین یار ما را هلاک کرد یعنی از ذوق کلام یار ، ما مردیم .

ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد  
کاشفته گشت طره دستار مولوی

کاشفته - که حرف تعلیل و یا حرف بیان . آشفته : پریشان .

طره ، در لغت گیسو است چنانکه در حرف الف بیانش گذشت ، اما در این بیت مجازاً عبارت است از پیش<sup>۱</sup> دستار . طره<sup>۲</sup> دستار ، اضافه لامیه دستار<sup>۳</sup> مولوی ، اضافه بیانی .

**محصول بیت -** ساقی کانه باده مقررری حافظ را زیاد تر داد : در مجلس به حافظ باده را بیشتر از دیگران خوراند ، زیرا طره<sup>۴</sup> دستار مولوی اش پریشان گشت . یعنی از پریشان شدن پیش دستار<sup>۵</sup> املائی حافظ معلوم میشود که ساقی در گرداندن قدح عدالت را رعایت نکرده است .

وله ایضاً

۱ - پیش دستار : قدیم معمول بوده عمامه را طوری می بستند که قسمت انتهائی پارچه به شکل زلفی در جلو قرار میگرفت و آن را پیش دستار نامیده است . مترجم  
۲ - در متن دستار مولوی را «دستار آخوندی» مناکرده است . مترجم

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

## غزل پانصد و چهل و نهم

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی  
تا راهرو نباشی کسی راهبر شوی

در يك نسخه مصرع دوم اینطور واقع شده: تا راه بین نگردی تو کی راهبر شوی .

تا - حرف توقیت . راهرو ، تر کیب وصفی: سالک . راهبر ، اینهم تر کیب وصفی است به معنای ، رهنما و پیشوا .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید: ای بی خبر سعی کن که صاحب خبر شوی یعنی از طریق عشق آگاه شوی و مادامکه راهرو نباشی : تا سالک طریق عشق نباشی کی میتوانی راهبر و راهنمای راه عشق شوی ، یعنی نمیتوانی . حاصل تا کسی سالک راهی نباشد نمیتواند پیشوا و راهنمای روندگان آن راه شود . پس راه عشق هم راهی است تا کسی قلباً و باطناً عاشق نباشد نمیتواند ، دیگران را به طریق عشق راهنمایی کند .

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

مکتب حقایق - اضافه بیانی . ادیب عشق ، هکذا . هان ، ادات تنبیه . که ، حرف تعلیل روزی ، یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** آگاه باش ای پسر در مکتب حقایق پیش مؤدب عشق هشیار

ص ۲۴۱ جلد سوم شرح

باش در مکتب عشق سعی کن که از حقایق آگاه باشی تا روزی پدرشوی  
مراد : در طریق عشق سعی کن از مبتدی بودن خلاص شوی و پیرو مقتدای  
عشق شوی .

خواب و خورت زمرتبۀ عشق دور کرد  
آنگه رسی بعشق که بیخواب و خورشوی

خواب و خور - نوم واکل .

**محصول بیت - خواب واکل و شرب**، ترا از مرتبۀ عشق دور کرد . یعنی مانع  
شد که درس عشق را تحصیل نمائی . پس زمانی به عشق گرفتار میشوی که بی خواب  
و خور شوی : زمانی عاشق صادق میشوی که از خواب و خور فارغ و آزاد باشی .  
حاصل مطلب ، مقتضای مقام عاشق کامل ، بری بودن از اکل و شرب است .

نور عشق حق بدل و جانت اوفتد  
والله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

نور عشق حق ، اضافه بیانیه و لامیه . اوفتد ، فعل مضارع مفرد غایب از مصدر  
اوفتادن ، باوا و بی و او ، لغت است .

**محصول بیت - اگر نور محبت خدا بدل و جانت بیفتد** ، اگر خدا را با جان  
و دل دوست داشته باشی یا دوست بداری ، به حق خدا از آفتاب فلک زیباتر میشوی .  
مراد : عشق حق نورانیت میکند .

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی  
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

**محصول بیت - دست از مس وجود چو مردان ره بشوی** : یعنی به وجود  
علاقمند مباش و مقید به اکل و شرب و خورد و خواب مباش ، تا کیمیای عشق را بیابی و  
طلای خالص شوی .

مقصود : موانع طریق عشق را از میان بردار تا که عاشق صادق شوی .



از پای تا سرت همه نور خدا شود  
در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

**محصول بیت** - از سر تا پایت همه نور خدا شود : اگر در راه خدا بی سروپا شوی تمام وجودت نور خدا شود .

حاصل : اگر در راه حق چون توپ بی سروپا شوی و غلط بزنی ، یعنی سراز پانشناسی مقرب در گاہ خدا میشوی و نور محض میگردی .

یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر  
کز آب هفت بحر بیک موی ترشوی

بحر خدا ، تقدیرش بحر عشق خداست . که ، حرف بیانی .

**محصول بیت** - یک نفس غرق بحر عشق خدا شو ، و گمان مبر که از آب هفت دریا باندازه یک موی ، تر بشوی . یعنی کسیکه عاشق خدا شود ، اگر در هفت دریا غوطه بخورد یک مویش تر نمیشود تا چه برسد که خودش غرق شود .

حاصل کلام : عاشق خدا را نه آتش میسوزاند و نه آب خفه میکند .

وجه خدا را - ر شودت منظر نظر  
زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

**محصول بیت** - وجه خدا اگر منظر نظرت شود : روی خداوند اگر نظر -

گاہت شود از این پس هیچ شکی نیست که صاحب نظر میشوی .

مراد : اگر چشم خدا بینت دهند شك نیست که صاحب نظر میشوی .

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود  
در دل گمان مدار که زیر و زبر شوی

**محصول بیت** - بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود یعنی انانیت و غرورت اگر

از بین برود ، در دلت گمان مبر که خودت هم زیر و زبر میشوی . الحاصل منیت تو

اگر فانی شود موجودیت معنویات از بین نمیرود بلکه حکم : المؤمنون لایموت را

شامل میشوی .

گر در سرت هوای وصالست حافظا  
باید که خاک در گه اهل بصر شوی

محمول بیت - ای حافظ اگر در سرت هوای وصال هست ، اگر وصال  
جانان را آرزو میکنی باید که خاک در گاه اهل بصر شوی .  
الحاصل: خاک پای عشاقی شوی که بدر گاه جانان واصل گشته است.  
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلن

## فزل پانصد و پنجاهم

سحرم هائف میخانه بدولت خواهی  
گفت بازای که دیرینه این در گاهی

بدولتخواهی- دولتخواه ، ترکیب وصفی . باحرف مصاحبت ویا حرف مصدری  
باز، در این بیت تأکید افاده کند . آی ، بالالف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب . که ،  
حرف تعلیل . دیرینه این در گاه ، اضافه لامیه .  
دیرینه ، یا حرف نسبت و نون وها ادات تأکید . در گاهی ، یا ضمیر خطاب  
است .

محصول بیت - هنگام سحر هائف میخانه ، من باب خیر خواهی و دوستی به من  
گفت: بیا که تو از بندگان قدیمی این در گاهی ، یعنی خیلی وقت است که تو ملازم میخانه  
هستی . حاصل سخن از بندگان قدیمی اش هستی .

همچو جم جرعه می کش که ز سر ملکوت  
پر تو جام جهانبین دهدت آنگاهی

به عالم ارواح و روحانیان و عالم ملائکه ، عالم امر و عالم ملکوت اطلاق میکنند .  
این عالم چون عالم ملک از ماده و مدت جداست و بلکه بامر خدا بلا واسطه و سبب  
بوجود آمده است .

شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی در اصطلاحات خود فرموده است :  
دلیل اینکه باین عالم ، عالم امر گویند چون بامر خداوند و مجرد از ماده

ص ۳۰۹ جلد سوم شرح

موجود شده است.

اما شیخ محی الدین عربی قدس سره فرموده است که سبب تسمیه عالم ملکوت به عالم امر اینست که در این عالم همه سراسر امر است و هیچ نهی وجود ندارد. زیرا استعداد اهل عالم مزبور بروجهی است که هیچگونه فکر مخالفت در آنها وجود ندارد که لازم بیاید نهی بر آنها مترتب گردد.

پرتوجام جهان بین - اضافه لامیه و بیانی، تقدیرش پرتوجام جهان بین ماست به ضرورت وزن «ما» ترك شده است. پرتو، مبتدا و دهد، فعل مضارع مفرد غایب خبر مبتدا و فاعلش ضمیر تحت فعل که بر میگردد به «پرتو» و «تا» ضمیر منصوب متصل مفعول اول و آگاهی مفعول دومش و یا حرف مصدری. و ز سر ملکوت، مفعول غیر صریحش.

**محصول بیت -** این بیت تتمه مقول قول هاتف است: چون جم جرعه ای می بکش تا که پرتوجام جهان بین ما از اسرار ملکوت آگاهی دهد. یعنی جرعه جام مارا بنوش تا چون جام جهان نما از اسرار غیب آگاهی کند. در بعضی از نسخ بجای «می» «ما» واقع شده، پس معنا: چون جم جرعه ما را بکش تا که ... در معنای مجموعی بیت: چون جم قدح مارا بکش که پرتو جام جهان بین از سر ملکوت خبردارت کند.

ویکی دیگر گفته است: چو ز جم قدح مارا بکش که چون پرتو جام جهان بین سر ملکوت آگاهی دهد.

این مفسرین در گفتن سخن بی معنا پیرو یکدیگر بوده اند.

رد سروری و شمعی

بر در میگذرند رندان قلندر باشند  
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

به قیاس رندان، بایستی قلندران گفته شود، لیکن به ضرورت وزن فقط به جمع رندان اکتفا کرده است. رندان قلندر، اضافه بیانی. که، حرف رابط صفت. ستانند، فعل مضارع جمع غایب: میگیرند. دهند، هم فعل مضارع جمع غایب.

افسر شاهنشاهی، «یا» حرف نسبت اگر محسوب شود اضافه بیانی است. اما اگر اضافه لامیه باشد یا حرف مصدری است. دو فعل در کلمه «افسر» تنازع کرده اند. **محصول بیت** - رندان قلندر بر در می کده هستند : آنانکه در می کده مقیم اند رندان قلندر اند. این رندان به پادشاهان تاج میدهند و هم تاجشان را میگیرند. یعنی عاشقان باده نوش میخانه عشق اند که عالم ملک را تصرف کرده اند. حاصل بیان. اینان عشاق جانان اند که بامر جانان بزرگی و پادشاهی میدهند و میگیرند «پس میگیرند».

### خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

این بیت - احوال رندان قلندر را بیان میکند. خشت : آجر خام را گویند. زیر سر، اضافه لامیه واو، حرف حال. تارك، به فتح «را» به معنای بالا روی سراسر است. تارك هفت اختر، اضافه لامیه. مراد از هفت اختر سبعة سیاره است. پای، تقدیرش سرشان و پایشان بوده به ضرورت وزن ضمیرها ترك شده است.

دست قدرت، اضافه بیانی و مفعول مقدم فعل «نگر». نگر، به کسر نون و فتح کاف فعل امر مفرد مخاطب یعنی نگاه کن. واو، حرف عطف منصب صاحب جاه، اضافه لامیه. صاحب، بای این کلمه به ضرورت وزن ساکن خوانده میشود، خصوصاً که در زبان ایرانیان ساکن خواندن «با» معمول است. جاهی، یا حرف تنکیر.

**محصول بیت** - به طریق خطاب عام میفرماید. قلندران مذکور از کمال فنا زیر سرشان بجای بالش خشت نهاده اند در حالیکه پایشان بر بالای سبعة سیاره است. یعنی قلندران با اینکه در میان خاک و سنگ میخوابند و بسترشان خاک است اما جولا نگاه افکارشان از هفت فلک بالاتر است، پس بد قدرت و صاحب مقام و مرتبه را نگر. مراد: مقام بلند و عظمت و قدرت اینان را نگاه کن که تا چه حد است. حاصل اینکه اگر چه ظاهرشان به صورت گداست اما افکارشان خیلی بئند است.

در معنای مجموعی بیت : خشت زیر سر و پای در تارك هفت ستاره. دست قدرت را نگر و منصب صاحب منصب را، این شخص عجب پریشان گفته. یکی دیگر

در معنای مصرع دوم دست قدرت و منصب صاحب جاه را بین گفته است این مفسر برای اینکه «یا» را مصدری گرفته اشتباه کرده است .

**سرما و درمیخانه که طرف بامش  
بفلك بر شده دیوار بدین کوتاهی**

سرما و درمیخانه - واو حرف مع . که ، حرف تعلیل . طرف بام ، اضافه لامیه ساکن خواندن «را» از تصرفات عجم است . بام : قسمتی که بالای خانه را تشکیل میدهد «شین» ضمیر «برمیگردد به میخانه بفلك . با حرف صله . بر شده : یعنی رسیده . دیوار ، مبتدا بدین کوتاهی خبرش . تقدیرش : دیوارش میباشد ، به ضرورت وزن «شین» ترك شده . جمله اسمیه برای میخانه حال واقع شده . کوتاهی ، یا حرف مصدری .

**محصول بیت - سرما و در میخانه یعنی همیشه ملازم میخانه ایم : در میخانه هستیم ، چونکه بام میخانه عشق بفلك رسیده در حالیکه دیوارش بدین کوتاهی است .** مراد : بام میخانه عشق اگر چه ظاهراً به نظر پست میاید ، اما در معنای عیوق رسیده است . در معنای مجموعی بیت گفته اند : سرما و درمیخانه که کنار بام آن میخانه به روی فلك رسیده است . با وجود این کوتاهی . یکی دیگر هم گفته است :

سرما و درمیخانه ای که کنار بام آن به بالای فلك رسیده در حالیکه دیوارش بدین کوتاهی است .

این مفسرین در بیان این معانی پستی نشان داده اند .

**با گدایان در میکرده ای سالک راه  
بادب باش هر از سر خدا آگاهی**

**محصول بیت - ای سالک راه عشق ، اگر از سر خداوند آگاهی پس با گدایان درمیخانه با ادب باش .** مراد : برای عاشقان سالک احترام قائل شو و در بزرگداشتشان کوتاهی مکن اگر چنانکه از سر خداوند باخبری . حاصل کلام به ظاهر حالشان نگاه نکن که باطنشان با عالم دیگر است یعنی سالکان راه عشق سروکارشان با خداست .

اگر تر سلطنت فقر ببخشند ای دل  
 کمترین ملك تو از ماه بود تا ماهی  
**محصول بیت** - ای دل اگر ترا سلطنت فقر ببخشند ، اگر ترا به عالم فنا  
 برسانند کمترین ملك یعنی مملکت از ماه بود تا ماهی . مراد: به تمام دنیا حکومت  
 میکنی یعنی به پادشاهی دنیا میرسی .

**قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن**  
**ظلمه - است بترس از خطر گمراهی**

قطع این مرحله - اضافه مصدر به مفعولش . مرحله در اصل به معنای جایی  
 است که مسافر در عین سحر بدانجا وارد میشود یعنی منزل ، اما در این بیت مراد آن  
 جایی است که از آنجا به سفر حرکت میکنند . یعنی طریق همراهی خضر ، اضافه  
 لامیه و یا حرف مصدری .

خطر: اشراف علی الهلاک است ، یعنی به هلاکت نزدیک بودن . گمراهی ،  
 یا حرف مصدری .

**محصول بیت** - این مرحله عشق را بدون همراهی خضر طی مکن: تا حضرت  
 خضر رفیق راحت نشود قطع مرحله عشق را قصد مکن زیرا این راه ، راه ظلمات است  
 پس از خطر گمراهی بترس . مراد: به راه عشق بدون پیشوا و راهبر داخل مشو چون  
 آن سویس تاریک است . پس غافل مشو که گمراه میشوی «راهرا گم میکنی»

**حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار**  
**عملت چیست که مزدش دو جهان میخواهی**

حافظ - منادی . حافظ خام طمع ، اضافه بیانی . خام طمع ، صفت مرکب .  
 شرمی ، یا حرف تنکیر . از این ، این اشاره است به طلب دو جهان بابت مزد و پاداش .  
 مزد ، به ضم میم یعنی اجرت یا کرا .

**محصول بیت** - ای حافظ خام طمع از این قصه شرم کن یعنی خجالت بکش  
 عملت چیست که در برابرش دو جهان را مزد میخواهی . مراد چه کار کرده ای که

در عوض دو عالم را پاداش میخواهی . پس از این کار خجالت بکش .  
 تو در فقر ندانی زدن از دست مده  
 مسند خواجگی و مجلس توران شاهی

در فقر - مجازاً اضافه لامیه . ندانی ، در این قبیل جاها به معنای «نتوانی» یعنی قادر نیستی . از دست مده ، مرهون مصراع دوم . مسند ، اسم مکان : تکیه گاه یعنی جایی که تکیه میزنند . مراد از «خواجگی» وزارت است . مسند خواجگی ، اضافه بیانی .

توران شاه وزیر اعظم شاه شجاع بوده است ، چنانکه در رساله ' مفصل بیان شده است .

**محصول بیت -** خواجه از راه فروتنی و تواضع خطاب به نفسش میفرماید :  
 ای حافظ تو قادر نیستی در فقر بزنی یعنی تو نمیتوانی رنج فقر را تحمل کنی ، پس مسند وزارت و مجلس توران شاه را از دست مده . مراد : توطاقت فقر و فنا را نداری ، در این صورت ملازمت وزیر را ترك مکن که برایت ثروت حاصل گردد . مراد خواجه حسن طلب است .

کسانیکه مقصود خواجه را در نیافته اند بیت مذکور بالا را بعد از مخلص بیت ایراد کرده اند عفا الله تعالی عنهم .  
 وله ایضاً

۱ - خواجه جلال الدین توران شاه وزیر شاه شجاع بوده امانام رساله و موضوع آن را ذکر نکرده است . مترجم



از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

## فزل پانصد و پنجاه و یکم

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی  
در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی

ای ، حرف ندا و منادی همان شاهی است که ممدوحش واقع شده . بقیه مقصود بالنداست .

انوار پادشاهی ، اضافه لامیه یا بیانیه و یا حرف نسبت حکمت الهی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت - شاها پر تو وضیاء پادشاهی در رویت هویداست ، و فکرت مؤید به حکمت الهی است . در فکرت حکم الهی نهفته شده . مقصود اینست : اگر درباره مطلبی و معنایی فکر کنی . صد گونه حکمت الهی اظهار میداری .

ملك توبارك الله بر ملك دين گشاده

صد چشمه آب حيوان از قطره سیاهی

كلك تو - اضافه لامیه . بارك الله ، در مقام تحسین بکار میرود . ملك دين اضافه بیانی .

قطره سیاهی ، اضافه لامیه مراد از سیاهی مرکب سیاه است . چون آنان «ایرانیان» به مرکب سیاه سیاهی گویند .

صد چشمه آب حیوان ، به ضرورت وزن چشمه را از حالت اضافه انداخته و آب حیوان را بدل آن کرده است .

ص ۲۳۰ جلد سوم شرح

محصول بیت - بارک الله بر قلمت که از يك قطره مر کب بر ملك دين صد چشمه آب حیات جاری ساخته است .

حاصل : قلمت با ضبط ممالك ، ممالك دين را حیات بخشیده است . چنانکه هیچ کس از تو شکایت ندارد بلکه ممالك اسلامی همگی از تو رضایت دارند .

بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم  
ملك آن تست و خاتم فرمای هر چه خواهی

اهرمن - دیو نر است . نتابد ، فعل نفی مضارع : پر تو نمی اندازد یعنی اسم اعظم بر روی اهرمن پر تو نمی افکند . انوار ، فاعل فعل «نتابد» . انوار اسم ، اضافه لامیه مجازاً و اسم اعظم ، اضافه بیانی .

ملك مبتدا و آن تست اضافه لامیه و خبر مبتدا .

خاتم معطوف به ملك ، تقدیرش : و خاتم آن تست . فرمای ، فعل امر مفرد مخاطب : دستور بده هر چه خواهی ، خواهی فعل مضارع مفرد مخاطب ، در اینجا یعنی هر طور که میل توست .

محصول بیت - اسم اعظم بر اهرمن نور نمی افکند : یعنی اسم اعظم اگر بدست دیو بیفتد خاصیت خود را بروز نمیدهد : خاصیتش ظاهر نمیشود .

چنانکه خاتم حضرت سلیمان بدست دیو که رسید اثرش ظاهر نگشت ، پس ملك سلطنت و خاتم شاهی از آن تست . بفرمای هر چه میخواهی .

مقصود : اقلیم پارس یعنی تخت سلیمان را تصاحب نموده ای پس هر چه اراده میکنی بفرما که عالم را مسخر کرده ای .

در حشمت سلیمان هر کس که شك نماید  
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

حشمت - به کسر حای حطی ، عجم به معنای عظمت و شوکت یعنی بزرگی بکار میبرد .

حشمت سلیمان ، اضافه لامیه .

**محصول بیت -** در حشمت و قدرت سلیمان هر کس که شك داشته باشد، بر عقل و دانش او مرغ و ماهی میخندد: مسخره اش میکنند. خلاصه قطع نظر از انسان بلکه حیوانات برو بحر هم تمسخرش میکنند.

مقصود: شك نیست که تو صاحب حشمت و عظمت و جانشین سلیمانی. پس کسیکه در سلطنت تو شك کند مثل اینکه در سلطنت سلیمان شك کرده است و چنین شخص را اگر تمام حیواناتی که در تحت فرمان سلیمان بودند مورد تمسخر و استهزاء قرار دهند بجاست.

**بازارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی**

**مرغان قاف دانند آیین پادشاهی**

**محصول بیت -** اگر چه بازار گاه گاهی کلاه بر سرش ' مینهد. اما با وجود این رسم و آیین شاهی را نمیداند.

مراد: گاه گاهی کلاه بر سر نهادن باز دلیل لیاقتش برای پادشاهی طیور نیست، بلکه این عنقا است که آیین و رسوم پادشاهی را میداند و چون سایر مرغان در قراء و بلاد یعنی در همه جا پرواز نمیکند. چنانکه همیشه تخت سلطنتش در قاف است و همیشه مقام خود را حفظ میکند و به سبب عظمتی که دارد هرگز خود را به کسی نشان نمیدهد.

مقصود: پادشاهی را شخص عالیشان چون تو لایق است نه هردنی و لئیم الطبع. خلاصه اینکه تو شایسته و لایق تخت سلیمانی نه دیگران. پادشاه ممدوح خود را به عنقا و سایر وراث سلطنت را به بازار کلاه دار تشبیه کرده است.

۱- بازار کلاه دار: در تربیت بارنگاری برای اینکه باز قابلیت تربیت کسب کند ابتدا حیوان را بسته و گرسنه و بی خواب نگاه میدارند و سرش را با کلاهکی از چرم میپوشانند که از مردم و اسبها و سگهای شکاری نهراسد. زندگی حیوانات لاروس ص ۱۰۲ چاپ ۱۹۵۰

تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب  
تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی

تیغی - یا حرف وحدت. که، حرف رابط صفت. فیض، در اینجا به معنای لطف و احسان. سپاهی، با یا نسبت در اینجا یعنی قشون یا لشکر.  
محمول بیت - شمشیریکه آسمان از لطف و احسان خود آتش دهد: شمشیر آسمانی بدون کمک لشکر جهان را مسخر میکند. یعنی کسیکه مؤید من عبد الله باشد احتیاج به معاونت لشکر و سپاه ندارد.  
کسیکه یای سپاهی را وحدت گرفته از علم قافیه بی بهره بوده و از علم معانی اطلاع نداشته.  
رد شععی

کلك تو خوش نویسد در شان یار و اغیار  
تعویذ جان فزایی افسون عمر گاهی

شان - مهموز العین است، و جایز است همزه نوشته نشود و فقط بالفا کتفا کرد، چون «راس» که عجم دائماً با الف بکار میبرد. مانند همین بیت.  
شان، در عربی به معنای «حال» است. اما در فارسی چندین معنا دارد که در اینجا مجلس نیست. تعویذ، مصدر از باب تفعیل، به معنای حفظ کردن، اما عجم به معنای حمایل بکار میبرد. پس تعویذ جان، اضافه لامیه. جان فزای، ترکیب وصفی، از فزاییدن: سبب فزونی جان یعنی حیات بخش ویای دوم حرف مصدری.  
افسون، با همزه ویایی همزه: سحر و مکر و خیله. عمر گاه، ترکیب وصفی، از گاهیدن یعنی جانگاہ و افسون عمر گاه: افسونی که سبب کوتاهی عمر است.  
محمول بیت - ای پادشاه قلمت در حق یار و اغیار خیلی خوب مینویسد: درباره دوست تعویذ حیات بخشی و در حق دشمن افسون جانگاهی را صادر میکند.  
منظور اینست که پادشاه صاحب شمشیر و قلم است، در بیت قبل وصف شمشیرش را بیان فرمود، و حالا هنرهای قلمش را تعریف میکند.  
مراد خطاب به شاه میگوید: گاهی قلمت يك خط همایونی مینویسد که به

فلان دوست اینقدر عطا یا اعطا کنید که جان فزای حیاتش گردد، پس این خط همایونی برای دوست تعویذ جان است. اما گاهی نیز در باره سیاست کردن دشمنی خط همایونی صادر میکند که باید بی جان گردد یعنی هلاک شود، این یکی برای دشمن افسون جان گاهی است.

ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت  
وی دولت تو ایمن از صدمت تباهی

ای - حرف ندا و منادی شاه مذکور در ابیات قبل.

مراد از عنصر چهار ارکان است: خاک و آب و هوا و آتش. عنصر مبتدا.

عنصر تو، اضافه لامیه. مخلوق، خبر مبتدا. از کیمیا متعلق به مخلوق. کیمیای عزت، اضافه بیانی در بعضی از نسخ بجای «کیمیا» «کبریا» واقع شده به معنای «عظمت». کبریای عزت، بازم بیانیه است.

وی، واو حرف عطف، ای حرف ندا و منادی پادشاه مذکور، دولت تو، اضافه لامیه. ایمن، به معنای امین. صدم، به فتح صاد و سکون دال، در اصل بمعنای تنه زدن است اما در این قبیل موارد به معنای شدت و بلاست.

در بعضی نسخه‌ها بجای صدمت «وصمت» به فتح واو و سکون «صاد» واقع شده به معنای عیب است. تایی واقع در «صدمت» علامت نقل است تباهی، یا حرف مصدری: فساد.

**محصول بیت -** ای پادشاه عنصرت یعنی وجودت از کیمیای عزت و حرمت خلق شده. وای پادشاه دولتت از فساد و تباهی مصون است. مراد: تو وجود شریف و پادشاه عادل. حق تعالی دولتت را از زوال مصون بدارد.

کسیکه در معنای ابیات و مصارع که منادی واقع شده است حرف «که» بکار برده خودش آگاه نبوده که به معنای شعر خلل وارد کرده است.

**گر پرتوی ز تیغت بر کان معدن افتد  
یا قوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی**

پرتوی - یا وحدت راست . کان و معدن به کسر دال از اقسام تفسیر عطف است . یا قوت سرخ رو ، اضافه بیانی . سرخ رو ، صفت مرکب : یا قوت قرمز . «را» ادات مفعول . ظاهراً کلام خواجه این را میرساند که یا قوت همان برنگ قرمز است و بعد برنگ زرد و یا سیاه تبدیل میشود . چنانکه روایت میشود : حجر الاسود مکه معظمه یا قوت است . حتی وقتی ق-راهطه لعنهم الله تعالی مکه مکرمه را غارت کردند حجر الاسود را با خود بردند . اما اهل اسلام «مسلمین» برای تخلیص آن از دست قرامطه دوهزار سکه جمع کردند و سنگ مبارک را با خواص یا قوت آزمایش نمودند دیدند دارای خاصیت کامل یا قوت است پس مال مذکور را دادند و حجر الاسود را از دستشان گرفتند .

بخشند ، فعل مضارع جمع غایب ، فاعلش کان و معدن رنگ کاهی ، اضافه بیانی . گاه ، به کاف عربی یا حرف نسبت .

**محمول بیت -** اگر از شمشیرت پرتوی بر کان معدن بیفتد ، معادن یا قوت قرمز را رنگ کاهی میدهد : یعنی از خوف و وحشت تیغت یا قوت قرمز رنگ را به رنگ زرد تبدیل میکند . حاصل اینکه از هیبت شمشیرت معادن به مرض یرقان مبتلا میشود .

**عمر یست پادشاه کز می تهی است جام  
ایک زبنده دعوی و ز محتسب گواهی**

عمر - در این قبیل جاها به معنای زمان است ، یا حرف وحدت . کز می ، که حرف بیانی . تهی ، به فتح یا و به کسر «تا» و به کسر «ها» : خالی . گواه : شاهد به معنای آشنا هم میاید .

**محمول بیت -** ای پادشاه مدتی است قدح از باده خالی است یعنی خرجی ندارم که باده بخرم و بنوشم . حاصل اینکه قدرت مالیم اجازه نمیدهد که باده بخورم . ایک دعوی ازمن و شهادت از محتسب . مراد : محتسب شاهد است که برای خرجی

باده معظم و چیزی ندارم . خواجه در بیت حسن طلب را رعایت کرده است .

دائم دلت ببخشد بر عجز شب نشینان  
گر حال من پرسی از باد صبحگاهی

ببخشد . فعل مضارع مفرد غایب : ترحم میکند . بر ، اینجا حرف صله . عجز شب نشینان ، اضافه لامیه . شب نشین ، ترکیب وصفی : کسی که احیای لیل دارد ، الف و نون ، ادات جمع . صبحگاهی ، یا حرف نسبت .  
مصراع دوم شرط و مصراع اول خبر است .

محصول بیت - اگر حال مرا از باد سحر گاهی یعنی از نسیم صبا سؤال کنی میدانم که دلت بر ناتوانی و فقر شب زنده داران خواهد سوخت . مراد : اگر از باد صبا حال مرا پرسی وضع نامساعد و رقت انگیز من معلومت میشود ، و باین وسیله هر کجا يك عاشق شب زنده دار هست مورد مرحمت قرار میدهی ، یعنی وضع و حال عاشقانی را که احیای لیل میکنند از من قیاس میگیری ، چونکه من در محل ترحم .  
مفسری که یای «صبحگاهی» را وحدت گرفته از علم قافیه اطلاع نداشته .

رد شمع

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات  
تا خرقة ها بشوئیم از عجب خانقاهی

ساقی ، منادی . آبی ، یا حرف وحدت . مراد از آب «باده» است . تا حرف

تعلیل

عجب ، به ضم عین و سکون جیم به معنای کبر است . خانقاهی ، یا حرف

نسبت .

محصول بیت - ای ساقی از چشمه خرابات آبی بیار تا که از تکبر خانقاهی خرقة هایمان را بشوئیم . یعنی باده بیار تا که بخوریم و مسکنت کسب نمائیم و از عجب و ریائی که در خانقاه کسب کرده ایم خلاص گردیم .

در دودمان آدم تا وضع سلطنت هست  
مثل تو کس ندانست این علم را کماهی

دودمان ، به ضم دال اول و سکون دال دوم به معنای قوم و قبیله است.  
دودمان آدم ، اضافه لامیه . تا ، حرف ابتدا و یا حرف توقیت به معنای «مادام»  
مراد از علم ، علم سلطنت میباشد. کماهی ، کاف حرف تشبیه و ماهی لفظی است مرکب  
از موصول و ضمیر مؤنث غائبه ، قیاس «کما هو» بوده زیرا که ضمیر راجع است به  
«علم» لکن تقدیرش علم سلطنت است ، پس از مضاف الیه حکم تأنیث اخذ کرده که  
ضمیر تأنیث بآن برگشته است.

**محصول بیت -** از زمانیکه در دودمان آدم صفی سلطنت برقرار شده . کسی  
چون تو علم سلطنت را به معنای واقعی دریافته است.

مراد : پادشاهان دنیا علم سلطنت را مثل تو درک نکرده اند.

جور از فلک نیاید با تو ملک صفاتی  
ظلم از جهان بر من شد تو جهان پناهی

باتو ، با حرف مصاحبت. صفاتی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر. بر ، حرف استعلا  
به معنای «علی» . شد ، اینجا یعنی واقع گشت و صادر شد . جهان پناه ، صفت مرکب:  
جهان بتو پناهنده شده و یا پناه دهنده جهانی و یا ضمیر خطاب .

**محصول بیت -** با وجود تو ، یا بسا وجود ملک صفاتی چون تو از فلک جور  
نمیاید : با وجود پادشاه ملک صفات و عادلانی چون تو از فلک جور دیده نمیشود . یعنی  
فلک بر کسی جور و جفا نمیکند . اما با بودن جهان پناهی چون تو جهان نسبت بمن  
ظلم کرد .

حاصل اینکه : با بودن پادشاهی چون تو که دنیا را در کنف حمایت خویش  
گرفته ای دنیا بمن ظلم کرد .

کسیکه فعل «نیاید» را «نناید» نوشته و در معنای شعر گفته است : با وجود ملک  
صفاتی چون تو از فلک جور نمی تابد ، این مفسر معنای شعر را روشن نکرده است.

رد سروری



درمعنای مصراع اول مفسری گفته است : بر توملك صفات ازفلك جورنماید.  
این مفسر هم نسبت به معنای بیت ظلم کرده است .  
رد سروری

در مصراع دوم کسیکه لفظ «بر» را به کلمه «من» مضاف کرده و در معنایش گفته است : به برمن ظلم از جهان شد این یکی علاوه بر معنای بیت بلکه نسبت به خود بیت هم ظلم کرده . بالاخره یکی دیگر گفته است : با وجود اینکه تو پادشاهی از جهان بمن ظلم رسید اینهم پیرو مفسر آخری بوده است .  
رد شمع

**جائی کہ برق عصیان بر آدم صفی زد  
ما را چه گونه زبید دعوائ بیگناهی**

جایی ، یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . برق عصیان ، اضافه بیانی  
آدم صفی ، هكذا . برق : مراد برق توأم بارعداست .  
گناهی ، یا حرف مصدری

محصول بیت - جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد : یعنی در جایی که  
حضرت آدم پیغمبر بود و با اینحال نسبت به خدا عصیان کرد ، پس ما بیچارگان را  
دعوائ بیگناهی چه گونه زبید .

مقصود اینست در جایی که از انبیاء گناه صادر شود به ما بیچارگان ادعای  
بیگناهی نمی زبید .

این بیت مشعر آنست که ممکن است از خواجه گناهی سرزده باشد که با این  
بیت معذرت خواسته .

**حافظ چو پادشاهت گاه میبرد نام  
رنجش ز بخت منما بازآ بعدر خواهی**

پادشاهت ، تا از جهت معنا به «نام» مقید است به تقدیر «نامت» .

رنجش ، اسم مصدر : آزرده گی . بازآ «آ» با الف ممدوه فعل امر مخاطب .

بعدر خواهی ، با حرف مصاحبت وعذرخواه ، ترکیب وصفی : عذر خواهنده

یا حرف مصدری .

**محصول بیت -** ای حافظ چون پادشاه گاه گاهی ناهت را میبرد : ناهت را بیاد میآورد پس از بخت ناراضی مباش و بلکه عذر خواهی کن. یعنی به سبب گناهی که از تو سر زده معذرت بخواه . حاصل اینکه عذر تقصیرت را بخواه . این بیت ناظر به بیت سابق است.

کسانیکه لفظ «باز» را در این بیت به معنای «دگر بار» و عقب معنا کرده اند از معنای مستقیم به عقب برگشته اند. بلکه هم لفظ «باز» برای تأکید محض باشد.  
رد سروری و شمعی

یا ملجأ البرایا یا واهب العطایا  
عظفا علی مقل حلت به الدواهی

یا ، حرف ندا . ملجأ ، در این بیت اسم مکان است از لجأ یلجأ یعنی از باب فتح : جایی که پناه برده میشود «پناهگاه» مصدر میمی اش هم «ملجأ» میاید . برایا ، به فتح «با» به معنای «خلق» میباشد .

واهب العطایا ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . واهب ، اسم فاعل از وهب یهب از باب فتح معتل الفا : بخشنده

عطایا ، جمع عطیه : بخشش . عظفا منصوب به مناسبت مصدر بودن ، تقدیرش اعطف عطفاً بوده در این بیت به معنای اشفاق یعنی ترحم و دلسوزی است اگر به معنای مذکور باشد با حرف «علی» بکار میرود چنانکه در این بیت واقع شده ، پس «علی» به مصدر متعلق است .

مقل ، لفظاً مجرور با علی و اسم فاعل از اقل یقل یعنی از مضاعف باب افعال ، در اصل مقلل بوده بواسطه ادغام مقل شده به معنای فقیر میباشد . حلت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه از باب نصر یعنی نازل شد و وارد شد ، اگر باین معنا باشد با حرف «با» بکار میرود چنانکه در این بیت دیده میشود . دواهی ، به فتح دال جمع «داهیه» : نوائب و مصائب سخت .

**محصول بیت -** پادشاه را ندا میزند و میفرماید : ای پناهگاه مردم ، زیرا تو

ظل الہی وای بخشندہ عطا یا ، چونکہ تو یک پادشاہ سخی و صاحب قدرت و مکنتی  
 پس ای پادشاہ باین فقیر ترحم کن: بمن ترحم کن بہ من فقیریکہ بلاہای بزرگی بسرم  
 آمدہ و بہ مصائب بزرگی گرفتار شدہ ام .

این بیت ہم مشعر آنست کہ شاید خواجہ از روزگار نامالیماتی دیدہ است.

ولہ ایضاً

ار بحر مجتث : مفاعلن فعلانن مفاعلن فعلن

## غزل پانصد و پنجاه و دوم

بچشم کردهام ابروی ماه سیمائی  
خیال سبز خطی نقش بستهام جایی

بچشم کردن ، کنایه از انتخاب نمودن و نشان کردن باشد از اصطلاحات روزمره ایرانیان است . ابروی ماه سیما ، اضافه لامیه . ماه سیما صفت مرکب ، یعنی صورتی که نشانه‌ای از زیبایی ماه دارد . ویا ، حرف وحدت . خیال سبز خطی ، اضافه لامیه . سبز خط ، از اقسام صفت مرکب : جوانی که ریشش تازه سبز میشود ، ویا ، حرف وحدت . خیال ، مفعول اول و نقش ، مفعول دوم و جای ، مفعول فیه ، فعل « بستهام » ویا حرف وحدت .

**محصول بیت -** ابروی یک دلبر ماه سیما را انتخاب نموده‌ام و خیال یک جوان سبز خط را در یکجا بسته‌ام : ابروی یک ماه سیما را برگزیده‌ام و خیال یک سبز خط را در سردارم . حاصل اینکه از نوبه یک جوان نو خط علاقه بسته‌ام و دوستش دارم . مراد از نقش بستن ، انتخاب نمودن و تعیین کردن است اینجا یعنی در خیالش هستم و انتخابش کرده‌ام و در نظرم هست .

در معنای مصراع اول : ابروی یک ماه سیما یعنی یک ماهر و را به چشم کرده‌ام . مراد محبتش کرده‌ام . این مفسرین از اصطلاحات اعجاز اطلاع نداشته‌اند .

امید هست که منشور عشق‌بازی من

از آن کمانچه ابرو رسد بطغرائی

امید - مبتدا ، هست خبرش . که ، حرف بیان . منشور : حکم و نوشته قاضی

ص ۲۵۸ جلد سوم شرح

یعنی تمسکی که از قضاات گرفته میشود. منشور عشقبازی، اضافه لامیه. عشقبازی من، هکذا. عشقباز، ترکیب وصفی به معنای محبوب دوست ویا، حرف مصدری. کمانچه ابرو، اضافه بیانی. کمانچه، مصغر کمان است. به طغرائی، با، حرف صله. طغرا<sup>۱</sup>: نشان پادشاهی و یا، حرف تنکیر.

**محصول بیت** - امید دارم که حکم و حجت عشقبازی من از طرف آن جانان کمان ابرو به طغرا برسد. یعنی بوسیله جانان تأیید گردد و علامت تصدیق شاهی بخورد. خلاصه عشقبازی من در نزد جانان مسلم و پذیرفته گردد. زیرا تمسکی که دارای علامت تصدیق حاکم نباشد اعتبار ندارد.

جمله: از آن کمانچه ابرو به طغرائی رسد، از اقسام مجاز مرسل<sup>۲</sup> میباشد، بطریق ذکر جزء و اراده کل، چونکه شعرا ابرو را به طغرا تشبیه کرده اند.

### سرم زدست شد و چشم از انتظار سوخت در آرزوی سرو چشم مجلس آرایی

شد - در اینجا به معنای «رفت» است. آرزوی سر، اضافه مصدر به مفعولش مجلس آرا، ترکیب وصفی. از مصدر آراییدن: زینت بخش مجلس و یا حرف وحدت.

**محصول بیت** - در آرزوی سر و چشم يك جانان مجلس آرا، سرم از دست رفت و چشمم از انتظار سوخت. مراد در آرزوی جانانی سر و چشمم را از دست دادم.

### مکدرست دل آتش بخرقه خواهم زد بیابیا که گرامیکند تماشایی

مکدرست - خبر مقدم، دل مبتدای مؤخر. آتش، مبتدا و مابعدش خبر مبتدا. به خرقة، متعلق به فعل «خواهم زد» و زد، در اینجا به معنای مصدر است: زدن. که، حرف تعلیل.

گرامیکند، یعنی میارزد، گرامیکند و گرامیکند، از اصطلاحاتشان میباشد

۱ - علامت صحه و فرمان شاه. مترجم ۲ - مجاز مرسل: در صورتیکه مابین معنای حقیقی و مجازی علاقه مشابهت باشد استعاره و در غیر این صورت آنرا مجاز مرسل گویند. مترجم

(ایرانیان) و این اصطلاح<sup>۱</sup> به معنی ارزیدن و لایق بودن است: «لایق» است و می‌ارزد. تماشایی، یا حرف تنکیر.

**محصول بیت** - دلم از خرقة ریا مکدر است: زده شده، پس آتشش خواهم زد یعنی می‌خواهم خرقه‌ام را آتش بزنم و بسوزانم.

بطریق خطاب عام می‌فرماید: بی‌بیا که به تماشا می‌ارزد. یعنی سوزاندن خرقة ریا ارزش تماشایی دارد. حاصل سوزاندن خرقة ریا کار مهمی است و ارزش تماشا کردن را دارد: می‌ارزد که تماشایی باشد.

در معنای مصراع دوم گفته شده: بی‌بیا که یک مکرم<sup>۲</sup> تماشایی میکند. این مفسر خیلی تماشا کرده است. رد سروری

### در آن مقام که خوبان بغمزه تیغ زنند عجب مدار سری افتاده در پای

که - حرف رابط صفت. سر، مفعول فعل عجب مدار و یا حرف تنکیر. افتاده، با واو و بدون واو «افتاده» لغت است. در پای، در حرف صله، پای، یا حرف تنکیر.

**محصول بیت** - در آنجا که زیبايان با غمزه تیغ می‌زنند، یعنی عاشقان را به قتل می‌رسانند، اگر سری را دیدی که افتاده در پای تعجب مکن.

مراد: در آنجا که سرعشاق بریده میشود. تعجب مکن از سری که به زیر پاها افتاده باشد. حاصل: در همه‌چو مقامی اگر کله‌های عشاق را دیدی که در زیر پا افتاده و غلط می‌خورد عجب مدار.

در معنای مصراع دوم گفته شده: عجب مدار که سری به پای افتاده باشد. و نیز یکی دیگر گفته است: اگر سری به پای بیفتد، این مفسرین معنای بیت را عجب به زیر پا انداخته‌اند. رد سروری و شمعی

۱- منوچهری کلمه کرا کردن را با «یا» کری کردن (بامالۃ الف) بکار برده است.  
گویائید و ببینید این شریف ایام ما تا کند هر گز شمارا شاعری کردن کری. منوچهری  
۲- این کلمه با احتیاط قید شده. مترجم

**مرا کہ از رخ او ماه در شبستان است  
کجا بود بفروغ ستاره پروائی**

مرا - با مصراع دوم صرف میشود . که حرف بیان .  
شبستان ، محلی یا جایی کہ شب را در آنجا میگذرانند . بفروغ ستاره ، با  
حرف صله و اضافه لامیہ . پروائی ، یا حرف تنکیر .  
**محصول بیت -** من کہ در شبستانم از رخ جانان ماہی دارم : خانہ ام کہ از رخ جانان  
روشن است . پس کجا بود بہ فروغ ستاره پروایم : در جایی کہ رخ چون ماہ جانان  
ہست ، اعتنا بہ ستاره نمیکنم . در اینجا مراد از ستاره «ماہ» میباشد .  
در معنای مجموعی بیت : از برای من کہ از رخ او ماہ در خانہ زمستانی است .  
پس کی پروایم بود از ضیاء ستاره .  
و در معنای مصراع دوم : کی بہ فروغ ستاره پروائی بود . این مفسرین در  
ترزیق معنا عجب بی پروایند .  
رد سروری و شمعی

**زمام دل بکسی دادہ ام من درویش  
کہ نیستش بکس از تاج و تخت پروائی**

بکسی ، با حرف صله و یا حرف وحدت نوعیہ . من درویش ، اضافه بیانی  
کہ ، حرف رابط صفت بکس ، با حرف صله . پروائی ، یا حرف تنکیر .  
**محصول بیت -** زمام دل : اختیار دل را من فقیر ، بہ شخصی دادہ ام کہ بہ سبب  
داشتن تاج و تخت ، بہ هیچ کس رغبت نمیکند و اعتنا نمیکند .  
در معنای مجموعی بیت : من درویش مہار دل را بہ کسی دادہ ام کہ احتیاج  
بہ تاج و تخت کسی ندارد این مفسر در بیان سخن ترزیقی عجب بی پروا بودہ .  
رد سروری .

**فراق و وصل چہ باشد رضای دوست طلب  
کہ ہیف باشد ازو غیر او تمنائی**

تمنائی - یا حرف تنکیر .

۱- رجوع شود بہ پاورقی ص ۱۵۹۳ جلد سوم : در «ی» نکرہ منظور ناشناختی و  
غیر معلوم بودن آنست ، اما در «ی» وحدت توجہ بہ شماراست . مترجم

**محصول بیت -** فراق و وصل چیست : فراق و وصل را اعتباری نیست ، پس رضای دوست را طلب کن که حیف باشد از او غیر او تمنائی .  
حاصل مطلب . فراق و وصل دوست مهم نیست ، بلکه طالب رضای دوست باش ، چونکه غیر از رضایتش تمنای چیز دیگر از او ظلم است .

**بروز واقعه تابوت مازسرو کنید  
که میرویم بداغ بلند بالائی**

روز واقعه در اصل معنای روز قیامت ، اما در این بیت به معنای موت و فوت میباشد . که ، حرف تعلیل . بلند بالا ، صفت مرکب : دارای قامت بلند و یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** بروز واقعه : روز مرگم ، تابوت مرا از درخت سرو بسازید چونکه باداغ محبوب بلند بالائی میروم ، یعنی چون در حسرت دلبری بلند قامت میمیرم ، پس روز مرگم تابوت مرا از درخت سرو بکنید .

**در زشوق برآرند ماهیان بنثار  
اگر سفینه حافظ رسد بدریائی**

در - به ضم دال و فتح رای اول جمع «در» : لؤلؤ یا مروارید است . چون ماهیان جاندارند ، لذا با الف و نون جمع شده .  
برآرند ، یعنی در میاورند . به نثار ، با حرف تخصیص : یعنی مخصوص برای نثار کردن . سفینه ، در لغت یعنی کشتی اما در اینجا مراد دیوان است .  
بدریایی ، با حرف صله و یا حرف وحدت و یا تنکیر .

**محصول بیت -** اگر دیوان حافظ بدریا برسد ، ماهیان از شوق برای نثار ، مرواریدها در میاورند از دریا .

مراد : دیوان حافظ که پراز جواهر معانی است اگر به دریا بیفتد ، ماهیان از شوقشان برای تحسین اشعارش از دریا مرواریدها در میاورند و نثار شخص شاعر یا دیوانش میکنند .

وله ایضاً



از بحر متقارب : فعولن فعولن فعولن فعول

## فزل پانصد و پنجاه و سوم

سلامی چو بوی خوش آشنائی  
بدان مردم دیدۀ روشنائی

سلامی - یا حرف وحدت و یا تنکیر . بوی خوش آشنائی ، اضافه بیانی است .  
آشنائی ، یا حرف مصدر ، بدان ، دال بدل از همزه است و با ، حرف صله . مردم  
دیدۀ روشنائی ، اضافه لامیه است و یا حرف مصدری .

محصول بیت - سلامی چون بوی خوش آشنائی : سلام گرم برای آن مردمک  
چشم بینا میفرستم یعنی درود و سلام میفرستم برای آن جانان آشنائی که به منزلۀ مردمک  
چشم من است .

درودی چونوردل پارسایان  
بدان شمع خلوتگه پارسائی

درود به ضم دال و را ، در عربی به معنای «تجیت» است که در ترکی صحت  
وسلامت و عافیت گویند . و یا حرف وحدت و یا تنکیر . نور دل پارسایان ، اضافه  
لامیه است .

پارسا : عابد را گویند و الف و نون ، ادات جمع است .  
شمع خلوتگه پارسائی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدری .  
محصول بیت - برای آن شمع خلوتگه پارسائی درود و علاقه و عشقی چون  
نور دل پارسایان ارسال میکنم . یعنی برای آن جانان عابد و زاهد ، درود و تجیت

ص ۳۰۷ جلد سوم شرح

میفرستم .

ممکن است این غزل برای جانان مسافر مذکور در غزل سابق ، فرستاده شده باشد .

نمی بینم از همدمان هیچ برجای  
دلخون شد از غصه ساقی کجایی

ساقی - منادی . کجایی ، یا حرف خطاب .

محصول بیت - از مصاحبان هیچکدام را در جایشان نمی بینم : یاران ما را گذاشتند و رفتند . دلخون شد از تنهایی و از دست غم و غصه . ای ساقی کجایی یا همدم ماشو .

می صوفی افکن کجا میفروشند  
که در تابم از دست زهد ریائی

می صوفی افکن - اضافه بیانی . صوفی افکن ، صفت مرکب از افکنیدن . شراب صوفی افکن یعنی باده ای که صوفی را مست و خراب میکند . میفروشند ، فعل مضارع جمع غایب .

که ، حرف تعلیل . تاب : به معنای حرارت و اضطراب میباشد . زهد ریائی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت - شراب صوفی افکن را کجا میفروشند ، نشان دهید که از زهد ریائی سخت درسوز و تابم یعنی مضطرب و ناراحتم پس باده بنوشم که ریایم آشکار نشود . زیرا باده نوشی و زهد ضد همدیگرند .

رفیقان چنان عهد صحبت شکستند  
که گوئی نبودست خود آشنائی

محصول بیت - رفیقان عهد صحبت را چنان شکستند که گوئی هرگز در میانمان آشنائی نبوده . یعنی بدعهدی را بجایی رسانیدند که کانه در میانمان هیچگونه آشنائی نبوده .

ز کوی مغان رخ مگردان که آنجا  
فروشد مفتاح مشکل گشایی

که آنجا - مرهون مصراع دوم است . مفتاح مشکل گشایی ، اضافه بیانی و مراد شراب است مشکل گشا ، ترکیب وصفی : گشاینده مشکل .  
**محصول بیت** - از کوی مغان رخت را بر نگردان : رو گردان مباش ، چونکه در آنجا مفتاح مشکل گشایی را میفروشند . یعنی شراب که مشکل گشاست در آنجا به فروش میرسد . پس از آنجا اعراض مکن .

عروس جهان گرچه در حد حسن است  
ز حد میبرد شیوه بیوفائی

عروس جهان ، اضافه بیانی . حد حسن ، اضافه لامیه .  
**محصول بیت** - عروس جهان اگر چه در حد حسن به حد کمال رسیده است یادار کمال حسن است ، لیکن بی وفائی را از حد گذرانده : بیش از حد بی وفاست همین است که به هیچکس مرحمتی ندارد .

دل خسته من گرش همتی هست  
نخواهد ز سنگین دلان مومیائی

دل خسته من - اضافه بیانی و لامیه . همتی . حرف وحدت و یا تنکیر . سنگین دلان صفت مرکب با الف و نون جمع شده است . سنگین ، یا ، حرف نسبت و نون حرف تأکید .

مومیا ، ماده ایست که برای پوشاندن بدن انسان «مرده» بکار میرود یا حرف مصدر ، اینجا مراد از مومیا دوا و درمان است .

**محصول بیت** - دل خسته و مجروح من اگر همتی داشته باشد ، از سنگین دلان و از اشخاص بی رحم مومیایی نباید بخواد . مراد : از فرومایگان و از نا کسان دوا و درمان تقاضا نمیکند حاصل سخن : دل مجروح من اگر بلند همت باشد برای شفای خود از اراذل و اسافل مرهم نخواهد خواست .

کسانی که «یای» مومیایی را وحدت گرفته اند علاوه بر اینکه از حروف قافیه بی اطلاع بوده اند معنای درستی هم نکرده اند .

بیاموزمت کیمیای سعادت  
ز هم صحبت بد جدائی جدائی

بیاموزمت - با حرف تأکید و آموزم ، فعل مضارع و احتمال دارد وجه اخباری و انشائی باشد . و تا ، ضمیر خطاب . کیمیای سعادت ، اضافه بیانی . هم صحبت بد ، اضافه اسم فاعل به مفعولش . جدایی جدایی ، از اقسام تأکید لفظی است با تقدیر يك فعل یعنی جدایی کن .

محصول بیت - بیاموزمت کیمیای سعادت یعنی یادت بدهم ؟ یا یادت میدهم «باید بیاموزم» . پس بدان که کیمیای سعادت جدایی از همنشین بد است : از هم صحبت ناچس جدایی کن جدایی . مقصود : کیمیای سعادت اجتناب و احتراز از مصاحب بد است .

مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع  
بسی پادشاهی کنم در گدائی

محصول بیت - ای نفس طمعکار اگر مرا بحال خودم بگذاری ، در عین گدائی بسی پادشاهی خواهم کرد . یعنی اگر نفس طماع مانع و حایل من نشود در گدائی سلطنتها خواهم کرد ، اما چه فایده که نفس به گدائی راضی نیست .

مکن حافظ از جور دوران شکایت  
چه دانی تو ای بنده کار خدائی

محصول بیت - ای حافظ از جور و جفای دوران و زمان شکایت مکن . زیرا ای بنده تو از کار خدائی چه اطلاع داری : مراد : جور و جفا و مهر و وفا همه با اراده خدا و خواست خداست پس شکایت از دوران فایده ندارد .

وله ایضاً

از بحر هزج: معمول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

## فزل پانصد و پنجاه و چهارم

ای پادشاه خوبان داد از غم تنهائی  
دل بی توجان آمد وقتست که باز آئی

پادشاه خوبان ، اضافه لامیه . داد ، در اینجا به معنای تظلم و شکایت است . غم تنهائی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدری . دل ، مبتدا . بجان آمد ، خبرش . با ، حرف صله . در جایی که میخواهند بگویند از جان بیزار شد ، اصطلاح «بجان آمد» بکار میبرند . که ، حرف بیانی . باز ، در این بیت برای تأکید است .

**محصول بیت -** ای پادشاه زیبایان داد و فریاد از غم تنهائی که دل بی تو از جان بیزار گشته : بجان آمد ، حال وقت آنست که بیائی .  
مراد: دل بیچاره از فرات سخت مضطرب است . پس وقتش است که باوصالت شادان و فرحان گردد .

در تعبیر مصراع دوم : وقتش است که برگردی . علاوه بر این گفته اند که در اینجا خطاب به خداست این خداشناسان منزله بودن خداوند را از آمدن و رفتن ، نمیدانسته اند و نیز مضمون آیه شریف : نحن اقرب<sup>۱</sup> را نفهمیده اند .

**مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد  
کز دست بخواهد شد پایاب شکیبائی**

مشتاقی و مهجوری - یاها مصدری است . پایاب به معنای قدرت و طاقت . شکیباء ،

۱ - آیه شریفه : نحن اقرب الیکم من جبل الورد .

صفت مشبیه و یا حرف مصدری: صبوری :-

**محصول بیت -** ای جانان دور از تو اشتیاق و هجران چنانم کرده که قدرت و طاقت صبوری از دستم خارج شده است : دیگر طاقت شکیبائی راندارم.

**ای درد توام درمان بر بستر ناکامی  
وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی**

ای - حرف ندا منادی محذوف . بستر ناکامی ، اضافه بیانیه . بستر : تشك ناکام : نامراد و یا حرف مصدر . وی ، واو حرف عطف در اصل «وای» بوده همزه به سبب وصل ساقط شده . یاد: بخاطر آوردن یعنی ذکر است . یاد تو ، اضافه مصدر به مفعولش .

مونس - اسم فاعل ، از آنس یونس ، یعنی از باب افعال .  
گوشه تنهایی - اضافه بیانیه .

**محصول بیت -** ای جانان در بستر ناکامی و نامرادی درد تو درمان من است و نیز ای جانان بخاطر آوردن تو در گوشه تنهایی مونس من است . یعنی با یاد تو در گوشه تنهایی تسلی می یابم . حاصل گفتار ذکر تو یارو مونس من است .  
کسیکه در تعبیر هر دو مصراع لفظ « که » آورده به معنای شعر خلل وارد کرده است .

**در دایره قسمت ما نقطه پرگاریم  
لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی**

دائرة قسمت ، اضافه بیانی و مراد قسمت ازلی است . ماه مبتدا نقطه پرگار خبرش و اضافه لامیه .

**محصول بیت -** در دایره قسمت ازلی ما نقطه پرگاریم : در خدمت ثابت قدمیم و مطیع و منقاد او امرت هستیم . پس حکم حکم توست و اندیشه تو برای ما سراسر لطف است .

مقصود : در هر صورت محکوم او امر و فرمان توایم یعنی منقاد و فرمان پذیریم .

**فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست  
کفرست درین مذهب خود بینی و خود رائی**

فکر خود و رای خود - هر دو اضافه لامیه ، دراصل «خود فکر و خود رای» بوده به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده هر دو تفسیر عطف خود بین و خود رای، صفت مرکب و یاها حرف مصدری است .

محصول بیت - در عالم رندی ، خود فکر و خود رای پیدا نمیشود . زیرا در این مذهب خود رایی و خود بینی کفر است . مراد: در طریق رندی غرور نامعقول است چونکه خود بینی و خود رایی از غرور ناشی میشود .

**یارب بکه شاید گفت این نکته که در عالم  
رخساره بکس نمود آن شاهد هر جائی**

یارب - یعنی «عجبا» . بکه ، با حرف صله . که ، اسم به معنای «چه کسی» شاید : لایق . گفت در اینجا به معنای «گفتن» میباشد . که ، حرف بیانی .

محصول بیت - عجبا این نکته را بکه میشود گفت که آن شاهد هر جایی در دنیا به هیچ کس رویش را نشان نداد . مقصود : هر جایی باشد و به کسی رخ ننماید ، قصه عجیبی است . در این بیت مراد از شاهد هر جایی ذات باری جل و علاست .

**دی شب گله زلفش با باد صبا گفتم  
گفتا غلطی بگذر زین فکر سودائی**

گله زلفش - اضافه لامیه . غلطی ، یا ضمیر خطاب . سودایی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت - دیشب شکایت زلفش را به باد صبا کردم : از زلفش پیش باد صبا شکایت کردم که نسبت به من میلی نمیکند و سر کشی مینماید . باد صبا در جواب گفت تو غلط فکر میکنی از این فکر سودایی بگذر . مراد : زلفش مرغ هوایی است به هیچ کس تمایل نشان نمیدهد . پس از این جنون سودائی بگذر . حاصل مطلب این

سودایی است که هرگز میسر نمیشود ، بنابراین منصرف شو . در معنای این بیت . همزه واقع در کلمه « گله » را همزه وحدت گرفته اند ، این مفسر علاوه بر اینکه از اضافه خبر نداشته بلکه از حرف وحدت هم بی اطلاع بوده است .

**صد باد صبا اینجا با سلسله میر قصد  
اینست حریفای دل تاباد نه پیمایی**

اینجا - یعنی در زلف جانان و مراد از حریف « جانان » است . تا ادات تنبیه نه پیمایی ، فعل نفی مضارع مفرد مخاطب .  
مراد از باد پیمایی کوشش کردن برای امر محال است .

**محمول بیت -** در زلف جانان صد باد صبا با زنجیر میر قصد ! در زلف جانان باد صبا رقصی میکند ، ای دل آگاه باش که جانان اینست ، پس بخاطر سودای غیر ممکن و امر محال بیهوده کوشش مکن . مقصود: آرزوی زلف جانان یک امر نشدنی است پس از آن خیال منصرف شو .

**ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست  
شمشاد خرامان کن تاباغ بیارایی**

ساقی - منادی . چمن گل ، شارحان میان این دو کلمه واو عاطفه بکار برده اند . اما در تمام متون موجود در نزدمان باحالت اضافه واقع شده تأمل .  
مراد از « رنگ » صورت و شکل میباشد . یا حرف تنکیر .  
شمشاد ، مفعول اول و خرامان ، مفعول دوم فعل « کن » مقصود از شمشاد قامت ساقی است . تا حرف تعلیل . بیارایی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : مزین کنی باغ ، مفعول مقدم .

**محمول بیت -** ای ساقی چمن گل بی روی تو رنگ و رو ندارد ، یعنی رونقش با روی تست ، حال شمشاد قدت را بسوی باغ خرامان کن ، تا که باغ را با گل رخت مزین کنی زیرا صفای باغ با روی توست .

در معنای مصراع اول : ای ساقی چمن و گل را بی روی رنگی نیست . نیز



بی روی تو چمن و گل رنگی ندارد . این دو مفسر به معنای شعر رنگ دیگری داده اند .  
رد سروری و شمعی

دائم گل این بستان شاداب نمی ماند  
دریاب ضعیفانرا در وقت توانایی

شاداب: با طراوت و تروتازه . دریاب: تفقد کن و کمک کن . ضعیفان ، مفعول فعل دریاب .

محصول بیت - گل بستان رویت همیشه طری و تازه نمی ماند یعنی به مرور ایام پشمرده خواهد شد . پس هنگام توانائی و قدرت ضعیفان را دسترسی کن و بدادشان برس .

حاصل مطلب در دوران زیبائی عشاق دلخسته را رعایت کن که بعدها پشیمان نشوی .

زین دائره مینا خونین جگرم می ده  
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی

دائره مینا - اضافه بیانی . در اینجا مراد از مینا «فلك» است به معنای آسمان . خونین جگر : دلخون ، از محنت و الم کنایه است .  
تا . حرف تعلیل و یا حرف تنبیه . ساغر مینایی ، اضافه بیانی . مینا در اینجا به معنای شیشه سبزرنگ است .

محصول بیت - از این دائره مینا یعنی از فلك خونین جگرم : ممتحن و غمزده ام ای ساقی ناده بده تا که این مشکل را در ساغر مینائی حل کنم .

حافظ شب هجران شد بوی خوش صبح آمد  
شادیت مبارك باد ای عاشق شیدایی

حافظ - منادی . شب هجران ، اضافه بیانی . بوی خوش صبح ، اضافه بیانیه و لامیه . شد ، در اینجا به معنای «رفت» .

شادیت - یا حرف مصدر . عاشق شیدایی ، اضافه بیانیہ و یا حرف نسبت .  
**محصول بیت** - ای حافظ شب ہجران سپری شد و بوی خوش دم صبح آمد .  
 یعنی صباح وصال ظاہر گشت ، پس شادی مبارکت باشد ای عاشق شیدایی . مراد:  
 سرور وصال مبارکت باشد ای عاشق دیوانہ .

ولہ ایضاً

از بحر هزج : منقول مفاعیل مفاعیل فعولن

## فزل پانصد و پنجاه و پنجم

ای دل گر از آن چاه زنخدان بدر آیی  
هر جا که روی باز پشیمان بدر آیی

چاه زنخدان - اضافه لامیه ، در این قبیل موارد مراد از «چاه» «گودی» است. به فتح گاف. بدر، با حرف صله ، در، در عربی «باب» گویند، آیی، فعل مضارع مخاطب: بیایی پس مراد از عبارت : بدر آمدن یعنی خارج شدن بهمین سبب در آمدن را به معنای «خارج شدن» تعبیر میکنند .

که ، حرف بیانی . روی ، فعل مضارع مخاطب از مصدر رویدن . زود :

بسرعت .

**محمول بیت -** ای دل اگر از آن چاه زنخدان جانانه بدر آیی ، بهر چاهی که داخل شوی زود پشیمان میشوی و به آرزوی چاه زنخدان جانان زود از آن چاه بیرون میایی . حاصل اینکه صفای چاه زنخدان جانان در چاه زنخدان دیگران وجود ندارد .

یا خود : اگر از این چاه بیرون آیی بهر کجا که روی زود پشیمان میشوی و دوباره بهمینجا برمیگردی . پس این چاه را ترك مکن و به غیره مایل مباش .

شاید که بآیی فلکت دست نگیرد

گر تشنه لب از چشمه حیوان بدر آیی

شاید - فعل مضارع مفرد غایب . که ، حرف بیانی . بآیی ، با حرف مصاحبت

ص ۲۱۷ جلد سوم شرح

ویا حرف وحدت . بایی یعنی با جرعه‌ای آب .

فلکت ، تایی خطاب در معنا به دست مقید است : دستت .

تشنه لب از اقسام تر کیب وصفی : لب تشنه چشمه حیوان : آب حیات است که اینجا مراد آب چاه زرخندان جانان است .

**محصول بیت -** ای دل اگر از چشمه حیوان : از چاه زرخندان جانان تشنه لب خارج شوی لایق تو است که فلک بایی دستت را نگیرد ، یعنی اگر فلک جرعه‌ای آب به تو نخوراند لایق و سزاوارت است .

مقصود : اگر از آن مستفیض نگردی از فلک امید استفاضه نداشته باش . حاصل بیان به دل خود پند میدهد که چشمه حیوان همان چاه زرخندان جانان است پس اگر طالب حیات ابدی هستی از آن منقک مشو .

**هش دار که گر وسوسه نفس کنی گوش  
آدم صفت از روضه رضوان بدر آیی**

هش - مخفف هوش به معنای عقل است . دار ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر داریدن . هوش دار : بهوش باش یعنی از روی عقل و با عقل رفتار کن ، حاصل اینکه عاقل باش .

که ، حرف بیانی . وسوسه نفس ، اضافه لامیه .

کنی ، فعل شرط مفرد مخاطب : گوش کنی . وسوسه ، مفعول اول و گوش مفعول دوم فعل مذکور وسوسه ، مصدر از باب دحرج : سخن نفس را « وسوسه » گویند .

صفت در اینجا معنای تشبیه افاده کند : مانند آدم . روضه رضوان ، اضافه لامیه . روضه : جنت با اضافه ادنی ملابسه چون رضوان دربان بهشت است .

**محصول بیت -** هوشیار باش : عاقل باش که اگر به وسوسه نفس گوش کنی مانند آدم از روضه رضوان اخراج خواهی شد .

مراد : اگر تابع هوای نفس شوی چون حضرت آدم صفی از باغ جنت بیرون

میروی «اخراج میشوی». چونکہ نفس و شیطان دائماً بنی آدم را فریب میدهند یا در حال دادن هستند.

جان میدهم از حسرت دیدار تو چون صبح  
باشد که چو خورشید درخشان بدر آبی

**محصول بیت -** به طریق خطاب به جانان میفرماید : با حسرت دیدار تو چون صبح جان میدهم . مراد از جان دادن صبح زود و سرعت گذشتنش است زیرا همینکه خورشید طلوع کرد «یوم و نهار» گویند و دیگر صبح نمیگویند .  
باشد که چون خورشید درخشان از سعادتهای بیرون آبی و طلوع نمایی مراد : به مجرد ظهور صبح هر کسی از خانه اش خارج میشود و به شغلی میپردازد پس منہم برای آن جان میدهم کہ از خانه ات خارج شوی و بر سر منہم بیایی و تماشایش مشغول گردی .

چندان چو صبا بر تو گمارم دم همت  
کز غنچه چو گل خرم و خندان بدر آبی

**محصول بیت -** آنقدر چون صبا نفس همت بر رویت حواله میکنم تا چون گل که از غنچه بیرون میاید تو هم خرم و خندان بیرون بیایی . یعنی صبادم خود را به غنچه حواله میکند و از آن غنچه گل ظاهر میشود ، زیرا جنس گل را نفس باد صبا باز میکند . پس بنده دم همتم را برایت میفرستم تا کہ از غنچه خانه ات چون گل بیرون آبی و ظاهر شوی حاصل سخن همت میندم کہ ترا از خانه ات بیرون بیارم و تماشایت کنم .

در تیره شب هجر تو جانم بلب آمد  
وقتست که همچون مه تابان بدر آبی

تیره شب - ترکیب مزجی است در اصل شب تیره بود . شب هجر ، اضافه بیانی ، هجر تو ، اضافه لامیه .

**محصول بیت -** در شب تار هجران تو جانم به لب آمد . یعنی در فراق جان

میدهم وقتش است که چون ماه تابان طلوع نمایی .

بر خاك درت بسته ام از دیده دو صدجوی  
تابو که تو چون سرو خرامان بدر آیی

بسته ام - : فعل ماضی (نقلی) تا حرف تعلیل . بو ، مخفف بود . که ، حرف بیانی . تابو که : شاید که باشد .

محصول بیت - بر خاك درت از اشك چشمم دو صدجوی بسته ام . تا باشد که تو به شوق آب از سرایت چون سرو خرامان بتماشا خارج شوی زیرا که سرو به آب تمایل دارد .

در خانه غم چند نشینی و ملامت  
وقتست که از دولت سلطان بدر آیی

خانه غم - اضافه بیانی . واو ، حرف عطف . ملامت معطوف به غم .  
محصول بیت - خطاب به دلش میفرماید : تا کی در کنج غم و سرزنش مینشینی حال وقت آنست که در سایه دولت سلطان از خانه ات بدر آیی .  
در ایام دولت پادشاه از غم و سرزنش خلاص یابی .

حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهروی  
باز آید و از کلبه احزان بدر آیی

یوسف مهروی ، اضافه بیانی . کلبه احزان ، هکذا  
محصول بیت - ای حافظ فکر نکن زیرا آن یوسف مهروی یعنی جانان عاقبت بر میگردد و آنوقت دیگر تو کلبه احزان را ترک میکنی یعنی از غم و غصه نجات مییابی . حاصل : صبر کن که بالاخره وصال جانان برایت میسر میگردد .  
کسی که گفته است : مراد از یوسف مهر و «خداست» باید گفت این شخص خودش خداشناس بوده .  
رد شمعوی

وله ایضاً

## فزل پانصد و پنجاه و ششم

می خواه و گل افشان کن از دهر چه میجویی  
این گفت سحر گه گل بابل تو چه میگوی

بطریق خطاب عام میفرماید : شراب بخواه و گل افشانی کن . گل کلمه ایست

اعم .

افشان کن : نثار کن . یعنی مجلس را گل افشانی کن و باده بنوش . گل ،  
مفعول اول و افشان مفعول دوم فعل « کن » .

محصول بیت - سحر گه گل به بابل گفت : می بخور و مجلس را با گل تزیین  
کن ، از دهر و روزگار چه میخواهی یعنی از روزگار برای چه شکایت میکنی و  
دیگر چه میخواهی ؟

این حرف را گل گفت ، بابل تو چه میگوئی یعنی آیا توهم باین حرف قائلی ؟

مسند بگلستان بر تاشاهد و ساقی را

لب گیری و رخ بوسی می نوشی و گل بویی

بر - فعل امر مفرد مخاطب : بر از مصدر بریدن ، « بردن » . مسند ، مفعول  
صریح و به گلستان مفعول غیر صریح فعل مذکور . تا ، حرف تعلیل . شاهد و ساقی ،  
مرهون مصرع دوم و « را » ادات مفعولی .

محصول بیت - مسندت را به گلستان ببر تالب شاهد را بمکی و روی ساقی را  
ببوسی و شراب بخوری و گل بو کنی . حاصل : بارفتن و نشستن در گلستان اینهمه فایده  
مترتب حالت میشود .

ص ۲۵۶ جلد سوم شرح

تاغنچه خندان دولت بکه خواهد داد  
ای شاخ گل رعنا از بهر که میرویی

**محمول بیت -** خطاب به جانان میفرماید : عجباً دولت غنچه خندان یعنی دهانت بکه خواهد رسید ، حاصل : مال که ونصیب که خواهد شد ، وای شاخ گل رعنا برای که میروئی : قد کشیدن و بزرگ شدن برای که است .

شمشاد خرامان کن و آهنگ گلستان کن  
تا سرو پیاموزد از قد تو دلجویی

**محمول بیت -** قامت چون شمشاد را خرامان کن یعنی به قصد گلستان خرامان راه برو تا که سرو از قد و بالای تو دلجویی یاد بگیرد .  
مراد : دل ربائی آموزد .

امروز که بازاریت پر جوش خریدارست  
دریاب و بنه زادی از مایه نیکویی

که - حرف بیانی . جوش خریدار ، اضافه لامیه . خریدار ، ترکیب وصفی (صفت فاعلی) یعنی مشتری، دریاب : اینجا یعنی متوجه باش و بفکرش باش . واو ، حرف عطف . زادی ، یا حرف وحدت . مایه نیکوئی ، اضافه لامیه و مایه به معنای سرمایه است . نیکویی بایامصدری .

**محمول بیت -** امروز که بازاریت پر از جوش مشتری است یعنی بازاریت گرم و پر از مشتری است ، پس به فکر آینده باش و از سرمایه زیبائیت اندکی ذخیره کن . مراد : امروز که همه راغب و طالب تو هستند ، پس با همه با لطف و خوبی رفتار کن تا آن موقع که ریشتم در میاید مردم از تو رو نگردانند و بلکه با تو با لطف و محبت باشند خلاصه زیبائیت را با حرکات و رفتار نیک توام کن که در آینده پشیمان نشوی و افسوس نخوری .

چون شمع نکور وئی در رهگذر بادست  
طرفی هنری بر بند از مایه نیکویی



شمع نکورویی - اضافہ بیانہ : شمع زیبائی . رہگذر باد ، اضافہ لامیہ . طرفی ،  
یا حرف وحدت ، هنری یا حرف تنکیر . بر بند ، فعل امر مخاطب : اینجا یعنی  
ذخیره کن .

**محصول بیت -** چون شمع زیبائی در رہگذر باد است ، پس از سرمایہ زیبائی  
مقداری هنر اندوز . یعنی زیبائی زود گذر و سریع الزوال است ، پس در زمان  
طراوت و جمال هنری بدست پیار و برای زمان ریشداری خود ذخیره کن . یعنی تا  
نوجوان و تازہ ای هنری کسب کن کہ وقتی ریشت در آمد وسیلہ معاشت باشد .

**آن طره کہ ہر جعدش صد نافہ چین ارزد  
خوش بودی اگر بودی بوییش ز خوش خوبی**

کہ - حرف رابط صفت . جعد : شکنج و شین بر میگردد بہ «طرہ» . ارزد ،  
فعل مضارع مفرد غایب : بہ صد نافہ چین میارزد . بوی ، در اینجا بہ معنای نصیب  
است چنانکہ در رسالہ خودمان در این بارہ تحقیق کردہ ایم .  
یا حرف وحدت یا تنکیر است . خوشخوی ، صفت مرکب : کسیکہ خلقش  
خوب است و یا حرف مصدری .

**محصول بیت -** آن طره کہ ہر چین و شکنش بہ صد نافہ چین میارزد ، خیلی  
خیلی خوب میشد اگر چنانچہ اندکی از خوشخوئی سهمی داشت .  
اسناد خوش خلقی بہ طره بہ طریق مجاز مرسل است یعنی بوجہ ذکر جزء  
و ارادہ کل حاصل اینکہ مقصودش جانان است .

**ہر مرغ بدستانی در گلشن شاہ آید  
بلبل بنوا سازی حافظ بدعا گوی**

بدستانی - با حرف مصاحبت و دستان در اینجا بہ معنای حکایت است و یا حرف  
وحدت . در گلشن شاہ ، در حرف صلہ و اضافہ لامیہ . بلبل ، بدل از مرغ و مبتدا .  
بنواسازی ، با حرف مصاحبت و بنواساز ، ترکیب وصفی : نغمہ پرداز ، یا حرف مصدر  
و مجموع ترکیب خبر بلبل .

حافظ ، بدل از مرغ و مبتدا . بدعا گوئی مانند بنواسازی است .

**محمول بیت** - هر مرغی برای حکایتی و قصه‌ای به گلش شاه میاید: بلبل  
با نغمه پردازی : با ترنمات و حافظ بادعا گوئی . حاصل : حافظ دعا گوی شاه است .  
شاعر دعا گوئی خود را در حق پادشاه عرض میکند مقصود حسن طلب است .  
وله ایضاً

از بحر رمل : فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

## فزل پانصد پنجاه و هفتم

بفراغ دل زمانی نظری بماهرویی  
به از آن ۴۳ تاج شاهی همه عمرهای وهویی

بفراغ - با حرف مصاحبت . فراغ ، مصدر است به معنای خالی بودن از غم و آسوده خاطر بودن . فراغ دل ، اضافه لامیه . زمانی یا حرف وحدت . نظری ، یا حرف تنکیر . بماهرویی ، با حرف صله .

ماهرو ، صفت مرکب . یا حرف وحدت . به ، به کسر «با» و سکون «ها» اصلی یعنی بهتر و مربوط است به «نظر» پادشاهی ، یا حرف مصدری . مراد ازهای هوی سروصدای سازو آواز و داد و بیداد مستان است .

**محصول بیت -** با فراغت دل وصفای خاطر زمانی وساعتی به یک ماهرو نگاه کردن ، بهتر از آنست که مرد تمام عمر پادشاهی و های وهوی کند . زیرا دیدن ماهرو برابر است با نصف جان و بلکه با تمام جان اما تاج شاهی و چیزهای دیگر جزو جمادات است .

بخدا که رشکم آید برخت ز چشم خویشم

که نظر دریغ باشد بچنان لطیف رویی

بخدا - با حرف قسم . که ، حرف بیانی . رشکم ، میم در معنا مربوط به فعل «آید» به تقدیر رشک آیدم . رشک ، در لغت به معنای غبطه است . رشک بردن : غبطه خوردن . برخت ، با حرف صله و مفعول غیر صریح فعل «آید» . چشم خویش ، اضافه

س ۲۵۰ جلد سوم شرح

لامیه . حرف «زا» متعلق به فعل آید و «میم» ضمیر «میم» سابق را تأکید میکند . که ، حرف تعلیل . نظر ، مبتدا . دریغ باشد ، خبرش بچنان لطیف ، با حرف صله . چنان : اشاره است به يك زیبا که عبارت (لطیف رو) آن را بیان میکند . لطیف رو صفت مرکب یعنی زیبا رو . یا حرف وحدت . لطیف روئی : به يك دلبر زیبارو .

**محصول بیت -** بخدا قسم به چشم خودم غبطه میخورم که برخت نگاه کند ، چونکه برخ لطیف روئی چون تو نظر انداختن ظلم است . مراد : به زیبا رویی چون جانان نظر انداختن حیف است و در واقع ظلم است زیرا وجود نازنین و لطیف تاب و تحمل نظر را ندارد ، بهمین سبب من به چشم خودم رشک میبرم که بروی زیبایت نگاه کند ، مبادا که از نظر متأثر و متفعل گردد .

**دل من شد و ندانم که چه شد غریب ما را**

**که گذشت عمر و نامد خبری از هیچ سوی**

دل من - اضافه لامیه . شد : رفت . واو ، حرف حال . که ، حرف بیان . چه ، ادات استفهام . شد ، در اینجا صیرورت را می رساند . چه شد : چه بسرش آمد و چه حال دارد .

مراد از «غریب ما» دل است . که ، حرف تعلیل . واو . حرف حال . نامد ، در اصل نیامد ، بوده «یا» حذف گشته . سوی : جانب ، یا حرف وحدت . بین دو کلمه «ما» و «سو»<sup>۲</sup> مناسبت رعایت شده است چونکه آنان (ایرانیان) به ماء آب گویند و در ترکی «سو» با سین یعنی آب .

**محصول بیت -** دل ما رفت ، و ما نفهمیدیم که بسر دل غریب ما چه آمد . به کجا رفت و چه حال دارد ! چون خیلی وقت است که هیچگونه خبر از هیچ جانب بما نرسیده . خلاصه اینکه نمیدانیم دلمان بکجاها رفته و چه حالی پیدا کرده و عمرمان در بیخبری از آن غریب گذشت و هیچ کس از هیچ جا خبرش را نیاورد .

۱- مفهوم نشد . مترجم

۲- این نظر سودی مرحوم دوقعی صدق پیدا میکند که حافظ ترکی دانسته باشد . مترجم

نقسم باخر آمد نظرم ندید سیرت  
بجز این نماند ما را هوسی و آرزویی

باخر آمد . با حرف صله : تمام شد و به پایان رسید .

هوسی و آرزویی ، هر دو یا تنکیر .

محصول بیت - قسم : عمرم تمام شد اما سیر ندیدمت ، و بجز این هوس و

آرزویی نداریم . یعنی آرزویم فقط اینست که بسیری ترا به بینم .

مکن ای صبا مشوش سر زلف آن پریوش

۴۵ هزار جان حافظ فدای تار مویی

محصول بیت - ای صبا سر زلف آن جانان چون پری را مشوش و پیریشان مکن

زیرا جان هزار شخص چون حافظ یعنی جان عاشقی چون حافظ فدای یک تار موی

جانان گردد . یا خود فدای یک تار موی جانان گشته .

این غزل دریا زده دیوان موجود در نزدمان دیده نشد اما فقط در یک دیوان ضبط

بود ، بهمین مناسبت شرحش باختصار گذشت .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

## فزل پانصد و پنجاه و هشتم

در همه دیر مغان نیست چون شیدایی

خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

شیدایی و جایی - یاها از برای وحدت است . گرو ، به کسر کاف عجمی و فتح «را» به معنای «رهن» میباشد : چیزیکه من باب وثیقه در نزد طلبکار به امانت میگذارند .

گرو باده ، اضافه لامیه ، مراد از دفتر «کتاب» است .

**محصول بیت** - در تمام کلیساهای مغان ، باده نوش شیدائی چون من پیدا نمیشود .

مصراع دوم چگونگی شیدائی را بیان میکند : خرقه‌ام درجایی در گرو باده است و کتابم در جای دیگر یعنی هیچوقت از باده نوشی فارغ نمیشوم ، بحدی که تمام اسباب زندگانیم بابت باده رهن است .

**دل ۴۵ آئینه شاهی است غباری دارد**

**از خدا میطلبیم صحبت روشن رایی**

دل - مبتدا . که ، حرف رابط صفت . آئینه شاهی ، اضافه بیانی و صفت از برای دل و یا حرف نسبت . غباری دارد ، خبر مبتدا و یا حرف تنکیر .

صحبت روشن رایی ، اضافه لامیه ، روشن رای ، صفت مرکب : روشن فکر و یا حرف وحدت .

ص ۲۷۱ جلد سوم شرح

**محصول بیت۔** دل کہ آئینہ‌ای است منسوب بہ پادشاہ : گہر شاہی دارد ، اما غبار گرفته . یعنی دلم مکدر شدہ است . ہمین است کہ از خدا میخوام شخصی کہ صفای باطن دارد با صحبت خود غبار دلم را بر طرف کند و روشن و صیقلی اش کند . خلاصہ شخص روشن ضمیری میخوام کہ کدورت دلم را از بین ببرد .

**جویرہا بستہام از دیدہ بدامن کہ مگر  
در کنارم بنشانند سہی بالایی**

جوی - چشمہ و ہا ادات جمع . از دیدہ ، تقدیرش : از اشک دیدہ است . بدامن تقدیرش : تا بدامن میباشد . کہ ، حرف تعلیل . مگر ، ادات تمنی . کنارم : در نزد . بنشانند ، با حرف تاء کید و نشانند فعل مضارع جمع غایب یعنی بکارند . سہی : راست و مستقیم . بالا ، در اینجا بہ معنای قامت است و یا حرف وحدت ، سہی بالا ، صفت مرکب یعنی سہی قامت .

**محصول بیت۔** از دیدہ تا بدامنم جویرہا بستہام ، شاید کہ یک جانان سر و بالا و سہی قامت در کنارم بنشانند یعنی خیلی گریہ میکنم کہ بلکہ یک جانان سہی بالا بہ اشک چشمم رحم کند و بہ نزد م بیاید .

در معنای مصراع اول مفسری گفتہ است : از چشم بدامن جویرہا بستہام کہ مگر . یکی دیگر گفتہ است : از چشم در دامن جویرہا بستہام کہ مگر . این دو مفسر این معانی از خود ساختہ را نتوانستہ اند خوب بہم بیافند .

**کشتی بادہ بیاور کہ مرا بی رخ دوست  
گشتہ ہر گوشہ چشم از غم دریایی**

کشتی بادہ - اضافہ لامیہ یعنی قدح بادہ . بیاور ، فعل امر . کہ - حرف تعلیل . مراد : از برای من . گوشہ چشم ، اضافہ لامیہ . غم دل ، ہکذا .

دریا ، مفعول صریح و از غم ، مفعول غیر صریح فعل گشتہ « گشتہ است » و یا

۱ - ہر آب باریکہ جاری را جوی گویند . مترجم

حرف تنکیر .

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : قدح باده را بیاور ، زیرا بی رخ دوست : در هجران یار از شدت غم و غصه دل ، هر گوشه چشم دیدار شده است . حاصل اینکه کثرت گریه اش را عرض میکند .

کسیکه گفته است : واضح است که « کشتی باده » اضافه بیانی است ، این شخص معانی اضافه را نمیدانسته .  
رد شمع

کرده ام توبه بدست صنم باده فروش  
که دگر می نخورم بی رخ بزم آرایی

دست صنم باده فروش - اضافه لامیه و بیانیه . که ، حرف بیانی ، رخ بزم آرا ، اضافه لامیه و بیانیه بزم آرا ، ترکیب وصفی از مصدر آراییدن : زینت بخش بزم و رونق دهنده مجلس . یا حرف وحدت ،

**محصول بیت -** با دست صنم باده فروش توبه کرده ام که دگر ، بی رخ بزم آرای دلبری می نخورم .

مراد : بی محبوب باده ننوشم .

در معنای مصراع اول گفته شده : در دست محبوبی باده فروش یعنی به وسیله

آن محبوب توبه کرده ام این مفسر عجب بی سبب حرف زده است . رد شمع

در معنای مصراع دوم مفسر دیگر گفته است : بی رخ بزم آرائی « باز » شراب

نخواهم خورد ، این یکی هم کلمه « باز » را در محالش بکار نبرده است .

سراین نکته مگر شمع در آرد بزبان

ورنه پروانه ندارد بسخن پروایی

مراد از نکته ، نکته عشق است . بسخن ، با حرف صله . پروا ، در اینجا به معنای

میل و رغبت است و یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** سر این نکته عشق را مگر شمع بزبان بیاورد . یعنی مگر

شمع اظهار کند و بگوید ، و گرنه پروانه میل و رغبت به سخن ندارد ، مراد : پروانه



کاتم سر نکته عشق است و هرگز از دهانش خبری راجع به اسرار عشق گرفته نمیشود .

در معنای مصراع دوم : و گرنه پروانه طاقتی بسخن ندارد ، این مفسر در ادای معنا عجب بی طاقت بوده . و نیز کسیکه در معنای زبان گفته است : زبان بافتح «زا» فصیح است، این مفسر هم سخن فصیح نگفته است چون باید بگوید : افسح است

رد شمع

سخن غیر مگو با من معشوقه پرست

کز وی و جام میم نیست بکس پروایی

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : به من معشوقه پرست غیر از سخن جانان سخن دیگری مگو . چونکه به جز جانان و جام می بهیچ چیز علاقه و دل بستگی ندارم یعنی آنچه مورد علاقه و میل من است فقط جانان و جام می است . پس حرفی غیر از حرف راجع به جانان بمن مگو .

در معنای مصراع دوم گفته شده : زیرا از او و جام می با بودن کسی پروا ندارم یا با کسی پروا ندارم . این دیگر سخت بی پروا گفته است .

نرگس از لاف زدا از شیوه چشم تو مرنج

نرود اهل نظر از پی نابینایی

نابینایی - یا حرف تنکیر .

محصول بیت - نرگس اگر لاف شیوه چشم ترا بزند رنجیده مشو یعنی اگر نرگس ادعا کند که شیوه چشم جانان در چشم من هست ، تو رنجیده خاطر مشو ، زیرا اهل نظر : مردم بصیر و صاحب بصیرت از پی نابینا نمیروند یعنی تحت تأثیر سخن نابینا واقع نمیشوند و حرفش را گوش نمیکند .

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گاه میگفت

بر در میکرده با دف و نی ترسایی

ترسایی - یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** این سخن برایم خیلی خوش آید بود که هنگام سحر ترسایی  
بر در میکده با دف و نی میگفت . یعنی آشکارا و بی پروا با ساز و سوز میگفت :  
سخنی که گفته متضمن معنای مخلص بیت است .

کسیکه همزه واقع در کلمه «میکده» راهمزه وحدت نامیده در اثبات خطای  
گذشته اش مصر بوده . رد شمعی

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد

آه اگر از پس ام-روز بود فردایی

از این - در این قبیل جاها ادات تشبیه است . که ، حرف بیانی .  
مراد از «فردا» آخرت و قیامت است .

**محصول بیت -** آن ترسامیگفت : اگر مسلمانی اینگونه است که حافظ دارد  
یعنی اگر مسلمانی چون مسلمانی حافظ باشد ، یا چون مسلمانی حافظ است آه اگر  
از پس امروز فردایی بود . مراد : اگر بعد از این دنیا آخرت و قیامت باشد ، وضع  
و حال حافظ چگونه خواهد بود .

مقصود اینست که در صراط و میزان بر سرش چه خواهد آمد .

در معنای مجموعی بیت گفته اند : اگر مسلمانی بان اسلوب است که حافظ  
دارد آه اگر برای امروز فردایی بود .

یکی دیگر : اگر مسلمانی آنگونه است که در حافظ وجود دارد . آه اگر  
برای امروز فردایی یعنی قیامت پیدا گردد . باید گفت این مفسرین در توضیح معنای  
بیت قیامت برپا ساخته اند رد سروری و شمعی

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

فزل پانصد و پنجاه و نهم  
ای باغم تو ما را پیوند لایزالی  
قد ضاع فی هوا کم عمری و لا ابالی

ای - حرف ندا منادی محذوف مراد : ای جانان است . باغم تو ، با حرف مصاحبت و اضافه لامیه . پیوند لایزالی ، اضافه بیانیہ . فعل نفی استقبال مفرد غایب : زایل نخواهد شد ، یا حرف نسبت لایزال به معنای ابدی است .  
ضاع . فعل ماضی مفرد مذکر غایب : ضایع شد . فی . حرف جر . هوا ، تقدیراً مجرور بوسیله «فی» و مضاف کم ، کم ضمیر مخاطب محلاً مجرور و مضاف الیه هوا .

عمری ، تقدیراً مرفوع فاعل فعل «ضاع» و یا ، ضمیر متکلم وحده .

واو ، حرف حال یا حرف عطف «باحتمال ضعیف» .

لا ابالی ، فعل مستقبل متکلم وحده از باب مفاعله «مبالات نمیکنم» : مقید

نیستم .

محصول بیت - ای جانان باغم تو پیوند ما ازلی است و ابدی یعنی هر گز از

غمت فراغت ندارم ، حقیقه در عشق تو عمرم ضایع گشت ، لیکن برای من مهم نیست

و اصلاً متوجه این نیستم که عمرم در این راه گذشته است .

این جمله «قد ضاع» که خواجه فرموده مورد اعتراض بسیاری واقع شده است

باین دلیل : عمر یکه در محبت جانان بگذرد ضایع نیست ، بلکه اعز و اشرف عمر آنست

ص ۳۲۵ جلد سوم شرح

که در هوای جانان صرف شود مگر اینکه «ضاع» را به معنای «مره» تضمین کند :  
به معنای مرور کرد یعنی گذشت .

عیش سگان کویت هر بی خبر چه داند  
یا ایت لی مجالا فی ذلک الحوالی

عیش سگان کویت - اضافه‌ها لامیه ویا، حرف ندا ، منادی محذوف مراد یا  
صاح است (صوت بشده) .

لیت حرفی از حروف مشبیه بالفعل . لی ، جارمع المجرور از اعراب محلا  
مرفوع خبر مقدم و مجالاً ، لفظاً منصوب اسم مؤخرش . فی ، حرف جر . ذلک ،  
اسم اشاره محلا مجرور بوسیله فی ، جارمع المجرور متعلق به «مجال» . حوالی ،  
تقدیراً مجرور ، صفت و یا عطف بیان ذلک . حوالی به معنای اطراف و جوانب  
است .

محصول بیت - از عیش سگان کویت هر بی خبر آگاه نیست ، ای یار کاش  
در آن حوالی مجالی پیدا میکردم . یعنی کاش در اطراف کویت با سگان محله‌ات  
میگشتم و در عیش و صفا با آن حیوانات محشور میشدم .

از آب دیده یار را رازم شد آشکارا  
ارحم علی دموعی یا من علمت حالی

یارا - منادی . دموع ، جمع دمع : اشکهای چشم .

محصول بیت - ای یار از اشک چشمم راز عشقم آشکار گشت ، پس ای کسیکه  
از حال آگاه شده‌ای به اشکهای چشمم رحم کن .

در مصراع اول کسیکه بجای «یارا» یاران تصور کرده در گمان مانده است ردش می

خوبان وفاندارند ای جمع پاکبازان  
لا ترقبوا و فاء عن صاحب الجمالی

پاکباز - به کسی گویند که دارای عشق پاک باشد .

لا ترقبوا ، فعل نهی جمع مذکر مخاطب : انتظار داشتن و امید داشتن ، وفا

مفعول صریح و عن صاحب مفعول غیر صریحش . صاحب الجمالی ، اضافہ لامیہ و یا حرف اطلاق .

**محصول بیت -** ای گروه پا کبازان ، زیباییان وفا ندارند ، پس از صاحب جمال امید و انتظار وفا نداشته باشید .

ما تشنه لب گذشتیم بر آب زندگانی

یا ساقیا اغثنی من شربة الزلالی

ساقیا - منادای نکره . اغثنی ، فعل امر مفرد مذکر مخاطب : کمک و یا مدد کن از اغاث یغیث ، یعنی از اجوف واوی باب افعال ،

من شربة ، متعلق به اغثنی مفعول غیر صریحش . شربة الزلالی ، اضافہ لامیہ زلال ، آب خوشگوار را گویند اما در این بیت مراد باده است ، و یا حرف اطلاق .

**محصول بیت -** ما از آب حیوان تشنه لب یعنی تشنه گذشتیم ، پس ای ساقی

به مدد برس و از آن شربت گوارا سیرابم کن . مراد با باده چون آب حیات سیرابم کن و از تشنه لبی خلاصم ده

کسیکه گفته است : شربت زلال به معنای شربت لذید است .

این گوینده معنای «زالال» را نمیدانسته .

من ترك دين و دنيا كردم ز آرزویت

جاوزت فی هواکم عن حب جاه و مالی

جاوزت - فعل ماضی متکلم وحده از باب مفاعله : گذشتم یعنی صرف نظر

کردم .

فی هواکم متعلق به فعل به «جاوزت» : در عشق و محبت شما .

عن حب ، اینهم متعلق به «جاوزت» حب جاه ، اضافہ لامیہ . و مالی ، یا حرف اطلاق .

چون «واو» عطف را به اسلوب عجم ایراد کرده لذا اعتراض کرده اند ، و فی الواقع

محل اعتراض هم هست اما برای دفعش هیچگونه چاره نیست فتأمل .

**محصول بیت -** من در آرزو و محبت تو دین و دنیا را ترک کردم ، یعنی به سبب

عشق تو از دین و دنیا گذشتم ، و در عشق تو از سودای جاه و مال چشم پوشیدم . خلاصه  
از همه چیز گذشتم .

حافظ اگر بمیرد بر خاک آستان

قد صار ذاحیات کانت بلا زوالی

صار، اسم این کلمه ضمیر تحت فعل است که بر میگردد به حافظ ، «ذاه» لفظاً  
منصوب خبرش .

حیات ، لفظاً مجرور مضاف الیه ذاه . کانت ، اسم کان ضمیر مستتر در تحتش  
راجع به حیات . بلا زوال ، جار مع المجرور از اعراب محلا منصوب خبر کان و جمله  
فعلیه از اعراب محلا مجرور صفت حیات و یا حرف اطلاق .

**محصول بیت** - حافظ اگر در خاک آستان بمیرد ، حقیقه حیات بی زوال  
(ابدی) پیدا میکند . مراد : بر آستان تو مردن در واقع زندگی ابدی است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

## فزل پانصد و شصتم

ای ز شرم عارضت گل غرق خوی  
پر ع-رق پیش عقیقت جام می

شرم عارض - اضافه لامیه و تا ضمیر خطاب. گل ، مبتدا غرق خوی خبرش ،  
خوی ، به فتح خاوبا واو رسمی : عرق . مراد از عقیق لب است به طریق  
تشبیه کنایه .

**محصول بیت -** ای جانان، گل از شرم صورتت غرق عرق گشته ، بهمین سبب  
است که عرق گل را میگیرند.

همچنین جام می پیش لب پر از عرق است .

زاله بر لاله است یا بر گل گلاب  
یا بر آتش آب یا بر روت خوی

روت - در اصل رویت بوده به ضرورت وزن یا حذف گشته .

**محصول بیت -** به طریق تجاهل میفرماید : آیا بر روی لاله شبم نشسته یا  
بر روی گل گلاب ؟ یا آب بر آتش ریخته و یا اینکه قطرات عرق است که بر رویت  
نشسته .

خلاصه رخسار عرق کرده تو مثل اینست که بر روی گل ژاله نشسته و یا چون  
گلی که گلاب برویش ریخته شده ، یا شبیه به آتشی است که آتش پاشیده اند .

۱ - قطرات یاده در دیواره جام تشبیه به دانه های عرق کرده . مترجم

ص ۳۲۷ جلد سوم شرح

میشد از چشم آن کمان ابرو و دل

از پیش میرفت و گم میکرد پی

میشد - یعنی میرفت . کمان ابرو، صفت مرکب : جانانی که ابروان کمانی دارد. واو، حرف عطف . دل مبتدا و م - رهون مصرع دوم وما بعدش خبر مبتدا پی : اثر و دنبال ورد پا . و مفعول اول و «گم» مفعول دوم فعل «میکرد» .

**محصول بیت -** آن کمان ابرو از چشم غایب میشد : از برابر دیدگانم میرفت اما دل منم از پیش میرفت ، در ضمن اثر پایش را محو میکرد و میرفت تا کسی متوجه نشود که دل به دنبال جانان میرود .

امشب از زلفش نخواهم داشت دست

رو مؤذن بانگ میزن گو که حی

مراد از حی ، حی علی الصلوة وحی علی الفلاح است که مؤذن میگوید .

**محصول بیت -** امشب از زلف جانان دست نخواهم برداشت : از زلفش دست بر نمیدارم .

پس ای مؤذن تو برو بانگ «حی علی» را بگو ، یعنی کسانی که در خوابند با صدای اذان بیدارشان کن ، چون من بیدارم و احتیاج به تنبیه ندارم ،

چنگ را در دست مطرب نهدمی

گورگش بخراش و بخروشش ز پی

نه - فعل امر مفرد مخاطب : بگذار.دمی ، یا حرف وحدت . گو : به مطرب بگو . رگش ، به فتح را و کاف عجمی در اینجا مراد «زه» چنگ است ، شین ضمیر برمیگردد به چنگ بخراش ، با بای تأکید فعل امر مفرد مخاطب .

رگش بخراش : کو کش کن و بزنی . رگش ، مفعول مقدم فعل بخراش. واو، حرف عطف . بخروشش ، شین «ضمیر» در معنا مر بوط به «پی» میباشد ، به تقدیر ز پیش در اینجا مراد از خروش ترنمات و نغمات است .

**محصول بیت -** يك دقیقه چنگ را به دست مطرب بده ، و بگویش که رگش



را بخراش یعنی کو کش کن و بزنی و آنوقت به دنبالش بخروش : آواز بخوان .  
حاصل کلام به مطرب بگو چنگ را بنواز و همراهش آواز بخوان .  
پی ، در این بیت از ایهام بر کنار نیست چون به «سکر» هم پی گویند .

عود بهر آتش نه و منقل بسوز

غم مدار از شدت سرمای دی

عود - به هر درختی عود گویند ، اما برای درختی که مخصوص هندوستان  
است و معطر میباشد علم شده است . سرمای دی ، اضافه لامیه . دی : زمستان ،  
محصول بیت - عود را بر آتش بگذار و منقل را روشن کن و از شدت سرمای  
زمستان غم و غصه منحور .

عود در این بیت به طریق ایهام واقع شده .

باتو زین پس گم فلک خواری کند

باز گو در حضرت دارای ری

باتو - با در این بیت حرف صله . خواری ، یا حرف مصدری . باز ، ادات  
تأکید . دارای ری اینجا یعنی حاکم . وری ، نام شهر مشهوری است ، و در حالت  
نسبت رازی گویند .

محصول بیت - اگر از این پس فلک ترا جفا کند و خوار بداردت ، از دستش

به حضرت دارای ری یعنی به حاکم ری شکایت کن تا انتقام و انتصاف را از فلک  
بگیرد .

خسرو آفاق بخش آن گز سخاش

نامه حاتم و نامش گشت طی

خسرو آفاق بخش ، اضافه بیانیه ، آفاق بخش ، ترکیب وصفی : آفاق بخشنده

یعنی پادشاهی که مملکت می بخشد ، خلاصه شاهی که از کثرت سخاو کرم به بندگانش ،  
شاهی می بخشد و سلطنتها اعطا میکند ،

گز ، حرف رابط صفت . سخاش ، شین «ضمیر» بر می گردد به خسرو گز

سخاش، : مرهون مصرع دوم .

**محصول بیت -** حاکم ری پادشاهی است آفاق بخش، چنان شاهی که از سخاو  
کرمش نامه حاتم طی، طی شد یعنی صیت و آوازه و نامش، نام حاتم را باطل کرد،  
حاصل گفتار: صیت و شهرت حاتم به سخاوتمندی، در زمان این پادشاه از خاطرها رفت  
و دیگر یادی از آن نمیشود . مقصود اینست حاکم ری سخی ترین مردم عالم است.

**آن که بهر جرعه جان میدهد  
جان او بستان و جامه-ی ده بوی**

**محصول بیت -** خطاب به حاکم ری میفرماید : آنکه بخاطر جرعه‌ای جان  
میدهدت یعنی برای کوچکترین التفاتت از جان و دل بنده فرمان تو میشود. پس تو  
هم از جان و دل بندگی او را قبول کن و نظری به حالش بین کن .  
مراد از عبارت : جان او بستان و جامه ده بوی، یعنی او را به خدمت پذیر  
و مورد التفات قرار بده .

**جام می‌پیش آرو چون حافظ مخور  
غم که جم کی بود یا ساوس کی**

**محصول بیت -** خطاب به پادشاه ری میفرماید : جام می‌پیش آری یعنی به پیشت  
بکش و چون حافظ غم مخور که جم کی باین دنیا آمد و کلاس کی از دنیا رفت. مراد:  
سلاطین گذشته چه وقت و در چه زمانی بودند، یعنی برای دانستن و آگاهی از این  
مطالب مانند حافظ باش و : غم مخور . خلاصه همانطور که حافظ برای این قبیل  
موضوعها هرگز غم نخورده است تو هم فکرش را نکن و غصه نخور که نقد وقت  
را مکرر نکند .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعیلن فعلا تین مفاعیلن فعلا تین

## فزل پانصد و شصت و یکم

بیار باده و بازم رهان ز مخموری  
که هم بباده توان کرد دفع رنجوری

واو ، حرف عطف . باز ، ادات تأکید و میم در معنا به «رهان» مقید است به تقدیر رهانم . یا های واقع در قافیه تماماً مصدری است . که ، حرف تعلیل .  
محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : باده بیار و مرا از خماری خلاص کن زیرا رنجوری را با باده هم میشود دفع کرد . رنجوری : ناراحتی . اینجا مراد از رنجوری مخموری است .

بهیچ وجه نتابد چراغ مجلس انس  
مگر بروی نگار و شراب انگوری

نتابد - فعل نفی مضارع مفرد غایب : نور و ضیاء نمیدهد . چراغ مجلس انس ، اضافه ها لامیه . چراغ ، فاعل فعل نتابد . مگر ، در این بیت ادات استثناست به معنای «الا» . انگوری ، یا حرف نسبت .

محصول بیت - چراغ مجلس انس هرگز روشنائی نمیدهد مگر با بودن نگار و شراب انگوری . یعنی سبب رونق و سرور مجلس این دو تاست و گرنه بدون اینها مجلس صفا و انبساط پیدا نمیکند .

بسحر غمزۀ فتان هیچ غره مباش  
که آزمودم سودی نداشت مغروری

بسحر غمزۀ فتان - با حرف مصاحبت و اضافه ها لامیه و بیانیه . فتان ، اسم فاعل

ص ۳۲۹ جلد سوم شرح

به سیاق مبالغه : فتنه گر . غره ، به کسر غین در عربی اسم است به معنای مغرور ، اما عجم به فتح غین میخواند بهمین معنا ، که ، حرف تعلیل ، آزمودم ، فعل ماضی متکلم وحده و مفعولش محذوف است یعنی غرور و غفلت سودی نداشت .  
سودی ، یا حرف تنکیر . مغروری ، یا حرف مصدری .

**محصول بیت -** خطاب به جانان میفرماید : بسحر غمزۀ فتان ، یعنی اینکه غمزۀ فتنه برپا میکند و همه را مسحور میکند مغرور مباش ، زیرا من تجربه کرده‌ام مغروری هیچ فایده ندارد .

کسانیکه بعد از آزمودم « واو » نوشته‌اند از وزن شعر و معنایش اطلاع نداشتند .

**ادیب چند نصیحت کنی که عشق مبارز**

**که هیچ نیست ادیب این سخن بدستوری**

ادیب - منادی حرف ندا محذوف . که ، حرف بیانی ، عشق مبارز : عاشق مشو . که حرف تعلیل . ادیب ، بازهم منادی . دستور ، به ضم دال و سکون سین به معنای دفتر قانون است یعنی قانون نامه ، اما عجم اکثر به معنای اسلوب و قانون بکار میبرد ، لکن در این بیت مراد قانون نامه میباشد .

**محصول بیت -** ای ادیب چقدر نصیحت میکنی که عاشقی نکنم ، با این سخن از عشق منعم مکن ، چونکه ای ادیب این حرف در هیچ قانون نامه نیست .

مراد : منع کردن عشاق از عشق و محبت در قانون نامه‌ها نوشته نشده است .  
آنانکه در تعبیر مصراع دوم نوشته‌اند : اگر چه گفتن این سخن به يك وزير از ادب خارج است .

و همچنین : این سخن در هیچ قانون معقول نیست و خارج از ادب است ، این مفسرین بیت را از روی قانون معناداده‌اند .

ردسروی و شمعی و غیره

به عشق زنده بود جانِ مرد صاحبِ دل  
اگر تو عشق نداری برو که معذوری

معذوری ، یا ضمیر خطاب

**محصول بیت -** خطاب به ادیب مذکور میفرماید : ای ادیبِ مرد صاحبِ دل  
جانش به عشق زنده است ، پس اگر تو عشق نداری راحت بکش برو که معذوری  
از این حرفی که زدی ، زیرا من لم یذق لم یعرف .

بیک فریب نهادم صلاح خویش از دست  
در بغ آن همه زهد و صلاح مستوری

**محصول بیت -** بایک فریب جانان صلاحم را از دست دادم : بایک عشوه اش  
زهد و تقوایم را ترک کردم ، حیف از آن همه زهد و صلاح و تقوی . یعنی حیف از آن  
زحماتی که در راه دین کشیده ام که تماماً ضایع شد.

رسید دولت وصل و گذشت محنت هجر  
نهاد کشور دل باز رو بمعموری

**محصول بیت -** دولت وصل رسید و محنت فراق سپری گشت و کشور دل  
باز رو به معموری نهاد ، یعنی زمان وصل است و دلم رو بشادی نهاده است

بهر کسی نتوان گفت درد او حافظ  
بدان بگو که کشیدست محنت دوری

**محصول بیت -** ای حافظ درد جانان را به همه کس نمیشود گفت ، پس بآن  
کسی بگو که محنت دوری کشیده است .  
مراد : درد جانان را به کسی بگو که رنج هجران دیده است نه به آنکه محنت  
فراق نکشیده و ناپخته و خام است

وله ایضاً

از بحر ہرج : مفعول مفاعیلن فاعلن

## فزل پانصد و شصت و دوم

ای باد نسیم یار داری  
زان نفحہ مشکبار داری

نسیم در این بیت به معنای بوی خوش است ، نفحہ ہم بہمین معناست .

**محصول بیت -** ای باداز تو نسیم یار : بوی خوش یار بہ مشام میرسد . یعنی

ای باد تو بوی خوش یار را داری «دارای همان بویی» ، همچنین از آن بوی مشکبار داری ، مراد اندکی و مقداری از آن بوی مشکبار ہمراہ توست .

جایز است فعلہای داری متضمن معنای استفہام باشند .

زنہار مکن دراز دستی  
با طرہ او چکار داری

**محصول بیت -** خطاب بہ باد میفرماید : زنہار دراز دستی مکن ، تو با طرہ

جانان چکار داری . یعنی با طرہ جانان سروکار نداشته باش کہ تو با او ہیچگونہ مناسبت نداری .

ای گل تو کجا و روی زیباش  
او مشک و تو بار خار داری

**محصول بیت -** ای گل تو کجا و روی زیبای جانان کجا یعنی بین شما مناسبتی

نیست زیرا او صاحب زلفی چون مشک است ، اما تو بار خار ہمراہ داری . مراد

ص ۳۳۰ جلد سوم شرح

او رویش بار مشك فراوان دارد ولی تو خاد فراوان داری، حاصل اینکے او پر مشك و تو پر خاری .

ریحان تو کجا و خط سبزش  
او تازه و تو غبار داری

محصول بیت - ای ریحان تو کجا و خط سبز جانان کجا ، یعنی بینتان مناسبتی وجود ندارد ، زیرا خط او سبز و تازه است ولی تو غبار داری . حاصل کلام : او طری و تازه است ، و اما تو کدر و غبار داری .

نرگس تو کجا و چشم مستش  
او سر خوش و تو خمار داری

نرگس - منادی .

محصول بیت - ای نرگس تو کجا و چشم مست جانان کجا ، یعنی میانتان فاصله زیاد است چونکہ او سرخوش است و اما تو خماری ، مراد او مستانه است ولیکن تو حالت خماری داری . مقصود : نو باده نداری کہ خماریت را دفع کند .

ای سرو تو با قد بلندش  
در باغ چه اعتبار داری

محصول بیت - ای سرو در باغ با وجود قد بلند او ، تو چه اعتبار داری . یعنی در جاییکہ قامت بلند جانان هست ، پس در باغ بہ چوبی چون تو کہ نگاہ میکند .

ای عقل تو با وجود عشقش  
در دست چه اختیار داری

محصول بیت - ای عقل تو با وجود عشق او ؛ مادامکہ عشق او هست در دست چه اختیار داری یعنی اختیاری نداری مقصود اینکے مغلوب عشق جانانی .

روزی برسی به وصل حافظ  
گر طاق انتظار داری

محمول بیت۔ ای حافظ اگر طاق انتظار داشته باشی بالآخره روزی  
به وصل جانان میرسی . یعنی اگر رنج هجران را تحمل نمایی روزی به وصل میرسی .  
وله ایضاً



از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

## فزل پانصد و شصت و سوم

پدید آمد رسوم بیوفایی  
نماند از کس نشان آشنایی

پدید - عجم بابای خودشان میخوانند و اما رومیان بابای عربی. رسوم، جمع رسم به معنای عادت. اکثر یا های واقع در قافیه مصدری است.

محصول بیت - علائم آشنائی از میان مردم رخت بر بسته. در عوض رسوم بیوفائی در بینشان پیدا شده و در هیچ کس علامت دوستی دیده نمیشود. یعنی وفا در بین مردم معدوم شده و مردم عالم همگی جفاکار شده اند.

برند از فاقه نزد هر خسیسی  
کنون اهل هنر دست گدایی

مصرع اول مرهون مصرع دوم است. فاقه: فقر. خسیس: دون و یا حرف وحدت. اهل هنر، فاعل «برند» و دست مفعول صریح و از فاقه مفعول غیر صریح فعل مذکور. دست گدایی، اضافه بانی.

محصول بیت - مردم هنرمند از فقر و فاقه در پیش هر پست و دنی دست گدائی دراز میکنند مراد: از شدت احتیاج پیش هر فرومایه اظهار نیاز میکنند. حاصل مطلب به هر نا کس عرض احتیاج میکنند.

کسی کو فاضلت امروز در دهر  
نمی بیند ز غم یکدم رهایی

ص ۳۳۱ جلد سوم شرح

رهائی - خلاصی . مصراع اول مرهون مصراع دوم است .

**محصول بیت -** کسیکه در این دور زمانه فاضل وداناست ، ساعتی حتی آنی از دست غم رهایی ندارد یعنی پیوسته غمگین و مکدر است .

**ولیکن جاهلست از قدر تنعم**

**متاع او چه هست این دم بهایی**

بهایی - یا حرف سبت : قیمتی .

**محصول بیت -** وضع و حال شخص فاضل در این روزگار بر این منوال است که گفتیم ، اما جاهل دائماً در ناز و نعمت بسر میبرد چونکه قماشش قیمتی است ، مراد : از آنجا که جهل عالم را فرا گرفته اکثر مردم بجهل متمایلند ، بهمین سبب متاع جهل رواج دارد .

**وگر شاعر بگوید شعر چون آب**

**که دارا زان فزاید روشنائی**

که - حرف رابط صفت .

**محصول بیت -** بطوریکه گفتم متاع جهل هر طور شده اعتبار خود را حفظ میکند . اما اگر شاعری شعر سلیسی چون آب صاف بگوید ، که دل را از آن ذوق و صفای فراوان حاصل گردد . باصطلاح صفا بخش و نور افزای دل باشد .

**نبخشندش جوی از بخل و امساک**

**اگر خود فی المثل باشد سنائی**

سنائی - از شعرای عهد سلطان محمود غزنوی است ، کتاب حدیقه از تصنیفات این شاعر است .

**محصول بیت -** شاعریکه چنین شعر بگوید ، از شدت بخل و امساک بقدر يك جو پاداش نمیدهندش ولو اینکه خود سنائی باشد . یعنی سنائی که شاعر تواناست جای خود ولی اگر شاعری باشد هم پایه او و برای ثروتمندان زمانه شعر بگوید دیناری احسانش نمیکند .

خرد در گوش هوشم دی هملی گفت  
برو صبری بکن در بینوایی

محصول بیت - عقل دیروز مرتب بگوشم میگفت : برو با فقر بساز و در  
بینوایی تحمل کن . یعنی فقر و فاقه را تحمل کن و صابر باش .  
قناعت را بضاعت میسازد و میسوز  
درین درد و عنا چون بی نوایی

بضاعت - یعنی سرمایه . نوایی . یا ضمیر خطاب . این بیت هم مقول قول خرد  
است .

محصول بیت - با درد ورنج فقر بساز و بسوز و قناعت را سرمایه خود کن :  
مقصود : چون تو فقیری پس قناعت را سرمایه کن و بساز و بسوز و صبر کن  
خدا کریم است ، از جایی که امید نداری دری برایت میگشاید .

بیا حافظ بجان این پند بشنو  
۴۳ گر از پا در افتی با سرایی

با سر آیی - با حرف صله .

محصول بیت - ای حافظ بیا این پند را با جان و دل بشنو که اگر از پادرافتی  
با سر آیی : نصیحت مرا بپذیر که اگر يك وقت پایت بلغزد بتوانی خود را نگهداری  
و از زمین بلند کنی . (بتوانی خود را سرپا نگهداری) .

در معنای مصراع دوم : که از پابینتی با سر بزمین میخوری و حالت بدتر از  
بد میشود ، این گوینده به حالی افتاده است که خداوند از بدترش نگهدارد .

رد سروری

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

## فزل پانصد و شصت و چهارم

برو زاهد بامیدی که داری  
که دارم همچو تو امیدواری

بامیدی - با حرف مصاحبت و یا حرف تخصیصی ، تشدید «میم» به ضرورت وزن است و یا حرف وحدت . که حرف رابط صفت . داری ، فعل مضارع مخاطب و که حرف تعلیل و با حرف صله . امیدوار ، در این قبیل جاها معنای نسبت را میرساند و یا حرف مصدری .

**محصول بیت-** ای زاهد برو بامیدی که داری : به آنچه که امید بستی امیدوار باش برو و مرا اذیت مکن . یا : ای زاهد پی امیدت برو یعنی با همان امید که داری برو . حاصل : اسباب زحمت من مشو ، برو پی آنچه که بان امیدواری . زیرا منم مثل تو امید داری ، خلاصه : همانطور که تو امیدواری منم امیدوارم ، پس بمن دخل و تعرض مکن و پی امید خود باش .

در معنای مصراع اول گفته اند : ای زاهد به حق آن امید که داری برو ، این مفسر در اینکه امید را مقسم به گرفته تفرد کرده است .

بجز ساغر چه دارد لاله در دست  
بیا ساقی بیاور آنچه داری

**محصول بیت-** ای ساقی ، در دست لاله بجز ساغر چه هست ، پس حالا بیا و آنچه داری بیاور : شرابی که داری بیاور با قدح لاله بنوشیم .

۱- امیدوار ، از يك اسم و يك پساوند ترکیب یافته و صفت است و معنای دارنده به مدخول خود میدهد . مترجم

ص ۳۳۲ جلد سوم شرح

مرا در رسته دیوانگان کش  
که مستی خوشترست از هوشیاری

رسته - به فتح «را» : دکانهای بازار که در يك ردیف قرار گرفته باشد رسته گویند همچنین مردها که در يك ردیف بایستند گویند رسته مردان مثلاً صفوفی که در مسجد تشکیل میشود . در اینجا هم مراد ردیف مردم است . که . حرف تعلیل . مستی ، هوشیاری ، یای هر دو مصدری است .

**محصل بیت -** خطاب به ساقی میفرماید : ای ساقی مرا به صف دیوانگان کش یعنی در ردیف دیوانگان محسوب کن ، مراد مست مدام کن زیرا مستی از هوشیاری بهتر است چونکه مست از غم دنیا خبر ندارد .

پرهیز از من ای صوفی پرهیز  
که کردم توبه از پرهیزکاری

پرهیز - در این قبیل موارد فعل امر مفرد مخاطب است یعنی احتیاط کن و با حرف تأکید و تکرار از نوع تأکید لفظی است . که ، حرف تعلیل . پرهیزکاری یا حرف مصدری .

**محصل بیت -** احتیاط کن از من ای صوفی احتیاط کن . چونکه از پرهیزکاری توبه کردم .

مراد : اگر از این بعد مرا باحالت مستی دیدی «مستم دیدی» احتیاط کن که که ضرر متو نرسد .

بیا دل در خم گیسوی او بند  
اگر خواهی خلاص و رستگاری

رستگاری - به فتح «را» و سکون «سین و تا» : خلاص .

**محصل بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : بیا و دل به خم گیسوی جانان ببند ، یعنی دل به جانان ببند ، از قبیل ذکر جزء و اراده کل اگر فوز و نجات آرزو داری همین کار را بکن . مراد : اگر آزادی و رستگاری و نجات میخواهی دل به خم

گیسوی یار ببند .

بدور گل خدا را توبه بشکن  
که عهد گل ندارد استواری

خدارا - «را» حرف تخصیص . که حرف تعلیل ، استوار : محکم و یا حرف

مصدری .

**محصول بیت-** به طریق خطاب عام میفرماید : بیاو برای خدا در فصل گل  
توبهات را بشکن ، زیرا عهد گل را بقائی نیست وزود سپری میشود .

ع-زیزان نوبهار عمر بگذشت  
چو از طرف چمن باد بهاری

عزیزان - منادی نوبهار عمر ، اضافه بیانی . بهاری ، یا حرف نسبت .

**محصول بیت -** ای عزیزان، نوبهار عمر چون باد بهاری که سرعت از چمن  
میگذرد گذشت . مقصود : چنان سرعت گذشت که اصلاً معلوم نشد ، خلاصه چون  
باد سرعت گذشت .

بیا حافظ شراب لعل کن نوش  
چرا عمرت بغفلت میگذاری

**محصول بیت-** بیا حافظ شراب لعل نوش کن ، چرا عمرت را بغفلت  
میگذرانی . یعنی عمریکه با باده نوشی نگذرد صنایع است ، پس عمر نازنینت را  
بیجا ضایع مکن یعنی بیهوده صرف نکن .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلن

## غزل پانصد و شصت و پنجم

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانی  
سرفدای تو و گرنه من و سرگردانی

جانی و جانانی - یاها ضمیر خطاب است . سرگردانی ، یا حرف مصدری .  
محصول بیت - جان فدایت شود که هم جان و هم جانانی . و سرم هم فدایت  
شود ، والا منم و سرگردانی ، یعنی سرم اگر فدایت نشود حیرت و سرگردانی بمن  
دست میدهد .

سرسری از سرکوی تو نیارم برخاست  
کار دشوار نگیرند بدین آسانی

سرسری - آسان . نیارم ، فعل نفی مضارع «استقبال» متکلم و حده . کار  
دشوار ، اضافه بیانی . آسانی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - باین سادگی نمیتوانم از سرکویت برخیزم : به آسانی  
نمیتوانم آنجا را ترک کنم ، زیرا کار مشکل را سرسری نمیگیرند . یعنی کاریکه  
انجامش بسیار سخت است باین آسانی نمیشود گرفت . مراد : برخاستن از سرکوی  
تو بسیار مشکل است ، پس چنین کار دشوار به وجه آسان حل نمیشود .

در مصراع اول کسیکه بجای «نیارم» «نخواهم» نوشته ، معنای بیت را نفهمیده

است .

ص ۳۲۷ جلد سوم شرح

خام را طاقت پروانه پرسوخته نیست  
نازگانرا نرسد شیوه جان افشانی

خام را - «را» ادات تخصیص . طاقت پروانه پرسوخته ، اضافه لامیه و بیانیه نازگان را ، «را» ادات مفعول (برای) ، نرسد اینجا یعنی لایق این کار نیستند . شیوه جان افشانی ، اضافه بیانی و جان افشان ترکیب وصفی به معنای جان نثار و یا حرف مصدری :

**محصول بیت -** کسی که ناز پروده است تحملی بقدر طاقت پروانه پرسوخته ندارد : حتی تحمل آن آتش را که بال و پر پروانه را سوزانده است ندارد ، زیرا نازگان از عهده جان فشانی و جان فدا کردن بر نمی آیند ، خلاصه پرورده ناز و تنعم نمیتواند در راه جانان جان بذل کند. مقصود اینست عاشقی پیشه مردم ناز پرورده و منعم نیست ، بلکه کار محنت زده و بلاکش است .

بی تو آرام گرفتن بود از ناکامی  
با تو گستاخ نشستن بود از حیرانی

ناکامی و حیرانی - یای این دو کلمه مصدری است . ناکامی ، در لغت : به مراد نرسیدن است اما در بعضی جا مثل این بیت «ضرورت» تعبیر میشود .

**محصول بیت -** ای جانان بی تو آرام و قرار گرفتن از روی ناچاری و اضطرار است : دوری و مهجوری از تو اختیاری نیست ، بلکه اضطراری است ، و با تو بی پروا بودن و ذر نزدت گستاخ نشستن از حیرانی است . مراد : مجالست گستاخاند با تو از شدت حیرت عشق است . حاصل : آرزوی مجالست عشق با جانان بواسطه اینست که در اعمالش بی اختیار است ، والا کسیکه در اعمال خود مختار باشد نمیتواند تقرب را تحمل کند .

فاش کردند رقیبان تو سر دل من  
چند پوشیده بماند سخن پنهانی



**محصول بیت -** رقیبان تو راز دل مرا آشکار کردند، آخر تا کی سخن پنهانی پوشیده بماند بالاخره آشکار شدنش ضروری است .

تا بماند تر و شاداب نهال قد تو  
واجب آنست که برچشم منش بنشانی

تا - حرف تعلیل . شاداب ، اینجا به معنای تازه است .

**محصول بیت -** برای اینکه نهال قدت تر و تازه بماند ، لازم است که آن را برچشم من بنشانی ، چونکه دائماً نمناک است .

در خم زلف تو دیدم دل خود را روزی  
گفتمش چونی و چون می زبی ای زندانی

می زبی - فعل مضارع مفرد مخاطب : چگونه زندگی میکنی . زندانی ، یا حرف نسبت .

**محصول بیت -** روزی دل خود مرا در پیچ و خم زلف تو دیدم ، گفتمش ای دل زندانی حالت چطور است و چگونه زندگی میکنی .

گفت آری چه کنی مگر نبری رشک بمن  
هر گدا را نبود مرتبه ساطانی

**محصول بیت -** دل در جوابم گفت : آری اگر بمن رشک نبری چه کنی ، یعنی نمیتوانی بمن رشک نبری چونکه هر گدا را نبود مرتبه سلطانی ، مراد هر گدا سلطان نمیشود ، و من خود در خم زلف جانان پادشاهم .

راستی حد تو حافظ نبود صحبت ما  
پس اگر بر سر این گوی کنی سگبانی

راستی - به معنای واقعاً و حقیقتاً بکار میرود . صحبت ما ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . سگبان ، نگهبان سگ است زیرا «بان» ادات فاعلی است به معنای «چی» در ترکی چنانکه در بان ، کسی را گویند که مواظب و مراقب در است، و نیز شتر بان از این قبیل است و یا حرف مصدری .

محصول بیت - ای حافظ راستی که هم صحبتی تو با ما حد تو نیست، یعنی  
 شایستگی آن را نداری که با ما هم صحبت باشی : لایق نیستی ، همین قدر کافی است  
 که در سر این محله سگبانی کنی . مقصود هم صحبت شدن با سگهای من ترا کافی  
 است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

## فزل پانصد و شصت و ششم

چون در جهان خوبی امروز کامکاری  
شاید که عاشقانرا کامی زلب بر آری

جهان خوبی - اضافه بیانی . کامکار : کام ، مراد است ، و کار و گار با کاف  
عجمی ادات فاعلی چون «چی» در زبان ترکی ، گاهی با حذف الف ستمگر و  
جفاگر گویند . کامکاری ، یا ضمیر خطاب . شاید : شایسته و بجاست ، فعل مضارع مفرد  
غایب . که حرف بیان . کامی ، یا حرف تنکیر .  
بر آری ، بر ادات استعلا و آری فعل مضارع مفرد مخاطب از ترکیب هر دو  
معنای «حاصل کنی» مستفاد میشود .

محصول بیت - از آنجا که امروز در عالم زیبایی ، کامروا گشته‌ای : به مقصودت  
رسیده‌ای حاصل : مراد بر آورده شده ، پس بسیار بجاست که مراد عاشقان را از  
لبت بر آری یعنی از لبت بدهی .

با عاشقان بیدل تا چند ناز و عشوه  
بر بیدلان مسکین تا کی جفا و خواری

با ، حرف صله . عاشقان بیدل ، اضافه بیانیه ، تا ، از برای انتهای غایت  
است به معنای «الی» بر ، ادات صله . بیدلان مسکین ، اضافه بیانیه . تا ، مانند سابق  
است . خواری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - به عاشقان بیدل ناز و شیوه تا کی ، و به بیدلان مسکین جفا

ص ۳۳۸ جلد سوم شرح

و حقارت تا کی .

تا چند همچو چشمت در عین ناتوانی

تا چند همچو زلفت در تاب و بیقراری

تا - مانند سابق است . عین ناتوانی ، اضافه بیانی و یا حرف مصدری . تاب ، اینجا به معنای اضطراب است بیقراری ، یا حرف مصدری .

**محصل بیت -** تا کی چون چشمت در کمال خمودگی بسر برم و چون زلفت مضطرب و بیقرار باشم . یعنی تا کی محنت ورنجم روا میداری .

در معنای مجموعی بیت گفته اند : تا کی چون چشمت در عین ناتوانی باشی و تا کی چون زلفت در پیچ و تاب و بیقراری بمانی ، باید گفت این مفسر هرگز لذت شعر به دماغش نخورده است . رد سروری

دردی که از تو دارم جوری که از تو بینم

گر شمه بدانم دانم که رحمت آری

دردی - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . جوری که ، هکذا شمه ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل .

**محصل بیت -** دردی که از تو دارم . دردی که از عشق تو دارم . و جوریکه از ناحیه تو بمن میرسد ، اگر شمه از آنها را بدانم حتماً بمن رحم میکنی . مراد : از مرادتهایی که از دست تو و از عشقت میکشم ، اگر آگهی یابی البته که رحم میکنی و نسبت بمن تمایلی نشان میدهی .

اسباب عاشقی را بسیار مایه باید

دلهای همچو آتش چشمان رود بازی

عاشقی را - «را» ادات مفعول . مایه در اینجا به معنای سرمایه است .

رودبار - در لغت یعنی کنار رودخانه : اما در این بیت به معنای رود بارنده است و یا حرف نسبت .

**محصل بیت -** اسباب عاشقی را بسیار مایه باید : مصراع دوم اسباب عاشقی

را توضیح میدهد: دل‌های چون آتش و چشمان اشگبار لازم است. مراد با آتش عشق سوختن و سیلاب اشک از چشم ریختن از جمله شرایط عاشقی است.

در هجر مانده بودم باد صبا رسانید  
از بوستان وصلت بوی امیدواری

جمله: باد صبا رسانید، مرهون مصرع دوم است،

**محصول بیت -** در هجر مانده بودم: گرفتار فراق بودم که باد صبا از بوستان وصلت بوی امیدواری آورد. یعنی بوصول امیدوارم کرد.

گرچه بیوی وصلت در حشر زنده گردم  
سر بر نیارم از خاک از روی شرمساری

گردم - با کاف عجمی فعل مضارع متکلم و حده: شوم - بر نیارم: بلند نکنم. شرمساری، یا حرف مصدری.

**محصول بیت -** اگرچه بامید وصلت و یا بیوی وصلت در روز حشر زنده میشوم، لکن از روی شرمندگی نمیتوانم سر از خاک بلند کنم. مراد از نقصانی که در راه عشقت داشتم شرمسارم.

از باده وصلت گر جرعه بنوشم  
تا زنده‌ام نورزم آئین هوشیاری

تا - ادات توقیت. نورزم، فعل نفی مستقبل: سعی نخواهم کرد، آئین مفعولش آئین هوشیاری، اضافه لامیه و یا حرف مصدری.

**محصول بیت -** اگر جرعه‌ای از باده وصلت بنخورم، مادامکه زنده‌ام برای بیداری هیچگونه کوششی نخواهم کرد، یعنی تا روزیکه بمیرم در مستی باشم.

ما بنده‌ایم و عاجز تو خاکمی وقادر  
گر میکشی بزورم ورم میکشی بزاری

**محصول بیت -** ما بنده‌ایم و عاجزیم و تو حاکم مقتدری، چه مرا بزور بکشی بسوی خود و چه بخواری و زاری بکشی در هر صورت حاکم قادری. مقصود اینست

که در این قبیل مسائل حکمران توانائی .

آخر-ترحمی کن بر حال زار حافظ  
تا چند ناامیدی تا چند خاکساری

آخر - ادات تأکید . ترحمی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . حال زار حافظ ،  
اضافه بیانی و لامیه نا امید و خاکساری ، یا ها مصدری است .

محصول بیت - ای جانان بر حال زار و ذلیل حافظ ترحم کن ، آخر تا کی  
ناامیدی و حقارت بکشد . مراد : تا کی از وصال نا امید و مأیوس باشد و تا چند  
حقیر و ذلیل بماند . الحاصل تا کی خاکساری و ذلت بکشد .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیلن فعولن

## غزل پانصد و شصت و هفتم

ساقی اگر ت هواست بامی  
جز باده میار پیش ماهی

ساقی - منادی . اگر ت ، تا در معنا به «می» مربوط است . بامی ، با حرف  
صله . هی ، ادات تنبیه .

محصول بیت - ای ساقی اگر علاقه به می داری پس بدانکه برای ما جز باده  
چیز دیگر میار ، و متوجه این مطلب باش .

سجاده و خرقه در خرابات  
بفروش و بیار جرعه می

محصول بیت - سجاده و خرقه را در خرابات بفروش و جرعه ای می بیار .

گرزنده دلی شنو زمستان  
در گلشن جان ندای یاحی

محصول بیت - اگر زنده دلی در گلشن جان ، از زمستان ندای یاحی یا قیوم

بشنو .

با درد در ا بسوی درمان  
کونین نگر بعشق لاشی

محصول بیت - با درد در ا بسوی درمان : اگر طالب درمانی ، درد پیدا کن ،

آنگاه با عشق کونین را لاشی می بینی ، یعنی هر دو عالم نسبت به عشق لاشی است

ص ۳۴۰ جلد سوم شرح

اسرار دلست در ره عشق  
آواز رباب و ناله نی

محصول بیت - در طریق عشق آواز رباب و ناله نی همان اسرار دل است : از اسرار دل خبر میدهد حاصل اینکه درد عاشقان را تشدید میکند.

یک مفلس پاک در ره عشق  
بهتر ز هزار حاتم طی

محصول بیت - یک مفلس پاک در ره عشق : در طریق عشق یک عاشق پاک از هزار غنی ناپاک بهتر است .

کسیکه گفته است : حاتم به کسر «تا» است از اصطلاحات و تصرفات عجم اطلاع نداشته . رد شمعی

سلطان صفت آن بت پری رو  
می آید و خلق شهر در پی

محصول بیت - آن بت پری رو چون شاه میاید و مردم شهر هم دنبالش هستند.

مردم زگران بروی خوبش  
وز شرم گرفته عارضش خوی

محصول بیت - خلق عالم بروی زیبایش ناظرند : مینگرندش اما او، عرق شرم و خجالت رویش را پوشانده است ، یعنی از اینکه مردم بروی زیبایش نگاه میکنند خجالت کشیده و از شدت شرم صورتش عرق کرده است.

حافظ زغم تو چند نالد  
آخر دل من شکسته تاکی

محصول بیت - از غایب به متکلم التفات نموده میفرماید : تاکی حافظ از غمت بنالد : ناله کند و تاکی دلم از دستت شکسته باشد یعنی تاکی میخواهی دل مرا بشکنی .

وله ایضاً



از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلن

## فزل پانصد و شصت و هشتم

خوشر از کوی خرابات نباشد جایی

که به پیرانه سرم دست دهد ماوایی

پیرانه سر - زمان پیری . ماوی : اسم مکان یعنی پناهگاه . جایی ، ماوایی ،

یاها وحدت راست .

**محمول بیت -** اگر در زمان پیری مسکن و ماوایی میسرم گردد هیچ جا

بہتر از محلہ میخانہ نیست مراد : اگر در پیری ماوایی دست دهد برای من هیچ جا بہتر از کوی خرابات نیست .

آرزو میکنم از توجہ پنهان دارم

شیشہ بادہ و جائی نزه و زیبایی

میکند - دال بہ ضرورت وزن ثابت است چونکہ نشانہ سوم شخص غایب

است ، اما مقام ، مقام متکلم است چونکہ ضمیر «میم» مبین همین معناست ، تقدیرش «میکنم»

میباشد . شیشہ بادہ اضافہ لامیہ با ادنی ملابسه چونکہ در داخلش بادہ است ، اما بہتر

اینست کہ مضاف نباشد و یا حرف وحدت و همزه حرف توصل محسوب گردد .

جایی - یا حرف وحدت . نزه ، بہ فتح نون و کسر زا و باہای اصلی کلمہ

عربی است در اصل بہ معنای جایی است کہ از آب و چمن دور باشد ، اما عجم بہ

معنای پاک و خرم بکار میبرد و در این بیت برای « جا » صفت واقع شدہ بہ معنای

«جای خرم» .

واوہا حروف عطف . زیبائی ، یا حرف وحدت و موصوف محذوف است ،

تقدیرش : محبوب زیباست . کلمہ آرزو و آنچه کہ در مصرع دوم ذکر شدہ تماماً

مفعولہای فعل «میکنم» است .

ص ۳۴۱ جلد سوم شرح

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید: از تو چه پنهان، يك شیشه شراب  
ويك جای خرم ويك محبوب زیبا آرزوی من است ، امیدوارم که که خداوند میسر م  
کند .

**جای من دیر مغانست مروح وطنی**  
**رای من رای بتانست مبارك رای**

جای من - اضافه لامیه و مبتدا . دیر مغان ، اینهم لامیه و خبر مبتدا . مروح ،  
اسم فاعل از باب تفعیل یعنی راحتی دهنده و خبر مقدم . وطنی ، یا حرف تنکیر و  
وطن مبتدای مؤخر . و جمله اسمیه برای مدح دیر مغان آمده .  
رای من ، اضافه لامیه و مبتدا ، رای بتانست ، اینهم اضافه لامیه و خبر مبتدا ،  
رای مؤخر ، مبتدا و یا حرف تنکیر و مبارك خبر مقدم و جمله اسمیه برای  
مدح بتان است . و جایز است به اول این دو جمله معترضه يك لفظ «چه» تقدیر شود  
که به تقدیر چه مروح وطنی و چه مبارك رای باشد ، بازهم ماسبقهای خود را مدح  
میکنند . ولکل وجهه .

**محصول بیت -** جای من دیر مغان است ، زیرا آنجا برایم يك وطن شادی  
بخش و راحت است . و فکر من درباره محبوبان است که فکر مبارك و همیونی است .  
یا خود چه وطن مفرح و مروحی است و چه فکر مبارك و همیونی است . پس  
با این تقدیر جمله انشائیة میشود .

**چه کنی نوش که در دیر چون شیدان نیست**  
**نیست این جز سخن بوالهوس رعنائی**

که - حرف بیان . سخن بوالهوس رعنائی ، اضافهها لامیه و بیانیة . بوالهوس  
متضمن معنای مبالغه یعنی اهل هوس . رعنا : به معنای دوروست و یا حرف وحدت .  
**محصول بیت -** چه نوع باده مینوشی که دعوی برتری میکنی : میگوئی در  
دیر نظیر من پیدا نمیشود ، بدان که این دعوی جز سخن بوالهوس رعنائی نیست ،  
یعنی کسیکه این حرف را میزند يك مغرور و بوالهوس بیش نیست ، و گرنه اهل

انصاف اینگونه حرف نمیزند. حاصل مطلب چه نوع باده میخوری که اینگونه حرفها میزنی .

بادب باش که هر کس نتواند گفتن  
سخن پیر مگر برهمنی یارایی

مصراع دوم مقول قول واقع شده . برهمن در اصطلاح حکیم هند را گویند . اصلا برهمن یعنی حکیم هند و رای در اصطلاح تواریخ پادشاه هند را گویند . و یا ها وحدت راست .

**محصول بیت** - با ادب باش که همه کس نمیتواند سخن پیر را بگوید: سخنان پیرانه گفتن کار همه نیست مگر اینکه برهمنی و یارایی باشد ، و گرنه به دیگران اینگونه سخنان نیامده .

آنکه عبارت «یا رایی» را يك کلمه تصور کرده و در معنایش گفته است: مگر حکیم مقتدري باشد. این مفسر نمیدانسته که «یا» عطف است بهمین مناسبت سخن حکمت سوز گفته است .

صنما غیر تو در خاطر ما کی گنجد  
که هر انیست بغیر از تو بکس پروایی

**محصول بیت** - ای صنم غیر از تو کی کس دیگر در خاطر ما گنجد؟ یعنی نمی گنجد . استفهام انکاری است . زیرا بغیر از تو با کس دیگر پروائی ندارم ، یعنی محبت تو خاطر من را مسخر و احاطه کرده است ، پس کس دیگر در آن نمی گنجد : دیگری را در آن جانیست .

رحم کن بردل مجروح و خراب حافظ  
زانکه هست از پی امروز یقین فردایی

**محصول بیت** - به جانان میفرماید: بردل مجروح و شکسته حافظ رحم کن، زیرا یقین است که پس از امروز فردایی هست ، یعنی آخرتی وجود دارد که در آن روز حق به حق دار میرسد ، پس امروز به من رحم کن که در آن روز موزد انتصاف

قراردگیری .

فزیات در اینجا پایان یافت .

بیت : ختم الله لنا بالحسنى و هو مولانا نعم المولى

غزل زیر درمیان شروحوى نوشته شده که شارحان جزو رباعیات خواجه شمرده اند

یعنی به تصور اینکه رباعی است جزو رباعیات تفسیر کرده اند ، اما عجب خطائی مرتکب شده اند .

وله ایضاً

## فزل پانصد و شصت و نهم

نور خدا نمایندت آینه مجردی  
از درما درا اگر طالب عشق سردی

نمایدت - تا ضمیر و مفعول اول فعل «نماید» و نور خدا مفعول دوم و آینه فاعلش. آینه مجردی، اضافه بیانی و یا حرف مصدری. درما، اضافه لامیه. در آ، «در» ادات تأکید «آ» با الف ممدوده: بیا پس «در آ» یعنی داخل شو: از دریا توی خانه.

طالب عشق، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده. عشق سردی، اضافه بیانی و یا ضمیر خطاب.

**محصول بیت - آینه تجرد نور خدا را نشانت میدهد، پس اگر طالب عشق جاودانی از درما داخل شو:** اگر بدولت سرد علاقمند و راغبی ملازم آستانه ما باش.

باده بده که دوزخ از نام گناه ما برد  
آب زند بر آتش معجزه محمدی

**محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید:** می بده که اگر دوزخ نام از گناه ما برد یعنی جهنم ما را جزو گناهکاران محسوب بدارد، باین دلیل که: چون باده نوشیده اید پس سزاوار دوزخید. باکی نیست زیرا معجزه محمدی آتش دوزخ را آب میزند و خاموش میکند.

مراد: شفیع گناهانمان میشود و از آتش جهنم نجاتمان میدهد.

شعبده بازی کنی هر دم و نیست این روا

قال رسول ربنا ما اناقط من ددی

ص ۳۷۵ جلد سوم شرح

شعبده باز - ترکیب وصفی به معنای حقه باز است و مکرر در این باره توضیح داده ایم. شعبده بازی، یای اول حرف مصدری ویای دپوم حرف وحدت یا تنکیر و او، حرف عطف و یا حرف حال. روا: جایز.

مصرع دوم در مقام تعلیل واقع گشته. رسول ربنا، اضافه لامیه. ما، حرف نفی به معنای لیس، دد، به معنای لعب است: بازی، تقدیرش: ذی دد است و یا حرف اطلاق.

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید: تو همیشه حقه بازی میکنی، اما این کار جایز نیست، زیرا رسول پروردگارمان گفت: من هرگز اهل بازی نیستم یعنی هرگز اهل شعبده نیستم پس بایست اتم هم شعبده باز نباشند.

گر تو بدین جمال و فرسوی چمن کنی گذر

سوسن و سرو و گل بتوجمله شوند مقتدی

**محصول بیت -** اگر تو با این جمال و رونق به چمن روی، گلها از سوسن و سرو گرفتند تا گل سرخ همگی اقتدایت میکنند، یعنی تمام گلها. تابع و مطیع فرمانت میشوند.

مرغ دل تو حافظ بسته دام آرزوست

ای متعلق خجل دم مزین از مجردی

مرغ دل تو - اضافه بیانیه و لامیه بسته دام آرزو، اضافه لامیه و بیانیه. متعلق خجل، اضافه بیانی، تقدیرش خجل متعلق به دنیا است. خجل، صفت مشبهه یعنی شرمسار. مجردی، یا حرف مصدری.

**محصول بیت -** ای حافظ مرغ دل تو بسته دام آرزوست، یعنی پابند علائق است. ای شرمساری که به حطام دنیا دل بسته ای از تجرد دم مزین یعنی ادعا نکن که مزین از علائق دنیوی مجرد هستم.

تم الغزل وله ایضاً فی المقطعات

## فی المقطعات

دل منه بر دینی و اسباب او  
زان که از وی کس وفاداری ندید

محصول بیت - بر دنیا و مال دنیا دل میند ، زیرا دنیا به کسی وفا نکرده .  
حاصل : به دنیا علاقمند مباش زیرا به که وفا کرده که نسبت بتو وفادار باشد .

کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد

کس رطب بی خار ازین بستان نچید

نیش - عضو گزنده زنبور و سایر گزندگان را گویند . رطب ، به ضم «را» و  
فتح «طا» خرما می تازه است .

محصول بیت - از دکان این دنیا کسی بی نیش زنبور عسل نخورد ، وار این  
بستان دنیا هیچکس خرما می بی خار نچید : کسی بی غم و درد از این دنیا لذتی نچشید .

هر بایامی چراغی بر فروخت

چون تمام افروخت بادش در دمید

بایامی - با حرف ظرف و یا حرف وحدت . چراغی ، یا حرف وحدت .  
بر فروخت . بر حرف تأکید ، فروخت ، فعل ماضی مفرد غایب از مصدر  
فروختن با همزه لغت است و مشترك بین لازم و متعدی ، در این بیت متعدی واقع  
شده . یعنی روشن کرد ، فاعل ضمیر تحت فعل بر میگردد به دنیا .

بادش ، این ضمیر هم راجع است به دنیا .

در دمید ، در حرف تأکید . دمید فعل ماضی مفرد غایب در اینجا یعنی وزید

ص ۲۷۵ جلد سوم شرح

فاعل ضمیر تحت فعل برمیگردد به دنیا .

**محمصول بیت -** این دنیا در هر دورانی و ایامی چراغی روشن میکند . وقتی

آن چراغ کاملاً برافروخته شد ، بادی میوزد و چراغ را خاموش میکند .

مراد : دنیا کارش اینست که چند روزی و ایامی به یکی فرصتی و عزتی میدهد

و به ذرّوّه کمال میرساندش ولی همینکه آن شخص بحد کمال رسید و آسایشی بخود دید دیگر مجال نمیدهد فوری بزمین میزند و نابودش میکند .

بیت - چرخ مردم خوار اگر روزی دو مرهم پرورست

نیست از شفقت مگر پروا دره اولاً غرست

بی تکلف هر که دل بروی نهاد

چون بدیدی خصم خود می پرورید

**محمصول بیت -** بی چون و چرا هر کس که باعلاقه تمام دل بدنيا داد، اگر

امعان نظر داشته باشی در واقع دشمنش را میپرستی یعنی کسیکه بدنيا علاقمند باشد در واقع بدشمنش علاقه بسته ، چونکه عاقبت نابودش میکند .

شاه غازی خسرو گیتی ستان

آنکه از شمشیر او خون میچکد

مراد از شاه غازی، شاه منصور است و اضافه بیانی ، گیتی ستان، ترکیب وصفی

از ستانیدن یعنی جهانگیر . میچکد حکایت حال ماضی : قطره قطره میریخت .

**محمصول بیت -** شاه غازی پادشاه جهانگیر ، آن شاهی که از شمشیرش خون

میچکد . یعنی بسیار شجاع و بهادر بود .

گه بیک حمله سپاهی میشکست

گه بهوویی قلبگاه می دیدرید

مراد از سپاه در اینجا قشون است . میشکست ، حکایت حال ماضی است :

لشکری را متفرق و نابود میکرد . بهوویی ، باحرف مصاحبت که معنای سببیت افاده

میکند مراد از «هوی» نعره است : قلبگاه : مرکز قشون را گویند که مقام پادشاهان



و سرداران است : میدرید ، اینجا یعنی میشکست حکایت حال ماضی است « ماضی استمراری » از دریدن یا ها از برای وحدت است .

**محصول بیت -** شاه غازی که ذکرش گذشت بایک حمله لشکری را پراکنده میکرد دو بایک نعره قلب قشونی را میشکافت . خلاصه بسیار شجاع بود .

**سرورانرا بی سبب میکرد حبس  
گردانانرا بی گناه سر می برید**

مراد از سروران ، مردم ذی شأن و محترم و از گردنان : اشخاص عالیقدر و صاحب جاه است یعنی مقصود از هر دو ارباب دولت و ارکان بارگاه میباشد .

**محصول بیت -** شاه غازی مذکور ، بی سبب اشخاص بزرگ را حبس میکرد و مردم مقتدر را بی گناه سر میبرد . خلاصه همه حالاتش خلاف عقل و عادت بود .

**از نهیبش بچه می افکند شیر  
در بیابان نام او چون میشنید**

نهیب ، به فتح نون یعنی ترس . بچه ، به ضرورت وزن مشدد خوانده میشود . می افکند اینجا یعنی رها و ترك میکرد شیر فاعل فعل می افکند ، حکایت حال ماضی « ماضی استمراری »

**محصول بیت -** از ترس شاه نامبرده شیر بچاهش را در بیابان رها میکرد و در میرفت وقتی نام این شاه را میشنید . در مصراع اول بجای بچه « پنجه » و در معنایش : از ترس شاه شیر پنجه اش را رها میکرد نوشته : از قرار معلوم این مفسر بین بچه پنجه فرقی نگذاشته است .

**عاقبت شیراز و تبریز و عراق  
چون مسخر کرد وقتش در رسید**

شیراز و تبریز و عراق مفعولهای اول فعل « کرد » و مسخر مفعول دومش است . جمله : وقتش در رسید ، مرهون بیت آتی است .

**محصول بیت -** شاه غازی عاقبت شهرهای : شیراز و تبریز و عراق را گرفت ،

مقارن همان زمان دوران اقتدار و عمرش هم پایان پذیرفت .

آنکه روشن بدجهان بینش از او

میل در چشم جهان بینش کشید

جهان بینش ، تقدیرش : چشم جهان بینش ، است به ضرورت وزن «چشم»  
حذف گشته است جهان بین ، ترکیب وصفی : جهان بیننده یعنی چشم . در ، ادات  
صله و به معنای «به» میباشد .

محصول بیت - آن کسیکه سبب روشنی چشم جهان بین شاه منصور بود :  
یعنی آن شخص پسرش بود که به چشم جهان بین پدرش میل کشید . خلاصه پسر شاه  
منصور به چشم پدرش میل کشید . از قرار معلوم پسرش هم شجاع و بهادر بود و اما  
چون پدرش ظالم نبوده . چنانکه در قصیده «یمیه با آوردن جمله : شیل الاسد به بزن  
بهادری پسرش اشاره فرموده است . حاصل : بی رحمی پدر سبب بوده که پسرش همینکه  
بر او چیره شد و ظفر یافت رحمش نکرد زیرا من لایر حم لایر حم . وله ایضاً قطعه

از بحررمل فاعلان فعلاتن فعلاتن فعلات

ساقیا باده که اکسیر حیاتست بیار

تا تن خاکی هن عین بقا گردانی

اکسیر حیات ، اضافه لامیه . تن خاکی وعین بقا ، اضافه بیانی گردانی ، چون «صیر» دومفعول میگیرد .

**محصول بیت -** ای ساقی باده که اکسیر حیات است بیارتا تن مرا که از خاک بوجود آمده به عین بقا تبدیل کنی یعنی بقای محض کنی . حاصل : باده آب حیات است آن را بمن بخوران که مانند خضر زنده جاوید شوم .

چشم بردور قدح دارم و جان بر کف دست

بسر خواجه که تا آن ندهی نستانی

بسر با حرف تخصیص . سرخواجه ، اضافه لامیه . نستانی . تقدیرش : این نستانی است .

**محصول بیت -** چشمم بر دور قدح است و جانم بر کف دستم ، بسر خواجه قسم مادامکه قدح را ندهی جانی که بر کفم است نمیتوانی بگیری . یعنی قدح باده را بده و جان عزیز را بستان .

همچو گل در چمن از باد میفشان دامن

زانکه در پای تو دارم سر جان افشانی

میفشان ، فعل نهی مخاطب : متکان . زان ، ادات تعلیل : که ، حرف بیان . سر ، اینجا به معنای هوس و سودا . سر جان افشانی ، اضافه بیانی و جان افشان ترکیب وصفی به معنای جان نثار و «یا» حرف مصدری .

۳۷۷ جک سوم شرح

**محصول بیت -** تو چون گلی که در چمن از باد دامن میتکاند ، از من دامن متکان یعنی از من رومگردان زیرا در آرزوی اینم که در پایت جان نثار کنم ، مراد: از من اعراض مکن که آرزو دارم در خدمتت جان بذل کنم.

**برمثنائی و مثالث بنواز ای مطرب**

**وصف آن ماه که در حسن ندارد ثانی**

مثانی .. جمع مثنی و مثالث جمع مثلث ، در اینجا به معنای سازهای دوسیمه و سه سیمه است که سابقاً ذکرش گذشت .

بنواز ، در این بیت یعنی بزن . که ، حرف رابط صفت .

**محصول بیت -** ای مطرب وصف زیبائی آن ماه را که ثانی ندارد همراه

سازیکه دوسیم و سه سیم دارد باهنگ در بیارو بخوان .

یعنی وصف حسن آن جانان بی مانند را با ساز بخوان : همراه ساز با آهنگ

و آواز بخوان که ما گوش کنیم و بطرب آئیم و شادی نمائیم .

وله ایضاً قطعه

از بحرہ جنت : مفاعِلنِ فَعَلاتِنِ مفاعِلنِ فَعَلات

بگوش هوش رھی منہی ندا در داد  
ز حضرت احد لاله الا الله

بگوش هوش رھی - با، حرف صلہ و اضافہ ہا لامیہ است . رھی بہ فتح را و کسرہا : غلام بچہ ایکہ مأمور در است کہ مردم روم در بان گوید و اما در این قبیل موارد مراد غلام است .

رھی ، در اصل یا حرف نسبت است . یعنی منسوب براہ . چون بہ منظر را انجام خدمت راہیش میکنند لذا رھی گفتہ اند .

منہی ، اسم فاعل از باب افعال و مصدرش «انہاء» میاید بہ معنای مخبر است و در این بیت مراد از منہی ہاتف میباشد و یای دوم حرف وحدت است حتی در بعضی از نسخ «ہاتفی» واقع شدہ .

ندا در داد ، ندا : داد زدن و در ، حرف تأکید ، ندا داد حاصل داد زد .  
ز حضرت احد ، ز ، حرف ابتدا بہ معنای «من» و اضافہ بیانیہ . احد بہ ما بعدش اضافہ شدہ باز اضافہ بیانیہ است .

لا الہ الا اللہ ، در بیان این کلام رسائل متعدد نوشتہ شدہ برای وقوف از معنای کلام مذکور بہ آنہا رجوع شود چونکہ در این بیت محلی ندارد کہ در بارہ اش توضیح کامل دادہ شود .

محصول بیت - بہ گوش عقل بندہ ہاتفی از جانب حضرت احد لا الہ الا اللہ  
ندا داد یعنی از جانب خداوند بہ من الہام شدہ آنچہ الہام شدہ مضمون بیت دوم است .

۱۴۵ ای عزیز کسی را کہ خوار بست نصیب  
حقیقت آنکہ نیابد بزور منصب و جاہ

کہ ، حرف بیان .

محصول بیت - ای عزیز کسیکہ خوار ی و حقارت مقدرش شدہ ، حقیقت

ص ۳۷۸ جلد سوم شرح

کلام آنست که به زور نمیتواند مقام و جاهی بدست آرد . یعنی چیزیکه از جانب حق داده نشده به زور دست نمیدهد و میسر نمیگردد .

بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

سفید و سپید به معنای بیاض است با تبادُل فا و با .

گلیم بخت کسی ، اضافه بیانیه و لامیه و را ، ادات مفعول

بافتند ، فعل ماضی جمع غایب .

محصول بیت - گلیم بخت کسی را که سیاه بافته شده ، حتی با آب زمزم و کوثر

نتوان سفید کرد . یعنی کسیکه بدبخت خلق شده با سعی و کوشش خوشبخت نمیشود .

حاصل اینکه نظر به تقدیر ازلی است .

وله ایضاً

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

**دل مبندای مرد بخرد بر سخای عمر و وزید  
کس نمیداند که کارش از کجا خواهد گشاد**

مرد بخرد - اضافه بیانیہ بہ کسر «با» و فتح «را» یعنی عاقل.

**محصول بیت -** ای مرد عاقل بر سخا و کرم عمر و وزید دل مبند : بہ کمک  
واحسان هیچ کس چشم مدوز ، زیرا کسی نمیداند کہ کارش از کجا گشایش خواهد  
یافت . یعنی از جایی کہ امید نیست خداوند فتح باب میکند .

**رو تو گل کن نمی دانی کہ نوک کلک من  
نقش هر صورت که ز درنگ دگر بیرون فتاد**

رو - فعل امر مفرد مخاطب از رویدن ، نمی دانی ، استفهام انکاری : آیا  
نمیدانی یعنی میدانی کہ ، حرف بیان . نوک کلک من ، هر دو اضافه لامیہ ، نوک ،  
بہ فتح و ضم «نون» : انتہای تیز هر چیز را گویند . کلک ، این کلمہ مکرر بیان  
شدہ است . نقش هر صورت ، اضافه لامیہ . کہ ، حرف رابطہ صفت . رنگ دگر ،  
اضافہ بیانیہ . بیرون فتاد : ظاهر شد .

**محصول بیت -** بہ طریق خطاب عام میفرماید : برو تو گل کن ، نمیدانی  
کہ نوک قلم من نقش هر صورت را کہ ز درنگ دیگر ظاهر شد . مراد : بہ امید  
صلہ و جایزہ بنام چندین اشخاص سعادت مند اشعار سرودم ، اما عاقبت از شخص مورد  
نظرم هیچ فایده ندیدم ، برعکس از جایی کہ امید نداشتم کرامتها و احسانها و بخششهای  
گوناگون دیدم چنانکہ بیت بعدی مشعر ہمین مطلب است .

ص ۳۷۹ جلد سوم شرح

شاه هر موزم ندیده بی سخن صد لطف کرد  
شاه یزدم دید و مدحش کردم و هیچم نداد

هر موز - «واو» به ضرورت نظم آمده . ندیده ، های رسمی حرف ترتب است :  
بی آنکه ببیند . بی سخن ، بلا کلام : بدون اینکه بنامش شعری و مدحی گفته باشم .  
محصول بیت - شاه هر مز بی آنکه مرا ببیند و یا شعری درباره اش گفته باشم  
در حق من لطفها کرد ، اما شاه یزد با اینکه مرا دید و مدحش هم کردم : شعری بنامش  
سرودم ، هیچ چیز بمن نداد . حاصل از جایی که امید داشتم چیزی نیامد . ولی در  
عوض از کسی که انتظار داشتم احسانها دیدم .

کارشاهان اینچنین باشد تو ای حافظ مرنج  
داور روزی رسان توفیق و نصرت شان دهاد

کارشاهان - اضافه لامیه . مرنج ، فعل نهی مخاطب : رنجه مشو . داور روزی  
رسان ، اضافه بیانیه . داور : حاکم را گویند . روزی ، با یای اصلی : رزق .  
روزی رسان ، ترکیب وصفی رساننده روزی . نصرت شان ، سکون « تا » به  
ضرورت وزن است . ماقبل ضمائر در این زبان (فارسی) مفتوح میشود دهاد . بصورت  
فعل امر غایب در مقام دعاست : بدهد .

محصول بیت - ای حافظ تو رنجیده خاطر مشو ، زیرا کار پادشاهان همیشه  
اینطور است ، خداوند رزاق توفیق و نصرتشان دهد . مراد : گاهی میشود که باشعرا  
و مدح هم جایزه نمیدهند ، و پاره اوقات رایگان بخششها و احسانها کنند حتی گاهی  
در مقابل دشنام خلعتها به شخص میپوشانند .

وله ایضاً قطعه



از بحر هرج : مفعول مفاعلن فعوان

روح القدس آن سروش فرخ

برقبة طارم زبرجد

قدس - به ضم یا سکون دال لغت است. روح القدس ، حضرت جبریل امین را گویند و سروش ، فرشته را . فرخ : مبارك . طارم ، به ضم و یا به فتح «را» لغت است به معنای آلاچق که خانه تراکمه است در هنگام کوچ کردن . زبرجد ، گوهر سبزرنگی است که چندین خاصیت دارد اما اینجامقام توضیحش نیست اضافهها بیانیه است .

محصول بیت - آن فرشته مبارك : جبریل امین برقبة طارم زبرجد رنگ یعنی در روی قبه فلك سبز .

میگفت سحر گهان ۵-۴ یارب

در دولت و حشمت مخلص

میگفت، : روح القدس میگفت . سهر گهان، الف و نون مقحم است و به ضرورت وزن آمده چون کلمه «بامدادان» در گلستان .

که یارب ، مرهون مصرع دوم . مخلص به معنای مؤبد است .

محصول بیت - روح القدس هنگام سحر میگفت که : یارب در دولت و حشمت

مؤبد یعنی در دولت و عظمت جاویدان .

بسر مسند خسروی بماناد

منصور مظفر محمد

مسند خسروی - اضافه بیانیه ، بماناد بصورت فعل امر دعاست .

ص ۳۸۰ جلد سوم شرح

منصور بن مظفر بن محمد .

**محصول بیت -** این بیت یکی از گفته های روح قدس است : منصور بن مظفر بن محمد در تخت پادشاهی جاویدان بماناد و همیشه دولتش برقرار باشد .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعِلن فعلا تَن مفاعِلن فعلا ت

### بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

بعهد سلطنت شاه - با حرف ظرف و اضافه ها لامیه . شیخ ابواسحاق عطف بیان شاه و ابواسحاق کنیت شیخ ، حاصل : به یکی از پادشاهان شیراز شیخ ابواسحاق گویند چنانکه ضمن حرف دال ذکرش گذشت .

اگر کلمه شخص مضاف به عجب باشد «عجب» صفت و «شخص» موصوف میشود ولی اگر مضاف نباشد پس قید است برای «آباد» .

محصول بیت - در دوران سلطنت شاه شیخ ابواسحاق ، ملک فارس با وجود پنج شخص عجب آباد و معمور بود .

### نخست پادشاهی همچو او ولایت بخش که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد

پادشاهی - یا حرف وحدت . ولایت بخش ، ترکیب وصفی : بخشنده مملکت . که ، حرف رابط صفت . جان خویش ، اضافه لامیه . پرورد ، با حرف تأکید . پرورد ، فعل ماضی مفرد غایب . داد عیش بداد ، اضافه لامیه : به عیش و عشرت نظام کامل داد یعنی پادشاهی عیاش بود .

محصول بیت - اولین نفر آن پنج شخص ، پادشاه مملکت بخشی است چون ابواسحاق که وجود خویش را با نعمتهای عالی پرورش داد و عیش و صفا را به حد کمال رساند یعنی عمرش را با عیش و عشرت گذراند .

ص ۳۸۰ جلد سوم شرح

دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین  
 ۳۵ قاضی به از او آسمان ندارد یاد

مربی اسلام - اسم فاعل به مفعولش اضافه شده یعنی تربیت کننده اسلام یا اهل اسلام و شیخ مجدالدین عطف بیانش . که ، حرف رابط صفت . قاضی یا حرف وحدت و همزه حرف توصل . ندارد یاد : بخاطر ندارد .

محصول بیت - یکی دیگر از آن پنج نفر، مربی اسلام شیخ مجدالدین است که دنیا قاضی بهتر از او به خاطر ندارد . یعنی قاضی بهتر از او به دنیا نیامده است

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین  
 ۳۶ یمن همت او کارهای بسته گشاد

یمن - به ضم یا وسکون میم به معنای برکت است . یمن همت ، اضافه لامیه کارهای بسته ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - از بقیه ابدال حق یکی دیگر : شیخ امین الدین است که برکت همتش کارهای مشکل را حل میکرد ، یعنی يك ولی مستجاب الدعوه بود .

دگر شهینشه دانش عضد که در تصنیف  
 بنای کار موافق بنام شاه نهاد

شهینشه دانش ، اضافه لامیه . دانش ، اسم مصدر : دانستن اما در اینجا مراد نفس علم است .

عضد ، عطف بیان یعنی اسم مصنف متن موافق است . که ، حرف رابط صفت . تصنیف مرهون مصرع دوم . بنای کار موافق ، اضافه لامیه است .

محصول بیت - یکی دیگر از آن پنج نفر پادشاه علم و دانش «عضد» است یعنی که در تصنیف ، اساس کار موقوفهها را به نام شیخ ابواسحاق نهاد یعنی موقوفهها را به نام این پادشاه ضبط کرد چنانکه در دیباچه موافق میفرماید : محرز ممالک

۱ - اشاره است بکتاب «موافق» در علم کلام تألیف قاضی عضد الدین عبدالرحمن ایجی متوفی

۱۲۵۶ هجری . مترجم

الاکاسرة بالارث والاستحقاق جمال المله والدنيا والدين ابواسحاق .

دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل

کہ نام نیک ببرد از جہان بخشش و داد

کریم چو حاجی قوام دریا دل ، اضافہا بیانہ . کہ حرف رابطہ صفت .

نام نیک ، اضافہ بیانہ ومفعول مقدم فعل «برده»

محصول بیت - یکی دیگر کریم دریا دلی است چون حاجی قوام ، کہ با

بخشش وعدل از دنیا نام نیک برد . یعنی با نام نیک بہ آخرت رفت .

نظیر خویش نبگذاشتند او بگذشتند

خدای عز و جل جماہ را بیامرزاد

نظیر خویش . اضافہ لامیہ نبگذاشتند ، نون حرف نفی و با حرف تأکید ،

حاصل : فعل نفی ماضی است واو حرف عطف : بگذشتند فعل ماضی جمع غایب

بیامرزاد بہ صورت امر غایب فعل دعائی است .

محصول بیت - پنج شخص مذکور نظیر وما نند خود را در این دنیا نگذاشتند

ورفتند ، خدای عزوجل جملگی را بیامرزاد یعنی حق تعالی ہمہ را رحمت کند .

وله ایضاً

۱- درادخال باء زائده بر افعال منفی . با مقدم است : بنگذاشتند . مترجم

از بحر مجتث : مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

**گدا اگر گهر پاك داشتى در اصل  
بر آب نقطه شرمش مدار بايستى**

آب - در اين بيت به معنای عرض است يعنى آبرو به ضرورت وزن تخفيف يافته. بر آب نقطه شرم، اضافه بيانیه. مدار، اسم مكان : جاي دور زدن. بايستى، حكايت حال ماضى : لازم بود.

**محصول بيت -** گدا اگر گهر پاك داشت : اگر اصیل بود، بايستى مدار نقطه شرمش بر آبرو بودى مراد اينست : خجالت ميكشيد و گدائى نميكرد. يعنى گدائى كردن را از مردم ترك ميكرد و مأخوذ به حيا و ادب ميشد.

**ور آفتاب نكردى فسوس جام زرش  
چرا تهى ز مى خوشگوار بايستى**

فسوس - كوچك گرفتن و تمسخر را گویند.

**محصول بيت -** اگر آفتاب ستارگان ديگر را استهزاء نميكرد جام زرش : قدح طلايى اش چرا از مى خوشگوار خالى ميمانند. يعنى اگر آفتاب ساير ستارگان را به خاطر نورشان «در مقام مقايسه با نور و ضياء خود» مسخره نميكرد قدح زرينش از باده خوشگوار تهى نمى ماند. مراد چون ساير كواكب را در ضياء نپسنديد و مسخره كرد، بهمين سبب كسى به قدحش باده نميريزد.

**وگر سراى جهان را سرخرابى نيست  
بنای او به از اين استوار بايستى**

**محصول بيت -** اگر سراى جهان را سرخرابى نيست : اگر در طبع دنيا

ص ۳۸۱ جلد سوم شرح

خرابی نبود ، بایستی بنایش محکمتر از این میبود ، یعنی در باره اش : العالم ستغیر گفته نمیشد . حاصل : اوضاع واحوال گوناگون در دنیا به وقوع نمی پیوست یعنی اینهمه احوال متضاد دیده نمیشد .

### زمانه گرنه سر قلب داشتی کارش بدست آصف صاحب عیار بایستی

مراد از «قلب» دغل یعنی ناسره است . کارش مرهون مصرع دوم . بدست آصف صاحب ، با حرف ظرف و اضافهها لامیه و بیانیه . عیار به کسر عین مصدر از باب مفاعله ، اما در این قبیل موارد آن چیزی است که به ترکی «طره» گویند یعنی تعیین سبک سنگینی یک چیز بوسیله میزان یا تراز و صاحب عیار ، از اقسام صفت مرکب است .

**محصول بیت -** اگر زمانه دغل بازی و تقلب در سر نداشت و نادرستی در طبعش نبود بایستی تمام کار و احوالش بدست آصف صاحب عیار سپرده میشد .  
مراد زمانه اگر قلب و دغل نمیشد بایستی در تصرف آصف قرار میگرفت .

### چوروزگار جز این یک کریم بیش نداشت بعمر مهلتی از روزگار بایستی

در بعضی از نسخهها بجای «کریم» «عزیز» واقع شده ، هر دو متقارب المعنی است بعمر ، با حرف ظرف و یا حرف صله ، مهلتی ، یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** چون روزگار غیر از این یک کریم و یا این یک عزیز کسی دیگر نداشت یعنی یک فرد منحصرش بود : روزگار بجز این هیچ کریمی و عزیزی نداشت پس بایستی در عمرش مهلتی میداد . مراد حق این بود که مدتی زندگی میکرد و نمی مرد . مثلی است مشهور خوبان نبایستی بمیرند .

میگویند : خواجه در این بیت یکی را رثا گفته اما اسمش را نبرده است . در معنای مصرع اول گفته اند : چونکه زمانه غیر از یک کریم بیشتر نمیگرفت . این مفسر معنای درست شعر را از استاد نیاموخته است . رد شمعی

وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن

## بسمع خواجہ رسان ای ندیم وقت شناس بخلوٹی کہ درو اجنبی صبا باشد

بسمع - با حرف صلہ و اضافہ لامیہ . رسان، فعل امر مفرد مخاطب، والف و نون  
ادات تعدیہ . ندیم وقت شناس، اضافہ بیانیہ، وقت شناس، ترکیب وصفی . بخلوٹی،  
با حرف ظرف و متعلق بہ فعل رسان در مصراع اول و یا حرف وحدت، کہ، حرف  
رابط صفت . و ضمیر غایب بر میگردد بہ خلوت .

صبا، مبتدا و باشد خبرش . اسمش ضمیر تحت فعل راجع بہ صبا و خبرش اجنبی .  
محصول بیت - ای ندیم وقت شناس، در خلوتی کہ حتی صبا در آنجا بیگانه  
است بہ گوش خواجہ رسان، یعنی چنان تنها باشد کہ حتی باد صبا ہم مزاحمت  
ایجاد نکند خلاصہ خلوتی کہ صبا ہم در آنجا نباشد . زیرا صبا بہ نشر اخبار معروف  
و مشہور است .

در معنای مصرع دوم : در خلوتی کہ صبا اجنبی باشد یعنی خواجہ چنان تنها  
باشد کہ غیر از صبا در آنجا اجنبی دیگر نباشد، این مفسر سخن بیگانه زدہ است .

رد سروری

## لطیفۂ ہمیان آرو خوش بخندانش بنکتہ کہ دلش را در آن رضا باشد

لطیفۂ - یا حرف وحدت و ہمزه حرف توصل . ہمیان، با حرف صلہ و متعلق  
بہ فعل «آر»، آر، با الف ممدودہ فعل امر مفرد مخاطب : بیاور از مصدر «آریدن»  
کہ مخفف «آوریدن» است .

ص ۳۸۲ جلد سوم شرح



واو ، حرف عطف . خوش ، در اینجا به معنای زیباست. بخندانش ، باحرف  
تأکید و الف و نون ادات تعدیه و شین «ضمیر» بر میگردد به خواجه یعنی خواجه را  
بخندان .

بنگنه ، باحرف مصاحبت و متعلق به «بخندان» نکته : کلام دقیق را گویند  
یا حرف وحدت و همزه حرف توصل . که حرف رابط صفت و یا حرف بیان .  
دلش ، ضمیر بر میگردد به خواجه و «را» حرف تخصیص ، آن ، اسم اشاره  
«اشاره به نکته» .

محصول بیت - ای ندیم لطیفه‌ای بمیان بیار و خواجه را خوب بخندان. یعنی  
نکته‌ای بگو که خواجه را مسرت خاطر حاصل شود .

پس انگش ز گرم این قدر باطف بپرس  
که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

آنگش - ضمیر بر میگردد به خواجه . که ، حرف بیان . روا باشد ، متضمن  
معنای استفهامی : آیا رواست یعنی آیا جایز است .

محصول بیت - پس آنگاه از خواجه که کرامت دارد و اینهمه لطف بما کرده  
سؤال کن : جایز است مقررری خود را تقاضا کنم .

مراد از خواجه قوام‌الدین وزیر اعظم است که برای خواجه (حافظ) مدرسه‌ای  
بنیاد کرده بود پس در این قطعه خواجه از ایشان وظیفه تدریس خود را طلب میفرماید .  
وله ایضاً قطعه

از بحر متقارب فعولن فعولن فعولن فعول

## تونیک و بدخود هم از خود پرس چرا دیگری بایدت محاسب

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید : تو خصلت خوب و یا بد خود را از خودت پرس : چگونگی خلق و رفتار و احوالت را خودت باید بفهمی ، چرا باید دیگری درباره ات قضاوت کند .

یعنی عیب و هنرت را خودت باید تشخیص دهی ، نباید که مردم بتو بگویند .

## و من یتق الله یجعل له و یرزقه من حیث لایحتسب

من - اسم شرط . یتق ، فعل شرط در اصل یوتقی بود بواسطه اعلال یتقی شده .  
وسقوط لام الفعل علامت جزم است ، فاعلش ضمیر تحت فعل بر میگردد به «من» و مفعولش اسم جلاله .

یجعل ، فعل مضارع مفرد غایب جزمش بواسطه اینست که جواب شرط واقع شده . فاعل ضمیر تحت فعل بر میگردد به «الله» و مفعول اولش «مخرجاً» و دومش «له»  
یعنی جار و مجرور . واو ، حرف عطف .

یرزقه . معطوف به فعل یجعل و سکون قاف بمناسبت جزم است ضمیر واقع در له ، یرزقه ، و یحتسب ، بر میگردد به «من» واقع در اول بیت . من حیث ، جار و مجرور متعلق به فعل «یرزق» حیث ، در این قبیل موارد عبارت است از مکان و جهت لایحتسب ، فعل نفی مضارع : گمان نمی برد .

**محصول بیت -** هر کس که از خدا بترسد ، خداوند برایش جای نجات

ص ۳۸۳ جلد سوم شرح

میسر میسازد ، و از جایی که امید ندارد روزیش میدهد .  
 مراد : کسیکه از خدا بترسد ، حق تعالی مشکل کارش را به آسانترین وجه  
 حل میکند .

بعضیها این معنا را بوجهی آسانتر از این بنظم کشیده اند .  
 قطعه : چه نادان بود مردم مکتسب      که از بهر روزی شود مضطرب  
 نداند که دادار هفت آسمان      و یرزقه من حیث لایحتسب .  
 وله ایضاً قطعه

از بحر خفیف فاعلاتن مفاعیلن فعلات

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق

آیتی در وفا و در بخشش

از دفتر اخلاق مراد کتاب اخلاق است. آیتی، یا حرف وحدت و آیت: نشان.

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: از کتاب اخلاق در باب وفا

و بخشش آیتی برایت بخوانم؟

هر که بخرا شدت جگر بجفا

همچو کان کریم زر بخشش

بخرا شدت - با حرف تأکید. خرا شد، فعل مضارع مفرد غایب. «تا» در

معنا به جگر مربوط است به تقدیر: جگرت. بجفا، با حرف مصاحبت متعلق به

فعل خرا شد. کان کریم، اضافه بیانیه. زر، مفعول مقدم فعل بخشش.

باید معلوم شود که در سه بیت این قطعه ما قبل ضمیر «شین» مکسور خوانده

میشود به ضرورت قافیه و در فن قافیه این سبک را معمول گویند و چند نوع دارد.

پس کسانی که از این قاعده اطلاع ندارند و فعلی بر آن مقدر داشته اند، باید گفت این

عده از علم فن قافیه عاری بوده اند. رد شمع

محصول بیت - هر کس که جگرت را با ناخن جفا بخراشد، تو در عوض

چون معدن با فتوت طلا بخشش چنانکه معدن را به کلنگ و بیل میکنند و بهمر کزش

میرسند و طلا اخراج میکنند.

معنای مصرع دوم را: چون معدن شخص کریم، تعبیر کرده اند، این گوینده

به کان مراد واصل نشده است. رد شمع

ص ۳۸۴ جلد سوم شرح

کم میباش از درخت سایه فکن  
هر که سنگت زندد ثمر بخشش

درخت سایه فکن ، اضافه بیانی و سایه فکن ترکیب وصفی : درختی که سایه می اندازد سنگت ، «تا» در معنا میخورد به «زند» به تقدیر زنت . زند ، فعل مضارع مفرد غایب . ثمر ، به فتح ثا و میم یعنی میوه .

محصول بیت - کمتر از درخت سایه افکن میباش : از درخت سایه افکن عقب نشان . مصرع دوم مبین مصرع اول است : هر کس که سنگ بزنت تو در عوض میوه ببخشش ، چنانکه به درخت پر بار سنگ و یا چوب اگر پرتاب کنند میوه اش به زمین میریزد . مراد : اگر جفایت کنند برعکس تو وفا کن .

از صدف یاد گیر نکته حلم  
هر که برد سرت گهر بخشش

محصول بیت - دقایق حلم را از صدف بیاموز و در خاطرت نگهدار یعنی تحمل بر جفا را از صدف آموز که هر که سرت را ببرد تو در عوض گهر ببخشش ، زیرا تا سر صدف شکسته نشود از داخلش مروارید گرفته نمیشود . حاصل : صدف از طرف سر باز میشود نه از سمت پایین .  
وله ایضاً قطعه

ار بحر مجتث : مفاعِلن فعلاَتین مفاعِلن فعلاَت

### سرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست

دانا و بینا - هر دو صفت مشبّه است .

محصول بیت - سرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق فایده ندارد وقتی صاحب اینها دل دانا و چشم بینا نداشته باشد ، یعنی هیچگونه فایده از آنها حاصل نمیشود ، - مراد : داشتن این چیزها فایده ندارد وقتی در شخص عقل و بصیرت نباشد .

### سرای قاضی یزد ارچه منبع فضاست خلاف نیست که علم نظر در آنجا نیست

سرای قاضی یزد ، اضافه‌ها لامیه . منبع فضل ، اضافه لامیه ، منبع . در اصل به معنای سر چشمه است ، اما بعدها مطلقاً به معنای محل بکار برده‌اند . که ، حرف بیان علم نظر ، اضافه عام الی الخاص .  
از علم نظر مراد : علم جدل است که برخلاف نظر طرف مقابل بحث میکند . ذکر «خلاف» در بیت قرینه همین معناست . نیز جایز است که مراد از علم نظر بصیرت و بصیرت باشد .

محصول بیت - اگرچه خانه قاضی یزد منبع فضل است ، اما خلاف نیست که در آنجا علم نظر نیست ، یعنی خود قاضی شخص فاضلی است ، ولی از علم جدل اطلاع ندارد .

یکی از مفسرین گفته است : مراد از نتیجه شعر اینست که چشم قاضی شهر

ص ۳۸۵ جلد سوم شرح

یزد سالم نبوده و در این بیت بهمین مطلب تعریض میکند .  
 و یکی دیگر در معنای بیت . بیانی است که من باب شوخی به چشم قاضی یزد طعنه  
 میزند .

باید گفت این اشخاص از علم نظر اطلاع نداشته اند . رد سروری  
 وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث : مفاعیلن فعلائی مفاعیلن فعلائی

**حسودخواجه مارا بگو که بد میسند  
وگر نه دور زمان جز بدت جزا ندهد**

**محصول بیت -** به حسود خواجه ما بگو که : در حق خواجه کار ناپسند روا مدار یعنی در باره اش بد مگو و کاریکه شایسته شأن خواجه نیست در حقش مکن حاصل : با خواجه دشمنی مکن ، والا دور زمان غیر از «بد» جزا و پاداشت ندهد .

**مکن ستیز که هرگز بعقل و فکر فضول  
فلک ز مام تصرف بدست ماندهد**

**محصول بیت -** مکن ستیز : عناد و سرکشی مکن که فلک بواسطه داشتن عقل و فکر زیاد زمام تصرف بدست ما نمیدهد . حاصل : زیادی عقل و فکر سبب دولت نمیشود پس نباید گفت که من از فلانی عاقلترم و مقام او شایسته من است .

**بان که در نظر جم جهان بیارایند  
بترك جوهر جام جهان نما ندهد**

بان - با حرف سبب . بترك ، با حرف زائد و به ضرورت وزن آمده .

**محصول بیت -** اگر چنانکه دنیا را در نظر جم بیارایند ، یعنی تزئینش کنند و بدهندش که جام جهان نما را از دست بدهد ، راضی نمیشود حاصل : اگر دنیا را بیارایند و به جم بدهند که در عوض جوهر جام جهان نما را بدهد باز حاضر نمیشود یعنی حاضر به معاوضه نمیشود .

مراد : اگر هزار گونه مکرو حیله بخرج دهی ، خواجه هرگز حاضر نمیشود که مقام خود را به تو بدهد .

ص ۳۸۵ جلد سوم شرح



نعوذ بالله اگر تیر ز آسمان ببارد  
که بار در حرم کبریائی ما ندهد

که - حرف بیان . بار : اجازه و راه دادن برای دخول در اینجا به تقدیر  
کلام : که بار ما در حرم کبریا ندهد .

محصول بیت - پناه بر خدا اگر از آسمان تیرهم ببارد، که به حرم کبریای  
خواجه ما را راه ندهد . یعنی مانع دخول ما بدانجا شود .

بحق نعمت حاجی قوام ما کز قدر  
ز بهر مصلحت خود بدین رضا ندهد

محصول بیت - این بیت به بیت سابق متعلق است .

بحق نعمت حاجی قوام ما، که از علوهت و رفعت مقام ، بنا به مصلحت خویش  
به کسی اجازه دخول به حرم کبریایش نمیدهد .

اما اگر مانعی پیدا شود که ما را از دخول به حرم کبریایش باز دارد و آن  
مانع ولو موافق مصلحتش باشد باز راضی نمیشود که ما به حرم کبریایش داخل  
نشویم .

این دو بیت بهم مربوط و منوط است . و شارحان معانی هیچکدام را در نیافته اند  
در نتیجه مراد شاعر را هم درك نکرده اند بهمین مناسبت تقریر ایشان را ندیده گرفتم  
و نوشتم .

وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

شاه-ا مبشری ز بهشتم رسیده است  
رضوان سریر حوروش سلسبیل موی

مبشر ، اسم فاعل از باب تفعیل : بشارت دهنده و یا حرف وحدت .  
ز بهشتم . تقدیرش : ز بهشت طبعم است و مراد از مبشر ، شعر خودش است (شاعر)  
رضوان سریر ، ترکیب وصفی یعنی دارای سربری چون سریر رضوان .  
مقصود شاعر اینست که : شعرم تختی چون تخت رضوان دارد و زیباست چون  
حوری . سلسبیل موی . صفت مرکب است : سلسله گیسو .  
خواجه این نوع تشبیه را اختراع کرده یعنی مخترع این تشبیه است ، زیرا  
کسی موی را به آب تشبیه نکرده است ، والا صاحب کتاب انیس عشاق باین نوع  
تشبیه اشاره میگرد .

پس سلسبیل موی به معنای موی مجعد و مسلسل میباشد ، چونکه آب در حین  
جریان شکل زنجیر پیدا میکند : زنجیری شکل میشود .  
محصول بیت - شاهها از بهشت مبشری رضوان سریر برای من آمده است  
یعنی تختی مرصع و جواهر نشان دارد ، باید گفت آن مبشر همان خاطر و فکر من  
است که با علوم و معارف مزین شده است و چون حور بهشتی مقبول و دلپسند و مجعد  
موی است . یعنی سطور شعرم به دلبر مجعد موشبیه است حاصل از چشمه جنت طبعم شعری  
چون محبوب لطیف تراوش کرد و به ظهور آمد .

خوش لفظ و پاک معنی و موزون و دلپذیر  
صاحب جمال و نازک و بکر و لطیفه گوی

محصول بیت - مبشریکه ذکرش گذشت ، خوش لفظ است و معانی لطیف

ص ۳۸۶ جک سوم شرح

دارد به طور کل موزون و دلپذیر است: دلگشا است و زیبا و مخصوصاً دقیق و بکر و لطیفه گوی است .

شاعر به طریق مجاز مرسل به شعر خودش لطیفه گویی را اسناد داده است چونکه خودش لطیفه گوی بوده و منظورش از «بکر» یعنی اشعارش تازه و نو ظهور است .

گفتم بدین سراچه برای چه آمدی  
گفتا ز بهر مجلس شاه فرشته خوی

محصول بیت - به مبشر گفتم که برای چه باین سراچه آمدی؟ یعنی از عالم غیب برای چه به عالم ظهور آمدی . جواب داد . برای مجلس شاه فرشته خوی . مراد : برای اینکه مرا در بزم شاه بخوانند و بنویسند به عالم ظهور آمدم .

اکنون ز صحبت من مفلس بجان رسید  
نزدیک خویش خوانش و کام دلش بجوی

محصول بیت - اما حالا آن مبشر از صحبت من مفلس بجان رسیده یعنی خیلی مضطرب و مضطرب شده است ، چون بعلت افلاسم نتوانستم خوب نگهش دارم لذا از من رمید .

پس ای شاه سعادت مند من آن را پیش خودت بخوان و مراد دلش را سؤال کن . حاصل : شعریکه بنام شریفیت سروده ام ، پیش خودت دعوت بفرما و مراد دل مرا از او بخواه و واقف شو .

آن مفسر یکه بجای سلسبیل موی ، سلسبیل بوی نوشته ، بین «موی و بوی» فرق نگذاشته است .

و آن گد گفته است : مراد از «مبشر» قلب شاعر است ، او هم به مراد شعر واقف نشده است .

در پایان معنای مجموعی ابیات یکی دیگر گفته است : مراد از این شعر تعریض است از الهام الہی و یا ملکی ، یا شخص ملک صفتی خواسته است به شاه نصیحت کند ، این مفسر با الهام الہی سخن گفته است .

و نیز کسیکه گفته است: حاصل معنا چون شاعر خیلی پریشان و پراکنده خاطر  
بوده پس از شاه رعایت و احسان طلب میکند .

این یکی هم خیلی پریشان سخن گفته است . رد سروری

وله ایضاً

ار بحر هزج : مفا تیلان مفا عیلان مفا عیلان مفا عیان

بدین ظلمت سرا تا کی بیوی دوست بنشینم

گهی انگشت در دندان گهی سر بر سر زانو

**محصول بیت-** در این ظلمت خانه که دنیا است ، تا کی بامید دوست بنشینم و گهی انگشت بدندان بگیرم و زمانی سر بر زانو نهم . یعنی تا کی از حسرت جانان گاهی انگشتم را بگزم و گاهی از شدت غم و غصه سر بر زانو بگذارم .

تناهی الصبر مذحلت بمأوی الاسد سر حان

و طار العقل اذغنت بمغنی الورق غربان

تناهی ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب تفاعل : به انتها رسید و تمام شد . الصبر ، لفظاً مرفوع فاعلش . مذ ، از برای ابتدای غایت در زمان . حلت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه : نزول کرد .

بمأوی ، با حرف ظرف ، مأوی اسم مکار : پناهگاه . مأوی مضاف بر اسد که جمعش اسد (به ضم همزه و سین) است یعنی شیر

سر حان ، به کسر سین گرگ است و فاعل فعل حلت . طار ، معطوف به تناهی یعنی پرید ، عقل لفظاً مرفوع فاعلش . اذ ، ادات تعلیل . غنت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه از باب تفعیل : تغنی کرد یعنی خوانندگی کرد .

بمغنی ، با حرف ظرف . مغنی ، معنای مکانی دارد یعنی محل توقف . ورق به ضم واو جمع ورقاء بر وزن حمراء کبوتر چاهی را گویند . غربان ، جمع غراب : کلاغ است . این بیت از دو بیت يك قطعه تنوخی گرفته شده از بحر هزج که هر مصرع این بیت يك بیت آن قطعه است .

۱- رجوع شود به فهرست اعلام

ص ۳۸۷ جلد سوم شرح

**محصول بیت -** از وقتیکه بجای شیر گرگ نشسته صبرم تمام شده. وعقل از سرم پرید زمانیکه دیدم بجای کبوتر چاهی کلاغ نشسته است .  
مراد: چون جای مردم شریف واعیان را اراذل وسفلگان گرفته اند دیگر صبرم تمام شد وعقل را از دست دادم .

حاصل: از اینکه جای عالی را مردم پست ودنی گرفته اند حالم منقلب گشت.

**بیا ای طائر فرخ بیاور مژده دولت  
عسی الایام ان یرجعن قوما کالذی کانوا**

طائر فرخ - اضافه بیانی . مژده دولت ، اضافه لامیه .

عسی ، فعلی است از افعال مقاربه از لحاظ امیدوار ساختن، به نزدیکی وقوع خبری دلالت میکند مثل همین بیت . الایام ، لفظاً مرفوع اسمش وان یرجعن محلاً منصوب خبرش .

قوماً ، مفعول ان یرجعن که مراد : ان یرددن ، میباشد یعنی بر گرداند .  
کالذی ، موصولش محذوف است ، تقدیرش : کالاتلاف والاتفاق الذی ، است .  
کانوا ، فعل ماضی جمع مذکر غایب از افعال ناقصه اسمش واو «ضمیر» و خبرش محذوف است تقدیرش : کانوه بوده یعنی کانو علیه من قبل .

این مصراع تماماً يك بیت است از وزن اول بحر هزج در حالیکه بیت سابق از همین بحر در اصل دو بیت بوده . و این از فند<sup>۱</sup> زمانی است ، قطعه دوم حماسه ای است که در قصه<sup>۲</sup> حرب البسوس<sup>۳</sup> گفته است و در میان عرب از جنگهای معروف است که مدت چهل سال طول کشید ، چنانکه در شرحهای حماسه و در شرح مقامات حریری مفصل درباره اش سخن رفته است .

**محصول بیت -** ای پرنده فرخ بیاور مژده دولت را بیاور ، امید است که

۱ - فند زمانی رجوع شود به فهرست اعلام

۲ - حرب البسوس ، البسوس : نام شاعره عرب جاهلی است از بنی تغلب که قبیلۀ خود را به جنگ با بنی یکر تحریر کرد و این جنگ بنامش حرب البسوس نامیده شد و مدت چهل سال ادامه یافت سنه ۴۹۰ و در شومی ضرب المثل شده است عرب گوید : اشأم من البسوس . المنجد

ایام و روزگار قوم را باز به همان ائتلاف و اتفاق اول برگرداند .

این بیت به بیت ماقبلش مربوط است :

بیت - صفحنا عن بنی ذهل وقلنا القوم اخوان

مراد: از بنی ذهل بنی تغلب است که با قبیله فندمذ کور مدت چهل سال جنگید

نسبت بهم دشمن و در عین حال خویشاوند هم بودند .

همینجاست که فند میگوید : از محاربه بنی تغلب اعراض کردیم : گفتیم قوم

تغلب برادران ما هستند ، امید است که روزگار آنها را به ائتلاف و اتفاق سابق

برگرداند ، یعنی دست از مقاتله بکشند و فراغت یابند و مصالحه کنند .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

ساقیا پیمانہ پر کن زانکہ صاحب مجلس

آرزو می بخشد و اسرار میدارد نگاه

مجلس - «تا» در معنا به کلمه «بخشد» مربوط است . آرزو ، اینجا به معنای

مراد است .

محصول بیت - ای ساقی پیمانہ را پر کن ، زیرا صاحب مجلس مراد را

می بخشد و اسرار را نگہ میدارد .

جنت نقدست اینجا عیش و عشرت تازه کن

زانکہ در جنت خدا بر بنده ننویسد گناه

محصول بیت - اینجا بہشت حاضر است ، عیش و عشرت را تازه کن ، ذوق و

صفا را تجدید کن ، زیرا در جنت خداوند بر بنده گناه نمی نویسد ، یعنی در بہشت

ہر کس ہر کاریکہ بکند حساب و عذابی در بارہ اش منظور نمی دارند .

ساز چنگ آہنگ عشرت صحن مجلس جای رقص

خال جانان دانہ دل زلف ساقی دام راہ

ساز چنگ - اضافہ لامیہ و مبتدا . آہنگ عشرت ، اضافہ لامیہ و خبرش ، بہ

طریق ایہام ذکر شدہ فتأمل .

صحن مجلس . اضافہ لامیہ و مبتدا . جای رقص ، اضافہ لامیہ و خبرش .

مصراع دوم ہم بہمین منوال است .

محصول بیت - آواز و نوای چنگ آہنگ عشرت است یعنی بہ عشرت دعوت

میکند ، صحن مجلس جای رقص است و خال جانان دانہ دل زلف ساقی دام راہ است .

مراد : مجموعہ اینہا مجلس مذکور را وصف میکند .

ص ۳۸۸ جلد سوم شرح



**دوستداران دوستکامند و حریفان با ادب  
پیشکاران نیکنام و صف نشینان نیکخواہ**

دوستدار - ترکیب وصفی : کسیکہ دوست آدم است باصطلاح محب است و الف و نون ، ادات جمع یعنی محبان . دوستکام : دلخواہ دوست یعنی مطابق مراد و خواستہ دوست .

حریفان با ادب ، بادہ نوشتان مؤدب اند . پیشکار ، بہ کسانی گویند کہ در صدر مجلس مینشینند و الف و نون ادات جمع است . نیکنام ، صفت مرکب : کسی کہ نام نیکی بردہ و نون و دال جمع «است» میباشد .

صف نشین ، ترکیب وصفی : کسیکہ در صف مجلس می نشیند و الف و نون ادات جمع . نیکخواہ ، صفت مرکب بہ معنای محب .

**محصول بیت -** دوستداران دوستکامند و بادہ نوشتان مؤدب و کسانیکہ در صدر مجلس نشستہ اند ہمگی اشخاص نامدار و نیکنامند . و آن عدہ ہم کہ در صفوف مجلس قرار گرفتہ اند تماماً دوستان هستند .

**دور ازین بہتر نگردد ساقیا عشرت گزین  
حال ازین خوشتر نباشد حافظا ساغر بخواہ**

**محصول بیت -** دور زمان بہتر از این نمیگردد ، پس ای ساقی عیش و عشرت اختیار کن یعنی بہ ذوق و صفات مشغول باش .

ای حافظ در عالم حالی بہتر از این بدست نمی آید پس ساغر بخواہ .  
در قافیہ میم بینی متقارب بہ این قطعہ گذشتہ است :

بیت - صف نشینان نیکخواہ و پیشکاران با ادب

دوستداران صاحب اسرار و حریفان دوستکام

وله ایضاً قطعہ

ار بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلتن

پادشاهها لشکر توفیق همراه تواند  
خیزاگر بر عزم تسخیر جهان ره میکنی

محصول بیت - ای پادشاه ، لشکر توفیق خدا همراه توست ، یعنی خداوند  
معین و ظہیر توست ، برخیز اگر قصد تسخیر جهان را داری : اگر قصد تصرف  
جهان را داری برخیز و برو ضبطش کن .

با چنین اوج جلال از پیشگاه مسکنت  
آگهی و خدمت دلہای آگہ میکنی

مراد از اوج جلال ، اوج سلطنت است یعنی رفعت سلطنت .  
پیشگاه مسکنت ، اضافه بیانیه مراد صدر مسکنت است .

محصول بیت - با وجود چنین رفعت و عظمت از صدر مسکنت آگہی و دلہای  
آگہ را ہم خدمت میکنی . یعنی ہم از فقر و مسکنت خبر داری و ہم اهل الله را خدمت  
میکنی پس نصرت همراه تو و فرصت در دست است برخیز و ممالک را فتح کن .

با فریب رنگ این نیلی خم ژنگار فام  
کار بر وفق مراد صبغة الله میکنی

با فریب رنگ این - با مصاحبت راست و اضافه ہا لامیہ مراد از رنگ اینج  
حیلہ و مکر است . نیلی خم ، ترکیب مزجی ، نیلی خم . ژنگار فام ، اضافه بیانیه .  
ژنگار فام ، صفت مرکب : رنگاری رنگ و مراد فلك است .  
کار مبتدا و ما بعدش خیر مبتدا .

وفق مراد صبغة الله ، اضافه ہا لامیہ است . در این بیت مراد از صبغة «فطرت»

ص ۳۸۹ جلد سوم شرح

است اگر چه در لغت به معنای لون و رنگ آمده .

**محصول بیت -** توهر گز فریب این خم نیای زنگار گون را نمیخوری . یعنی هیچوقت گول و حیلۀ این فلک نیلی را نمیخوری ، بلکه کارت را بر وفق مراد و خواست الهی که در آفرینش تو داشته انجام میدهی . یعنی تو بر وفق آن مرادیکه خداوند گار در خلقت تو داشته کار میکنی ، حاصل موافق ازادۀ الله کار میکنی هر گز حیلۀ های رنگارنگ فلک گمراحت نمیکند . و طوری کارت را انجام میدهی که درست موافق و مطابق ارادۀ خداوند است .

**آن که ده باهفت و نیم آورد پس سودی نکرد**

**فرصت بادا که هفت و نیم باده میکنی**

این بیت سماعی است ، یعنی در آن زمان که هنوز همه مردم از وضع تجارت آگاه نبودند هر که باهفت و نیم سکه (پول) ده سکه فایده میبرد یعنی هفت و نیم سکه ده تا که میشد پس دو تا و نصف سود میداد ، میگفتند این معامله تماماً سود است . اما اگر به هند سفر کنند در آنجا ده عدد سکه هفت و نیم سکه ربح دهد ، گویند این سود گزافی است چونکه راه تجارت شیرازیها به هند از بندر هرمز بوده که یکی از بنادر دریای هند است و آسانترین راه تجارت هند بود .

**محصول بیت -** پادشاه ممدوح خود را به فتح ممالک تحریر می کند و میفرماید : آن تاجر بیکه در تجارت هفت و نیم عدد سکه اش ده تا شده خیلی فایده نبرده است ، زیرا سه تا سکه شش عدد پول و یک سکه دو پول فایده میدهد ، یعنی دو بر یک سود حاصل میکند . اما در فتح ممالک فرصت باد که باده سکه هفت و نیم سکه نفع میبری : یعنی سه بر یک .

خلاصه برای فتح ممالک عزمت را راسخ کن که اضعف مضاعف فایده خواهی بزد زیرا در فتح و تسخیر کشورها اگر چه خزاین صرف میشود ، اما در ارتفاع ممالک فواید بیشمار ملحوظ است .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

### ایمرا اصل عالی جوہرت از حقد و حرص وی مبرا ذات میمون اخترت از زرق و ریو

معرا - اسم مفعول از باب تفعیل از مصدر تعریہ : عریان، اما در این بیت به معنای خالی است .

اصل عالی جوہرت ، اضافه بیانہ ، در این بیت مراد از جوہر «نسب» است یعنی اصل و نسبت عالی است . حقد : به کسر حا و سکون قاف : کینہ .

مبرا ، اسم مفعول از باب تفعیل از مصدر «تبریہ» : بری و سالم بودن . ذات میمون اختر ، اضافه بیانہ میمون اختر ، صفت مرکب : ذات مبارک اختر . ریو ، به معنای حیلہ است .

محصول بیت - ای ذات شریف ، اصل و نسب عالی ات از حقد و حرص بری است وای ذات مبارک اختر کہ از زرق و حیلہ بری هستی این بیت به بیت مابعدش مربوط است .

### در بزرگی کی روا باشد کہ تشریفات را از فرشتہ بازگیری و آنکھی بخشی بدیو

تشریفات ، جمع تشریف و در اینجا مراد احسانها و عطایاست .

محصول بیت - کی در خور مقام بزرگت است کہ احسانها و عطایا را از شخص صالح بگیری و به یک طالح بدهی و از یک عابد بستانی و به یک فاسق و فاجر بخشی .

این بیت دال بر اینست کہ شخصی بخشش و احسانی به یک عابد و یک آدم صالح و خوب کردہ اما سپس آنچه دادہ بودہ از صالح پس گرفتہ بہ طالح و از عابد گرفتہ بہ فاسق و فاجر دادہ است .

وله ایضاً قطعہ

ص ۳۹۰ جلد سوم شرح

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

حسن این نظم از بیان مستغنیست  
با فروغ خور کسی جوید دلیل

خواجہ این قطعہ را در تعریف و تحسین از نظم شخصی بہ طریق تصدیق و امضا  
بیان میفرماید .

**محصول بیت -** لطف و زیبائی این شعر از بیان مستغنی است ، برای اثبات نور  
خورشید کسی دلیل و برهان میخواهد؟ : احتیاج بہ دلیل ندارد ، بہ طریق استفہام  
انکاری . حاصل : لطافت این نظم واضح و روشن است .

آفرین بر کلمک نقاشی کہ داد  
بکر معنی را چنین حسن جمیل

**محصول بیت -** آفرین بر قلم نقاشی کہ بہ یک معنای بکر این چنین زیبائی  
بخشیده . یعنی آفرین بر آن شاعریکہ یک مطلب بکر را چنین لطیف و مقبول بہ نظم  
کشیده است .

عقل در حسنش نمی یابد بدل  
طبع در لطفش نمی بیند بدیل

**محصول بیت -** عقل اشعار شاعر نامبرده را در لطافت و سلامت بی نظیر میداند:  
نظم بی بدل است . طبع ہم در زیبائی و لطافت برای آنها مانندی نمی بیند . حاصل :  
نظم بی نظیر است .

معجز است این نظم یا سحر حلال  
هاتف آورد این سخن یا جبرئیل

**محصول بیت -** این اشعار معجزہ است یا اینکه سحر حلال است ، آیا این سخن

س ۳۹۱ جلد سوم شرح

را هاتف آورده یا جبرئیل ، یعنی بیان این نظم مافوق قدرت بشر است .

کس نیارد گفت رمزی زین نمط

کس نداند سفت دری زین قبیل

محصول بیت - هیچ کس قادر نیست از اسلوب و سبک این اشعار رمزی بگوید،

زیرا این نظمی است که در مرتبه سحر حلال واقع شده و کسی نمیتواند چنین دری

برشته بکشد ، زیرا این نظم در زیبایی و لطافت به سرحد اعجاز رسیده .

حاصل : هیچ شاعری نمیتواند چنین اشعار بسراید .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

خسرو دادگرا بحر کفا شیر دلا  
ای جلال تو بانواع هنر ارزانی

**محصول بیت -** ای خسرو ، ای عادل، ای پادشاه شیر دل و سخی ، وای شاهی  
که عظمت و جلالت با همه گونه هنر آراسته است .

همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد  
صیت مسعودی و آوازه شه ساطانی

مسعود ، نام پادشاهی است و شه سلطان هم لقب مسعود است .

**محصول بیت -** صیت مسعودی و آوازه شه ساطانی تمام آفاق را گرفت و همه  
ممالک را فتح کرد . مراد : صیت اسم شریف و آوازه لقب میموننت به همه جا رسیده  
و تمام عالم را پر کرده است .

کسانیکه یاها را مصدری گرفته اند دچار اشتباه شده اند . رد سروری و شمعی

گفته باشد مگر تملهم غیب احوال  
این که شد روز میرم چو شب ظلمانی

ملهم غیب - اسم فاعل به مفعول خود اضافه شده و فاعل فعل « گفته باشد » و  
احوال ، مقول قولش . مضمون مصرع دوم احوال را بیان میکند .

که ، حرف بیان . روز منیر ، اضافه بیانی ، منیر روشن .

شب ظلمانی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

**محصول بیت -** ممکن است چگونگی حال را ملهم غیب به تو گفته باشد ،  
که چگونه روز روشنم به شب تاریک تبدیل شد . یعنی تصور میکنم ملهم غیب

ص ۳۹۱ جلد سوم شرح

آگاہت کرده که دنیا برای من شب تاریکی شده است .

در سه سال آنچه بیندو ختم از شاه و وزیر  
همه بر بود بیکدم فلک چو گانی

**محصول بیت** - در مدت سه سال هر چه از شاه و وزیر گرفته بودم : بدست آورده بودم ، همه را در یک آن فلک چو گانی از دستم ر بود یعنی محصول سه سال دام را غصب کرد .

چو گانی ، یا حرف نسبت است ، اسب چو گانی : اسبی را گویند که در چوگان بازی بکار میرود ، و در اینجا فلک چه گانی به معنی فلک چوگانباز است زیرا بودن اندوختن اش را به فلک چوگانباز اسناد میدهد .

دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر  
گذر افتاد بر اصطبل شهرم پنهانی

بر اصطبل - بر حرف صله . اصطبل : آخور اسب ، پنهانی ، یا حرف نسبت  
**محصول بیت** - دیشب در عالم رؤیا دیدم که هنگام سحر پنهانی گذر مبر آخور شاه افتاد : یعنی بدون اینکه کسی خبر داد شود .

بسته در آخر او استر من جو میخورد  
تبره افشانند و بمن گفت مرا میدانی

این بیت مفعول «فعل دید» واقع در بیت قبلی است .  
استر : قاطر . آخر ، یا الف ممدوده و ضم «خا» مخفف «آخور» .  
تبره به ، ضم «تا» و سکون «با» مخفف «توبره» . واو ، حرف عطف .  
**محصول بیت** - در عالم رؤیا دیدم که قاطر من در آخور شاه بسته شده و داد جو میخورد ، قاطر تا مرا دید تو بره اش را تکان داد و گفت : مرا میشناسی .

هیچ تعبیر نمی دانمش این خواب که چیست  
تو بفرمای که در فهم نداری ثانی

**محصول بیت** - من نمیدانم که تعبیر این خواب چیست . پادشاه من تو بفرما



که در فهم و فراست نظیر نداری . یعنی در فهم و ادراك ثانی نداری . مراد آن قاطر من که ر بوده شده و الان در آخور تو بسته است اطفی کن و بفرما که قاطر مرا به من تحویل دهند .

مضمون این قطعه : از جمله اسبابهای غارت رفته من یکی هم قاطر من است که در آخور تو بسته است ، پس مرحمتی کن و دستور بفرما که قاطر مرا بمن برگردانند .  
وله ایضاً قطعه

از بحررعل فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قوت شاعره من سحر از فرط ملال  
متنفر شده از بنده گریزان میرفت

فرط - به معنای افراط است: زیادہ. متنفر، از باب تفعل اسم فاعل: نفرت کننده.  
گریزان، صفت مشبہہ: در حال گریختن.

**محصول بیت** - نیروی شاعری من از شدت اضطراب و مالالت من از من متنفر  
شده بود و وقت سحر گریزان میرفت.

نقش خوارزم و خیال لب جیحون می بست  
با هزاران گله از ملک سلیمان میرفت

مراد از «نقش» در این بیت تصویر است. خوارزم، نام شهر بزرگی است  
در ترکستان که علمای بزرگ در آن سرزمین بوجود آمده اند.

جیحون: نام آبی است مابین سمرقند و خراسان. مراد از ملک سلیمان، شهر  
شیراز است.

**محصول بیت** - قوه شاعری من نقش شهر خوارزم و خیال کنار جیحون را در  
سر داشت، یعنی فکر رفتن بآن طرف ارامی کرد و با گله و شکایت زیاد از ملک سلیمان میرفت.

میشد آنکس که جز او جان سخن کس نشناخت  
من همی دیدم و از کالبدم جان میرفت

کالبد - جسم است یعنی تن.

**محصول بیت** - رفت آنکس که غیر از او جان سخن یعنی روح کلام را کسی  
نقلمید، و من رفتن او را میدیدم یعنی میدیدم که جانم از بدنم خارج میشود. حاصل:  
میدیدم که جانم از بدنم جدا شده و میرود.

ص ۳۹۲ جلد سوم شرح

چونہمی گفتمش ای مونس دیرینہ من  
سخت میگفت و دل آزرده و گریبان میرفت

محصول بیت - وقتی به قوہ شاعری ام گفتم: ای مونس دیرینہ من . او (قوہ شاعری ام) خیلی حرف زد و دل آزرده و گریبان رفت.

گفتم اکنون سخن خوش که بگوید با من  
کان شکر لہجہ خوشخوان سخندان میرفت

شکر لہجہ - صفت مر کب یعنی شکرین زبان و شیرین بیان . خوشخوان ، صفت مر کب .

محصول بیت - به قوہ شاعری خودم گفتم ، حالا دیگر که به من سخن زیبا و دلکش خواهد گفت . زیرا آن شیرین زبان و خوشخوان و سخندان رفت یعنی آنکه با من دربارہ نوع سخن مصاحبہ میکرد ، قوہ شاعری بوده اکنون کہ اورفت ، پس کیست کہ با من سخن خوش بگوید .

لابہ بیار نمودم کہ مرو بود نداشت  
ز آنکہ کار از نظر رحمت سلطان میرفت

لابہ - التماس کردن را گویند .

محصول بیت - خیلی التماس کردم و منتہا کشیدم و گفتم مرو فایده نکرد ، زیرا شاہ نسبت باو نظر مر رحمت نداشت ، یعنی سلطان کہ با نظر لطف توجہش نکرد او ہم بہمین مناسبت گذاشت و رفت .

پادشاها ز سر لطف و کرم بازش خوان  
چہ کند سوخته کز غایت حرمان میرفت

محصول بیت - شاہا لطف و کرمی کن و قوہ شاعری مر ادعوت کن . چون آن سوخته دل از شدت محرومیت رفت

خواجہ از کمال استغنائی شاہ و بلکہ از عدم قدرشناسی اش شکایت میکند و طلب عطف میفرماید . حاصل : یا رعایت کن و یا ترک دیار میگویم . ولہ ایضاً قطعہ

ار بحرہ جث : مفاعیلن فاعلان مفاعیلن فعلن

**فساد چرخ نبینند و نشنوند همی  
که چشمها همه کورست و گوشها همه کر**

فساد چرخ - اضافه مصدر به فاعلش . نبینند و نشنوند ، هر دو فعل نفی مضارع .  
همی ، علی سبیل البدل به هر فعلی میخورد و محض تأکید افاده میکند .  
که - حرف تعلیل . چشمها و گوشها به طریق لف و نشر مرتب ذکر شده .  
**محصول بیت - خلق عالم : غافلان و مغروران خرابیهای گردون را نمی بینند**  
و نمی شنوند ، زیرا چشمشان کور و گوششان کر است ، حاصل : چشم بصیرتشان  
را هوای نفسانی بسته است ، همین است که تغییرات عالم را مشاهده نمیکنند .

**بسا کسا هه و مهر باشدش بالین  
بعاقبت ز گل و خشت گرددش بستر**

بسا - به معنای بسیار لغت است . کسا ، الف ادات مبالغه : اشخاص بسیار . که ،  
حرف بیان . باشدش ، شین ، ضمیر راجع است به «کسا» . بالین : بالش . بعاقبت ،  
با حرف تأکید . گل ، به کسر کاف عجمی . خشت ، به کسر خای معجمه و سکون  
شین : آجر خام است .

گردد ، به فتح «کاف» عجمی و سکون «را» و فتح «دال اول» فعل مضارع مفرد  
غایب یعنی میشود . و شین «ضمیر» عیناً مانند سابق است بستر : تشک و در اینجا مراد  
قبر است .

**محصول بیت - چه بسیارند کسانی که بالینشان از ماه و خورشید است اما**

ص ۳۹۳ جلد سوم شرح

عاقبت بسترشان از گل و خشت میشود، مه و مهر بالین بودن، کنایه از رفعت شأن است یعنی عبارت است از تکیه دادن و سر نهادن به بالین زرکش .

چه فائده ز زره با گشاد تیر قضا

چه منفعت ز سپر با نفاذ حکم قدر

گشاد تیر قضا - هر دو اضافه لامیه مجازاً . گشاد ، در این بیت به معنای رها شدن تیر از زره کمان است نفاذ ، به معنای نفوذ و عبور است مثل عبور تیر از چیزی ، در تأثیر فرمان و دستور هم بکار میرود نفاذ حکم قدر از همین قبیل است .

**محصول بیت -** تیر قضا که در رفت از زره چه فایده حاصل میشود: تیر قضا که بسوی کسی انداخته شود زره نمیتواند مانعش باشد ، مراد هیچ چیز نمیتواند مانع و حایل تیر قضا گردد و سپر هم در مقابل نفوذ حکم قدر فایده ندارد . یعنی هیچ چیز نمیتواند مانع و دافع قضا گردد. الحاصل هیچ چیز نمیتواند مانع امر خداوند باشد .

**اگر ز آهن و پولاد سور حصن کنی**

**حواله چون برسد زود اجل بکوبد در**

سور - دیوار است . سور حصن ، اضافه لامیه ، حصن به کسر حا و سکون صاد به معنای حصار است . مراد از «حواله» امر و حکم خداوند است و مقصود از «اجل» حضرت عزرائیل . بکوبد ، فعل مضارع مفرد غایب : یعنی دق الباب کند . در ، مفعول فعل «بکوبد» .

**محصول بیت -** اگر دیوار حصار را از آهن و پولاد هم بسازی. وقتی حکم خداوند صدور یابد ، عزرائیل در میکوبد. برای قبض روح میاید .

۱ - حصار به معنای دیوار محکم و بلند است ، پس مراد از حصن در اینجا قلعه است.

مترجم

## دری که بر تو گشایند در هوی مگشای

## رهی که با تو نمایند در هوس مسپر

دری - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . بر تو ، بر حرف صله .  
 در هوی ، در حرف صله . رهی ، یا حرف وحدت . با ، حرف صله . در هوس  
 در ، حرف صله . مسپر ، فعل نهی مفرد مخاطب از سپردن : چیزی را زیر پافشردن  
 و یا با پالگد مال کردن و در این بیت مراد طی کردن است . «طی راه»  
**محصول بیت -** دری که برویت گشایند تو آن را به هوی مگشای . یعنی دری  
 که از جانب حق بر تو باز میشود ، آن را برای نفس مگشای مراد : از آن در به  
 سوی هوای نفس مرو . و راهی که نشانت میدهند ، با هوی و هوس مسپر : با حظ  
 نفسانی مرو .

در معنای مصرع دوم : راهی که نشانت میدهند به هوس مسپار ، این مفسر به  
 راه راست نرفته است .  
 رد شمععی

## غبار چرخ ببین و نهاد دور نگر

## بساط حرص نورد و لباس آز بدر

غبار چرخ - اضافه لامیه «مجازاً» ، مراد کدورت و رنجی که از چرخ فلک  
 میرسد ..

نهاد ، اینجا اسم است به معنای طبع و خلقت : نهاد دور ، اضافه لامیه «مجازاً»  
 نگر ، به کسر نون و فتح کاف عجمی ، فعل امر مفرد مخاطب : نظر کن .  
 بساط حرص ، اضافه بیانیه .

نورد ، به ضم و فتح نون و فتح واو و سکون را ، فعل امر مفرد مخاطب : به  
 پیچ مثل پیچیدن قماش و بعضی پارچه‌های لباسی . در اینجا مراد : بر چین . لباس آز  
 اضافه بیانیه . آز ، با الف ممدوده : حرص . بدر ، با حرف تأکید و «در» به فتح  
 دال فعل امر مفرد مخاطب از دریدن یعنی چاک بزن .

**محصول بیت -** کدورت حاصله از چرخ را بنگر و به طبع زمانه نظر کن پس

بساط آذو حرص را بر چین و لباس حرص و طمع را چاک بزن. حاصل تغییرات و تقلبات  
 فلک را تماشا کن و حرص و طمع را از خود دور کن : ترك كن .  
 آنکه در آخر بیت لفظ « بدر » را به کسر « با » گرفته به معنای : بیرون بیار  
 تعبیر کرده است و آنکه با فتح « با » بیرون بیار گفته است از بیت معنای خوب بیرون  
 نیاورده اند .

وله ایضاً قطعه

ار بحررمل: مفاعلهن فعالن مفاعلهن فعلات

بمن پیام فرستاد دوستی دیروز  
۴.۵ ای نتیجه کلمت سواد بینائی

بمن - با حرف صله . فرستاد ، فعل ماضی مفرد غایب . دوستی ، یا حرف  
وحدت . که ، حرف بیانی . نتیجه کلمت : آنچه از قلم بیرون میاید : رشحات قلم ، و  
اضافه لامیه . سواد : سیاهی است . بینا ، صفت مشبیه ویا حرف مصدری .  
**محصول بیت -** دیروز دوستی برای من سفارش فرستاد : که ای حافظ نتیجه  
رشحات قلمت سواد بینائی است یعنی مردم چشم است ، حاصل سیاهی چشم است که سبب  
بینائی است .

پس از دو سال که بخت بخانه باز آورد  
چرا زخانه خواجه بدر نمیائی

که - حرف بیان . بخت ، تالی خطاب در معنا به «باز» مربوط است ، به  
تقدیر : بازت .

**محصول بیت -** پس از دو سال که بخت به خانه باز آورد ، چرا از خانه  
خواجه بیرون نمیائی : خارج نمیشوی .

جواب دادم و گفتم بدار معذورم  
که این طریقه نه خود کامیست و خود رائی

**محصول بیت -** به دوست مذکور جواب دادم و گفتم : معذورم بدار که بیرون  
نیامدن من از منزل خواجه از خود کامی و خود رایی نیست یعنی به علت تکبر و غرورم  
نیست . حاصل : برای این نیست که مردم بگویند بخواجه خیلی نزدیک است .

ص ۳۹۵ جلد سوم شرح



وکیل قاضیم اندر گذر کمین کردست  
بکف قبالة دعوی چو مار شیدائی

مراد از وکیل قاضی در اینجا محضر<sup>۱</sup>، میباشد و میم «ضمیر» در منغابه «کمین»  
بر میگردد. قبالة: حجت و سند. شیدایی: آشفته و خشمناک  
کمین، منعلق به فعل کردست.

محصول بیت - مأمور قاضی در گذر گاه در کمین من است:  
مأمور جلب قاضی در حالیکه سند و حجت دعوا در دستش است، چون مار  
شیدائی در سر راهم کمین کرده است، همینکه از خانه بیرون بیایم فوری جلبم  
میکند و به حضور قاضی میبرد.

که گر برون نهم از آستان خواجه قدم  
بگیردم سوی زندان برد برسوائی

محصول بیت - به مجرد اینکه از آستان خواجه قدم بیرون بگذارم: خارج  
شوم و کیل قاضی مرا میگیرد و برسوائی به زندان میبرد.

جناب خواجه حصار منست گر آنجا  
کسی نفس زند از مردم تقاضائی

تقاضائی - یا حرف نسبت و اضافه بیانه.  
محصول بیت - آستان خواجه حصار من است، اگر یکی از متقاضیان:  
اشخاصی که از من طلب دارند، در آنجا نفس بزند، یعنی به خاطر دینی که دارم  
اسباب زحمت من شوند.

بعون قوت بازوی بندگان وزیر  
بسلیش بشکافم دماغ سودائی

عون - کمک است. در مصرع اول اضافهها لامیه است. سیلی، کشیده و طپانچه  
است که به ترکی سله و هپاز گویند. دماغ سودایی، اضافه بیانی و یا حرف نسبت.

۱ - باصطلاح امروز مأمور جلب. مترجم

**محصول بیت -** به كمك قوت بازوی غلامان وزیر، با کشیده دماغ سودایی  
آن طرف را میشکافم یعنی سرش را میشکنم .

**چه جای این که زیوند کاف و نون ما را  
بجز ملازمتش نیست علت غائی**

مراد از زیوند کاف و نون ، فعل امر «کن» است .

ما را ، «را» ، ادات تخصیص : برای ما . علت غایی : علت آخری مثلاً تختی  
که تکیه گاه پادشاهان است ، علت مادی اش تخته‌ها و چوب‌بهاست و علت فاعلیش نجار  
یعنی دولگر و علت صوری اش آن شکلی است که تخت پس از اتمام ساختمانش پیدا  
میکند و علت غائی اش : نشستن پادشاهان است روی تخت . و تمام مصنوعات یعنی هر  
چیز ساخته شده همین وضع را دارد .

**محصول بیت -** چه جای این : نه تصور کنید که من از ترس طلبکاران ملازم  
منزل خواجه هستم . بلکه یکی از علل تر کیب کاف و نون «کن» ملازمت آستان خواجه  
است . مراد : علت غائی از خلقت عالم ملازمت در گاه خواجه است : یعنی غیر از  
ملازمت آستانش علت غائی نداریم . حاصل : علل دیگر تماماً بهانه است برای علت  
غائی که ملازمت آستانش است .

**همیشه باد گشاده درش بکام وز مهر**

**کمر ببند گیش بسته چرخ مینائی**

مهر - مرهون مصرع دوم . چرخ مینائی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

مینا ، لفظ مشترك است و در این بیت مراد شیشه سبز رنگ میباشد .

**محصول بیت -** در بار گاهش دائماً بروفق مراد خواجه باز باشد یعنی بروفق

مراد و آرزویش همیشه درش باز باشد و از کمال محبت و عطوفتی که دارد حتی چرخ

سبز رنگ پیوسته کمر به بند گیش به بندد . یعنی فلک همیشه آماده خدمت و مطیع

خواجه باشد .

شاعر صنعت غلو رعایت کرده است .

خواجه (شاعر) پس از مدتی توقف در دیار غربت به شهر خویش که بر میگردد قوام‌الدین حسن در منزل خود از وی نگهداری میکند و مدتی مانع خروجش از منزل و خانه میشود، چون در بینشان دوستی محکمی برقرار بود. حتی برای شاعر مدرسه‌ای بنیاد میکند چنانکه سابقاً تفصیلاً گذشت پس مرادش از عبارت: که گریه‌ها را از آستان خواجه قدم یعنی که از ترس طلبکار از منزل خارج نمیشوم، حسن طلب است: خواجه، قوام را متوجه میسازد که دینش را ادا کند.

وله ایضاً قطعه

گلقلند شعر من زبنفشه شکر رباست  
زان غیرت طبر زد و کعب الغزال شد

گلقلند و گلشکر و گل بشکر و گل باشکر همه به يك معناست .  
گلقلند شعر ، اضافه بیانیہ . شعر من ، اضافه لامیہ . زبنفشہ ، تقدیرش : ز شراب  
بنفشہ است کہ بہ ضرورت وزن ترک شدہ است . شکر ربا ، ترکیب وصفی . از مصدر  
رباییدن یعنی شکر ربایندہ . در «را» فتحہ وضمہ جایز است . زان ، ادات تعلیل :  
از آن جهت . غیرت طبر زد ، مصدر بہ فاعلش اضافه شدہ .

طبر زد ، نبات را گویند . نبات ، چیز بسیار محکمی است بطوریکہ با طبر  
میشکنندش در اصل تبر زد بودہ چون با طبر خردش میکنند بعدہا «تا» را بہ «طا»  
قلب نمودند . کعب الغزال همان است کہ ایرانیان شکر پنیر گویند .

**محصول بیت - گلقلند شعر** . من از شراب بنفشہ شکر رباست : یعنی اعلا تر  
از آنست و از آن جهت است کہ طبر زد و کعب الغزال بہ شعر من رشک میبرند . مراد :  
در لذت و حلاوت و لطافت این نوع چیزها بہ شعر من حسادت میورزند و رشک میبرند .

بادا دهانش تلخ کہ عیب نبات کرد  
خاکش بسر کہ منکر آب زلال شد

دهانش ، بہ سکون نون خوانندہ میشود بہ ضرورت وزن . کہ عیب نبات کرد ،  
تقدیرش آنکہ عیب نبات کرد . دهانش . شین «ضمیر» بہ طریق اضمار قبل از ذکر  
بہ لفظ «آن» مقدر بر میگردد . کہ منکر ، در اصل : آنکہ منکر ، بودہ . خاکش ،  
بازہم ضمیر بہ طریق اضمار قبل از ذکر راجع است بہ «آن» .

منکر آب ، اسم فاعل بہ مفعولش اضافه گشتہ . آب زلال ، اضافه بیانی .  
**محصول بیت - آنکہ عیب از نبات گرفت دهانش تلخ گردد** . دعای بدی

ص ۳۹۷ جلد سوم شرح

است زیرا دہان در اثر بیماریها ویا از شدت هموم و غموم تلخ میشود .  
و خاک بر سر آنکه منکر آب زلال است .

مراد : عیب جوئی از شعر من عیناً مانند عیب گرفتن به شکر و گوارائی آب  
زالال را منکر شدن است .

ذکر تلخ در مقابل شکر به طریق تضاد است .  
آب زلال اکثر از زیر زمین درمیاید .

هر کس که کورزاد ز مادر بعمر خویش  
کی مشتری شاهد صاحب جمال شد

بعمر خویش ، مرهون مصرع دوم . مشتری شاهد ، اضافه اسم فاعل به مفعولش  
شاهد صاحب جمال ، اضافه بیانیہ .

محصول بیت - هر کس که کورمادرزاد باشد ، کی میتواند مشتری محبوب  
زیبا باشد . مقصود : شعر من محبوب زیبائی است که کورمادرزاد نمی بیندش .

وله ایضاً قطعه

بگذشتن فرصت ای برادر

در گرم روی چو میغ باشد

محصول بیت - ای برادر فرصت در تندروی و سرعت چون ابر است یعنی فرصت  
مانند ابر زود گذر و سریع الزوال است .

در یاب که عمر بس عزیزست

گـرفوت شود در یغ باشد

محصول بیت - غنیمت بدان و در یاب که عمر خیلی عزیز است پس حیف است که  
بیهوده و ضایع فوت شود . حاصل : عمرت را بیهوده و بی حاصل مگذران .

وله ایضاً قطعه

ار بحر هجعت : فاعلین فاعلان مفاعیلن فاعلات

صبح جمعہ بدو سادس ربیع نخست  
کہ از دلہ رخ آن ماہ روی شد زائل

بد ، در اینجا مخفف «بود» و ربیع نخست: ربیع الاول. کہ ، حرف بیانی. رخ  
آن ماہرو ، اضافہ لامیہ ، ماہرو صفت مر کب : صورت چون ماہ زیبا .  
محصول بیت - روز جمعہ صبح ششم ماہ ربیع الاول بود کہ روی آن ماہرو از  
دلہ رفت و از چشم زائل گشت .

این قطعہ مرثیہ ایست در مرگ پسر خواجہ (شاعر)  
کسیکہ بجای «رخ» «غم» نوشتہ بہ هیچ نوع معنا وارد نبودہ . ردشعی

بسال ہفتصد و شصت و چار از ہجرت  
چو آب گشت بمن حل حکایت مشکل

محصول بیت - در سال ہفتصد و شصت و چہار ہجرت ، واقعہ ای کہ تصورش بسیار  
مشکل بود برایم چون آب حل گشت : آنچه بہ تصور غیر ممکن بود باسانی عملی شد .

دریغ و درد و تأسف کجا دہد سودی  
کنون کہ عمر بہ بازیچہ رفت بیحاصل

سودی ، یا حرف تنکیر . بازیچہ مصغر بازی است .

محصول بیت - اکنون کہ عمر بہ بازیچہ و بیہودہ از دست رفت ، دیگر افسوس

درد نالہ و ندبہ چہ فایده دارد .

این قطعہ تاریخ وفات پسر خواجہ است .

ولہ ایضاً قطعہ

ص ۳۹۷ جلد سوم شرح

از بحر، ضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

آن میوه بهشتی کامد بدست ای جان

دردل چرا نکشتی از کف چرا بهشتی

بهشتی - یا حرف نسبت. که حرف رابط صفت چرا نکشتی، فعل نفی ماضی  
مفرد مخاطب : چرا رها کردی و از دست دادی .

محصول بیت - ای جان آن میوه بهشتی که بدست آمده بود: تو که آن میوه

بهشتی را داشتی پس چرا دردلت آن را جان دادی، یعنی چرا از دست دادی.

تاریخ این حکایت گراز تو باز پرسند

سر جمله اش فروخوان از میوه بهشتی

محصول بیت - تاریخ این واقعه را اگر از تو سؤال کنند، تمام آن تاریخ را از

میوه بهشتی بخوان . یعنی از روی حروف ابجد که جمل کبیرش گویند، میوه بهشتی  
مطابق با هفتصد و هفتاد و نه میشود.

کسیکه گفته است: حروف میوه بهشتی به اعتبار جمل صغیر هفتصد و شصت و

چهار میشود این گوینده در دومورد خطا کرده است تأمل تدبر . ردش معنی

یکی دیگر گفته است: حروف نلفظ «میوه بهشتی» اگر به اعتبار جمل صغیر حساب

شود. جمیعاً هفتصد و هفتاد و چهار میشود، این مفسر هم مانند اولی در دو جا خطا کرده  
است. تأمل تدبر.

رد سروری

وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۸ جلد سوم شرح



از بحر هرج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

### برادر خواجه عادل طاب مٹواہ پس از پنجاہ و نہ سال از حیانتش

خواجه عادل، عطف بیان «برادر» است. طاب مٹواہ، جملہ دعائیہ : مٹوا و مقامش طیب شود، یعنی جایگاہش جنت باشد.  
برادر، مبتدا و مصرع اول خبر مبتدا

**محصول بیت۔** برادرم کہ نامش خواجه عادل است، پس از پنجاہ و نہ سال زندگی، یعنی در سن پنجاہ و نہ سالگی.  
مفسر بیکہ گفته است : وزن شعر ایجاب میکند کہ «برادر» مضاف باشد این مفسر عجب ملاحظہ ای داشته

### بسوی روضہ رضوان روان شد خدا راضی ز افعال و صفاتش

بسوی - با حرف صلہ. بسوی روضہ رضوان، هر دو اضافه لامیہ  
مصرع دوم، جملہ دعائیہ.

**محصول بیت۔** خواجه عادل پس از اینہمہ سن بہ سوی روضہ رضوان روان شد، خداوند از کارها و صفاتش راضی باشد.

### خلیل عادلہ پیوستہ بر خوان وز آنجا فہم کن سال وفاتش

عادلہ -- یا حرف تنکیر است و بہ حساب تاریخ مر بوط نیست، یعنی فقط «خلیل عادل» تاریخ است کہ معادل است با ہفتصد و ہفتاد و پنج.

**محصول بیت۔** برادرم را ہمیشہ بانام : خلیل عادل صدا کن . یعنی با این اسم بخوانش ، و آنوقت سال وفاتش را از ہمین اسم بفہم .  
ولہ ایضاً قطعہ

ص ۳۹۸ جلد سوم شرح

ار بحر، صارخ: مفعول فاعلات معاملة فاعلات

رحمن لایموت چو این بادشاه را  
دید آنچه ان کزو عمل الخیر لایموت

محصول بیت - آن خداوندی که حیات ابدی دارد: هر گز نمی میرد ، دید  
که این پادشاه همیشه در انجام عمل خیر پیش قدم بوده . مراد : چون دید که در  
امور خیریه کوشاست.

جانش قرین رحمت خود کرد ناشود  
تاریخ این معامله رحمن لایموت

محصول بیت - جانش را بار رحمت خویش قرین کرد ، تا تاریخ وقوع این کار  
رحمن لایموت شود، که هفتصد و هشتاد و پنج است  
گفته اند: مراد از نتیجه بیت اینست که حروف ترکیب: رحمن لایموت با جمل  
صغیر، هفتصد و هشتاد و پنج میشود. این مفسر از جمل صغیر و کبیر اطلاع نداشته.  
دیگری گفته است: تاریخ این معامله ، حروف «رحمن لایموت» است که  
روی حساب جمل صغیر هفتصد و هشتاد و پنج میشود  
این یکی هم از جمل صغیر و کبیر خبر نداشته  
وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۹ جلد سوم شرح

از بحر رمل : فاعلاتن فعلا تین فعلا تین فعلا ت

آصف دور زمان جان جهان تورانشاه  
که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت

محصول بیت - آصف دور زمان و جان جهان توران شاه . که در این مزرعه  
دنیا جز دانه خیرات چیز دیگری نکاشت .

ناف هفته بدو از ماه رجب کاف و الف  
که بگلشن شد و این گلخن پردود بهشت

ناف هفته - اضافه لامیه : وسط هفته ، کاف و الف : بیست و یک است .  
بگلشن ، با حرف صله مراد از گلشن «جنت» است . شد : رفت .  
گلخن پردود ، اضافه بیانیه . بهضم کاف عجمی . مراد از گلخن پردود «دنیا»  
است .

بهشت ، با حرف تأکید ، هشت فعل ماضی مفرد غایب : گذاشت یعنی ترک  
کرد .

محصول بیت - روز بیست و یکم ماه رجب که وسط هفته بود که این گلخن  
پردود را ترک کرد و بسوی بهشت رفت .

آنکه میلش سوی حق بینی و حق گوئی بود  
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

بینی و گوئی - یا ها مصدری است . حق بین و حق گو ، ترکیب وصفی .  
محصول بیت - آن آصفی که همیشه حق بینی و حق گوئی طرف میلش :  
عادتش بود ، سال تاریخ وفات او را از «میل بهشت» بخواه که هفتصد و هشتاد و هفت  
است .

وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۹ جلد سوم شرح

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فحولن

### بهاء الحق و الدین طاب مثواه امام سنت و شیخ جماعت

در این قبیل موارد کلمه «حق» را تعظیماً ایراد میکنند . اسمش بهاءالدین است امام سنت و شیخ جماعت هر دو لقب است .  
محصول بیت - امام سنت و شیخ جماعت بهاءالدین مسکن و مأوایش بهشت باشد .

### چو میرفت از جهان این بیت میخواند بر اهل فضل و ارباب براءت

بهاءالحق ، مبتدا و این بیت خبرش . براءت : در بین اقران فایق بودن را گویند .  
محصول بیت - وقتی بهاءالدین از دنیا میرفت ، بر اهل فضل و براءت این بیت را میخواند که :

### بطاعت قرب ایزد میتوان یافت قدم درنه گرت هست استطاعت

محصول بیت - به وسیله طاعت میتوان قرب خدا را بدست آورد ، پس اگر توانائی داری قدم در طاعت نه : به طاعت مشغول شو .

### بمدین دستور تاریخ وفاتش بیرون آر از حروف قرب طاعت

محصول بیت - تاریخ وفات بهاءالدین را مطابق این دستور از حروف : «قرب طاعت» که هفتصد و هشتاد و دو میشود اخراج کن ،

وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۹ جلد سوم شرح

از بحر رمل : فاعلان فعلاتن فعلاتن فعلات

مجددین سرور سلطان قضاات اسماعیل  
که زدی کلاک زبان آورش از شرع نطق

قضاات - جمع قاضی و اسماعیل عطف بیان . که ، حرف رابط صفت .  
زدی ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . ملک زبان آور ، اضافه بیانی .  
زبان آور ، ترکیب وصفی و به شخص متکلم و فصیح گویند ،  
شین «ضمیر» بر میگردد به اسماعیل . نطق ، به فتح نون و طا به معنای کلام و  
تکلم حاصل : یعنی نطق .

محصول بیت - سرور سلطان قضاات و مجددین اسماعیل که قلم زبان آورش  
از شرع نطق میکرد یعنی از مسائل شرع سخن میگفت . اسناد تکلم به قلم مجازی  
است و گرنه مراد خودش است .

ناف هفته بدو از ماه رجب پنج و سه روز  
که برون رفت ازین خانه بی وضع و نسق

محصول بیت - وسط هفته بود و از ماه رجب پنج و سه روز که جمعاً هشت روز  
میشود رفته بود آن سلطان قضاات (اسماعیل) از این خانه بی وضع و نسق یعنی خانه  
بی قانون و اسلوب که دنیاست خارج شد .

کنف رحمت حق منزل وی دان و آنگاه  
سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

کنف - به فتح کاف و نون : پناهگاه

محصول بیت - جایگاه وی در کنف رحمت حق است و سال تاریخ وفاتش  
ص ۴۰۰ جلد سوم شرح

را از رحمت حق طلب کن : یعنی تاریخ فوتش «رحمت حق» است که هفتصد و پنجاه و شش است .

در این تاریخها کسانی که بجای جمل کبیر ، جمل صغیر ایراد کرده اند از حساب نجوم بکل بی بهره بوده اند .

وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع : مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلات

اعظم قوام دولت و دین آنکه بردرش  
از بهر خاکبوس نمودی فلک سجوی

مراد شاعر از اعظم قوام ، وزیر اعظمی است که قبل از قوام‌الدین حسن وزارت داشت .

خاکبوس ، ترکیب وصفی : خاک بوسنده .

محصول بیت - قوام اعظم دولت و دین ، آنکه از برای خاکبوسی درش فلک سجده میکرد یعنی فلک برای اینکه خاک درش را ببوسد ، سجود را بهانه میکرد .

با آن جلال و آن عظمت زیر خاک شد  
در نصب ماه ذی القعدة از عرصه وجود

محصول بیت - با آنمه جلال و عظمت در نیمه ماه ذی القعدة از عرصه وجود به زیر خاک رفت. مراد در نیمه ماه ذی القعدة وفات یافت. در نسخه‌ای ذی قعدة، آمده .

تا کس امید جود ندارد دگر ز کس  
آمد حروف سال وفاتش امید جود

محصول بیت - تا دگر کسی از کسی امید جود و سخا نداشته باشد حروف سال وفاتش امید جود آمد . یعنی تاریخ وفاتش عبارت از حروف : امید جود میباشد . بعضیها متوجه نشده‌اند که ذال «امید» حرف معجمه است یعنی واقف نبوده‌اند لذا جود را به معنای سخا تاویل نموده و تاریخ قرار دادند پس «امید جود» در حساب هفتصد و شصت و چهار است .

وله ایضاً قطعه

ص ۴۰۰ جلد سوم شرح

از بحر خرج : مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول

ایام بهار است و گل و لاله و نسرین  
از خاک بر آیند تو در خاک چرائی

مصرع اول مرهون مصرع دوم است . بر آیند خارج میشوند .  
چرائی ، یا ضمیر خطاب . این قطعه هم مرثیه پسر خواجه است .  
محصول بیت - فصل بهار است . گل و لاله و نسرین از خاک سر بر آورده پس  
چرا تو در زیر خاک خفته ای .

چون ابر بهاران بروم زار بگیریم  
بر خاک تو چند آنکه تو از خاک بر آئی

محصول بیت - بر سر خاکت چون ابر بهاران زار زار میگیریم تا تو از خاک  
بیرون آئی . یعنی بر سر مزارت بقدری اشک میریزم و خاکت را چندان سیراب  
میکم که تو مانند لاله و نسرین از خاک بیرون آئی .

وله ایضاً قطعه



از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آن کیست تا به حضرت سلطان ادا کند

کز جور دور کشت شتر کربها پدید

**محصل بیت -** چه کسی است که در حضور پادشاه بگوید: از جور دور فلك شتر کربها پدیدار گشت، یعنی کارهای ناهنجار و نامساعد به ظهور پیوست: کارهای نیک و ناشایست که باهم مخلوط گردد، شتر کربها گویند و اکثر در شعر بکار میرود. یعنی شعری که بعضی از ابیاتش اعلا و بعضی دیگر پست واقع گردد به چنین شعر شتر کربها گویند.

رندی نشسته بر سر سجاده قضا

حیزی دگر به مرتبه سروری رسید

**محصل بیت -** این ابیات شتر کربها را بیان میکند.

رندی باده نوش بز سر سجاده قضا نشسته یعنی یک فاسق قاضی شده و یک حیز

هم به مقام بزرگی رسیده: از بزرگان شهر شده است.

آن رند گفت چشم و چراغ جهان منم

و آن حیز گفت نطفه دارایم و فرید

**محصل بیت -** آن رند گفت که من چشم و چراغ جهانم، و آن حیز هم ادعا

میکرد که: من از اولاد دارایم و یگانه زمانم.

داراین بهمین پدرا سکندر فیلقوس است، چنانکه در تواریخ ثبت شده است.

ای آصف زمانه ز بهر خدا بگو

با خسروی که دولت او باد بر مزید

**محصل بیت -** ای وزیر زمانه محض خاطر خدا به پادشاهی، که امیدوارم

دولتش روز بروز وسعت یابد بگو:

ص ۴۰۱ جلد سوم شرح

شاهاروا مدار کہ مفعول من اراد  
گردد بر روزگار توفعال ما یرید

محصول بیت - این بیت مقول قول وزیر است: ای شاه روانبین که هر کس  
خواسته خود را عمی کند. یعنی روامدار که در دوران سلطنت هر چیزی هر کار که  
خواست بکند. وله ایضاً قطعه

از بحر هزج: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

ز آن حبه خضرا خور کز روی سبک هضمی  
هر کو بزند یک جو برسیخ زند سیمرخ

حبه<sup>۱</sup> خضرا - اضافه بیانیه ، خضرا ، مؤنث اخضر ، یعنی سبزرنگ : دانه سبز . که ، حرف رابط صفت .

روی سبک هضمی ، اضافه لامیه ، سبک هضم ، صفت مرکب یعنی زود هضم و یا حرف مصدری . جو ، به فتح جیم . سیخ : مراد سیخ کباب است . سیمرخ ، به طریق ایهام بیان شده ، یعنی سی عدد مرغ و بهمین سبب عنقا از سی و مرغ ترکیب یافته .

در اینجا مراد از حبه خضرا: حبه‌ای است که از اسرار ساخته شده

**محصول بیت** - از آن دانه سبزرنگ بخور که بسیار سهل الهضم است به حدی که هر کس به مقدار یک جواز حبه مذکور بخورد، سیمرخ<sup>۲</sup> برسیخ زند .

زان لقمه که صوفی را در معرفت اندازد  
یک ذره و صد مستی یک دانه و صد سیمرخ

**محصول بیت** - آن لقمه‌ای که صوفی را به وادی معرفت میرساند، یک ذره اش سبب صد گونه مستی میگردد و یک دانه اش برای خوردن صد تاسیمرخ اشتها باز میکند مراد: صوفی اگر از حبه خضرا یک ذره بخورد به خیالات گوناگون میافتد و شروع میکند به معرفت گفتن و اگر چنانچه دانه‌ای از حبه مذکور به بلعد قاف میشود برای

۱- حبه خضراء : بطم: البطم: شجرة فصيلة البطمیات، تشبه شجرة الفستق، اوراقها صغيرة تحتوي على مادة التریباتین. المنجد، بنظر میرسد از حبه خضرا منظور شاعر دانه‌های بنگ است ۲- به سیمرخ واصل میشود. مترجم

سیمرغ لاف و گزاف .

حاصل: به سبب خوردن آن از اولیاء ازرق پوش صرف میشود و شروع میکند  
به فروختن ولایت و کرامت

این بیت تعریضی است به صوفیانی که بنگ میخورند

عادت شعر است هر طور شده میخوانند به صوفیان تعریض کنند. چنانکه سابقاً  
باین مطلب اشاره رفته است. وله ایضاً قطعه

ار بحر عمل: فاعلان فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

سال وفال و حال و مال و اصل و نسل و تخت و بخت  
بادت اندر شهر یاری برقرار و بر دوام

این هشت چیز نامبرده: سال وفال و حال و مال و اصل و نسل و تخت و بخت در  
پادشاهی برایت همیشه برقرار و دایمی باشد.

سال خرم فال نیکو حال سالم مال پر  
اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام

محمول بیت۔ سالت شادان و فالت نیک و حالت فارغ از غم و غصه و مالت فراوان  
و اصلت همیشه جاویدان و نسلت باقی و سلطنت عالی و بخت و طاعت مطیع و منقادت باشد.  
خواجه در این بیت صنعت تفسیر جلی رعایت کرده است . و له ایضاً قطعه

## سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن

اهل عمایم - اکثر در مورد علما بکار میرود ، اما در چنین مقامی مراد از اهل عمایم بزرگان بزم اهل حکم است . عمایم جمع عمامه و درعین فتحه و کسره بستگی دارد به لغت .

شمع بزم انجمن ، هر دو اضافه لامیه ، تقدیرش : شمع بزم انجمن اسلام است . یعنی شمع مجلس جماعت اسلام .

صاحب صاحبقران - اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . صاحب در اینجا به معنای نزدیک و صاحب است .

صاحبقران ، به کسی گویند که هنگام تولدش از سبعة سیاره دو ستاره در یک دم در یک برج و در یک درجه باهم اجتماع کنند منتها بسته باین است که کدام ستاره ها باهم اجتماع دارند تا نسبت بآن حکم صادر شود مثلاً اگر زحل با مریخ جمع شود آن نوزاد بسیار شجاع میشود به حدی که کسی یارای مقاومت باوی پیدا نمیکند . و اگر مشتری و عطارد اجتماع کنند کودک بسیار عالم و نویسنده میشود و ستارگان دیگر هم بهمین نسبت .

سرور اهل عمایم ، متدا و بیت آخر قطعه خبرش و فابین مبتدا و خبر القاب و تاریخ است .

محصول بیت - بزرگ و آقای حکما و وزیر شاه شجاع صاحبقران : قوام الدین حسن که مربی خواجه حافظ است .

ص ۴۰۲ جلد سوم شرح

هفتصد و پنجاه و چار از هجرت خیر البشر  
مهرا را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن

محصول بیت - در تاریخ هفتصد و پنجاه و چهار هجرت خیر البشر در آن زمان  
که مکان خورشید در برج جوزا که ماه سوم فصل بهارست و وطن ماه در برج سنبله  
که از بروج فصل تابستان سومینش است بود .

سادس ماه ربیع الاخر اندر نیمروز  
روز آدینه بحکم کردگار ذوالمنن

محصول بیت - روز ششم ماه ربیع الاخر روز جمععه هنگام ظهر به حکم ذوالمنن  
فاعل مطلق .

مرغ روحش کوههای آسمان قدس بود  
شده سوی باغ بهشت از دام این دارالمجن

مرغ روحش - اضافه بیانیه کو، که حرف رابط صفت «او» ضمیر غایب راجع  
به مرغ روح همای آسمان قدس، اضافه لامیه و بیانیه . شد : رفت و مجن، جمع  
«جنت» .

محصول بیت - مرغ روحش که همای آسمان قدس بود، سوی باغ بهشت  
پرواز کرد، از این محنتخانه عالم به جنت رهسپار گشت . وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع : فعل فاعل فاعلین

کو فرصتی کہ خدمت پیرمغان کنم  
وزیند پیر دولت خود را جوان کنم

باین نوع نظم مجازاً قطعہ گفتہ میشود ، زیرا قطعہ شعری را گویند کہ مطلع  
نداشتہ باشد ، پس با این اعتبار عدد مقطعات چہل و یک میشود .

محصول بیت - کو آن فرصتی کہ بتوانم بہ پیرمغان خدمت کنم و از پندیعنی  
از نصایحش دولتتم را جوان کنم . مراد : کوچنین فرصتی کہ این کار را بکنم .

من سالہا مجاور میخانہ بودہ ام  
باقی عمر خدمت آن آستان کنم

محصول بیت - من چندین سال است کہ مجاور میخانہ بودہ ام ، ولی اگر حالا  
ہم فرصت دست دہد باقی عمر مرا بآن آستانہ خدمت میکنم .

دی شیشہ دید با من و بشکست محتسب  
می بعد از این بزیر مرقع پنهان کنم

محصول بیت - دیروز محتسب شیشہ بادہ را در دست من دید و گرفت شکست ،  
پس از این بیعد بادہ را در زیر مرقع پنهان میکنم . یعنی محفوظش میدارم .

ولہ ایضاً قطعہ

ص ۳۰۳ جلد سوم شرح



ار بحر مجتہ : مفاعیلن فعلا تین مفاعیلن فعلا ت

حکیم فکر من از عقل دوش کرد سوال

۴۵ ای یگانہ الطاف خالق رحمان

حکیم فکر من - اضافہ بیانہ ولامیہ .

محصول بیت - دیشب حکیم فکر من از عقلم سوال کرد کہ ای یگانہ الطاف

خالق رحمان .

کدام گوهر نظامت در جہان ۴۵ ازو

شکست قیمت بازار لؤلؤ عمان

محصول بیت - کدام گوهر نظم است کہ در دنیا بازار لؤلؤ عمان از آن شکست

یافت : یعنی بہا و قیمت لؤلؤ عمان را شکست داد .

جواب داد کہ بشنو ز من ولی مشنو

۴۵ این قصیدہ فلان گفت و این غزل بہمان

محصول بیت - عقل جواب داد کہ حقیقت مطلب را از من بشنو ولی باین حرف

کہ این قصیدہ را فلانی گفت و این غزل را بہمان گوش نده .

سر آمد فضلائی زمانہ دانی کیست

ز روی صدق و یقین نہ ز راه سذب و گمان

محصول بیت - این بیت از مقول قول عقل است : میداننی سر آمد و سرور

فضلائی زمانہ کیست ؟ از روی صدق و صفا میگویم نہ اینکه از روی گمان و یا دروغ

باشد .

شہنشاہ فضلا پادشاہ ملک سخن  
جمال مات و دین خواجہ جہان سلمان

محصول بیت - یعنی شہنشاہ فضلا و پادشاہ کشور سخن ، و جمال ملت و  
دین و آقای دنیا سلمان است : سلمان ساوجی است کہ مداح سلاطین ایلخانہ است .  
از تعریف خواجہ (حافظ) رفعت مقام سلمان را میتوان دریافت .

وله ایضاً قطعہ

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

دریغا خلعت روز جـوانی

گرش بودی طـراز جاودانی

دریغا : حیفا . خلعت روز جوانی . اضافه بیانی . گـرش ، شین ضمیر بر میگردد به خلعت . طراز ، به کسر طاء به معنای علم و نشان است . جاودانی ، مضاف الیه با اضافه بیانی : ابدی .

محصول بیت - حیفاکاش خلعت ایام جوانی طراز ابدی داشت : یعنی دوران جوانی همیشگی و مؤبد میبود .

کسانیکه این قطعه را رباعی نامیده و جزو رباعیات نوشته اند ، عجب اشخاص بی تمیز و بی تشخیص بوده اند .  
رد سروری و شمعی

دریغا حسرتا دردا کزین جوی

بخواهد رفت آب زندگانی

محصول بیت - ای دریغ و حسرت و درد که از جوی دنیا و یا از جوی بدن آب حیاتمان خواهد رفت ، یعنی فوت خواهیم کرد .

همی باید بریداز خویش و پیوند

چنین رفتست حکم آسمانی

محصول بیت - دریغ که باید از قوم و قبیله برید ، و این حکم آسمانی است که اینطور واقع شده . یعنی کسی در دنیا باقی نخواهد ماند .

و کل اخ مفارقه اخـوه

لعمرا بیک الا الفـرقدان

کل اخ ، اضافه بیانی و مبتدا و مفارقه خبرش . های ضمیر بر میگردد به «اخ» .

ص ۴۰۴ جلد سوم شرح

اخوه ، لفظاً مرفوع فاعل مفارق وضمیر بازهم راجع است بد «اخ» .  
 لعمر ابيك ، لام ادات قسم است و بهمین جهت عین مفتوح خوانده میشود ، و  
 اضافه لامیه یعنی قسم به عمر و بقای بابایت . الا ، ادات استثنا .  
 فرقدان ، در نزدیکی قطب شمال دو تا کوکب است  
**محصل بیت -** این بیت مضمون بیت قبلی را روشن میکند و میفرماید : که  
 هر برادر از برادرش جدا خواهد شد . قسم بجان و عمر پدرت ، غیر از فرقدان که  
 تا قیام قیامت ازهم جدا نخواهند شد سایر برادران هر روز ازهم جدا میشوند . حاصل :  
 برادران در حال جدا شدن از همدیگر هستند .

وله ایضاً قطعه

از بحر عجز : مفعول مفاعیلن فعولن

ای بیاد صبا اگر تو توانی

از راه وفا و مهربانی

محصول بیت - ای باد صبا اگر قادری ، از راه وفا و مهربانی و شفقت

از من خبری خبر بیارم

کان سوخته تو در نهانی

محصول بیت - از من خبری به یارم برسان : که آن عاشق دلسوخته تو

می مرد ز اشتیاق و میگفت

کای پی تو حرام زندگانی

محصول بیت - آن سوخته تو از شدت اشتیاق میمرد و میگفت : ای جانان

پی تو زندگی بر من حرام گردد .

وله ایضاً قطعه

از بحر هرج : معانی مناعین فاعولن

بعلمت آدمی انسان مطلق

چو علمش نیست شد حیوان مطلق

محصول بیت - آدمی با علم انسان مطلق است، اگر علم نداشته باشد پس حیوان

مطلق است .

آن مفسر یکه در مصرع اول بجای مطلق «منطق» نوشته و در معنایش گفته است:

منطق اسم مفعول است ، مطلقاً از بیت اطلاع نداشته . رد شمعی

عمل بی علم باشد جهل مطلق

بجهل ای جان نشاید یافتن حق

محصول بیت - عمل بی علم جهل مطلق است ، ای جان حق را با جهل نمیدود

بدست آورد . یعنی برای درک همه چیز علم لازم است .

بعضیها به تصور اینکه این قطعه هم رباعی است، در ردیف رباعیات نوشته اند، این

مفسرین تشخیص غریبی داشته اند . رد شمعی و سروری

راه ایضاً

## فی الرباعیات

من حاصل عمر خود ندارم جز غم  
در عشق ز نیک و بد ندارم جز غم

محصول بیت - من جز غم حاصلی از عمرم ندارم ، و در عالم عشق از نیک و بد چیزی جز غم ندارم.

یک همدم دمساز ندارم نفسی  
یک مونس نامزد ندارم جز غم

همدم دمساز، اضافه بیانی: یار موافق. نفسی، یا حرف وحدت. مونس نامزد، اضافه بیانی. مونس: غمگسار، نامزد: معین  
محصول بیت - حتی یک دم همدمی و یار موافقی ندارم ، و جز غم یک مونس دائمی ندارم .

رباعی

مردی ز کننده در خیبر پرس  
و اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس

مردی - یا حرف مصدری. کننده، اسم فاعل. در خیبر، اضافه لامیه. خیبر، در حجاز نام شهری است که چندین قلعه دارد، و حضرت پیغمبر از قلاع شهر مذکور هفت قلعه فتح کرده بود.

کننده در خیبر، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته. پرس، به ضم بای عجمی

۱- نامزد: موسوم. مترجم

ص ۴۰۵ جلد سوم شرح

وسکون را ، فعل امر مفرد مخاطب : سؤال کن ، مردی ، مفعول صریح وز کنندہ ، مفعول غیر صریحش .

و اسرار کرم ، واو حرف عطف و اضافہ لامیہ . خواجہ قنبر ، اضافہ لامیہ . مراد امام علی است در این مصرع ہم اسرار کرم ، مفعول صریح و زخواجہ قنبر ، مفعول غیر صریح فعل «پرس» .

**محصول بیت -** مردی را از آن پرس کہ در قلعه خیر را از جا کند و همچنین اسرار کرم را از مولای قنبر سوال کن .

گر تشنه فیض حق بصدقی حافظ  
سرچشمه آن ز ساقی کوثر پرس

تشنہ - : عطشان . تشنه فیض ، اسم فاعل بہ مفعولش اضافہ شدہ .  
فیض حق ، مصدر بہ فاعلش اضافہ گشتہ .

بصدقی - با حرف مصاحبت و یا ضمیر خطاب ، حافظ ، منادی . سرچشمه آن ، اضافہ لامیہ . سرچشمہ ، مفعول صریح و ز ساقی مفعول غیر صریح فعل «پرس» . ساقی کوثر ، اسم فاعل بہ مفعولش اضافہ شدہ .

**محصول بیت -** ای حافظ اگر با صدق تشنه فیض حقی ، پس سرچشمه آن را از ساقی کوثر سؤال کن ، مراد این چیزها کہ ذکر شد ہمہ را از مرتضی علی پرس .

رباعی

گر ہہ چو من افتادہ این دام شوی  
ای بس کہ خراب بادہ و جام شوی

مراد ازدام ، دام عشق است . ای ، حرف ندا و منادی مجذوف : ای یار  
**محصول بیت -** ای یار اگر چون من بدام عشق گرفتار شوی ، بکل خراب بادہ و جام میشوی ، یعنی بکلی خراباتی و بادہ نوش میشوی .



ما مست و خراب و رند عالم سوزیم  
با ما منشین و گرنہ بدنام شوی

**محصول بیت -** ما مستیم و خراب و رند عالم سوزیم، پس با ما منشین و گرنہ بدنام  
میشوی، یعنی همانطور کہ ما بدنام شدہ ایم تو ہم بدنام میشوی۔  
رباعی

در سنبلش آویختم از روی نیاز  
گفتم من سودا زدہ را چارہ بساز

**آویختم -** در لغت لفظ مشترك است: آویزان کردم و آویزان شدم اما در این  
قبیل موارد بہ معنای چسپیدن است: با دودست از سنبلش آویختم، در حرف صلہ،  
**محصول بیت -** احتیاج و ادارم کرد بادودست از زلف جانان آویختم، گفتم  
من سودا زدہ را چارہ کن۔

گفتا کہ لبم بگیر و زلفم بگذار  
در عیش خوش آویز نہ در عمر دراز

**محصول بیت -** جانان گفت: لبم را بگیر و زلفم را رها کن، در عیش خوش  
آویز نہ در عمر دراز، یعنی زندگی خوب را ہوس کن نہ عمر طولانی را۔  
رباعی

چون غنچہ گل قرابہ پرداز شود  
نر گس بہرہای می قدح ساز شود

قرا بہ پرداز، تر کیب وصفی یعنی خالی کنندہ قرابہ، مراد غنچہ گل از  
حالت غنچہ در بیاید و بہ صورت گل مطبق شود۔ قرابہ، کوزہ دستہ دار بزرگی است،  
بہ صراحی ہم قرابہ گویند قدح ساز، تر کیب وصفی: قدح سازندہ۔ نر گس قدح ساز  
شود: گل نر گس باز شود و بشکل قدح در بیاید۔

**محصول بیت -** وقتی غنچہ گل قرابہ پرداز شود و بشکل قدح در بیاید۔

فارغ دل آنکسی کہ مانند حساب  
ہم با سرمی خانہ بر انداز شود

فارغ: خالی، دل آن، اضافہ لامیہ۔ کسی، یا حرف وحدت و یا تنکیر، کہ،

حرف رابط صفت و یا حرف بیان. مانند حباب ، اضافه لامیه .

حباب ، به فتح حا مراد حباب آب است سرمی ، اضافه لامیه .

خانه بر انداز، تر کیب وصفی : خانه خراب کن.

**محصول بیت -** وقتی غنچه گل شکفته گشت و نر گس قدح ساز شد (باز شد)  
آن موقع دل کسی بی غم و غصه است که چون حباب به هوس می خانه بر انداز شود  
یعنی خانه خراب شود. مراد: در آن فصل خانه اش را بفروشد و شراب بخرد.

رباعی

زان باده دیرینه دهقان پرورد

درده که طراز عمر نوخواهم کرد

باده دیرینه دهقان پرورد، اضافه بیانی و لامیه . دیرینه: کهنه. دهقان پرورد ،  
صفت مرکب : باده ای که دهقان تهیه کرده باصطلاح پرورده دهقان : زارع و اهل ده.  
درده ، در، نوعی از اقسام ادات تأکید است . ده، به کسر «دال» فعل امر مفر دمخاطب:  
بده. در اسم مصدر و در سایر مشتقاتش جایز است که دال مفتوح خوانده شود.

طراز عمر، اضافه بیانی، طراز به معنای علم است که در زمانهای سابق برای  
زینت لباس بکار میرفت

**محصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید: از آن شراب کهنه ای که پرورده

دست دهقان است به من بده که طراز عمر را تازه کنم حاصل: میخواهم نوجوان بشوم.

مستم کن و بیخبر ز احوال جهان

تا سر جهان بگویمت ای سره مرد

سره مرد: مرد خوب.

**محصول بیت -** ای مرد خوب ، مستم کن که از احوال و اوضاع دنیا بی خبر

شوم تا سر جهان را بگویمت : مست لایعقل شوم و بی پروا اسرار کائنات را افاش سازم.

رباعی

۱- علم الثوب : الموضع الذی تنسج فیہ الثیاب الجیده . المنجد

ای آنکہ نہند مهر و ماه از تمکین  
بر خاک جناب تو شب و روز جبین

تمکین به معنای قدرت و عظمت است

**محصول بیت -** ای آنکه از کمال قدرت و عظمت ، ماه و خورشید بر خاک  
آستانت شب و روز سجده میکنند، مراد: تعظیمت میکنند و رویشان را بر خاک آستانت  
مینهند .

با دست و زبان و دل تنگم نشان  
بسر آتش انتظار و فیاغ منشین

کلمه تنگ قید است از برای : دست و زبان و دل .

نشان ، الف و نون ادات تعدیه و مصرع اول مرهون مصرع دوم است .

**محصول بیت -** با دست تنگ و زبان کوتاه : با دست قاصر و دل تنگ . مرا با  
دل پرغم بر آتش انتظار نشان و خودت فارغ منشین . یعنی : مرا با اضطراب مینداز که  
خودت هم فارغ بنشینی : (بامضطرب ساختن من خودت فراغت مییابی)

با دوست نشین و باده جام طلب

بوس از لب آن سرو گل اندام طلب

**محصول بیت -** با دوست بنشین و باده جام بخواه و از آن سرو گل اندام بوسه

لب بخواه : یعنی از یار بخواه که از لبش بوسه ای دهدت .

مجروح چو راحت جراحتم طلبد

گو از سرنیش ابن حجام طلب

جراحی - به کسر جیم زخم را گویند . حجام ، در لغت اسم فاعل و متضمن

معنای مبالغه است : کسیکه خون میگیرد (فصاد) . ابن حجام : پسر حجام . در زمان

خواجه محبوبی بوده عمر نام و ابن حجام لقبش بود .

**محصول بیت -** اگر مجروحی بخواد که جراحی راحت یابد بگوش

رباعی

راحتی را از جور نیش ابن حجام طلب کن .

تا حکم قضای آسمانی باشد  
کار تو همیشه کامرانی باشد

تا- ادات توقیت به معنای «مادام» . حکم قضای آسمانی، اضافه بیانیه و لامیه  
و یا حرف نسبت . کامران ، ترکیب وصفی از مصدر رانیدن : کامروائی . یا، حرف  
مصدری باشد، متضمن معنای دعائی است بصورت مضارع  
محصول بیت - مادامکه حکم قضای آسمانی جاری است ، کار تو دائماً کامرانی  
باشد . یعنی همیشه در کامرانی باشی . (کامران باشی)

جامی که زدست تقتمون مینوشی  
سرمایه عیش جاودانی باشد

تقتمون - به ضم تاوسکون قاف و فتح تای دوم و به ضم میم ، نام ساقی شاه شجاع  
است : از اولاد ترك جوان بسیار زیبائی بود که هم نوازنده بوده وهم خواننده .  
سرمایه عیش جاودانی ، اضافه لامیه و بیانیه و یا حرف نسبت . باشد، باز هم  
دعاست بشکل فعل مضارع  
محصول بیت - جامی که از دست تقتمون نوش میکنی ، سرمایه عیش جاودانی ات  
باشد .

رباعی

نی دولت دنیی بستم میارزد  
نی لذت هستی بالهم میارزد

ادات نفی واقع در اول مصراعها مربوط است به فعلی که ردیف واقع شده به  
تقدیر : نمی ارزد .  
محصول بیت - دولت دنیا به ستمش نمی ارزد . ولذت هستی و وجود هم به  
درد ورنجش نمی ارزد . مقصود : چند روزی در دنیا موجود بودن و هستی یافتن به رنج  
و محنتش نمی ارزد .

نی هفت هزار ساله شادی جهان  
این محنت هفت روزه غم میارزد

برای دنیا هفت هزار سال عمر قائل شده اند : یعنی برای دوام و بقایش هفت هزار سال مدت نوشته اند . مصرع اول بهمین مطلب اشاره است . محنت هفت روزه غم ، اضافه ها لامیه است .

مدت خیلی کم را با پنج روز و گاهی شش روز و هفت روز تعبیر میکنند .  
محصول بیت - شادی و خوشحالی هفت هزار ساله دنیا به غم و غصه این عمر هفت روزه نمی آزد . یعنی شادی تمام مدت دنیا به هموم و غمها و غصه هاییکه در این یکی دو روز زندگی متحمل میشوی نمی آزد .  
رباعی

امشب زغمت میان خون خواهم خفت

وز بستر عافیت برون خواهم خفت

محصول بیت - امشب ازغم تو میان خون خواهم خفت : شب را ازغم تو با درد و محنت و الم بسر خواهم برد . و از بستر عافیت وزهد و تقوی برون خواهم خفت یعنی زهد و پرهیز را ترك خواهم کرد .

باور نکنی خیال خود را بفرست

تا در نگرده که بی تو چون خواهم خفت

باور نکنی - متضمن معنای شرطی است . تا ، ادات تعلیل . در ، ادات تأکید . نگرده ، فعل مضارع مفرد غایب . که ، حرف بیان .

محصول بیت - اگر - آنچه را که گفتم ( مضمون مصرع اول ) مراد است باور نمیکنی خیالت را بفرست ، تا که ببیند بی تو چگونه میخوابم یعنی تحقیق کند که شب را در فراقت چگونه میگذرانم .  
رباعی

در آرزوی بوس و کنارت مردم

وز حسرت لعل آبدارت مردم

محصول بیت - در آرزوی اینکه بوسمت و کنارت بگیرم مردم ، و از حسرت لب چون لعل آبدارت هم مردم ،

قصه چه کنم دراز کوتاه کنم  
باز آئی که باز زانتظارت مردم

باز آئی - باز ، در اینجا تأکید را میرساند ، و باز دوم ممکن است به معنای  
تأکید یا «دوباره» باشد.

محصول بیت - قصه را برای چه طولانی کنم ، پس خیلی مختصر میگویم:  
بیابا که در انتظارت مردم . رباعی

جانا چو شبی باتو بروز آوردم  
گر بی تو دمی بر آورم نامردم

محصول بیت - ای جانان اگر شبی را با تو بروز آورم، شبی که به تو برسم اگر  
بی تو نفسی بکشم نامردم . یعنی بی تو اگر دمی عمر کنم نامردم.

از مرگ نترسم پس ازین کاب حیات  
از چشمه نوش آب-دات خوردم

کاب ، که حرف تعلیل. آب حیات، مرهون مصراع دوم. چشمه نوش آبدار ،  
اضافهها بیانیه.

محصول بیت - از این پس دیگر از مرگ نترسم ، چون از چشمه شیرین  
لب لعلت یا از چشمه لب شیرین آبدات آب حیات خوردم . کسیکه آب حیات بخورد  
هرگز نمی میرد پس منم نمی میرم.

در معنای مصراع دوم: از چشمه نوش لب لعل تو خوردم .

این مفسر از چشمه ناموزون نوش کرده است . رباعی

تا کی بود این جور و جفا کردن تو  
بیهوده دل خلاق آزرده تو

محصول بیت - تا کی میخواهی جور و جفا بکنی و بیهوده دل مرد مرا بیازاری.

تیغیست بدست اهل دل خون آلود  
گر بر تو رسد خون تو بر گردن تو

**محصول بیت۔** در دست اهل دل شمشیر خون آلودی است اگر آن تیغ به تو  
بخورد خونت بر گردن خودت است چنانکه تر کہا گویند : خون بر گردن مظلوم  
است .  
رباعی

لب باز مگیر يك زمان از لب جام  
تا برداری كام جهان از لب جام

**محصول بیت۔** لب باز مگیر يك زمان از لب جام، یعنی باده نوشی را ترك مكن  
تا كه از لب جام كام جهان را بدست بیاری  
مراد : به مرادات دنیوی برسی .

در جام جهان چو تلخ و شیرین بهر هست  
این از لب یار خواه و آن از لب جام

جام جهان - اضافه بیانیه . بهم است . درهم است . این ، اسم اشاره ( اشاره  
به شیرین ) آن اسم اشاره ( اشاره به تلخ ) که باده است .

**محصول بیت۔** چون در جام جهان تلخ و شیرین درهم است . پس شیرینی را  
از لب یار بخواه و تلخی را هم از لب جام . یعنی از جام ، باده بخواه .  
رباعی

گفتی كه ترا شوم مدار اندیشه  
دل خوش كن و بر صبر گمار اندیشه

**محصول بیت۔** خطاب به جانان میفرماید : گفتی كه فكر نكن مال تو می شوم  
یعنی مضطرب خاطر مباش و دلت را خوش كن . فكر و خیالات را به صبر حواله ده یعنی  
مسا بر باش .

كو صبر و چه دل كا آنچه دلش میخوانی  
يك قطره خونست و هزار اندیشه

**محصول بیت۔** صبر كو و چه دل یعنی دل نیست زیرا آنچه كه تو دلش میخوانی  
يك قطره خون است و هزار اندیشه . حاصل اینکه قلب عبارت است از يك قطره خون  
و هزار گونه فكر چون وضع دل همین است .  
رباعی

۱- این و آن هر دو ضمیر اشاره است . مترجم

**عشق رخ یار برمن زار مگیر  
برخسته دلان خرده بیکبار مگیر**

**محصول بیت -** عشق و محبت رخ یار را برمن زار خرده مگیر یعنی بر رخ نکش که توبه رخ یار عاشقی . و برخسته دلان بی مطالعه ایراد مگیر : عیب و ایرادهایی که عشق سبب میشود به من اسناد مده . حاصل : دخل و تعرض مکن و مگو که تو عاشقی .

**صوفی چو تورسم رهروان میدانی  
بر مردم رند نکته بسیار مگیر**

**محصول بیت -** ای صوفی چون توراه و رسم سالکان را میدانی پس زیاد بر مردم رند نکته مگیر ، یعنی رندان را به عیب عشق متهم مکن اگر چه در نزد رندان عشق عیب نیست اما افشایش عیب است پس عشق و محبتشان را افشا مکن . رباعی

**نی قصه آن شمع چگل بتوان گفت  
نی حال دل سوخته دل بتوان گفت**

شمع چگل - اضافه لامیه . چگل ، در سرزمین چین نام کلیسایی است که مانی نقاش آن را با نقوش ابتکاری عجیب خویش منقش کرده است . هر جا که عبارت : شمع چگل بیاید مراد تازه کشفشان زیبایی است که در آن زمان خدمه کلیسای مذکور بوده اند اما در بعضی موارد چون این بیت مراد از شمع چگل دلبرست : بطریق تشبیه .

ولی اگر چین و چگل گفته شود، مراد از چگل همان شهری است که کلیسا در آنجا واقع بوده .

حال دل سوخته دل ، اضافه ها لامیه است : حال دل ، دل سوخته .

**محصول بیت -** نه میشود قصه آن شمع چگل را گفت : جور و جفای آن شمع چگل را نمیشود بزبان آورد ، و نه میتوان حال دل ، دل سوخته ای را گفت . مراد بهیچ وجه ممکن نیست به جانان عرض حال کرد .



غم در دل تنگ من از آنست که نیست  
یک دوست که باوی غم دل بتوان گفت

دل تنگ من - اضافه بیانید و لامیه .

**محصول بیت -** دل تنگ من از آن جهت غمگین است که یک دوست پیدا نمیشود که بتوان غم دل را به وی گفت . یعنی در این عالم یا صادق، پیدا نمیشود که عاشق دردش را پیش وی اظهار نماید .  
رباعی

خوبان جهان صیدتوان کرد بزر  
خوش خوش برایشان بتوان خورد بزر

برایشان اضافه لامیه .

**محصول بیت -** زیباییار جهان را میشود باطلا صید کرد و بوسیله زر میشود میوه آنها را خوش خوش خورد . مراد : به کمک و قدرت مالی رسیدن به وصلشان ممکن میگردد .

نرگس که کلاه دار جهانست بمین  
گونیز چگونه سر در آورد بزر

**محصول بیت -** نرگس که سرور و کلاه دار دنیا است ، تماشایش کن که او هم چگونه نسبت به زر سر فرود آورده یعنی نرگس با همه علو شانی که دارد تمایلی نسبت به زر دارد و در برابرش سر فرود آورده .

به قدح طلائی رنگی که در داخل گل نرگس دیده میشود ، زر اطلاقش کرده است . مفسری که بجای «سر در آورد» «سر بر آورد» نوشته و در معنایش : گفته است چگونه او هم سر بلند کرد و متوجه طلا شد . این گوینده علاوه بر اینکه مخالف تمام نسخه های موجود دیوان حافظ رفتار کرده از اصطلاحات زبان فارسی هم بی اطلاع بوده .

رباعی

۱ - شاید منظورش اینست که بهترین گل های دنیا است . مترجم

**ماهی که قدش بسرو میماند راست  
آئینه بدست و روی خود میاراست**

**محصول بیت -** ماهی که واقعاً قدش چون سرو است آئینه بدست و روی خود را میاراست : آئینه بدستش گرفته بود و رویش را آرایش میکرد در معنای مصرع دوم : در دستش آئینه در حال آرایش روی خود بود این مفسر معنا را خوب تزیین نکرده است .

**دستارچه پیشکشی کردم گفت  
وصلم طلبی زهی خیالی که تراست**

**دستارچه -** مصغر دستار که به دستمال سرو سربند گویند طالبی ، فعل مضارع مخاطب متضمن معنای شرطی . زهی ، در اصل ادات تحسین است اما در این قبیل جاها متضمن معنای استهزایی است . خیالی ، یا حرف وحدت و یا حرف تنکیر . که تراست : تو داری یا برای توست .

**محصول بیت -** بآن ماه یک دستمال سرو و یا یک سربند پیشکش کردم او هم گفت اگر وصلم را میخواهی آفرین به خیالی که داری  
مراد : آفرین بآن فکر و فراست که با این چیز جزئی طالب وصل دلبری .  
در تفسیر مصرع دوم : آفرین به خیالی که در تو است . وزهی خیالی که ار برای توست این مفسرین حق ادای معنا را به خیالشان نیاورده اند . رباعی

**قسام بهشت و دوزخ آن عقده گشای  
مارا نگذارد که در آئیم زپای**

**محصول بیت -** قسام جنت و جهنم ، آنکه مشکل گشاست ، نمیگذارد که ما از پادر آئیم یعنی ما را حفظ میکند و مانع از آن میشود که پایمان بلغزد و بزمین بخوریم حاصل : ما را از لغزش باز میدارد .

۱ - در معنای دستار دو کلمه ترکی : دلبنده و یا غلغ آورده : سربندیکه از جنس پارچه کرباس انواع دارد . مترجم

در معنای مصراع دوم به سخنان ویاوه گوئیهای کسانیکه از طرف خودمعانی  
میتراشند اعتبار نشود که اینان ڈاژ خایند .

### تاکی رود این کر کربایی بنمای سر پنجه دشمن افکن ایشیر خدای

رود در این قبیل جاها یعنی صادر و واقع شود . کر کربای ، تر کیب وصفی  
ویا حرف مصدری ، یعنی غصب نهب و یغمای گر گانه که در اینجا از ظلم و تعدی کنایه  
است . سر پنجه دشمن افکن ، اضافه بیانی و سر پنجه از قدرت و نیرو کنایه است . دشمن  
افکن ، تر کیب وصفی : مغلوب کننده دشمن . مراد از شیر خدای امام علی است .  
**محصول بیت** - از ظلم واقع در زمان خود شکایت میکند و میفرماید : این  
کر کربایی تاکی ادا شد خواهد داشت ، یعنی این ظلم در دنیا تاکی باید باشد ،  
ایشیر خدای بجنب و سر پنجه قهر دشمن افکن را نشان بده .  
مراد : بر مردم ظاهر شو و عالم را از ظلم خلاصی ده و پیر از عدالت کن .

رباعی

جز نقش تو در نظر نیاید مارا  
جز کوی تو رهگذر نیاید مارا

**محصول بیت** - جز نقش تو در نظر نیاید مارا : غیر از تو هیچکس بنظرم  
زیبا نمیاید و جز محل و کوی تو هیچ رهگذری نمیشناسم ، یعنی منظر و تماشایه ما  
فقط کوی توست ، غیر از آنجا بهیچ جا توجه ندارم از هیچ کویی نمیگذرم .

خواب از چه خوش آید همه را در عهدت  
حقا که بچشم در نیاید مارا

**محصول بیت** - در دورانت خواب برای همه گوار است ، اما حقا که بچشم ما  
در نمیاید . یعنی ماهر گز نمیخواهیم یا خود خیال تو مانع است که چشم ما بخواب  
رود . مراد : از شدت خیال بد فکر خواب نیستیم

رباعی

چشمت که فسون و رنگ میبارد از او  
زنهار که تیغ جنگ میبارد از او

رنگ - در این قبیل موارد به معنای «حیله» است .

**محصل بیت -** از چشمت که سحر و حیله میبارد ، وامان از آن که که همیشه  
تیغ و شمشیر جنگ را آماده دارد .

بس زود ملول گشتی از هم نفسان  
آه از دل تو که سنگ میبارد از او

**محصل بیت -** از مصاحبان زود ملول شدی ، آه از دل تو که سنگ میبارد  
از آن ، کنایه است از سنگدلی و بی رحمی محبوب .

رباعی

هر دوست که دم زدا ز وفا دشمن شد  
هر پاکروی که بود تردامن شد

تردامن ، کنایه از ناپاک است و مقابلش پاکرو است .

**محصل بیت -** هر دوست که دم از وفا زد دشمن شد ، یعنی لاف وفاداری زد  
و بالاخره بی وفا شد و دشمن گشت . و هر شخص پاکدامنی که بود ناپاک شد  
مراد : پاک دامنان تردامن از آب درآمدند .

گویند شب آبتن غیبت عجب  
چون مرد ندید از که آبتن شد

**محصل بیت -** میگویند: شب باردار حوادث غیب است ، و این خیلی عجیب  
است چون او که شوهر ندیده پس از که حامله شده عرب الیلۃ حبلی گوید ، چنانکه  
شاعر گفته است :

**بیت -** دنیا که حادثاتله هر گیجه یو کلیدر گون طوغمدن نلر طوغه کیم بیلنه نا گهان  
ترجمه بیت : دنیا که هر شب آبتن حوادث است باطلوع آفتاب چها  
خواهد زائید نا گهان ، غرضش از عبارت : مرد ندید یعنی یک مرد کریم ندید .

رباعی

ای باد حدیث من نہانش میگو  
سوز دل من بصد زبانش میگو

محصول بیت - ات باد سخن مرا به جانان پنهانی بگو نہ آشکارا . و سوز دل  
مرا بصد زبان بگویش : بابیان گیرا و مؤثر بگو .

میگو نہ بدان سان کہ ملالش گیرد  
میگو سخنی و در میانش میگو

محصول بیت - سخن مرا به جانان بگو ، اما طوری مگو کہ ملالش گیرد  
یعنی طوری مگو کہ رنجشی پیدا کند . خلاصہ حرفی از من بگویش اما ضمن صحبت باشد  
چنانکہ مکرر نشود : بوجہی کہ از سخت نرنجد .  
رباعی

گفتم کہ لبث گفت لبم آب حیات  
گفتم دہنت گفت زہی حب نبات

محصول بیت - بہ جانان گفتم لبث چیست ؟ گفت آب حیات است ، گفتم دہنت  
چیست ؟ گفت حب نبات اعلاست .

گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا  
شادی ہمہ لطیفہ گویان صلوات

دو نفر کہ سخنشان مطابق و موافق ہم باشد ، یعنی ہر دو شان دربارہ مطلبی یا  
مقیدہ داشتہ باشند و یک حرف بزنند آن موقع گویند : شادی ہمہ لطیفہ گویان صلوات  
در این بیت وقتی جانان گفت : لبم آب حیات و دہنت حبہ نبات است ، خواجہ میفرماید :  
حافظ ہم حرف شمارا میزند (حرف شمارا تأیید میکند) یعنی لبث را آب حیات و بہ  
دہنت حبہ نبات گوید .

جانان گفت آہ شادی ...

محصول بیت - بہ جانان گفتم حافظ ہم سخن ترا میگوید ، او ہم گفت آہ

شادی ہمہ لطیفہ گویان صلوات .

بعضی در معنای شعر گفت ثانی را مضاف گرفته‌اند یعنی گفت مضاف و حافظ مضاف الیه. کسیکه حرف می‌فهمد معلومش است که این مفسر حرف زائد زده است.

رباعی

ماه‌م که رخس روشنی خور بگرفت  
گرد خط او دامن کوثر بگرفت

رخ - مبتدا و روشنی خور بگرفت خبرش. که ، حرف رابط صفت . جایز است «گردخط» بدل از رخس باشد و جمله اسمیه مذکور مبتدا ، تأمل تدبر .  
جمله روشنی خور بگرفت ، بدو معناست : یکی روشنی خورشید را پیدا کرد یعنی رخس چون خورشید مضمی و تابان گشت .

معنای دوم : مانع ضیاء خورشید شد ، یعنی روشنی و ضیاء روی جانان بروشنی خورشید غالب گشت : از آن روشنتر است . تأمل

گرد خط ، اضافه بیانی ، گرد ، به فتح کاف عجمی به معنای «غبار» است .  
مراد از «کوثر» روی جانان است که به ماه تشبیه کرده .

محصول بیت - ماه من که رویش روشنی خورشید را گرفت ، گرد و غبار خطش دامن کوثر را گرفت یعنی روی پاک چون آب کوثرش را گرد خط (ریش) پوشانده .

کسانیکه در این بیت ترکیب را تغییر داده مخالف نسخه‌ها نوشته‌اند و «گرد» را به کسر کاف عجمی اطراف معنا کرده‌اند ، خودشان در اطراف معانی دور زده‌اند.

دلها همه در چاه زنخدان انداخت

و آنگاه سر چاه بعنبر بگرفت

دلها - مبتدا و ما بعدهش خبرش و جمله اسمیه خبر بعداخبار مبتدای اول .

محصول بیت - ماه من دل‌های همه عاشق را به چاه زنخدانش انداخت و آنگاه سرچاه را با عنبر گرفت : با عنبر بست .

مراد از عنبر «خط» جانان است که چاه زنجدهانش را پوشانده است .  
در بین رباعیات خواجه رباعی لطیفتر از این نیامده است .

رباعی

چون جامه زتن بر کشد آن مشکین خال  
ماهی که نظیر خود ندارد بجمال

زتن بر کشد - از تن بیرون بیاورد «اخراج کند» . ماهی ، یا حرف وحدت  
که ، حرف رابط صفت . بجمال ، یا حرف مصاحبت و یا حرف ظرف .  
**محصول بیت -** اگر آن مشکین خال لباسش را از تنش بیرون بیاورد ماهی  
این است که در زیبایی مانند ندارد این مصرع به بیت آتی مرهون است .

در سینه دلش ز نازکی بتوان دید  
مانند سنگ خاره در آب زلال

**محصول بیت -** از کمال لطافت و نازکی تنش در سینه دلش را میتوان دید :  
چون سنگ سیاهی که در داخل آب صاف و زلال دیده میشود در میان تن صاف چون  
نقره جانان قلب چون سنگ سیاهش همچنان دینه میشود .

رباعی

سیلاب گرفت گرد ویرانه عمر  
و آغاز پری نهاد پیمانۀ عمر

**محصول بیت -** اطراف ویرانه عمر را سیلاب محنت و بلا گرفت و پیمانۀ عمر  
هم شروع کرد به پر شدن . مراد : خانه عمر روبه ویرانی گذاشت و پیمانۀ عمر آغاز  
پری نهاد .

حاصل : عمر بتدریج پایان میپذیرد .

هشیار شوای خواجه که خوش خوش بکشد  
حمل زمانه رخت از خانه عمر

**محصول بیت -** ای خواجه هشیار باش که حمل زمانه خوش خوش از خانه

عمر رخت را بیرون خواهد کشید ، یعنی حمال روز گار رخت و بخت خیلی اشخاص را از خانه‌هایشان بیرون کشیده و به باد فناداده است . پس مال ترا هم به باد فنا خواهد داد .

رباعی

از چرخ بهر گونه همی دار امید

وز گردش روزگار میلرز چو بید

بهر گونه - با حرف صله و یا حرف مصاحبت : بهر وجه و با هر وجه . همیدار ،  
ها حرف تأکید و میدار ، فعل امر مفرد مخاطب ، امید مفعول صریح و از چرخ و  
بهر گونه دو مفعول غیر صریح فعل مذکور .

وز گردش روزگار ، واو حرف عطف و ز حرف ابتدا و اضافه لامیه .

میلرز ، فعل امر مفرد مخاطب . بید نام درختی است .

محصول بیت - بهر وجه که شده از فلك امیدت را قطع مکن : هرگز از

فلك مایوس مباش ، اما از گردش روزگار چون بید بلرز یعنی واهمه داشته باش .

حاصل از فلك قطع امید مکن در عین حال زیاد مطمئن هم مباش یعنی بین الخوف  
و اثر جا باش .

گفتی که پس از سیاه رنگی نبود

پس موی سیاه من چرا گشت سپید

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : تو گفتی که رنگی بهتر و

اعلا تر از رنگ سیاه پیدا نمیشود یعنی رنگ سیاه ، سلطان رنگهاست اگر اینطور

است پس موی سیاه من چرا سفید گشت ، مراد میبایست سیاه میماند و سفید نمیشد

رباعی

چشم تو که سحر بابلست استادش

یارب که فسونرها مرواد از یادش

که - حرف رابط صفت . سحر بابل ، اضافه لامیه : سحری که در سر زمین

۱ - بنظر میرسد منظور حافظ اشاره باین ضرب المثل فارسی است : بالاتر از سیاهی

رنگی نبود یعنی رنگ سیاه قابل تبدیل به سایر رنگها نیست . مترجم



بابل از زمان هاروت وماروت باقی مانده است ،

یارب در این بیت به معنای «یاالله» است : مقام تضرع است . که ، حرف بیان فسونہا ، مخفف افسونہا : نیرنگ و مکر و حیلہ است . مرواد ، فعل نہی مفرد غایب در مقام دعا واقع شدہ یعنی خدا نکند کہ برود . (نرود) .

**محصول بیت -** خطاب بہ جانان میفرماید : چشم تو کہ استادش ساحر بابل است یعنی جادوگری را از سحرہ آن استاد تعلیم گرفته است . خدایا بدر گاہت تضرع میکنم و از تو میخواہم کہ آن سحاری را چشمان جانان فراموش نکنند در بعضی نسخہها «برواد» واقع شدہ با بای استقبال : برود .

مفسری کہ «برواد» را «برود» نوشته و در معنایش گفته است : عجب مگر افسونہا از یادش میروند این گویندہ جادو کردہ است . رد سروری

**و آن گوش کہ حلقہ کرد در گوش جمال**

**آویزہ ز در نظم حافظ بادش**

کہ - حرف رابطہ صفت . آویزہ : گوشوارہ است . در نظم حافظ ، اضافہ بیانیہ و لامیہ . بادش ، شین «ضمیر» بر میگردد بہ گوش اول .

**محصول بیت -** و آن گوشی کہ بہ گوش جمال حلقہ کرد یعنی جمال را بندہ و حلقہ بگوش خود کرد . حاصل : زیبائی مزایع و متقادش شدہ گوشوارہ آن گوش از در نظم حافظ باشد یعنی در نظم حافظ ہمیشہ گوشوارہ گوشش باشد .

استماع کلام حافظ را اشعار میدارد .

در تحقیق مصراع اول گفته شدہ : آن صاحب گوش کہ بہ گوش زیبایش حلقہ انداخت ، این مفسر معنای شعر را از استاد خوب بگوش نکرده . رد سروری .

در تحقیق معنای تمام بیت گفته اند : مراد : بہتر است زیبایان غرور را ترک کنند و نصیحت پذیر باشند . این مفسر ہم معنای بیت را تحقیق نکرده است . رد شمعی .

رباعی

با می بکنار جوی میباید بود  
و ز غصه کنار جوی میباید بود

بکنار جوی، با حرف ظرف . کنار جوی، اضافه لامیه و او حرف عطف. کنار جوی، ترکیب وصفی : جوینده کنار: کنایه از طالب بودن به کنار صحر است .  
**محصول بیت -** بامی در کنار جوی باید بود : در کنار جوی باید باده نوشید  
وازم و غصه کنار گرفت ، یعنی باید باده خورد و از غم و غصه دور شد . از غم خلاص شد .

این مدت عمر ما چو گلده روزست  
خندان لب و تازه روی میباید بود

ده روز است، دراصل ده روزه است، بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته. خندان لب، از اقسام صفت مر کب: متبسم .

واو، حرف عطف، تازه روی، اینهم صفت مر کب است .

**محصول بیت -** زمان و مدت این عمر ما ده روزه است یعنی کم است ، خلاصه از قلت مدت کنایه است. پس با این ترتیب: با این عمر کوتاه خندان لب و بشاش باید بود. یعنی عمر باین کوتاهی را با غم و غصه صرف نکنیم و بلکه با بشاشت و شادی بگذرانیم .

رباعی

ای شرمزده غنچه مستور از تو  
حیران و خجل نرگس مخمور از تو

غنچه مستور - اضافه بیانی . اسناد صفت مستوری بد غنچه به مناسبت اینست که غنچه گل در داخل ظرف سبز قرار گرفته است .

نرگس مخمور، اضافه بیانی . اسناد صفت مخموری به نرگس بواسطه اینست که گل نرگس سرخم کرده است .

۱- بنظر میرسد مراد از کنار جوی : کنار گیر باشد مترجم

۱- منظورش کاسبرگ است . مترجم

**محصول بیت -** ای جانان غنچه مستور از تو شرمنده است و نر گس مخمور هم پیش تو خجل است و حیران. مراد : غنچه از دهانت شرمنده است و از خجالت و شرمندگی است که از پرده بیرون نمیاید و نر گس هم از چشمانت خجل است و حیران.

گل با تو برابری کجا یارد کرد  
گو نور زمه دارد و مه نور از تو

**محصول بیت -** گل کی میتواند با تو برابری کند ، زیرا گل نور را از ماه میگیرد و ماه هم از تو مستنیر میگردد. مراد : رنگ گل و سایر شکوفه ها از مه مستفاد میشود و نور و ضیاء ماه از روی توست .  
رباعی

اول بوفای می وصالم در داد  
چون مست شدم جام جفا بر سرداد

**محصول بیت -** ابتدا از روی وفاداری بمن باده وصال را خوراند وقتی مست گشتم روی آن جام جفایم داد. یعنی بعد از می وصال جام جفا بمن خوراند. حاصل : اول نسبت بمن اظهار محبت کرد، همینکه دلم را گرفت، سپس شروع کرد به جفا کردن. چنانکه عادت تمام محبوبان بر این است .

با آب دو دیده و دل پر آتش  
خاک ره او شدم ببادم در داد

مصراع اول مرهون مصراع دوم است .

**محصول بیت -** بادل پر آتش و اشک دو چشم، خاک راه جانان شدم اما حانان .  
به بادم داد .

در بیت صنعت تضاد و طباق رعایت شده .  
رباعی

با مردم نیک بد نمی باید بود  
در بادیه دیو و دد نمی باید بود

**محصول بیت -** با مردم خوب نباید بد بود، در صحرا و بیرون چون دیو و دد بودن صحیح نیست. دد ، به فتح دال اول حیوانات درنده را گویند چون شیر و پلنگ

و گر ک .

مراد : انسان باید همه جا ملایم و آدمی سیرت باشد، نه چون حیوان درنده و موذی .

مفتون معاش خود نمی باید شد  
مغرور بفضل خود نمی باید بود

مفتون معاش، اسم مفعول به قائم مقام فاعلش اضافه : شده . معاش خود، اضافه لامیه .

**محصول بیت - آدم نباید در زندگی فقط سرگرم و مقید به معاش روزانه باشد**  
و همچنین نباید به فضل و دانش خود مغرور گردد.

خلاصه انسان نباید تمام عمرش را صرف معاش روزانه بکند، بلکه باید به علوم و کسب معارف و صلاح و تقوی هم توجه کند و هرگز ترکشان نکند .

در معنای مجموعی بیت : مراد بیانی است در خصوص بدی حاصل از اختلاط با مردم و قباحت بد خوئی که ضرر محض است .

این مفسر معنای بیت را خوب بیان نکرده است .

رد شعی

در رباعی مذکور الفاظ «شد و بود» معنای مصدری دارد.

رباعی

ای سایه سنبلت سمن پرورده  
یا قوت لب در عدن پرورده

مراد از سنبل «زلف» از سمن «عارض» و از «درعدن» دندان است .

**محصول بیت - ای جان سایه سنبلت سمن پرورده است یعنی سمن را تربیت کرده:** مراد سایه زلفت مرئی سمن شده است . و یا قوت لب هم درعدن تربیت کرده . مراد: در میان لب چون یا قوتت دندان نهایت چون درعدن است .

همچون لب خود مدام جان می پرور  
زان راح که روحیست بدن پرورده

می پرور- فعل امر مفرد مخاطب . بدن پرورده ، با حرف ظرف . دن یعنی کپ

یا خدره، در اصل با تشدید نون است، معنای «دن» راضمن غزلهای گذشته بطور مفصل بیان کرده ایم .

**محصول بیت -** از آن باده که روحیست در خمره پرورده شده، و رنگش چون لب است جانت را همیشه پرورش بده .

مراد : دائماً جانت را با باده پرورش بده .  
رباعی

هر روز دلم بزیر باری دگرست  
در دیده من ز هجر خاری دگرست

**محصول بیت -** هر روز دلم بزیر باری دگر است ، یعنی از درد عشق دلم هر روز به نوعی درد و بلا و مشقت گرفتار میشود، و در چشمم هم خار هجران است که رنج میدهد. مقصود: چشمم مبتلا به درد هجران شده است .

من جهد همی کنم قضا می گوید  
بیرون ز کفایت تو کاری دگرست

**محصول بیت -** من سعی میکنم که خار هجران را از چشمم دفع کنم ، اما قضا و حکم ازلی میگوید: بجز کار و کوشش و کفایت تو موضوع دیگری است یعنی تحمل رنج خار هجران برایت حکم ازلی است، پس با جهد مندفع نمیشود .  
رباعی

چون باده زغم چه بایدت جوشیدن  
با اشکر غم نمی توان کوشیدن

**محصول بیت -** لازم نیست چون باده ازغم در جوش و خروش باشی یعنی از شدت غم نباید چون شرابی که در خمره جوش میاید و کف میکند و سر میرود بجوشی و اضطراب داشته باشی چون مقابله با لشکر غم و کوشش برای منکوب ساختن آن ممکن نیست. حاصل معارضه با غم جایز نیست .

سبزست لبث ساغر از او دور مدار  
می براب سبزه خوش بود نوشیدن

**محصول بیت -** لبث سبز است ، و ساغر را از آن دور مدار .

مراد : لبت بواسطه سببیت به سبزه گرائیده پس از باده نوشی فارغ مباش ،  
زیرا در کنار سبزه زار باده نوشیدن لذت بخش است .  
رباعی

ایام شبابست شراب اولیتر  
هر غمزده مست خراب اولیتر

محصول بیت - ایام جوانی است شراب اولیتر ، یعنی دوران جوانی است ،  
پس در این سن شراب خوردن از نخوردنش بهتر است و چه بهتر که هر غمزده و غمناک  
مست و خراب شود .

مراد : برای رهایی از غم ، مست خراب شدن بهتر است .

عالم همه سر بسر خرابست و بیاب  
در جای خراب هم خراب اولیتر

محصول بیت - عالم سراسر خراب و بیاب است ، پس در جای خراب ، خراب  
شدن بهتر است .

نتیجه رباعی اینست که برای خلاص شدن از غم عشق و محبت باید باده نوشید .  
رباعی

باز آئی که جانم بجمالت نگرانست  
باز آئی که دل در غم هجرت بفغانست

باز ، در این قبیل موارد فقط برای تأکید است .

محصول بیت - ای جانان بیا که جانم بجمالت ناظر است و بیا که دلم در غم  
هجرت به فغانست : نالان و گریان است .

باز آئی که پی روی تو ای یار عزیز  
سیلاب ز چشم من سرگشته روانست

محصول بیت - ای یار عزیز بیا که در دوری رویت از چشم من سرگشته سیلاب  
جاری است . یعنی همیشه گریان و نالانم .

رباعی

**برگیر شراب طرب انگیز و بیا****پنہان زرقیب سفله مستیز و بیا**

برگیر - برحرف تأکید . گیر ، فعل امر مفرد مخاطب : بگیر . شراب  
طرب انگیز ، اضافہ بیانیہ و طرب انگیز ، ترکیب وصفی از مصدر انگیزیدن :  
شادی آور .

رقیب سفله ، اضافہ بیانیہ زرقیب ، متعلق بہ پنہان ، و پنہان متعلق بہ فعل «بیا» و  
مستیز ، جملہ معترضہ .

**محصول بیت -** شراب شادی بخش را بدست گیر و بیا یعنی ہمراہت شراب  
بیار و عناد موز و بیا البتہ نہانی و مخفیانہ از رقیب بیا .

**مشنو سخن خصم کہ بنشین و مرو****بشنو زمن ای نگار برخیز و بیا**

مشنو - فعل نہی مفرد مخاطب : گوش نکن . سخن خصم ، اضافہ لامیہ و  
مفعول فعل «مشنو» . کہ ، حرف بیان در ہر دو جا .

**محصول بیت -** ای جانان سخن دشمن را گوش نده کہ میگوید : بنشین و  
مرو . حرف مرا بشنوای نگار برخیز و بیا .

خلاصہ سخن مرا گوش کن اما حرف رقیب را مشنو .

رباعی

**ہجرت کہ بجان من درویش آمد****گوئی نمکی بر جگر ریش آمد**

کہ - حرف رابطہ صفت . بجان من درویش ، باحرف صلہ و اضافہ لامیہ و بیانیہ  
گوئی ، فعل مضارع مفرد مخاطب اینجا یعنی مثل اینکه .

نمکی ، یا حرف تنکیر . بر جگر ریش ، بر اینجا بہ معنای پای صلہ و اضافہ

بیانیہ .

**محصول بیت -** ہجرت کہ بجان من درویش آمد : یعنی بجان من کار کرد ،

مثل اینکه بر جگر مجروح نمک پاشیدند ، مراد : جراحت دل مرا تازه کرد .

ترسیدمی من کز تو شوم روزی دور  
دیدی که همان روز بدم پیش آمد

محصول بیت - میترسیدم که مبادا از تو دور شوم : از فراق میترسیدم .  
دیدی که همان روز بد پیشم آمد ، یعنی از تو دور و مهجور شدم .  
حاصل از آنچه میترسیدم دچار شدم .

در مصرع اول بعضیها کلمه «من» را ندیده گرفته‌اند ، این مفسرین خیلی  
ناموزون بوده‌اند .

رد سروری و شمع

رباعی

شرین دهنان عهد پایان نبرند  
صاحب نظران ز عاشقی جان نبرند

محصول بیت - محبوبان شیرین دهن عهدشان را پایان نمیبرند : بعهدهشان  
وفا نمیکنند ، عاشقان صاحب نظر هم از عاشقی جان نبرند یعنی از درد عشق جان بدر  
نمیبرند . خلاصه عمرشان با عشق و محبت میگذرد .

معشوقه چو بر مراد و رای تو بود  
نام تو میان عشقبازان نبرند

محصول بیت - معشوقه اگر بر وفق مراد و میل باشد ، در میان عشقبازان  
نامت را نمی‌برند یعنی نامت جزو عشقبازان محسوب نمیگردد . زیرا عاشق باید از  
آرزوی طبع و هوای نفس بگذرد تا عاشق صادقش گویند .

رباعی

زلفین تو پیچ و خم و تاب از چه گرفت  
و آن چشم خمارین تو خواب از چه گرفت

خمارین - یا حرف نسبت و نون حرف تأکید .

محصول بیت - دوزلف تو پیچ و خم و تاب و جعد را از چه گرفت یعنی چه چیز



مجعدش کرده، و آن چشم مخمورانہات خواب از چہ گرفت یعنی برای چہ خواب آلودہ است . حاصل : چشمت چرا فتنہ گر است و خواب آلودہ .

چون هیچکسی بر گ گلی بر تو نزد  
سر تا قدمت بوی گلاب از چہ گرفت

محصول بیت - چون هیچکسی بر گ گلی بر تو نزد، پس سر تا قدمت: سر تا پایت از چہ بوی گلاب میدہد . حاصل بوی گلی کہ از تنت میاید از کجاست .

رباعی

راہ طلب تو و خار غمها دارد  
کو راہروی کہ این قدمها دارد

راہ طلب ، اضافہ لامیہ . طلب تو ، مصدر بہ مفعولش اضافہ گشتہ . خار غمها ، اضافہ بیانیہ . راہرو ، ترکیب وصفی یعنی مرد راہ و یا حرف وحدت . کہ ، حرف بیانی و یا حرف رابطہ صفت .

محصول بیت - راہ طلب کردن تو خارهای غم دارد ، یعنی در جستجوی تو خیلی غم و غصہ باید کشید (رسیدن بہ توستلزم خیلی غم و غصہ است) کو مرد راہ کہ این قدمها را داشته باشد ، یعنی قدمهایی در جستجوی تو داشته باشد .

دانی کہ کہ روشناس عشقت آن کو  
بر چہرہ جان چراغ دمها دارد

روشناس یعنی مشہور . روشناس عشق ، اضافہ لامیہ . چہرہ جان ، اضافہ بیانیہ چراغ دمها ، اضافہ بیانیہ .

محصول بیت - آیا میدانی کہ شخص مشہور و نامدار عشق چہ کسی است ؟ آن کسی است کہ در چہرہ جانش چراغ نفس عاشقان باشد یعنی علامت ہمت و نفس عاشقان در وجودش باشد .

رباعی

بردار دل از مادر دهر ای فرزند  
با نصف اخیر شوهرش در پیوند

**محصل بیت -** ای پسر از مادر دهر دل بردار . یعنی به دنیا و روزگار دل میند ، زیرا به کسی وفا نکرده که بتو بکند . (به ظواهر دنیا دل میند) با نصف اخیر شوهرش در پیوند ، یعنی آخر و عاقبت دنیا را در نظر بگیر زیرا دنیا با شوهرش (طالبش) دشمن است و مسلماً نابود وفانی اش خواهد کرد.

بی قلب ندانی اینچنین شخصی را  
چون حافظ اگر شوی برویش خرسند

برویش - ضمیر ، بر میگردد به مادر دهر (در بیت اول)

**محصل بیت -** تا صاحب و دارای قلب نشوی نمی فهمی که شوهر و طالب دهر کیست : مراد تا از مادر دهر منقطع نگردی ، چون حافظ به ظاهر دنیا فریفته میشود و طالب و شوهر دهر را نخواهی شناخت .  
مقصود : چون حافظ به ظاهر دنیا فریفته میشود و نمی شناسی که شوهر و طالب دنیا کیست و که نیست .

رباعی

من با کمر تو در میان کردم دست  
پنداشتمش که در میان چیزی هست

پنداشتمش ، شین «ضمیر» در معنا به «میان» مربوط است .

**محصل بیت -** من در میانت به شال کمر بندت دست زدم ، خیال کردم که در کمرت چیزی هست : تصور کردم که در میان (داخل) شال کمر بندت چیزی هست .

پیدا است گز آن میان چه بر بست کمر  
تا من ز کمر چه طرف برخوردارم بست

**محصل بیت -** معلوم است از آن میان کمر چه فایده برده که منم بتوانم از کمرت فایده ببرندم یعنی بایست کمر از میان نفعی داشته باشد و چیزی عایدش شود که

منہم از کمرت فایده ببرم .

رباعی

مقبول دل خواص و مشهور عوام  
خوش لہجہ و موزون حرکت بدر تمام

محصول بیت۔ بدر تمامی کہ خوش لہجہ است و حرکات متناسب دارد مورد پسند خواص است و مشهور عوام .

در خطہ شیراز بنامست و نشان  
رود آور حاجی حافظ احمد نام

رود آور۔ ترکیب وصفی : سرود آور یعنی سرود خوان حاجی حافظ لقب واحمد نامش .

محصول بیت۔ احمد حاجی حافظ سرود خوان در خطہ شیراز بنام و نشان است : حاجی حافظ احمد نام کہ بہ آواز خوانی مشہور است ، در خطہ شیراز بنام و نشان است .

رباعی

آواز پر مرغ طرب میشنوم  
یا نفحہ گلزار ارب میشنوم

آواز پر مرغ طرب ، اضافہ ہا لامیہ و بیانیہ است . نفحہ : بوش خوش است . گلزار ارب ، اضافہ بیانیہ .

ارب ، بہ فتح ہمزه ورا . یعنی حاجت . ارب و اربۃ و مأربۃ . مأربۃ ہم بہ معنای حاجت است

محصول بیت۔ آواز پر مرغ شادی را میشنوم یا بوی خوش گلزار حاجت را . یعنی آثار حصول حاجت را احساس میکنم .

یا باد حدیثی ز لبش میگوید  
قصہ روایتی عجب میشنوم

محصول بیت۔ شاید باد سخنی از لبش حکایت میکند القصہ روایت عجیبی

میشنوم :

باشاهد شوخ و شنگ وبامطرب و نی  
کنجی و فراغتی و یک شیشه می

شاهد شوخ - اضافه بیانیہ . شاهد : محبوب ، شوخ در اینجا یعنی خون گرم  
و شنگ دلپسند و مقبول . کنجی و فراغتی ، یا ها وحدت راست .  
محصول بیت - با محبوب شوخ و شنگ در یک گوشه دنج با فراغت خاطر و  
یک شیشه شراب .

چون گرم شود زباده مارا رنگ و پی  
منت نبرم بیک جو از حاتم طی

محصول بیت - وقتی رنگ و پی مان ازباده گرم شود، حتی از آدم سخاوتمند چون  
حاتم طی بقدر یک جو منت نمیکشم .  
مراد از هیچ سخاوتمندی به خاطر سخایش منت نمیکشم .

رباعی

در هجر تو من ز شمع افزون گریم  
دائم چو صراحی اشک گلگون گریم

محصول بیت - در فراقت زیادتر از شمع میگریم ، و دائم چون صراحی  
اشک گلگون میریزم یعنی خون میگریم .

چون ساغر بادام که از دل تنگی  
چون ناله چنگ بشنوم خون گریم

محصول بیت - مانند ساغر بادام که از دل تنگی ، همینکه آواز چنگ را  
میشنوم ، خون میگریم .

رباعی

عیبست عظیم برکشیدن خود را  
وز جمله خلق برگزیدن خود را

محصول بیت - خود را بالا بردن و از همه مردم بهتر دانستن عیب است: خود

را رجحان دادن و از دیگران اعلا دانستن عیب بزرگ است .  
**از مبردمك دیده بیاید آموخت**  
**دیدن همه کس را و ندیدن خود را**

**محصول بیت -** همه را دیدن و خود را ندیدن را از مبردمك چشم باید آموخت .  
 یعنی چشم همه را می بیند اما خودش را نمی بیند مگر در آینه .

رباعی

**جانم بفدای آنکه او اهل بود**  
**سر در قدمش اگر نهی سهل بود**

این رباعی از خیام است . بعضیها روی عدم اطلاع اینجا نوشته اند .

**محصول بیت -** جانم فدای آنکه اهل بود : من فدای آدم اهل شوم . چون  
 سر نهادن در قدم آدم اهل سهل و راحت است یعنی بوسیدن پای آدم پاک برای شخص  
 تنزل نمی آورد بلکه هم ترفع است .

بفدا ، با حرف زائد است و برای ضرورت وزن آمده .

**خواهی که بدانی بیقین دوزخ را**  
**دوزخ بیقین صحبت نااهل بود**

صحبت نااهل ، مصدر به فاعل یا به مفعولش اضافه شده .

**محصول بیت -** اگر میخواهی که از واقعیت دوزخ خبردار شوی یا : واقعاً  
 میخواهی بدانی که جهنم چیست ، بدانکه دوزخ در دنیا عبارت است از صحبت نااهل .  
 حاصل: اختلاط نااهل خود جهنم است .

در این رباعی کلمه «بود» ادات خبر است .

رباعی

**سرتاسر آفاق بهاون بودن**  
**نه طاق فلك بخون دل اندودن**

**محصول بیت -** سراسر آفاق را درهاون گویدن و سائیدن و نه طبقه فلك را

با خون دل اندودن .

تماماً بیت کنایه است از مشقت و الم .

صد سال دگر اسیر زندان بودن  
به زآنکه دمی همدم نادان بودن

محصول بیت - و صد سال دگر در زندان اسیر بودن بهتر از آنست که آدم

دمی بانادان همنشین و همدم گردد .

یعنی تمام این مشقات ورنجها که گفتیم گواراتر از مصاحبت بانادان است .

این رباعی در دیوان خسرو موجود است .

رباعی

تا کار بکام دل مجروح بود  
تا ملک تنم بی ملک روح بود

محصول بیت - مادامکه کار دنیا بر وفق مراد دل مجروح باشد ، و مادامکه

ملک تنم بی سلطان روح بود یعنی تا بمیرم .

امید من آنست ز درگاه خدا  
کابواب سعادت همه مفتوح بود

محصول بیت - از درگاه خداوند امیدم آنست که تمام درهای سعادت برویم

باز گردد . یعنی از رحمت خداوند مأیوس نیستم .

رباعی

ای دوست دل از جفای دشمن درکش  
باروی نکو شراب روشن درکش

محصول بیت - ای دوست دل به جفای دشمن مبنده : به فکر اذیت کردن

دشمن مباش و ظلم مکن ، باروی روشن شراب بخور یعنی باخوشروئی باده اعلانوش

کن .

با اهل هنر کوی گریبان بگشای  
وز با اهلان تمام دامن درکش

کوی گریبان : گودی دوریقه یعنی معمولاً دوریقه را گرد میزنند و تاحدی  
گودش میکنند ، این را کوی گریبان گفته است .

**محصول بیت -** کوی گریبان را برای اهل هنر باز کن . یعنی نسبت به  
هنرمندان التفات و توجه داشته باش و از نااهلان کناره بگیر و اعتبارشان نکن .  
رباعی

ای کاج که بخت سازگاری کردی  
یا دور زمانه باز یاری کردی

**محصول بیت -** ای یار کاشکی بخت موافقت میکرد و یا دور زمانه مساعدتم  
مینمود . یعنی یا اقبال موافقت میکرد و یا دور زمانه بر وفق مرادم میگشت .

از دست جوانیم چو بر بود عنان  
پیری چو رکاب پایداری کردی

فاعل بر بود ، پیری است ، به طریق سحر حلال .

**محصول بیت -** حال که پیری عنان از دست جوانی ر بوده ، کاش چون رکاب  
پایداری میکرد . یعنی حال که جوانی رفته ، باری پیری ام دوام پیدا میکرد .  
عنان ، نسبت به دست و رکاب ، نسبت به پا ، خوب واقع شده . دست و پای و عنان و  
رکاب به طریق صنعت تناسب آمده .

در معنای مصرع اول گفته اند : چون جوانی عنان را از دستم ر بود . این مفسر  
خودش سبب شده است که مراد معنا را از دستش ر بوده اند .  
رباعی

عمری ز پی مراد ضایع دارم  
وز دور فلک چیست که نافع دارم

عمری ، یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** برای به دست آوردن مراد ، عمری ضایع میکنم و اما

از گردش فلک چه فایده حاصل میشود یعنی برای پیدا کردن و بدست آوردن مرادم چه مساعدتی فلک بمن خواهد کرد.

با هر که بگفتم که ترا دوست شدم  
شد دشمن من و ه که چه طالع دارم

محصول بیت - به هر که گفتم که دوست تو هستم ، با من دشمن شد و ه که چه طالع نحس دارم .

رباعی

یاران چو بهم دست در آغوش کنید  
این گردش چرخ را فراموش کنید

یاران - منادی . کنید ، فعل مضارع جمع مخاطب .

محصول بیت - ای یاران وقتی دست در آغوش هم هستید : در هنگام معانقه ، گردش چرخ را فراموش کنید .

چون دور بمن رسد نمانم بر جای  
برباد من آن دور بقا نوش کنید

نمانم بر جای - یعنی می میرم و از بین میروم . بقا : مصدر و اینجا به معنای باقی است .

محصول بیت - تا دور قدح بمن برسد ، من دیگر نیستم یعنی می میرم و از بین میروم ؛ پس برباد و شوق من باقی را نوش کنید .  
کنید - در اینجا فعل امر جمع مخاطب است .

رباعی

امروز در این زمانه عهد شکن  
کو دوست که عاقبت نگردد دشمن

زمانه عهد شکن ، اضافه بیانیه . عهد شکن ، ترکیب وصفی : پیمان شکن



محصول بیت - امروز در این دور و زمانه بدعهد کو دوستی که عاقبت دشمن نگردد .

تنهایی را از آن گرفتم دامن  
تا دوست نبیندم بکام دشمن

تنهایی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - برای آن دامن تنهایی را گرفتم یعنی : بدانجهت تنهایی را اختیار کردم که دوست مرا دشمن کام نبیند .

رباعی

ای دوست بکام دشمنانم کردی  
بودم چوبهار چون خزانم کردی

محصول بیت - ای دوست مرا دشمن کام کردی ، بودم چوبهار اما چون خزانم کردی : در عین جوانی پیرم کردی .

در کیش توهن راست بدم هم چون تیر  
قربان شومت چرا کمانم کردی

کیش - در اینجا به طریق ایهام آمده یعنی به معانی مذهب و ملت و تیر کش قربان ، هم به طریق ایهام ذکر شده : یکی بمعنای نزدیکی است .  
دومی : ظرف زه : دوسر کمان که زه را محکم نگه میدارد یعنی صدق<sup>۱</sup>  
محصول بیت - در مذهب<sup>۲</sup> تو من چون تیر راست بودم ، قربانت کردم چرا کمانم کردی . قامت راست مرا منحنی کردی . حاصل : بستم کمرم را کج کردی .

رباعی

از عجز و سلیمی و مسکینی  
وز کبر و بزرگواری و خودبینی

محصول بیت - به طریق لف و نشر مرتب میفرماید : از عجز و سلیمی و

۱ - صدق : الشدة والصلابة . المنجہ

۲ - شاید مرادش : در راه عشق تو است . مترجم

بیچارگی و تکبر و بزرگواری و خودبینی .

بر آتش اگر نشانیم بنشینم

بر اسب اگر نشانت نشینی

محصول بیت - مصرع اول به مصرع اول و مصرع دوم به مصرع دوم بیت

اول میخورد . یعنی آه از عجزم که اگر روی آتشم بنشانی مینشینم .

و آه از تکبر تو که اگر روی اسب بنشانت نمی نشینی . اگر بگویمت سوار

اسب شو ، سوار نمیشوی .

رباعی

غافل منشین ای یار از تیزی آه

کانش رسد ز آتش انگیزی آه

محصول بیت - ای یار از اثر و تیزی آه غافل مباش : مراد از آه عاشق بترس

زیرا آتشی که از آه بر می خیزد دامنگیرت میشود .

خلاصه آه عاشق ترا میسوزاند و نابود میکند .

تا در سر گوی خود نپنداری سهل

شبگردی گریه و سحر خیزی آه

تا - حرف تنبیه . نپنداری ، فعل نفی : تصور نکنی .

سهل : ساده اینجا یعنی جزئی . شبگرد ، ترکیب وصفی و یا حرف مصدری .

شبگردی . گریه ، اضافه لامیه . سحر خیز ، ترکیب وصفی و یا حرف مصدری .

سحر خیزی آه ، اضافه لامیه .

محصول بیت - مصرع اول مرهون مصرع دوم . آگاه شو و بدان که گریه

سراسر شب و آه سحر را در سر کویت کوچک نگیری :

مراد : از گریه ها و آه کشیدن عشاق شبها و روزها در سر کویت غافل منشین .

رباعی

بسر دل غم روزگار تاکی داری  
بگذار جهان و هرچه دروی داری

محصول بیت - تا کی میخواهی غم روزگار را در دل نگه داری : تا کی غمناک خواهی شد ، دنیا و هرچه در آن داری ترك كن . یعنی از دنیا و مافیهایش بگذر تا غم نخوری .

یاری و شرابی طلب و پای گلی  
در دست کنون که جرعه می داری

یاری ، یا حرف وحدت . و شرابی ، یا حرف تنکیر . طلب فعل امر مفرد مخاطب : بخواه . پای گلی . اضافه لامیه و یا حرف وحدت . که ، حرف بیانی . جرعه می ، اضافه بیانی . داری ، فعل مضارع مفرد مخاطب .  
محصول بیت - اکنون که جرعه ای شراب بدست آورده ای ، پس پای گلی را انتخاب کن و یاری و شرابی بخواه .

رباعی

من جای غم تو در دل خویش کنم  
درد تو دواي جگر ریش کنم

محصول بیت - من در دل خودم به غمت جامیده ام : غمت را در دلم نگه میدارم و دردت را دواي جگر مجروحم میکنم .

چندانکه تو بر دلم جفا بیش کنی  
من بر سر آنم که وفا بیش کنم

محصول بیت - هر قدر که تو بر دلم جفا و ستم بیشتر کنی ، من در صدد آنم که بهمان نسبت در باره ات وفادار باشم .

رباعی

گفتم که چه خالست بدین شیرینی  
گفتا تو سلیم و ساده و مسکینی

محصول بیت - گفتم چه خالی است باین شیرینی ؟ یعنی خالی باین شیرینی

و لذیذی ندیدم . جانان گفت تو سلیم و ساده و مسکینی . یعنی از سادگی و بیچارگی ات آن را خال گمان میکنی .

در آینه جمال ما خالی نیست  
تو مردم چشم خود در آن می بینی

محصول بیت - جانان گفت در آینه جمال ما خالی نیست بلکه تو مردمک چشم خود را در آینه جمال ما می بینی و خیال میکنی که آن خال است .

رباعی

اشکم چو رخ نگار من گلگون شد  
وز خون دلم خانه چشم خون شد

محصول بیت - اشکم مانند روی نگارم گلگون شد : سرخ شد این از خون دلم است که خانه چشم خون شد . یعنی خون دلم به چشمانم ریخت و اشکم را خونین کرد .

محبوب من از ناز چنین گفت مرا  
کای یار عزیز حال چشمت چون شد

محصول بیت - محبوبم با ناز بمن اینطور گفت : ای یار عزیز چشمت در چه حال است ؟ یعنی خون دلت که به چشمت زده بود ، وضع چشمهایت چطور است .

رباعی

در غربت اگر کسی بماند ماهی  
مگر کوه بود از او نماید کاهی

محصول بیت - اگر کسی یکماه در غربت بماند ، ولو چون کوه قوی و با استقامت باشد ، رنج غربت چون کاهش میکند . یعنی بی تاب و توانش میکند .

بیچاره غریب اگر چه ساکن باشد  
چون یاد وطن کند بر آرد آهی

محصول بیت - بیچاره غریب اگر چنانکه در یک شهر و یا در یک محله ساکن

ہم باشد . محل سکونتش در شهر غیر از وطنش باشد ، وقتی یادی از وطنش کند  
از حسرتش آہی میکشد .

رباعی

یارب چو برآرندہ حاجات تویی  
ہم قاضی و کافیء مہمات تویی

محصول بیت - خدایا توئی کہ حاجات مردم را برمیآوری ہم قاضی هستی  
و ہم مشکلات و کارہای بزرگ مخلوق را کافی هستی .

من سردل خویش بتو کی گویم  
چون عالم اسرار خفیات تویی

محصول بیت - خدایا من سردل خودم را بتو برای چہ بگویم ، چون خودت  
عالم اسرار نہانی هستی . یعنی : بہ اسرار نہانی واقفی بہمین جہت اسرار دلم را بتو  
عرض نمیکنم ، چون این کار ترک ادب و تحصیل حاصل است .

ولہ ایضاً

## فی المثنویات

الا ای آهوی وحشی کجائی  
مرا با تست بسیار آشنائی

الا - حرف استفتاح . آهوی وحشی ، بیانیہ . کجایی ، یا ضمیر خطاب . مرا ،  
برای من . باتست ، سین و تا در معنای آشنا مربوط است . آشنایی ، یا حرف مصدری  
محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : ای آهوی وحشی کجائی کہ من  
با تو دوستی دیرینہ دارم .

دو تنہا رو دو سرگردان دو بیکس  
دد و دام در کمین از پیش و از پس

تنہا رو - ترکیب وصفی از مصدر رویدن : دو تنہا رونده یعنی بی یار و یاور  
دد و دام ، به معنای حیوانات درندہ است .

محصول بیت - من و تو ، دو سرگردان و دونفر بی کسیم و حیوانات درندہ از  
پیش و پس در کمین ماست .

بیا تا حال یکدیگر بدانیم  
مراد ہم بجوئیم از توانیم

محصول بیت - خطاب بہ آهوی وحشی میفرماید : بیا تا از حال یکدیگر با  
خبر شویم و اگر بتوانیم بہ درد ہم برسیم ، و مراد یکدیگر را بر آوریم .

کہ می بینم کہ این دشت مشوش  
چرا گاہی ندارد خرم و خوش

کہ - حرف تعلیل برای بیت قبل . می بینم : فی الحال می بینم .

ص ۴۲۳ جلد سوم شرح

کہ ، حرف بیان . دشت مشوش ، اضافه بیانیہ . مشوش : پریشان و ناہموار  
چرا گاہ ، محل چرا و یا حرف وحدت .

محصول بیت - ای آھوی وحشی بیا کہ می بینم : این دنیا کہ دشت مشوش نامش  
کرده اند هیچ چرا گاہی خوش و خرم ندارد . یعنی جایی نیست کہ بتوان در آن  
آسوده و مرفہ الحال بود .

کہ خواهد شد بگوئید ای رفیقان  
رفیق بیگان یار غریبان

کہ - اسم است یعنی چہ کسی . خواهد شد ، فعل مستقبل ، فاعلش رفیق  
رفیق بی گسان ، اسم فاعل بہ مفعولش اضافه گشته . یار غریبان ، ہکذا و از قبیل تعدد  
خبر است .

محصول بیت - ای رفیقان بگوئید کہ یار بیگسان و کمک غریبان یعنی یار  
و مصاحب غریبان کہ خواهد شد . مراد : غریبان را کہ مورد تفقد قرار خواهد داد .

مگر خضر مبارک پی در آید  
ز یمن ہمتش کاری بر آید

خضر مبارک پی ، اضافه بیانیہ و مبارک پی ، صفت مرکب ، یعنی مبارک قدم  
یا مبارک اثر مراد «اثر پاست» : ردپا .

یمن ہمت ، اضافه لامیہ و شین ضمیر بر میگردد بہ خضر . کاری ، یا حرف  
وحدت و یا تنکیر . بر آید یعنی حاصل شود .

محصول بیت - کسی یار و یاور بیگسان نمیشود مگر خضر مبارک قدم کہ  
از یمن ہمتش کاری بکند . یعنی صحرا ی مشوش مذکور مگر بہ یاری خضر قطع  
شود و گر نہ غریبان در آن گمراہ میشوند .

مگر وقت عطا پروردن آمد  
کہ فالہم لاتذرنی فرداً آمد

مگر - در اینجا بہ معنای «کانہ» است وقت عطا پروردن ، اضافه لامیہ عطا .

مفعول مقدم پروردن . که ، حرف تعلیل و یا حرف بیان . فالم ، مبتدا وما بعدش خبرش .  
لاتذرنی ، لاتذر ، فعل نهی مفرد مخاطب . نون حرف وقایه و یا ضمیر متکلم و حده  
یعنی ضمیر منصوب متصل . فرداً به معنای منفرد و حال از برای ضمیر متکلم .

**محصول بیت -** مثل اینکه هنگام پرورش عطا و وفا فرارسیده که فال من آیه  
کریمه<sup>۱</sup> : لاتذرنی فرداً آمد .

معنای آیه کریمه : مراد تنها مگذار . و این مطلب مشعر آنست که حق تعالی  
برایش «برای شاعر» یار و یاورى خواهد فرستاد .

**بوقتی رهروی در سرزمینی**

**بلطفش گفت رند ره نشینی**

بوقتی - با حرف ظرف و یا حرف وحدت . رهروی ، یا حرف وحدت . سرزمین  
یعنی سرحد و یا حرف وحدت . بلطفش ، شین «ضمیر» برمیگردد به رهرو . رند ،  
فاعل فعل گفت و مقول قولش بیتی است که بعد از این میاید .

ره نشین ، ترکیب وصفی و یا حرف وحدت و اکثر این ترکیب را به معنای  
«گدا» بکار میبرند ، اما در این قبیل موارد کنایه است از رند لاابالی .

**محصول بیت -** زمانی در سرزمینی ره نشینی از روی لطف از عاشق سالکی  
سؤال کرد و گفت :

**که ای سالک چه در انبانه داری**

**بیا دامی بنه گمر دانه داری**

که - حرف رابط مقول قول . انبانه : انبان ، دامی ، یا حرف وحدت ، بنه  
فعل امر مفرد مخاطب یعنی بگذار . مراد از انبانه دن سالک است و مراد از «دانه»  
تخم معرفت است که بوسیله آن (معرفت) توجه مردم را نسبت به خود جلب میکند  
و در اینجا بادام تعبیرش میکند .

**محصول بیت -** رند رهنشین به سالک گفت : ای سالک عاشق در انبانه دان

۱ - سورة انبیاء آیه شریفه : و ذکر یا اذنادی ربه رب لاتذرنی فرداً و انت خیر الوارثین .



چہ داری، اگر دانه داری بیا دامی بگستر . مراد : اگر سرمایہ معرفت داری اظہار کن تا مردم منتفع گردند .

### ج-وابش داد و گفتا دانه دارم

### ولی سیمرغ میباید شکارم

جوابش - شین «ضمیر» بر میگردد به رند. فاعل فعل داد سالک است. واو، حرف عطف و گفتا، معطوف به فعل «داد». دانه تا آخر بیت مقول قول است .

**محصول بیت -** سالک به رند جواب داد و گفتش : دانه معرفت دارم ولی شکار من باید سیمرغ باشد . مراد : با دانه معرفت، اشخاص شایسته و با استعداد شکار میشوند زیرا من به هر ناقابل عرض معرفت نمیکنم، یعنی برای کودنهای معارف اظہار نمیکنم چون نمیخواهم نسبت بخودم مایل و راغبشان کنم .

در معنای مصرع دوم یکی گفته است : مراد از سیمرغ باری تعالی است بروجه تشبیه . این مفسر در تشبیه خطا کرده و آنکه در مصرع اول بجای «دانه» «دام» نوشته از سباق کلام آگاه نبوده .  
رد شمعی و سروری

### بگفتا چون بدست آری نشانش

### که از ما بی نشانت آشیانش

بگفتا - گوینده رند رهنشین است. نشانش، شین «ضمیر» بر میگردد به سیمرغ. که، حرف تعلیل. آشیانش، این ضمیر هم راجع است به سیمرغ .

**محصول بیت -** رند گفتش چگونه میتوانی نشانی از عنقا بدست بیاری که از ما بی نشان است . یعنی عنقا موجود الاسم معدوم الجسم است، پس چگونه بدستش بیاری .

### مده جام می و پای گل از دست

### ولی غافل مباش از دهر بدمست

**محصول بیت -** وقتی نمی توانی بدستش آری، چونکه عنقا ناپدید است پس طالبش مباش و فقط پای گل و جام می را از دست مده مراد : باعیش و خوشی زندگی کن و در عین حال از روزگار بدمست ایمن مباش، یعنی هر قدر هم که روزگار بر وفق

مرادت بچرخد و در ذوق و صفا باشی از غداری آن ایمن مباش که سخت بیرحم است  
و هرگز به کسی شفقت نمیکند و خودت را هم روزی فتک میکند و میکشدت.

**چو آن سرو سهی شد کاروانی  
ز شاخ سرو میکند دیده بانی**

سرو سهی ، اضافه بیانی . شد کاروانی ، یا حرف نسبت . شاخ سرو ، اضاف  
لامیه . دیده بان : ناظر و یا حرف مصدری .

**محصول بیت -** چون آن سرو سهی کاروانی شد ، تو از پشت و از میان شاخه سهی  
سرو نگاهش کن که بکدام طرف رفت . مراد: از يك جای بلند ناظرش باش که به  
کدام جانب سفر کرد.

در معنای مصرع دوم : در جای بلندی بایست و منتظر قدمش باش این مفسر  
بین آینده و رونده فرقی قائل نبوده .

و کسیکه بجای «ز شاخ سرو» «چو شاخ سرو» نوشته و در معنایش گفته است :  
چون شاخ سرو دیده بانی کن اینهم دیده بانی را خوب انجام نداده است .

رد سروری

**برفت و طبع خوش باشم حزین کرد**

**برادر با برادر کی چنین کرد**

خوش باش ، ترکیب وصفی ، خوش باشنده . یعنی شخصی که زندگی را خوش  
میگذراند و هیچوقت غم بخود راه نمیدهد ، حاصل: دائم در عیش و صفاست .

**محصول بیت -** جانان رفت و بارفتن خود طبع خوش و خرم و بی غم و غصه مرا  
غمین و حزین کرد . کی برادر با برادر این کار را کرده است ، یعنی جانان مرا گذاشت  
ورفت .

**چنان بیرحم زد تیغ جدایی**

**که گوئی خود نبودست آشنایی**

تیغ جدایی - اضافه بیانیه و یا در هر دو مصرع حرف مصدری .

**محصول بیت -** جانان کہ بہ سفر رفت ، با رفتن خودش چنان شمشیر جدائی  
زا بیرحمانہ بمن زد مثل اینکه در بینمان اصلاً آشنائی نبوده یعنی هیچ رحمی بمن  
نکرد و رفت .

نثار من چہ وزن آرد بدین ساز  
کہ خورشید غنی شد کیسہ پرداز

**محصول بیت -** در جایی کہ خورشید غنی کیسہ پرداز باشد پس نثار من چہ ارزش  
دارد . یعنی در راه جانان آنچه من نثار میکنم، در مقابل نثار خورشید غنی کہ کیسہ  
سیم و زرش را خالی کرد چہ اعتبار دارد .

حاصل: خورشید کہ اینہمہ سیم و زردارد و ہمہ را با نثار کردن در راه جانان  
تمام کرد پس نثار من مگر چقدر است کہ تمام نشود . کیسہ پرداز یعنی کیسہ  
خالی کنندہ .

پرداختن و پردازیدن یعنی خالی کردن یک چیز .

لب سرچشمہ و یک طرف جوی  
نم اشگی و با خود گفت و گوئی

**محصول بیت -** جانان کہ رفت بہ سفر ، حال جز صبر چارہ ای نداری و برای  
اینکہ در فراق جانان سلی خاطر پیدا کنی ، باید در سرچشمہ و یا کنار جوی بنشین  
و نم اشگ بریزی و با خود حرف بزنی: در فراق جانان باید با اینہا تسلی پیدا کرد .

بیاد رفتگان و دوستان  
موافق گرد با ابر بہاران

بیاد رفتگان .. با حرف صلہ و اضافہ لامیہ . دوستان ، تر کیب وصفی: محب .  
گرد ، فعل امر مفرد مخاطب: باش ، فعل مضارعش «گردد» میاید ، بہ فتح کاف  
عجمی یعنی میشود .

**محصول بیت -** بیاد سفر رفتگان و بہ شوق دوستان با ابر بہاران ہمراہی

۱ - یکی از معانی پرداختن خالی کردن است . مترجم

کن . یعنی چون ابر بہاران پیوستہ گریان و نالان باش .

چو نالان آیدت آب روان پیش  
مدد بخشش ز آب دیدہ خویش

**محصول بیت -** وقتی بہ آبی رسیدی کہ خروشان جریان دارد ، از آب چشمت بآن کمک کن ، از چشمہایت چون چشمہ اشگہا بریز و بآب روان اضافہ کن : بر جریانش کن .

نکرد آن ہمدم دیرین مدارا  
مسلمانان مسلمانان خدا را

**محصول بیت -** آن ہمدم دیرین و آن یار قدیمی مدارا نکرد ، ای مسلمانان ای مسلمانان بہ خاطر خدا درمانم کنید .

مرا بگذشت آب فرقت از سر  
بدین حال مدارا نیست درخور

**محصول بیت -** ای مسلمانان آب جدایی از سرم گذشت ، دیگر در این حال مہمہ بدردم نمیخورد . یعنی فراق بحد کافی متأثرم کرد ، پس دیگر از این بیدم مجال مدارا نماند .

مگر خضر مبارک پی تواند  
کہ این تنہا بدان تنہا رساند

تنہا - در ہر دو جا بہ معنای تک و تنہاست .

**محصول بیت -** فقط خضر مبارک پی میتواند . این تک و تنہا را بآن تنہا برساند یعنی سبب وصالمان گردد .

چرا با بخت خود چندین ستیزم  
چرا از طالع خود میگریزم

**محصول بیت -** چرا با طالع خود اینہمہ ستیزہ کنم و عناد بورزم یا چرا از بخت خود بگریزم . یعنی حالی کہ برایم مقدر شدہ چرا از آن روگردان باشم .

هم اکنون راه کوی دوست گیرم

اگر میرم هم اندر راه میرم

محصول بیت - هم حالاً راه محلهٔ همان دوست را میگیرم، یعنی بجانب کوی

دوست میروم، اگر بمیرم هم در راه کوی دوست بمیرم.

غریبانی که حال من ببینند

زمانی بر سر خاکم نشینند

محصول بیت - آن غریبانی که گذرشان بر مزار من بیفتد زمانی بر سر قبرم

می نشینند. یعنی بر سر خاک من شهید برای آمرزش فاتحهای میخوانند.

غریبان را غریبان یاد دارند

که ایشان بکدگر را یادگارند

محصول بیت - غریبان را غریبان بخاطر میآورند، چونکه اینان یادگار

بکدیگرند. یادگار: چیزیکه چیز را بخاطر میآورد یا دردیگران ایجاد خاطره

میکند. زیرا یاد به خاطر آوردن است «گار» ادات فاعلی است پس یادگار یعنی

یاد آورنده.

خدایا چاره بیچارگانی

مرا و جز مرا چاره تو دانی

محصول بیت - پروردگارا تو چارهٔ بیچارگانی، چارهٔ مرا و دیگران را تو

میدانی. حاصل درمان درد ما و امثال ما در دست توست.

چنان که شب بر آری روز روشن

ازین انده بر آری شادیء من

محصول بیت - همانطور که از شب، روز روشن در میآوری از این غصه هم نجاتم

میدهی و شادم میکنی یعنی همانطور که میتوانی شب تاریک را به روز روشن مبدل کنی

پس این راهم قادری.

ز هجرانش بسی دارم شکایت  
نمی گنجد در اینجا این حکایت

**محمصول بیت -** از هجران جانان خیلی شکایت دارم و این حکایت . در اینجا  
نمی گنجد یعنی این دفتر برای شکایت من کافی نیست.

تو گوهر بین و از خرمهره بگذر  
ز طرزی کان نگرود شهره بگذر

**محمصول بیت -** به طریق خطاب عام میفرماید: تو گوهر دانگرو از خرمهره  
صرف نظر کن . زیرا طرز و ضریقی که مشهور نباشد از آن مگذر یعنی چشم بپوش  
و از آنجا عبور مکن.

چو من ماهیء کلاک آرم به تحریر  
تو از نون و قلم میپرس تفسیر

نون - در زبان عربی ماهی را گویند.

**محمصول بیت -** وقتی من ماهی قلمم را به تحریر در میآوردم ، تو تفسیر آن را  
من مینویسم از نون<sup>۱</sup> و القلم سؤال کن.

مراد : آنچه مینویسم موافق و مطابق آیه کریمه مذکور میباشد .

رفیقان قدر یکدیگر بدانید  
چو معلومت شرح از بر بخوانید

**محمصول بیت -** ای رفیقان قدر یکدیگر را بدانید ، چونکه شرح معلومت از  
هست مفهوم را از بر بخوانید. چون از گذشته آگاه هستید پس حال را دریابید

مقالات نصیحت گو همینست  
که حکم انداز هجران در همینست

**محمصول بیت** مقالات نصیحت گو، اضافه لامیه، نصیحتگو، ترکیب و صنی  
همین است یعنی غیر از این چیزی نیست. که، حرف بیان . حکم انداز هجران، اضافه

۱ - سورة مبارکه القلم، ن والقلم و یا سطورن .

بیانیہ و ترکیب وصفی. حکم انداز: تیر اندازی را گویند که بہر نقطہ ایکہ موردہدفش  
بشد نیزش اصابت کند.

**محصول بیت -** مقالات نصیحت گواہیست کہ تیر اندازہجران در کمین است.  
یعنی نباید با پیام وصال مغرور شد بلکه باید قبول کرد کہ فراق در کمین است .

روان را با خرد درہم سرشتیم  
وز آن تخی کہ حاصل گشت کشتیم

**محصول بیت -** عقل و جان را درہم سرشتیم ، تخی کہ از اختلاط این دو  
بدست آمد کشتیم . مراد نتیجہ حاصل از اجتماع عقل و روح را سنجیدیم . یعنی نتیجہ  
حاصل از اشتراک این دو مفید است ، پس ماہم بہ عقل و جان گرویدیم .

فرحبخشی در این ترکیب پیداست  
کہ مغز شعرو مغز جان و اجزاست

فرحبخش - ترکیب وصفی : فرح بخشندہ . کہ ، حرف تعلیل مغز شعرو ،  
لذا لامیہ مجازاً مغز جان ، ہکذا . واوہا ، حرف عطف . مراد از اجزا ، اعضاست کہ  
در بعض نسخہا واقع شدہ

**محصول بیت** در ترکیب حاصل از اجتماع عقل و روح کہ در بیت بالا ذکر  
شد یکنوع فرحبخشی وجود دارد یعنی چون این ترکیب از مغز شعرو مغز جان و  
مغز اعضا تشکیل یافتہ لذا صفا میدہد و فرح میبخشد .

بیا و زنگہت این طیب امید  
مشام جان معطر ساز جاوید

**محصول بیت -** بہ طریق خطاب عام میفرماید: بیا و بابوی خوش و معطر این  
طیب میدماغ جان را معطر کن .

کہ این نافہ زچین جیب حورست  
نہ زآن آہو کہ از مردم نفورست

کہ - حرف تعلیل . مراد از نافہ ، طیب مذکور در بیت قبلی است . چین جیب

اضافه لامیه یعنی چین خوردگی یقه. چین جیب حور، اضافه لامیه .

نفور بر وزن فِعول به معنی فاعل یعنی نفرت کننده .

**محصول بیت -** زیرا این نافه طیب امید، از چین یقه حور است، نه از آن آهو

که از مردم میرمد و نفرت دارد.

**درین وادی ببانگ سیل بشنو**

**که صد من خون معصومان بیک جو**

مراد از وادی در اینجا وادی عشق است.

**محصول بیت -** در این وادی عشق باغریو بانگ بشنو که صد من خون معصومان

بیک جو میارزد.

در اینجا مراد از معصومان، کسانی است که از محرّمات اجتناب میکنند.

**پس جبریل را اینجا بسوزند**

**بدان تا کودکان آتش فروزند**

پس جبریل - اضافه لامیه و را، ادات تخصیصی . اینجا بسوزند: مراد از «اینجا»

وادی عشق است . بدان ، تقدیرش : تا کودکان بدان آتش فروزند

تا حرف تعلیل . کودکان ، جمع كودك : پسر بچه‌ها .

**محصول بیت -** در این وادی عشق و محبت . پس جبرائیل امین را میسوزانند

تا که عاشقان با آن آتش افروزند .

در بعضی نسخها مصراع دوم اینطور واقع شده : تا زان کودکان آتش

فروزند .

**سخن گفتن کرا یار است اینجا**

**تعالی الله چه استغناست اینجا**

**محصول بیت -** در این وادی عشق که قادر است سخن بگوید، ای خدای منزّه

چه استغناست اینجا . یعنی خداوند تعالی استغنائش خیلی است.



برو حافظ درین معرض مزن دم  
سخن . کوتاه کن واللہ اعلم

موصول بیت۔ ای حافظ بروپی کارت در خصوص این مقام (مقام استغنا) حرف  
نزن ، زیرا با سخن گفتن کاری پیش نمیرود بلکه عمل لازم است . پس حالا سخن  
را کوتاه بیا وقصه را طولانی نکن که خداوند از هر عالمی عالمتر است و در این خصوص  
توصلا حیت حرف زدن نداری.

وله ایضاً

## ساقی نامہ

بیا ساقی آن می کہ حال آورد  
کرامت فزاید کمال آورد

محصول بیت - بیاساقی آن می کہ حال میآورد و کرامت را زیاد میکند و  
کمال می بخشد.

بمن ده کہ بس بیدل افتادہ ام  
وزین ہردو بیحاصل افتادہ ام

مراد از «ہردو» کرامت و کمال است

محصول بیت - ای ساقی ، از آن بادہ کہ گفتم بمن بدہ کہ من پاک بیدل و از  
کرامت و کمال بی بہرہ ام.

بیا ساقی آن کیمیای فتوح  
کہ با گنج قارون دہد عمر نوح

محصول بیت - بیا ای ساقی آن کیمیای فتوحی کہ گنج قارون و عمر نوح  
می بخشد، یعنی ہر کہ بخورد جزو اغنیا میکندش.

بدہ تابرویت گشایند باز  
در کامرانی و عمر دراز

محصول بیت - ای ساقی کیمیای فتوح را بدہ کہ برویت در کامرانی و عمر  
نوح یعنی عمر طولانی گشایند.

بیا ساقی آن آتش تابناک  
کہ زردشت میجویدش زیر خاک

زردشت - حکیمی کہ دین آتش پرستی را پیدا کرد .

ص ۴۲۹ جلد سوم شرح

محصول بیت۔ بیا ای ساقی آن آتش تابناکی کہ زردشت در زیر خاک  
میجویدش .

بمن ده که در کیش رندان مست  
چه آتش پرست و چه دنیا پرست

محصول بیت۔ بمن بده کہ در مذهب رندان، چه آتش پرست و چه دنیا پرست:  
فرق نمیکند یعنی هر دو در گمراهی اند.

بیا ساقی آن می کزو جام جم  
زند لاف بینائی اندر عدم

محصول بیت۔ ای ساقی بیا از آن می که جام جم از آن لاف بینائی در عدم  
میزند .

بمن ده که باشم به تأیید جام  
چو جم آگه از سر عالم مدام

محصول بیت۔ بمن بده کہ با تقویت و تأیید جام چون جم پیوسته از سر  
عالم آگاه شوم.

بیا ساقی آن جام جم ده مرا  
تعلل مکن دم بدم ده مرا

محصول بیت۔ بیا ای ساقی آن جام جم را بمن بده و بهانه میآر و دمبدم  
سیرابم کن .

که خوش گفت جمشید با تاج و گنج  
که یک جو نیززد سرای سپنج

محصول بیت۔ جمشیدی که صاحب تاج و تخت بود، درباره دنیا گفت: این  
سرای دو دره به یک دانه جو نمی آرد. یعنی دنیا ارزش ندارد.

بیا ساقی آن جام چون سلسبیل  
که دل را بفردوس باشد دلیل

محصول بیت۔ بیا ای ساقی، آن جام چون سلسبیل را که بدل مژده جنت

میدهد .

بمن ده که طنبور خوش گفت و نی

که يك جرعه می به ز دیرھیم کی

محصول بیت - آن جام را بمن بده که طنبور و نی خیلی خوب گفتند: که يك

جرعه می از تاج پادشاه بهتر است . یعنی بهتر از سلطنت کی است .

بیا ساقی آن بکر مستور مست

که اندر خرابات دارد نشست

محصول بیت - بیای ساقی ، آن مستور مست بکر را که نشست یعنی جایش

در خرابات است .

بمن ده که بدنام خواهم شدن

خراب می و جام خواهم شدن

محصول بیت - آن بکر مستور را بمن بده ، که من بدنام خواهم شد و مست

خراب می و جام خواهم شد .

بیا ساقی . آن آب اندیشه سوز

که گر شیر نوشد شود بيشه سوز

محصول بیت - بیای ساقی ، آن آب اندیشه سوز و فکر سوز را که اگر شیر

بنوشد بيشه را میسوزاند یعنی از شدت شوق آن می جنگل را با آتش میکشد .

بده تا شوم برفلك شیر گیر

بهرم برزنم دام این گرگ پیر

شیر گیر - تر کیب وصفی است یعنی بیادر

محصول بیت - ای ساقی آن آب اندیشه سوز را بمن بده ، تارشات و شجاعتی

به فلك نشان دهم ، و دام این گرگ پیر را بهم برزنم یعنی افلاك و بروج را بهم برزنم .

کسیکه در معنای مصراع اول گفته است : می بده تا به بالای فلك شیر گیر

بروم ، از فحوای کلامش پیدا است که فلك را مضاف به شیر گیر گرفته و مصراع را

ناموزون کرده . و نیز در تحقیق مصرع مذکور مفسری گفته است :  
شیر گیر بودن فلک به اعتبار اینست که برج اسد است ، این یکی هم قول  
اولی را تحقیق کرده است .

بیا ساقی آن می که حور بهشت  
عبیر ملائک درو می سرشت

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن می که حور بهشتی در آن عبیر ملائک را  
سرشت . یعنی بوی خوش ملائک را با آن می پرورده است .

بده تا بخوری بر آتش نهم  
دماغ خرد تا ابدی خوش کنم

محصول بیت - آن باده را بده که بخوری بر آتش نهم و دماغ عقل را تا ابد  
خوش کنم یعنی دماغ عقل را برای همیشه معطر سازم .

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام  
به کیخسرو و جم فرستد پیام

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن شرابی که عکسش از جام به کیخسرو و جم  
پیام میفرستد .

بده تا بگویم با آواز نی  
که جمشید کی بود و کلاس کی

محصول بیت - آن باده را بده که با آواز نی بگویم : جمشید کی بود و کلاس  
چه زمان سلطنت داشت .

دم از سیر این دیر دیرینه زن  
صلائی شاهان پیشینه زن

محصول بیت - ای ساقی ، از گردش این دیر قدیمی سخن بگو و آن پادشاهان  
گذشته را صدا بزن : آنها گذشتند و رفتند ما هم بدنبالشان خواهیم رفت .

بیا ساقی آن می کہ شاہی دہد  
بپاکیء او دل گواہی دہد

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن بادہ ایکہ شاہی میدہد وبہ پاکی آن دل  
گواہ است یعنی دل شہادت میدہد .

بمن دہ کہ سلطان دل بودہام  
کنون دورم از وی کہ آلودہام

محصول بیت - بمن بدہ کہ زمانی سلطان دل بودہام، اما اکنون از آن دورم  
ذیرا بالود گیہای دنیا ملوث گشتہام .

میمہ دہ مگر مردم از عیب پاک  
شوم ایمن از فکرت هولناک

محصول بیت - ای ساقی بمن بادہ بدہ شید کہ از آلود گیہای کہ گفتم پاک  
کردم و از فکر هولناک ایمن شوم ، یعنی از عیب حاصل از تلذیث پاک و مہربا کردہ  
و از فکر ترسناک نجات یابم .

شرابہ دہ و روی دولت ببین  
خرابہ کن و گنج حکمت ببین

محصول بیت - ای ساقی بمن شراب بدہ و روی دولت را ببین یعنی بدولت  
برس ، مہرابا بدہ خراب کن و گنج حکمت را تماشا کن ، چونکہ محل گنج در  
خرابہ است ، مراد از خراب شدن من گنج حکمت ظاہر میکند .

چو شد باغ روحانیان مسکنم  
در اینجا چرا تخته بند تنم

محصول بیت - چون حای من باغ روحانیان است ، یعنی عالم ملکوت مسکن  
من است ، پس چرا در این عالم کون و فساد تخته بند تنم ؟ مراد از این چه بدنامی  
با قید بدن مفید شدہام .

من آنم کہ چون جام گیرم بدست  
ببینم در آن آینه هر چه هست

محصول بیت - من آن کسم کہ وقتی جام باده را بدست بگیرم، در آن آینه  
هر چه در عالم هست می بینم چون جام ، گیتی نماست .

بمستی در پارسائی زنم  
دم خسروی در گدائی زنم

بمستی - با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . در پارسایی ، اضافه لامیه و یا  
حرف مصدر . زنم ، فعل مضارع متکلم وحده یعنی دق الباب کنم . دم خسروی ، اضافه  
بیانیه و یا حرف نسبت یا حرف مصدری . گدایی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - در عالم مستی دم از پارسائی میزنم و در عین گدایی ادعای پادشاهی  
میکنم . یعنی به محض اینکه جام باده را بدست گرفتم اینکارها را میکنم .

کہ حافظ چو مستانه سازد سرود  
ز چرخش دهد رود زهره درود

این بیت در مقام تعلیل بیت سابق واقع شده .

کہ حرف تعلیل . سرود: آواز . رود ، در اینجا به معنای ساز است درود :  
تحیت و صحت و عافیت است اما اینجا مراد «تحسین» میباشد .

محصول بیت - کہ حافظ اگر در عالم مستی آواز بخواند ، ساز زهره از  
فلک تحسینش میکند یعنی آفرین میگویدش . حاصل : حافظ کہ هنگام مستی آواز  
میخواند ، زهره آواز او را پسند میکند و برایش تحسین میفرستد .

بیا ساقی از بیوفائی عمر  
بترس و زمی کن گدائی عمر

محصول بیت - بیای ساقی از بیوفائی عمر بترس و از شراب ، عمر گدائی  
کن ، یعنی با نوشیدن شراب عمر تازه بدست بیار زیرا شراب عشق ، به جان حیات  
میدهد .

کہ می عمر را می بيفزایدت  
دری هر دم از غیب بگشایدت

کہ - حرف تعالیل . را ، ادات مفعول می ، حرف تأکید . بيفزاید ، فعل مضارع مفرد غایب : زیاد میکند . تا ضمیر خطاب و در معنا مربوط به عمر است یعنی عمرت را . دری ، یا حرف وحدت .

**محصول بیت -** از باده عمر گدائی کن ، زیرا باده عمرت را زیاد میکند و هر دم دری از غیب برویت میگذاید . خلاصه از می عمر تازه کسب میشود و فیض تازه به تازه حاصل میگردد .

بیا ساقی از می بنه مجلسی  
کہ دنیا ندارد وفا با کسی

**محصول بیت -** بیا ای ساقی مجلس باده ترتیب بده یعنی بزمی بنه زیرا دنیا به کسی وفا نکرده . مراد: برای هیچکس باقی نیست پس باید فقط خورد و نوشید .

حباب میت داد ازین نکته یاد  
کہ چون برد باد افسر کیقباد

حباب می . اضافه لامیه و تالی ضمیر در معنا مربوط است به «یاده» کہ ، حرف بیان . چون ، باواو اصلی به معنای کیف . افسر کیقباد ، اضافه لامیه . کیقباد نام پادشاهی است .

**محصول بیت -** حباب این نکته را یاد داد ، این مطلب را بتو حالی کرد کہ باد افسر کیقباد را چگونه برد یعنی تاج و تخت کیقباد چگونه فانی شد و بیاد رفت .

حاصل : حباب شکل تاج است و سبب ایجاد و پیدا شدنش باد است عاقبت هم باد از بین میبردش . چنانکہ تخت سلیمان و افسر کیقباد را بفنا داد

بیا ساقی از می طلب کام دل  
کہ بی می ندیدم من آرام دل

**محصول بیت -** بیا ای ساقی مراد دل را از می بخواد ، زیرا بی می دل را آرام



ندیدم . یعنی صفای قلب و آرامش خاطر را می سبب است پس باید می نوشید .

گر از وصل جان تن صبورى کند  
دل از می تواند که دورى کند

**محصول بیت** - گر از وصل جان تن صبورى کند ، یعنی اگر تن بی روح مقاومت کند دل میتواند از باده دورى کند . مراد: بهر صورت هر دو حال در حیز امکان نیست .

بیا ساقى این جام پر کن ز می  
که گویم ترا حال کسرى و کی

**محصول بیت** - بیا ای ساقی این جام را از می پر کن که حال کسری و کی را برایت تعریف کنم . یعنی ترا از حال آنها آگاه کنم

بیا ساقى ایمن چه باشی ز دهر  
بر آنست کت خون بریزد بقهر

کت - مر کب از « که و تنای ضمیر » در کاف فتنحه و کسره هر دو جایز است .  
**محصول بیت** - ای ساقی بیا از روزگار چگونه میتوانی ایمن باشی زیرا هر آن در صدد آنست که بقهر خونت را بریزد . پس نباید بآن اعتماد کرد .

بیا ساقى با ما مکن سرکشی  
که از خاکى آخر نه از آتشى

یا ها - ضمیر خطاب است .

**محصول بیت** - بیا ای ساقی با ما سرکشی و عناد مکن ، زیرا تواز خاکى از آتش که نیستی چون شیطان .

قدح پر کن از می که می خوش بود  
خصوصاً که صافى و بیغش بود

**محصول بیت** - قدح را از باده پر کن که می خوش است خصوصاً که صاف و

بی غش باشد . یعنی می مطلقاً گوارا و دلپذیر است علی الخصوص کہ صاف و خالص  
باشد .

بیا ساقی آن راح ریحان نسیم  
بمن ده کہ نہ زر بماند نہ سیم

محصول بیت - ای ساقی بیا و آن راحی کہ بوی ریحان دارد بمن بده کہ نہ  
طلا میماند ونه نقره . یعنی مست شوم و زر و سیم را بذل کنم .

در معنای مصرع دوم : بمن بده آن شراب را کہ نہ بہ زر ماند ونه بہ نقره .  
این مفسر نتوانسته معنای بیت را خوب تشبیه کند .  
ردشمنی

یکی دیگر گفته است در اینجا «ماند» خیلی واضح است کہ از مصدر مانستن  
آمده . اینهم معنای بیت را روشن درک نکرده است .  
ردشمنی

بیا ساقی آن بادۃ لعل صاف  
بده تاکی از شید و تزویر و لاف

شید - بہ معنای مکر و حیلہ است .

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن شراب صاف و قرمز چون لعل را بدن  
بده . مکر و حیلہ و لاف تاکی مراد : تاکی با حیلہهای گوناگون لاف خواهی زد .

ز تسبیح و خرقرقہ ماوئم تمام  
بمی رهن کن هر دو را والسلام

محصول بیت - از تسبیح و خرقرقہ سخت در عذابم ، هر دو را با ہم رهن شراب  
کن والسلام .

بیا ساقی از کنج دیر مغان  
مشو دور کاینجاست گنج روان

محصول بیت - بیا ای ساقی از کنج دیر مغان دور مشو کہ گنج روان در همینجاست .  
یعنی ملازم کنج دیر مغان باش کہ صاحب گنج فراوان شوی .

ورت کس بگوید مرو سوی دیر  
جوابش چه گوئی بگوشب بخیر

ورت . به تقدیر واگرت .

محصول بیت - اگر کسی بتو بگوید کہ بہ طرف دیر مرو . چہ جوابش  
میدہی . در جواب چنین شخص بگوشب بخیر .

عبارت شب بخیر در مقام وداع بکار میرود یعنی با کسیکہ چنین حرف را  
میزند صحبت نکن و وداعش کن .

بیا ساقی آن ارغوانی قدح  
کہ دل زو طرب یابد و جان فرح

بہ اعتبار اینکہ محتوای قدح شراب قرمز است ارغوانی قدح گفته . کہ، حرف  
رابط صفت .

محصول بیت - بیا ای ساقی آن قدح ارغوانی را کہ دل از آن شادی و سرور  
و جان فرح و شادمانی می یابد .

بمن ده کہ از غم خلاصم دہد  
نشان رہ بزم خاصم دہد

محصول بیت - آن ارغوانی قدح را بمن ده کہ از غم خلاصم کند . یعنی از  
غمہ نجاتم دہد و راه بزم خاص را نشانم دہد .

یعنی بہ مجلس خاص رہنمائیم کند .

بیا ساقی آن می کہ جانپرو رست  
دل خستہ را ہہ چو جان درخور است

محصول بیت - بیا ای ساقی آن می کہ جان پرور است یعنی بہ جان روح  
میبخشد و دل خستہ را چون جان لازم است .

بدہ کز جہان خیمہ بیرون زنم  
سرا پردہ بالای گردون زنم

خیمہ - تقدیرش خیمہ تن است یعنی خیمہ وجود و از سراپردہ ہم مراد خیمہ

وجود است .

**محصول بیت -** آن می جان پرور را بمن بده که خیمه وجود مرا از این دنیا بیرون بزنم . یعنی مست شوم و بعالم دیگر روم و سراپرده وجود را بالای گردون بزنم .  
حاصل : بعالم بالا عروج نمایم

بیا ساقی آن جام چون مهر و ماه  
بده تا زخم بر فلک بارگاه

**محصول بیت -** ای ساقی بیا آن جام چون ماه و خورشید را بمن بده تا بارگاه را بر روی فلک بزنم . یعنی بشوق جام باده به فلک عروج نمایم .

بیا ساقی از باده های کهن  
بجام پیایی مرا مست کن

**محصول بیت -** بیا ای ساقی از باده های کهنه با جام پیایی مستم کن . یعنی با قدح مکرر سر خورشم کن .

حاصل با خوردن قدح پی در پی بمن مست لایعقلم کن .

چو مستم کنی از می بیغشت  
بمستی بگویم سرود خوش

بیغش - به معنای بی جرم و صافی و خالص . بمستی ، با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . سرود : آواز .

**محصول بیت -** اگر بامی صافت مستم کنی ، در مستی ، یا با همان حالت مستی و سرخوشی آواز خوشی برایت میخوانم . حاصل : قول و غزلی برایت میخوانم .

بیا ساقی اکنون که شد چون بهشت  
ز روی تو این بزم عنبر سرشت

**محصول بیت -** بیا ای ساقی ، حال که مجلس عنبر سرشت ما از روی تو چون بهشت گشت یعنی مجلس عنبر آمیخته ما که از صفای روی تو چون بهشت گشت .

خداالجام لاتخش فیه الجناح  
کہ درباغ جنت بود می مباح

خذ۔ به ضم خا و سکون ذال فعل امر مفرد مخاطب . الجام ، لفظاً منصوب  
منعولش . لاتخش ، فعل نہی مفرد مخاطب یعنی ترس .  
فیه ۔ جارمع المجرور ازاعراب محلاً منصوب مفعول غیر صریح فعل لاتخش .  
الجناح به مناسبت نزع حافظ منصوب ومفعول صریح فعل لاتخش ، منتہا به ضرورت  
وزر رقفیہ آخرش ساکن خوانندہ میشود .  
جناح ، به معنای گناہ است . کہ ، حرف تعلیل . مباح ، دراین بیت به معنای  
حلال میباشد .

**محصول بیت -** جام را بدستت گیر و از گناہ بادہ نوشی ترس نداشته باش . مراد:  
در بزم چون بہشت ما بادہ نوشیدن حلال است . زیرا می درباغ بہشت حلال است .  
یعنی بادہ ایکہ درجنت خوردہ میشود حرام نیست .

بیا ساقی از می ندارم گزیر  
بیک جام باقی مرا دستگیر

گزیر ۔ به ضم کاف عجمی و کسر زاء معجمہ ، در عربی به معنای «بد» است  
یعنی ضروری . بادخول «نا» نا گزیر میشود بہ معنای «لابد» در عربی . معنای تمام این  
کلمہ را در رسالہای کہ دربارہٴ این بیت گلستان: چو جنگ آوری، تحقیق کردہ ایم  
وتوضیح دادہ ایم رجوع شود بآنجا .

**محصول بیت -** ای ساقی بیا کہ از می ندارم گزیر یعنی چارہای ندارم و بر ایم  
ضروری است . پس بایک جام می باقی، دستم را بگیر : بایک قدح بادہ کمکم کن .

کہ از دور گردون بجان آمدم  
روان سوی دیر مغان آمدم

**محصول بیت -** ای ساقی بایک قدح بادہ دستگیریم کن ، زیرا از دور گردون  
بجان آمدم یعنی از جان بیزار شدم پس برای ہمین است کہ فوری بجانب دیرمغان

آمدم کہ مست شوم تا جور دور گردون را احساس نکنم .

**بیا ساقی آن باده ذوق بخش**

**بده تا نشینیم بر پشت رخس**

باده ذوق بخش - اضافه بیانی و ذوق بخش، ترکیب وصفی از مصدر بخشیدن. ذوق بخشنده. پشت رخس، اضافه لامیه. رخس نام یکی از اسبهای رستم است. **محصول بیت** - بیای ساقی آن باده ذوق بخش را بده تا بر پشت رخس بنشینیم. یعنی باده بنوشیم و سوار رخس شویم.

حاصل : به رخس باده سوار شویم .

**تہمتن صفت رو بمیدان کنیم**

**بکام دل آہنگ جولان کنیم**

تہمتن، نام رستم زال است بنا بقیدہ بعضیہا نام پسر از بہ رستم و یا خود رستم است. والعلم عنداللہ .

**محصول بیت** - رخس را سوار شویم و روبہ میدان تہمتن و بکام دل جولان کنیم .

شروع کنیم، مراد : بہ رخس باده سوار شویم و عازم میدان شویم .

**بیا ساقی آن جام یاقوت وش**

**کہ بر دل گشاید در وقت خوش**

جام یاقوت وش، اضافه بیانیہ. وقت خوش، اینہم بیانیہ است .

**محصول بیت** - بیای ساقی، جام آن شراب قرمز چون یاقوت را بده تا بر

جام باده ایکہ در خوشوقتی را بروی دل باز کند. یعنی سرور و خوشحالی بدل کند.

**بده تا خورد را قلم در کشم**

**ز مستی بعالم علم در کشم**

**محصول بیت** - آن جام یاقوت وش را بمن بده تا کہ عقل را قلم بکشم .

یعنی از دفتر عقلا طرد و اخراجش کنم، و از شدت مستی در عالم علم در کشم یعنی

مشہور شوم : بہ مستی در عالم داستان شوم .

ز جام دمادم دمی دم زنیم  
ز می آب بر آتش غم زنیم

از جام دمادم ، مراد «جام پیایی» است . دمی ، یا حرف وحدت : اندک زمانی دم : نفس و در اینجا مراد تکلم است . آتش غم ، اضافه بیانیہ .  
**محصول بیت** - آن جام یا قوت و ش را بمن بده تا از جام پیایی دمی سخن گوئیم ، یعنی ساعتی درباره جام صحبت کنیم و از می بر آتش غم آب بزیم . مراد : آتش غم را با می خاموش کنیم .

که امروز با یکدیگر می خوریم  
چو فرصت نباشد دگر کی خوریم

**محصول بیت** - ای ساقی بیا که امروز با یکدیگر می خوریم ، چونکہ اگر امروز فرصت نباشد با ہم بادہ بنوشیم ، پس دیگر کی میتوانیم بخوریم یعنی وقت بادہ نوشیدن ہمین امروز است ، پس باید نوشید .

که آنان کہ بزم طرب ساختند  
ببزم طرب ہم بپر داختند

**محصول بیت** - زیرا آنانکہ مجلس شادی ترتیب دادند ، ہم بہ بزم طرب قانع شدند . یعنی بہ ذوق دنیا دل بستند .

ازین دامگہ دیولاخ مغاک  
برفتند و بردند حسرت بخاک

دیولاخ - محل و جای دیو و لاک ، برای مبالغہ است .  
**محصول بیت** - از دامگہ این مغاک دیولاخ یعنی از دنیا رفتند و آرزو را بخاک بردند یعنی با حسرت مردند .

برین تخت پیروزہ پیروز کیست  
برین کاخ دہ روزہ بہروز کیست

پیروزہ یا فیروزہ : گوهر کبودی است کہ فلک را بان تشبیہ کنند . دہ روزہ :

۱ - لاک پساوند مکانی است . مترجم .

یعنی بمدت ده روز ، های رسمی در این قبیل جاها نسبت و تخصیص افادہ کند .  
**محصول بیت -** در این تخت فیروزہ ، کہ مرادش ظفر یافتہ یعنی در این عالم  
 کہ بہ مرادش رسیدہ است و در این کوشک ده روزہ خوشبخت و بہروز کیست ؟ مراد:  
 در خانہ دنیا کہ بہروز و بہرہ مند شدہ است، استفہام انکاری است . بہروز کسی را  
 گویند کہ روزش از روز بہ باشد .

دریغا جوانی کہ بر باد رفت  
 خنک آنکہ با دانش و داد رفت

مصرع دوم از بوستان تضمین شدہ .

**محصول بیت -** افسوس کہ جوانی تلف شد ، سعادت مند کسی کہ جوانیش  
 با دانش وعدل گذشت . خنک بہ معنای سعادت مند است .

بدہ ساقی آن می کہ تا دم زنیم  
 قدم بر سر ہر دو عالم زنیم

**محصول بیت -** ای ساقی آن می را بدہ کہ بہ محض یک نفس زدن یا بہ مجرد  
 یک جرعہ نوشیدن قدم بر سر ہر دو عالم بزیم . مراد بہ ہر دو عالم پشت پا زنیم .  
 حاصل از دو دنیا بگذریم وتر کشان کنیم .

سبک باش و رطل گر انم بدہ  
 و گر فاش نتوان نہانم بدہ

**محصول بیت -** زود باش بمن رطل گر ان بدہ : قدحی کہ ظرفیت یک من بادہ  
 را دارد پراز می کن و بدہ وا گر آشکارا نمیتوانی نہانی بدہ .  
 سبک ، در این قبیل جاها بہ معنای «زود» است .

کسی کو زدی کوس بر پشت پیل  
 زدندش بنا کام کوس رحیل

پادشاہان ہند و ہمچنین سلطان محمود غزنوی ، طبلخانہ ہایشان را بر پشت  
 پیل حمل میکردند و در ہنگام لزوم کوس و نقارہ را پشت پیل میزدند .



**محصول بیت - آنکه کوس را بر پشت فیل میزد ، بالضروره کوس رحیلش را زدند :** کوس کوچ کردنش را به آخرت . یعنی مرد و تمام شد .

تباشیر صبح از طبقه‌های نور  
بگوش آیدم هر دم از لفظ حور

تباشیر صبح - اضافه بیانی و مراد از آن سپیده سحر است .

**محصول بیت - در سپیده سحر هر دم از طبقه‌های نور سخن حور بگوشم میرسد .**  
یعنی هنگام صباح الیوم ربانی و آوازها تن غیب بگوشم میاید .

که ای خوش نوا مرغ شیرین نفس  
بجمنیان پر و بال و بشکن قفس

آنچه از حور شنیده میشد مضمون این بیت است .

**محصول بیت -** که ای مرغ خوش نغمه و شیرین نفس ، پرو بالت را بجمنیان و قفس را بشکن . مراد قفس وجود و غرورت را بشکن و به جانب مولامتوجه باش .

برایوان شش طاق اخضر نشین  
بمزلگه جان نشیمن نشین

ایوان شش طاق اخضر - اضافه بیانی است . در نسخه‌ها «شش» قید شده اما قیاس این بوده که هفت باشد . زیرا بنا به قول اهل شرع عدد افلاك هفت است نه شش .

بمزلگه جان نشیمن ، با حرف ظرف و اضافه بیانی . جان نشیمن ، از اقسام صفت مرکب یعنی محل نشستن جان . زیرا نشیمن : جای نشستن را گویند .

**محصول بیت -** خطاب به مرغ خوش نفس میفرماید . که قفس تن را بشکن و بر روی ایوان کوشک شش طاق سبز بنشین . در جایی که محل و قرار گاه روح است بنشین . مراد : در مقام ارواح و شهدا قرار بگیر .

که فیروز روزی منوچهر چهر  
شنیدی که در عهد بوزر چهر

که - حرف تعلیل و یا حرف بیان . فیروز روزی ، منادی و حرف ندامحذوف .

یعنی ای کسیکہ رزق مظفرداری مراد. کسیکہ اختیار روزیش دردست خودش است. منوچہر چہر، از اقسام صفت مر کب: دارای چہری چون روی منوچہر. منوچہر، نام يك محبوب مشہوری است .

و بوزر جمہر ، نام یکی از وزرای انوشیروان است .

محصول بیت - ای کہ صورتت چون روی منوچہر است و بر روزیات چیرہ شدہ ای ، آیا شنیدی کہ در زمان بوزر جمہر .

نوشتند بر جام نـوشیروان  
از آن پیش گـزما نیابی نشان

محصول بیت - در زمان بوزر جمہر بر قدح نوشیروان نوشتند آنچه نوشته اند، مضمون مصرع دوم است . از آن پیش : پیش از آنکہ ازمانشانی نیابی .

زما بشنو این پند و آموزگار  
یکی نکتہ از گردش روزگار

محصول بیت - این نصیحت را از ما بشنو و کار بیآموز . یعنی از این پند منتصح شو و از گردش روزگار کاری و نکتہ ای بیآموز . منظورش از نکتہ مضمون بیت زیر است .

کہ این منزل درد و جای غمت  
درین دامگہ شادمانی گمت

کہ - حرف بیانی . این ، اسم اشارہ : دنیا .

محصول بیت - کہ این دنیا منزل درد و بلا و جای درد و غم است در این دامگہ و در این مہلکہ، شادمانی و سرور کم است . یعنی کمیاب است .

بدین شادمانیم کز درد و غم  
نداریم غم گر نداریم ہم

محصول بیت - شادیم باینکہ اقا لا درد و غم غم را نمیخوریم یعنی غم نمیخوریم

۱ - ہم : بہ معنای غم آیندہ است ہم خوردن یعنی غم آیندہ خوردن . مترجم

کہ چرا غم داریم اگر چه هیچ چیز نداریم . با اینکه از اموال دنیا بچیزی مالک  
نہستیم غم غم را ہم نداریم یعنی غم نمیخوریم کہ چرا متألیم .

کدامست جام جم و جم کجاست  
سلیمان کجا رفت و خاتم کجاست

**محمول بیت -** جام جم کدام یکی است و جم کجاست و سلیمان کجا رفت و  
انگشتری اش کجاست .

مقصود: دنیا همه را بہ فنا میدہد . یعنی در این عالم فانی کسی باقی نخواہد ماند.

کہ میدانید از فیلسوفان حی  
کہ جمشید کی بود و کاوس کی

فیلسوف : حکیم زیرک را گویند .

**محمول بیت -** از فیلسوفان حاضر کہ میدانید کہ جمشید چه زمان بود و کاوس  
در کدام روزگار سلطنت داشت . یعنی از وقایع زمان قدیم کسی خبر ندارد .

چو سوی عدم گام برداشتند  
درین بقعہ جز نام نگذاشتند

**محمول بیت -** چو سوی عدم گام برداشتند: بسوی آخرت کہ رفتند در بقعہ  
این عالم غیر از نام چیزی نگذاشتند . یعنی پس از مرگ فقط نام است کہ شخص را  
در خاطرہا زندہ نگہ میدارد .

چہ بندی دل اندر سپنجی سرای  
کہ چون بگذری بازنائی بجای

اندر - ادات صلہ . سپنجی سرای : خانہ دو درہ فنا پذیر و مشرف بہ خرابی و  
یا حرف نسبت .

**محمول بیت -** برای چہ باین سرای موقتی دل میندی: بہ دنیا تعلق میورزی،  
چون از این دنیا کہ یکبار رفتی دیگر بجایت بر نمیگرددی کہ بہ حطام دنیا دل ببندی.

درو بستن دل ز دیوانگی است  
بدو آشنائی ز بیگانگی است

**محمول بیت -** دل بستن بدنیا از دیوانگی است ، و دوستی با این دنیا از

بیگانگی است . یعنی کسی کہ بدنیا تعلق پیدا کند ، از خدا بیگانه است و دیوانہ .

در این دار شش در نیایی بکام

محل سرور و مقصدام مرام

محصول بیت - در این خانہ شش درہ یعنی در این دنیای شش جنبہ مطابقت  
مراد و آرزویت جای سرور و کامیابی نخواهی یافت : دنیا جای کامرانی و کامیابی  
نیست .

بدہ ساقی آن آب آتش خواص

کز آن آب یابم ز آتش خلاص

آب آتش خواص : بادہ را بواسطہ شدت حرارتش با این تعریف وصف کردہ  
محصول بیت - ای ساقی آن آبی کہ خاصیت آتش دارد بمن بدہ ، کہ با خوردن  
آن آب از آتش جنہم و یا از آتش غصہ خلاص گردم .

یعنی بہ مجرد اینکہ از آن بخورم دیگر غم نخواہم خورد .

کہ در آتشت این دل روشنم

ہمانا کہ آبی بر آتش زنم

کہ - حرف تعلیل .

محصول بیت - زیرا دل روشن من در آتش میسوزد ، باشد کہ با آن آب آتش  
خواص ، آتش دلم را آب بزئم . با همان آبی کہ خاصیت آتش دارد آتش غم دل را  
خاموش کنم .

بدہ ساقی آن آب یاقوت رنگ

کہ برد از رخ لعل و یاقوت رنگ

محصول بیت - ای ساقی آن آب یاقوتی را بدہ ، آنچنان آبی کہ رنگ لعل و

یاقوت را بردہ . یعنی رونق و طراوت آنها را باطل کردہ .

روان در دہ آن آب عین روان

نہ آب روان کافتاب روان

روان اول بہ معنای فوری است یعنی زود ، روان دوم بہ معنای روح انسانی

وروان سوم به معنای جاری و روان چہارم به معنای تندرو است .

**محصول بیت -** ای ساقی زود آن آب را کہ عین روح است بمن بده نہ خیر آن کہ گفتم آب روان نیست بلکه آفتاب تندروست .

برین سقف نہ پایہ پنج طاق  
توان زد بیک جام می چار طاق

سقف نہ پایہ : عبارت است از فلک نہ طبقہ . اگر بجای پنج «چہار» میاورد بہتر بود چون بہ عناصر اشارہ میشد .

جام می ، اضافہ لامیہ . مراد از چہار طاق ، گوشک است .

**محصول بیت -** بر روی این سقف نہ طبقہ پنج طاق بایک قدح می میتوان گوشک ساخت . یعنی ہر کہ یک قدح می نوش کند پادشاہی میشود کہ در قصرها زندگی میکند .

کہ بر بام نہ قبة بی ستون  
توان شدگر از خود توان شد برون

**محصول بیت -** زیرا میشود بر بام نہ قبة بی ستون صعود کرد ، اما بشرطی کہ شخص از خود برون شود : یعنی اگر اذائیت و غرور را در خود بکشد میتواند با عنایت حق تعالی بہ افلاک عروج نماید خلاصہ مقام و مرتبہ عالی پیدا میکند .

تو گر عاقلی خیز و دیوانہ شو  
مریز آب خود خاک میخانہ شو

**محصول بیت -** اگر تو عاقلی بر خیز و دیوانہ شو و آبروی خود را مریز و خاک میخانہ شو . یعنی مست شو و سپس خاک میخانہ شو .

مشو قید این دیر خاکی مباد  
کہ ناکہ دہد همچو خاکت مباد

مباد - مرہون مصرع دوم .

**محصول بیت -** بہ این دیر خاکی علاقمندمباش ، مبادا کہ ناگہان چون خاک

بادت دهد . مراد : زیاد مقید باین دنیا مباش کہ پیادت میدهد . یعنی فنا میکنند .

بدہ ساقی آن خسروانی قدح

کہ دل را بیفزاید و جان فرح

خسروانی ، یا حرف نسبت : شاهانہ .

محصول بیت - ای ساقی آن قدح شاهانہ را بدہ ، چنان قدحی کہ بہ جان و

دل فرح بدهد . یعنی شادی جان و دل را افزون کند .

مراد از قدح بادہ سرمدیست

وزین بادہ مقصود ما بیخودیت

مراد از بادہ سرمدی ، بادہ عشق است .

محصول بیت - مراد ما از قدح ، بادہ عشق است ، و از این بادہ مقصودمان از

خود بیخود گشتن است ، یعنی مراد مامست شدن از بادہ عشق است .

جوانی چو برق یمانی گذشت

چو باد صبا زندگانی گذشت

جوانی - یا حرف مصدری . برق یمانی ، اضافه بیانی . یمانی ، یای نسبت است .

ذکر یمانی بہ ضرورت قافیہ است والا برق احتیاج بہ اضافه شدن ندارد .

محصول بیت - جوانی چون برق گذشت و زندگی ہم چون باد صبا بسرعت

گذشت . مراد : حیات و عمر مانند باد صبا زود گذشت : منقضی شد .

برو ترك این دار شش در بگوی

بیا دست از این مار نہ سر بشوی

محصول بیت - این خانہ شش درہ را ترك کن : این دنیای شش جهت را ترك

کن و از این مار نہ سر دست بکش . خلاصہ نہ فلک و این دنیای دنی را ترك بگو تا

راحت یابی .

سرو زر درین رہ روان برفشان

ور از رھروائی روان برفشان

روان ، اول یعنی زود . روان ، دوم : رونده ، روان سوم . بہ معنای روح انسانی

است .

**محصول بیت -** اگر جزو رهروانی سر و مال را در راه عشق بی درنگ بذل کن:  
اگر از عاشقان صادقی پس جان را نثار کن چون عشق این را اقتضامیکند: اقتضای  
عشق گذشت از جان و مال است .

روان شو روان سوی دارالقبلا

فنا دان همه شیئی بغیر خدا

روان ، دوم جایز است برای تأکید باشد ، و نیز ممکن است هر کدام برای  
خود معنای جدا گانه داشته باشد .

**محصول بیت -** زود بسوی دار بقا روان شو یعنی به آخرت متوجه باش و همه  
چیز را بغیر از خدا فانی بدان . مراد: فقط باقی خداوند است و غیر از ذات او همه چیز  
فناپذیر است .

بده ساقی آن گوهر روح بخش

دوای دل ریش مجروح بخش

در مصرع دوم «بخش» فعل امر مخاطب است .

**محصول بیت -** ای ساقی آن گوهر روح بخش را بده یعنی که دوای دل ریش  
شخص مجروح را بده یا خود بدل ریش مجروح دوا ببخشی  
که دوران چو جام از کف جم ر بود  
اگر عالمی باشدش زان چه سود

که - حرف تعلیل . عالمی ، یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** دوران که جام را از دست جم گرفت ، پس دیگر دنیا هم  
مال او باشد هیچ فایده ندارد . یعنی اهمیت و اعتبار جم با داشتن جام بود وقتی جام  
از دستش برود برای جم دیگر چه اعتبار باقی است .

بدہ ساقی آن آب افسردہ را  
بہمی زندہ ساز این دل مردہ را

مراد از آب افسردہ شیشہ شراب است .

محصول بیت - ای ساقی ، آن آب افسردہ را بدہ و این دل مردہ را با بہمی  
زندہ کن .

کہ ہر پارہ خشتی کہ بر منظر نیست  
سر کیقبادی و اسکندر نیست

محصول بیت - زیرا ہر پارہ خشتی کہ در قصری بہ کار رفتہ کلہ کیقبادی و  
اسکندری است . مراد ہر خشتی کہ در این عالم زدہ میشود تمام اعضاء انسانی است  
کہ خاک شدہ است .

بجز خون شاہان درین طشت نیست  
بجز خاک خوبان درین دشت نیست

محصول بیت - در این طشت عالم غیر از خون شاہان چیزی نیست . و نیز  
در این دشت عالم غیر از خاک زیبایان هیچ چیز نیست .

شنیدم کہ شوریدہ می پرست  
بہمیخانہ میگفت جامی بدست

جامی بدست ، جملہ حالیہ است .

محصول بیت - شنیدم کہ یک می پرست شوریدہ در میخانہ در حالی کہ قد  
بدست داشتہ میگفت : مقول قول بیتی است کہ بعد از این بیت میآید .

کہ گردون گردان کہ دون پرورست  
ازو شادتر ہر کہ نادانتر است

محصول بیت - کہ گردون گردان کہ دون پرورست یعنی سفلہ نوازا است ہر  
کسی کہ در این دنیا بیشتر شاد باشد نادانتر است ، یعنی در دنیا جاہلانند کہ اس  
سرورند ، چنانکہ مکرر باین مطلب برخوردہ ایم .



بدہ ساقی آن تلخ شیرین گوار  
کہ شیرین بود بادہ از دست یار

محصول بیت - ای ساقی آن بادۃ تلخ سهل المضم را بدہ ، زیرا بادہ از دست یار شیرین است . یعنی ہر تلخی کہ از دست یار برسد خوشمزه و لذیذ است .

کہہ دارا کہہ دارای آفاق بود  
بدارندگی در جهان طباق بود

محصول بیت - دارا کہہ پادشاہ عالم بود ، در جہان از لحاظ حکومت بی نظیر بود . یعنی در پادشاہی می مثال بود .

بدست اجل این فلک در ربود  
کہ پنداری ہرگز در اینجا نبود

محصول بیت - این فلک با دست اجل چنان وی را در ربود کہ خیال میکنی اصلاً ہرگز در این دنیا نبودہ . یعنی مثل اینکہ باین دنیا نیامدہ بود .

بیا ساقی از من برو پیش شاہ  
بگو این سخن کای شہ جم کلاہ

محصول بیت - بیا ای ساقی برو پیش شاہ و از طرف من این حرف را بزن و بگو کہ : ای شاہ جم کلاہ .

دل بینوایان مسکین بجوی  
پس آنگاہ جام جہانبین بجوی

محصول بیت - اول دل بینوایان مسکین را بدست یار و تسلی شان بدہ و پس آنگاہ جام جہانبین بخوہ . یعنی پس از آن با جام جہان بین بادہ بنوش

غم این جہان را کزو نیست نفع  
ہمی میتوان کردن از خویش دفع

محصول بیت - غم این دنیا را کہ هیچگونہ فایدہ بحال شخص ندارد ، فقط میتوان بوسیلہ می از خود دور کرد . یعنی بادہ دافع غموم است .

باقبال دارای دیہیم و تخت  
بہین میوہ خسروانی درخت

این بیت متوجہ بہ بیت سابق است .

باقبال - باحرف ظرف . اقبال دارا، اضافہ لامیہ . دارای دیہیم ، اضافہ لامیہ .  
دیہیم : تاج را گویند . بہین : بہترین میوہ خسروانی ، اضافہ لامیہ .

**محصول بیت -** در سایہ دولت پادشاہ صاحب تخت و تاج کہ بہترین میوہ درخت  
خسروانی است ، « یعنی برگزیدہ و انتخاب شدہ سلاطین است .

خدیو زمین پادشاہ زمان  
مہ برج دولت شہ کامران

خدیو - بہ کسر خنی معجمہ ودال : یعنی پادشاہ بزرگ .  
خدیو زمین ، اضافہ لامیہ . مہ برج دولت ، اضافہ لامیہ و بیانیہ . شہ کامران ،  
اضافہ بیانیہ .

**محصول بیت -** پادشاہ صاحب تاجی کہ ذکرش گذشت ، سلطان روی زمین  
وشاہ زمانہ است ، شاہ کامرانی کہ مہ برج دولت است .

کہ تمکین اورنگ شاہی ازوست  
تن آسائی مرغ و ماہی ازوست

تمکین یعنی قدرت . تمکین اورنگ شاہی ، اضافہ بیانیہ .  
تن آسائی ، یا حرف مصدر و کنایہ از آسایش و راحت است .

**محصول بیت -** آنچنان خدیوی کہ قدرت تخت شاہی از اوست و راحتی و  
آسایش مرغ و ماہی را او فراہم کردہ .

فروغ دل و دیدہ مقبلان  
ولی نعمت جملہ صاحبدلان

**محصول بیت -** اوضیاء و نور دل و دیدہ سعادت مندان است و ولی نعمت ہمہ  
صاحبدلان . حاصل : ہمگی از اوراضی اند .

جہاندار و دین پرور و دادگر  
کز و تخت کی گشت بازیب و فر

جہاندار و دین پرور - ہر دو تر کیب وصفی ، دادگر : عادل .  
کز و ، کہ حرف رابطہ صفت . تخت کی ، اضافہ لامیہ .  
زیب : زینت . وفر ، رونق است .

محصول بیت - خدیوی کہ ذکرش گذشت ، جہاندار و دین پرور و دادگر  
است ہم از اوست کہ تخت کی زیب وزینت یافته .

چہ گویم دہم شرح آثار او  
کہ عقلت حیران در اطوار او

محصول بیت - چگونہ میتوانم شرح آثار او را بگویم ، یعنی آنطور کہ لازم  
است میتوانم او را مدح و ثنا گویم ، زیرا عقل در کارها و احوالش حیران است .

چو قدروی از حد و صفت بیش  
سراندازم از عجز و تشویر پیش

محصول بیت - چون ارزش و قدر وی خارج از حد وصف است بہمین جہت  
از عجز و خجالت سرم را بزیرمی اندازم ، زیرا آنطور کہ شایستہ قدر اوست میتوانم  
مدحش کنم ، اینست کہ از شرمندگی و سرافکندگی بروی مردم میتوانم نگاہ کنم .

بر آرم باخلاص دست دعا  
کنم روی در حضرت کبریا

محصول بیت - رویم بہ حضرت کبریا دست دعا با اخلاص بلند میکنم یعنی  
بدرگاہ خداوند تضرع میکنم .

کہ یارب بآلا و نعمای تو  
باسرار اسمای حسناى تو

آلا - با الف مہدودہ جمع «الی» است با الف مقصورہ: عظمت . نعماء ، بہفتح

نون جمع نعمت است .

محصول بیت - یارب بحق عظمت و نعماتت و بحق اسرار اسمای حسنهات

بحق کلامت کہ آمد قدیم

بحق رسول و بخلق عظیم

محصول بیت - یارب به حق کلامت کہ قدیم است و بحق رسولت و بحق خالق

عظیمش . مراد از رسول حضرت محمد است . این قسمها مرہون ابیات بعدی است .

کہ شاہ جہان باد فیروز بخت

باقبالش آراستہ تاج و تخت

محصول بیت - یارب کہ شاہ جہان فیروز بخت گردد یعنی ظالعش مظہر و

بلند گردد و در سایۂ دولت و اقبالش تاج و تخت مزین و مکرم گردد .

زمین تا بود مظہر عدل و جور

فلک تا بود مرتع جدی و ثور

تا - حرف توقیت است در ہر دو مصرع . مرتع : اسم مکان از رتع یرتع یعنی

از باب فتح : چرا گاہ «چرا گاہ دواب» . جدی ، در لغت سعد و برکت است اما

اینجا مراد برج جدی است . ثور ہم در لغت گاونر است اما در این بیت مراد برج

ثور است .

محصول بیت - مادامکہ روی زمین مظہر عدل و جور است : یعنی تا در روی

زمین عدل و ظلم برقرار است و تا در فلک ہشتم برج جدی و ثور وجود دارد . خلاصہ

تا روز قیامت .

خدیو جہان شاہ منصور باد

غبار غم از خاطرش دور باد

خدیو جہان - اضافہ لامیہ و مبتدا - شاہ منصور باد ، خبر مبتدا . غبار غم ، اضافہ

۱- الاسماء الحسنی : ہی من اسماء اللہ کالکریم والرحیم الخ . عددها تسعة وتسعون و

قدرتہا تتلی علی نظام معلوم . المنجد

بیانہ و مبتدا و ما بعدش خبر .

**محصول بیت -** شاه منصور ، پادشاه توانای دنیا باشد و غبار غم از خاطرش

محو گردد یعنی خاطرش را غبار غم نگیرد . خلاصه غمناک نگرده .

**بِحمدالله ای خسرو جم نگین**

**شجاعی بمیدان دنیا و دین**

**جم نگین -** کنایه از سلیمان پیغمبر است . یعنی دارای نگینی چون نگین

سلیمان ، جم نگین به شخص شجاع و بہادر گویند . و یا ضمیر خطاب است .

**محصول بیت -** الحمد لله ای شاه جم نگین در میدان دین و دنیا شجاعی یعنی

در حفظ دین و سلطنت بسیار شجعی .

خلاصه . در نگہداری دین اسلام و ادارہ امور سلطنت بسیار مقتدر و بہادری .

**بمنصورت شد در آفاق نام**

**کہ منصور بودی بر اعدا مدام**

بمنصورت - یا حرف مصدری . شد : رفت مراد از آفاق عالم است . کہ ،

حرف تعلیل .

**محصول بیت -** در عالم نامت به نصرت مشہور گشت ، زیرا دائماً بردشمنان

منصور بودی . یعنی همانطور کہ اسمت منصور است ذاتت ہم منصور است ، اسم در

مسمی تأثیر دارد .

**فریدون شکوہی در ایوان بزم**

**تہمتن نبردی بمیدان رزم**

فریدون شکوہ - از اقسام صفت مرکب : دارای ہیبتی چون ہیبت فریدون و

یا ضمیر خطاب . ایوان بزم ، اضافه بیانہ . تہمتن نبرد ، از اقسام ترکیب وصفی :

یعنی نبرد چون نبرد رستم است . یا ضمیر خطاب . بمیدان رزم ، با حرف ظرف

واضافہ لامیہ .

**محصول بیت -** در مجلس آرائی شکوہ فریدون و در میدان جنگ نبرد رستم

داری . مراد : در هنگام بزم ، فریدونی و در میدان جنگ رستم .

فلک را گہر در صدف چون تو نیست  
فریدون و جم را خلف چون تو نیست

خلف - با فتحہ خا و لام پسر صالح را گویند . اما بہ فتح خا و سکون لام یعنی پسر ناشایست : کسیکہ خیر در او نیست .

محصول بیت - در صدف فلک گوہری چون تو نیست . و فریدون و جم مثل تو پسر شایستہ ایکہ جانشینشان باشد ندارند .

نہ تنہا خراجت دهند از فرنگ  
کہ مہراج باجت فرستد ز زنگ

مہراج - پادشاہان سیاہان را گویند و مراد از «زنگ» کشور سیاہان است .  
محصول بیت - فقط از فرنگ خراجت نمیدهند . بلکہ مہراج ہم از زنگستان برایت باج میفرستد . حاصل : تمام عالم مطیع او امرت هستند .

اگر ترک و ہندست و گر روم و چین  
چو جم جملہ داری بزیر نگین

محصول بیت - چہ ترک و ہند و چہ روم و چین ، تماماً مانند سلیمان پیغمبر در زیر نگین تو ست . یعنی عموماً مطیع او امرت میباشند .

زحل کہترین ہندویت در رواق  
سپہرت غلامی م - مرصع ن - طاق

ہندویت - تقدیرش غلام ہندویت است . رواق : ایوان ، منظورش گوشک است .  
نطاق ، بہ کسر نون کمر بند است .

محصول بیت - ستارہ زحل در قصرت کوچکترین غلام سیاہت است غلام مرصع نطاق دیگر است ہم فلک است .

ہمائیت چترت ہمایون اثر  
کہ دارد بسیط زمین زیر پر

محصول بیت - چترت ہمایی است مبارک اثر کہ روی زمین «سراسر زمین» را زیر پر دارد . یعنی تمام عالم در زیر بال و پر عدالتش است .

سکندر صفت روم تا چین تراست

مگر او داشت آئینہ آئین تراست

محصول بیت - مانند اسکندر از روم تا چین آن تست . اگر او آئینہ داشت،

تو ہم آئین سلطنت و قانون حکمت داری .

بجای سکندر ہمان سالہا

بدانہا دلی کشف کن حالہا

محصول بیت - سالہای متمادی بجای اسکندر در سلطنت پایدار باش: چون

اسکندر بدنیہا مسلط باش و بدانادلی احوال دنیا را کشف کن یعنی باعلم دل مشکلات

عالم را حل و کشف کن.

چو دریای وصف ندارد کنار

مدیحت کنم بدعا اختصار

محصول بیت - چون دریای وصف تو کنار ندارد یعنی حد و پایانی برای

مدیحت متصور نیست پس مدحت را بایک دعا مختصر میکنم . یعنی بدعا گوئیت مشغول

میشوم .

ز نظم نظامی کہ چرخ کہن

ندارد چو او هیچ زیباسخن

محصول بیت - از نظم نظامی کہ چرخ کہن ، سخن زیباتر از نظم او ندارد.

یعنی دنیا شاعر نغز گویی مثل نظامی بخود ندیدہ است . نظیر او بدنیہا نیامدہ است.

بارم بہ تضمین سہ بیت متین

کہ نزد خرد بہ ز در ثمین

محصول بیت - از نظم نظامی بہ طریق تضمین سہ بیت محکم میاورم کہ عقل

ارزش آن را بالاتر از مروارید قیمتی میداند . حاصل : از اسکندر نامہ نظامی سہ بیت

تضمین میکنم :

از آن بیشتر کوری در ضمیر

ولایت ستان باش و آفاق گیر

بیش - با بای عربی بہ معنای زیادہ . کاوری . کہ حرف بیان . ولایت ستان  
تر کیب وصفی : کشور گیر . آفاق گیر ہم ، تر کیب وصفی است : جہانگیر .

**محصول بیت -** بیشتر از آن عزمی کہ در تسخیر ممالک داری ، کشور گشای  
وجہانگیر باش . یعنی بیش از بیش بہ فتح ممالک ہمت گمار .

زمان تا زمان از سپہر بلند

بفتح دگر باش فیروزمند

**محصول بیت -** زمان تا زمان ، یعنی دائماً با تأییدات آسمانی بہ فتح دگر

منصور و مظفر باش . مراد ہمیشہ منصور و مظفر باش .

از آن می کہ جان داروی ہوش داد

مرا شربت و شاہ را نوش باد

**محصول بیت -** از آن می کہ جان بہ عقل دارو داد یعنی دوا داد بر ایم شربت

وشاہرا نوش دارو باشد . یعنی بمن صفا و بہ شاہ ذوق و راحت بخشد .

کسیکہ مصرع اول را : جان دار ، وی ، ہوش داد گرفته ، و بہ معنای سلاح داد حکم

کردہ . در وہم عمیق فرو مانده است .

رد شمعی

ولہ ایضاً



## مغنی نامہ

مغنی کجائی بگلبانگ رود  
بیاد آور آن خسروانی سرود

بگلبانگ رود ، مرہون مصرع دوم ، رود ، ساز زہداری است .

**محصول بیت** - ای مغنی کجائی ، بجا صدای بلند ساز ، سرود خسروانی را

بخاطر مان بیاد ، مراد : ہمراہ ساز آہنگ خسروانی بخوان .

بمستان نوید سرودی فرست  
بیاران رفتہ درودی فرست

نوید - مژدہ را گویند . سرودی ، یا حرف وحدت و یا حرف تنکیر . یاران

رفتہ ، اضافہ بیانہ . درودی ، یا حرف وحدت یا تنکیر .

**محصول بیت** - ای مغنی برای مستان سرود : آواز مژدہ بفرست و یاران

گذشتہ را تحیت و سلام ارسال کن .

مغنی نوای طرب ساز کن  
بقول و غزل قصہ آغاز کن

**محصول بیت** - ای مغنی نوای شادی را ساز کن و باقول و غزل قصہ را آغاز

کن . قول و غزل ، نام نوعی از فنون نغمات است .

کہ بار غم بر زمین دوخت پای  
بضرب اصولم در آور ز جای

بار غم - اضافہ بیانہ و میم متکلم در معنا بہ پای مربوط است بضراب اصول ،

ص ۴۲۹ جلد سوم شرح

با حرف مصاحبت و اضافه لامیه و میم در معنا به جای مربوط است .

**محصول بیت -** زیرا بارغم پایمرا بر زمین میخکوب کرده، پس بضر ب اصول  
مرا از جایم بلند کن . یعنی به شوق آیم و رقص کنم .

**مغنی از آن پرده نقشی بیار**  
**ببین تاچه گفت از حرم پرده دار**

پرده دار ، دربان را گویند .

**محصول بیت -** ای مغنی از آن پرده عشق نقشی بیار یعنی نقشی به آواز بخوان  
و بین که دربان عشق چه گفت : از عشق چه خبر داد .

**چنان برکش آواز خنیاگری**  
**که ناهید چنگی برقص آوری**

خنیاگر - آوازه خوان و خنیا: آواز و یا حرف مصدری . که ، حرف تعلیل .  
ناهید : ستاره زهره است . ناهید چنگی ، اضافه بیانی .

**محصول بیت -** ای مغنی چنان آواز خنیاگری را بلند کن که ناهید چنگی  
را برقص آوری . یعنی به مجرد اینکه آواز ترا بلند کنی زهره شوقی پیدا میکند .  
و برقص در میاید :

**مغنی دف و چنگ را ساز ده**  
**بیاران خوش نغمه آواز ده**

**محصول بیت -** ای مغنی دف و چنگ را ساز ده: صدای دف و آهنگ چنگ  
را باهم تلفیق ده . یعنی با نغمه های خوش . بیاران آواز ده که خبردار شوند و همراه  
دف و چنگ آهنگ بگیرند .

**رهی زن که صوفی بحالت رود**  
**وصالش بمستی حوالت رود**

مراد از «ره» پرده و نغمه است . که ، حرف رابط صفت . صوفی مبتدا . بحالت  
رود ، خبر مبتدا . وصالش ، مبتدا و ما بعدش خبرش .

**محصول بیت -** نغمہ ای بزنی کہ صوفی حالتی و وجدی پیدا کند وصالش بمستی حوالہ شود . یعنی مست گردد و بجانان برسد ، حاصل : در عالم مستی وصال دستش دهد .

معنی بزنی چنگ در ارغنون  
ببر از دلم فکر دنیای دون

**محصول بیت -** ای معنی بہ ارغنون چنگ بزنی : یعنی ارغنون بزنی و از دلم فکر دنیای پست را بیرون کن .

مگر خاطر-رم یابد آسایشی  
چو نبود ز غم با وی آسایشی

**محصول بیت -** ای معنی ارغنون بزنی ، شاید کہ خاطر آسایش و راحت یابد چون وقتی دل را غم نگررفته یعنی وقتی خاطر آدمی غم آلودہ نباشد از آہنگ ساز ، آسایشی پیدا میکند .

معنی بیا با منت چنگ نیست  
کفی بر دفی نہ گرت چنگ نیست

کفی - یا حرف وحدت و یا حرف تنکیر . دفی ، یا حرف وحدت .  
**محصول بیت -** ای معنی بیا ، با من کہ سر چنگ نداری ، پس کم دستت را بردفی بزنی ، اگر چنانکہ چنگ و چغانہ نداری . مراد : اگر چنگ نداری لا اقل بادف آوازی سر بدہ .

شنیدم کہ چون می رساند گزند  
خروشیدن دف بود سودمند

**محصول بیت -** شنیدم وقتی شراب آسیب میرساند ، آنموقع خروشیدن دف مفید واقع میشود ، یعنی گزند خماری را برطرف میکند .

معنی کجائی کہ وقت گلست  
ز بلبل چمنہا پر از غلغلست

**محصول بیت -** ای معنی کجائی کہ فصل گل است یعنی زمان عیش و نوش

است و غلغل بلبیل چمنہا را پر کرده یعنی چمن از آواز بلبیل پر است .

ہمان بہ کہ خونم بجوش آوری  
دمی چنگ را در خروش آوری

محصول بیت - همان بہتر است کہ دمی چنگ بزنی و خونم را بجوش آوری  
یعنی با شنیدن صدای چنگی کہ میزنی بسر ذوق و شوق آیم و خونم بجوش آید .

مغنی بیا عود بر ساز کن  
نو آئین نوایی نو آغاز کن

محصول بیت - ای مغنی بیا و عود را ساز کن یعنی عود ترا مرتب کن و آمادہ  
نواختنش کن آنگاہ نوایی با اسلوب جدید آغاز کن .

بیک نغمہ درد مرا چارہ ساز  
دلہم نیز چون خرقہ صد پارہ ساز

محصول بیت - با یک نغمہ درد مرا چارہ کن و دلہم را چون خرقہ ام صد پارہ  
کن . یعنی نغمہ ای بزنی کہ از شوق خرقہ ام را پارہ پارہ کنم .

مغنی چہ باشد کہ لطفی کنی  
زنی بازم آتش بدل افکنی

محصول بیت - ای مغنی چہ میشودا گر لطفی کنی و از نو بدلہم آتش بیافکنی .  
یعنی اگر بزدن نی آتش شوق بدلہم افکنی در بارہ ام لطفی کردہ ای .

برون آری از فکر خود یکدم  
بہم بر زنی خانمان غم

محصول بیت - لطفی کنی و مرا از فکرم دمی بیرون آری و خانمان غم را بہم  
بزنی و نہ بود کنی . یعنی اگر غم را از من بگیری ، غم دلہم را بر طرف کنی در بارہ ام  
احسان کردہ ای .

مغنی کجائی نوایی بزنی  
بما ہی نوایان صلابی بزنی

محصول بیت - ای مغنی کجائی ، نوایی و پردہ ای بزنی و بما بینوایان صلابی

بزن . یعنی خبرمان کن که سارت را گوش کنیم : برای شنیدن ساز خبرمان کن .

چو خواهد شدن عالم از ماتهی  
گدائی بسی به که شاهنشهی

**محمول بیت -** چون عالم از ماتهی خواهد شد یعنی چون ما خواهیم مرد پس گدائی خیلی بهتر از پادشاهی است . زیرا گدا در دنیا مال و چیزی باقی نمیگذارد که حسرتش را بخورد ، اما پادشاهان برعکس یعنی حسرت و ندامتشان بی نهایت است .

مغنی بگو قول و بردار ساز  
که بیچارگان را تویی چاره ساز

قول - قسمی است از فن نغمه سرائی . چاره ساز ، ترکیب وصفی : چاره کننده .

**محمول بیت -** ای مغنی ساز را بردار و قول بخوان : ساز را بدست گیر و آواری بخوان زیرا چاره ساز بیچارگان تویی .

تو بنمای راه عراقم برود  
که بنمایم از دیده من زنده رود

برود - با حرف مصاحبت . ورود بمعنای نهر و معنای دیگر شزه ساز و همچنین نام سازی است . زنده رود . نهری است در اصفهان .

برود ، به طریق ایهام واقع شده زیرا از شیراز به اصفهان از کنار رودخانه‌ای باید رفت .

**محمول بیت -** ای مغنی تو راه اصفهان را بمن بارود نشان بده . یا خود نغمه عراق را با آهنگ ساز بنواز ، تا که از چشمم رودخانه زاینده رود را جاری سازم مراد : گریه‌ها بکنم و اشکها بریزم .

مغنی بیا بشنو و کار بند  
ز قول من این پند دانا پسند

**محمول بیت -** ای مغنی بیا و این پند و سخن دانا پسند مرا بشنو و به کار ببر .

یعنی از سخن من این پند را قبول کن .

چو غم لشکر آرد بیارا صفی  
بچنگ و ربابی و زای و دفی

ربابی - یا حرف ننگیر است .

محصول بیت - وقتی غم برویت اشکر میکشد یعنی وقتی غم و غصه بر تورو  
میآورد و چیره میشود ، صفی از چنگ و رباب و نای و دف بیارای . یعنی غموم را با  
اینها از خود دفع کن .

مغنی تو سر مرا مجرمی  
زمانی بنی زن دم همدمی

محصول بیت - ای مغنی تو مجرم اسرار منی ، پس اندکی بانمی دم همدمی  
بزن یعنی بانمی یارو همدم ناله ما باش

بمی دور کن از دلت گر غمیت  
دمی در نمی زن که عالم دمیت

محصول بیت - اگر در دلت غمی هست ، با باده دورش کن و دمی نی بزن که  
دنیا دمی است ، یعنی دنیا نفسی بیش نیست . حاصل: این دنیا بر کسی پایدار نیست .

مغنی کجائی بزنی بر بطی  
بیا ساقی از باده پر کن بطی

بر بط - به فتح دو بانوعی ساز را گویند . بط: نوعی ظرف پهنی است مخصوص  
شراب: «ظرفی که سطح اتکا اش پهن است» .

محصول بیت - ای مغنی کجائی سازی بزنی . ای ساقی تو هم بیا بط را پر از  
شراب کن یعنی سبو و صراحی را پر کن .

که باهم نشینیم و عیشی کنیم  
دمی خوش بر آریم و طیشی کنیم

طیش - سبکی و آرامش حاصل از شادی را گویند .

**محصول بیت -** ای ساقی بط را پر کن کہ باہم بنشینیم و عیش و صفا کنیم و نفس راحت بر آریم و شادی کنیم . مراد شادی و شادمانی کنیم و بہ عیش و عشرت پردازیم . حاصل : دمی خوش باشیم .

معنی ز اشعار من يك غزل  
باہنگ چنگ آور اندر عمل

**محصول بیت -** ای مغنی از اشعار من غزلی با آہنگ چنگ بہ عمل بیار یعنی ہمراہ آہنگ چنگ غزلی بخوان .

کہ تا وجد را چارہ سازی کنم  
برقص آیم و خرقہ بازی کنم

**محصول بیت -** این کار را بکن کہ برای یافتن وجد و حالت چارہ ای یابم و برقص آیم و خرقہ بازی کنم : یعنی خرقہ را از تن در بیارم و بیرون بیندازم .

بمستی توان در اسرار سفت  
کہ در بیخودی راز نتوان نہفت

**محصول بیت -** در عالم مستی در اسرار سفته میشود : سفتن : «سوراخ کردن» زیرا در عالم بیخودی نمیشود راز را نہان داشت . یعنی مست ہر چہ بخاطرش برسد پنہان نمیکند و ہمہ را میگوید .

معنی ملولم دوتایی بزن  
بیکتایی او سہ تایی بزن

**محصول بیت -** ای مغنی ملولم ، ساز دو سیمہ بزن ، بحق یکتائی خداوند ساز سیمہ بزن . حاصل : سازیکہ دو سیمہ و یا سہ سیمہ دارد . خلاصہ ہر چہ بدست میرسد بزن .

معنی بساز این نو آئین سرود  
بگو با حریفان با آواز رود

**محصول بیت -** ای مغنی این آوازی کہ بسبک جدید است بزن و با آواز رود

به حریفان بگو .

روان بزرگان ز خود شادکن  
ز پرویز و از باربد یاد کن

مراد از «پرویز» خسرو است : خسرو پرویز . باربد ، بفتح بای دوم نوازنده مشهور خسرو است .

**محصول بیت -** ای مغنی از پرویز و باربد یاد کن بدین وسیله روان بزرگان را شاد کن یعنی سلاطین گذشته و نوازندگانشان را بخاطر بیار که هیچ کس در دنیا باقی نیست . خلاصه دنیا به کسی وفا نکرده است و بپاهم نخواهد کرد .

سرفتنه دارد دگر روزگار  
من و مستی و فتنه چشم یار

**محصول بیت -** باز روزگار خیال فتنه دارد : میخواید فتنه‌ای برپا کند پس من و مستی و فتنه چشم یار : یعنی من هرگز مستی را ترک نمیکنم و از فتنه چشم یار جدا نخواهم شد .

درین خونفشان عرصه رستهخیز  
تو خون صراحی و ساغر بریز

**محصول بیت -** در این میدان رستهخیز خونفشان ، تو خون صراحی و ساغر را بریز . این مصرع احتمال دارد بدو معنا تعبیر شود: تو خون صراحی و ساغر بریز یعنی شرابیکه در داخل این ظروف است بنوش . یا خود خون اینها را بریز . یعنی بشکنشان تا شرابشان بریزد بیرون .

همی بینم از دور گردون شکفت  
ندانم کرا خاک خواهد گرفت

**شکفت -** در اینجا به کسر شین و کاف عربی است . به ضم شین و کاف هم لغت است خلاصه حرکتها تابع قافیه است .<sup>۱</sup>

**محصول بیت -** از دور گردون در شکفتم یعنی تعجب میکنم چون نمیدانم

۱- بکاف فارسی است . مترجم



کرا در خاک خواهد گرفت . یعنی کرا خواهد کشت و به گور خواهد برد. حاصل:  
فنا برای همه مقدر است متنها معلوم نیست که آدم چه موقع خواهد مرد .

فـریب جـهـان قـصـه رـوشـنـت  
بـیـن تـاچـه زـاید شـب آـبـسـتن اسـت

محصول بیت - مکر و فریب جهان مسئله‌ای واضح است حیلہ کاری دنیا برای  
همه معلوم است . ببین تاچه زاید شب آبستن است . این مضمون در ساقی نامه مرور  
شد .

بیا در جهان دل منه زینهار  
کسی بر سر پیل ندارد قرار

محصول بیت - زینهار باین دنیا دل میند، زیرا کسی بر سر این پیل قرار ندارد،  
یعنی دنیا محل توقف و قرار نیست . البته هر که آمده رفتنی است .

همان منزلت این جهان خراب  
که دیدست ایوان افراسیاب

محصول بیت - این جهان خراب همان منزل است که افراسیاب دیده است.  
یعنی این دنیا را خیلی پادشاهان دیده‌اند .

همان منزلت این بیابان دور  
که گم شد درو لشکر سلم و تور

محصول بیت - این بیابان دور یعنی این منزل طولانی و دور ، همان است  
که لشکر سلم و تور در آن گم گشت. سلم و تور و ایرج، اولاد فریدون بودند که ایرج  
بزرگترشان بود و برای تصاحب تخت فریدون از دو برادرش لایقتر بود پس سلم و  
تور بوی حسد ورزیدند و کشتندش. اما منوچهر نوۀ دختری ایرج عاقبت قاتلین پدر  
بزرگش را کشت . در بعضی تاریخها اینطور نوشته .

کجا رای پیران لشکر کشش  
کجا شیده ترک خنجر کشش

پیران - نام یکی از پهلوانان افراسیاب است ، و به لشکر افراسیاب هم پیران

گویند . شیده ، نام پسر افراسیاب است که شجاع و بزنی بهادر بوده .

**محصول بیت -** رای و تدبیر پیران لشکر کش کجا رفت . و شیده ترك شمشیر

کش کجا رفت . یعنی همگی بفنا رفتند و هیچ کس در این دنیا باقی نماند .

نه تنها شد ایوان قصرش بیاد

که کس دخمه اش هم ندارد بیاد

دخمه - در عربی به معنای «لحد» است .

**محصول بیت -** از اینها که نام بردیم نه تنها ایوان و قصرشان بیاد رفت ، بلکه

هیچ کس قبرشان را هم بیاد ندارد . یعنی قبر هیچیک اینها را کسی نمیداند که کجاست .

یکی را قلم زن کند روزگار

یکی را دهد تیغ در روزگار

روزگار : روز جنگ .

**محصول بیت -** روزگار یکی را قلم زن میکند یعنی نویسنده و منشی میکند

و یکی هم روز جنگ شمشیر میدهد . مراد : هر کسی بهر کاری ساخته شده . حاصل :

خداوند مردم را خدمتکار همدیگر خلق کرده است . یعنی یکی را خیاط و یکی را

کفاش و یکی را نانوا و آشپز .

وله ایضاً

## مثنوی

سگ بر آن آدمی شرف دارد  
که دل دوستان بیازارد

محصول بیت - سگ بر آن انسانی که دل دوستان را میرنجاند شرف دارد.

این سخن را حقیقتی باید  
تا معانی بدل فرود آید

محصول بیت - برای اینکه این سخن بدل نشیند باید حقیقت و ماهیتش را

گفت .

کدمی با تو دست در مطعوم  
سگ ز بیرون بر آستان محروم

محصول بیت - زیرا آدمی با تو یکجا غذا میخورد : با هم غذا میخورید اما

سگ در بیرون ، در آستانه محروم می نشیند ، اگر استخوانی بدهی میخورد و اگر  
هم ندهی صبر میکند . علی کل حال آستانت را ترك نمیکنند .

حیف باشد که سگ وفا دارد  
و آدمی دشمنی روا دارد

محصول بیت - حیف است که سگ وفا داشته باشد و آدمی دشمنی کند یعنی

حیف است که سگ وفادار باشد و آدمی بیوفا .

ایما ریج الصبا قلبی کئیب  
مشمسی من بخورك یستطیب

کئیب ، بروزن فعیل به معنای فاعل یعنی غم و غصه دار ، قلبی ، تقدیر امر فوع مبتدا

و کئیب ، لفظاً مر فوع خبرش . مشامی ، تقدیراً مر فوع مبتدا ویستطیب خبر مبتدا .  
ومن بخورك متعلق به یستطیب .

محصول بیت - ای بادصبا دلم غمناک و غصه دار است و دماغم از بخورت معطر

شده .

بخور ، به فتح «با» درست است نه به ضم .

گذاری کن سحر بر طرف گلزار  
بسر و گل ز ما پیغام بگزار

محصول بیت - ای صبا هنگام سحر از گلزار بگذر و پیغام ما را به سر و گل  
برسان . پیغامی که میفرستد مضمون دو بیت زیر است که بطریق لاف و نشر مرتب آمده .

تو بارویش زحسن ای گل مزن لاف  
که زر دوزی نداند بوریا باف

محصول بیت - ای گل تو با بودن روی جانان از زیبایی لاف مزین : ادعا مکن  
که من مثل روی او زیبایم . زیرا بوریا باف نمیتواند زر دوری کند . یعنی تو چون  
بوریا باف و جانان چون زر دوز است .

منار ای سرو با بالاش از قد  
که با قدش یقین می افتی از حد

محصول بیت - ای سرو در مقابل قد و بالای جانان تو بقدر وقامت فخر مکن  
یعنی مگو که اگر او قدموزون دارد منم دارم . زیرا مسلم است که در برابر قد او  
تو از قدر می افتی . یعنی از اینکه مقدار خود ترا نمیدانی ارزش و مقام اعتدال خود  
را از دست میدهی .

بیا ساقی کیسه ایام بهار است  
بر غم او که او پرهیز کار است

محصول بیت - ای ساقی بیا که ایام بهار است . علی رغم آنکه پرهیز کار است

## شراب ارغوانی با غوانی همی خور تا توانی می توانی

شراب ارغوانی، اضافه بیانی . با حرف مصاحبت ، غوانی ، جمع غانیه : یعنی زن نازک اندام، خلاصه بدننی که از لحاظ داشتن زیبائی احتیاج به زینت ندارد غانیه گویند. همی خور ، فعل امر مفرد مخاطب، تا حرف توقیف .

می توانی بدل از توانی و هر دو توانی ، فعل مضارع مفرد مخاطب و یاها ضمیر خطاب .

**محصول بیت -** تا میتوانی شراب قرمز را با مصاحبت نگاران نازک اندام نوش کن .

کسیکه گفته است : غوانی، جمع غانیه و به معنای : زنان محبوبه آوازخوان آمده . این مفسر دروهم مانده است .  
رد شمعى

## مده در گوش ره پند ادیبان چه پندشان چه آواز خطیبان

**محصول بیت -** ای ساقی همراه غوانی باده بخور و گوش به پند ادیبان مده، زیرا چه آواز خطیبان، یعنی همانطور که به سخنان خطیبان گوش نمیدهی، پند ادیبان را هم نشنیده بگیری : گوش نکن .

## همین میگویدت در باغ بلبل که جام از کف مننه در موسم گل

**محصول بیت -** بلبل در باغ همین حرف را میزند: که در فصل گل جام باده را از دست مننه . یعنی در موسم گل باده بنوش .

## غنیمت دان وصال گل غنیمت بمی خوردن مصمم کن عزیمت

**محصول بیت -** وصال گل را غنیمت بدان غنیمت و برای می خوردن نیت را

مصمم کن : عزمت را راسخ کن . یعنی البته می بخور .

مشو غافل که فرصت میشود فوت  
دمادم وقت عشرت میشود فوت

محصول بیت - غافل مشو که فرصت فوت میشود و دمبدم وقت عیش و عشرت  
از دست میرود . یعنی وقت عشرت دائمی نیست . پس نباید فرصت را فوت کرد .

ز حافظ گوش کن این پند یکدم  
همی زن جام می والله اعلم

محصول بیت - این پند را دمی از حافظ بشنو یعنی پذیر و قدح باده را  
در کش که الله اعلم . یعنی باده بخور که اسرار خفیه را خدا اعلم است . پس که  
آمر زیده میشود و که نمیشود فقط حق تعالی آگاه است .

مثنوی

هر که آمد در جهان پر ز شور  
عاقبت میبایدش رفتن بگور

محصول بیت - هر کس که باین عالم پر غوغا و فتنه آمده . عاقبت باقتضای  
دنیا باید برود . یعنی عاقبت باید بمیرد و در گور بخوابد .

در ره عقبات دنیا چون پلی  
بی بقا جایی و ویران منزلی

محصول بیت - دنیا چون پلی است در راه آخرت . در واقع جای بی بقا و منزل  
ویرانی است . یعنی چون پل که محل عبور است این دنیا هم دار قرار نیست .

دل منه بر این پل بر ترس و بیم  
برگ ره ساز و مشو اینجا مقیم

محصول بیت - بر این پل ترسناک دل میند . علاقمند باش . بلکه توشه را عرا  
آماده کن و خیال اقامت در اینجا نداشته باش . مراد به زاد آخرت متوجه باش که  
دنیا بسیار فانی است .

نزد اهل معنی این کاخ سپنج  
هست چون ویرانه خالی ز گنج

محصول بیت - این سرای عاریتی دو در : یعنی دنیا در نزد اهل معنی چون

ویرانه ایست خالی از گنج .

راستی در حقیقت سفته اند  
عارفان کین خانه را خان گفته اند

محصول بیت - راستی در حقیقت سفته اند . سفته اند : سوراخ کرده اند یعنی سخنی چون گوهر گفته اند . مراد: عارفان که باین خانه دنیا خان گفته اند سخنی چون گوهر برشته کشیده اند

مقصود: کسانی که خانه دنیا را به خان تشبیه کرده اند، بسیار خوب فرموده اند.

خان اقامت را شاید در گذر  
این جهان با کس نماند در گذر

محصول بیت - این بیت برای بیت سابق در مقام تعلیل واقع شد. در گذر گاه، خان شایسته اقامت نیست . یعنی در جایی که باید بگذری و بروی خان اقامت را نشاید : این دنیا برای هیچ کس باقی نمیماند پس از این جهان بگذر یعنی فکر قرار مکن که اینجا مقام قرار و ثبات نیست .

دور باش از دوستی مال و جاه  
زانکه مالت مار و جاهت هست چاه

محصول بیت - از دوستی مال و جاه بگذر یعنی سودای مال و مقام را ترک کن زیرا مال برایت بمنزله مار و منصب چاه یعنی زندان است .

من گرفتم خود تویی بهرام گور  
خواهی افتاد آخر اندر دام گور

محصول بیت - گرفتم که تو بهرام گوری: یعنی فرض کنیم که پادشاه مقتداری هستی آیا غیر از اینست که عاقبت بدام گور خواهی افتاد یعنی عاقبت مرگ مقرر است .

گر نه گوری گور می بین گفتمت  
یک زمان بی کار منشین گفتمت

محصول بیت - اگر کور نیستی پس قبر را تماشا کن ، من گفتمت یعنی درباره

جایی فکر کن که عاقبت خواهی رفت .  
 باز گفتمت که آنی بیکارمنشین . مراد بزاد آخرت مشغول باش و بیهوده  
 نشین .

هیچکس را نیست زین منزل گزیر  
 از گدا و شاه و از برنا و پیر

محمول بیت - هیچ کس را از این منزل قبر گزیر نیست . یعنی همه لابدند  
 که باین منزل قبر نزول نمایند چه گدا و چه پادشاه و چه جوان و چه پیر . مراد : همه  
 ناگزیرند . حاصل همه لابدند .

در رساله‌ای در شرح بیتهای از گلستان ، عبارت گزیر و ناگزیر را خوب تحقیق  
 کرده‌ام . طالبین رجوع کنند با آنجا .

ای که بر ما بگذری دامن کشان  
 حافظ الحمدی همی خواهد بخوان

محمول بیت - ای آنکه دامن کشان و باطمینان از روی قبر ما میگذری ،  
 حافظ از تو یک فاتحه میخواند : بر سر قبرش یک فاتحه بخوان یعنی برای روحش  
 فاتحه بخوان . وله ایضاً



## قصیدہ

خواجہ ابن قصیدہ را در مدح شاه شجاع فرموده است .

شعر ص ۱ زمین جو بساط ارم جوان  
از پرتو سعادت شاه جهانستان

عرصہ زمین - اضافہ بیانیہ . بساط ارم ، اضافہ لامیہ و شاه جهانستان ، اضافہ بیانیہ . جهانستان ، تر کیب وصفی از مصدر ستانیدن . جهان گیرندہ یعنی جهان گیر .  
محصول بیت - بہار آمد و روی زمین چون بہشت باطراوت گشت و ہمہ جا  
از پرتو سعادت شاه جهانستان سبز و خرم شد . مراد : آثار سعادت شاه بر بسط زمین  
رونق و فر بخشید .

خاقان شرق و غرب کہ در شرق و غرب اوست  
صاحبقران و خسرو شاه خدایگان

طبق اصطلاح تاریخها بہ پادشاہ چین « خاقان » گویند ، چنانکہ بہ شاه روم  
قیصر و شاہ عجم را خسرو گویند . شاه خدایگان ، اضافہ بیانیہ . خدایگان یعنی جاہل  
و بزرگ .

محصول بیت - شاه مذکور خاقان شرق و غرب است : در شرق و غرب خسرو  
صاحبقران و پادشاہ مقتدری است . یعنی در تمام عالم یگانہ پادشاہ توانا وی است .

خورشید ملک پرور و سلطان دادگر  
دارای دادگستر و کسری ، کی نشان

خورشید ملک پرور - اضافہ بیانی ، ملک پرور ، تر کیب وصفی : آباد کنندہ  
مملکت . سلطان دادگر ، اضافہ بیانیہ . دادگر : عادل . دارای دادگستر ، اضافہ

ص ۴۵۱ جلد سوم شرح

بیانی ، دارا در اینجا به معنای حاکم است اگرچه نام یکی از پادشاهان قدیم بوده .  
داد گستر . ترکیب وصفی یعنی بسط دهنده عدل خلاصه یعنی «عادل» . کسری کی نشان ،  
اضافه بیانیه . کسری ، معرب خسرو ، به اسلوب عجم «را» مکسور خوانده میشود  
اما عرب به فتح آن میخواند . کی نشان صفت مر کب ، یعنی دارای آثار و نشانه کی  
چون «کی» نام پادشاهی است . جایز است در اینجا نشان از نشانیدن باشد یعنی  
نشاننده بر تخت شاهی : اعطاء کننده شاهی .

**محصول بیت -** واو خورشید ملک پرور و پادشاه عادل و دارای داد گستر و  
کسری کی نشان است .

سلطان نشان عرصه اقلیم سلطنت  
بالانشین مسند ایوان کن فکان

سلطان نشان ، ترکیب وصفی : نشاننده پادشاه یعنی اعطا کننده سلطنت . سلطان  
نشان عرصه اقلیم سلطنت ، اولی اضافه لامیه و دوتای دیگر اضافه بیانیه بالانشین ،  
صفت مر کب : صدر مجلس نشین . بالانشین مسند ، از قبیل اضافه اسم فاعل به  
مفعولش . مسند ایوان ، اضافه لامیه . کن فکان ، اضافه بیانیه و عبارت است از عناصر  
و افلاک .

**محصول بیت -** شاه مذکور اعطاء کننده شاهی در عرصه اقلیم سلطنت و صدر  
نشین مسند ایوان کن فکان است .

اعظم جلال دنی و دین آنکه رفعتش  
دارد همیشه توسن ایام زیر ران

**محصول بیت -** جلال اعظم دنیا و دین است که رفعتش توسن ایام را همیشه  
زیر ران دارد . یعنی توسن ایام همیشه مطیع وی است .

جلال الدین ، لقب و شجاع ، نامش است .

دارای دهر شاه شجاع آفتاب ملک  
خاقان کامکار و شهنشاہ نو جوان

**محصول بیت -** فرمانروای دنیا شاه شجاع ، آفتاب ملک خاقان ، شاهنشاہ

کامروا ونوجوان آنکه با القاب مذکور ملقب شده شاه شجاع است .

ماهی ۳۰ شد بطلعتش افروخته زمین

شاهی که شد بهمتش افراخته زمان

**محصول بیت** - شاه شجاع ، ماهی است که بطلعتش یعنی با رویش زمین را روشن ساخت . و شاهی است که با همتش زمان رفعت یافت : زمانه رونق پیدا کرد .

سیمرغ وهم را نبود قوت عروج

آنجا که باز همت او سازد آشیان

سیمرغ و هم - اضافه بیانیہ . قوت عروج ، مصدر به مفعولش اضافه گشته باز همت ، اضافه بیانیہ

**محصول بیت** - آنجا که باز همت او آشیانه سازد ، سیمرغ و هم را نبود قوت عروج : هرگز همتش و هم پذیر نیست

حکمش روان چو باد باطراف بروبحر

مهرش نهان چو روح در اعضای انس و جان

**محصول بیت** - فرمانش چون باد در بر و بحر روان است و مهرش چون روح در اعضای انس و جان نهان شده . یعنی مهر و محبت وی در قلب همه ، ضمیر گشته : همه او را دوست دارند .

ای صورت تو ملک جمال و جمال ملک

وی طلعت تو جان جهان و جهان جان

**محصول بیت** - ای شاه صورت تو ملک جمال و جمال ملک است یعنی کشور زیبائی است و سلطنت جمال ، و ای که طلعت تو جان جهان و جهان جان است ، خلاصه تو روح جهان و جهان روحی .

تخت تورشک مسند جمشید و کیقباد

تاج تو عین افسر دارا و اردوان

**محصول بیت** - تخت تورشک مسند جمشید و کیقباد : یعنی مسند شاهی آنها

به تخت تورشك ميورزد زيرا تخت تو از تخت جمشيد و كيقباد اعلى و زيباست و تاج  
تو باعث شكست افسردارا و اردوان شده است ، مراد : رونق و فرا آنها را از بين برد  
و اعتبارى بر ايشان باقى نگذاشت .

گر در خيال چرخ فتد عكس تيغ تو  
از يكديگر جدا فتد اجزای تو امان

تو امان - برج جوزا است .

محصول بيت - اگر عكس شمشير ترا آسمان بخیالش بیاورد اجزای جوزا  
از ترس از يكديگر جدا ميشود .

جوزا ، شبیه به انسانی است که از کمر به بالا دو پیکر دارد ، چنانکه سابقاً در  
بازمایش تحقیق کردیم . اینجا مراد بیان قدرت قاهره پادشاه است که فی الواقع بهادر  
بوده چنانکه شرحش گذشت .

تو آفتاب ملكى و هر جا كه ميروى  
چون سايه از قفاى تو دولت بود روان

روان صفت مشبهه از رویدن .

محصول بيت - تو آفتاب ملكى بهر كجا كه ميروى ، دولت چون سايه بدنبات  
كشیده ميشود . يعنى دولت از تو منتك نميشود .

از كان نپرورد چو تو گوهر بهيچ قرن  
گر دون نياورد چو تو اختر بصد قران

مراد از از كان «عناصر اربعه» ميشود .

محصول بيت - در هيچ قرنى عناصر اربعه (دنيا) گوهرى چون ترا نتوانسته  
بپرورد ، و اگر قرنها بگذرد ، روزگار اخترى چون ترا نياورد : تو بى نظير و  
بى مانند .

بى طلعت تو جان نگر ايد بکالبد  
بى نعمت تو مغز نبندد در استخوان

نگر ايد ، فعل نفى مضارع مفرد غایب ، کالبد : قالب است اینجا يعنى جسم مغز ،

مراد مغز استخوان است. بنندد ، فعل نفی مضارع : نمی بندد یعنی حاصل نمیشود .  
**محصول بیت -** بی روی تو جان بجسم تمایل پیدا نمیکند و بی نعمت تو استخوان ،  
 مغز نمی بندد .

**هر دانشی که در دل دفتر نیامد دست  
 دارد جواب خامه تو بر سر زبان**

دانش - اسم مصدر به معنای دانستن و اینجا مراد علم است . و مراد از دفتر  
 « کتاب » میباشد ، چنانکه مکرر اشاره کرده ایم

**محصول بیت -** هر علمی که در کتاب نوشته نشده جواب آن را قلمت در نوک  
 زبان دارد . یا خود قلمت جواب آن را میدهد : جوابش در نوک قلمت حاضر است .

**دست ترا بابر که یارد شبیه کرد  
 چون قطره قطره این دهد و بدره بدره آن**

**محصول بیت -** که قادر است که دست ترا بابر تشبیه کند : یعنی هیچ کس  
 نمیتواند ، زیرا ابر قطره قطره میدهد . اما دست تو بدره بدره : با کیسه می بخشد .  
 بدره : معادل است باده هزار سکه .

**با پایه جلال تو افلاک پایمال  
 و ز بحر جود دست تو در دهر داستان**

**محصول بیت -** از پایه و مرتبه عظمت تو ، افلاک پایمال است یعنی مقام و مرتبه  
 جلال از افلاک بالاتر است و از دریا و بحر سخای دست تو ، در روزگار داستانها گفته  
 شده .

مراد : پایه و جلال از افلاک اعلا تر وجود و سخاوتت از دریا بیشتر و مشهورتر  
 گشته .

**بر چرخ علم مهبری و بر فرق عقل تاج  
 در چشم فضل نوری و در جسم ملک جان**

**محصول بیت -** بر فلك علم ، خورشیدی ، و بر فرق عقل تاجی ، در چشم فضل

نوری ، ودرجسم سلطنت ومملکت جانی . ملك ، به ضم میم وسکون لام لفظ مشترك  
است بین پادشاهی ومملکت .

**علم از تو با کرامت وعقل از تو با فروغ  
شرع از تو در حمایت ودین از تو در امان**

**محصول بیت -** علم از تو با کرامت : یعنی به سبب وجود تو مکرم ومعزز گشته  
است وعقل از تو فروغ یافته یعنی منور و روشن شده است شرع هم در حمایت توسست :  
یعنی حامی شرع توئی .

ودین اسلام در سایه تو در امن وامان است : یعنی تو دین را از تغییر وتبدل مصون  
وه محفوظ میداری .

**ای خسرو منیع جناب و رفیع قدر  
وی داور عدیم مثال وعظیم شان**

منیع - در اینجا به معنای بلند است چنانکه پاینده منیع ویرایگاه منیع گویند که  
به معنای بلند است . منیع جناب ، اضافه اسم فاعل به فاعلش . رفیع قدر وعظیم  
مثال ، هكذا

**محصول بیت -** ای شاه بلند آستان و بلند مرتبه وای فرمانروای عدیم مثال  
وعظیم الشان .

**ای آفتاب ملك که در جنب همت  
چون ذره حقیر بود گنج شایگان**

در زمان قدیم دفرینه بزرگی که در جایی پیدا میشد ، چنین دفرینه را گنج  
شایگان میگفتند . بعدها به هر مال فراوان و وافر به شریق تشبیه گنج شایگان  
گفتند .

**محصول بیت -** ای آفتاب سلطنت ، در منابل همت گنج شایگان چون ذره  
کوچکی است یعنی هیچ ارزش ندارد .

کسانی که گفته اند : گنجی که لایق شاهان است یعنی گنج فراوان را گنج

شایگان گویند، این مفسرین از معنای گنج شایگان اطلاع نداشتند .

رد سروری و شمعی

در جنب بحر جود تو از قطره کمتر است

صد گنج شایگان که به بخشی برایگان

**محمول بیت -** صد گنج شایگان که برایگان می بخشی در مقابل دریای سخاوت از قطره کمتر است . خزاین فراوانی که مفت می بخشی نسبت به جود و سخایت کمتر از قطره است .

عصمت نهفته رخ سرا پرده ات مقیم

دولت نهاده رخت بقا زیر کنده لان

عصمت : پاکی و پرهیز کاری است . کنده و کنده لان . کنده : بند و کنده ای که بدست و پای مجرمین میزنند<sup>۱</sup> که در روم «تومرق» گویند اما کنده لان به نام کاف عجمی . یعنی کج و پیچ و چیز نامناسبی که در وسط یک چیز بطور نامتناسب ایجاد برجستگی کند و طوری واقع شود که نشود از آنجا خارجش کرد مانند جمع شدن پشم تشک در وسط که گره بزرگی ایجاد میشود و تا تشک شکافته نشود آن گره قابل صاف شدن نیست .

**محمول بیت -** عصمت و عفت در سرا پرده تو نهفته و مقیم شده است : یعنی عفت و عصمت دائماً مقیم بارگاه نواست و از سرا پرده ات منقک نمیشود . و دولت هم رخت بقا را میان لحاف تو نهاده است . یعنی دولت دائمی است که هیچوقت از خانها جدا نمیشود .

تگردون برای خیمه خورشید فلکها

از کوه و ابر ساخته نازیر و سایبان

فلکه - در این بیت به معنای چوبی است که در رأس چادر به منظور نگهداری تیر وسط چادر رده میشود که بآن ناف چادر گویند .

۱ - در آسیای مرکزی کنده خانه معروف است یعنی حبسخانه . کتاب لغت جغتائی

تألیف شیخ سلمان افندی بخاری .

نازیر : زیر انداز است که رویش می نشینند و به معنای جاجم است که روی حصیر وزیر قالی میاندازند .

محصول بیت - فلك برای چادر خورشید فلکعات ، از کوه زیر انداز و از ابر سایبان ساخته . حاصل : فلك خده تکار چادرت است که هر چه بفرمائی انجامش میدهد .

وین اطلس منقش نه توی زرنکار

چتر بلند بر سر خرگاه خوبش دان

مراد از : وین اطلس منقش نه توی زرنکار ، افلاك نه گانه است

محصول بیت - این اطلس نه لاه منقش زرنکار را ، بر سر خرگاهت چتری بدان که بر خرگاهت سایه انداخته است

بعد از کیان بملك سلیمان نیافت کس

این ساز و این خزینه و این لشکر گران

کیان - جمع کی : پادشاهان عجم را که از کیتبادتا دوره زمامداری فیلقوس<sup>۱</sup> سلطنت داشتند کیان گویند . مثلاً کیکائوس ، کیخسرو و کیتباد که اینها را کیان نامند . مراد از ملك سلیمان شیراز است .

محصول بیت - بعد از سلسله کیان در ملك سلیمان ، این ساز و این تشکیلات و این خزینه و این لشکر گران را کسی نیافت حاصل : سلطنتی که برایت میسر گشته برای عیچکس از سلاطین فراهم نگشته است .

بودی درون گاشن واز پردلان تو

در همد بود غاغل ودر زنگ بدفعان

پردل - بهادر را گویند .

۱ در معنای کلمه «نازیر» لغت ترکی (اسکمله) بکار برده که معنایش برای من روشن نشد . مترجم

۲ - فیلقوس ؟ - با احتمال قوی فلیب یا فیلیوس باید باشد : اسم عده ملوک منهم : فلیب المكدونی ابوالاسکندر الکبیر . المنجد .



**محصول بیت -** درحینی که تو در گلزار در ذوق و صفا بودی ، از خوف پهلوانان جنگی تو در هندوستان فریاد و فغان و درزنگستان غریو و غلغله بلند بود .  
مراد : تمام عالم از تو واهمه دارند .

**دردشت روم خیمه زدی و غریو کوس  
تا دشت هند رفت و بیابان سیستان**

**محصول بیت -** با اینکه دردشت و صحرای روم چادر زده ای ، اما فریاد و ناله کوس تو تا بیابان هند و صحرای سیستان رفت .

سیستان ، نام سرزمینی است .  
حاصل : صیت و آوازه قدرت تو تمام عالم را فرا گرفت .

**تاقصر زرد ساخته ای لرزه افتاد  
در قصرهای قیصر و در خانه های خان**

تا - از برای ابتدای زمان است . قصر زرد : کوشکی که در باغچه بهشت نام شاه شجاع واقع بوده که رو کارش زرد بوده .

**محصول بیت -** از وقتیکه تو قصر زرد را ساخته ای به قصرهای قیصر و خانه های خان تا تار زلزله افتاده . یعنی از رشك و حسد متزلزل شده اند .

**آن کیست تا بملك کند با توهه سری  
از مصر تا بروم و زچین تا بقیروان**

قیروان - نام دو شهر است که یکی در مشرق و دیگری در مغرب واقع شده .  
**محصول بیت -** آن کیست که بتواند در سلطنت با تو برابری کند از مصر تا روم و از چین تا بقیروان . یعنی در تمام دنیا کسی یارای برابری با تو ندارد .

یکی گفته است: مراد از قیروان مغرب است . این مفسر از قیروان اطلاع

۱ قیروان شهری است در لبی در حدود مصر . «واقع در شرق» قیروان دوم واقع در غرب شهری است در تونس که بمساجدش مشهور است . مترجم

نداشته .

سال دگر ز قیصرت آرند تاج سر  
وز چینت آورند بدر گه خراج خان

محصول بیت - سال آینده تاج سر قیصر را برایت میاورند و از چین خراج خان بدر گاهت میرسد . حاصل : تمام عالم مطیع و منقادت میشوند .

توشاگری ز خالق و خلق از توشا کردند  
توشادمان بدولت و خلق از توشادمان

محصول بیت - توشکر گزار خالقت و خلق بداشتن تو شکر گزارند و تو بدولت شادمانی و مردم از وجود تو شادند .

ایک بطرف گلشن و بستان همی روی  
با بندگان سمند سعادت بزیران

محصول بیت - ایک اکنون تو با غلامانت در حالیکه بسمند دولت سوار شده ای بجانب بستان و گلشن میروی .  
یعنی بسمند دولت سواری و میروی .

ای ملهمی که ارف کر و بیان قدس  
فیضی رسد بخاطر پاکت زمان زمان

محصول بیت - ملهم - اسم مفعول از باب افعال : کسی که باو الهام شده .  
زمان زمان یعنی هر دم .

محصول بیت - ای ملهمی که هر دم بخاطر پاکت از صف ملائک قدس فیضی تازه میرسد . مراد : خاطر پاک تو دائماً از ملائک مقرب فیض تازه تازه . کسب میکند .  
کروبی : به فتح کاف و به تشدید رای مضموم ملائک مقرب را گویند .

ای آشکار پیش دلت هر چه کردگار  
دارد همی به پرده غیب اندرون نهان

ای ، حرف ندا . منادی مقدر ، مراد : ای پادشاه است .

کرد گار ، کاف اول عربی ومفتوح ، را ودال ساکن است .

گار باکاف عجمی به معنی «چی» در ترکی . پس کرد گار بحسب لغت یعنی کسیکه کار زیاد میکند . اما به معنای فاعل مطلق بکار میرود . حاصل : کرد گار عبارت است از پرورد گار .

**محصول بیت -** ای شاه هر چیزیکه خداوند پشت پرده غیب نمان میدارد ، در خاطر تو آشکار است . مراد : مسائلی که خدا از مردم نمان کرده در ضمیر تو آشکار است .

داده فلك عنان ارادت بدست تو

یعنی که من کیم بمراد خودم بران

**محصول بیت -** فلك عنان اراده را بدست تو داده یعنی میگوید : در مقابل تو من اختیاری ندارم بمراد خود بران . مراد: هر طور که اراده میکنی بران و اجیرم کن . الحاصل اختیار در دست توست .

گر کوششیت افتد بر دادهام بتیر

ور بخششیت باید زر دادهام بکان

در اینجا مراد از «کوشش» جنگ است .

**محصول بیت -** این بیت مقول فلك است : اگر جنگی بادشمنی برایت پیش بیاید ، جنگ ورزم را به تیر و تیغ دادهام یعنی برای منکوب ساختن عدویت اینها کافی است و لازم بزحمت تو نیست .

و اگر برای بخشش نیازی به زر پیدا کردی ، به کان زر دادهام پس از کان بگیر و مصرف کن .

خصمت کجاست در کف پای خودش فکن

یار تو کیست بر سر و چشم منش نشان

**محصول بیت -** این بیت هم مقول فلك است .

میگوید : دشمنت کجاست او را به زیر پا بیافکن یعنی پایمال و هلاک شود . و

یارویاورت کیست ، وی را بر سر و چشم بنشان مراد : بر سر و چشم جا دارد : یارو  
یارو ترا تعظیم میکنم.

هم کام من بخدمت تو گشت منتظم

هم نام من بمدحت تو گشت جاودان

خواجہ میفرماید : در اثر خدمت بہ تو ہن بہ مرادم رسیدہ ام ، وبسبب مدحی  
کہ ترا کردم نامم جاودان گشت : اشعاری کہ بہ نامت سرودہ ام در دنیا باقی ماندو  
ہمہ آرزوہایم بر آورده شد . خلاصہ بامدح کردن تو شهرت دنیا گیر یافتم .  
ولہ ایضاً فصدہ

## قصیده

این قصیده را بنام قوام اکبر که نامش محمد بن علی است گفته است .

زدلبری نتوان لاف زد باسانی  
هزار نکته درین کار هست تا دانی

**محصول بیت -** باسانی نمیشود از دلبری لاف زد : یعنی گفتن اینکه من دلم را بایم آسان نمست ، زیرا در دلبری هزار نکته است که باید دانست مراد : تنها زیبایی نیست که دل عاشق را میر باید بلکه چندین حالت دیگر نیز وجود دارد که مجموعاً دلبری را تشکیل میدهد .

بجز شکر دهنی مایه هاست خوبی را  
بخاتمی نتوان زد دم از سلیمانی

**محصول بیت -** علاوه بر شین دهنی زیبایی سرمایه ها دارد ، بایک انگشتری که نمیشود ادعای سلیمانی کرد ، مراد : سلیمان که همه چیز مسلط شده بود این را تنها انگشتری اش سبب نبود ، بلکه تصرفات مخصوص بخود داشت حتی گویند وقتی آن خاتم بدست دیو افتاد آن قدرت برایش میسر نگشت .  
ذکر دهان باعتبار خاتم آمده زیرا دهان را به انگشتری تشبیه کرده اند .

هزار سلطنت دلبری بدان نرسد  
که دردی بهنر خویش را بگنجانی

**محصول بیت -** هزار سلطنت دلبری بدان نرسد : یعنی با آن برابری نکند ، که با هنرمندی خود را در دل عاشقی جا بدهی . مقصود : در دل عاشق برای خود جا باز کردن از هزار گونه دلبری بهتر و عالی تر است .

ص ۴۵۶ جلد سوم شرح

چہ گردها کہ برانگیختی زہستی من  
مباد خسته سمندت کہ تیز امیرانی

محصول بیت - از وجود من خیلی گردها بلند کردی : وجود مرا نابود کردی و بفنا دادی . سمندت خسته نباشد کہ خیلی تند میرانی تیزراندن - کنایه از غرور و تکبر است .

بہمنشینى رندان سري فرود آور  
کہ گنجهاست درین بی سري و سامانی

سری - یا حرف تنکیر .

محصول بیت - بہمنشینی رندان سري فرود آور : برای اینکه بارندان ہمنشین و مصاحب شوی خودت را پایین بگیر و از آن مقام کہ داری تنزل کن زیرا در این بی سرو سامانی گنجها نہفتہ . یعنی صحبت با این طبقہ فواید زیاد در بردارد . حاصل : دز اختلاط با این گروہ نفع بی شمار عایدت میشود .

بہار بادہ رنگین کہ صد حکایت خاص  
بگویم و نکتم رخنہ در مسلمانى

محصول بیت - بادہ رنگین بده کہ حکایات مخصوص تعریف کنم و اما رخنہ در مسلمانى نمیکنم یعنی بہ مسلمانى ضرر نمیبرسانم .

بخاک پای صبو حى کنان کہ تاہن مست  
بکوی میکندہ استادہام بدربانى

محصول بیت - بہ حق خاک پای صبو حى کنان ، از وقتیکہ من مست بدربانى کوی میکندہ مشغول شدہام : از وقتیکہ دربان میکندہ شدہام .

بہیچ زاہد ظاہر پرست نکند شتم  
کہ زیر خر قہ نہ ز نار داشت پنہانى

محصول بیت - از آن وقت کہ دربانى میکندہ را دارم بہیچ زاہد ظاہر پرست برخورد نکردم کہ زیر خر قہ ز نار داشت پنہانى نداشتہ باشد . یعنی از وقتیکہ دربان میخانہ

شده ام به کفر نہانی زاهدان ظاہر پرست واقف گشته ام :

بنام طرہ دلبند خویش خیری کن  
کہ تا خدات نگہ دارد از پریشانی

**محصول بیت** - به خاطر طرہات کہ دلہا را بسوی خود میکشد خیری کن تا خداوند ترا از پریشانی نگہ دارد. یعنی حق تعالی ترا حفظ کند کہ چون طرہات پریشان نشوی .

مگیر چشم عنایت ز حال حافظ باز  
و گرنہ حال بگویم باصف ثانی

**محصول بیت** - در اصطلاح شعر باین اسلوب تشبیب گویند . یعنی . در اول قصیدہ کہ غزل ایراد شود تشبیب<sup>۱</sup> ویاتسبیب گویند باشین وسین . خواجہ میفرماید : چشم عنایت را از حال حافظ باز مگیر یعنی عنایت را از حافظ مضایقہ نکن . والا حال و وضع خود را باصف ثانی میگویم ، یعنی عرض حال میکنم . در اصطلاحشان (ایرانیان) چنین بیت را گریز گویند یعنی از تغزل بہ القاب ممدوحہ عدول کردن را گریز گاہ گویند .

وزیر شاه نشان خواجہ زمین وزمان  
کہ خرمست بدو حال انسی و جانی

وزیر شاه نشان ، اضافہ بیانی . شاه نشان ، ترکیب وصفی : شاه نشانندہ یعنی سلطنت دہندہ .

کہ ، حرف رابطہ صفت . انسی و جانی ، یاہا حرف نسبت .

**محصول بیت** - آصف ثانی کہ نامش را بردیم ، وزیری است کہ شاهی میبخشد و خواجہ زمین وزمان است کہ وجودش سبب شادی انس و جان است .

قوام دولت و دین محمد بن علی  
کہ میدرخشدش از چہرہ فریزدانی

**محصول بیت** - وزیر مذکور ملقب بہ قوام الدین نامش محمد پسر علی است

۱ - وصف مخاسن زیبائی را در ابتدای قصیدہ تشبیب گویند . مترجم

که از چهره اش نور و فریزدانی میدرخشد .

زهی حمیده خصالی ۴۳ گاه فکر صواب  
ترا رسد که کنی دعوی جهانبانی

رسد - در این قبیل جاها به معنای لیاقت است .  
جهانبان : حافظ جهان .

محصول بیت - تو بقدری نیکو خصالی هنگامیکه فکرت صائب است و مثمر  
شایسته ای که ادعا کنی نگهبان جهانی . یعنی شایستگی این را داری که ادعا کنی  
وبگوئی : من حامی و نگهدار عالم .

طراز دولت باقی ترا همی زبید  
۴۴ همت نبرد نام عالم فانی

طراز - به معنای علم است . طراز دولت باقی ، اضافه لامیه مجازاً . آخری  
اضافه بیانی است . همی زبید فعل مضارع مفرد غایب : متناسب و بر ازنده است . که ، حرف  
تعلیل .

محصول بیت - زیور دولت جاویدان بر ازنده توست ، زیرا همت هر گز نام  
عالم فانی را یاد نمیکند : حکم فنا در نزد اعتبار ندارد .

اگر نه گنج عطای تو دستگیر شود  
همه بسیط زمین رو نهد بویرانی

محصول بیت - اگر خزانه عطا و احسانت دستگیر و معین نشود تمام روی  
زمین رو بویرانی مینهد : همه جا را خرابی فرامیگیرد .

تویی که صورت جسم ترا هیولی نیست  
ز جوهر ملکی در لباس انسانی

هیولی - در اینجا به معنای ماده جسم است .

محصول بیت - تو آن ذات شریف و عنصر لطیفی که صورت جسمت هیولی  
ندارد ، مراد : در تمام اشیاء صورت به هیولی عارض شده است ، اما در مورد تو اینطور



نیست ، بلکه تو در لباس انسانی از جوهر ملکی یعنی سایر اجسام از هیولی و صورت مرکب شده است ، اما جسم تو فقط از ماده ملکی است و هیولائی که صورت عارضش میشود ندارد. حاصل: در آفرینش، خلقت ملک را داری منتها بشکل بشری .

**کدام پایه تعظیم نصب باید کرد  
که در مسالك فکرت نه بر تر از آنی**

مسالك - جمع مسلك: جاهاييکه سلوک در آنها انجام ميگيرد يعني مقامات. آنی ، آن ، اشاره بدور و يا ضمير خطاب .

**محصول بيت -** کدام پایه بلند و مرتبه بزرگ را براي بايد قائل شد که فکر ، ترا برتر از آن نداند . يعني اگر بالاترين مقام را که واقعاً شايسته آنی براي تعيين کنند باز در مسالك فکرت به مرتبه بلندتر از آن مستحقي. مراد : فکر حکم ميکنند که بمرتبه بلندتر از آن سزاواری .

**درون خلوت کرو بيان عالم قدس  
صرير کلام، تو باشد سماع روحانی**

سمع - در اینجا به معنای « آواز » است چنانکه مکرر گفته شده روحانی ، يا حرف نسبت .

**محصول بيت -** در خلوت فرشتگان عالم قدس ندای شديد و آواز قلمت آواز روحانی است . مراد ارواح از آواز قلمت حظ ميبرند .

**ترارسد شکر آویز خواجگی کز جود  
دو آستين بکر يمان عالم افشانی**

رسد - اینجا به معنای لایق است . شکر آویز ، تر کيب وصفی در لغت : شکر آویزنده ، اما در اصطلاح کسی که هنری از خود نشان دهد و در محل تحسین قرار بگيرد گوینده «شکر آویخت»

شکر آویز خواجه ، اضافه بیانیه و گاف حرف توسط و يا حرف نسبت. کز ، که حرف تعلیل. زجود، مرهون مصرع دوم .

**محصول بیت -** شکر آویزی وزارت لایق توست که از سخاو کرم دو آستینترا  
به کریمان عالم افشانی یعنی کرم و سخاوت آنها در نزد تو اعتبار ندارد و ارزشی برای  
آنها قائل نیستی . حاصل در بخشش و احسان از آنها بالاتر و جلوتری .

**سوابق کرمت را چگونه شرح کنم  
تبارك الله از آن کار ساز رحمانی**

سوابق - جمع سابقه . سوابق کرمت ، اضافه لامیه ،

**محصول بیت -** ای وزیر سوابق کرم ترا بچندوجه شرح دهم ، تبارك الله از آن  
کار ساز رحمانی ؛ یعنی آفرین بر آن سخا و کرمی که از خود نشان داده‌ای که در  
واقع خارج از حدود توانائی بشر است . مراد: تو کار ساز رحمانی هستی زیرا چنین  
کرم را فقط خداوند دارد و بس .

**صواعق سخطت را بیان چگونه کنم  
نعوذ بالله از آن فتنه‌های طوفانی**

صواعق - جمع صاعقه و اضافه بیانیه ؛ سخط به معنای غضب است .

**محصول بیت -** صاعقه غضب ترا چگونه شرح دهم ، پناه بر خدا از آن فتنه‌های  
طوفانی . یعنی غضبت همان قیامت است پس از آن به خدا پناه میبرم .

**کنون که شاهد گل شد به حجله گاه چمن  
جز از نسیم صبا نیست همدم جانی**

شاهد گل ، اضافه بیانی . حجله گاه چمن ، و نسیم صبا ، هکذا .

همدم جانی باز هم بیانی است و یا حرف نسبت .

**محصول بیت -** اکنون که شاهد گل به حجله چمن داخل شد یعنی به چمن  
که تماشاگش است رفت ، غیر از نسیم صبا همدم جانی ندارد یعنی یار جانی و  
همدم مونسش نسیم صباست

**شقایق از پی سلطان گل بسازد باز  
بدست باد صبا کله‌های نعمانی**

شقایق - لالہ نعمانی را گویند . نعمان بن منذر از بزرگان عرب قہاری بود ، حکایت میشود : روزیکہ این مرد خوشحال بود آن روز ہر کہ بہ نزدش میامد احسانش میکرد . و اما روزیکہ خشمناک و غضبناک بود ہر کس کہ بہ پیشش میرفت البتہ میکشتش در ہنگام گردش اگر بہ جای نزه و چمنزار میرسید میگفت اینجا باید در قرق من باشد ، پس دیگر هیچکس قادر نبود در آنجا صیدی کند و نہ درختی بیندازد و یا برای چراندن حیواناتش از آن چراگاہ استفادہ کند و چون در قرق گاہہایش لالہ فراوان بود . بہمین جہت لالہ را بہ نعمان اضافہ کردہ لالہ نعمان گفتند . یعنی عرب شقایق نعمان گوید .

کلمہای نعمان ، اضافہ بیانی . کلمہ ، بہ کسر کاف عربی و لام مشدد ، در لغت بہ معنای «پردہ» است ، اما در این قبیل جاہا بہ معنای گلیم قرمز رنگ کہ مخلوط با رنگ مشککی است کہ برای پوشش ہودج و محفہ ، ہایشان از آن استفادہ میکنند .

**محصول بیت -** شقایق از برای سلطان گل بادست صبا پردہہای نعمانی میسازد کہ در داخل آن پردہ آسایش و آرامش یابد و راحت باشد .

بدان رسید ز سعی نسیم باد بہار  
کہ لاف میزند از لطف روح حیوانی

سعی نسیم باد - اضافہ لامیہ و بیانیہ بہار ، فاعل فعل «رسید» ، یا بہار ، مبتدا و بدان رسید ، خبر مقدم . کہ حرف بیان . فاعل فعل میزند ضمیر تحت فعل کہ بر میگردد بہ بہار .

لطف روح حیوانی ، اضافہ لامیہ و بیانیہ .

**محصول بیت -** از نسیم باد صبا کار فصل بہار و یا نفس بہار بہ آن مرتبہ رسیدہ کہ از لطافت روح حیوانی لاف میزند : یعنی دعوی میکند کہ من چون روح حیوانی لطیفم و احیای موتی میکنم ، حاصل : ادعا دارد کہ روح بخش شدہ است در معنای تمام بیت مفسری گفتہ است : از سعی باد خوشبوی بہاری روح حیوانی بدانجا رسیدہ کہ از لطف لاف میزند .

یکی دیگر گفته است : از سعی نسیم بهار بدان رسید که حیوانی از لطافت روح  
لاف زند ، اینان مضمون بیت را در نیافته و لاف زاید زده اند .

رد سروری و شعی

سحر گهرم چه خوش آمد که بلبلی گلبانگ  
بغنچه میزد و میگفت در سخنرانی

سخنران - تر کیب وصفی : سخن راننده و یا حرف مصدری . سخن رانی یعنی  
سوق کلام .

محصول بیت - هنگام سحر برای من بسیار خوش آیند بود که بلبلی باصدای  
بلند به غنچه داد میزد و ضمن سوق کلام میگفت :

که تنگ دل چه نشینی ز پرده بیرون آی  
که در خمست شرابی چو لعل زمانی

محصول بیت - بلبلی به غنچه میگفت چرا تنگدل میشینی ، از پرده بیرون  
بیا که در خم شراب قرمزی است چون لعل زمانی و آن شراب ترا از تنگدلی خلاص  
میکند .

مکن که می نخوری بر جمال گل یکماه  
که باز ماه دگر میخوری پشیمانی

محصول بیت - این بیت از گفته بلبلی است : بلبلی به غنچه میگفت این کار را  
نکن که بشوق جمال گل یکماه باده نخوری یعنی به عشق گل باده بخور ، زیرا  
اگر نخوری ماه دگر : ماه بعد پشیمانی میخوری . مراد : اگر در فصل گل باده  
ننوشی ، در ماه بعد ، یعنی ماهی که بعد از آن میاید پشیمان میشوی از اینکه چرا  
در فصل گل باده نخورده ای .

بشکر تهمت تکفیر کز میان برخاست  
بکوش کز گل و مل داد عیش بستانی

محصول بیت - به شکرانه آنکه تهمت تکفیر از میان برخاست : دیگر تکفیر

نمیشوی، سعی کن که از گل و شراب داد عیش را بستانی خلاصه سعی و کوشش کن که عیش کامل کنی .

جفانه شیوه دین پروران بود حاشا  
همه کرامت و لطفست شرع یزدانی

**محصول بیت** - جفا شیوه دین پروران نیست حاشا: حاشا که اهل دین و دیانت جفا کار و جوار باشند . زیرا شرع یزدانی سراسر کرامت و لطف است نه جور و جفا .

رموز سرانا الحق چه داند آن غافل  
که منجذب نشد از جذبه های سبحانی

**محصول بیت** - آن غافلی که با جذبه های الهی منجذب نگشته است ، رموز سر انالحق را چه میدانند . یعنی کسیکه مظهر جذبه خدا واقع نگشته از رموز سرانا الحق خبردار نیست .

درون پرده گل غنچه بین که میسازد  
ز بهر دیده خصم تو لعل پیکانی

لعل پیکانی - ترکیب وصفی است یعنی پیکان قرمز و یا حرف مصدری .  
**محصول بیت** - در میان پرده گل غنچه را نگاه کن که برای چشم دشمنت پیکان قرمز میسازد . یعنی برای اینکه چشم خصمت را کور کند پیکان قرمز رنگ میسازد .

طربسرای وزیرست ساقیا مگذار  
که غیر جام می آنجا کند گرانجانی

طربسرای - خانه شادی و سرور . وزیر ، مضاف الیه «اضافه لامیه» . گرانجان ، اینجا ، مراد سنگین وزنی است . و یا حرف مصدری: جام را به تن (جسم) و شراب را به جان تشبیه کرده است ، پس قدحی که مملو از شراب باشد سنگین وزن میشود و این وضع را با گرانجانی تعبیر کرده .

**محصول بیت** - ای ساقی این سرای ، خانه شادی و سرور وزیر است پس مگذار

که در اینجا غیر از جام می کسی گرانجانی کند یعنی مگذار که در این مجلس غیر از قدح باد ، دیگری هم گرانجانی کند .  
کتابه است از مملو بودن قدح از باد . یعنی فقط باید قدح سنگین وزن و ثقلت داشته باشد .

تو بودی ای دم صبح امید کز سر مهر

بر آمدی و سر آمد شبان ظلمانی

دم صبح امید - اضافه ها بیانیه است . شب ظلمانی - هکذا و یا حرف نسبت .  
**محمول بیت -** ای نفس صبح امید ، تو بودی که از روی مهر و محبتی که داری طلوع کردی تاشبهای تاریک پایان یافت مراد ظهور تو سبب شد که ظلمات ظلم از عالم بر چیده شد .

مفهوم شعر این را می رساند که وزیر در مسافرت بوده ، و در غیاب وی ظلم شایع گشته ، اما با آمدنش ظلمت ظلم بر طرف شده است .

شنیده ام که زمن یاد میکنی گاه گاه

ولی بمجلس خاص خودم نمیخوانی

**محمول بیت -** خطاب به وزیر میفرماید : شنیده ام که گاه گاهی از من یاد میکنی ، اما مرا به مجلس خاصت دعوت نمیکنی .

طلب نمیکنی از من سخن جفا اینست

و گرنه با توجه بحث است در سخندان

**محمول بیت -** از من سخن نمیخواهی ، و این خود نسبت بین ظلم است و گرنه در سخندان با توجه بحث دارم . یعنی با من هیچوقت طرف مکالمه نمیشوی و گرنه میدیدی که بحث در سخن چگونه است .

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطائف حکمی با نکات قرانی

جایز است مراد از «حافظان» کسانی باشد که با مخاص حافظ متخلص بوده اند.

و نیز ممکن است منظورش حفاظ قرآن باشد لطائف حکمی ، اضافه بیانیہ و یا حرف نسبت . نکات قرآنی ، ہکذا .

**محصول بیت** - از حافظان دنیا کسی چون بنده لطائف حکمی را با نکات قرآنی ، جمع نکرد .

ہزار سال بقا بخشدت مدایح من  
چنین متاع نفیسی بچون توارزانی

متاع نفیس ، اضافه بیانی و یا حرف وحدت . بچون ، با حرف صلہ ارزانی ، تقدیرش ارزانی است ، بہ ضرورت قافیہ «سین و تا» ترک گشته است .

**محصول بیت** - مدایح من ہزار سال ترا بقا بخشد . مراد: مادامکہ شعر من خوانندہ میشود نام تو ہم زندہ است . چونکہ تو ممدوحی و نامت در شعر من ضبط گشتہ و ذکر شدہ . پس در واقع چنین متاع نفیسی بہ ذات چون تولایق است ، و من جز تو کسی را مدح نخواہم کرد .

سخن دراز کشیدم ولی امیدم هست  
کہ ذیل عفو برین ماجرا بپوشانی

**محصول بیت** - سخنم را خیلی طولانی کردم (خیلی حرف زدم) اما امیدوارم کہ دامن عفو براین ماجرا بپوشانی . یعنی امیددارم کہ از این گناہ من بگذری .

ہمیشہ تابہ بہاران صبا بصفحۃ باغ  
ہزار نقش نگارد ز خط ریحانی

**محصول بیت** - مادامکہ در فصلہای بہار باد صبا دائم با خط ریحانی نقشہای گوناگون بروی باغ میزند . ریحان نسبت بہ باغ خیلی مناسب واقع شدہ .

بیباغ ملک زشاخ امل بعمر دراز  
شکفتہ باد گل دولتت باسانی

باغ ملک ، اضافه بیانی و شاخ امل ، ہم بیانی است .

عمر دراز و گل دولت ، هکذا .

**محصول بیت -** در باغ سلطنت و یاد در باغ مملکت ، همیشه کامیاب باشی و عمرت  
طوالانی گردد و گل دولت باسانی شکفته شود یعنی سعادت و دولتت به راحتی و بدون  
تشویش ادامه یابد و هر گز از روزگار اضطراب نبینی .

وله ایضاً



## فی الخمیس

در عشق تو ای صنم چنانم  
کز هستی خویش در گمانم

محمول بیت - ای صنم از عشق تو حالی پیدا کرده‌ام که حتی از هستی خودم  
در گمانم، مراد: از شدت عشق تو از وجودم بی‌خبر گشته‌ام.

هر چند که زار و ناتوانم      گر دست دهد هزار جانم  
در پای مبارکت فشانم

محمول بیت - هر چند که زار و ناتوانم، اما اگر هزار جان دستم دهم  
را نثار پای مبارکت می‌کنم.

کوبخت که از سر نیازی  
در حضرت چون تو دلنوازی

محمول بیت - کو آن طالعی که از روی نیاز در حضور دلنوازی چون تو.  
در این بند یا‌های قافیہ تماماً از برای وحدت است.

معروض کنم نهفته رازی      هیبت که چون تو شاهمازی  
تشریف دهد باشیانم

محمول بیت - در حضور دلنوازی چون تو، یک راز نهانی را عرض کنم.  
هیبت که شاهمازی چون تو آشیانه مرا تشریف دهد یعنی مشرف کند.

هر چند ستمگری ترا خوست  
کم کن تو بدی که آن نه نیکوست

محمول بیت - هر چند که جفاکاری عادت توست، اما تو ناشایستگی و بدی

ص ۴۶۲ جلد سوم شرح

را ترك كن كه بدی خوب نیست.

سرم گزانه دلت نه ز آهن و روست ،  
آخر بسرم گذر کن ای دوست  
انگار که خاک آستانم

محمول بیت - اگر چنانکه دلت از آهن و روی نیست ، پس ای دوست البته  
بسرم گذر کن و فرض کن که خاک آستانم: همانطور که پا بر خاک آستانت مینهدی مرا هم  
آن خاک محسوب کن و پایمالم کن .

گفتم که چو کشتیم بزاری  
زین پس ره مرحمت سپاری

محمول بیت - چون مرا بزاری کشتی گفتم دیگر از این بیعدرحم خواهی  
کرد یعنی پس از کشتن رعایتی خواهی کرد .

بردل رقم وفا نگیری  
تو خود سروصل مانداری  
من طالع و بخت خویش دانم

محمول بیت - خیال میکردم در دل نسبت بمن وفادار باشی ، اما تو که خیال  
وصال ما را نداری ، یعنی وصل من را طالب نیستی و من این را از طالع و بخت  
برگشته خویش میدانم : این عدم علاقه ترا از بختم میدانم .

ای بسته کمر زدور و نزدیک  
بر هیچ بخون ترك و تاجیک

محمول بیت - ای جانان که از دور و نزدیک بلاسبب بخون ترك و تاجیک  
کمر بسته ای .

گر خانه محقر است و تاریک  
در مسکن اخلص الممالیک  
بر دیده رو شنت نشانم

ممالیک - جمع مملوک است یعنی غلامان  
محمول بیت - اگر چه خانه مان محقر و تاریک است ، اما در مسکن اخلص  
الممالیک ترا بر روی چشم روشنم مینشانم .

من از تو بجز وفا نجویم  
بیرون ز گل وفا نبویم

محمول بیت - من از تو غیر از وفا چیزی نمیخواهم و غیر از گل و فاییت هیچ گل را نمی‌بویم، یعنی غیر از وفاداری نسبت به تو بهیچ چیز توجه ندارم.

الا ره بندگی نپویم - اسرار تو پیش کس نگویم  
و اوصاف تو پیش کس نخوانم

محمول بیت - من بتو وفادارم و غیر از راه غلامی ات بهیچ راه نمیروم. و اسرار ترا پیش هیچ کس فاش نمیکنم و اوصاف ترا پیش هیچ کس تعریف نمیکنم.

گیرم نه در وفا گشودیم  
نه مهر بمهر بر فرزندیم

محمول بیت - گیرم که در وفا را نگشوده‌ایم، و مهر بمهر نقروده‌ایم یعنی فرض کنیم که نسبت بهم وفادار نبوده‌ایم و محبت‌مان روز بروز زیادتر نشده است.

نه بود هر آنچه می نمودیم  
آخر نه من و تو یار بودیم  
عهد تو شکست و من همانم

محمول بیت - آن کارها که کردیم بالاخره نشد، یعنی سعی و کوششی کردیم اما مراد حاصل نشد، آخر مگر من و تو با هم یار و یاور نبودیم. تو عهدت را شکستی اما من همانم یعنی نسبت بتو وفادارم.

گر سر ببری به تیغ تیزم  
از کوی وفات بر نخیزم

محمول بیت - اگر سرم را باشمشیر تیز هم ببری دست از وفایت نمی‌کشم: ترک وفایت نمی‌گویم.

ور زانکه کنند ریزه ریزم  
من مهره مهر تو ریزم  
الا که بری ز دستخوانم

ریزم - در اصل ریزه‌ام بوده به ضرورت وزن و قافیه «های» رسمی حذف شده

است .

**محصول بیت -** کوی وفایت را ترك نخواهم گفت ولو اینکه ریزه ریزه ام کنند و محبت و عشق ترا ضایع نخواهم کرد ، مگر اینکه استخوانهایم بریزد . یعنی مگر اینکه بمیرم .

آنها که نشان عشق جویند

جز راه مزار من نپویند

در نسخهها «آنها» واقع شده اما قیاس «آنان» بوده

**محصول بیت -** آنانکه در جستجوی نشانه عشق اند ، غیر از راه مزار من بر راه

دیگر نروند .

خاک من زار چون بپویند

گر نام تو بر سرم بگویند

فریاد برآید از روانم

**محصول بیت -** اگر خاک مزار من نزار را بپویند و اگر نام ترا بر سر خاکم

بگویند ، از روانم فریاد و فغان بلند میشود .

گر بگذردم ز پیش خیلی

هر يك بصفا به از سهیلی

**محصول بیت -** اگر خیلی از زیباییان از برابرم بگذرند که هر يك در صفا و

زیبائی از سهیل بهتر باشد .

از تو نکنم بغیر میلی

مجنونم اگر بهای لیلی

ملك عرب و عجم ستانم

بغیر - با حرف صله . میلی ، یا حرف تنکیر .

**محصول بیت -** غیر از تو بهیچ کس علاقه نمی بندم ، دیوانه ام اگر در برابر

بهای لیلی ملك عرب و عجم را بگیرم .

گشتم صنما در آرزویت

آشفته و تیره دل چومویت

**محصول بیت -** صنما در آرزویت چون مویت آشفته و تیره دل گشتم .

ہرچند ہمیرسم بکویت      شب نیست کہ از فراق رویت  
زاری بفلک ہمیرسانسم

**محمول بیت -** ہرچند کہ بہ مجملہات نمی آیم اما شبی نیست کہ از فراق رویت  
فریاد و فغان بہ را بہ فلک نرسانم . یعنی ہر شب آہ و نالہام بہ آسمان میرسد .  
ای وصل تو اصل شادمانی  
مانی بنشاط جاودانی

**محمول بیت -** ای جانان وصل تو ، اصل وسبب و سرمایہ شادمانی است ،  
بنشاط و سرور جاویدان زندگانی کن یعنی دائماً درد دنیا با سرور و نشاط باشی .  
برحافظ خود چہ میفشانی      ہر حکم کہ بر سرم برانی  
سہلست ز خویشتم مرانم

**محمول بیت -** برحافظ خودت چہ نثار میکنی ، ہر حکمی کہ دربارہ من  
در گئی ، بر ایم سہلست مگر اینکہ مرا از خود نرانی .  
الحمد لله على الاختتام والصلاة على افضل الانام و على عترته ثم سلام الى قيامة  
الساعة وساعة القيام .

شادم که شرحه دل بولدی فرصت

غج ایدی صوراریسک سال هجرت

مرادین بولسون اوخویوب یازانلر

دخی سهو و خطا سنی دوزنلر

ترجمه شعر ترکی : شادم که فرصت شرح کتاب حافظ را یافتم ، اگر تاریخ

اتمام آن را سوال کنی سال ۱۰۰۳ هجرت بود .

خوانندگان و نویسندگان و نیز کسانی که اشتباهات و اغلاط این شرح را بر طرف

نموده اند کامروا گردند و بمرادشان برسند .

وكان تمام طبعه في يوم السبت المبارك الرابع والشعيرين من شهر ربيع الثاني سنة

خمسين ومائتين والف من هجرة . من لدان العز والشرف عليه الصلاة والسلام وعلى آله و

صحابه الكرام .

الان المجلد الاول ومائة وعشرين صحيفة . من الثاني طبع في مطبعة ولي النعم

الحاج محمد علي پاشا التي انشأها بالاسكندرية بتصحيح الفاضل عزيز افندي و اما

باقية في المطبعة الكبرى التي انشأها ولي النعم المذكور ببولاق بتصحيح احمد افندي

تلميذ العلامة اللوذعي والقيامة الالمعي» الحافظ الشيخ محمد مراد افندي الذي كان

في تقرير عوارف المعارف يعيد ويبدى بتكليف مراد والا الكائنة ببازار چهارشنبه . امدنا الله

بامداده وسلك بناقويم رشاده ، وذلك بملاحظة ناظر المطبعة الكبرى المعتمد علي به

في الدنيا والاخرى . مستمداً منه الفيض الرباني ، ابي القاسم افندي شاعر الجيلاني .

له الحمد والمنة . اينك ترجمه فارسی جلد چهارم کتاب شرح سودی بر حافظ

در سال ۴۷ شمسی در نیمه اول تیرماه به پایان رسید . بدین ترتیب بعون تعالی ترجمه

کامل شرح مذکور «در چهار مجلد» به زبان فارسی اتمام یافت ولی تمام آنکه شود

بحقیقت که در نظر اهل ادب پسندیده آید . مترجم

دکتر عصمت ستارزاده



## فہرست فزلیات

صفحہ کتاب	مطلع غزل	غزل
۲۱۰۶	فاتحہ چو آمدی بر سر خستہ بخوان	۴۳۸
۲۱۰۸	چندانکہ گفتم غم با طبییان	۴۳۹
۲۱۱۲	میسوزم از فراقت روی از جفا بگردان	۴۴۰
۲۱۱۴	یارب آن آہوی مشکین بختن باز رسان	۴۴۱
۲۱۱۸	خدارا کم نشین با خر قہ پوشان	۴۴۲
۲۱۲۲	شاہ شمشادقدان خسرو شیرین دہنان	۴۴۳
۲۱۲۶	بہار و گل طرب انگیز گشت و توبہ شکن	۴۴۴
۲۱۳۰	چو گل ہر دم بیویت جاہہ در تن	۴۴۵
۲۱۳۴	افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن	۴۴۶
۲۱۳۹	خوشتر از فکر می وجام چہ خواہد بودن	۴۴۷
۲۱۴۳	دانی کہ چیست دولت دیدار یار دیدن	۴۴۸
۲۱۴۸	منم کہ شہرہ شہرم بمشوق ورزیدن	۴۴۹
۲۱۵۴	ای روی ماہ منظر تو نو بہار حسن	۴۵۰
۲۱۵۳	گلبرگ را ز سنبیل مشکین نقاب کن	۴۵۱
۲۱۵۷	صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن	۴۵۲
۲۱۶۱	ز در در آو شہستان ماہ نور کن	۴۵۳
۲۱۶۸	ای نور چشم من سجنی هست گوش کن	۴۵۴
۲۱۷۲	کرشمہ کن و بازار ساحری بشکن	۴۵۵
۲۱۷۵	بالابلند عشوہ گر نقش باز من	۴۵۶
۲۱۸۱	چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند رن	۴۵۷
۲۱۸۴	نکتہ دلکش بگویم خال آن ہر و بین	۴۵۸
۲۱۸۸	شراب لعل کش و روی ماہ جبینان بین	۴۵۹
۲۱۹۲	میفکن بر صف رندان نظاری بہتر ازین	۴۶۰
۲۱۹۶	مرغ دلم طائر یست قدسی عرش آشیان	۴۶۱
۲۱۹۹	در بدخشان لعل اگر از سنگ می آید برون	۴۶۲
۲۲۰۱	بجان پیر خرابات و حق نعمت او	۴۶۳
۲۲۰۴	گفتا برون شدی بتماشای ماہ نو	۴۶۴
۲۲۰۷	مزرع سبز فلک دیدم و داس ماہ نو	۴۶۵



۲۲۱۲	ای آفتاب آینه دار جمال تو	۴۶۶
۲۲۱۷	ای خونبهای نافه چین خاک راه تو	۲۵۷
۲۲۲۱	ای قباى پادشاهی راست بر بالای تو	۴۶۸
۲۲۲۶	تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو	۴۶۹
۲۲۳۱	مرا چشمی است خون افشان زدست آن کمان ابرو	۴۸۰
۲۲۳۵	خط عذار یار که بگرفت ماه از او	۴۷۱
۲۲۳۹	گلبن عیش میدمد ساقی گلغذار کو	۴۷۲
۲۲۴۲	ای پیک راستان خبر یار ما بگو	۴۷۳
۲۲۴۶	خنک نسیم معنبر شمامه دلخواه	۴۷۴
۲۲۵۰	عیش مدامست زان لعل دل خواه	۴۷۵
۲۲۵۴	گرتیغ بارد در کوی آن ماه	۴۷۶
۲۲۵۸	ناگهان پرده بر انداخته ای یعنی چه	۴۷۷
۲۲۶۱	در سرای مغان رفته بود و آب زده	۴۷۸
۲۲۶۷	ای که با سلسله زلف دراز آمده	۴۷۹
۲۲۷۰	دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده	۴۸۰
۲۲۷۵	دامن کشان همی رفت در شراب زر کشیده	۴۸۱
۲۲۷۹	از خون دل نوشتم نزدیک یار نامه	۴۸۲
۲۲۸۴	چراغ روی ترا شمع گشته پروانه	۴۸۳
۲۲۸۸	سحر گاهان که مخمور شبانه	۴۸۴
۲۲۹۳	از من جدا مشو که توام نور دیده	۴۸۵
۲۲۹۶	ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده	۵۸۶
۲۳۰۱	عیدست و هوسم گل ساقی بیار باده	۴۸۷
۲۳۰۴	نصیب من چو خرابیات کرده است الله	۴۸۸
۲۳۰۷	وصال او ز عمر جاودان به	۵۸۹
۲۳۱۱	ای دل بکوی دوست گذاری نکرده	۴۹۰
۲۳۱۲	ساقی بیا که شد قدح لاله پر زهی	۴۹۱
۲۳۱۹	بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می	۴۹۲
۲۳۲۵	لبس میبوسم و در میکشم می	۴۹۳
۲۳۲۹	مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی	۴۹۴
۲۳۳۲	ایکه بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی	۴۹۵
۲۳۴۰	ای دل مباش خالی یکدم ز عشق و مستی	۴۹۶
۲۳۴۳	با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی	۴۹۷
۲۳۴۶	آن غالیه خط گرسوی ما نامه نوشتی	۴۹۸
۲۳۵۳	ای قصه بهشت ز کویت حکایتی	۳۹۹
۲۳۵۷	سبت سلمی بصد غیها فوادی	۵۰۰
۲۳۶۲	دیدم بخواب دوش که ماهی بر آمدی	۵۰۱

۲۳۶۷	سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی	۵۰۲
۲۳۷۳	چہ بودی اردل آن یار مہربان بودی	۵۰۳
۲۳۷۶	بجان او کہ گرم دسترس بجان بودی	۵۰۴
۲۳۷۹	چوسرواگر بخرامی دمی بگلزاری	۵۰۶
۲۳۸۳	شہریست پرظریفان وزہر طرف نگاری	۵۰۶
۲۳۸۶	ترا کہ ہرچہ مرادست در جہان داری	۶۰۷
۲۳۹۰	صبا تونکھت آن زلف مشکبو داری	۵۰۸
۲۳۹۵	بیا باما مورز این کینہ داری	۵۰۹
۲۳۹۹	ایکہ در کوی خرابات مقامی داری	۵۱۰
۲۴۰۴	ای کہ مہجوری عشاق روا میداری	۵۱۱
۲۴۰۷	روز گاریست کہ مارا نگران میداری	۵۱۲
۲۴۱۴	خوش کرد یاوری فلکت روزداوری	۵۱۳
۲۴۱۸	ظفیل ہستی عشقند آدمی و پری	۴۱۴
۲۴۲۵	ایکہ دائم بخویش مفروری	۵۱۵
۲۴۲۷	ز کوی یار مہاید نسیم باد نوروزی	۵۱۶
۲۴۳۳	عمر بگذشت بہ بیحاصلی و بوالہوسی	۵۱۷
۲۴۳۸	نوبہارست در آن کوش کہ خوشدل باشی	۵۱۸
۲۴۴۱	ہزار جہد بکردم کہ یار من باشی	۵۱۹
۲۴۴۵	ای دل آندم کہ خراب از می گلگون باشی	۴۲۰
۲۴۴۹	زین خوش رقم کہ برگل رخسار میکشی	۵۲۱
۲۴۵۴	سلیمی منذحلت بالعراقی	۵۲۲
۲۴۶۵	گنبت قصہ شوقی وعدمعی باکی	۵۲۳
۲۴۷۰	یا مہسمایجا کی درجا عن اللالی	۵۲۴
۲۴۷۹	سلام الله ما کر اللیالی	۵۲۵
۲۴۸۸	بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی	۵۲۶
۲۴۹۲	رفتم بیباغ صبحدمی تا چنم گلی	۵۲۷
۲۴۹۵	این خرقہ کہ دارم در رهن شراب اولی	۵۲۸
۲۴۹۸	زان می عشق کزو پختہ شود ہر خامی	۵۲۹
۲۵۰۲	کہ برد بنزدشاہان زمن گدا پیامی	۵۳۰
۲۵۰۸	انتروایح رندالحمی وزاد غرامی	۵۳۱
۲۵۱۷	سینہ مالامال دردست ای ذریفارہمی	۵۳۲
۲۵۲۳	ز دلبرم کہ رساند نوازش قلمی	۵۳۳
۲۵۲۸	احمدانہ علی معداۃالسطانی	۵۳۴
۲۵۳۵	وقت را غنیمت دان آن قدر کہ بتوانی	۵۳۵
۲۵۴۲	ہواخواہ توام جانا و میدانم کہ میدانی	۵۳۶
۲۵۴۶	گفتند خلائق کہ تویی یوسف ثانی	۵۳۷
۲۵۵۰	نسیم صبح سعادت بدان نشان کہ تودانی	۵۳۸

۲۵۵۲	دویار زیرك واز باده کهن دومی	۵۳۹
۲۵۵۹	نوش کن جام شراب يك منی	۵۴۰
۲۵۶۲	صبح است وژاله هیچکد ازا بر بهمنی	۵۴۱
۲۵۶۵	ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی	۵۴۲
۲۶۶۹	بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی	۵۴۳
۲۵۷۳	ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی	۵۴۴
۲۵۷۸	سحر که رهروی در سرزمینی	۵۴۵
۲۵۸۳	تو مگر بر لب آبی بهوس نشینی	۵۴۶
۲۵۹۰	ساقیا سایه ابرست و بهار و لب جوی	۵۴۷
۲۵۹۴	بلبل ز شاخ سرو بگلبنگ پهلوی	۵۴۸
۲۶۰۰	ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی	۵۴۹
۲۶۰۴	سحرم هاتف بیخانه بدوات خواهی	۵۵۰
۲۶۱۰	ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی	۵۵۱
۲۶۲۱	بچشم کرده ام ابروی ماه سیمایی	۵۵۲
۲۶۲۶	سلامی جو بوی خوش آشنائی	۵۵۳
۲۶۳۰	ای پادشاه خوبان داد ازغم تنهایی	۵۵۴
۲۶۳۶	ای دل گر از آن چاه ز نخدان بدر آیی	۵۵۵
۲۶۴۰	می خواه و گل افشان کن از دهر چه بیجوئی	۵۵۶
۲۶۴۴	بفراغ دل زمانی نظری بمانرویی	۵۵۷
۲۶۴۷	در همه دیرمغان نیست جو من شیدایی	۵۵۸
۲۶۵۲	ای باغم تو مارا پیوند لایزالی	۵۵۹
۲۶۵۶	ای ز شرم عارضت گل غرق خوی	۵۶۰
۲۶۶۰	بیار باده و بازم رهان ز مخموری	۵۶۱
۲۶۶۳	ای باد نسیم یار داری	۵۶۲
۲۶۶۶	پدید آمد رسوم بیوفایی	۵۶۳
۲۶۶۹	برو زاهد با میدی که داری	۵۶۴
۲۶۷۲	جان فدای تو که هم جانی وهم جانانی	۵۶۵
۲۶۷۶	چون در جهان خوبی امروز کامکاری	۵۶۶
۲۶۸۰	ساقی اگر ت هواس با می	۵۶۷
۲۶۸۲	خوشت از کوی خرابات نباشد جایی	۵۶۸
۲۶۸۶	نور خدا نمایند آینه مجردی	۵۶۹

ردیف	مقطعات	صفحه کتاب
۱	دل منہ بردنی و اسباب او	۲۶۸۸
۲	ساقیا بادہ کہ اکسیر حیات است بیار	۲۶۹۲
۳	بگوش هوش رهی منهی ندا در داد	۲۶۹۴
۴	دل ہندای مرید بخرد برسختای عمر و وزید	۲۶۹۶
۵	روح القدس آن سروش فرخ	۲۶۹۸
۶	بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق	۲۷۰۰
۷	گدا اگر گھر پاک داشتی در اصل	۲۷۰۳
۸	بسمع خواجہ رسان ای ندیم وقت شناس	۲۷۰۵
۹	تونیک و بدخود ہم از خود بیرس	۲۷۰۷
۱۰	برآو خوانم ز دفتر اخلاق	۲۷۰۹
۱۱	سرای و مدرسہ و بحث علم و طاق و رواق	۲۷۱۱
۱۲	حسود خواجہ ما را بگو کہ بد پسند	۲۷۱۳
۱۳	شاہا بشری ز بہشتم رسیده است	۲۷۱۵
۱۴	بدین ظلمت سرا تاکی بیوی دوست بنشینم	۲۷۱۸
۱۵	ساقیا پیمانہ پر کن زانکہ صاحب مجلس	۲۷۲۱
۱۶	پادشاہا لشکر توفیق ہمراہ تواند	۲۷۲۳
۱۷	ای دعرا اصل عالی جوہرت از حقد و حرص	۲۷۲۵
۱۸	حسن این نظم از بیان مستغنی است	۲۷۲۶
۱۹	خسروا داد گرا بحر کفا شیردلا	۲۷۲۸
۲۰	قوت شاعرہ من سحر از فرط ملال	۲۷۳۱
۲۱	فساد جرخ نمینند و نشنوند همی	۲۷۳۳
۲۲	بمن پیام فرستاد دوستی دیرور	۲۷۳۷
۲۳	گلفند شعر من ز بنفشہ شکر رباست	۲۷۴۱
۲۴	بگذشتن فرصت ای برادر	۲۷۴۳
۲۵	صباح جمعہ بود و سادس ربیع نخست	۲۷۴۴
۲۶	آن میوہ بہشتمی کآمد بدست ای جان	۲۷۴۵
۲۷	برادر خواجہ عادل طاب ثنواہ	۲۷۴۶
۲۸	رحمن لایموت جو این پادشاہ را	۲۷۴۷
۲۹	آصف دور زمان جان جهان تورا نشاہ	۲۷۴۸
۳۰	بہاء الحق و الدین طاب ثنواہ	۲۷۴۹

۲۷۵۰	مجددین سرور سلطان قضاات اسماعیل	۳۱
۲۷۵۲	اعظم قوام دولت و دین آنکہ بردرش	۳۲
۲۷۵۳	ایام بہارست و گل ولالہ و نسرین	۳۳
۲۷۵۴	آن کیست تا بحضرت سلطان ادا کند	۳۴
۲۷۵۶	ز آن حبہ خضرا خور کز روی سبک ہضمی	۳۵
۲۷۵۸	سال وفال و حال و مال و اصل و نسل و تخت و بخت	۳۶
۲۷۵۹	سرور اہل عمایم شمع جمع انجمن	۳۷
۲۷۶۱	کوفرصتی کہ خدمت پیرمغان کنم	۳۸
۲۷۶۲	حکیم فکر من از عقل دوش کرد سوال	۳۹
۲۷۶۴	دریغاً خلعت روز جوانی	۴۰
۲۷۶۶	ای بادصبا اگر توانی	۴۱
۲۷۶۷	بعلمست آدہی انسان مطلق	۴۲
۲۷۶۸	رباعیات	
۲۸۰۸	مثنویات	
۲۸۱۸	ساقینامہ	
۲۸۵۰	مغنینامہ	
۲۸۶۰	مثنوی	
۲۸۶۶	قصیدہ	
۲۸۷۸	قصیدہ	
۲۸۹۰	مخمس	

## فہرست اعلام

- ۱ - ابوالفوارس - رجوع بہ فہرست اعلام جلد دوم «کنیۃ شاہ شجاع»
- ۲ - احمد شیخ اویس ایلخانی : رجوع شود بہ فہرست اعلام جلد اول
- ۳ - آدم - ابوالبشر
- ۴ - اسد : پسر سلطان منصور       »       »       »       دوم
- ۵ - اسماعیل       »       »       »       اول
- ۶ - آصفی : شاعر       »       »       »       اول
- ۷ - اسکندر :       »       »       »       دوم
- ۸ - اصمعی       »       »       »       اول
- ۹ - آصف ثانی : خواجہ جلال الدین تورا نشاہ وزیر شاہ شجاع
- ۱۰ - اعظم قوام : حاج قوام الدین حسن رجوع بہ فہرست اعلام اول
- ۱۱ - اویس قرہ نئی       »       »       »       »
- ۱۲ - اہلی شیرازی       »       »       »       »
- ۱۳ - ایاز       »       »       »       »
- ۱۴ - انوری       »       »       »       »
- ۱۵ - برہان الدین       »       »       »       سوم
- ۱۶ - پیر گلرنگ و شیخ محمود عطار : بنا بقول سودی پیروہ رشد حافظ
- ۱۷ - پیر کنگان       »       »       »       اول
- ۱۸ - تنوخی و ابوعلی المحسن : ۳۲۷ - ۱۴ - مرد سیاسی بودہ در بصرہ در محضر علی الصولی و ابی الفرج اصفہانی تعلیم گرفت وہ دتی در بغداد و پس در اعوار سمت قضاوت داشت . از ہولفاتش : الفرج بعدالشدہ کہ با مقدمہ ای در تاریخ ادب شروع میکنند و حکایات و امثال و داستانہا دارد.
- ۱۹ - جامی       »       »       »       رجوع بہ جلد اول
- ۲۰ - جلال الدین ملکشاہ       »       »       »       »
- ۲۱ - خسرو       »       »       »       اول
- ۲۲ - سامری       »       »       »       دوم
- ۲۳ - سری سقطی : سوفی و اہل سنت وہ معلم جنید متوفی بسال ۲۵۱ در بغداد :
- ۲۴ - سلمان ساوجی : رجوع بہ جلد اول
- ۲۵ - سلیمان       »       »       »       »
- ۲۶ - سلمی       »       »       »       سوم

- ۲۷ - شاه شیخ ابواسحاق : اول د  
 ۲۸ - شاه منصور د دوم د  
 ۲۹ - شاه نصرت الدین د سوم د  
 ۳۰ - شاه شجاع د اول د  
 ۳۱ - شیخ امین الدین : از ابدال است بقول حافظ : دیگر بقیہ ابدال شیخ امین الدین کہ  
 یمن ہمت او کارهای بسته کشاد  
 ۳۲ - شیخ مجدالدین : قاضی معاصر شاه شیخ ابواسحاق  
 ۳۳ - شیخ عطار رجوع بہ فہرست جلد اول  
 ۳۴ - عضدالدین عبدالرحیمی ایجی (قاضی) صاحب کتاب مشہور : مواقف در علم کلام  
 ۳۵ - فندرمانی - : از شعرای حماسہ سرای عرب جاہلی  
 ۳۶ - کیقباد ، کیخسرو - کیکاوس رجوع بہ جلد سوم  
 ۳۷ - حاج محمد علی پاشا اول د  
 ۳۸ - مانی اول د  
 ۳۹ - مبارزالدین محمد : سر سلسلہ آل مظفر شرف الدین مظفر بن مبارز الدین محمد  
 ۴۰ - نجاتی : رجوع بہ جلد اول  
 ۴۱ - نظامی : دوم د  
 ۴۲ - لیلی و مجنون اول د  
 نامہایکہ ہیچگونہ شرح و توجیہہ ندارند از غایت شہرت آنهاست .





